



ارمغان بهارستان (۳)



نذرعارف

جشن نامه دکتر عارف نوشاهی

به خواستاری

سعید شفیعیون بهروز ایمانی



۳۵۳

نذرعارف

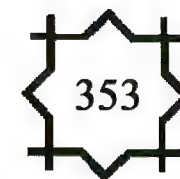
جشن نامه دکتر عارف نوشاهی

Nadhr-i-'Ārif

(Dr. Arif Naushahi's Festive Book)

Compiled by

Dr. Saeed Shafi'iyoon – Behrooz Imani



TEHRAN, 2012



عنوان و نام پدیدآور: نذر عارف: (جشن‌نامه دکتر عارف نوشاهی) // به‌خواستاری سعید شفیعیون، بهروز ایمانی.
مشخصات نشر: تهران: کتابخانه، موزه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی، ۱۳۹۱.
مشخصات ظاهری: ۴۸۸ص: مصور، نمونه.
فروست: کتابخانه، موزه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی؛ ۳۵۳.
شابک: ۱۸۰۰۰۰ ریال: 978-600-220-142-3-3
وضعیت فهرست‌نویسی: فیبا.
یادداشت: کتابنامه.

عنوان دیگر: (جشن‌نامه دکتر عارف نوشاهی).
موضوع: نوشاهی، عارف - جشن‌نامه‌ها
موضوع: کتابشناسان - پاکستان
موضوع: ادبیات فارسی -- پاکستان
موضوع: نسخه‌های خطی فارسی - پاکستان
شناسه افزوده: شفیعیون، سعید، گردآورنده
شناسه افزوده: ایمانی، بهروز، ۱۳۵۰-، گردآورنده
شناسه افزوده: ایران، مجلس شورای اسلامی. کتابخانه، موزه و مرکز اسناد
رده‌بندی کنگره: ۱۳۹۱ ن ۹/۱۰۴ Z
رده‌بندی دیویی: ۰۱۰/۹۲
شماره کتابشناسی ملی: ۲۸۰۱۳۸۱

نذر عارف

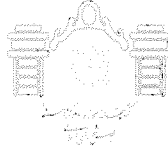
(جشن نامه دکتر عارف نوشاهی)

به خواستاری:

دکتر سعید شفیعیون - بهروز ایمانی

کتابخانه، موزه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی

تهران - ۱۳۹۱



نذر عارف

(جشن نامه دکتر عارف نوشاهی)

به خواستاری: دکتر سعید شفیعیون - بهروز ایمانی

نمونه خوانی علی خاکپور، مهری خلیلی
نسرین تاروردیزاده

صفحه آرای ملیحه بوجار

ناظر فنی نیکی ایوبی زاده

شماره انتشار ۳۵۳

چاپ اول ۱۳۹۱

شمارگان ۱۰۰۰

بها ۱۸۰۰۰۰ ریال

شابک 978-600-220-142-3

تمامی حقوق چاپ و نشر این اثر در انحصار کتابخانه، موزه
و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی است.

انتشارات و توزیع:

مرکز پژوهش کتابخانه، موزه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی،

خیابان انقلاب، مابین خیابان ابوریحان و دانشگاه، ساختمان

فرودین، طبقه ۷، واحد ۲۷ و ۲۸؛ تلفن: ۶۶۹۶۴۱۲۱

نشانی سایت اینترنتی: www.Ical.Ir

نشانی پست الکترونیکی: Pajooheshlib@yahoo.com

به نام آنکه جان را فکرت آموخت

دانشمندانی مانند آقای عارف نوشاهی، جایی برای این که کسی درباره‌شان چیزی بنویسد، باقی نمی‌گذارند، زیرا خودشان عادت دارند افزون بر کارهای علمی، خاطرات خود را نیز در نسبت با کارهای علمی‌شان که داشته و دارند، بیان کنند. این جماعت به دلیل عشقی که به کار دارند، عمرشان را صرف موضوعی خاص می‌کنند، اما جالب است که نسبت خود را با کارشان فراموش نمی‌کنند و از اینجاست که شرح سفر می‌نویسند، خاطراتشان را با بزرگان حوزه پژوهشی خود یادداشت می‌کنند، تازه‌های مهم پژوهشی خود را می‌نگارند، خاطرات سفرهای علمی را به طور خاص به خاطر می‌سپردند و در هر روزی در هر نقطه‌ای هستند، آن را مثل یک کار علمی ثبت و ضبط می‌کنند. شاید این دسته از دانشمندان، به جهت مشکلاتی که در شناسایی نسخه‌های خطی دارند و گهگاه با دیدن یک یادداشت تاریخی روی نسخه، به شناخت آن دست یافته و شادمانی وجودشان را می‌گیرد، می‌کوشند تا بخش‌های مختلف زندگی خویش را ثبت کنند و ابهامی برای آیندگان باقی نگذارند، بویژه اگر کسی مانند عارف، در این مسیر، شیفته دانشمندی مانند ایرج افشار هم باشد که او هم از همین جماعت است و هر اطلاعی از هر چیزی بیابد، ولو نصف صفحه، درباره‌اش می‌نویسد و به چاپ می‌سپرد تا مورد استفاده آیندگان قرار گیرد. کتاب سیه بر سفید تنها بخشی از خاطرات علمی آقای نوشاهی است، کتابی که درباره بسیاری از کتابها و آدمها از نویسندگان و کاتبان و خطاطان و هنرمندان در آن مطالبی آمده و در این میان، نقش خود او برجسته و روشن و البته متواضعانه بیان شده است. افزون بر آن کتاب، به شهادت مقدمه و برخی از مطالبش، استاد، یادداشت‌های دیگری هم داشته و مقالات و گزارش‌ها و سفرنامه‌هایی هم منتشر کرده‌اند که آنها نیز در شناساندن سهم و نقش این استاد فرزانه در حوزه ادب فارسی و نسخه‌های خطی معلوم می‌شود. در اینجا باید گفت، مثل عارف نوشاهی بودن و نوشتن، برای مورخان و تراجم‌نگاران، بسیار عالی است، زیرا آن قدر درباره آنها در آثار خودشان گفتنی هست که نیاز به آن نیست تا تراجم‌نگار و مورخ را به زحمت بیندازند. در عوض، افرادی هم هستند که چنان محو

در کارهای خود می‌شوند که به طور کلی از یادداشت هر نوع اطلاعاتی درباره خود دور شده و دیگران را به زحمت می‌اندازند. این گروه، دریایی از آگاهی‌های موجود در اطرافشان را واگذاشته و در گذشته‌های دور غرق می‌شوند، غافل از آن که آیندگان نیاز به دانستن همین مطالبی دارند که در اطراف اینها جریان دارد و به دلیل یادداشت نکردن از دست می‌رود. در میان همه آنچه نوشاهی نوشته است، عشق به دو چیز بیش از هر چیز دیگری هویداست: نخست زبان فارسی و دیگر نسخه خطی، دو پدیده‌ای که هر دو دست در دست یکدیگر دارند و روح و ذهن این مرد پرکار و دقیق و ظریف را تسخیر کرده‌اند. بدون شک، تاریخ زبان فارسی در شبه قاره هیچ گاه بدون عارف ورق نخواهد خورد و این کتابشناسی‌ها و فهرست‌ها و یادداشت‌های اوست که دنیای زبان فارسی را در شبه قاره می‌تواند بیش از پیش به روی مورخان تاریخ ادبیات فارسی در ایران باز کند. بدین ترتیب باید گفت، حقی که ایشان بر ایران و ایرانی دارد، چیزی نیست که بسادگی بتوان از آن گذشت. اکنون، شماری از دوستان و دوستداران وی و زبان فارسی، به پاس این همه تلاش و زحمت که امیدواریم تا سالهای سال ادامه یابد، این مجموعه را فراهم کرده و به وی تقدیم کرده‌اند. خوشبختی کتابخانه مجلس، محلی که یکی از گنجینه‌های مهم نسخ خطی در آن نگهداری می‌شود، این است که افتخار چاپ این مجموعه را به خود اختصاص داده است. هرچند دوستداران آقای نوشاهی در هر کجای ایران بویژه مراکز چون فرهنگستان زبان فارسی، مرکز نشر دانشگاهی، میراث مکتوب، و بسیاری از مراکز دیگر فراوان هستند.

رسول جعفریان

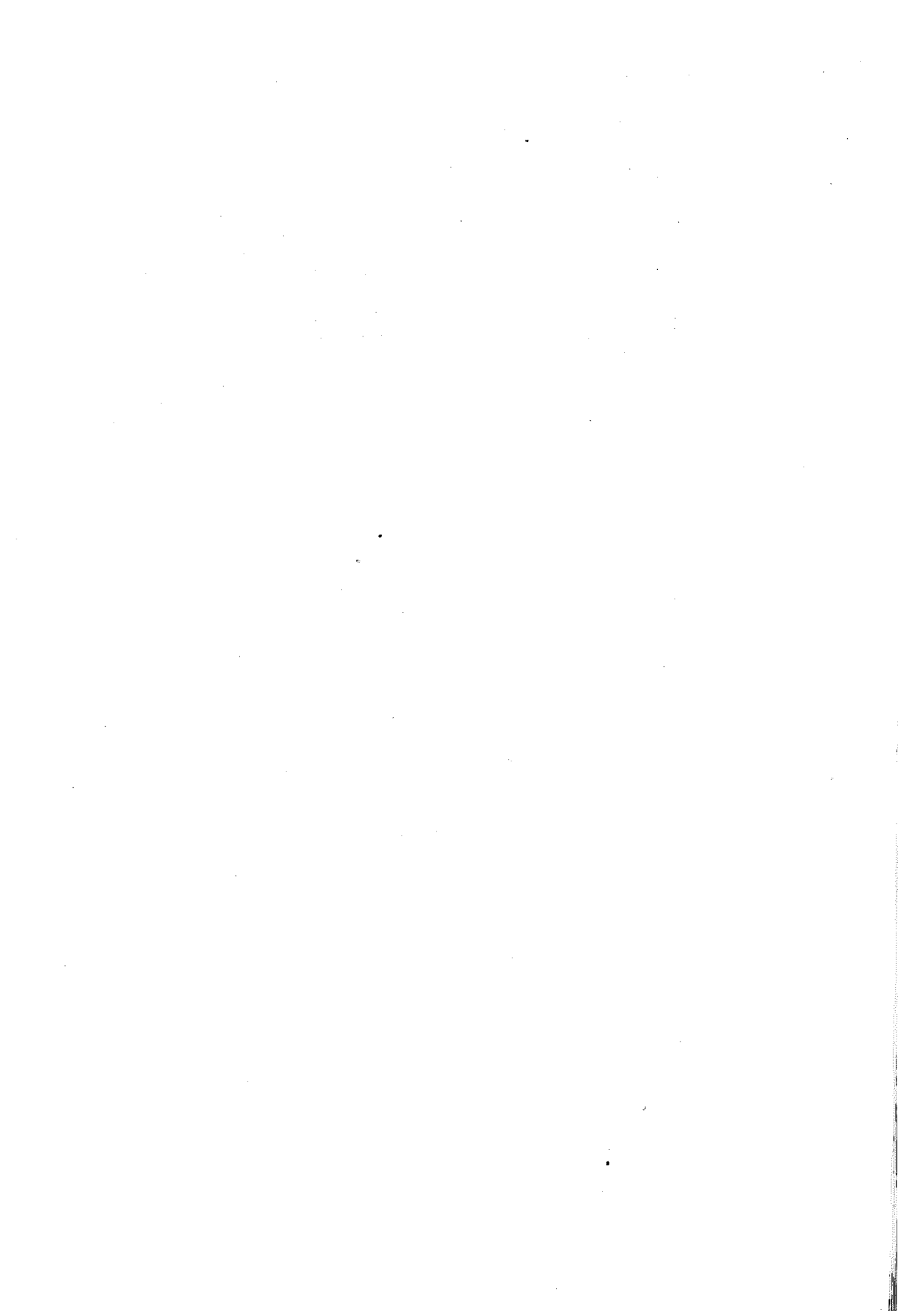
ریاست کتابخانه، موزه و مرکز اسناد

مجلس شورای اسلامی

فهرست مطالب^۱

۹	پیشگفتار
۱۱	زندگی و کارنامهٔ دکتر عارف نوشاهی / دکتر عصمت درانی
۵۳	یادداشت بر دو اثر / ایرج افشار
۶۱	لطایفی از سفینهٔ فطرت / بهروز ایمانی
۱۰۷	روایت فصیح‌الملک از آثار افصح‌المتکلمین / جویا جهانبخش
۱۷۳	الکافیة فی العروض والصنعة والقافیة / نجاتی نیشابوری / تحقیق مسعود راستی‌پور
۲۱۱	سکینه‌الصالحین / سعدالدین حموی / تصحیح محمدکاظم رحمتی
۲۷۳	اشعار نویافته از طیان بمی / مهدی رحیم‌پور
۳۰۱	مفرح القلوب، نظام موسیقی ابداع شده توسط تیبوسلطان / دکتر اسدالله شعور
۳۲۱	عرفات العاشقین، تذکره‌ای ممتاز / دکتر سعید شفیعیون
۳۴۷	جُنگ زیلوفاف / علی صفری آق‌قلعه
۴۰۵	رسالهٔ خوشنویسی / محمد امین / به کوشش حمیدرضا قلیچ‌خانی
۴۲۵	مختصر لطیف: مأخذی ارزشمند در تاریخ هند / دکتر شریف حسین قاسمی
	نگاهی به مهرهای ایرانی از قراقویونلو تا پهلوی / هایاست لویی رابینو بورگوماله
۴۳۵	/ ترجمهٔ سیدمحمدحسین مرعشی
۴۶۵	درنگی بر غزلی منسوب به قتیل لاهوری / سیدعبدالرضا موسوی طبری
۴۷۵	تصاویر

۱. فهرست مقالات براساس ترتیب الفبایی نام نویسندگان، سامان یافته است.



از خدا جوییم توفیق ادب

با به نفس نفس افتادن چراغ زبان فارسی و نیرو گرفتن زبان ریخته (اردو) و رخنه کردن زبان و فرهنگ انگلیسی در شبه قاره، زمانه دیگر بار برخلاف انتظار، قرع‌ای نو به کام دوستداران فرهنگ و ادب پارسی زد و آن نوید حضور نسل تازه‌ای از محققان این سرزمین بود که ضمن برخورداری از عشقی کهن و اجدادی به ادب فارسی، آراسته به شیوه‌ها و روش‌های متجددانه تحقیقی نیز بودند؛ از اندک فوایدی که دوران استعمار برای ایشان به یادگار گذاشته بود.

کوشش تازه این پژوهندگان در احیای آثاری که اغلب دور از دسترس و یا ناشناخته ایرانیان بود، در کنار نظرگاه انتقادی و دقیق آنان به زبان و ادب فارسی، بار دیگر شگفتی و نظر تکریم ما را بر این خادمان کم‌خواست و راست‌کردار برانگیخت. شبلی نعمانی و حافظ محمودخان شیرانی و محمد شفیع، نمونه‌ای از خیل سوختگان ادب فارسی و بعضاً قافله‌سالاران این جریان عظیم‌اند، چنانکه هر کدام به تنهایی با ابراستادان و ادیبان ایرانی، لاف برابری می‌زنند.

با درشکستن آیینۀ خانۀ فرهنگ و ادب فارسی - شبه قاره - و چند پاره شدنش، همچنان این روند خجسته رو به فزونی داشت و به قول شاعر «روی زیبا دو برابر» شد و در فضایی رقابتی، آثاری ماندگار عرضه گشت. ادبای پاکستانی، نظیر پیرحسام‌الدین راشدی، دوشادوش دانشمندان هندی، مانند نذیر احمد، به تألیف کتاب و مقالات علمی و تصحیح متون ارزشمند فارسی اقدام کردند.

در این میان، ایرانیان نیز فرصت آن را یافتند تا ضمن حمایت از این جریان فرهنگی و ایجاد ارتباط وثیق با نهادهای حقوقی و افراد حقیقی در آن سرزمین، همچنین آغوش خود را برای تربیت و تشویق ادب‌شیفتگان شبه قاره باز کرده، و بسیاری از ایشان را در دانشگاه‌ها پذیره شوند.

از این گروه که می‌توان به نسل دوم محققان شبه قاره تعبیر کرد، نیز بزرگانی ظهور کرده‌اند. شاخص‌ترین ایشان، بی‌گمان، دکتر عارف نوشاهی است که دامنه تحقیقاتش هم به لحاظ کمی و هم به لحاظ کیفی، نشان از ژرفای علمی‌اش دارد. افزون بر آن، کوشش وی در هماهنگ کردن پیوسته فعالیت‌هایش با روند پژوهش و نشر در داخل ایران ستودنی است. جایی که طبیعتاً معیار اصلی تولید آثار علمی ادبیات فارسی است و متأسفانه سایر ادبای فارسی غیر ایرانی، بدان توجه شایانی ندارند. چنانکه این غفلت یا تغافل، موجب آن شده است که حتی آثار مهم ایشان، بازتاب سزاوار و تأثیرگذاری شایسته‌ای در جامعه تحقیقی ادبیات ایران نداشته باشد.

نوشاهی با حضور جسمانی و روحانی بجا و مستمرش در فضای علمی کشور ما و دل‌بستگی‌های متنوع شخصی‌اش به فرهنگ و ادب فارسی، به اغلب ضرورت‌های تحقیقی در این عرصه آگاهی دارد، بدانسان که اغلب کارهای وی چه از نظر ساختاری مثل نسخه‌شناسی و فهرست‌نویسی و مقالات و کتاب‌های تحقیقی و تصحیحی، و چه از نظر محتوایی مانند عرفان و ادبیات و تاریخ، سیراب‌کننده عطش قاطبه مشتاقان ادب و فرهنگ ایرانی است. با آنکه در این توفیق الهی و پرافتخار، تنها رفیق راهش، عشق حقیقی و روزافزون به فرهنگ و ادب پارسی بوده است، هیچگاه، لب جز به سؤال علمی نگشوده است. بر آن شدیم تا در مقام پاسداشت ادب و فرهنگ پارسی بویژه یادآورد محبوبیت و حرمتش در شبه قاره، جشن‌نامه‌ای با عنوان نذر عارف فراهم آوریم تا بدین بهانه از نوازش قلم دیگر پژوهندگان ارجمند بهره‌مند گردیم. امید است که این قدم کوچک، پسند اهل خرد و آن فرزانه ارجمند قرار گیرد.

در پایان، سپاسگزاریم از جناب آقای دکتر جعفریان (ریاست دانشمند کتابخانه مجلس شورای اسلامی) که با حمایت خود، این جشن‌نامه را به مرحله سامان رساندند، و دوست فرهیخته جناب آقای علی خاکپور که زحمات نمونه‌خوانی و اصلاح آن را متحمل شدند.

و من الله التوفیق

سعید شفیعیون - بهروز ایمانی

زندگی و کارنامه دکتر عارف نوشاهی

دکتر عصمت درآنی*

دکتر عارف نوشاهی در ۶ فروردین ۱۳۳۴ش، ۲ شعبان ۱۳۷۴ق، ۲۷ مارس ۱۹۵۵م در روستای چنبل، بخش شیخوپوره، پنجاب پاکستان به دنیا آمد. عموی وی مرحوم سید شریف احمد شرافت نوشاهی (۱۹۰۷-۱۹۸۳) بر او «رضا الله شاه» نام گذارد که ماده تاریخ تولد او برابر با سال ۱۳۷۴هجری قمری است. بعداً در حدود بیست سالگی دکتر نوشاهی، مرحوم شرافت نوشاهی به وی نام «عارف» داد که با پسوند نام خانوادگی «نوشاهی» به «عارف نوشاهی» تبدیل شد چنانکه اکنون نام اصلی او به فراموشی سپرده شده و در همه محافل علمی و فرهنگی او با نام «عارف نوشاهی» شناخته می‌شود و نوشته‌های وی نیز با همین نام منتشر می‌شود. پسوند «نوشاهی» نشانه تبار وی است، یعنی او فردی از خاندان نوشاهی است که بنیانگذارش حضرت حاجی محمد نوشاه گنج بخش (۹۵۹-۱۰۶۴ ه.ق) یکی از مشایخ بزرگ طریقه قادریه بود. این خاندان در پاکستان، سنت دیرینه‌ای در خدمات ادبی و عرفانی دارد که در تکوین و رشد شخصیت دکتر نوشاهی بی‌تأثیر نبوده است.

دکتر نوشاهی، پدر خود سید بشیر احمد بشارت نوشاهی (م ۲۳ ژوئیه ۱۹۶۱م) را در شش سالگی از دست داد و بدین علت، تربیت و کفالت وی به دوش جدش سید غلام مصطفی نوشاهی (۱۸۹۰-۱۹۶۵م) و عمویش سید شرافت نوشاهی افتاد که هر دو از فارسی‌دانان و فارسی‌نویسان بودند و آثار متعدد منظوم و منثور به این زبان به یادگار گذاشته‌اند.

* دانشیار گروه فارسی، دانشگاه اسلامی، بهاولپور، پاکستان.

چون در اینجا هدف اصلی ما نشان دادن گرایش و علاقه دکتر نوشاهی به زبان و ادبیات فارسی است، از دیگر شرح احوال زندگانی او صرف نظر کرده، فقط به رویدادهایی می‌پردازیم که متعلق به این موضوع است.

نخستین آشنایی دکتر نوشاهی با زبان فارسی، هنگامی شد که وی در دبیرستان در کلاسهای ششم تا هشتم از میان سه درس انتخابی (فارسی، عربی و نقاشی) درس فارسی را انتخاب کرد. مولوی محمد شریف (م اکتبر ۱۹۹۵م) معلم فارسی او بود که به طریق سنتی مبتدیات این زبان را به وی آموخت. چون در کلاسهای نهم و دهم، امکان ادامه تحصیل درس فارسی نبود، او ناچار به جای فارسی، دروس علوم را انتخاب کرد. پس از فارغ‌التحصیل شدن از دبیرستان در سال ۱۹۷۰م، مرحوم شرافت نوشاهی خواست که برادرزاده‌اش (یعنی عارف نوشاهی) زبان فارسی و دیگر علوم دینی را بخواند و وارث سنت فرهنگی خانواده‌اش باشد. بدین منظور، وی را نزد مرحوم مفتی بشیر حسین، مدیر مدرسه‌ای وابسته به مسجد جامع غوثیه، گوجرانوالا (شهری نزدیک لاهور) برد و در آنجا ثبت نام کرد. دکتر نوشاهی چند روز از محضر مفتی بشیر حسین درس مثنوی کریم‌ا منسوب به سعدی خواند که در شبه قاره یکی از متون آسان فهم فارسی و زبان‌آموزی تلقی می‌شود. اما رفتار مدیر مدرسه، نسبت به دانش‌آموزان بسیار سخت و خشک بود و آنها از هیچ نوع آزادی برخوردار نبودند. محیط سنتی این مدرسه نتوانست دکتر نوشاهی را جذب کند و در طبع او انگیزه‌ای برای ادامه درس در آنجا نماند. او پس از ۱۵ روز اقامت، از مدرسه گریخت. بعد برای آموزش بیشتر فارسی دو متن دیگر فارسی *پندنامه* منسوب به عطار نیشابوری و *نام حق* سروده شرف‌الدین بخارایی را در محضر عموی خود خواند. سپس نزد برادر بزرگش آقای قدوس اختر نوشاهی به راولپندی رفت و در سال ۱۹۷۱م در کلاسهای آموزش فارسی خانه فرهنگ ایران ثبت نام کرد. محیط خانه فرهنگ برای او بسیار جذاب واقع شد و او با شور و علاقه در محضر معلمان پاکستانی همچون دکتر سید سبط حسن رضوی (م ۱۱ دسامبر ۱۹۹۷م) مؤلف کتاب *فارسی گویان پاکستان*، دکتر سید علی‌رضا نقوی مؤلف کتاب *تذکره نویسی فارسی در هند و پاکستان* و معلمان ایرانی مانند خانم اقدس رضوانی (همسر دکتر محمدحسین تسبیحی) و دکتر ترکان دخت ثقة‌الاسلامی، فارسی امروزی ایرانی را در یک محیط کاملاً ایرانی آموخت و هشت کلاس فارسی دوره راهنمایی را در ۱۹۷۵م تمام کرد. دکتر نوشاهی همیشه در امتحانات خانه فرهنگ ایران، شاگرد اول و ممتاز بود و نشان داد که علاقه و استعداد به کارهای تحقیقی و مطالعه دارد.

دکتر نوشاهی در خانه فرهنگ ایران با دکتر تسبیحی آشنا شد که در آن موقع کتابدار کتابخانه گنج بخش مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان در راول پندی (اکنون اسلام آباد) بود. دکتر نوشاهی به معرفی و سفارش دکتر تسبیحی در سال ۱۹۷۴ به عنوان معاون کتابدار در مرکز استخدام شد. پیوستن دکتر نوشاهی به مرکز، نقطه آغاز حیات علمی و فرهنگی او بود. این مرکز که برای جمع آوری نسخه‌های خطی و تدوین فهرس نسخه‌های خطی در سال ۱۹۷۱ تأسیس شده بود، علاقه ویژه‌ای در خصوص کتابشناسی و نسخه‌شناسی در دکتر نوشاهی ایجاد نمود که بعداً همه زوایای زندگی او را تحت الشعاع قرار داد. همکاری و رفت و آمد بزرگان تحقیق و ادب پاکستانی (مانند مرحوم سید حسام‌الدین راشدی، مرحوم دکتر غلام سرور) و دیدار با آنان و سائر محققان ایرانی و خارجی در آن مرکز، موجب دلگرمی و آماده شدن دکتر نوشاهی برای کارهای پژوهشی در آینده شد. اولین دو اثر او با نامهای *تبی چراغ* (چراغ‌های نوین) و *یادون کی مینار* (مناره‌های خاطرات) با همکاری آقای محمد نذیر رانجها که همکار او در همان کتابخانه بود، به ترتیب در سپتامبر ۱۹۷۴ و اکتبر ۱۹۷۷م منتشر شد که اولی مجموعه مقالات اردو و دومی مجموعه اشعار اردوی وی است. هر چند این دو اثر دوران نوجوانی او در میان آثار دکتر نوشاهی که بعداً در دوره بلوغ او پدید آمده‌اند، اهمیتی نداشته باشند، اما نشان دهنده علاقه دکتر نوشاهی به کار تألیف و ترجمه است.

در سال ۱۹۷۶م، وی برای اولین بار به ایران سفر کرد و یک ماه در تهران ماند. این سفر به او فرصت داد که با فرهنگ ایران زمین از نزدیک تر آشنا شود و یک ماه کامل در محیط زبان فارسی به سر برد.

در سال ۱۹۷۷م استاد احمد منزوی به مرکز تحقیقات فارسی اسلام آباد پیوست و طرح تألیف و تدوین *فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان* را ریخت و کار را آغاز کرد. دکتر نوشاهی همکار و شاگرد او شد و در محضر او لطایف و ظرایف نسخه‌شناسی و فهرست‌نویسی را یاد گرفت. استاد منزوی به شیفتگی دکتر نوشاهی به کار مخطوطات پی‌برد و او را در سال ۱۹۷۸م برای فهرست‌نویسی نسخه‌های خطی فارسی موزه ملی پاکستان، کراچی مأمور کرد. دکتر نوشاهی حدود نه ماه در کراچی ماند و ۴۸۷۹ نسخه خطی فارسی موزه و گنجینه انجمن ترقی اردو در موزه را فهرست‌برداری کرد. دستاورد این مأموریت، تألیف دو جلد *فهرست با نام فهرست نسخه‌های خطی فارسی موزه ملی پاکستان کراچی* و *فهرست نسخه‌های خطی فارسی انجمن ترقی اردو کراچی* بود که به

ترتیب در سال‌های ۱۹۸۳ و ۱۹۸۴م از سوی مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان منتشر شد. با انتشار این دو فهرست، دکتر نوشاهی در ایران و در حلقهٔ فهرست‌نویسان و نسخه‌شناسان آن کشور، شناخته شد و با دو قطب نسخه‌شناسی و فهرست‌نویسی در ایران، یعنی مرحوم محمدتقی دانش‌پژوه و مرحوم ایرج افشار ارتباط پیدا کرد که تا آخرین ایام زندگانی آن دو بزرگوار فقید برقرار ماند. در بهمن ۱۳۶۳ش (فوریه ۱۹۸۵م) دکتر نوشاهی برای دومین بار به ایران سفر کرد. در این سفر، با مرحوم دانش‌پژوه و دکتر محمدرضا شفیعی کدکنی در تهران و با استاد نجیب مایل‌هروی در مشهد، دیدارهای حضوری داشت. در سال ۱۹۸۴وقتی رایزنی فرهنگی ایران در پاکستان، فصلنامهٔ *دانش* را بنیان گذارد، دکتر نوشاهی از مرکز تحقیقات به رایزنی رفت و به عنوان نخستین مدیر آن مرکز منصوب شد. انتشار این مجله به مدیریت او هم اعتباری برای مجله به بار آورد و هم بوسیلهٔ این مجله حلقهٔ آشنایان و دوستان فرهنگی دکتر نوشاهی در داخل و خارج از کشور افزوده شد. *دانش* تا پانزدهمین شماره به مدیریت او منتشر شد.

دکتر نوشاهی که در ۱۳۶۱ش، ۱۹۸۲م دورهٔ کارشناسی ارشد زبان و ادبیات فارسی را در دانشگاه کراچی تمام کرده بود، به علت مشاغل اداری از ادامهٔ تحصیلات باز مانده بود. در ۱۹۸۹م، از طرف وزارت آموزش عالی ایران بورس گرفت. ناچار در فوریهٔ ۱۹۸۹ از مدیریت مجلهٔ *دانش* استعفا کرد و برای تحصیلات عالی رهسپار ایران شد و در دورهٔ دکتری زبان و ادبیات فارسی مخصوص دانشجویان خارجی در دانشکدهٔ ادبیات و علوم انسانی ثبت نام کرد. در سال ۱۹۹۳م با ارائه پایان‌نامهٔ «تصحیح ملفوظات خواجه عبیدالله احرار به تحریر و تدوین میر عبدالاول نیشابوری» فارغ‌التحصیل شد. دکتر نوشاهی در دانشگاه تهران از محضر استادانی چون مرحوم دکتر جعفر شهیدی، مرحوم دکتر احمد تفضلی، مرحوم دکتر حسین لسان، مرحوم دکتر علی محمد حق‌شناس، دکتر مظاهر مصفا، دکتر اسماعیل حاکمی، دکتر ژاله آموزگار، دکتر محسن ابوالقاسمی و دکتر محسن جهانگیری استفاده کرد. دکتر نوشاهی در اقامت چهار ساله‌اش در ایران، به غیر از موفقیت تحصیلی، موفقیت‌های دیگر علمی نیز به دست آورد. از او دعوت شد که وی در تألیف *دانشنامهٔ جهان اسلام* در بنیاد دائرةالمعارف اسلامی و *دائرةالمعارف بزرگ اسلامی* در مرکز دائرةالمعارف بزرگ اسلامی همکار این مراکز باشد و در امور فرهنگی شبه قاره مشاور این مراکز شد.

در ۱۹۹۴-۱۹۹۵ او به دعوت فرهنگستان زبان و ادبیات فارسی برای تألیف *دانشنامهٔ*

زبان و ادب فارسی در شبه قاره یک بار دیگر به تهران رفت و با فرهنگستان همکاری کرد. این همکاری تاکنون ادامه دارد. پس از بازگشت از تهران، دکتر نوشاهی در ۱۹۹۵م دوباره به عنوان مدیر گروه تحقیقات در مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان، اسلام‌آباد استخدام شد و تا ۱۹۹۸م با آن سمت کار کرد.

در دسامبر ۱۹۹۸م گزینش او به عنوان استادیار زبان و ادبیات فارسی از طرف کمیسیون خدمات دولت پنجاب شد و برای تدریس فارسی در دانشکده دولتی گوردن (Gordon College) در شهر راولپندی گمارده شد. در ۲۰۱۰م کمیسیون مذکور او را به درجه «پروفیسور» یا استاد ترفیع داد. او طبق مقررات در تاریخ ۱۰ مارس ۲۰۱۴م بازنشسته خواهد شد.

آشنایی دکتر نوشاهی با برخی دانشمندان و مدیران ایرانی، در موفقیت‌های علمی او بسیار مؤثر بوده است. از آن میان می‌توان به‌ویژه، از دکتر نصرالله پورجوادی، رئیس پیشین مرکز نشر دانشگاهی و دکتر اکبر ایرانی مدیر مرکز پژوهشی میراث مکتوب نام برد. دکتر پورجوادی در دوران تصدی مدیریت مجله معارف بیشترین مقالات دکتر نوشاهی را در آن نشریه منتشر کرد و جامعه ایرانی را با تحقیقات دکتر نوشاهی آشنا ساخت. کتاب *احوال و سخنان خواجه/حرار* که شکل توسعه‌یافته پایان‌نامه دکتری دکتر نوشاهی است، نیز از سوی مرکز نشر دانشگاهی انتشار یافت. مرکز پژوهشی میراث مکتوب عرصه دیگر برای عرضه تحقیقات دکتر نوشاهی فراهم کرد. این مرکز تاکنون چندین اثر مدون، مقاله‌ها و یادداشت‌های دکتر نوشاهی را منتشر کرده و در برخی سفرهای علمی دکتر نوشاهی به ایران میزبان او بوده و با او نشست‌های علمی برگزار کرده است.

دکتر نوشاهی در کنار مشاغل اداری که تقریباً همه از نوع فرهنگی و پژوهشی بوده است، سفرهای علمی نیز به خارج از کشور داشته است. او پاکستان را وطن جغرافیایی و ایران را وطن فرهنگی خود می‌داند. چنانچه از ۱۹۷۶ تا ۲۰۱۱م شانزده بار به وطن دوم خود مسافرت کرده است. او به نوبت دو اقامت طولانی مدت نیز در تهران داشته است (۱۹۸۹-۱۹۹۳؛ ۱۹۹۴-۱۹۹۵م).

وی در ۱۹۸۷م به هندوستان رفت و با مشاهیر عرصه تحقیق آنجا مانند مرحوم دکتر نذیر احمد (م ۲۰۰۸م)، دکتر امیرحسین عابدی (د. ۲۰۱۱م)، دکتر مختارالدین احمد (د. ۲۰۱۰م)، مرحوم پروفیسور خلیق احمد نظامی، مرحوم مالک رام (د. ۱۹۹۳م) ملاقات کرد. در ۱۹۹۶م برای شرکت در کنگره بین‌المللی تاریخ علم در ایران به پاریس و

استراسبورگ رفت و با مشاهیر تاریخ علم مانند دیوید کینگ (David King) و ادوارد کندی (Edward S. Kennedy) دیدار داشت. او در سالهای ۱۹۷۶، ۱۹۷۸ و ۲۰۱۰ م سه سفر به افغانستان نیز داشته است. در هر سه سفر او از آثار تاریخی و شخصیات فرهنگی کشور دیدار کرد. در سفر ۱۹۷۸ او در کابل با مرحوم عبدالحی حبیبی، مرحوم غلام‌رضا مایل‌هروی و مرحوم ابراهیم خلیل دیدارها داشت. شاعر شهیر افغانستان استاد خلیل‌الله خلیلی (د. ۱۳۶۶ ش، ۱۹۸۷ م)، در سالهای ۱۹۸۲-۱۹۸۷ م، زمانی که در اسلام‌آباد، دوران مهاجرت را به سر می‌برد، در این مدت، دکتر نوشاهی با او نیز معاشرت داشت. بعدها دکتر نوشاهی کتابی با نام *در کوی خلیل* (چاپ دوشنبه، ۲۰۱۰ م) نگاشت که دربرگیرنده خاطراتش از استاد خلیلی و مکاتباتش با اوست. دکتر نوشاهی در ۱۹۸۳ م با محقق افغان تبار، استاد نجیب مایل‌هروی که از سال ۱۳۵۰ ش به بعد در ایران زندگی می‌کند، دوست شد و تا کنون، سالهاست، میان آن دو دوست، داد و ستدهای کتاب و نسخه‌های خطی (به صورت عکسی) وجود دارد.

در سالهای ۲۰۰۹ و ۲۰۱۰ او به کشور دیگر فارسی زبان، تاجیکستان مسافرت نمود و بزرگان ادب و تحقیق و نسخه‌شناس آنجا مانند مرحوم کمال‌الدین عینی، مرحوم عبدالمنان نصرالدین، استاد عثمان کریم اف، دکتر میرزا ملا احمد، استاد عبدالله یونس اف (فهرست‌نویس) فرزانه خجندی (شاعره) را ملاقات کرد. سفر دوم او به تاجیکستان، به مناسبت رونمایی دو اثر فارسی او: *در کوی خلیل* و *یار آشنا*، در آکادمی علوم تاجیکستان بود که هر دو کتاب به همت آقای جعفر رنجبر از سوی کتابخانه خلیلی وابسته به انستیتو نسخه‌های خطی آکادمی علوم تاجیکستان، دوشنبه چاپ شد.

دکتر نوشاهی از ۱۹۹۲ م به بعد تاکنون هشت بار سفرهای علمی به ترکیه داشته است. گاهی این سفرها برای استفاده از مخازن نسخ خطی آنجا و بوده و گاهی برای شرکت در کنگره‌ها بود.

در سالهای ۲۰۰۵ و ۲۰۰۹ م او دو سفر به عربستان سعودی داشت. اگرچه این سفرها به منظور انجام عمره و زیارت اماکن مقدسه بود، اما دکتر نوشاهی این فرصت کوتاه را هم از دست نداد و بخشی از اوقات خود را در جست و جوی نسخه‌های خطی فارسی در کتابخانه شیخ‌الاسلام عارف حکمت در مدینه منوره صرف کرد. محصول علمی این سفرها مقاله‌های اوست که در معرفی نسخه‌های خطی ترکیه و مدینه منوره به قلم او نوشته و چاپ شده است (رجوع شود به فهرست مقالات عارف نوشاهی).

دکتر نوشاهی در یاری رساندن، تشویق نمودن، راهنمایی کردن و گشودن مشکل کارهای پژوهشگران دریغ نمی‌ورزد. او زحمت را با جان و دل خریده به کمک دوستان، محققان، همکاران، دانشجویان و مدد خواهان می‌شتابد و برای آنها منابع را، از هر کجای دنیا که برای او مقدور باشد، تهیه می‌کند. در این مورد اصلاً قید آشنا و غریبه بودن کسی برای او مطرح نیست. ازین بابت خاطره‌ای دارم که با بیان آن این قسمت نوشته را به پایان می‌رسانم. در تابستان ۲۰۰۸ برای شرکت در یک دورهٔ بازآموزی زبان فارسی برای دانشجویان خارجی به تهران رفته بودم. در نتایج پایانی دوره، از میان ۳۰ دانشجوی خارجی، شاگرد اول اعلام شدم. روزی در تهران تلفنی داشتم که کسی برای این موفقیت به من تبریک گفت و مرا تشویق کرد و سه روز بعد شخصاً پیش من به مهمانسرا آمد و باز تهنیت و تبریک گفت و با کلمات دلنواز مرا تشویق کرد. وی کسی نبود جز دکتر عارف نوشاهی که در آن تابستان در تهران به سر می‌برد و از دفتر شورای گسترش زبان فارسی خبر موفقیت مرا شنیده بود و برای تشویق شخصاً سراغ من آمد. تا آن روز، نه من او را می‌شناختم و نه او مرا می‌شناخت، ولی پس از آن دستم را گرفت و به سوی کارهای پژوهشی هدایت کرد. با راهنمایی و هدایت او به موفقیت‌هایی دست یافتم که هیچ وقت در مخیلهٔ من نبود.

فهرست آثار چاپ شدهٔ فارسی و اردو

- الف. در زمینهٔ ادبیات فارسی، تاریخ، نسخه‌شناسی، رجال، عرفان (به ترتیب سال انتشار)
 ۱. منتخب اعجاز التواریخ (قطعات تاریخ)، تصنیف سید شریف احمد شرافت نوشاهی، به تدوین و کوشش عارف نوشاهی، مکتبهٔ نوشاهیه، ساهن پال، ۱۹۷۶ م (فارسی)
 ۲. جامی، خاتم الشعراء نورالدین عبدالرحمن جامی، احوال و آثار پر جامع تحقیقات، تصنیف علی اصغر حکمت، ترجمه، تحشیه و تکملةٔ عارف نوشاهی، مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان، اسلام‌آباد و رضا پبلی کیشنز، لاهور، ۱۹۸۳ م، ۵۱۰ ص (اردو)
 ۳. به یاد شرافت نوشاهی، مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان، اسلام‌آباد و ادارهٔ معارف نوشاهیه ساهن پال شریف، ۱۳۶۲ ش، ۳۹ ص (فارسی)
 ۴. فهرست نسخه‌های خطی فارسی موزهٔ ملی پاکستان کراچی، مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان، اسلام‌آباد، ۱۹۸۳ م، ۱۰۷۷ ص (فارسی)
 ۵. فهرست نسخه‌های خطی فارسی انجمن ترقی اردو، کراچی، مرکز تحقیقات فارسی ایران

و پاکستان، اسلام‌آباد و اداره معارف نوشاهی، ساهن پال، ضلع گجرات، ۱۹۸۴م، ۲۸۰ ص (فارسی)

۶. جهادنامه، مؤلف مجهول، قرن هفتم هجری و ظلم‌نامه اکبر (ترجمه جهاد الاکبر منسوب به غزالی)، به اهتمام سید عارف نوشاهی، مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان اسلام‌آباد، ۱۹۸۴م، ۵۰ ص (فارسی)

۷. چهار بهار با ترجمه اردو موسوم به خزائن الاسرار، ملفوظات حضرت نوشه گنج بخش، گردآورنده محمدهاشم تهرپالوی، ترجمه اردو سید شریف احمد شرافت نوشاهی، به اهتمام عارف نوشاهی، مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان، اسلام‌آباد و اداره معارف نوشاهی، ساهن پال، ۱۹۸۴م، ۲۰۶ ص، (فارسی و اردو)

۸. فهرست چاپهای آثار سعدی در شبه قاره و چاپهای شروح و ترجمه‌ها و فرهنگ‌نامه‌ها و تضمین‌های آثار وی، مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان اسلام‌آباد، ۱۹۸۴م، ۱۴۴ ص (فارسی)

۹. به یاد شرافت نوشاهی، مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان، اسلام‌آباد و اداره معارف نوشاهی، ساهن پال ضلع گجرات، ۱۹۸۴م، ۳۹ ص (فارسی)

۱۰. فارسی اصطلاحات‌سازی: کتابیات، با همکاری دکتر مهر نور محمد خان، مقتدره قومی زبان، اسلام‌آباد، ۱۹۸۵م، ۲۲۷ ص (اردو)

۱۱. مناهج الطالبین و مسالک الصادقین، تألیف نجم‌الدین محمود بن سعدالله اصفهانی، به اهتمام نجیب مایل‌هروی، با همکاری عارف نوشاهی، انتشارات مولی، تهران، ۱۹۸۵م، ۴۴۷ ص (فارسی)

۱۲. فهرست کتابهای فارسی چاپ سنگی و کمیاب کتابخانه گنج بخش مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان اسلام‌آباد، جلد یکم، مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان، اسلام‌آباد، ۱۹۸۶م، ۱۰۱۲ ص (فارسی)

۱۳. مجموعه اشعار پراکنده محمد ماه صداقت کنجاهی (م ۱۱۴۸ هـ)، فراهم آورده عارف نوشاهی، اداره معارف نوشاهی، ساهن پال، ۱۹۸۸م، ۱۴۳ ص (فارسی)

۱۴. فهرست مخطوطات اردو کتابخانه گنج بخش، اسلام‌آباد، مغربی پاکستان اردو آکیدی، لاهور، ۱۹۸۸م، ۱۶۴ ص (اردو)

۱۵. بهارت می ن مخطوطات کی فهرستی (کتابشناسی فهارس نسخ خطی در هند)، مغربی پاکستان اردو آکیدی، لاهور، ۱۹۸۸م، ۱۶۰ ص (اردو)

۱۶. پاکستان می ن مخطوطات کی فهرستی ن (کتابیات)، (کتابشناسی فہارس نسخ خطی در پاکستان) جلد اول، مقتدرہ قومی زبان، اسلام آباد، ۱۹۸۸م، ۱۴۹ ص (اردو)
۱۷. حافظ، محرم راز، ریزنی فرهنگی سفارت جمهوری اسلامی ایران، اسلام آباد، ۱۹۸۸م، ۴۰ ص. کتابشناسی ترجمہ‌های دیوان حافظ شیرازی. (اردو)
۱۸. فهرست مخطوطات کتب خانہ نوشاہیہ، ادارہ معارف نوشاہیہ، اسلام آباد، ۱۹۸۹م، ۱۷۲ ص (اردو)
۱۹. ثلاثہ غسالہ، کتابشناسی آثار فارسی و عربی تالیف شدہ در بنگال، تالیف حکیم حبیب الرحمن، ترجمہ و تعلیقات عارف نوشاہی، مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان، اسلام آباد، ۱۹۸۹م، ۲۵۰ ص (فارسی)
۲۰. فهرست کتابهای فارسی چاپ سنگی و کمیاب کتابخانہ گنج بخش، جلد دوم، مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان، اسلام آباد، ۱۹۸۹م، ص ۱۰۱۳ - ۱۴۱۸ (فارسی)
۲۱. ایران اور افغانستان می ن مخطوطات کی فهرستی ن، (کتابشناسی فہارس نسخ خطی در ایران و افغانستان)، مغربی پاکستان اردو اکیڈمی، لاہور، ۱۹۹۳م، ۲۱۶ ص (اردو)
۲۲. فهرست مخطوطات کتب خانہ قریشی، فارسی، عربی، اردو، پنجابی مخطوطات کی فہرست (فہرست نسخہ‌های خطی فارسی، عربی، اردو و پنجابی کتابخانہ قریشی، لاہور، مغربی پاکستان اردو اکیڈمی، لاہور، ۱۹۹۳م، ۶۲ ص (اردو)
۲۳. ثلاثہ غسالہ (کتابشناسی تالیفات اردو، فارسی و عربی منطقہ بنگال)، تالیف حکیم حبیب الرحمن، تعلیقات و تدوین عارف نوشاہی، مغربی پاکستان اردو اکیڈمی، لاہور، ۱۹۹۵م، ۲۶۳ ص (اردو)
۲۴. فہرست مشترک نسخہ‌های خطی فارسی پاکستان، تالیف احمد منزوی، اضافات، تجدید نظر و بہ اہتمام عارف نوشاہی، مجلد ۱۴، مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان، اسلام آباد، ۱۹۹۷م، ۵۹۴ ص (فارسی)
۲۵. ارمغان علمی بہ پاس خدمات علمی و ادبی داکتر وحید قریشی، تدوین: رفیع الدینہاشمی، عارف نوشاہی، تحسین فراقی، مجلس ادبیات مشرق و القمر انتر پرائزرز، لاہور، ۱۹۹۸م، ۵۸۴ ص (اردو)
۲۶. سفرنامہ اوج، تالیف سید شریف احمد شرافت نوشاہی، بہ اہتمام عارف نوشاہی، اردو اکیڈمی، بہاول پور، ۱۹۹۹م (اردو)
۲۷. کمال عترت (فرہنگ اردو - فارسی)، تالیف میر محمدی عترت اکبرآبادی، با مقدمہ اردو و تصحیح عارف نوشاہی، مقتدرہ قومی زبان، اسلام آباد، ۱۹۹۹م، ۲۴۰ ص

۲۸. احوال و مقامات نوشه گنج بخش، تألیف میرزا احمد بیگ لاهوری، به تصحیح و با مقدمه اردو، طبع اول: اداره معارف نوشاهی، اسلام‌آباد، ۱۹۹۹م، ۱۶۴ ص؛ طبع دوم با پاره‌ای اصلاحات: مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان، اسلام‌آباد، ۲۰۰۱م، ۱۶۴ ص (فارسی)

۲۹. حضرت نوشه گنج بخش: تاریخ وفات اور وطن کی تحقیق (تحقیقی در تاریخ وفات و وطن حضرت نوشه گنج بخش)، ناشر سید امتیاز الحق نوشاهی، لاهور، ژوئن ۲۰۰۰م، ۷۹ص (اردو)

۳۰. احوال و سخنان خواجه عبیدالله احرار (۸۰۶ تا ۸۹۵ق)، مشتمل بر ملفوظات احرار به تحریر میرعبداول نیشاپوری، ملفوظات احرار (مجموعه دیگر)، ناشناخته، رقعات احرار، خوارق عادات احرار، تألیف مولانا شیخ، به تصحیح و با مقدمه و تعلیقات عارف نوشاهی، مرکز نشر دانشگاهی، تهران، ۲۰۰۲م، ۸۴۶ ص (فارسی)

۳۱. مقالات عارف، در زمینه ادبیات فارسی و نسخه‌شناسی، بنیاد موقوفات دکتر محمود افشار، تهران، ۲۰۰۳م، ۴۸۹ص (فارسی)

۳۲. معدن الدرر فی سیره الشیخ حاجی عمر (نسخه خطی قرن نهم)، تألیف شمس‌الدین محمد بن سلیمان مرشدی، با مقدمه، تصحیح و تعلیقات دکتر عارف نوشاهی و دکتر معین نظامی، نشر کازرونیه، تهران، ۲۰۰۴م، (فارسی)

۳۳. «احیا و تصحیح متون فارسی در شبه قاره پاکستان و هند» (مصاحبه با دکتر عارف نوشاهی) و «تاریخچه مطالعات ایرانی و مباحث متن پژوهی در پاکستان» به عنوان ضمیمه ۲ آینه میراث، تهران، ۲۰۰۴م، صص ۷-۵۰ (فارسی)

۳۴. کتاب‌شناسی توصیفی فهرست نسخه‌های خطی پاکستان (و بنگلادش)، تألیف عارف نوشاهی، کتابخانه بزرگ حضرت آیه‌الله‌العظمی مرعشی نجفی، قم، ۲۰۰۵م، ۱۲۷ص (فارسی)

۳۵. نقد عمر (مجموعه مقالات تحقیقی اردو در زمینه ادبیات فارسی)، اورینتل پبلی کیشنز، لاهور، ۲۰۰۵م، ۴۲۲ص (اردو)

۳۶. فهرست نسخه‌های خطی فارسی کتابخانه گنج‌بخش مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان، اسلام‌آباد، جلد پنجم، تألیف احمد منزوی، گردآوری، تجدید نظر و بازنویسی عارف نوشاهی، مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان، اسلام‌آباد، ۲۰۰۵م، صص ۲۵۱۷-۲۸۵۴ (فارسی)

۳۷. حنین‌نامه (شامل آثار نویافته شیخ محمدعلی حنین و درباره او)، گردآوری و پیشگفتار عارف نوشاهی، ضمیمه ۳ آئینه میراث، تهران، ۲۰۰۵م، ۱۲۰ص (فارسی)
۳۸. مجالس جهانگیری: مجلس‌های شبانه دربار نورالدین جهانگیر از رجب ۱۰۱۷ تا رمضان ۱۰۲۰ق، تألیف عبدالستار بن قاسم لاهوری، به تصحیح عارف نوشاهی و معین نظامی، مرکز پژوهشی میراث مکتوب، تهران، ۱۳۸۵/۲۰۰۶م، هشتاد و پنج + ۴۱۰ص (فارسی)
۳۹. ارشاد، تألیف ابومحمد عبدالله بن محمد بن ابی بکر قلانسی، به تصحیح عارف نوشاهی، مرکز پژوهشی میراث مکتوب، تهران، ۱۳۸۵ش/۲۰۰۶م، هشتاد و نه؛ [۸]؛ ۳۸۸ص (فارسی)
۴۰. تذکره شعرای نوشاهی، تألیف سید شریف احمد شرافت نوشاهی، به ترتیب و تکمیل و مقدمه عارف نوشاهی، اورینتل پبلی کیشنز، لاهور، ۲۰۰۷م، ۱۰۸۰، ۵۶ص (اردو)
۴۱. مقالات عارف، دفتر دوم، بنیاد موقوفات دکتر محمود افشار، تهران، ۱۳۸۶ش/۲۰۰۷م، ۷۷۵ص، (فارسی)
۴۲. مثنوی گلزار محبت، سروده محمد اکرم غنیمت کنجاهی، المیر ترست لائبریری، گجرات، ۲۰۰۸م، ۱۲۸ص، (فارسی)
۴۳. تذکره شرافت نوشاهی، تألیف محمد اقبال مجددی و عارف نوشاهی، پورب اکیدمی، اسلام‌آباد، بتعاون اداره معارف نوشاهی، اسلام‌آباد، ۲۰۰۸م، ۲۴۰ص، تصاویر، (اردو)
۴۴. ارمغان هندوستان، سفرنامه هند ۱۹۸۸، پورب اکیدمی، اسلام‌آباد، اسلام‌آباد، ۲۰۰۸م، ۲۱۴ص، سفرنامه هندوستان در سال ۱۹۸۸ و نامه‌های ضیاء‌الدین دیسای و دکتر نذیر احمد خطاب به عارف نوشاهی - (اردو)
۴۵. رسائل غنیمت: رقعات غنیمت و مناظره گل و نرگس، المیر ترست لائبریری، گجرات، ۲۰۰۹م، ۱۲۸ص (فارسی)
۴۶. کنز الاکتساب، در فن مهرکنی و هنرهای وابسته، سروده رحمتی بن عطاءالله (به سال ۱۰۵۷ق)، به کوشش دکتر عارف نوشاهی، با همکاری اقصی ازور، ضمیمه نامه بهارستان، متون قدیمی، ۱۳۸۷ش/۲۰۰۸م، ۷۲ص (فارسی)
۴۷. خواجه احرار: (در شرح حال و بررسی آثار خواجه عبیدالله احرار)، تحقیق، تصنیف و ترجمه: عارف نوشاهی، ترجمه با همکاری: شعیب احمد، پورب اکیدمی، اسلام‌آباد، ۲۰۰۹م، ۳۳۶ص (اردو)
۴۸. فهرست مخطوطات آزاد: ذخیره محمدحسین آزاد، پنجاب یونیورسٹی لائبریری، لاهور

- فهرست مشروح نسخه‌های خطی فارسی، عربی و اردو، عارف نوشاهی و محمد اکرام چغتائی، شعبه اردو، پنجاب یونیورسیتی اورینتال کالج، لاهور، ۲۰۱۰م، ۲۵۲ص (اردو)
۴۹. تذکره نوشاهیه (در شرح حال حضرت سید حاجی محمد نوشه گنج بخش قادری (د. ۱۰۶۴ق)، و مشایخ و اولاد و خلفای او) تألیف محمد حیات نوشاهی، با ترجمه اردو و شرح حال مولف از سید شریف احمد شرافت نوشاهی، تصحیح و تدوین، مقدمه و تعلیقات: عارف نوشاهی، اداره معارف نوشاهیه، اسلام‌آباد، ۲۰۱۰م، ۷۷۲ص (فارسی و اردو)
۵۰. در کوی خلیل (خاطره‌ها درباره استاد خلیل‌الله خلیلی و برخی یادداشت‌های او)، کتابخانه استاد خلیلی، دوشنبه ۲۰۱۰م، ۲۰۸ص (فارسی)
۵۱. یار آشنا، نگارش استاد خلیل‌الله خلیلی، باحواشی و مقدمه عارف نوشاهی، کتابخانه استاد خلیلی، دوشنبه، ۲۰۱۰م، ۱۶۴ص (فارسی)
۵۲. گوهر آشنا، الفتح پیلی کیسشنز، راول‌پندی، ۲۰۱۱م، ۱۹۲ص، در شرح احوال احمدیار خان یکتا خوشابی (درگذشته ۱۱۴۷ق) و برگزیده کلام او (اردو و فارسی)
۵۳. ثواقب المناقب اولیاءالله، تألیف عبدالوهاب بن جلال‌الدین محمد همدانی (د. ۹۵۴ق)، تصحیح و مقدمه عارف نوشاهی، مرکز پژوهشی میراث مکتوب، تهران، ۱۳۹۰ش / ۲۰۱۱م، چهل و پنج، ۳۹۸، ۶ص (فارسی)
۵۴. سیه بر سفید (مجموعه گفتارها و یادداشت‌ها در زمینه کتابشناسی و نسخه‌شناسی)، تألیف عارف نوشاهی، مرکز پژوهشی میراث مکتوب، تهران، ۱۳۹۰ش / ۲۰۱۱م (فارسی)
۵۵. فهرست نسخه‌های خطی فارسی کتابخانه مرکزی دانشگاه پنجاب لاهور، تألیف عارف نوشاهی، مرکز پژوهشی میراث مکتوب، تهران، ۱۳۹۰، ۲ جلد (فارسی)
۵۶. فهرست نسخه‌های خطی فارسی آرشیو ملی پاکستان اسلام‌آباد گنجینه مفتی فضل عظیم، تألیف عارف نوشاهی، مرکز پژوهشی میراث مکتوب، تهران، ۱۳۹۰ (فارسی)
۵۷. کتابشناسی آثار فارسی چاپ شده در شبه قاره، مرکز پژوهشی میراث مکتوب، تهران، ۱۳۹۱، ۴ جلد (فارسی)

(ب) تصحیح و تدوین رساله‌های کوتاه فارسی (به ترتیب الفبایی نام رساله‌ها)

۵۸. رساله در احوال طایفه کافر سیاه‌پوش، ترجمه سید حسین شیرازی، معارف، تهران، دوره دهم، شماره ۲، ۳، مرداد - اسفند ۱۳۷۲ش / مارس ۱۹۹۴م، ص ۵۶-۷۲
۵۹. رساله در احوال کافران کاموزی، نوشته حاجی امدادالله پیشاوروی؟، معارف، دوره دهم، شماره ۳، آذر - اسفند ۱۳۷۴ش / مارس ۱۹۹۶م، ص ۴۵-۶۶

۶۰. رساله در شرح احوال و آثار شیخ ابوعلی سینا (نگاشته ۱۰۴۱ق)، تألیف حکیم نظام‌الدین احمد گیلانی، به کوشش عارف نوشاهی و معین نظامی، اورینتل کالج میگزین، لاهور، ج ۸۰، ش ۱-۲، شماره مسلسل ۲۹۵-۲۹۶، ۱۴۲۵ق/ ۲۰۰۵م، ص ۴۳-۵۸ [پس از چاپ متن، نسخه‌هایی در کتابخانه رضا، رام پور به دست آمد که در آن، نام مؤلف، پیر محمد بن شیخ جلال قنوجی (م ۱۰۸۰ یا ۱۰۸۵ق) است و این نام مکرر چاپ شده است]: «رساله ای در احوال و آثار شیخ بوعلی سینا»، آینه میراث، دوره جدید سال چهارم، شماره اول، شماره مسلسل ۳۲، بهار ۱۳۸۵ش، ص ۲۷۷-۲۹۱
۶۱. پری‌خانه، نوشته اندرام مخلص، به کوشش عارف نوشاهی و معین نظامی، نامه بهارستان، تهران، دفتر ۱۱، ۸۵-۱۳۸۴ش، ص ۲۸۴-۲۶۵
۶۲. دو رساله در اسناد مصافحه (حافظ سلطان علی اوبهی و محمد الباقی بلخی پلاس پوش)، دانش، اسلام‌آباد، ۸۹، تابستان ۱۳۸۶ش، ۲۰۰۷م، ص ۹-۳۶
۶۳. احوال و انساب قریش ملتان و نواحی آن: تألیف شیر محمد بن محمد عابد قریشی‌هاشمی، معیار، اسلام‌آباد، ج ۲، ش ۱، مسلسل شماره ۳، ژانویه-ژوئن ۲۰۱۰م، ص ۱۹۳-۲۲۰
۶۴. التجرب الوافی فی الحیر الصافی، تألیف علی بن حسام‌الدین متقی برهان پوری، مقدمه و تصحیح عارف نوشاهی، نامه بهارستان، تهران، سال ۵، شماره ۱۰۱، دفتر ۹-۱۰، بهار و زمستان ۱۳۸۳ش/ ۲۰۰۵-۲۰۰۴م، ص ۲۱-۲۶
۶۵. ذیل کتاب «تحفة المرشدین من حکایات الصالحین» در ذکر شیخ ابی اسحاق ابراهیم بن شهریار کازرونی، تألیف جلال‌الدین [محمد بن عبادی کازرونی، به تصحیح و مقدمه عارف نوشاهی و معین نظامی، معارف، تهران، دوره بیستم، شماره ۱، فروردین - تیر ۱۳۸۲ش/ ژوئیه ۲۰۰۳، شماره پیاپی ۵۸، ص ۹۷-۱۳۹
۶۶. تحقیق سمت قبله در بلاد ماوراءالنهر، تألیف یوسف قرباغی، تحقیقات اسلامی، تهران، سال هفتم، شماره ۱، ۱۳۷۱ش/ ۱۹۹۲، ص ۴۷-۸۲
۶۷. تذکره تحفة الفصحا تألیف چندبرهان برهمن، مجالس، معیار، اسلام‌آباد، ج ۲، ش ۱، مسلسل شماره ۳، ژانویه-ژوئن ۲۰۱۰م، ص ۸۷-۱۲۴
۶۸. تذکره شیخ قاسم سلیمانی پشاور، تألیف غلام قدوس، دانش، اسلام‌آباد، شماره ۴۶، پاییز ۱۳۷۵ش/ ۱۹۹۶م، ص ۱۳-۴۶
۶۹. چهار فصل کابل، تألیف بقا کنجاهی، با مقدمه و تعلیقات اردو، دانش، اسلام‌آباد، ۱۳۶۵ش/ ۱۹۸۶م، شماره ۵-۷، ۲۸ ص

۷۰. حلیه رسول صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم، تألیف محمدهاشم کشمی، نامه شهیدی (جشن‌نامه استاد دکتر سید جعفر شهیدی) به اهتمام علی‌اصغر محمدخانی، تهران، ۱۳۷۴ ش/ ۱۹۹۵ م، ص ۵۸۲-۶۰۲
۷۱. حورائیه (در شرح رباعی شیخ ابوسعید ابوالخیر)، تألیف خواجه عبیدالله احرار، دانش، اسلام‌آباد، شماره ۶۰-۶۱، بهار و تابستان ۱۳۷۹ ش/ ۲۰۰۰ م (منتشر شده در ۱۳۸۱ ش/ ۲۰۰۲ م)، ص ۱۷۹-۱۸۶
۷۲. قسمتی از تذکره خیرالبیان در شرح احوال و آثار علما و شعرای عصر صفوی، اثر ملک‌شاه‌حسین سیستانی، معارف، تهران، دوره چهاردهم، شماره ۲، مرداد، آبان ۱۳۷۶ ش، ص ۳۲-۶۹
۷۳. رقعات حزین، نوشته شیخ محمدعلی حزین لاهیجی، سفینه، لاهور، جلد ۲، شماره ۱، سال ۱۳۸۳ ش، ص ۷-۵۷
۷۴. زمزمه وحدت: رساله‌ای در توافق موسیقی و هندی، نوشته میرزا بیگ بن سید علی حسینی اصفهانی، معارف، تهران، دوره هفدهم، شماره ۱، فروردین، تیر ۱۳۷۹ ش/ ژوئیه ۲۰۰۰، ص ۱۰۲-۱۲۴
۷۵. سخنان مولانا شمس‌الدین محمد روجی، عارفی از خراسان در قرن نهم هجری، معارف، تهران، دوره چهاردهم، شماره ۳، آذر، اسفند ۱۳۷۶ ش/ مارس ۱۹۹۸، ص ۱۳۶-۱۴۴
۷۶. شجره طیبه [سه داستان سمبولیک]، تألیف محمدهام صداقت کنگاهی، با همکاری میان شیر محمد «اسد»؛ به کوشش عارف نوشاهی و معین نظامی، دانش، اسلام‌آباد، شماره ۸۰، بهار ۱۳۸۴ ش/ ۲۰۰۵ م؛ ص ۹-۳۲
۷۷. رساله شجره نسب مفتیان بهیره، تألیف محمد صالح مفتی بهیری عثمانی، معیار، اسلام‌آباد، ج ۲، ش ۱، مسلسل شماره ۳، ژانویه-ژوئن ۲۰۱۰ م، ص ۱۸۱-۱۹۲
۷۸. بزم آرزو (گزیده تذکره مجمع‌النفایس، در شرح حال و منتخب اشعار و پاره‌ای نقد بر اشعار شاعرانی که با مؤلف معاشر بوده‌اند)، تألیف سراج‌الدین علی‌خان آرزو، تلخیص و مقابله و مقدمه عارف نوشاهی، مجله کاوش، شعبه زبان و ادبیات فارسی، جی سی یونیورسیتی، لاهور، شماره ۱۲-۱۳، سال ۲۰۰۴-۲۰۰۳ م، ص ۱۳۱
۷۹. مرآت‌الادوار و مرقات‌الخبار (فصلی در شرح حال بزرگان خراسان و ماوراءالنهر و فارس در قرن‌های نهم و دهم هجری)، تألیف مصلح‌الدین محمد لاری، معارف، تهران، دوره سیزدهم، شماره ۳، آذر، اسفند ۱۳۷۵ ش، ص ۹۱-۱۱۳

۸۰. مقابر هند، تألیف اسماعیل بن صحاف‌باشی، معارف، تهران، دوره سیزدهم، شماره ۱، فروردین - تیر ۱۳۷۵ش/۱۹۹۶م، ص ۶۸-۸۴
۸۱. ملفوظات زین‌الدین قواس بهداندنی خوافی، به تدوین امیر سید محمد، برگ بی‌برگی، یادنامه استاد رضا مایل، به کوشش نجیب مایل هروی، [تهران]، ۱۳۷۸ش/۱۹۹۹م، ص ۴۳۵-۵۱۷
۸۲. تذکره برخی از مؤلفان و شاعران خراسان و ماوراءالنهر در قرن دهم و یازدهم هجری: اقتباساتی از نسמת‌القدس من حدایق‌الانس، *ارج‌نامه/یرج*، به خواستاری و اشراف محمدتقی دانش‌پژوه و عباس زریاب‌خویی، به کوشش محسن باقرزاده، انتشارات توس، تهران، ۱۳۷۷ش، جلد ۲، ص ۴۹۱-۵۱۵
۸۳. رساله والدیه، تألیف عیدالله احرار سمرقندی، *تحقیقات اسلامی*، تهران، سال نهم، شماره ۱-۲، ۱۳۸۳ش/۱۹۹۴م، ص ۶۵-۷۷

مقالات فارسی، اردو، پنجابی و انگلیسی (به ترتیب موضوعی و تاریخ چاپ)

الف) نسخه‌شناسی

۱. نسخه‌های خطی آثار شبه قاره در کتابخانه مرعشی قم (اردو)، فکر و نظر، اسلام‌آباد، جلد ۱۸، شماره ۱۱، جمادی‌الآخر ۱۴۰۱ق/ آوریل ۱۹۸۱م، ص ۸-۳۶؛ جلد ۱۹، شماره ۳، ذوالقعدة ۱۴۰۱ق/ سپتامبر ۱۹۸۱م، ص ۵۹، ۷۲
۲. نسخه‌های خطی پنجابی کتابخانه نوشاهی، ساهن پال، گجرات (پنجابی)، کهوج، لاهور، شماره ۸-۹، ژانویه-دسامبر ۱۹۸۲، ص ۱۱۵-۱۳۱
۳. نسخه‌های خطی در پاکستان: مسایل و پیشنهادها (اردو)، تحقیق، حیدرآباد، شماره ۳، ۱۹۸۹م، ص ۱۰۶-۴۱۲
۴. ره‌آورد ترکیه (فارسی)، معارف، تهران، دوره یازدهم، شماره ۳، آذر، اسفند، ۱۳۷۴ش/مارس ۱۹۹۵م، ص ۱۲-۲۹
۵. بعضی نسخه‌های خطی کتابخانه مخدوم اسلام‌آباد (اردو)، فکر و نظر، اسلام‌آباد، جلد ۳۳، شماره ۳، شعبان، شوال ۱۴۱۶ه/ژانویه - مارس ۱۹۹۶م، ص ۲۵-۷۴
۶. نسخه‌های خطی کتابخانه خیریه پشاور (اردو)، فکر و نظر، اسلام‌آباد، جلد ۳۴، شماره ۲، جمادی‌الاول - شعبان ۱۴۱۷ق/ اکتبر - دسامبر ۱۹۹۶م، ص ۴۳-۷۰
۷. فهرست جامع نسخه‌های خطی موجود در پاکستان چگونه تدوین شود (اردو)، فکر و نظر،

- اسلام‌آباد، جلد ۳۵، شماره ۲-۳، جمادی‌الثانی - ذوالقعدة ۱۴۱۸ق / اکتبر - دسامبر ۱۹۹۷ تا ژانویه - مارس ۱۹۹۸م، ص ۲۰۹-۲۱۴
۸. فهرست نسخه‌های خطی و عکسی (عربی و فارسی) کتابخانه عارف نوشاهی (اسلام‌آباد - پاکستان) (فارسی)، نسخه پژوهی، قم، دفتر یکم، پاییز ۱۳۸۳ ش / ۲۰۰۴م، ص ۳۹۹-۴۵۴
۹. کتاب‌شناسی توصیفی فهرست‌های نسخه‌های خطی پاکستان (فارسی)، کتاب ماه کلیات، تهران، سال هفتم، شماره ۹ و ۱۰، شماره مسلسل ۸۱ و ۸۲، شهریور و مهر ۱۳۸۳ش / ۲۰۰۴م، ص ۱۷۸-۱۸۳
۱۰. قیمت کتاب در چهل و شش نسخه خطی (بررسی کوتاه در محدوده یادداشتهای چهل و شش نسخه خطی فارسی کتابخانه دانشگاه پنجاب، لاهور) (فارسی)؛ کتاب‌فروشی (یادنامه‌ی بابک افشار) جلد اول، به خواستاری ایرج افشار، با همکاری عبدالحسین آذرنگ، علی دهباشی، سید فرید قاسمی، نادر مطلبی کاشانی، انتشارات شهاب ثاقب، تهران، ۱۳۸۳ش / ۲۰۰۵م، ص ۶۵۹-۶۷۹
۱۱. نسخه‌های خطی مدینه منوره: مختصری درباره نسخه‌های خطی آثار مولفان شبه‌قاره در کتابخانه‌های مدینه منوره، فکر و نظر، اسلام‌آباد، جلد ۴۳، شماره ۳، ذوالحجه ۱۴۲۶ - صفر ۱۴۲۷ق / ژانویه - مارس ۲۰۰۶م، ص ۸۳-۱۲۲، آینه میراث، شماره مسلسل ۴۲، سال ۶، شماره ۳، ۱۳۸۷ش / ۲۰۰۸م، ص ۲۵۹-۲۹۸
۱۲. بازشناسی متون فارسی در شبه‌قاره پاکستان و هند، دانش، اسلام‌آباد، ۸۳ زمستان ۱۳۸۴ش / ۲۰۰۶م، ص ۴۵-۵۰
۱۳. نسخه‌های خطی اردو در کتابخانه وزارت امور خارجه ایران (اردو)، تحقیق، جام شورو، شماره ۱۵، ۲۰۰۷، ص ۵-۸
۱۴. ترقیمه‌نویسی نسخه‌های خطی (فارسی)، کتاب ماه ادبیات، تهران، شماره ۲۰، سال دوم، شماره مسلسل، ۱۳۴، آذر ۱۳۷۷ش / دسامبر ۲۰۰۸م، ص ۸۰-۸۶
۱۵. ترقیمه‌نویسی نسخه‌های خطی (با توجه به نسخه‌های خطی فارسی شبه‌قاره) (فارسی)، جنگ، دفتر اول، مجموعه مقالات یادمان شهید ثقة‌الاسلام تبریزی از پیشگامان فهرست‌نگاری ایران، تهیه و تدوین انجمن فهرست‌نگاران نسخه‌های خطی، تهران، ۱۳۸۸ش / ۲۰۰۹م، ص ۶۰۲-۵۶۱
۱۶. مسئله تصحیح عبارات عربی در متون فارسی وارو (دیدگاه علی محدث) (فارسی)، دریافت، اسلام‌آباد، شماره ۹، سال ۲۰۱۰م، ص ۳۹-۳۶

۱۷. نسخه خطی تاریخ محمودشاهی ممهور با مهر و یادداشت عبدالرحیم خان خانان (اردو)، معیار، اسلام آباد، ج ۲، ش ۱، مسلسل شماره ۳، ژانویه-ژوئن ۲۰۱۰م، ص ۳۵-۳۹
 ۱۸. ترتیب، تدوین و احیای متون فارسی در شبه قاره (ترجمه اردو: عصمت درانی)، معیار، اسلام آباد، ج ۲، ش ۱، مسلسل شماره ۳، ژانویه-ژوئن ۲۰۱۰م، ص ۲۳۳-۲۵۴
- (ب) درباره متون کهن خطی فارسی (به ترتیب نامهای متون)
۱. رساله در احوال عمر بن دانیال بن سلیمان همدانی یا تلخیصی از معدن الدرر فی سیرة الشیخ حاجی عمر، معارف، تهران، دوره ۲۲، شماره ۳، آذر - اسفند ۱۳۸۵ش / مارس ۲۰۰۷م، ص ۹۳-۹۸
 ۲. استدرآکی بر ارشاد، گزارش میراث، تهران، ۲۰۱۹، فروردین و اردیبهشت ۱۳۸۷ش، آوریل و می ۲۰۰۸م، ص ۱۵-۱۶
 ۳. بیاض خوشبویی: در شرح اسباب و لوازم فرهنگ و تمدن شبه قاره در دوره تیموریان، نامه بهارستان، تهران، سال ۲، دفتر ۴، ۱۳۸۰ش / ۲۰۰۲-۲۰۰۱م، ص ۷۹-۸۶
 ۴. تحفة الپنجاب: مثنوی فارسی درباره معاشرت، عمارات و رجال پنجاب در عصر عالمگیر (اردو)، تحقیق، جام شورو، شماره ۱۶، ۲۰۰۸م، ص ۴۵۷-۴۸۶
 ۵. نسخه های کهن از یک تفسیر قرآن، پاکستان مصور، اسلام آباد، به من ۱۳۶۵ش / ژانویه ۱۹۸۷م، ص ۲-۴
 ۶. تمثال اشیا و ازهار الادویه: دایرة المعارف گیاهان و پرندگان و حیوانات کشمیر، دانش، اسلام آباد، شماره ۵۸-۵۹، پاییز و زمستان ۱۳۷۸ش، منتشر شده در شهریور ۱۳۸۰ش / سپتامبر ۲۰۰۱م، ص ۹۷-۱۰۸
 ۷. ثلاثة غساله: منبعی ارزشمند درباره آثار تألیف شده در بنگال (اردو)، معارف، اعظم گڑه، مارس ۱۹۹۰م، ص ۱۶۵-۱۸۶
 ۸. نواقب المناقب اولیاء الله: مأخذی فراموش شده درباره مولانا و مولویه، معارف، تهران، دوره هیجدهم، شماره ۲، مرداد - آبان ۱۳۸۰ش / نوامبر ۲۰۰۱م، ص ۵۸-۷۴؛ مقاله های کنگره بین المللی مولانا، استانبول، ۲۰۱۰م، ج ۴، ص ۱۹۰۱-۱۹۲۳
 ۹. جام جهان نما: ایک تاریخی و تہذیبی اہمیت کی تصنیف، اردو، کراچی، شماره ۱، ۱۹۸۹م، ص ۹۱-۱۲۳
 ۱۰. جامع الصنائع و الاوزان: مأخذ کهن فارسی در علوم بلاغی و سبک شناسی شعر، معارف، تهران، دوره ۱۹، شماره ۱، فروردین - تیر ۱۳۸۱ش / ژوئیه ۲۰۰۲م، ص ۳۶-۴۹

۱۱. جوامع احکام النجوم بیهقی (د ۵۶۵ ق): کتابی مهم در احکام نجوم و جامعه‌شناسی ایران، نامه بهارستان، تهران، سال ۱، شماره ۱، دفتر اول، ۱۳۸۹ ش/۲۰۰۰م، ص ۵۱-۵۸
۱۲. تذکره حدیقه هندی (اردو)، دانش، اسلام‌آباد، شماره ۲، ۱۳۶۴ ش/۱۹۸۵م، ص ۱۱۷-۱۶۱
۱۳. خازن الشعرا: تذکره دانشمندان و شاعران هندی و ایرانی قرن هجده و نوزده میلادی (اردو)، معیار، اسلام‌آباد، جلد ۱، شماره ۱، ژانویه-ژوئن ۲۰۰۹م، ص ۱۱۶-۹۳
۱۴. سیرالبلاد خادم: سفرنامه بلاد عرب و عجم یک نویسنده هندی در قرن ۱۹ میلادی (اردو)، فکر و نظر، اسلام‌آباد، جلد ۴۶، شماره ۴، آوریل-ژوئن ۲۰۰۹م، ص ۱۳۹-۱۵۴؛ بازیافت، لاهور، شماره ۱۴، ژانویه تا ژوئن ۲۰۰۹م، ص ۵۹-۷۴؛ خدابخش لایبریری جرنل، پتنه، شماره ۱۵۷، ژوئیه-سپتامبر ۲۰۰۹م، ص ۱۰۵-۱۲۰
۱۵. فتوحات المکیة و الفیوضات المدنیة: مجموعه نایاب تحریرات شیخ عبدالحق محدث دهلوی، فکر و نظر، اسلام‌آباد، صفر-ربیع الثانی ۱۴۱۵هـ/ژوئیه-سپتامبر ۱۹۹۴م، ص ۷۵-۸۷؛ المصدّق، حیدرآباد سند، شماره ۱، ۱۹۹۶م، ص ۷۸-۸۷
۱۶. منابع فارسی درباره هجویری و کشف‌المحجوب او در شبه قاره هند و پاکستان، مشکوٰۃ، مشهد، شماره ۳۲، ۱۳۷۰ ش/۱۹۹۲م، ص ۱۸۰-۱۸۷
۱۷. مثنوی گلزار محبت از غنیمت کنجاهی، در کتاب غنیمت کنجاهی، ترتیب و تدوین نجم‌الرشید و محمد صابر، مرکز تحقیق و تألیف المیر ترست لایبریری، گجرات، ۲۰۰۹م، ص ۳۲۶-۳۰۲
۱۸. مجالس جهانگیری: مأخدی منحصر به فرد وقایع ادبی و فرهنگی دربار جهانگیر (ترجمه اردو و جبهه فرقان)، معیار، اسلام‌آباد، ج ۲، ش ۱، مسلسل شماره ۳، ژانویه-ژوئن ۲۰۱۰م، ص ۴۳-۸۶
۱۹. مجموعه لطایف و سفینه ظرایف: منبعی کهن در شعر فارسی و صنایع ادبی، معارف، تهران، دوره شانزدهم، شماره ۱، فروردین-تیر ۱۳۷۸ ش/ژوئیه ۱۹۹۹م، ص ۵۰-۶۵
۲۰. نخستین شرح فارسی دیوان حافظ در شبه‌قاره: مرج‌البحرین تألیف ختمی لاهوری به سال ۱۰۲۶ق، دانش، اسلام‌آباد، شماره ۱۵، ۱۳۶۷ ش/۱۹۸۸م، ص ۶۵-۸۰؛ سخن اهل دل (مجموعه مقالات به مناسبت بزرگداشت ششصدمین سال تولد حافظ)، تهران، ۱۳۷۱ ش، ص ۷۶۱-۷۸۰؛ و استدراک این مقاله در: دانش، اسلام‌آباد، شماره ۱۷-۱۸، ۱۳۶۸ ش/۱۹۸۹م، ص ۳۱۷-۳۲۱

۲۱. کهن ترین نسخه خطی المستخلص در پاکستان، المعارف، لاهور، جلد ۱۵، شماره ۶، شعبان ۱۴۰۲/ژوئن ۱۹۸۲ م، ص ۲۳-۲۸؛ قرآن الهدی، کراچی، آوریل ۱۹۸۲، ص ۲۶-۲۷
۲۲. نسخه نفحات الانس از روزگار جامی، آئنده، تهران، سال دهم، شماره ۸، ۹، آبان - آذر ۱۳۶۳ ش/۱۹۸۳ م، ص ۵۸۷-۵۸۸
۲۳. نامه های شاه طاهر دکنی، دانش، اسلام آباد، شماره ۷۵-۷۶، ژوئن ۲۰۰۴ م، ص ۲۳-۳۲

ج) کتابشناسی (به ترتیب سال چاپ)

۱. مأخذشناسی امام اعظم ابوحنیفه (اردو)، نور/اسلام، شرق پور، نوامبر ۱۹۷۵ م
۲. کتابشناسی فهرست های نسخه های خطی پاکستان، کتابداری، تهران، دفتر هشتم، ۱۹۸۰ م، ص ۷۱-۹۰؛ مجله تحقیق، لاهور، جلد ۴، شماره ۱، ص ۳۱-۴۸
۳. بخش تألیفات عربی کتاب ثلاثة غساله تألیف حکیم حبیب الرحمان (اردو)، فکر و نظر، اسلام آباد، محرم - ربیع الاول ۱۴۰۹ ه / اکتوبر - دسمبر ۱۹۸۸ م، ص ۳۹
۴. ترجمه های متون فارسی به زبان های شبه قاره پاکستان و هند، دانش، اسلام آباد، شماره ۱۴، ۱۳۶۷ ش/۱۹۸۸ م، ص ۸۵-۱۳۱؛ استدراک: ترجمه های متون فارسی به زبان های پاکستانی (به اردو)، دانش، شماره ۱۹، ۱۳۶۸ ش/۱۹۸۹ م، ص ۲۶۳-۲۶۷؛
۵. ترجمه های متون فارسی به زبان های شبه قاره پاکستان و هند (به اردو)، دانش، شماره ۲۰-۲۱، ۶۹-۱۳۶۸ ش/۱۹۹۰ م، ص ۲۰۷-۲۱۱
۶. کتابشناسی آثار فارسی چاپ شبه قاره پاکستان و هند (طرح)، دانش، اسلام آباد، شماره ۶۷، ۱۳۷۵ ش/۱۹۹۶ م، ص ۱۷۷-۱۸۲
۷. وقیات نویسی در ادبیات اسلامی (کتابشناسی کتب عربی، فارسی، ترکی و اردو درباره وقیات) (اردو)، مجله اسلامی تاریخ و ثقافت، کراچی، شماره ۱، ۲۰۰۷، ص ۴۹-۷۰؛ مطالعات، دهلی، جلد ۳، شماره ۳، مسلسل شماره ۸، ژوئیه تا سپتامبر ۲۰۰۸ م/رجب تا رمضان ۱۴۲۹ ه، ص ۱۴۵-۱۶۳

د) هنرهای زیبا

← خوشنویسی:

۱. مسلمانان و هنر خطاطی، فکر و نظر، اسلام آباد، جلد ۱۹، شماره ۷، ربیع الاول ۱۴۰۲ق/ژانویه ۱۹۸۲ م، ص ۸-۲۳؛ جلد ۱۹، شماره ۸، ربیع الثانی ۱۴۰۲ق/فوریه ۱۹۸۲ م، ص ۱۱-۲۵

۲. لوازم کتابت، اقتباسی از بیاض خوشبویی (اردو)، کتاب‌شناسی، اسلام‌آباد، ۱۹۸۸م، شماره ۲، ص ۲۱۱-۲۱۴
۳. آداب کتابت و لوازم کتابت (برگرفته از نسخه خطی مفتاح المطالب تألیف احمد بن عبدالله جمال پسروری)، نامه بهارستان، تهران، شماره ۱۳-۱۴؛ ۱۳۸۶-۱۳۸۷ش/۲۰۰۸م، ص ۷۵۷۶

◀ موسیقی:

۱. فصل موسیقی مجموعه لطایف و سفینه ظرایف، معارف، تهران، دوره هفدهم، شماره ۲، مرداد - آبان ۱۳۷۹ش / نوامبر ۲۰۰۰م، ص ۱۳۵-۱۴۰ (متن قسم نود و چهارم در علم موسیقی مجموعه لطایف و سفینه ظرایف تألیف سیف جام هروی به سال ۸۰۳ق)

◀ درباره ادبیات و نویسندگان فارسی

۱. نامه‌ای از نادر اقبال لاهوری، فیض‌الاسلام، راولپندی، ژانویه ۱۹۷۸م، ویژه‌نامه اقبال، ص ۸۶-۸۸؛ تجدید چاپ در: افغان‌نامه تألیف محمود افشار، تهران، ۱۳۸۰ش، جلد ۳، ص ۵۸۳؛ نامواره دکتر محمود افشار، گردآورده ایرج افشار با همکاری کریم اصفهانیان، تهران، ۱۳۷۷ش/۱۹۹۸م، جلد ۱۰، ص ۴۱۱-۴۱۵
۲. پاسداران زبان فارسی در پاکستان (درباره مولفان و شاعران طریقه نوشاهی، وحید، تهران، شماره ۲۴۵، آذر ماه ۱۳۵۷ش/نومبر ۱۹۷۸م، ص ۳۵-۴۳
۳. محمدهاشم ایمن‌آبادی و تألیفات فارسی او (اردو)، المعارف، لاهور، جلد ۱۲، شماره ۱۱، ذوالحجه ۱۴۰۰ه/نومبر ۱۹۸۰م، ص ۱۴-۲۶
۴. دانشمندان و مولفان سلسله قدسیه (اردو)، المعارف، لاهور، اوت ۱۹۸۳م، ص ۳۳-۳۷
۵. کارنامه سید پیر حسام‌الدین راشدی، آینده، تهران، به من ۱۳۶۳ش/۱۹۸۳م، ص ۸۴۳-۸۴۹
۶. قصیده مصنوع فقیر دهلوی در مدح حضرت علی، اورینتل کالج میگزین، جلد ۶۰، شماره ۱ و ۲، شماره مسلسل ۲۳۵-۲۳۶، ۱۹۸۶م، ص ۵۳-۶۸
۷. صداقت کنجاهی و شعر فارسی او، پاکستان مصور، اسلام‌آباد، شهریور ۱۳۶۷ش/ سپتامبر ۱۹۸۸م، ص ۲۹-۳۴
۸. ملا خطای شوشتری، تحقیقات اسلامی، تهران، سال ۴، شماره ۱ و ۲، ۱۳۶۹ش، ص

۹. نامگذاری کتابهای فارسی در شبه‌قاره (ترجمه فارسی: جلال حسین)، کتابداری، تهران، دفتر ۱۴، ۱۳۶۹ ش/ ۱۹۹۰ م، ص ۹۳-۹۹
۱۰. معرفی نسخه‌های خطی فارسی به کتابت نصرالله بن عبدالسلام بهیروی یکی از مولفان و کاتبان لغت‌شناس پنجاب در عصر عالمگیر (اردو)، مجله تحقیق، لاهور، ۱۹۸۹، جلد ۱۰، ش ۱-۴، ص ۳۱-۳۶؛ فکر و نظر، اسلام‌آباد، جلد ۳۸، شماره ۴، محرم-ربیع الاول ۱۴۲۲/ آوریل-ژوئن ۲۰۰۱ م، ص ۱۰۳-۱۲۳
۱۱. بایزید دوری هروی و مجمع‌الشعراى او، تحقیقات اسلامی، تهران، سال ۴، شماره ۱ و ۲، ۱۳۷۰ ش، ص ۲۴۸-۲۷۷
۱۲. استاد محمدحسین مشایخ فریدنی (احساسات شخصی، مناسبات او با شبه‌قاره و اقبال، آثار و مقالات)، فرهنگ، تهران، کتاب هشتم، بهار ۱۳۷۰ ش، ص ۱۳۹-۱۵۲
۱۳. احوال و آثار بدرالدین کشمیری (ترجمه فارسی: نجم‌الرشید)، نامه پارسی، تهران، سال ۳، شماره ۱، شماره پیاپی ۸، بهار ۱۳۷۷ ش، ص ۱۹-۲۷
۱۴. دو تذکره مهم فارسی درباره صوفیان بیجاپور (اردو)، معارف، اعظم‌گره، جلد ۱۵۰، شماره ۳، ۱۴۱۳/ ۱۹۹۳ م، ص ۱۸۳-۱۸۸
۱۵. محمد بن جلال شاهی رضوی مؤلف گمنام فارسی قرن ۱۱ق (اردو)، اردو، کراچی، شماره ۲، ص ۵۹-۶۶؛ نیز: معارف، اعظم‌گره، جلد ۱۵۱، شماره ۵، ذی‌قعدة ۱۴۱۳ق/ می ۱۹۹۳ م، ص ۳۳۹-۳۴۸
۱۶. باز یافت بعضی رسایل فارسی محمدهاشم کشمی (اردو)، فکر و نظر، اسلام‌آباد، محرم-ربیع الثانی ۱۴۱۴/ ژوئیه-سپتامبر ۱۹۹۳ م، ص ۸۳-۸۶
۱۷. کتیبه‌های فارسی خانقاه نوشاهی، دانش، اسلام‌آباد، شماره ۳۶، ۱۳۷۲ ش، ص ۸۱-۹۶
۱۸. وقایع‌نویسی خانواده‌ای علمی بلگرام در سند در عصر کلهورا (اردو)، فکر و نظر، اسلام‌آباد، جلد ۳۴، شماره ۴، ۱۹۹۷ م، ص ۵۱-۶۲
۱۹. چیده چیده‌ها از شبه‌قاره جهان (۱)، کلک، تهران، مرداد-آذر، ۱۳۷۶ ش/ اوت-دسامبر ۱۹۹۷ م، شماره ۹۳-۸۹، ص ۵۶۱-۵۷۵
۲۰. چیده چیده‌ها از شبه‌قاره (۲)، بخارا، تهران، سال اول، شماره ۴، بهمن و اسفند ۱۳۷۷ ش/ فروردین-مارس ۱۹۹۹، ص ۱۹۱-۲۰۲
۲۱. عوارف‌المعارف در شبه‌قاره: شواهدی چند در رواج آن کتاب تا پایان قرن هشتم هجری، معارف، تهران، دوره ۱۶، شماره ۲، ۱۳۷۸ ش/ ۱۹۹۹ م، ص ۷۴-۸۱

۲۲. منابع اساسی درباره احوال و افکار خواجه احرار (اردو)، فکر و نظر، اسلام‌آباد، جلد ۳۷، شماره ۱، ربیع الاول - جمادی الاول ۱۴۲۰ق / ژوئیه - سپتامبر ۱۹۹۹م، ص ۱۱۷ - ۱۲۵
۲۳. خدمات علمی میرامین‌الدین خان هروی (اردو)، فکر و نظر، اسلام‌آباد، جلد ۳۹، شماره ۱، ربیع‌الثانی - جمادی‌الثانی ۱۴۲۲ق / ژوئیه - سپتامبر ۲۰۰۱م، ص ۷۹ - ۸۹
۲۴. سراج‌اللغه: فرهنگ انتقادی لغات و استعارات زبان فارسی، نشر دانش، تهران، سال ۱۹، شماره ۴، زمستان ۱۳۸۱ ش / ۲۰۰۲م، شماره پیاپی ۱۰۳، ص ۳۹ - ۴۱
۲۵. بررسی اصالت رساله‌ای منسوب به خواجه باقی بالله (اردو)، فکر و نظر، اسلام‌آباد، جلد ۴۰، شماره ۳، ذوالقعدة - ذوالحجه ۱۴۲۳ق / محرم ۱۴۲۴ق / ژانویه - مارس ۲۰۰۳م، ص ۸۷ - ۹۸
۲۶. خاطرات و ملاحظات درباره مرحوم احمد گلچین معانی و کتاب او تاریخ تذکره‌های فارسی، دانش، اسلام‌آباد، ۷۱ - ۷۰، پاییز و زمستان ۱۳۸۱ (تاریخ نشر مرداد ۱۳۸۲ش / اوت ۲۰۰۳م)، ص ۲۴۹ - ۲۵۶
۲۷. برخی علمای لاهور در قرن ۱۲ هجری (اردو)، فکر و نظر، اسلام‌آباد، جلد ۴۱، شماره ۲، شعبان - شوال ۱۴۲۴ق / اکتبر - دسامبر ۲۰۰۳م، ص ۳ - ۱۴
۲۸. مجموعه‌ای فارسی نویافته ملفوظات شاه‌غلام‌علی دهلوی مجددی (اردو)، خد/بخش لایبریری جرنل، پتنه، شماره ۱۲۳، آوریل - ژوئن ۲۰۰۳م، ص ۶۵ - ۷۰
۲۹. وزیر / وزیر: شرح حال و نمونه اشعار شاعری تاتاری چینی نژاد در قرن ۱۱هـ (اردو)، فکر و نظر، اسلام‌آباد، جلد ۴۲، شعبان - ذوالقعدة ۱۴۲۵ق / اکتبر - دسامبر ۲۰۰۴م، شماره ۲، ص ۷۱ - ۱۲۳
۳۰. اسناد حاکمیت ادبیات فارسی در شبه‌قاره (گزارش سخنرانی عارف نوشاهی در چهاردهمین نشست از سلسله نشست‌های «مرکز نشر میراث مکتوب» در تاریخ ۱۳۸۳/۴/۲۴)، (به قلم زهرا جعفری)، کتاب ماه کلیات، تهران، سال هفتم، شماره ۹ و ۱۰، شماره مسلسل ۸۱ و ۸۲، شهریور و مهر ۱۳۸۳ش / ۲۰۰۴م، ص ۱۷۱ - ۱۷۳
۳۱. شرح احوال و آثار بابا محمد عثمان کشمیری یکی از شاگردان شاه ولی‌الله محدث دهلوی (اردو)، فکر و نظر، اسلام‌آباد، جلد ۲۴، شماره ۱، جمادی الاول - رجب ۱۴۲۵هـ / ژوئیه - سپتامبر ۲۰۰۴م، ص ۱۲۳ - ۱۴۰
۳۲. معروضاتی چند درباره سراج‌الدین علی خان آرزو و و تذکره مجمع‌النفائس او (اردو)، پیغام‌آشنا، اسلام‌آباد، شماره ۲۳، اکتبر تا دسامبر ۲۰۰۵م، ص ۱۴۱ - ۱۴۵

۳۳. مجموعه آثار فارسی علی اکبر باخرزی، دانش، اسلام آباد، شماره ۸۳، زمستان ۱۳۸۴ش / ۲۰۰۶م، ص ۹-۲۴
۳۴. آثار خطی و نمونه کلام فارسی مولوی غلام حسین قریشی ساهو والا، ضلع سیالکوٹ (اردو)، فکر و نظر، اسلام آباد، جلد: ۴۴، شماره ۳، ذوالحجه ۱۴۲۷ق، محرم ۱۴۲۸ق / ژانویه-مارس ۲۰۰۷م، ص ۹۳-۱۲۱
۳۵. کتابشناسی آثار حسام الدین راشدی، دانش، اسلام آباد، شماره ۹۰، ۱۳۸۶ش / ۲۰۰۷م، ص ۴۵-۵۶
۳۶. سه نسخه کهن مثنوی مولوی از یک کاتب، آینه میراث، تهران، دوره جدید، سال پنجم، شماره سوم، پاییز ۱۳۸۶ / ۲۰۰۷، (پیاپی ۳۸)، ص ۳۱۹-۳۲۹
۳۷. ذکر مجالس علمی لاهور در رساله دریای روح و تیمم نوح تألیف علیم الله عباسی لاهوری (اردو)، فکر و نظر، اسلام آباد، جلد ۴۵، شماره ۳، محرم-ربیع الاول ۱۴۲۹ق / ژانویه-مارس ۲۰۰۸، ص ۱۳۱-۱۵۲
۳۸. کلام فارسی بوعلی قلندر پانی پتی در مجموعه لطایف و سفینه ظرایف (اردو، فارسی)، معیار، اسلام آباد، ج ۲، ش ۱، مسلسل شماره ۳، ژانویه-ژوئن ۲۰۱۰، ص ۲۹-۳۴
۳۹. اشعار برگزیده مثنوی تحفة البنجاب درباره پنجاب (اردو، فارسی)، معیار، اسلام آباد، ج ۲، ش ۱، مسلسل شماره ۳، ژانویه-ژوئن ۲۰۱۰، ص ۱۲۵-۱۴۴
۴۰. شش فصل و گلدسته حسن: دو اثر فارسی احمدیارخان یکتا خوشابی، معیار، اسلام آباد، ج ۲، ش ۱، مسلسل شماره ۳، ژانویه-ژوئن ۲۰۱۰، ص ۱۴۵-۱۵۴
۴۱. میراث علمی خانواده مفتی بهیره، معیار، اسلام آباد، ج ۲، ش ۱، مسلسل شماره ۳، ژانویه-ژوئن ۲۰۱۰، ص ۱۵۵-۱۸۰
۴۲. اطلاعات بازیافته جدید درباره شیخ نورالدین احمد طاووسی شیرازی (اردو)، بازیافت، لاهور، شماره ۱۷، ژوئیه تا دسامبر ۲۰۱۰م، ص ۷۷-۸۰
۴۳. امتیازات شبه قاره در زبان و ادبیات فارسی، دانش، اسلام آباد، شماره ۱۰۰، بهار ۱۳۸۹ش / ۲۰۱۰م، ص ۳۷-۴۲
۴۴. میراث دیرآشنا (چند خاطره)، گزارش میراث، تهران، شماره ۳۹، خرداد و تیر ۱۳۸۹ش / ژوئن و ژوئیه ۲۰۱۰م، ص ۷۲-۷۴، خاطرات درباره آشنایی با مرکز نشر میراث مکتوب، تهران
۴۵. نامه پاکستان-۱، گزارش میراث، تهران، شماره ۴۰، مهرداد و شهریور ۱۳۸۹ش /

اوت و سپتامبر ۲۰۱۰م، ص ۲۶-۲۸، تازه‌ترین اخبار علمی و فرهنگی پاکستان در حوزه نشر کتاب و وفيات و برگزاری کنگره‌ها و غيره

۴۶. نامهٔ پاکستان ۲، گزارش میراث، تهران، شماره ۴۲ و ۴۳، آذر-دی و بهمن-اسفند،

۱۳۸۹ش، ص ۱۵-۱۸

۴۷. فهرست‌نویسی نسخ خطی در پاکستان، کتاب ماه کلیات، تهران، آبان ۱۳۸۹ش،

شماره ۱۵۵

۴۸. اشعار نویافته رودکی بر اساس دو متن کهن فارسی، کتاب ماه ادبیات، تهران، اسفند

۱۳۸۹ش، سال ۴، شماره ۴۷ (پیاپی ۱۶۱)، ص ۳۰-۳۲

۴۹. آثار خجسته خجندیان در پاکستان، سفینه، لاهور، شماره ۸، سال ۲۰۱۰م، ص ۷۵-۷۸؛

رودکی، دوشنبه، شماره ۲۶-۲۷، به ار و تابستان ۱۳۸۹ش، ص ۳۵-۴۲

۵۰. آخرین دیدارهای من با مرحوم ایرج افشار، گزارش میراث، تهران، سال ۵، شماره ۴۴،

فروردین و اردیبهشت ۱۳۹۰ش، ص ۱۷۰-۱۷۱

۵۱. شاهنامه‌پژوهی در شبه‌قاره، دانش، اسلام‌آباد، ۱۰۴، بهار ۱۳۹۰ش/۲۰۱۱م، ص ۹-۳۰

۵۲. کتابیات مزارات [کتابشناسی کتابهای عربی، فارسی، اردو، ترکی و انگلیسی دربارهٔ

مزارات] (اردو)، معارف، اعظم‌گره، اکتبر ۲۰۱۱م، جلد ۱۸۸، شماره ۴، ص ۲۶۱-۲۷۷

۵۳. بررسی اصالت دیوان چاپی منسوب به احمد یار یکتا خوشابی، تخیلی/ادب، اسلام‌آباد،

شماره ۸، ژوئن ۲۰۱۱م، ص ۲۴-۴۱

ه) ترجمه از فارسی به اردو و از اردو به فارسی

۱. خواجه محمد پارسا [نوشتهٔ محمد اختر چیمه]، نور/اسلام، شرق پور، اولیای نقشبند نمبر،

حصه اول، ۱۹۷۹

۲. محیط جغرافیایی سند در شاهنامه [نوشتهٔ ایرج افشار]، اظهار، کراچی، جلد ۴،

شماره ۸-۹، ربیع الثانی - جمادی الاول ۱۴۰۲ه/فوریه - آوریل ۱۹۸۲، ص ۶۶-۶۹

۳. ذکر سند در شاهنامهٔ فردوسی [نوشتهٔ محمدعلی اسلامی ندوشن]، اظهار، کراچی،

جلد ۴، شماره ۱۲، شعبان ۱۴۰۲ق/ژوئن ۱۹۸۲، ص ۳۷-۴۰

۴. دو کتاب تازه‌یافت‌فقه اسلامی: فقه بابر و جواهر اوغانی [نوشتهٔ احمد منزوی]،

المعارف، لاهور، اوت ۱۹۸۳، ص ۴۵-۴۸

۵. کتابشناسی کشف‌المحجوب هجویری (نسخه‌های خطی، چاپ‌ها و ترجمه‌ها) [نوشتهٔ محمد

حسین تسبیحی]، کتاب‌شناسی، اسلام‌آباد، شماره ۲، ۱۹۸۶م، ص ۱۳۲-۱۵۵

۶. استاد خلیلی: رجزخوان جهاد افغانستان [نوشته عفاف السید زیدان]، سیاره، لاهور، جلد ۳۵، شماره ۱-۲، سالنامه، ۱۹۸۷، ص ۷۱-۷۸
۷. سیر ایران [نوشته محمدحسین آزاد]، آئیده، تهران، ۱۹۹۰م، سال ۱۶، شماره ۱-۴، ص ۸۸-۹۳؛ شماره ۵-۸، ص ۴۷۰-۴۸۱
۸. روابط فرهنگی مسیحیت و اسلام شیعی [نوشته سید محمدمصطفی محقق داماد]، عالم اسلام/اوز عیسائیت، اسلام آباد، جلد ۸، شماره ۴، اکتبر - دسامبر ۱۹۹۸، ص ۱۵-۲۵
۹. تحقیق در آثار و احوال علی بن عثمان هجویری مؤلف کشف المحجوب [نوشته محمد موسی امرتسری، ترجمه با همکاری چاند بی بی]، معارف، تهران، دوره ۱۵، شماره ۱ و ۲، فروردین - آبان ۱۳۷۷ ش / نومبر ۱۹۹۸، ص ۱۹۹-۲۲۸

(و مقالاتی مندرج در یادنامه‌ها، جشن نامه‌ها و مجموعه‌ها (به ترتیب سال چاپ)

۱. صداقت کنجاهی و نثر فارسی او در تواقب المناقب، نامواره دکتر محمود افشار، به کوشش ایرج افشار با همکاری کریم اصفهانیان، تهران، ۱۳۶۴ ش / ۱۹۸۵، ج ۱، ص ۶۴۲-۶۵۶

۲. صداقت کنجاهی و شعر فارسی او، یغمای ۳۲ (یادنامه حبیب یغمائی)، تهران، ۱۳۷۰ ش / ۱۹۹۱م، ص ۱۹۵-۲۰۱

۳. نخستین شرح فارسی دیوان حافظ در شبه‌قاره: مرج البحرین تألیف ختمی لاهوری به سال ۱۰۲۶ق، سخن/اهل دل (مجموعه مقالات بمناسبت بزرگداشت ششصدمین سال تولد حافظ)، کمیسیون ملی یونسکو در ایران، تهران، ۱۳۷۱ ش / ۱۹۹۲م، ص ۷۶۱-۷۸۰

۴. کتابشناسی نظامی در پاکستان و هند، مجموعه مقالات کنگره بین‌المللی نهمین سده تولد حکیم نظامی گنجوی، به اهتمام و ویرایش منصور ثروت، دانشگاه تبریز، تبریز، ۱۷۸۲ ش / ۱۹۹۳م، ج ۳، ص ۴۰۰-۴۲۷

۵. حلیه رسول صلی الله علیه و آله و سلم، تألیف محمدهاشم کشمی، نامه شهیدی (جشن نامه استاد دکتر سید جعفر شهیدی)، به اهتمام علی اصغر محمدخانی، انتشارات طرح‌نو، تهران، ۱۳۷۴ ش / ۱۹۹۵م، ص ۵۸۲-۶۹۲

۶. تحقیقات شیرانی درباره فردوسی، نمیرم/از این پس که من زنده‌ام (مجموعه مقالات کنگره جهانی بزرگداشت فردوسی، هزاره تدوین شاهنامه‌ی ماه ۱۳۶۹ ش، دانشگاه تهران)، به کوشش غلامرضا ستوده، انتشارات دانشگاه تهران، تهران، ۱۳۷۴ ش / ۱۹۹۵م، ص ۵۱۵-۵۲۱

۷. زبان اردو در ایران (اردو)، بیرونی ممالک می‌اردو، گردآورده انعام‌الحق جاوید، مقتدره قومی زبان، اسلام‌آباد، ۱۹۹۶م، ص ۱۶۵-۱۷۳
۸. المستخلص و خلاصه جواهرالقرآن، نامواره دکتر محمود افشار، گردآورنده ایرج افشار، با همکاری محمدرسول دریاگشت، بنیاد موقوفات دکتر محمود افشار، تهران، ۱۳۷۷ ش/ ۱۹۹۸م، جلد ۱۰، ص ۵۸۳۹-۵۸۶۲. (نقدی بر المستخلص یا جواهرالقرآن به تصحیح دکتر مهدی درخشان، چاپ تهران، ۱۳۶۵ ش)
۹. تذکره برخی از مؤلفان و شاعران خراسان و ماوراءالنهر در قرن دهم و یازدهم هجری (اقتباساتی از نسومات‌القدس من حدایق‌الانس)، ارج‌نامه ایرج (جشن‌نامه ایرج افشار) به خواستاری و اشراف محمدتقی دانش‌پژوه و عباس زریاب‌خوئی، به کوشش محسن باقرزاده، انتشارات توس، تهران، ۱۳۷۷ ش/ ۱۹۹۸م، جلد ۲، ص ۴۹۱-۵۱۵
۱۰. معرفی مثنوی نودریافت فارسی، خط بغداد سروده صداقت کنجاهی، ارمغان علمی (به پاس خدمات علمی و ادبی دکتر وحید قریشی) مرتبه رفیع‌الدین‌هاشمی، عارف نوشاهی، تحسین فراقی، مجلس ادبیات شرق، لاهور، ۱۹۹۸م، ص ۴۷۱-۴۸۶

11. Timsal - i ashya va azhar al adviya, A 19th Century Encyclopedia on Medical Herbs of Kashmir, La Science dans le Monde iranien a l'epoque islamique, Z. Vesel, H. Beikbaghban, B. Thierry de Crussol des Epesse, Institut Francais de Recherche en Iran, Tehran, 1998, pp. 279- 290

12. Some primary sources of Persian Medial Manuscripts in Pakistan and India, La Science dans le Monde iranien a l'epoque islamique, Z. Vesel, H. Beikbaghban, B. Thierry de Crussol des Epesse, Institut Francais de Recherche en Iran, Tehran, 1998, pp. 291- 296

13. Persian Medical Texts based on or translated from Sanskrit, La Science dans le Monde iranien a l'epoque islamique, Z. Vesel, H. Beikbaghban, B. Thierry de Crussol des Epesse, Institut Francais de Recherche en Iran, Tehran, 1998, pp. 297- 300

۱۴. ملفوظات زین‌الدین محمود بهدادانی خوافی، برگ بی‌برگی (یادنامه استاد رضا مایل) به کوشش نجیب مایل‌هروی، تهران، ۱۳۷۸ ش/ ۱۹۹۹م، ص ۴۳۵-۵۱۷
۱۵. عوارف‌المعارف در شبه‌قاره: شواهدی چند در رواج آن کتاب تا پایان قرن هشتم هجری (اردو)، یادگارنامه قاضی عبدالودود، مرتبه نذیر احمد، مختارالدین احمد، شریف حسین قاسمی، غالب انستیتیوت، دهلی، ۲۰۰۰م، ص ۱۸۷-۱۹۷

۱۶. خدمات فارسی میر امین‌الدین خان هروی تتوی بنیانگذار مسجد تاریخی سکهر (اردو)، تاریخ سماج، مرتبه کلیم لاشاری، سکر هستاریکل سوسایتی، سکر، ۲۰۰۱م، ص ۵۰۱-۵۰۹
۱۷. نسخه‌های خطی همروزگار دیوان والة داغستانی و اشعار اردوی وی در آن (اردو)، *ارمغان شیرانی* (یادنامه حافظ محمود شیرانی)، مرتبه رفیع‌الدین هاشمی، زاهد منیر عامر، شعبه اردو اورینتل کالج، پنجاب یونیورسٹی، لاهور، ۲۰۰۲م، ص ۳۱۵-۳۲۴
۱۸. دستور اساسی زبان فارسی (اردو)، *فارسی زبان و ادب*، زیر نظر نثاراحمد قریشی، شعبه اردو، علامه اقبال اوپن یونیورسٹی، اسلام‌آباد، ۲۰۰۲م، ص ۱۱۵-۱۴۶
۱۹. منتخب‌التواریخ تألیف محمدیوسف اتکی: مأخذی چاپ‌نشده درباره تاریخ سنده (اردو)، *مجموعه مقالات سمینار زبان و ادبیات فارسی در سند*، گردآوری و تنظیم جمشید خلقی، خانه فرهنگ جمهوری اسلامی ایران، کراچی، ۲۰۰۲م
۲۰. خدمات خلیل‌الرحمان داودی برای نسخه‌های خطی (اردو)، *یادنامه داودی*، مرتبین تحسین فراقی و جعفر بلوچ، دارالتذکیر، لاهور، ژانویه ۲۰۰۳م، ص ۶۲-۷۴
۲۱. دیدارهایی چند با سید ظل‌الرحمان در ایران اور پاکستان (اردو)، حکیم سید ظل‌الرحمان: *حیات و خدمات*، گردآوری دکتر سیدحسن عباس و دکتر عبداللطیف، مرکز تحقیقات اردو و فارسی، گوپال‌پور، بهار؛ ابن‌سینا آکادمی، علیگره، ۲۰۰۵م، ص ۵۶۷-۵۷۳
۲۲. خاطرات و ملاحظات درباره احمد گلچین‌معانی و کتاب اوتاریخ تذکره‌های فارسی، *نامه معانی* (یادنامه استاد احمد گلچین‌معانی)، به کوشش بهروز ایمانی، تهران، کتابخانه مجلس، ۱۳۸۳ش / ۲۰۰۴م، ص ۶۵-۷۳
۲۳. قیمت کتاب در چهل و شش نسخه خطی (بررسی کوتاه در محدوده یادداشت‌های چهل و شش نسخه خطی فارسی کتابخانه دانشگاه پنجاب، لاهور)؛ کتاب‌فروشی (یادنامه بابک افشار)، جلد اول، به خواستاری ایرج افشار، با همکاری عبدالحسین آذرنگ، علی دهباشی، سید فرید قاسمی، نادر مطلبی کاشانی، انتشارات شهاب ثاقب، تهران، ۱۳۸۳ش، ص ۷۹-۶۷۹
۲۴. چراغ مقبلان، حدیث عشق، ۷: *عرض حال*، جستارها و گفتارها حجة الاسلام والمسلمین استاد سید احمد حسینی اشکوری، به کوشش سید صادق حسینی اشکوری (آصف‌آگاه) تهران، کتابخانه موزه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی، آبان ۱۳۸۴ش، ص ۲۶۳-۲۶۶
۲۵. اعتنا به متون شبه‌قاره در ایران پس از ۱۹۷۸ (اردو)، *ایران می‌س بر صغیر کی فارسی*

- مطالعات [۱۹۷۸ء کی بعد]، مرتبہ معین نظامی، نجم الرشید، شعبہ فارسی اورینٹل کالج، پنجاب یونیورسٹی، لاہور، ۲۰۰۵م، ص ۴۱-۵۷
۲۶. وزیر/ وزیر: شرح حال و نمونہ اشعار شاعری تاتاری چینی نژاد در قرن ۱۱ھ (اردو)، *ارمغان داکتر سید عبداللہ*، مرتبہ داکتر تحسین فراقی و داکتر ضیاء الحسن، شعبہ اردو، پنجاب یونیورسٹی اورینٹل کالج، لاہور، ۲۰۰۵م، ص ۳۷۷-۴۴۰
۲۷. محمد داراشکوہ، *آشنایان راہ عشق (مجموعہ مقالات در معرفی شانزده عارف بزرگ)*، گردآورنده محمودرضا اسفندیار، زیر نظر نصرالله پورجوادی، تهران، مرکز نشر دانشگاهی و سازمان فرهنگی و ارتباطات اسلامی، ۱۳۸۴ش/۲۰۰۵م، ص ۴۷۲-۴۹۷
۲۸. پیر حسام الدین راشدی شناسی در ایران (اردو)، *جدید سندہ کی تاریخ: چند جہلکیاں*، ترتیب: محمد قاسم سومرو و غلام محمد لاکھو، شعبہ جنرل ہستری، سندہ یونیورسٹی، جام شورو، ص ۵۹-۶۳

29. A 19th Century Encyclopedia on Medical Flora and Fauna of Kashmir (Timthal - i ashya va azhar al- adwiya), *Images of Islamic Sciences (Illustrated manuscripts from the Iranian world)*, Edited by Zhiva VESEL, Serge TOURKIN and Yves PORTER, Published by Institut Français de Recherche En Iran Islamic Azad University, Tehran, 2009, pp. 258- 259

۳۰. *نواقب المناقب اولیاء اللہ (اردو)*، *ارمغان افتخار احمد صدیقی*، مرتبین: رفیع الدین ہاشمی و عزیز ابن الحسن، شعبہ اردو پنجاب یونیورسٹی اورینٹل کالج، لاہور، ۲۰۰۹، ص ۱۶۵-۱۶۲

۳۱. *فہرست مخطوطات آزاد، آزاد صدی مقالات*، مرتبین تحسین فراقی، ناصر عباس نیر، شعبہ اردو پنجاب یونیورسٹی اورینٹل کالج، لاہور، ۲۰۱۰م، ص ۳۸۹-۳۹۹
۳۲. *معمای حل نشدہ یک شرح دیوان حافظ، اوراق عتیق*، بہ کوشش سید محمد حسین حکیم، تهران، شماره ۱، ۱۳۸۹ش/۲۰۱۰م، ص ۵۵-۵۸

33. "Facts and Fiction hand in hand about Shams of Tabriz in Pakistan", *Sems: Gunesle Aydinlananlar* [Enlightened by the Sun] ed. Cemalnur Sargut and others, Istanbul: Nefes Yayinlari, 2010, pp. 107- 117 (Turkish Translation), pp. 118- 128 (English Text)

ز) مقالات دائرةالمعارفی (به ترتیب عناوین)

۱. آزاد، کتابخانه: دانشنامه زبان و ادب فارسی در شبه قاره، تهران، ۱۳۸۴ ش، ج ۱، ۴۱-۴۲.
۲. آزاد لاهوری، فقیر عزیزالدین، دانشنامه ادب فارسی، تهران، ۱۳۸۴ ش، ج ۴، ص ۲۲.
۳. ابراهیم حسین احدی، خواجه (خوشنویس)، دانشنامه زبان و ادب فارسی در شبه قاره، تهران، ۱۳۸۴ ش، ج ۱، ص ۱۶۰.
۴. ابواسحاق جمال الدین قادری لاهوری (آرام گاه)، دانشنامه زبان و ادب فارسی در شبه قاره، تهران، ۱۳۸۴ ش، ج ۱، ۱۸۰-۱۸۱.
۵. ابوالبرکات خان، نواب، دانشنامه زبان و ادب فارسی در شبه قاره، تهران، ۱۳۸۴ ش، ج ۱۱۸۱-۱۸۲.
۶. ابوالقاسم سلطان بیگلر، دائرةالمعارف بزرگ اسلامی، تهران، ج ۶، ص ۱۶۴-۱۶۵.
۷. ابوالعالی قادری کرمانی لاهوری غربتی (آرام گاه)، دانشنامه زبان و ادب فارسی در شبه قاره، تهران، ۱۳۸۴ ش، ج ۱، ص ۲۲۹-۲۳۰.
۸. ابوالعالی لاهوری، دائرةالمعارف بزرگ اسلامی، تهران، ج ۶، ص ۲۷۰-۲۷۱.
۹. ابوبکر اسحاق ملتانی، دائرةالمعارف بزرگ اسلامی، تهران، ۱۳۷۲ ش، ج ۵، ص ۲۶۱.
۱۰. ابوظاهر ملتانی، دانشنامه زبان و ادب فارسی در شبه قاره، تهران، ۱۳۸۴ ش، ج ۱، ص ۲۰۶-۲۰۷.
۱۱. ابوظاهر ملتانی، دائرةالمعارف بزرگ اسلامی، تهران، ۱۳۷۲ ش، ج ۵، ص ۶۴۹.
۱۲. ابو علی قلندر پانی پتی، دائرةالمعارف بزرگ اسلامی، تهران، ج ۶، ص ۵۴-۵۵.
۱۳. ابو نصر یارسا، دائرةالمعارف بزرگ اسلامی، تهران، ج ۶، ص ۳۱۷-۳۱۸.
۱۴. احرار، عبیدالله، دانشنامه ادب فارسی، تهران، ج ۱، ص ۵۷-۵۸.
۱۵. احرار [عبیدالله]، دائرةالمعارف بزرگ اسلامی، تهران، ج ۶، ص ۶۵۱-۶۵۲.
۱۶. احمد بیگ لاهوری، میرزا، دانشنامه ادب فارسی، تهران، ۱۳۸۰ ش، ج ۴، ب ۱، ص ۱۰۶.
۱۷. احمد خواجهگی کاسانی، دانشنامه ادب فارسی، تهران، ج ۱، ص ۶۲-۶۳.
۱۸. احمد طباطبایی، میرزا، دانشنامه زبان و ادب فارسی در شبه قاره، تهران، ۱۳۸۴ ش، ج ۱، ص ۳۰۶-۳۰۷.
۱۹. احمد علی سندیلوی، دائرةالمعارف بزرگ اسلامی، تهران، ج ۷، ص ۷۵-۷۶.

۲۰. احمد یادگار، *دائرةالمعارف بزرگ اسلامی*، تهران، ج ۷، ص ۱۷۵
۲۱. اختر، محمد صادق خان، *دائرةالمعارف بزرگ اسلامی*، تهران، ج ۷، ص ۱۶۳-۱۶۵
۲۲. اداره ادبیات اردو، *دانشنامه زبان و ادب فارسی در شبه‌قاره*، تهران، ۱۳۸۴ ش، ج ۱، ص ۳۴۲-۳۴۳
۲۳. ادراکی بیگلاری، *دائرةالمعارف بزرگ اسلامی*، تهران، ج ۷، ص ۳۲۲-۳۲۳
۲۴. اردو ادبیات، *دائرةالمعارف بزرگ اسلامی*، تهران، ج ۷، ص ۵۳۳-۵۴۱
۲۵. ارمغان قاسمی، *دانشنامه زبان و ادب فارسی در شبه‌قاره*، تهران، ۱۳۸۴ ش، ج ۱، ص ۳۷۶
۲۶. اسدالله خان، *دانشنامه زبان و ادب فارسی در شبه‌قاره*، تهران، ۱۳۸۴ ش، ج ۱، ص ۳۸۸
۲۷. اسکندر بت‌شکن، *دائرةالمعارف بزرگ اسلامی*، تهران، ۱۳۷۷ ش، ج ۸، ص ۳۵۹-۳۶۰
۲۸. اسلامیة کالج پشاور، کتابخانه، *دانشنامه زبان و ادب فارسی در شبه‌قاره*، تهران، ۱۳۸۴ ش، ج ۱، ص ۴۱۱-۴۱۲
۲۹. اسیر لکهنوی، میر ظفر علی، *دائرةالمعارف بزرگ اسلامی*، تهران، ۱۳۷۷ ش، ج ۸، ص ۷۲۹-۷۳۰
۳۰. اشرف علی خان فغان، *دائرةالمعارف بزرگ اسلامی*، تهران، ج ۹، ص ۳۹
۳۱. اشرف نوشاهی منجری، محمد، *دانشنامه زبان و ادب فارسی در شبه‌قاره*، تهران، ۱۳۸۴ ش، ج ۱، ص ۴۴۱-۴۴۲
۳۲. اصلح کشمیری، *دائرةالمعارف بزرگ اسلامی*، تهران، ج ۹، ص ۲۶۴
۳۳. اصفهانی، صدرالدین محمد، *دانشنامه زبان و ادب فارسی در شبه‌قاره*، تهران، ۱۳۸۴ ش، ج ۱، ص ۴۵۰
۳۴. اصول فارسی (کتاب)، *دانشنامه زبان و ادب فارسی در شبه‌قاره*، تهران، ۱۳۸۴ ش، ج ۱، ص ۴۵۲-۴۵۳
۳۵. افضل بیگ قاقشال اورنگ‌آبادی، *دائرةالمعارف بزرگ اسلامی*، تهران، ج ۹، ص ۵۱۳-۵۱۴
۳۶. الطف، عبداللطیف، *دانشنامه زبان و ادب فارسی در شبه‌قاره*، تهران، ۱۳۸۴ ش، ج ۱، ص ۵۲۵

۳۷. الله داد بن بارک لاهوری، دانشنامه زبان و ادب فارسی در شبه قاره، تهران، ۱۳۸۴ ش، ج ۱، ص ۵۳۷
۳۸. اللهیار ازبک بلخی بخارایی، دانشنامه زبان و ادب فارسی در شبه قاره، تهران، ۱۳۸۴ ش، ج ۱، ص ۵۳۹
۳۹. اللهیار عثمانی بلگرامی، مرتضی حسین، دانشنامه زبان و ادب فارسی در شبه قاره، تهران، ۱۳۸۴ ش، ج ۱، ص ۵۳۹-۵۴۰
۴۰. الم رضوی، میرمهدی حسین، دانشنامه زبان و ادب فارسی در شبه قاره، تهران، ۱۳۸۴ ش، ج ۱، ص ۵۴۱
۴۱. الله داد لنگرخانی لاهوری، دانشنامه زبان و ادب فارسی در شبه قاره، تهران، ۱۳۸۴ ش، ج ۱، ص ۵۴۹
۴۲. الهی بخش نوشاهی، دانشنامه زبان و ادب فارسی در شبه قاره، تهران، ۱۳۸۴ ش، ج ۱، ص ۵۵۲
۴۳. امام بخش لاهوری، دانشنامه زبان و ادب فارسی در شبه قاره، تهران، ۱۳۸۴ ش، ج ۱، ص ۵۶۲
۴۴. امام الدین، خلیفه، دانشنامه زبان و ادب فارسی در شبه قاره، تهران، ۱۳۸۴ ش، ج ۱، ص ۵۶۵
۴۵. امانت خان شیرازی، عبدالحق، دانشنامه زبان و ادب فارسی در شبه قاره، تهران، ۱۳۸۴ ش، ج ۱، ص ۵۷۵-۵۷۶
۴۶. امرالله، خلیفه، دانشنامه زبان و ادب فارسی در شبه قاره، تهران، ۱۳۸۴ ش، ج ۱، ص ۵۸۹
۴۷. امید همدانی، محمدرضا، دائرة المعارف بزرگ اسلامی، ج ۱۰، ص ۲۴۰-۲۴۱
۴۸. امیر شاه، پیر (آرامگاه در بهیره)، دانشنامه زبان و ادب فارسی در شبه قاره، تهران، ۱۳۸۴ ش، ج ۱، ص ۶۱۳
۴۹. انار کلی (کتیبه)، دانشنامه زبان و ادب در شبه قاره، تهران، ۱۳۸۴ ش، ج ۱، ص ۶۳۲
- انجمن اسماعیلیه (کتابخانه)، دانشنامه زبان و ادب در شبه قاره، تهران، ۱۳۸۴ ش، ج ۱، ص ۶۳۸
۵۰. اوچ شریف، کتابخانه، دانشنامه زبان و ادب فارسی در شبه قاره، تهران، ۱۳۸۴ ش، ج ۱، ص ۶۸۳-۶۸۴

۵۱. بابو لال اله آبادی، *دانشنامه زبان و ادب فارسی در شبه قاره*، تهران، ۱۳۸۷ ش، ج ۲، ص ۷۵۸
۵۲. باذل مشهدی، *دانشنامه جهان اسلام*، تهران، ج ۱، ص ۱۹۱-۱۹۳
۵۳. باسطی، بنده علی خان، *دانشنامه زبان و ادب فارسی در شبه قاره*، تهران، ۱۳۸۷ ش، ج ۲، ص ۷۶۵-۷۶۶
۵۴. باقیای نائینی، *دانشنامه زبان و ادب فارسی در شبه قاره*، تهران، ۱۳۸۷ ش، ج ۲، ص ۷۷۷-۷۷۸
۵۵. باقر بن عثمان بخاری اوچی، *دانشنامه جهان اسلام*، تهران، ج ۱، ص ۶۳۴
۵۶. باقی قادری شطاری، *دانشنامه زبان و ادب فارسی در شبه قاره*، تهران، ۱۳۸۷ ش، ج ۲، ص ۷۸۰
۵۷. بایزید دوری کاتب الملک، *دانشنامه جهان اسلام*، تهران، ج ۲، ص ۱۹۰-۱۹۲
۵۸. بایزید دوری هروی، *دانشنامه زبان و ادب فارسی در شبه قاره*، تهران، ۱۳۸۷ ش، ج ۲، ص ۷۹۱-۷۹۲
۵۹. بخاری، محمد بن محمد، *دانشنامه جهان اسلام*، تهران، ج ۲، ص ۳۸۶
۶۰. بخاری، محمدسعید گندسو دوم، *دانشنامه زبان و ادب فارسی در شبه قاره*، تهران، ۱۳۸۷ ش، ج ۲، ص ۸۰۳
۶۱. بختاورخان، محمد، *دانشنامه جهان اسلام*، تهران، ج ۲، ص ۳۹۲-۳۹۳
۶۲. بخشو نایک گوالیاری، *دانشنامه زبان و ادب فارسی در شبه قاره*، تهران، ۱۳۸۷ ش، ج ۲، ص ۸۰۸-۸۰۹
۶۳. بدخشی، محمد بن رستم، *دانشنامه جهان اسلام*، تهران، ج ۲، ص ۴۷۷-۴۷۸
۶۴. بدرالدین پهلواری، *دانشنامه جهان اسلام*، تهران، ج ۲، ص ۴۹۰-۴۹۱
۶۵. بدرالدین علی خان دهلوی، *دانشنامه زبان و ادب فارسی در شبه قاره*، تهران، ۱۳۸۷ ش، ج ۲، ص ۸۲۹-۸۳۰
۶۶. بدر مذكر سندی، *دانشنامه زبان و ادب فارسی در شبه قاره*، تهران، ۱۳۸۷ ش، ج ۲، ص ۸۳۳
۶۷. بدری کشمیری، بدرالدین، *دانشنامه جهان اسلام*، تهران، ج ۲، ص ۵۰۸-۵۰۹
- برق کوهاتی، آغا محمد شاه، *دانشنامه زبان و ادب فارسی در شبه قاره*، تهران، ۱۳۸۷ ش، ج ۲، ص ۸۴۵

۶۸. برهانپوری، محمد هاشم کشمی، *دانشنامه جهان اسلام*، تهران، ج ۳، ص ۲۹۵-۲۹۶
- بقا سهارن پوری، *دانشنامه زبان و ادب فارسی در شبه‌قاره*، تهران، ۱۳۸۷ ش، ج ۲، ص ۸۸۹-۸۹۰
۶۹. بقای کنجاهی، *دانشنامه زبان و ادب فارسی در شبه‌قاره*، تهران، ۱۳۸۷ ش، ج ۲، ص ۸۹۰
۷۰. بلتستانی، شیخ محمد جواد ناصرالاسلام، *دانشنامه زبان و ادب فارسی در شبه‌قاره*، تهران، ۱۳۸۷ ش، ج ۲، ص ۸۹۹
۷۱. بلگرامی، امیرحیدر، *دائرةالمعارف بزرگ اسلامی*، تهران، ج ۱۲، ص ۴۹۵-۴۹۶
۷۲. بنی اسرائیل (بنی اسرائیلی)، شیخ محمد امین، *دانشنامه زبان و ادب فارسی در شبه‌قاره*، تهران، ۱۳۸۷ ش، ج ۲، ص ۹۳۰-۹۳۱
۷۳. بوزجانی، درویش علی، *دانشنامه جهان اسلام*، تهران، ج ۴، ص ۵۳۷
۷۴. بهار علوم، *دانشنامه زبان و ادب فارسی در شبه‌قاره*، تهران، ۱۳۸۷ ش، ج ۲، ص ۹۴۸
۷۵. بهاکری، سید بهادر شاه، *دانشنامه زبان و ادب فارسی در شبه‌قاره*، تهران، ۱۳۸۷ ش، ج ۲، ص ۹۵۰-۹۵۱
۷۶. بهرام سقای بخاری، *دانشنامه جهان اسلام*، تهران، ج ۴، ص ۷۸۹-۷۹۱
۷۷. بیاض باسطی، *دانشنامه زبان و ادب فارسی در شبه‌قاره*، تهران، ۱۳۸۷ ش، ج ۲، ص ۹۸۰-۹۸۱
۷۸. بیاض خوشبویی، *دانشنامه زبان و ادب فارسی در شبه‌قاره*، تهران، ۱۳۸۷ ش، ج ۲، ص ۹۸۱-۹۸۲
۷۹. بیخبر بلگرامی، عظمت‌الله، *دانشنامه جهان اسلام*، تهران، ج ۵، ص ۱۲۱-۱۲۲
۸۰. بیمار لکهنوی، میندی لال، *دانشنامه زبان و ادب فارسی در شبه‌قاره*، تهران، ۱۳۸۷ ش، ج ۲، ص ۱۰۰۸
۸۱. پاکستان: ادبیات، *دائرةالمعارف بزرگ اسلامی*، تهران، ج ۱۳، ص ۵۲۶-۵۳۲
۸۲. پنج‌گنج، *دانشنامه زبان و ادب فارسی در شبه‌قاره*، تهران، ۱۳۸۷ ش، ج ۲، ص ۱۰۳۳-۱۰۳۴
۸۳. پیربخش تهنیسری، *دانشنامه زبان و ادب فارسی در شبه‌قاره*، تهران، ۱۳۸۷ ش، ج ۲، ص ۱۰۴۲

۸۴. تأیید بصارت (کتاب)، دانشنامه زبان و ادب فارسی در شبه‌قاره، تهران، ۱۳۸۷ ش، ج ۲، ص ۱۰۸۴-۱۰۸۵
۸۵. تتوی، محمدهاشم، دانشنامه زبان و ادب فارسی در شبه‌قاره، تهران، ۱۳۸۷ ش، ج ۲، ص ۱۰۸۸-۱۰۹۰
۸۶. تحفه مفید، دانشنامه زبان و ادب فارسی در شبه‌قاره، تهران، ۱۳۸۷ ش، ج ۲، ص ۱۰۹۹-۱۱۰۰
۸۷. تحفه العجم، دانشنامه زبان و ادب فارسی در شبه‌قاره، تهران، ۱۳۸۷ ش، ج ۲، ص ۱۱۰۰
۸۸. تحفه النصیر بلوچ، دانشنامه زبان و ادب فارسی در شبه‌قاره، تهران، ۱۳۸۷ ش، ج ۲، ص ۱۱۰۲
۸۹. تذکره تکملة مقالات الشعرا، فرهنگ آثار ایرانی-اسلامی، ج ۲، ص ۳۲۷
۹۰. تذکره خازن الشعرا، فرهنگ آثار ایرانی-اسلامی، ج ۲، ص ۳۲۹
۹۱. تذکره شعرای نوساهییه، فرهنگ آثار ایرانی-اسلامی، ج ۲، ص ۳۳۶
۹۲. تذکره مجمع النفایس، فرهنگ آثار ایرانی-اسلامی، ج ۲، ص ۳۳۶
۹۳. تذکره مقالات الشعرا، فرهنگ آثار ایرانی-اسلامی، ج ۲، ص ۳۳۷
۹۴. تفریح الجنان فی علم الابدان، دانشنامه زبان و ادب فارسی در شبه‌قاره، تهران، ۱۳۸۷ ش، ج ۲، ص ۱۱۴۲-۱۱۴۳
۹۵. تکشیف الحکمت، دانشنامه زبان و ادب فارسی در شبه‌قاره، تهران، ۱۳۸۷ ش، ج ۲، ص ۱۱۴۹-۱۱۵۰
۹۶. تواریخ پنجاب، دانشنامه زبان و ادب فارسی در شبه‌قاره، تهران، ۱۳۸۷ ش، ج ۲، ص ۱۱۵۹
۹۷. تواریخ کشمیر، دانشنامه زبان و ادب فارسی در شبه‌قاره، تهران، ۱۳۸۷ ش، ج ۲، ص ۱۱۶۱-۱۱۶۲
۹۸. چرخى، یعقوب، دانشنامه جهان اسلام، تهران، ج ۱۱، ص ۸۱۱-۸۱۲
۹۹. چغتایی، عبدالرحمانو عبدالله، دانشنامه جهان اسلام، تهران، ج ۱۲، ص ۵۱-۵۳
۱۰۰. حالی، الطاف حسین، دانشنامه جهان اسلام، تهران، ج ۱۲، ص ۴۵۰-۴۵۱
۱۰۱. حبیب‌الرحمان، حکیم، دانشنامه ادب فارسی، تهران، ۱۳۸۰ ش، ج ۴، ب ۲، ص ۹۵۳-

۱۰۲. خراباتی، سناءالله، *دانشنامه جهان اسلام*، تهران، ج ۱۵، ص ۲۶۱-۲۶۳
۱۰۳. خطای شوشتری، ملا محمد بن صادق، *دانشنامه جهان اسلام*، تهران، ج ۱۵، ص ۷۰۴-۷۰۶
۱۰۴. خلیل، علی ابراهیم خان، *دانشنامه جهان اسلام*، تهران، ج ۱۶ (زیر چاپ)
۱۰۵. خواجه احرار، تکملة اردو دائرة المعارف اسلامیه، لاهور (زیر چاپ)
۱۰۶. دایرةالمعارفهای اردو، دایرةالمعارف کتابداری و اطلاع رسانی، تهران، ۱۳۸۱ ش، ج ۱، ص ۸۲۴-۸۲۶
۱۰۷. دایرةالمعارفهای اسلامی به زبان اردو، دایرةالمعارف کتابداری و اطلاع رسانی، تهران، ۱۳۸۰ ش، ج ۱، ص ۸۲۶-۸۲۷
۱۰۸. دوری هروی، *دانشنامه ادب فارسی*، تهران، ۱۳۸۰ ش، ج ۳، ص ۴۰۰
۱۰۹. دهاروال، *دانشنامه زبان و ادب فارسی*، تهران، ۱۳۸۸ ش، ج ۳، ص ۲۳۵-۲۳۶
۱۱۰. راشدی، حسام الدین، *دانشنامه ادب فارسی*، تهران، ۱۳۸۰ ش، ج ۴، ب ۲، ص ۱۲۲۳-۱۲۲۵
۱۱۱. راشدی، حسام الدین، *دانشنامه جهان اسلام*، تهران (زیر چاپ)
۱۱۲. زکریای ملتانی، به اءالدین ابو محمد، *دانشنامه زبان و ادب فارسی*، تهران، ۱۳۸۸ ش، ج ۳، ص ۵۳۱-۵۳۳
۱۱۳. سراج اللغة، *دانشنامه زبان و ادب فارسی*، تهران، ۱۳۸۸ ش، ج ۳، ص ۶۳۰-۶۳۱
۱۱۴. سعدالدین کاشغری، *دانشنامه زبان و ادب فارسی*، تهران، ۱۳۸۸ ش، ج ۳، ص ۶۵۱-۶۵۲
۱۱۵. سفینه هندی، *دانشنامه زبان و ادب فارسی*، تهران، ۱۳۸۸ ش، ج ۳، ص ۷۰۰
۱۱۶. شرافت نوشاهی، شریف احمد، *تکملة اردو دایرةالمعارف اسلامیه*، لاهور (زیر چاپ)
۱۱۷. شرافت نوشاهی، شریف احمد، *دانشنامه ادب فارسی*، تهران، ۱۳۸۰ ش، ج ۴، ب ۲، ص ۱۵۰۵
۱۱۸. ظهیر بلگرامی، *دانشنامه ادب فارسی*، تهران، ۱۳۸۰ ش، ج ۴، ب ۲، ص ۱۶۶۰-۱۶۶۱
۱۱۹. عبدالاول نیشاپوری، *دانشنامه ادب فارسی*، تهران، ج ۱، ص ۶۲۲-۶۲۳
۱۲۰. عبدالحکیم سیالکوتی، *دانشنامه ادب فارسی*، تهران، ۱۳۸۰ ش، ج ۴، ب ۲، ص ۱۶۸۸

۱۲۱. عبدالحی حسینی، *دانشنامه ادب فارسی*، تهران، ج ۱، ص ۶۲۴
۱۲۲. غلامحسین طباطبایی، *Encyclopaedia Iranica*, Vol. 11, New York, 2003
۱۲۳. غلامسرور لاهوری، *Encyclopaedia Iranica*, Vol. 11, New York
۱۲۴. غنیمت کنجاهی، *Encyclopaedia Iranica*, Vol. 11, New York
۱۲۵. غنیمت کنجاهی، *دانشنامه ادب فارسی*، تهران، ج ۴، ب ۳، ص ۱۹۰۱
۱۲۶. محمد قاضی سمرقندی، *دانشنامه ادب فارسی*، تهران، ج ۱، ص ۸۰۶
۱۲۷. منور لاهوری، *دانشنامه ادب فارسی*، تهران، ۱۳۸۰ ش، ج ۴، ب ۳، ص ۲۲۴۰-۲۲۴۱
۱۲۸. مولانا شیخ، *دانشنامه ادب فارسی*، تهران، ج ۱، ص ۸۷۵-۸۷۶
۱۲۹. نام حق (کتاب)، *دانشنامه ادب فارسی*، تهران، ج ۱- ص ۹۰۶
۱۳۰. نسماة القدس من حدایق الانس، *دانشنامه ادب فارسی*، تهران، ج ۳، ص ۱۰۴۹-۱۰۵۰
۱۳۱. نشأة القدس، *دانشنامه ادب فارسی*، تهران، ج ۳، ص ۱۰۵۰-۱۰۵۱
۱۳۲. نقوی، علی‌رضا، *دانشنامه ادب فارسی*، تهران، ۱۳۸۰ ش، ج ۴، ب ۳، ص ۲۵۹۸-۲۵۹۹
۱۳۳. نوشاهی، غلاممصطفی، *دانشنامه ادب فارسی*، تهران، ۱۳۸۰ ش، ج ۴، ب ۳، ص ۲۶۲۰
۱۳۴. نوشاهی،
- Turkiye Diyanet Vakfi Islam Ansiklopedisi*, vol. 33, Istanbul, 2007, pp. 63- 64
۱۳۵. وحید قریشی، *دانشنامه ادب فارسی*، تهران، ۱۳۸۰ ش، ج ۴، ب ۳، ص ۲۶۶۰-۲۶۶۱
۱۳۶. یونس محمد صوفی مروی، *دانشنامه ادب فارسی*، تهران، ج ۱، ص ۹۸۶
- ح) مقالاتی که در کنفرانس‌ها، کارگاه‌ها و سمینارهای ملی و بین‌المللی ارائه شده
۱. سمینار بین‌المللی حافظ شیرازی، لاهور، به اهتمام رایزنی فرهنگی سفارت جمهوری اسلامی ایران در اسلام‌آباد، ۲۲-۲۳ آذر ۱۳۶۷ ش/ ۱۳-۱۴ دسامبر ۱۹۸۸ م، مقاله: نخستین شرح فارسی دیوان حافظ در شبه‌قاره: مرج البحرین تألیف ختمی لاهوری
- سال ۱۰۲۴ هـ

۲. کنفرانس بین‌المللی هزاره تدوین شاهنامه، تهران، به اهتمام دانشگاه تهران، ۱-۸ دی ۱۳۶۹ ش/ ۲۲-۲۹ دسمبر ۱۹۹۰م، مقاله: تحقیقات شیرانی درباره فردوسی و شاهنامه
۳. کنگره بین‌المللی بزرگداشت نظامی گنجوی، تبریز، به اهتمام دانشگاه تبریز، ۱-۴ تیر ۱۳۷۰ ش/ ۲۲-۲۵ ژوئن ۱۹۹۱م، مقاله: تأثیر آثار نظامی گنجوی در شبه‌قاره پاکستان و هند، از نقطه نظر کتابشناسی
۴. کنگره بین‌المللی تاریخ پزشکی اسلام و ایران، تهران، به اهتمام دانشگاه تهران، ۱۱-۱۴ مهر ۱۳۷۱ ش/ ۳-۶ اکتبر ۱۹۹۲م، مقاله: چند نکته جالب طبی در یک متن عرفانی قرن نهم هجری (در ملفوظات خواجه عبیدالله احرار)
۵. کنگره بین‌المللی همکاری فرهنگی و علمی آسیای میانه و کشورهای همسایه، تهران، به اهتمام یونسکو، ۲۴-۲۷ آبان ۱۳۷۱ ش/ ۱۵-۱۸ نومبر ۱۹۹۲م، مقاله: ضرورت تشکیل گروه کتابشناسی و فهرست‌نویسی در مؤسسه بین‌المللی مطالعات آسیای میانه
۶. کنگره بین‌المللی آسیای میانه، کراچی، به اهتمام، مؤسسه مطالعات آسیای میانه و غربی دانشگاه کراچی و بنیاد همدرد، کراچی، ۶-۹ آذر ۱۳۷۲ ش/ ۲۷-۳۰ نوامبر ۱۹۹۳م، شرکت به حیث رایزن
۷. نخستین اجلاسیه برنامه‌ریزی برای نخستین کنگره بین‌المللی ایران‌شناسی، تهران، به اهتمام وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی دولت جمهوری اسلامی ایران، ۲۰-۲۱ اسفند ۱۳۷۳ ش/ ۱۱-۱۲ مارس ۱۹۹۵م
۸. علوم انسانی استراسبورگ، ۱۶-۱۸ خرداد ۱۳۷۴ ش/ ۶-۸ ژوئن ۱۹۹۵، سه مقالات: ۱. تمثال اشیا و ازهارالادویه، دایرة‌المعارف قرن ۱۹ میلادی نباتات کشمیر؛ ۲. متون پزشکی فارسی مبتنی بر ترجمه از سانسکرت؛ ۳. برخی منابع اساسی نسخه‌های طبی در پاکستان و هند
۹. کنگره بزرگداشت عطار نیشابوری، نیشابور، به اهتمام وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی ایران، ۱۱-۱۳ مهر ۱۳۷۴ ش/ ۳-۵ اکتبر ۱۹۹۵م، مقاله: ترجمه و شرح‌های آثار عطار نیشابوری در شبه‌قاره پاکستان و هند
۱۰. کارگاه ملی «پژوهش‌های نسخه‌های خطی، بایسته‌ها و مشکلات»، اسلام‌آباد، به اهتمام اداره تحقیقات اسلامی، بین‌الاقوامی اسلامی یونیورسیتی، اسلام‌آباد، ۵-۶ تیر ۱۳۷۴ ش/ ۲۶-۲۷ ژوئن ۱۹۹۶م، مقاله: چگونگی آماده‌سازی فهرست مشترک نسخه‌های خطی موجود در پاکستان

۱۱. سمینار «عصر حکومت کلهورا»، کراچی، به اهتمام حکومت سند، ۲۴ شهریور ۱۳۷۵ ش / ۱۵ سپتامبر ۱۹۹۶م، مقاله: وقایع‌نویسی خانواده‌ای علمی بلگرام در سند در عصر کلهورا
۱۲. کنگره بین‌المللی بزرگداشت سلمان ساوجی، ساوه، به اهتمام وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی استان مرکزی ایران، ۲۲-۲۴ اردیبهشت ۱۳۷۷ ش / ۱۲-۱۴ می ۱۹۹۸م، عنوان مقاله: سلمان ساوجی در شبه قاره
۱۳. دومین سمینار «تاریخ علم در ایران»، تهران، به اهتمام دانشگاه تهران، ۱۷-۱۹ خرداد ۱۳۷۷ش / ۷-۹ ژوئن ۱۹۹۸م، مقاله: جوامع احکام‌النجوم بیهقی (د ۵۶۵ ق): کتابی مهم در احکام نجوم و جامعه‌شناسی ایران،
۱۴. جشن ۱۲۵ ساله تأسیس دانشکده خاورشناسی دانشگاه پنجاب، لاهور، به اهتمام دانشگاه پنجاب، لاهور، نوامبر ۱۹۹۸م، مقاله: فضل تقدم استادان دانشکده خاورشناسی (در تحقیقات ادبی)
۱۵. جشن ۳۰ ساله تأسیس مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان، اسلام‌آباد، ژانویه ۲۰۰۲م، مقاله: خدمات مرکز [تحقیقات فارسی ایران و پاکستان] در فهرست‌نویسی نسخه‌های خطی
۱۶. نخستین کنگره ملی ایران‌شناسی، تهران، به اهتمام بنیاد ایران‌شناسی، ۲۷-۳۰ خرداد ۱۳۸۱ش / ۱۷-۲۰ ژوئن ۲۰۰۲م، مقاله: سراج‌اللغه تألیف سراج‌الدین علی‌خان آرزو: نخستین فرهنگ انتقادی فارسی
۱۷. سمینار زبان و ادبیات فارسی در سند، کراچی، به اهتمام خانه فرهنگ جمهوری اسلامی ایران، کراچی و گروه فارسی دانشگاه کراچی، ۳۰ شهریور ۱۳۸۱ ش / ۲۱ سپتامبر ۲۰۰۲، مقاله: منتخب‌التواریخ تألیف محمد یوسف اتکی: مأخذی چاپ‌نشده درباره تاریخ سند
۱۸. سمینار بین‌المللی پژوهش‌های فارسی شبه قاره در پس ۱۹۷۸م، به اهتمام گروه فارسی دانشکده خاورشناسی دانشگاه پنجاب، لاهور، ۸ دسامبر ۲۰۰۵م، مقاله: اعتنا به متون شبه‌قاره در ایران پس از انقلاب (۱۹۷۸م)
۱۹. سمینار بین‌المللی «خورشید درخشان»، شورای گسترش زبان و ادبیات فارسی، سازمان فرهنگ و ارتباطات اسلامی، تهران، ۹ مه ۲۰۰۶، مقاله: سه نسخه کهن مثنوی معنوی از یک کاتب در قرن ۸ ق

۲۰. سمپوزیم بین‌المللی مولانا جلال‌الدین رومی، استانبول، ۸-۱۲ مه ۲۰۰۷، مقاله: ثواقب المناقب، مآخذی مهم درباره مولانا و مولویه
۲۱. کنگره بین‌المللی مولانا جلال‌الدین رومی به مناسبت هشتادمین سال تولد او، سرگودها (پاکستان)، به اهتمام دانشگاه سرگودها، ۲۴-۲۵ مارس ۲۰۰۸، مقاله: ثواقب المناقب، مآخذی مهم درباره مولانا و مولویه
۲۲. سمینار بین‌المللی ادبیات فارسی در شبه‌قاره، لاهور، به اهتمام دانشکده خاورشناسی دانشگاه پنجاب، لاهور، ۱۰ آوریل ۲۰۰۸، مقاله: امتیازات شبه‌قاره در زبان و ادب فارسی
۲۳. کارگاه نسخه‌های خطی، تهران، به اهتمام کتابخانه ملی ایران، تهران، اوت ۲۰۰۸، مقاله: ترقیمه‌نویسی نسخه‌های خطی (با توجه به نسخه‌های خطی فارسی شبه‌قاره)
۲۴. سمپوزیم بین‌المللی نسخه‌های خطی، استنبول، به اهتمام بلدیة استانبول، ۱۰-۱۲ اکتبر ۲۰۰۸، مقاله: نسخه‌های خطی ترکی در پاکستان
۲۵. کنفرانس بین‌المللی تاریخ سند (۱۸۴۳-۱۹۹۹) منسوب به پیر حسام‌الدین راشدی، جام شورو، به اهتمام گروه تاریخ عمومی دانشگاه سند، سنده یونیورسیتی، جام شورو، ۱۸-۱۹ اکتبر ۲۰۰۸، مقاله: پیر حسام‌الدین راشدی‌شناسی در ایران
۲۶. سمینار جوامع فارسی و شبه‌قاره *Persianate Societies and the Subcontinent*، لاهور، به اهتمام انجمن مطالعات جوامع فارسی زبان (امریکه) و دانشگاه پنجاب، لاهور و دانشگاه علوم اداری لاهور LUMS، لاهور، ۲۶ فروردین / ۱ مارس ۲۰۰۹، مقاله: متن پژوهی در پاکستان
۲۷. سمپوزیم بین‌المللی آثار ابی‌حنیفه و دورها فی الجوار بین الحضارات، دوشنبه، تاجیکستان، ۵-۶ اکتوبر ۲۰۰۹، مقاله: آثار مقبول فقه حنفی در شبه‌قاره (با تاکید بر آثار فارسی و از مؤلفان ماوراءالنهر)
۲۸. سمپوزیم بین‌المللی شمس تبریزی، استانبول، قونیه، به اهتمام سازمان زنان ترکیه TURKAD ۱۱-۱۶ دسامبر ۲۰۰۹، مقاله: Facts and Fiction hand in hand about Shams of Tabriz in Pakistan
۲۹. سمینار بین‌المللی آزاد، به اهتمام شعبه اردو، دانشگاه پنجاب، لاهور، ۲۰-۲۱ ژانویه ۲۰۱۰، مقاله: اهمیت نسخه‌های خطی فارسی گنجینه آزاد [در دانشگاه پنجاب لاهور]

۳۰. سمینار روابط ایران و پاکستان در گذشته، حال و آینده، کراچی، به اهتمام دانشگاه کراچی، ۹ فوریه ۲۰۱۰، مقاله: نقش یک اثر ادبی در تعامل فرهنگی چند ملت (دربارهٔ کلیده و دمنه)
۳۱. مجلس رونمایی دو کتاب «در کوی خلیل» و «یار آشنا»، به اهتمام آکادمی علوم تاجیکستان، دوشنبه، ۲۰ ژوئیه ۲۰۱۰، مقاله (سخنرانی): روابط فرهنگی شبه قاره و آسیای میانه از دیدگاه زبان و ادبیات فارسی
۳۲. کارگاه نسخه‌های خطی، کتابخانه ملی ایران، تهران، ۸ اوت ۲۰۱۰، مقاله: تاریخچه و شیوه فهرست‌نویسی نسخه‌های خطی در پاکستان،
۳۳. هشتاد و یکمین نشست مرکز پژوهشی میراث مکتوب، تهران، ۲۰ تیر ۱۳۹۰ ش / ۱۱ ژوئیه ۲۰۱۱، مقاله: میراث مکتوب فارسی در شبه قاره و ضرورت تدوین فهرست مشترک آن‌ها
۳۴. سمپوزیم بین‌المللی سید برهان‌الدین ترمذی، قیصری (ترکی)، ۳۰ سپتامبر - ۲ اکتبر ۲۰۱۱، به اهتمام سازمان زنان ترکیه شعبه استانبول و دانشگاه ارچلس، قیصری، مقاله: بررسی تطبیقی مناقب العارفین و ثواقب المناقب به عنوان مأخذ مشترک شرح حال برهان‌الدین محقق ترمذی

ط) مصاحبه‌ها

۱. «احیا و تصحیح متون فارسی در شبه قارهٔ پاکستان و هند» ضمیمه ۲ آینهٔ میراث، تهران، ۲۰۰۴م،
۲. گفت‌وگو با دکتر عارف نوشاهی [دربارهٔ تذکرهٔ شعرای نوشاهی، چاپ ۲۰۰۷م، لاهور]، گزارش میراث، ۱۱-۱۰، تهران، ص ۳۵-۳۷
۳. پیام دوشنبه، شماره ۷-۹ (۶۶۷)، ۲۰۱۰م، ص ۶۳-۶۸، به رسم الخط کرلیک «میراث مکتوب در شبه قاره و ضرورت فهرست نگاری آنها در گفت‌وگو با دکتر عارف نوشاهی»، (گفت‌وگو از داریوش مطلبی)، کتاب ماه کلیات، تهران، جلد ۱۴، شماره ۹، شهریور ۱۳۹۰ ش / اوت ۲۰۱۱م، شماره مسلسل ۱۶۵، ص ۴-۹

- ی) کتب و مقالات ممتاز که نایل به دریافت جایزه شده است و دیگر افتخارات
- ۲۰۰۲م: کتاب احوال و سخنان خواجه عبیدالله احرار، بهترین نمونهٔ تصحیح متن عرفانی - از سوی حامیان نسخ خطی، تهران

- ۲۰۰۴م: مقاله نقدی بر کتاب «نامه‌های خواجه عیبدالله احرار و بستگان او» چاپ شده در *آئینه میراث*، تهران، شماره ۲۵، سال ۱۳۸۳ش، ص ۱۰۹-۱۲۴؛ بهترین مقاله سال - به مناسبت دهمین سالگرد تاسیس مرکز پژوهشی میراث مکتوب، تهران
- ۲۰۰۵م: کتاب *معدن الدرر فی سیره حاجی شیخ عمر* (با همکاری دکتر معین نظامی)، بهترین نمونه تصحیح متن عرفانی از سوی حامیان نسخ خطی، تهران
- ۲۰۰۶م: تصحیح *مجالس جهانگیری* تألیف عبدالستار بن قاسم لاهوری (با همکاری دکتر معین نظامی)، اثر شایسته تقدیر در حوزه متون تاریخ - از سوی حامیان نسخ خطی، تهران
- ۲۰۰۷م: *ارشاد در وعظ و معرفت، قلانسی*، اثر شایسته تقدیر در حوزه متون دینی، کتاب سال جمهوری اسلامی ایران، تهران اثر شایسته تقدیر در حوزه متون دینی، از سوی حامیان نسخ خطی، تهران
- ۲۰۱۰م: مجله معیار، شعبه اردو دانشگاه بین‌المللی اسلامی، اسلام‌آباد، جلد ۲، شماره ۱، مسلسل شماره ۳، ژانویه ژوئن ۲۰۱۰، ص ۹ تا ۲۵۴ انتشار ویژه‌نامه مقالات عارف نوشاهی

ک) سفرها به ایران

- ۶ ژوئیه تا ۴ اوت ۱۹۷۶
- ۲۹ ژانویه تا ۱۹ فوریه ۱۹۸۵، برای شرکت در مراسم سالگرد پیروزی انقلاب اسلامی ایران
- ۳ تا ۱۵ فوریه ۱۹۸۹، برای ثبت‌نام در دوره دکتری در دانشگاه فردوسی، مشهد
- ۲۳ سپتامبر ۱۹۸۹ تا ۲۹ سپتامبر ۱۹۹۳، برای ثبت‌نام در دوره دکتری در دانشگاه تهران و اقامت در ایران تا فارغ‌التحصیل شدن
- ۲۲ آوریل ۱۹۹۴ تا می ۱۹۹۵، برای همکاری با فرهنگستان زبان و ادب فارسی، تهران
- ۱ تا ۲۵ اکتبر، ۱۹۹۵، برای شرکت در کنگره عطار در نیشاپور
- مه تا ژوئن، ۱۹۹۸، برای شرکت در کنگره‌های سلمان ساوجی در ساوه و تاریخ علم در ایران، در تهران
- ۱۶ تا ۲۹ ژوئن ۲۰۰۲، برای شرکت در کنفرانس ایرانشناسی
- ۱۶ ژوئیه تا ۱۴ اوت ۲۰۰۳
- ۳ ژوئیه تا ۱۳ اوت ۲۰۰۴

۳ مه تا ۲۱ اوت ۲۰۰۶، برای شرکت در کنفرانس خورشید درخشان

۲۱ مه تا ۱۵ اوت ۲۰۰۷

۲۴ ژوئن تا ۱۸ اوت، ۲۰۰۸

۳۰ ژوئیه ۲۰۱۰ تا ۲۵ اوت ۲۰۱۰

۱۵ ژوئن تا ۱۰ اوت ۲۰۱۱، برای همکاری با فرهنگستان زبان و ادب فارسی، تهران

۱۴ تا ۲۸ دسامبر ۲۰۰۱، برای همکاری با فرهنگستان زبان و ادب فارسی، تهران

Mr. N. A.

دو یادداشت بر دو اثر

ایرج افشار

یادداشتی از گردآورندگان

نخستین آشنایی دکتر عارف نوشاهی با مرحوم استاد ایرج افشار (۱۳۰۳ - ۱۳۸۹ ش) به سال‌هایی برمی‌گردد که او در اسلام‌آباد پاکستان با مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان همکاری داشت و برای آن مرکز فهرست‌نویسی نسخه‌های خطی فارسی می‌کرد. استاد افشار که خود فهرست‌نویس و نسخه‌شناس بود، از این‌گونه مساعی دکتر نوشاهی خرسند بود. این آشنایی به مرور زمان، تبدیل به یک رابطه‌ی مستمر علمی و تبادل اطلاعات در زمینه‌ی نسخه‌شناسی و ادبیات فارسی و ایران‌شناسی شد. میان آنان مکاتبه دایر بود. نامه‌هایی که استاد افشار به دکتر نوشاهی نوشته است، در کتاب سیه بر سفید تألیف دکتر نوشاهی (مرکز پژوهشی میراث مکتوب، تهران، ۱۳۹۰ ش) منتشر شده است. از بین‌السطور این نامه‌ها می‌توان به چگونگی روابط فی‌مابین پی برد. دکتر نوشاهی چه زمانی که در ایران تحصیلات دانشگاهی داشت و چه در سفرهای بعد به ایران، همیشه با استاد افشار دیدارهایی داشت، تا این که در ۱۵ و ۲۶ مرداد ۱۳۸۹ با استاد آخرین دیدارهای خود نمود (برای گزارش آن، نگاه شود عارف نوشاهی، «آخرین دیدارهای من با مرحوم ایرج افشار»، گزارش میراث، تهران، دوره دوم، سال پنجم، شماره ۳۳، فروردین اردیبهشت ۱۳۹۰ ش، صص ۱۷۰-۱۷۱) استاد افشار متقابلاً دکتر نوشاهی را بسیار عزیز و دوست می‌داشت آقای کریم اصفهانیان - همکار دیرین استاد افشار - گواه راستینی بر این دوستی است که در طی یادداشتی به دکتر نوشاهی چنین اظهار داشته است:

«در محضر استاد دکتر عارف نوشاهی و در دفتر انتشارات بنیاد موقوفات دکتر محمود افشار هستم. به وطن دوم خود، یعنی ایران عزیز تشریف آورده‌اند، این حقیر که پنجاه سال دوستی و همکاری مستمر با زنده یاد ایرج افشار دارم، گواهی می‌دهم که استاد افشار به ایشان بسیار علاقه‌مند بودند و احترام خاصی برای شخص ایشان و فضل بسیط شان قائل بودند.

این بیت از خاطر خود گذشت که به یادگار می‌نویسم

منبع فضل و علم آگاهی کیست امروز، غیر نوشاهی

کریم اصفهانیان

۹۰/۹/۲۸ [۱۳] ش»

استاد افشار به عادت معهود و مألوف خود، برای هر کسی که در هر گوشه جهان، به زبان و ادبیات فارسی و فرهنگ ایرانی، خدمتی می‌نمود، اهمیت قائل بود و در یادداشت‌های خود که بسیاری از آنها در نشریاتی همچون *آینده*، *کلک*، *بخارا* و *نامه بهارستان* منتشر شده است، از تلاش‌های ایران‌شناسان و استادان فارسی در خارج از کشور به نیکی یاد می‌کرد و هم‌وطنان خود را نیز از خدمات آنان آگاه می‌کرد. دکتر نوشاهی نیز از همان جرگه ایران‌شناسان است که استاد افشار همواره از کارهای او در نوشته‌های خود یاد می‌نمود. نخستین یادداشت استاد افشار درباره کارهای دکتر نوشاهی در *مجله آینده*، تهران منتشر شد و آخرین آنها در *مجله بخارا*، تهران (رک: شماره مسلسل یادداشت ۱۵۳۲) به چاپ رسید.

استاد افشار همیشه مشوق و حامی دکتر نوشاهی، برای نشر آثار او در ایران بود. در زمان حیات استاد افشار، دو دفتر از *مقالات عارف* را بنیاد موقوفات دکتر محمود افشار، تهران منتشر کرد (دفتر اول، ۱۳۸۱ ش، دفتر دوم، ۱۳۸۶ ش) و استاد به قلم خود یادداشتی بر دفتر اول نگاشت. کتابی دیگر که به تصحیح دکتر نوشاهی و به تشویق استاد افشار در تهران منتشر شد، *معدن الدرر فی سیره الشیخ حاجی عمر تألیف شمس‌الدین محمد عمری مرشدی*، نگاشته ۸۶۹ ق است، متن تازه یافته دکتر نوشاهی که از لحاظ شناخت تصوف در فارس حایز اهمیت است (با همکاری دکتر معین نظامی، نشر کازرونیه، ۱۳۸۳ ش). استاد بر این کتاب نیز یادداشتی یا به قول قدما تقریظی نوشت و از زوایای مختلف، اهمیت این کار را متذکر شد.

در اینجا، هر دو یادداشت مرحوم افشار کنار یکدیگر آورده می‌شود تا هم جای خالی نوشته استاد افشار در این مجموعه پُر شود و هم گوشه‌ای از دیدگاه استاد افشار نسبت به خدمات دکتر نوشاهی به ادبیات فارسی و ایران‌شناسی بازگو شود.

(۱)

یادداشت بر «مقالات عارف» (دفتر یکم)

گوشه‌ای از قلمرو زبان فارسی، در چند قرن پیش، سرزمین‌هایی است که اکنون کشورهای هندوستان و پاکستان و بنگلادش است. رفت و آمد ایرانیان به شهرهای آن منطقه در دوره‌های متعددی رواج داشته است و تعدادی از ایرانیان در دستگاه‌های حکومتی و دیوانی سلسله‌های پادشاهی هندوستان و طبعاً در امور تجاری صاحب مقام و مؤثر بوده‌اند. زبان فارسی بی‌گزافه زبان تصوف اسلامی در هندوستان بود و شعرسرایی به پارسی در آن دیار مقامی والا داشت.

شبه قاره، نه تنها یکی از گسترده‌ترین مخازن نسخ خطی است، بلکه در بلاد آن سرزمین پهناور، کتاب‌های زیادی از تألیفات ایرانی به چاپ رسیده است و ما مرهون آن کشش و کوشش هستیم.

محققان هندی و مسلمان و همچنین مستشرقینی که از جانب دولت انگلیس در آن بلاد کار می‌کرده‌اند، فهرست‌های متعدد از نسخه‌های خطی تنظیم کرده و کتاب‌های متنوع برای آموختن فارسی و دستور آن زبان نوشته‌اند. سلسله منشورات Bibliotheca Indica که در کلکته منتشر می‌شد و هنوز هم گاه به گاه کتاب‌هایی را که منتشر می‌کند، نمونه برجسته‌ای است از کارهای مهمی که در زمینه نشر کتب فارسی به طور جدی و فرهنگی انجام شده است.

در هفتاد هشتاد سال اخیر، تحقیق نسبت به ادبیات فارسی در هندوستان و سپس در پاکستان رواج بسیار یافت. محمد نظام‌الدین، هادی حسن، محمد اسحاق، سیدحسن، عطا کریم برق، محمداقر، محمد اسلم خان، کلیم الله حسینی از این قبیله‌اند که درگذشته‌اند و می‌باید نامشان همراه پیش ما مخلد بماند.

پس از جنگ جهانی دوم، دانشگاه تهران با ایجاد شعبه‌ای برای تحصیل دانشجویان خارجی در زمینه ادبیات فارسی، و تخصیص دادن کمک هزینه تحصیلی، توانست گروهی از مستعدان را به ایران بیاورد. این کار از سال ۱۳۲۷ که دکتر پرویز ناتل خانلری رئیس

اداره انتشارات و روابط فرهنگی بود، آغاز شد و مخصوصاً از هندوستان و پاکستان دانشمندانی مانند نذیر احمد، امیرحسن عابدی، وزیرالحسن عابدی، شهریار نقوی به سوی ایران روی آوردند و هر یک مصدر خدمات مفید در گسترش پژوهش ایران‌شناسی قرار گرفتند.

دکتر عارف نوشاهی پاکستانی، یکی از این قبيله است. او از سال ۱۳۶۸ تا ۱۳۷۲ در دانشگاه تهران تلمذ کرد و به دریافت درجه دکتری در رشته ادبیات فارسی نایل شد. کوشش او در همه سفرها و در تمام مدتی که در ایران بود، بر تحقیق و تجسس علمی مصروف شد. نمونه حسن ذوق و قدرت مطالعه و توانایی علمی و پژوهشی او همین سی و سه مقاله‌ای است که در این کتاب گردآوری و عرضه شده است.

عارف نوشاهی برآستی، یکی از پیام‌آوران اطلاعات استوار و نو برای ما از کتابخانه‌های شبه قاره و شناساننده آثار ادبی گمنامی است که در سرزمین پهناور هند پراکنده است. موجب خوشوقتی است که او از علاقه‌مندان واقعی به رواج نشر ادبیات فارسی و افکار ایرانی در آن سرزمین است.

او در هر یک از پنج مبحث کتاب، ما را با بررسی‌های گسترده و مستند خود آشنا می‌کند و حتماً کتابش از مراجع خوب مطالعات ایران‌شناسی در شبه قاره است.

(۲)

یادداشت بر معدن الدرر

در بهمن ۱۳۷۹ نامه‌ای از فاضل ارجمند پاکستان، دکتر عارف نوشاهی دریافت کردم که مرا از دست یافتن خود بر نسخه کتابی معتبر به نام معدن الدرر از نیمه دوم قرن نهم هجری خیر داد و پرسش‌هایی کرده بود که پاسخی به او نوشتم، چند سطرش را که خود برای یادآوری نقل کرده، چنین است.

«... نامه ۲۰۰۱/۱/۲۰ زیارت شد، شاد شدم که سلامتید. از خیر سیرت شیخ حاجی عمر، شادی دیگری دست داد. باید متن مهمی باشد. مآخذ خاصی برای فارس - غیر از آنچه شهرت دارد و اهم آنها را خودتان یادآور شده‌اید - نمی‌شناسم - نسخه دیگر از آن را نمی‌شناسم. نام این شخص را هم نمی‌دانستم، مگر احمد منزوی خبری داشته باشد. شد/لازار نزدیک‌ترین منبع به اوست. از تاج‌الدین احمد یزدی خبری نداشتیم. هر چه می‌نویسد تازه و بکر است... در موقوفه، ما مشغول کار مجموعه مقالات شما هستیم، و

خوب است که مقدمهٔ این سیرت را هم برای الحاق به آن بفرستید. آقای عمادالدین شیخ‌الحکمایی کازرونی دربارهٔ اعلام مردهٔ بلیانی و متصوفهٔ کازرون و حوالی آن اطلاعات زیاد دارد».

عارف با توانایی علمی و دقت روشمند در مقدمهٔ مبسوط و منظمی که دربارهٔ این متن نوشته است، گفتنی‌های بایسته و دربایسته‌های ناشنیده را بر پژوهشگران عرضه داشته و ما را بر فواید چندگونهٔ کتاب آگاه ساخته است و من نخستین خواننده‌ای هستم که از پیدا شدن چنین متن گران‌قدری که برای تاریخ تصوف پهنهٔ فارس در عهد تیموری و فرزندان او دارای اعتبار و اهمیت خاص است، بهره‌ور می‌شوم. زیرا خلاصه‌ای از این مقدمه را به خواهش من فرستاد که در مجموعهٔ مقالاتش به نام مقالات عارف تهران ۱۳۸۱ به چاپ رسید.

فارس از نظر گسترش تفکر و آداب اهل تصوف، پس از خراسان، اهمیتی درخور پژوهش دارد. در این سرزمین، بزرگانی چون ابو عبدالله خفیف شیرازی، شیخ ابواسحاق کازرونی (شیخ مرشد) روزبهان بقلی، امین‌الدین بلیانی و صاحبان خرقة و مسند دیگری که نامشان را در *شدالازار می‌بینیم*، از قرن چهارم به بعد صاحب نفوذ بوده و هر یک با خصایصی که از آنها ذکر شده است، نه تنها در جامعه و میان مردم شهر و روستا پناه و مراد بوده‌اند، بلکه در جریان‌های سیاسی و حکومتی هم مظهر و منشأ اقداماتی شده‌اند. بعضی از صوفیان پایه‌گذار سلسله‌هایی بوده‌اند که تا چند قرن مریدانشان از منطقهٔ فارس تا صفحاتی از بلاد نزدیک به دریای چین را در حوزهٔ نفوذ خود داشتند، مانند مرشدیه که گسترش قابل توجهی یافتند و پیوستن حاجی عمر لر به آنها حکایت از آن دارد که آوازهٔ آن مکتب و مسلک به نواحی غربی ایران هم رسیده بوده است.

کتاب *معین‌الدرر* که عارف نوشاهی معرفی‌کنندهٔ تفصیلی و به چاپ رسانندهٔ متن آن است، عارف دیگری را به ما می‌شناساند که نامی و ذکری از او برایمان مشخص نبود. این کتاب به اصطلاح سرگذشت‌نامه و دربرگیرندهٔ حالات و مقالات و کرامات و شطحیات اوست و از زمرهٔ متونی است مانند *سیرت ابن خفیف شیرازی و فردوس المرشدیه* در مقامات شیخ مرشد ابواسحاق که هم از لحاظ تاریخ تصوف واجد اهمیت است و هم از اسناد محلی بسیار مفید برای کسب اطلاعات جغرافیایی تاریخی و تاریخ اجتماعی فارس می‌باشد.

عارفی که *معین‌الدرر* به وصف خوارق عادات و کرامات و حالات او اختصاص دارد،

نامش حاجی عمر لر است ملقب به ناصرالدین. که به مناسبت تعلق خاطر یافتن به افکار سلسله مرشدیه، از لرستان به کازرون هجرت می‌کند و به سن آن سوی صد (حتی صد و یازده) در ۸۲۶ قمری از جهان درمی‌گذرد و برادرزاده‌اش این کتاب را بر اساس شنیده‌ها و دیده‌هایش به قید تألیف درمی‌آورد. مؤلف بنا بر تجسس آقای عارف نوشاهی میان ۸۲۰ - ۸۲۶ متولد شده است. آخرین تاریخی که در این متن دیده می‌شود، سال ۸۶۹ قمری است که مربوط به سال تولیت امام‌الدین محمد بن بدرالدین سلیمان دوم، متولی خانقاه حاجی عمر واقع در شیراز بوده است.

عارف نوشاهی در مقدمه، نام روایان اخبار مربوط به حاجی عمر، مریدان و نزدیکان و امرا و سادات و علمای معاصر او را جدا ساخته و احصا کرده است، پس در این یادداشت، معرض آنها نمی‌شوم.

جز این به طور خلاصه، اخبار مربوط به ادوار حیات و رفتارهای شخصی و اخلاقی حاجی را از لابلای متن بیرون کشیده و در مقدمه خود گنجانیده است، نیز تعلیقاتی که مصحح بر کتاب افزوده، هم از زمره موارد گشاینده و روشن‌کننده نسبت به محصلات متن و یا عبارت از ترجمه آیات و اقوال عربی است.

جز آنها بعضی نکته‌ها که برای توجیه اهمیت متن مفید تواند بود و در این یادداشت عرضه می‌شود.

در زمینه اصطلاحات و لغات این موارد است.

- خرقه و کلاه بایزیدی (ص ۲۲) که قطعاً می‌باید به سلسله بایزید بسطامی باشد.

به کول در کول سهندگان و کول میمی (ص ۲۹)

- دارالعباده به صورت لقب برای کازرون (در قرن نهم) همین لقب در مورد یزد هم استعمال داشته است (ص ۱۷)

- فلوری سکه رایج قرن نهم در نواحی فارس بوده، ذکرش در متون آن عصر مکرر هست و این سند هم مورد دیگری است (ص ۳۱). از پول‌های دیگری که نامشان در این متن آمده، تنکه (ص ۳۳) و دینار کپکی (ص ۵۳ و ۱۲۸) است همچنین اصطلاح «خرده» به معنی پول خرد امروزی، چندین جا ذکر شده است (از جمله ص ۱۲۸)

- کهره، کلمه‌ای است که در فارس و یزد و کرمان به معنی بزغاله است (ص ۳۹)

- قیچ (= پیک) (ص ۵۰)

- آقچه (= آقچه) (ص ۳۲)، کلوته (ص ۱۲۲) از نام‌های لباس است.

- کجکول (ص ۶۰ و ۶۹)

- صاروج در مصداق استخر و آبگیر دست‌ساز است (ص ۶۹)
- جرموق که آن را موزه بر بالای موزه گفته (ص ۹۳) چون در المعرب جوالیقی ضبط شده، پس اصلش فارسی بوده (چرموگ) و او گفته است نوعی کفش بوده است.

- قصر (قصر شهریاری، ص ۱۰۸) در نام آبادی‌های صفحات فارسی متعدد دیده می‌شود مانند. قصر یعقوب، قصر الدشت و دوازده تای دیگر که در فهرست آبادی‌های چاپ محمدحسین پاپلی، میان آواده یا فیروزآباد مذکور است و در جاهای دیگر ایران بیش از پنج نام مضبوط شده است.

- کلو (ص ۱۰۹) آقای نوشاهی در تعلیقات از کتب تاریخ شاهد برای آن آورده است، این اصطلاح در قرن هشتم و نهم و احتمالاً دهم رواج داشت همچون پهلوان و ربیس و سالار بر سر اسم می‌آمد و اغلب از افراد اصناف و رؤسای آنها و متشخص در یک محله شهر بوده‌اند - در کرمان فارس و ابرقوه نشانه‌هایی از آنها داریم - اما توضیحی که در این کتاب برای آن آمده گویاترین توصیف است زیرا گفته است «برادر او ... تائب شد و ترک کلویی و کلانتری بداد» (ص ۱۱۰)

- سرمایه برای آنچه امروز سرپناه گفته می‌شود. (ص ۱۱۲)

- تندیدن (ص ۱۲۸) به جای تند شدن یعنی ... تند حرف زدن

- صوم داوودی (ص ۱۳۱)

در زمینه مباحث تاریخی و اطلاع‌یابی از امکان از میان رفته این موارد قابل ذکر است:
- هفت تنان (ص ۲۹) نه آن که در شیراز است.

- آمدن نام‌های محله باغنو (ص ۳۶)، دروازه نو (ص ۱۰۸)، موردستان (ص ۱۰۸)، چشمه کبکان (ص ۱۱۹)، کوه بابا کوهی (ص ۱۰۹) (همه در شیراز) و نظایر آنها و از همین قبیل است بقعه بدلیه (ص ۳۹)، دارالشفای جلالی (ص ۹۳) که ذکرش در شیرازنامه و هزار مزار نیست.

- ذکر بنای ابواسحاقیه در بیضا (قرن نهم) حکایت از وجود سلسله مرشدیه در آن منطقه دارد (ص ۱۲۰)

- لغو تمغا برای کمک به اهالی (ص ۱۲۳)

- آشتی دادن میان شاهرخ و سلطان حسین بایقرا (ص ۱۱۷) و نیز آشتی دادن میان شاهرخ و فرزندش سلطان ابراهیم (ص ۱۱۹)

- اطلاع درباره دو عالم مشهور شمس‌الدین محمد بن سیدشریف جرجانی (ص ۱۲۳) و سعدالدین دوانی (ص ۵۱)

در زمینه اطلاعات مربوط به صوفیه:

- نقلی درباره آمدن شاه نعمت‌الله کرمانی به شیراز و احترام گزاردن بسیار به او (ص ۹۸)

- توجه داشتن به مقام صدرالدین قونوی (ص ۹۳)

آوردن این شواهد در این یادداشت، برای نشان دادن گوشه‌هایی از مزایا و فواید این متن صوفیانه است و نیز باز نمودن خدمتی ارجمند که آقای دکتر عارف نوشاهی از ایران‌شناسان بر همه کنونی پاکستان و از دوست‌داران راستین زبان فارسی در احیای یادگارنامه مربوط به شیراز و کازرون از نیمه دوم قرن هشتم تا اواسط نیمه دوم قرن نهم انجام داده است و باید به او و همکار گرامی اش دست مریزاد گفت.

تهران - ۱۳۸۱/۱۱/۲۵

ایرج افشار

لطایفی از سفینه فطرت

بهروز ایمانی

نظری بر احوال فطرت مشهدی^۱

میرزاعبدالذین محمد، متخلص به «فطرت»، «معز» و «موسوی»، در سال ۱۰۵۰ق^۲ در مشهد، پا به عرصه وجود نهاد. وی فرزند میرزا فخر (از اکابر سادات قم)، و نوه دختری میرمحمدزمان مشهدی^۳ (درگذشته ۱۰۴۱ق) از دانشوران پرآوازه مشهد است. مقدمات تحصیل را در زادگاه خود فراگرفت، بعد، ارتباط خود را با پدر بر هم زده به اصفهان رفت

-
۱. درباره وی، رک: تذکره المعاصرین، صص ۱۵۳ - ۱۵۴. صحف ابراهیم، صص ۲۰۷ - ۲۰۸. مجمع النفایس، ج ۲، صص ۱۲۵۶ - ۱۲۶۷. ریاض الشعراء، ج ۳، صص ۱۶۶۸ - ۱۶۷۰. نتائج الافکار، صص ۶۷۸ - ۶۸۳. سرو آزاد، صص ۱۲۶ - ۱۲۸. کلمات الشعراء، صص ۱۶۳ - ۱۶۹. منتخب اللطایف، صص ۵۱۶ - ۵۱۷. سفینه بی‌خبر، برگ ۷۴. طور معنی، صص ۲۰۸ - ۲۰۹. تذکره الشعراء (غنی)، ص ۲۲۲. منتخب الاسعار، ص ۸۷. خلاصه الافکار، ص ۴۷۶. ذخیره الخوانین، ج ۲، صص ۲۲۰ - ۲۲۱. مآثر الامراء، ج ۳، صص ۶۳۳ - ۶۳۶. آتشکده آذر، ج ۲، صص ۴۹۱ - ۴۹۶. تذکره نصرآبادی، ج ۱، صص ۲۵۲ - ۲۵۳. ریاض العارفین، ج ۲، ص ۹۵. شام غریبان، صص ۲۱۰ - ۲۱۱. تذکره بی‌نظیر، صص ۱۲۱ - ۱۲۲. ریاض الافکار، برگ ۴۴. شمع انجمن، صص ۵۶۴ - ۵۶۵. تذکره حسینی، ص ۲۵۳. نگارستان سخن، ص ۱۰۷. نکات الشعراء، ج ۱، ص ۲۹. همیشه بهار، صص ۲۲۵ - ۲۲۷. بهارستان سخن، صص ۶۱۹ - ۶۲۲. مخزن نکات، صص ۲۸ - ۲۹. طبقات الشعراء، ص ۲۰. معراج الخیال، برگ ۸۶ - ۸۷. مخزن الغرائب، ج ۴، صص ۵۰۸ - ۵۱۴. فارسی ادب بعهد اورنگزیب، صص ۶۲ - ۷۲. طبقات شعرای هند، صص ۴۲۶ - ۴۲۷. مرزا ارادت خان واضح، احوال و آثار، صص ۷۶ - ۸۳. آثار الشعراء، ص ۳۳۱. «میرزا معزالدین فطرت مشهدی»: دکتر متین احمد صبا، بیاض (مجله تحقیقات فارسی)، نشریه انجمن فارسی - دهلی، شماره ۴، مارس ۱۹۷۸ م صص ۲۸-۳۵. «دیوان موسوی»: امیرحسن عابدی، مقالات عابدی، صص ۲۳۳ - ۲۴۰.
۲. کلمات الشعراء، ص ۱۶۶. سرو آزاد، ص ۱۲۶. در اکثر منابع، ساززاد او را ۱۰۵۶ق نوشته‌اند.
۳. درباره وی، رک: اصل الآمل، ج ۲، ص ۲۷۲. ریاض العلماء، ج ۵، صص ۱۰۴ - ۱۰۵. سلافة العصر، ص ۴۹۱. نجوم‌السماء، صص ۵۱ - ۵۲. فواتد الرضویة، ص ۶۷۴. اعیان‌الشیعة، ج ۹، ص ۳۳۷.

و مدت دو سال در مدرسهٔ جدّه اقامت گزید و در حلقهٔ درس آقاحسین خوانساری^۱ (۱۰۱۶-۱۰۹۹ق) به فراگیری علوم عقلی و نقلی پرداخت. در سال ۱۰۸۲ق از اصفهان به هند رفت و مورد توجه اورنگزیب عالمگیر پادشاه (حکومت: ۱۰۶۸ - ۱۱۱۸ق) قرار گرفت و با دختر شاهنوازخان صفوی عقد ازدواج بست، و از جانب اورنگزیب به مناصب عالیّه رسید. نخست به دیوانی صوبهٔ عظیم آباد پتنه مأموریت یافت، اما صحبتش با بزرگ امیدخان (ناظم پتنه) درنگرفت و چون اختلاف آنها به گوش اورنگزیب رسید، فطرت را فراخواند و در سال ۱۰۹۹ق او را به خطاب «موسوی‌خان» و «دیوانی تن»^۲ سرافراز نمود. یک سال بعد، دیوانی تمام ممالک دکن را بر عهده وی نهاد. سرانجام در سال ۱۱۰۱ق در دکن درگذشت. سرخوش، مؤلف کلمات‌الشعرا - که در محضر فطرت به اکتساب علوم می‌پرداخت - در تاریخ وفات وی سروده است:

دریغا رخت هستی زین سرا بست معزز موسوی‌خان سخندان
 ز حیرت جُست دل تاریخ فوتش خرد گفتا: «کجا شد موسوی‌خان»^۳
 (۱۱۰۱ق)

آثار فطرت مشهدی

۱. دیوان فطرت مشهدی: آرزو نوشته است که فطرت «دیوانکی مختصر دارد مشتمل بر قصاید و غزل‌ها، مثنوی مختصری نیز دارد»^۴، و البته در دستنویس‌های دیوان فطرت رباعی و قطعه نیز دیده می‌شود. ابراهیم خان خلیل، تعداد ابیات او را بیش از دوهزار و پانصد بیت ندانسته،^۵ و ابوطالب‌خان تبریزی «به قدر پنج شش هزار بیت» تخمین زده است.^۶ سرخوش، مؤلف کلمات‌الشعراء دیباچه‌ای بر دیوان فطرت نوشته است.^۷ ده غزل از سروده‌های فطرت به کوشش دکتر محمد آصف نعیم صدیقی، با استفاده از دستنویس‌های دیوان فطرت (شمارهٔ DP 1355 کتابخانهٔ دیوان هند و شمارهٔ 178 kings کتابخانهٔ دانشگاه

۱. دربارهٔ وی، رک: دانشمندان خوانسار در کتب تراجم، صص ۷-۱۸۳. ریاض‌الجته، ج ۲، صص ۳۱۳-۳۱۹.

۲. دیوانی تن: وزارت وظایف.

۳. کلمات‌الشعرا، ص ۱۶۹.

۴. مجمع‌النقایس، ج ۲، ص ۱۲۵۷.

۵. صفح ابراهیم، ص ۲۰۷.

۶. خلاصهٔ الافکار، ص ۴۷۶.

۷. تذکره‌نویسی فارسی در هند و پاکستان، ص ۲۱۴.

کمبریچ) به چاپ رسیده است.^۱ مثنوی کوتاه وی نیز با عنوان مثنوی در ماجرای بنارس به اهتمام دکتر متین احمد صبا با استفاده از دستنویس کتابخانه بتیا (Betia) ایالت بیهار، بیاض کتابخانه حبیب گنج (علیگر) و بیاض شماره ۷۳۵ کتابخانه موزه سالار جنگ (حیدرآباد) چاپ شده است.^۲

دیوان فطرت مشهدی تاکنون به چاپ نرسیده^۳ و دستنویس‌های متعددی از آن در کتابخانه‌های خارج از کشور محفوظ است، که از آن جمله‌اند:

- رامپور، کتابخانه رضا، شماره ۳۶۰۱، تاریخ کتابت: ۱۱۲۴ ق.^۴
- سن پترزبورگ، مؤسسه خاورشناسی فرهنگستان علوم روسیه، شماره ۱۵۸۰ - c، تاریخ کتابت: ۱۱۳۰ ق.^۵
- مدرس، کتابخانه دولتی دستنویسهای شرقی، شماره NO 37 D، تاریخ کتابت: ۱۱۴۳ ق.^۶
- علیگر، کتابخانه مولانا آزاد، شماره Subhanallah 891.5511/8، خط: نستعلیق، تاریخ کتابت: ۱۱۴۹ ق. ۱۲۰ برگ. میکروفیلم این دستنویس به شماره ۲۹۴/۳ در مرکز میکروفیلم نور (دهلی) موجود است.^۷
- تهران، کتابخانه مجلس شورای اسلامی، شماره ۱۳۵۱۰/۲ (برگ ۵۵ - ۱۲۲)، خط: نستعلیق، تاریخ کتابت: ۱۱۵۲ ق، کاتب: صفدر علی بن شیخ مهدی مشهدی.^۸
- آکسفورد، کتابخانه بودلیان، شماره 1993، خط: نستعلیق، تاریخ کتابت: ۱۱۶۶ ق. ۵۱ برگ.^۹

۱. بیاض (مجله تحقیقات فارسی)، نشریه انجمن فارسی - دهلی، سال ۱۰، شماره ۲ (۱۹۹۰م)، صص ۲۰۳ - ۲۱۰. نیز: گنجینه، صص ۲۱۰ - ۲۱۳.

۲. بیاض، سال ۴، شماره ۱، ژانویه - ژوئن ۱۹۸۴م، صص ۱ - ۱۸.

۳. دکتر متین احمدصبا (استاد زبان و ادبیات فارسی دانشگاه بهار- هند) دیوان فطرت مشهدی را تصحیح کرده بوده، نمی‌دانم تاکنون در هند چاپ شده است یا نه؟

۴. فهرست نسخه‌های خطی فارسی کتابخانه رضا - رامپور، ج ۲، ص ۳۲۰.

۵. فهرست نسخه‌های خطی فارسی مؤسسه خاورشناسی فرهنگستان علوم روسیه، صص ۱۶۸ - ۱۶۹.

6. *A catalogue of Persian and Arabic manuscripts in the Government Oriental Manuscripts Library, Madras*, p.8.

۷. فهرست میکروفیلم نسخه‌های خطی فارسی و عربی کتابخانه مولانا آزاد، ج ۱، ص ۴۲۸.

۸. فهرست نسخه‌های خطی کتابخانه مجلس شورای اسلامی، ج ۳۸، صص ۱۰ - ۱۱.

9. *Catalogue of the Persian, Turkish, Hindustani, and pushtu manuscripts in the Bodleian library*, part 1, p. 1130.

- پنتا، خانقاه مجیبیه، شماره ۱۱/۳، تاریخ کتابت: ۱۱۶۹ق (گزیده).^۱
- ادینبورگ، کتابخانه دانشگاه ادینبورگ، شماره 309، خط: نستعلیق، تاریخ کتابت: ۱۱۸۵ق، ۴۱ برگ.^۲
- لاهور، کتابخانه دانشگاه پنجاب، شماره ۷۳۷۹ (گنجینه آذر)، خط: نستعلیق، تاریخ کتابت: ۱۱۸۶ق. کاتب: خوب‌رای ولد تیک‌چند، ۱۱۴ص.^۳
- لاهور، کتابخانه دانشگاه پنجاب، شماره Spi/Vi 99 A، خط: نستعلیق، تاریخ کتابت: ۱۱۹۲ق، ۲۱۵ برگ.^۴
- کراچی، انجمن ترقی اردو، شماره ۳ ق ف ۱۸۸، خط: نستعلیق، تاریخ کتابت: سده ۱۲ق.^۵
- حیدرآباد، موزه و کتابخانه سالار جنگ، شماره A./nm.220/2، خط: شکسته نستعلیق، تاریخ کتابت: سده ۱۲ق. ۵۴ برگ.^۶
- حیدرآباد، موزه و کتابخانه سالار جنگ، شماره A./nm425، خط: شکسته نستعلیق، تاریخ کتابت: سده ۱۲ق (انتخاب دیوان فطرت).^۷
- حیدرآباد، موزه و کتابخانه سالار جنگ، شماره A./nm426، خط: نستعلیق، تاریخ کتابت: سده ۱۲ق. ۳۸ برگ.^۸
- حیدرآباد، موزه و کتابخانه سالار جنگ، شماره A./nm427، خط: شکسته نستعلیق، تاریخ کتابت: سده ۱۲ق. ۳۸ برگ.^۹
- لاهور، کتابخانه دانشگاه پنجاب، شماره ۴۴۷۲/۱/۱۴۴۲ (از مجموعه شیرانی)، تاریخ کتابت: ۱۲۳۲ق. (غزلیات و رباعیات. انجام افتاده).^{۱۰}

۱. فهرستواره نسخه‌های خطی خانقاه مجیبیه (پنتا - هند)، ص ۹۰.

2. A descriptive catalogue of Arabic and Persian manuscripts in Edinburgh university library, p. 280.

۳. فهرست نسخه‌های خطی فارسی کتابخانه دانشگاه پنجاب لاهور (گنجینه آذر)، صص ۳۶۷ - ۳۶۸.

۴. فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ج ۷، ص ۹۵۷.

۵. فهرست نسخه‌های خطی فارسی انجمن ترقی اردو، کراچی، ص ۱۳۹.

6. A concise descriptive catalogue of the persian manuscripts in the Salarjung Museum and library, p. 205.

۷. همان، صص ۲۰۶ - ۲۰۷.

۸. همان، ص ۲۰۶.

۹. همان، صص ۲۰۵ - ۲۰۶.

۱۰. فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ج ۷، ص ۹۵۸.

- حیدرآباد، موزه و کتابخانه سالار جنگ، شماره A./nm. 257/2، خط: نستعلیق، تاریخ کتابت: ۱۲۳۴ - ۱۲۳۵ ق. کاتب: یوسف حسین قادری، ۴۴ برگ.^۱
- سن پترزبورگ، کتابخانه عمومی دولتی سالتیکوف - شدرین، تاریخ کتابت: ۱۲۵۴ ق، ۵۵ برگ (غزلیات، قطعات، رباعیات. آغاز افتاده).^۲
- پتنا، کتابخانه خدابخش، شماره ۳۵۱، خط: نستعلیق، تاریخ کتابت: ۱۲۵۶ ق. کاتب: نورالدین محمد، ۶۶ برگ.^۳
- کراچی، ناظم آباد، کتابخانه همدرد، شماره R.273، خط: نستعلیق شکسته آمیز، تاریخ کتابت: ۱۲۷۰ ق. کاتب: محیی الدین حسین، ۱۴۰ ص.^۴
- تهران، کتابخانه مجلس شورای اسلامی، شماره ۱۳۷۱۷، خط: نستعلیق، تاریخ کتابت: ۱۲۸۶ ق، محل کتابت: مدراس، کاتب: سید محمد جلال الدین، ۷۶ برگ.^۵
- حیدرآباد، موزه و کتابخانه سالار جنگ، شماره A./nm. 689، خط: نستعلیق، تاریخ کتابت: سده ۱۳ ق. ۹۰ برگ.^۶ (با عنوان دیوان موسوی).
- کراچی، انجمن ترقی اردو، شماره ۳ ق ف ۲۲، خط: شکسته، تاریخ کتابت: سده ۱۳ ق.^۷
- کراچی، موزه ملی، شماره N.M. 1961 / 1263، خط: نستعلیق، تاریخ کتابت: سده ۱۳ ق. ۱۷۶ ص (غزلیات، فردیات، رباعیات).^۸
- پتنا، کتابخانه خدابخش، شماره ۶۰۱، تاریخ کتابت: سده ۱۳ ق ۶۵ برگ.^۹
- لاهور، کتابخانه دانشگاه پنجاب، شماره SPI/ VI. 99 ۳۸۱۷/ (از مجموعه شیرانی)، خط: نستعلیق، بدون تاریخ کتابت.^{۱۰}

1. A concise descriptive ... p. 206.

۲. فهرست نسخه‌های خطی فارسی موجود در کتابخانه عمومی دولتی سالتیکوف - شدرین، ص ۷۸.

۳. فهرست نسخه‌های خطی فارسی اورینتل پبلک لائبریری - بانکپور، ج ۱، ص ۶۲.

۴. فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ج ۷، ص ۹۵۸.

۵. فهرست نسخه‌های خطی کتابخانه مجلس شورای اسلامی، ج ۳۷، صص ۲۴۳ - ۲۴۴.

6. A concise descriptive ..., p. 207.

۷. فهرست نسخه‌های خطی فارسی انجمن ترقی اردو، کراچی، صص ۱۳۸ - ۱۳۹.

۸. فهرست نسخه‌های خطی فارسی موزه ملی پاکستان (کراچی)، ص ۵۱۸.

۹. فهرست نسخ خطی فارسی اورینتل پبلک لائبریری - بانکپور، ج ۱، ص ۹۶.

۱۰. فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ج ۷، ص ۹۵۸.

- لاهور، کتابخانه دانشگاه پنجاب، شماره ۲۸۲Api /VI 115، خط: نستعلیق، بدون تاریخ کتابت، کاتب: احمدخان پیشاوری، ۱۱۹ برگ^۱.
- لاهور، کتابخانه دانشگاه پنجاب، شماره ۵۷۶۴/۲۴۴۵/۱ (از مجموعه شیرانی)، بدون تاریخ کتابت (غزلیات و قطعات)^۲.
- دهلی، کتابخانه جامعه ملیّه اسلامیّه، شماره ۰۸۴۲ - [A ۷۱/۴]، خط: نستعلیق، بدون تاریخ کتابت، ۷۰ برگ^۳ (انجام افتاده).
- دهلی، کتابخانه انجمن ترقی اردو، شماره ۱۹۲ - ۸۹۱۶۵۵۱۱ /۱۶، خط: نستعلیق، بدون تاریخ کتابت، کاتب، نورظهورالدین قاضی، ۱۲۸ ص.^۴
- تاشکند، فرهنگستان علوم جمهوری ازبکستان، شماره ۱۱۱۶/۳، تاریخ کتابت: ۱۳۲ق، کاتب، ملّامحمد امین منقبتلی.^۵
- علیگر، کتابخانه مولانا آزاد، شماره amiv.168، خط: شکسته نستعلیق، بدون تاریخ کتابت، ۵۰ برگ. میکروفیلم این دستنویس به شماره ۱۴۱/۴ در مرکز میکروفیلم نور (دهلی) موجود است.^۶
- کمبریج، کتابخانه دانشگاه کمبریج، شماره Kings, No 178،^۷
- کلکته، انجمن آسیایی بنگال، شماره 103 Nob، بدون تاریخ کتابت.
- رامپور، رضا، شماره ۳۶۰۲، بدون تاریخ کتابت، ۵۳ برگ^۸
- رامپور، رضا، شماره ۳۶۰۳، بدون تاریخ کتابت، ۲۵ برگ^۹
- تاشکند، شماره ۲۹۰۷ / IV، خط: نستعلیق، سده ۱۱ ق؟ ۵۱ برگ.^{۱۰}

۱. فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ج ۷، ص ۹۵۸.

۲. همان، ص ۹۵۸.

۳. فهرست نسخه‌های خطی فارسی کتابخانه جامعه ملیّه اسلامیّه، ص ۲۲۱.

۴. فهرست نسخه‌های خطی فارسی کتابخانه انجمن ترقی اردو (دهلی نو)، ص ۷۶.

۵. مجموعه نسخه‌های خطی فارسی فرهنگستان علوم جمهوری ازبکستان، ص ۱۲۰.

۶. فهرست میکروفیلم نسخه‌های خطی فارسی و عربی کتابخانه مولانا آزاد، ج ۱، ص ۱۳۲.

7. A supplementary hand - list of the Muhammadan manuscripts, including all those written in the Arabic character Preserved in the libraries of the university and colleges of Cambridge, p. 97.

۸. فهرست نسخه‌های خطی فارسی کتابخانه رضا - رامپور، ج ۲، ص ۳۲۰.

۹. همان، ج ۲، ص ۳۲۰.

۱۰. المعجم المفهرس للمخطوطات العربیة و الاسلامیة فی طشقند، ج ۹، صص ۱۴۱ - ۱۴۲.

- رامپور، رضا، شماره ۳۶۰۴، نام کاتب: جمال‌الدین حسین، بدون تاریخ کتابت، ۳۷ برگ^۱

- رامپور، رضا، شماره ۳۶۰۵، بدون تاریخ کتابت، ۷۳ برگ^۲.

- رامپور، رضا، شماره ۳۶۰۶، بدون تاریخ کتابت، ۴۷ برگ^۳.

۲. مثنوی در ماجرای بنارس: منظومه‌ای است کوتاه در ۱۰۴ بیت در بیان دلدادگی سیاحی مسلمان و دختر راجای بنارس. چکیده این مثنوی عاشقانه چنین است:
مردی از ارباب محبت، که سیاح بود و به هر بوم و بری می‌گذشت، زمانی به هند سفر کرد و گذارش به بنارس افتاد:

ناگه آن سالک پاکیزه‌نهاد گذرش سوی بنارس افتاد
در بنارس، دریایی واقع است که هندوان آن را «دجله گنگ» می‌خوانند. با برآمدن آفتاب، هندوان از زن و مرد، بر لب رود گنگ می‌آمدند و به شنا می‌پرداختند:

همچو ماهی به شنا هر مهوش زده از چهره بر آن آب آتش
سیاح در ساحل رود گنگ، طایفه سیمبران هندی را می‌بیند، که چون شعله از کسوت
عریان می‌شوند و چونان دُر در بحر وطن می‌سازند:

دید کان طایفه سیمبران گشته چون شعله ز کسوت عریان
همه در بحر چو دُر کرده وطن سنبل افشانده بر اطراف چمن
و از عکس رُخ ماهرویان هندی، در آب، لاله‌زاری عیان می‌شود:

هم ز عکس رُخ آن ماه‌وشان لاله‌زاری شده در آب عیان
مرد سیاح، حیران به آنان می‌نگرد، که:
ناگه افتاد به رویی نگهش گشت آشفته چو زلف سیهش
ناوکی خورد و درآمد از جا ناله‌ای کرد و درافتاد ز پا
سیاح، به دختر راجای بنارس دل می‌بندد.

۱. فهرست نسخه‌های خطی فارسی کتابخانه رضا، رامپور، ج ۲، ص ۳۲۰.

۲. همان، ج ۲، ص ۳۲۱.

۳. همان، ج ۲، ص ۳۲۱.

شب فرامی‌رسد و صحن آسمان از انجم پُر می‌شود، و دامن بحر تَهی از دُر، و ماهرویوان
از لب رود گنگ پراکنده می‌شوند. سیّاح عاشق در غم فراق دختر راجای بنارس، بریط ناله
و ناقوس فغان را ساز می‌کند، و همه شب چون نی می‌نالد و ساغر دیده‌اش از خون سرشار
می‌شود:

همه شب کرد چونی ناله زار ساغر دیده‌اش از خون سرشار
گردون، گل خورشید را بر سر می‌زند و روز فرا می‌رسد و دختر راجای بنارس، باز بر
لب رود می‌آید:

ناگه آن شوخ شد از دور عیان لب ز پان کرده چو یاقوت روان
او چونان خورشید، که از شفق بیرون می‌آید، از لباس گلگون عریان می‌شود و تن به
آب می‌سپارد:

راه نظارگیان بست ز تاب فتنه برخاست چو بنشست در آب
کرد در آب، تنش جلوه ز نور چون می‌صاف ز مینای بلور
سیّاح عاشق، شیفته‌حال به آن مهرجمال می‌نگرد و مدهوش می‌افتد:
گشت مدهوش و درافتاد ز پا نعره‌ای بر زد و برخاست ز جا
مدتی پیشه و کارش نظاره رُخ آن دختر می‌شود، تا آنکه بوالفضولی هرزه‌درا بر قصه
دلدادگی او آگاه می‌گردد و پندش می‌دهد، که:

آنکه خون تو به تیغش هدر است دختر راجه این بوم و بر است
تو مسلمانی و او کافر کیش او بُود شاه و تو هستی درویش
او به گردون نکویی ماه است دست از دامن او کوتاه است
مرد سیّاح از آن بیهده‌گو روی برمی‌تابد و بدو می‌گوید، که:
کی توان بود ز وصلش نومید از طلب، ذره به خورشید رسید
در دلم کرد چو آن مه منزل بعد از این طوف من و کعبه دل
در این گفتگو، دختر راجای بنارس با خاصان همراه خود فرامی‌رسد و همه به او
می‌گویند، که: این جوان سیّاح از جام الم تو مدهوش شده و به نظر ما سخت بوالهوس
است، بنابراین:

حک کن از دفتر ما نقطه شک ذره نقد دلش را به محک
حکم کن تا فتد اندر گرداب خیمه در بحر زند همچو گلاب

در زمان از سر جان برخیزد ورنه در بحر بلا بستیزد
 از بسکه به دختر راجای بنارس، گاه و بیگاه از این سخنان می‌گویند، او رو به سوی
 جوان عاشق می‌کند و به او می‌گوید، که: اگر از بحر وصال من گوهر می‌خواهی،
 خود به خود خصم شو از پا تا فرق همچو غواص به دریا شو غرق
 مرد آزاده با شنیدن این مژده، از آتش شادی خرسند می‌جهد و خود را به دریا می‌افکند:
 شد ز جان خالی و از جانان پُر چون صدف گشت هم‌آغوش به دُر
 دختر چون این واقعه را می‌بیند و به محبت جوان پی می‌برد، خود را به دریا می‌اندازد
 تا چون ماهی در بحر جای کند و به دلدادۀ خود پیوندد، اما
 هم‌هانش چو پریشان دیدند همچو گیسوس درو پیچیدند
 او را نجات می‌دهند و به خانه‌اش می‌برند و بر رگش نشتر پند می‌افشردند، و او به ظاهر
 آرام می‌شود. روزی خود را می‌آراید و گیسو را می‌بافد و به دریا می‌شتابد:
 زلف را شانه زد و گیسو بافت و آنکه از خانه به دریا بشتافت
 و از غم جوان دلدادۀ، که با اشارت او خود را به دریا انداخت و جان باخت، او نیز
 خویشتن را به دریا می‌افکند و به گرداب فنا سرفرومی‌برد:
 از غم آنکه در آبش جان باخت خویش را جست و به دریا انداخت
 سرفروبرد به گرداب فنا ته‌نشین گشت چو دُر در دریا
 راجای بنارس چون از غرق شدن دخترش آگاه می‌شود، گریبان چاک می‌کند و با خیل
 خود به سوی بحر می‌رود و دستور می‌دهد تا دام به بحر افکنند و پیکر دخترش را بیابند:
 گفت تا شور به شهر افکندند همه جا دام به بحر افکندند
 پس از یک هفته جستجو، پیکر دخترش را هم‌آغوش جوان سیاح می‌یابند، که چون
 مهر و ماه با هم قران کرده‌اند و از می‌وصل همدیگر، قدح‌نوش شده‌اند:
 یار با یار هم‌آغوش شده از می‌وصل، قدح‌نوش شده
 فارغ از موجۀ کثرت گشته گوهر رشته وحدت گشته
 قصۀ پُرغصۀ جوان سیاح مسلمان و دختر هندو در اینجا پایان می‌یابد، و در شش بیت
 خاتمۀ مثنوی، فطرت خود را می‌نکوهد، که:
 کم ز هندو زنی ای هرزه‌درا! دمی از بی‌خودی خود به خود آ
 اندرین راه برو از پی دل بگسل از جان و ز جانان مگسل

سبزه دامن صحرایی گیر
 قطره گوشه دریایی گیر
 این منظومه کوتاه عاشقانه، به گونه‌ای می‌خواهد با تمهید زمینه‌های عاطفی، بین دو آیین هندو و دین اسلام، پل وحدت و ارتباطی برقرار سازد، و در واقع، مبین این نکته است، که آدمها می‌توانند به هر دین و آیینی که باشند، در متن عواطف بشری قرار بگیرند و به همدیگر دلبستگی پیدا کنند.

مثنوی در ماجرای بنارس از نگره درونمایه، همسان مثنوی شورخیال بینش کشمیری (درگذشته ۱۱۰۰ق) است، و این منظومه نیز ماجرای عاشقانه جوانی مسلمان با دختری هندو روایت شده است،^۱ که هر دو در هنگام شناکردن به گرداب فرومی‌روند و غرق می‌شوند و چون پیکر آنان را از گرداب برمی‌آورند، می‌خواهند تن دختر را به آیین هندوان بسوزانند، اما هواداران جوان مسلمان، آنان را از این کار بازمی‌دارند و می‌گویند که: چون دختر هندو در آغوش جوان مسلمان، جان سپرده است، او را نیز باید به آیین اسلام، در آغوش خاک بسپارند. در هنگام و هنگامه این مجادله، زمین آغوش می‌گشاید و هر دو را در خود پناه می‌دهد:

زمین از اشتیاق آن دو مدهوش
 چو چشم منتظر بگشاد آغوش
 درو کردند جا از بی‌پناهی
 چو در دیده سفیدی از سیاهی^۲

دکتر متین احمد صبا نوشته است که: «مثنوی فطرت، مأخذ مثنوی کشش عشق سروده غلام راسخ عظیم‌آبادی^۳ می‌باشد، که توسط پروفیسور ممتاز احمد، استاد دانشگاه پتنا، تصحیح و به عنوان مثنویات راسخ به چاپ رسیده است.^۴ اگر چه خود راسخ یا مصحح محترم، مأخذ مثنوی کشش عشق را نشان نداده، اما بعد از تقابل این هر دو منظومه، روشن می‌شود که راسخ هنگام نظم این مثنوی، منظومه فطرت را در نظر داشته و از آن استفاده کرده است».^۵

۳. ردایف‌الاشعار: مجموعه‌ای است در بردارنده سروده‌های شعرای پیشین و همروزگار فطرت مشهدی بر پایه ترتیب الفبایی قوافی سروده‌ها از حرف «الف» تا «ب». تقریباً برگزیده‌ای از سروده‌های دویست شاعر در این سفینه، ثبت و ضبط شده، که از آن جمله‌اند:

۱. فارسی ادب بعهد اورنگزیب، صص ۷۰ - ۷۱.

۲. داستانسرایی فارسی در شبه‌قاره در دوره تیموریان، صص ۲۶۱ - ۲۶۲.

۳. درباره وی، رک: دانشنامه ادب فارسی (ادب فارسی در شبه قاره)، ج ۴، بخش ۲، صص ۱۲۲۱ - ۱۲۲۲.

۴. مثنویات راسخ به سال ۱۹۵۷م در پتنا چاپ شده است.

۵. رک: بیاض (مجله تحقیقات فارسی)، سال ۴، شماره ۱، ژانویه - ژوئن ۱۹۸۴م، ص ۷.

شمس تبریزی، صائب تبریزی، ناصرعلی سرهندی، جامی، امیرخسرو دهلوی، حافظ شیرازی، اوحدی مراغه‌ای، خاقانی شروانی، ابن‌حسام خوسفی، خواجوی کرمانی، عصمت بخارایی، سعدی شیرازی و ...

دستنوشته‌ای از *ردیف/الاشعار* به شماره ۶۳۱/۱ در آکادمی علوم تاجیکستان محفوظ است، که در سرانجام سده ۱۲ و آغاز سده ۱۳ق به خط شکسته نستعلیق در ۱۱۹ برگ، کتابت شده است. برگ‌های ۱۱۶ - ۱۲۴ این دستنویس، شامل مجموعه ساقی‌نامه‌هایی است از سرایندگانی چون اشرف مازندرانی، ظهوری ترشیزی، کلیم همدانی، قدسی مشهدی، واعظ هروی، نظامی و حافظ.^۱

در کتابخانه عمومی مرکزی نیویورک، مجموعه‌ای خطی (کتابت شده در سده ۱۲ق) محفوظ است، که دارای مقدمه‌ای به نثر فارسی، و سروده‌هایی به تازی و پارسی از شعرایی چون فرزددق، اصمعی، شوکت بخارایی، فاضل میبیدی، غزالی، طالب آملی، کلیم همدانی، سلمان ساوجی، باباافغانی شیرازی، لسانی شیرازی، سالک یزدی و ... است.^۲ آغاز مقدمه مجموعه مذکور، همخوان است با دیباجه‌ای که فطرت مشهدی بر بیاضی نوشته و دستنویس آن به شماره 48- 912- 1957- N.M. شفیعا در موزه ملی پاکستان (کراچی) محفوظ است.^۳ با وجود این همخوانی و یکسانگی، می‌توان گفت که مجموعه مزبور، دستنوشته‌ای دیگر از *ردیف/الاشعار*، و دیباجه یاد شده، مقدمه این اثر است. همخوانی محتوایی دستنویس *ردیف/الاشعار* (محفوظ در آکادمی علوم تاجیکستان) با مجموعه خطی ذکر شده نیز، دلیل دیگری بر یگانگی این دو اثر می‌تواند باشد.

آغاز مجموعه خطی کتابخانه عمومی مرکزی نیویورک چنین است:

«سبحان‌الله، هر چند دیده قلم را از مکحله دوات، سمره سلیمانی می‌کشم، پریزادان معنی، نقاب از چهره نمی‌کشایند، و چندانکه در کمینگاه صفحه از ابریشم مسطر دام می‌گسترانم، رنگینی تذروان الفاظ به دست در نمی‌آیند. همانا عقل تنک‌مایه را ستایش به نحوی در اندیشه می‌آید، که چون رشحه‌ای از سحاب مکرمتش به خامه رسد، با آنکه داغ بندگی‌اش از ناصیه هویداست، سرو آزادگی گردد و اگر نسیمی از بهارستان فیضش بر غنچه ارادت وزد، به مشاطگی باد صبا گل نیلوفری شود...»^۴

۱. فهرست دستنویس‌های شرقی در آکادمی علوم تاجیکستان، ج ۲، ص ۵۴۵. فهرست نسخه‌های خطی فارسی

انستیتوی آثار خطی تاجیکستان، ج ۲، ص ۱۱.

۲. رک: نامه بهارستان (دفتر دوم)، ص ۱۲۲.

۳. فهرست نسخه‌های خطی فارسی موزه ملی پاکستان (کراچی)، ص ۱۲۷.

۴. نامه بهارستان، شماره ۲، ص ۱۲۲. این دیباجه در آغاز همه منشآت و سفینه‌های فطرت قرار گرفته است.

۴. نامه‌ها و رقعات فطرت: چند مکتوب از فطرت باقی مانده، که نشانی آنها را در فهرستهای نسخ خطی می‌توان یافت:

- منشآت موسوی‌خان: موزه ملی پاکستان، شماره 48-912-1957-N.M. شفیع‌ا، تاریخ کتابت: سده ۱۲ق. ۷ برگ. (شامل دیباچه بیاضی که فطرت نوشته، نامه‌هایی به دوستان و ...)

آغاز: سبحان‌الله هر چند این قلم را از مکحله دوات ...

پایان: ... کهن ویرانه ابله‌فریب، فارغ خواهد ساخت، و بالله‌التوفیق.^۱

- تهران، کتابخانه مجلس شورای اسلامی، شماره ۱۳۶۳۳/۲ (برگ ۲۷ - ۴۵)، تاریخ کتابت: سده ۱۱ق.^۲

دیباچه بیاضی است که در فهرست نسخه‌های خطی کتابخانه مجلس شورای اسلامی (ج ۳۷، ص ۱۵۹) با عنوان منشآت قاسم‌تونی (محمد قاسم بن عبدالقادر تونی، دانشوره سده ۹ق) معرفی شده، در حالی که آغاز آن همخوان است با آغاز منشآت موسوی‌خان محفوظ در موزه ملی پاکستان، لذا آن را باید از تراوشات قلمی فطرت مشهدی دانست.

- در مجموعه نظم و نثر شماره ۴۷۰ کتابخانه سلطنتی نیز دیباچه میرزا معز فطرت درج شده است^۳ و باید خود دستنویس روایت شود تا معلوم گردد دیباچه ردیف/لاشعار اوست یا نه؟

- رقعۀ میرزا معزالدین محمد فطرت به حکیم محمد کاظم مشرق: این رقعۀ در بیاض شماره N.M. 1963-266 موزه ملی پاکستان است. این بیاض به خط نستعلیق میرعلی‌رضا حسینی سبزواری و جعفر سیاح در سال‌های ۱۰۸۷ - ۱۰۸۹ق. تحریر شده است.^۴

- نامه‌هایی نیز از فطرت در مجموعه خطی شماره 417 انجمن آسیایی بنگال^۵ و کتابخانه و موزه سالار جنگ محفوظ است.^۶

1. *Persian manuscripts in the National Museum of Pakistan at Karachi*, vol. 2. pp. 128-129

نیز: فهرست نسخه‌های خطی فارسی موزه ملی پاکستان (کراچی)، صص ۴۲۰ - ۴۲۱.

۲. فهرست نسخه‌های خطی کتابخانه مجلس شورای اسلامی، ج ۳۷، ص ۱۵۹.

۳. فهرست دیوان‌های خطی کتابخانه سلطنتی و کتاب هزار و یک شب، ج ۲، ص ۱۱۷۶.

۴. فهرست نسخه‌های خطی فارسی موزه ملی پاکستان (کراچی)، ص ۱۲۷.

۵. فارسی ادب بعهد اورنگزیب، ص ۷۲.

Concise descriptive catalogue Persian manuscripts in the Collection of the Asiatic Society of Bengal, vol.1. p. 182.

۶. مغولان در هند، صص ۶۱۳ - ۶۱۴.

۴. گلشن فطرت: بیاض اشعاری بوده در بردارنده گزیده‌ای از سروده‌های تازه‌گویان، که پایه کار سرخوش در تألیف کلمات الشعراء قرار گرفته است.^۱ تاکنون دستنوشته‌ای از این اثر شناخته نشده است.

۵. سفینه فطرت: مجموعه لطایف و ظرایف و حکایات.

۶. بیاض: در فهرست دستنویس‌های انستیتو ابوریحان بیرونی (تاشکند) اثری به همین عنوان (به شماره ۳۰۷۹ / IV. خط: نستعلیق، تاریخ کتابت: ۱۳۰۸ق؟ ۷۰ برگ) با مقدمه‌ای منثور به نام فطرت مشهدی ثبت شده که مشتمل بر شش بخش است و هر بخش با عنوان بازار افتتاح گردیده: بازار اول: در حمد و نعت، بازار دوم: در وصف سراپای معشوق و بعضی اوصاف دیگر همچون خط و زلف ... آغاز دیباچه: این نادره مجموعه ارباب سخن... آغاز بیاض: (آلای متلالی حمد و سپاس...^۲

۷. وزیر علی عبرتی نیز رقعته‌ای از فطرت که در جشن عروسی شاهزاده کامبخش به ترقیم درآورده، نقل کرده است.^۳

منشآت فطرت، نمونه‌ای اعلا‌ی انشانویسی در شبه قاره به شمار می‌رفت و به همین حیث، مورد تتبع و اقتضای انشانویسان قرار گرفته، چنانچه رنجهورداس کتاب دقائق الانشاء را با توجه به منشآت فطرت به رشته تصنیف درآورده است.^۴

درباره سفینه فطرت^۵

سفینه فطرت مجموعه‌ای است از حکایات، لطایف و ظرایف در نه فصل به شمار زیر:
فصل اول: [متأسفانه به علت افتادگی برگ یا برگهایی از آغاز سفینه، عنوان فصل اول مشخص نیست].

فصل دوم: در بیان بعضی از حکایات فرج بعد شدت.

فصل سیوم: در بیان حکایت متفرقه که از هر کتاب انتخاب نموده و از هر کس شنیده و

۱. کلمات الشعراء، ص ۲۰۲.

۲. المعجم المفهرس للمخطوطات العربیة و الاسلامیة فی طشقند، ج ۶، ص ۲۴۱.

۳. ریاض الافکار، برگ ۴۴.

۴. مرزا ارادت خان واضح، ص ۸۳.

۵. در پیشگفتار گزیده‌ای دیگر، که از سفینه فطرت فراهم آورده‌ایم و درباره محتوای آن سخن گفته‌ایم، و در این گفتار به علت ضیق مجال و وقت، ناگزیر بودیم سفینه فطرت را مجملاً معرفی کنیم.

ذکر هر کدام از آن مشتمل است به یک گونه فایده و نصیحت و تجربه و از بعضی حکایات آن طبیعت را انتعاش و شکفتگی حاصل آید و لحظه‌ای به مطالعه آن فرحی دست دهد.

فصل چهارم: در بیان فراست و لطایف قاضیان و فقیهان و واعظان و تعبیرات پسندیده معبران و احکام برگزیده منجمان و بعضی از لطایف و ظرایف بارتبه مشایخ و طیبیان و شاعران.

فصل پنجم: در احکام عجیبه از علم غریبه شانه‌بینان.

فصل ششم: در بیان سخنان بارتبه دیوانگان و ذکر فراست و شعور طفلان دانشمندسرت و حرف‌های غلامان و ظرایف و لطایف هر کدام از ایشان.

فصل هفتم: در حکایت زنان عاقله و سخنان بموقع با مزه و لطایف خاطرخواه ایشان و ذکر مکر و فریب ناقص‌عقلان آن طایفه و ظرایف آن‌ها.

فصل هشتم: در نقل سخنان مدعیان نبوت و گفتار ابلهان و حرف‌های ساده‌لوحان و کارهای دزدان و مهمانی بخیلان و طمع‌گدایان و هزل و ظرافت هر کدام از ایشان.

فصل نهم: در ذکر سخنان کران و کوران و عوران و احولان و لطایف آن‌ها و بعضی از ظرافت‌های هر کس.

پاره‌ای از لطایف و حکایات سفینه فطرت برگرفته از مجموعه‌هایی روایی و متون طنز، از جمله رساله دلگشای عبیدزاکانی، فرج بعد شدت^۱ ابوعلی محسن تنوخی، لطائف الطوائف فخرالدین علی صفی و ... است.

بخش دیگر از لطایف و حکایات سفینه فطرت، ناشی از دیده‌ها و شنیده‌های خود فطرت مشهدی است.

قسمی نیز آن لطایف و حکایاتی است، که در جایی دیگر - تا آنجا که راقم سطور جسته - دیده نشده، و می‌توان گفت که ویژه همین سفینه فطرت است.

اهمیت سفینه فطرت به دلیل اشتغال آن بر دو بخش اخیر از لطایف و حکایات است، که از محتوای آن‌ها اطلاعات بسیار ارزشمندی می‌توان درباره اوضاع اجتماعی و فرهنگی روزگار فطرت یافت. این اطلاعات را می‌توان در چند بخش، قابل تقسیم دانست:

۱. این کتاب را حسین بن اسعد بن حسین المؤیدی در سده ۷ ق به زبان پارسی برگردانده، و به تصحیح دکتر اسماعیل حاکمی (تهران، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۵۵، سه مجلد) چاپ شده است. چاپ دوم آن در تهران (انتشارات اطلاعات، ۱۳۶۳) و چاپ سومش در تهران (انتشارات امید مجد با همکاری نشر پیکان، ۱۳۸۵ سه جلد در یک مجلد) صورت گرفته است.

آگاهی‌هایی درباره شاهان صفوی، و سلاطین گورکانی هند.
اطلاعاتی درباره برخی از وقایع تاریخی دوره صفوی.
اطلاعاتی درباره دانشوران و شعرای هم‌روزگار فطرت (ایرانی و شبه قاره هند).
اطلاعاتی درباره امرای دوره صفوی و گورکانیان هند.
اطلاعاتی درباره معاریف معاصر فطرت (ایرانی و هندی).
اطلاعاتی درباره خود فطرت مشهدی (ترجمه احوال، سروده‌ها و نمونه‌هایی از نثرنگاری او).

و اطلاعاتی درباره مسائل مختلف، از جمله گرانی اسب در ملک دکن، شانه‌بینی و نقل حکایاتی از معاریف و مهره این فن، دزدان گرمسیرات فارس و نقل حکایاتی از شاه حسین بیگی (دزد و طرّار نامی این منطقه)، فواحش هندی و ایرانی، صوفیان عراق، که هر شب جمعه، حلقه ذکر می‌آراستند و به توصیف شیخ صفی می‌پرداختند و ...

درباره گزیده حاضر

این گزیده، شامل آن بخش از لطایف و ظرایف سفینه فطرت است، که در آبشخورهای دیگر نمی‌توان آنها را یافت،^۱ و هم این‌که محتوای آنها با مذاق اخلاقی خوانندگان سازگار است. بخشی از لطایف، راجع است به شعرای دوره صفوی، همچون حکیم شفایی اصفهانی، ملا محمد صوفی مازندرانی، حاتم کاشی، ملا حسرتی، نهانی شیرازی، میر عبدالغنی تفرشی، درویش دهکی، میر قدرت کاشی، قاضی زاده کرهرودی و گیاتای حلوابی، و سرایندگان دوره گورکانی هند، چون فیضی دکنی و شاه طاهر دکنی.

دو لطیفه مربوط است به ظرفای دوره صفوی، چون کل عنایت و نظامای مگس.
بخش دیگر راجع است به معاریف دوره صفوی و گورکانی هند، چون صفی‌قلی خان، حاجی اسدیگ تبریزی، شاه خلیل‌الله یزدی، پسران خواجه درویش محمد (کلانتر حومه شیراز)، الله‌وردیخان (حاکم شیراز)، حاجی وقاس فرارودی و ...
پاره‌ای از ظرایف و لطایف پراکنده نیز در این گزیده آمده، که چندی از آنها مربوط است به قزوینی‌ها.

لطایف مربوط به سرایندگان دوره صفوی، از لحاظ شناخت اخلاق فردی شعرای این

۱. البته اگر جوینده‌ای، این لطایف و ظرایف را در منابعی دیگر بیابد، آنگاه ادعای نگارنده، واهی و باطل خواهد بود.

روزگار، بسیار مهم است، و می‌توان باب پژوهشی را درباره این موضوع گشود و به نکته‌های جالب و تازه‌ای رسید.

دستنویس سفینه فطرت

ظاهراً یگانه نسخه شناخته شده سفینه فطرت به شماره ۸۹۸۰ در کتابخانه مجلس شورای اسلامی محفوظ است،^۱ و دریغ که آغاز و انجام و نیز برگ‌هایی از میانه‌های این دستنویس بسیار ارزشمند افتاده است. سفینه دارای ۲۱۷ برگ است و در سده ۱۲ق به خط نستعلیق کتابت شده!

حکیم شفایی^۱ و ذوالفقار قهوه‌چی

حکیم شفایی، یکی از شعرای مشهور و معروف اصفهان است. لطایف و ظرایف او بسیار است. از آن جمله آن‌که ذوالفقار قهوه‌چی، که از شاهدان قهوه‌خانه بود و بی‌نهایت صاحب حُسن و رِقاص و رعنا بود، چون بهار حُسنش را سبزه خط به هم رسید، سنبل زلف را به تراش از سر وا کرد و به اندک فرصتی گلستان حُسنش به تاراج خزان رفت، اما شوخی طبیعت را از دست نمی‌داد و همان غمزه‌اش بر سر کار دلبری بود و به عاشقان، هزل و مطایبه می‌کرد. سخنی به حکیم گفت، که او را خوش نیامد. گفت: ذوالفقار! بس کن که زلفت رفته و غارت مانده.

۱. شفایی اصفهانی، از شعرا و اطبای پرآوازه دوره صفوی، سالزاد: حدود ۹۶۶ - درگذشت ۱۰۳۷ ق. (درباره وی، رک: مقدمه دکتر لطفعلی بنان بر دیوان حکیم شفائی اصفهانی، صص سی‌وسه + صدوپنجاه. «جایگاه شفایی در سبک هندی»: دکتر سعید شفیع‌یون، گوهرگویا، سال سوم، شماره ۳ (پیاپی ۱)، پاییز ۱۲۸۸، صص ۱۰۹-۱۳۰). حکیم شفایی، شاعری هزأل بود، که چون مجال می‌یافت «با خوش طبعان و ظریفان به ذوق وافی و شوق وافر شافی مختلط می‌بود» (خلاصه‌الاشعار، ص ۳۲۵). به قول میرزامحمد تقی دولت‌آبادی، مدون و دیباچه‌نگار دیوان شفایی، «هزلش سر پای ظرافت بر قفای مزخرفات» می‌زده و... مطایبات جدل‌انگیزش پرده معاشران حیلت طینت می‌دریده است» (رک: دیوان حکیم شفائی اصفهانی، ص پنجاه و پنج). عبدالنبی قزوینی نوشته است که: «... یک دیوانی که از او به هند آورده‌اند، عدد ابیات آن قریب به پنج هزار بیت باشد، و اکثر شعرهای هزل‌آمیز او در آن مندرج است. فی‌الواقع که در هزالی از سوزنی و انوری گرو برده، اگر این دو هزأل زنده می‌بودند، غاشیه‌کشی وی نمی‌توانستند کرد...» (تذکره میخانه، ص ۵۲۴). شفایی هجوپردازی آوازه‌مند بود و تقی‌الدین اوحدی نوشته است، که «... از تاب شمشیر مهاجرات او اکثر شعرای عراق و غیره بر خود می‌لرزند» (عرفات‌المعاشقین، ج ۴، ص ۲۲۴۰).

(حکیم شفایی و زن حاضر جواب)

زنی در بازار اصفهان می‌گذشت. چون کثرت مردم دید و کار ضروری داشت، به جلدی^۱ تمام می‌رفت. حکیم شفایی شاعر را به خاطر هوس نیازمندی رسید، از دنبالش روانه شد. هر چند به تندی رفت، به او نرسید، گفت: ای خاتون! آهسته برو که مقراضت از عرق زنگ برمی‌دارد و کُند شده از کار می‌افتد. در جواب گفت: غم مخور! که هر چند کُند شود، ریش تو را اصلاح می‌تواند کرد.

(ملا محمد صوفی^۲ و شخص ناموافق)

ملا محمد صوفی از شعرای مشهور است. از تنهانشینی و خلوت‌گزینی محظوظ بود. روزی، شخص ناموافقی بی‌طلب به خانه‌اش آمد و به سخنان بی‌مزه، تصدیع ملّا داد. وقت برخاستن گفت: آخوند معذور دارند که اندک کاری دارم. ملّا جواب داد که: عذر آمدنت بخواه.

(ملا محمد صوفی و رفیق نامناسب)

ملا محمد از لاهور به اکبرآباد می‌رفت. رفیق نامناسب سخن‌نافهمی در راه به هم رسانید. یک دو منزل با او رفت. از صحبتش به تنگ آمد. روزی به منزلی رسیدند، چون شب شد، ملّا از او گریخت و پیش رفت. آن شخص در عقب ماند، ملّا به اکبرآباد رسید و خانه‌ای پیدا کرد. آن مرد از دنبال به اکبرآباد آمده، خبر ملّا پرسیده، به دیدنش آمد و اظهار گله و شکایت کرد و گفت: شما بد کردید ما را در راه گذاشته آمدید. ملّا گفت: شما هم ما را اینجا بگذارید و بروید تا تلافی بشود.

۱. جلدی: چابکی، شتاب و تندی.

۲. ملا محمد صوفی مازندرانی (درگذشته ۱۰۳۵ق) شاعر صوفی مشرب نیمه دوم سده ۱۰ و نیمه نخست سده ۱۱ق. که در سال ۱۰۰۰ق به هند رفت. وی به عزلت‌گزینی، کم‌اختلاطی، تندخویی و درشت‌گویی شهرت داشت و به ذی‌اهل تجرید روزگار می‌گذرانید و اهل سیروسفر بوده است (دربارۀ وی، رک: کاروان هند، ج ۲، صص ۱۲۳۳ - ۱۲۴۲). دیوان صوفی مازندرانی در سال ۱۳۴۷ به اهتمام سید محمد طاهری شهاب در تهران (ابن‌سینا) به چاپ رسیده است.

صادق اصفهانی، نیز این حکایت را از صوفی مازندرانی نقل کرده است: «وقتی یک از اعیان به زیارتش رفت و بسی بنشست، و چون برخاست، مولانا از پی روان شد. میهمان به گمان آنکه مشایعت می‌کند، عبذرواھی پرداخت. مولانا برنجید و گفت: من مشایعت نمی‌آیم، بلکه می‌آیم که در خانه را ببندم، که مبادا باز گردی» (صیح صادق،

(میرعبدالغنی تفرشی^۱ و دلّاک^۲)

میر عبدالغنی از سادات تفرش بود. چون از مردم ملک خود دلگیر شد، بیرون آمد. روزی، دلّاک، آئینه به دستش داد. بر پشت نگاه کرد. دلّاک را به خاطر رسید که آئینه را بد دانسته، به رویش نگاه نمی‌کند. تعریف آئینه کرد. میر جواب داد که: من، روی تفرشی را نمی‌توانم دید.

(دهکی شاعر^۳ و دعوی پیغمبری)

آورده‌اند که: در ایام سلطان حسین میرزا^۴، دهکی شاعر، دعوی پیغمبری کرد، او را به مجلس میرزا آوردند. با او آغاز مطایبه نمود. صاحب خُسنی در مجلس حاضر بود، که نفس نام داشت، میرزا از دهکی پرسید که: به خوبی نفس ما صاحب جمالی دیده‌ای؟ جواب داد، که: مقبولان دیده‌ام که گوز ایشان بهتر از نفس شماست. میرزا گفت:

۱. میرعبدالغنی تفرشی اول، از دانشوران و سرایندگان دوره شاه‌عبّاس اول صفوی، که از شاگردان میرابوالقاسم کازرونی بود (تذکره نصرآبادی، ج ۱، ص ۳۷۵)، و در سال ۹۹۰ تا ۱۰۰۰ق اندی، که تقی‌الدین اوحدی در شیراز اقامت داشت، در آنجا به تحصیل می‌پرداخت و با ملا محمد صوفی مازندرانی، همصحب بوده است. بین او و تقی‌الدین اوحدی نیز در بعضی مجالس، مباحثات و مشاعرات واقع شده. میرغنی تفرشی از شیراز به همدان رفت و در خدمت میرزا ابراهیم همدانی و ... ترقیات نمود، بعد به اصفهان رفت و در سال ۱۰۲۰ق درگذشت (عرفات‌العاشقین، ج ۵، ۳۰۲۶). درباره وی نیز، رک: سَلَم‌السَّمَوَات، ص ۳۲۱. آتَشکَدَه‌آذَر، ج ۳، صص ۱۲۷۸-۱۲۸۰. تذکره روز روشن، ص ۵۸۸. تاریخ عالم‌آرای عبّاسی، ج ۲، ص ۷۵۶. هفت اقلیم، ج ۲، صص ۱۰۶۶-۱۰۶۷. منتخب‌اللطایف، ص ۴۸۵. سفینه خوشگویی، ج ۲، صص ۴۸۹-۴۹۱. صحف ابراهیم، ص ۴۳۱. نظم‌گزیده، صص ۳۲۷-۳۲۹. مقالات الشعراء، ص ۶۷).

۲. دلّاک: کیسه‌کیش حمام.

۳. درویش دهکی (دهک: قریه‌ای در قزوین) از سرایندگان سرانجام سده ۹ و آغاز سده ۱۰ق، که از گذر جولاهگی، و گاه خشتمالی، روزگار می‌گذرانده است. (درباره وی رک: علی گوزیلوز، «درویش دهکی، شاعر گمنام ایرانی»، نامه پاریس، سال نهم، شماره ۲، پیاپی ۳۳، تابستان ۱۳۸۳، صص ۹۰-۱۰۶. مایل هروی، نجیب، «درویش دهکی»: شاخه‌های شوق (یادگارنامه استاد بهاء‌الدین خرمشاهی)، ج ۲، صص ۱۵۱۲-۱۵۳۷. خلاصه‌الاشعار، برگ ۷-۹. سال درگذشت درویش دهکی در تذکره‌التواریخ، (برگ ۱۷۳)، ۹۳۸ق ذکر شده است. نسخه‌ای از دیوان درویش دهکی به شماره UK. Fy. 428 با تاریخ کتابت: ۸۹۳ق. در ۲۵۳ برگ، در کتابخانه دانشگاه استانبول، محفوظ است (فهرست نسخه‌های خطی فارسی کتابخانه دانشگاه استانبول، ص ۱۹۹). و نسخه‌ای دیگر به شماره ۵۱۹ با تاریخ کتابت سده ۱۰ق در ۲۵۱ برگ در کتابخانه عمومی دولتی سالتیکوف - شدرین نگهداری می‌شود (فهرست نسخه‌های فارسی موجود در کتابخانه عمومی سالتیکوف - شدرین، ص ۷۳).

۴. سلطان حسین میرزای باقرا از شاهزادگان تیموری (حکومت: ۸۷۳-۹۱۱ق).

اگر در دعوی نبوت صادق‌القولی، چشم فلان محبوبه را که اندک تنگ است، به کرامات گشاده کن. جواب داد، که: از کمر به زیر، مرا رخصت این کار داده‌اند، بالا به عالم بالا تعلق دارد.

(میرقدرت کاشی^۱ و طفل)

در کاشان، فصل گل، هر روز شنبه مردم به سیر باغات می‌روند و در سر راه جابه‌جا معرکه‌گیران و مقلدان هنگامه می‌کنند و تماشایی می‌شود. خوردسالی با پدر به سیر آمد، چشمش بر میرقدرت افتاد. او مردی بود بسیار کوتاه قد و حقیرجثه. قامتش همدوش قد طفل هشت نه ساله بود، و در آن شهر، غلط مشهوری بر زبان‌هاست، که: «اگر بچه کشف^۲ یا سگ بچه را با نمک در یک ترازو وزن کنند و نمک هم‌وزن آن را در خاک ریزند، بزرگتر نشود»، آن کودک چون میر را به آن ترکیب حقیر صاحب ریش و بروت دید، به پدر گفت: مگر این مرد را با نمک کشیده‌اند؟

(حاتم کاشی^۳ و ملّا حسرتی^۴)

ملّا حاتم از شعرای کاشان است. در هجا و هزل و مطایبه، سرآمد اقران وامثال خود

۱. در منابع مورد جستجو، به نشانی از سراینده و یا دانشوری به نام میرقدرت کاشی دست نیافتیم.

۲. کشف: لاک‌پشت.

۳. از شعرای روزگار شاه‌عباس اول صفوی، معاصر وحشی بافقی و محتشم کاشانی، در گذشته ۱۰۰۷ق (ریاض‌الشعر، ج ۱، ص ۵۶۸. مجمع‌النفایس، ج ۱، ص ۳۶۸). حاتم کاشی، از ظرفای زمان و شعرای هزل و هجوپرداز روزگار خود بوده و میان او و محتشم کاشانی، وحشی بافقی، شجاع کاشانی و ... مهاجرات و مباحثات واقع شده. او سبزچهره و سیاه‌لون بوده و ظرفای کاشان، طعنه‌های هندی بر او می‌زدند. (برای شرح حال حاتم کاشی، رک: خلاصه‌الاشعار، صص ۳۵۲ - ۳۷۰. مجمع‌النحو، صص ۱۸۸ - ۱۸۹. ریاض‌الشعر، ج ۱، صص ۵۶۷ - ۵۶۹. مجمع‌النفایس، ج ۱، صص ۳۶۸ - ۳۶۹. عرفات‌العاشقین، ج ۲، صص ۱۱۹۶ - ۱۲۰۰. تاریخ عالم‌آرای عباسی، ج ۱، ص ۱۸۴. هفت اقلیم، ج ۲، صص ۱۰۳۸ - ۱۰۳۹. آتشکده‌آذر (نیمه دوم)، صص ۲۹ - ۳۰. سفینه خوشگویی، ج ۲، صص ۱۸۸ - ۱۸۹. تنایج‌الافکار، ص ۱۸۶. صبح گلشن، ص ۶۱۰. خیرالبیان، صص ۱۳۲ - ۱۳۳. سلم‌السّموات، ص ۶۸. نظم گزیده، صص ۷۷ - ۷۸. شمع‌انجمن، ص ۱۸۷. تذکره‌الشعرا (غنی)، ص ۷۹. محافل‌المؤمنین، ص ۱۸۰. زبدة‌التواریخ، ص ۱۰۱. مکتب وقوع در شعر فارسی، صص ۳۷ - ۴۸).

۴. حسرتی کاشانی، از قصیده‌سرایان دوره صفوی و شاگرد محتشم کاشانی (خلاصه‌الاشعار، صص ۳۷۰ - ۳۹۵. عرفات‌العاشقین، ج ۲، صص ۱۲۲۲ - ۱۲۲۳. صبح گلشن، صص ۱۲۰ - ۱۲۱. در مجمع‌النفایس، ج ۱، ص ۳۷۳ «اشتباهاً به نام حیرتی» ثبت شده است).

بوده و رنگ سیاه داشته. روزی با پسران خود به خانه ملاحسرتی آمد. ملّا خواست که به او ظرافتی کند، گفت: آخوند! این جُعَل^۱ بچه‌ها به چه کار از خانه بیرون می‌آیند؟ حاتم گفت: بوی شما ایشان را بی طاقنانه به اینجا می‌آورد.

(محبوبه نهانی تخلص^۲ و نقاش)

خانمی محبوبه نام در شیراز باقامت رعناى موزون، صاحب چندین مضمون بوده و نهانی تخلص داشت. این بیت از نتایج افکار اوست:

نظم

گرفته دامن وصلش به مدعا دستم به پای یار فتادم، ز دست غم رستم
نقاشی، شبیه او را کشیده آورد. چون دید، تعریف نمود و گفت: هیچ مصوری به خوبی
آئینه، شبیه نمی‌کشد.^۳

(قاضی زاده کرهرودی^۴ و مجلس شاه طهماسب صفوی)

قاضی زاده کرهرودی در مجلس شاه طهماسب، شبی نشسته بود. شاه، دماغ صحبت داشت، در آن شب، بسیار نشست. اهل مجلس همه به تنگ آمدند. فرمودند که: فلان شخص را ایلچی کرده به هندوستان فرستادیم، بسیار در آمدن دیر کرد. قاضی زاده گفت: نشسته‌ایم تا بیاید.

۱. جُعَل: سرگین گردانک.

۲. ظاهراً نهانی شیرازی، شاعره‌ای بود، که اندکی پس از عبدالرحمان جامی می‌زیسته و به حسن و جمال و فهم و فراست مشهور بوده است. چند بیت از او در تذکره‌ها نقل شده است (رک: تذکره روضه السلاطین و جواهر العجایب، ص ۱۳۳. صبح گلشن، ص ۵۶۹).

۳. منظور این است که هیچ نقاشی نمی‌تواند تصویر مرا آن چنانکه هست، بکشد، و این تنها آئینه است که می‌تواند جمال مرا عیناً باز نماید.

۴. از فرزندان قاضی علایی کرهرودی (درگذشته ۹۳۶ق) از دانشوران، سرایندگان و منشیان سده ۹ - ۱۰ ق (درباره او، رک: تحفه سامی، ص ۱۸۷). قاضی علایی کرهرودی دو فرزند داشت، یکی مهتر و یکی کهتر، که هر دو از علما و شعرای روزگار بودند. فرزند کهتر قاضی جهان نام داشت و بر اثر سعایت بدخواهان، مورد خشم شاه طهماسب صفوی (حکومت: ۹۳۰ - ۹۸۴ق) قرار گرفت و او را مقید و محبوس از هرات به قزوین آوردند و در یکی از قلاع گرفتار کردند تا درگذشت. فرزند کهتر نیز فرار را بر قرار اختیار کرده و به نجف اشرف گریخت (رک: هفت اقلیم، ج ۲، ص ۱۰۸۲). معلوم نیست قاضی زاده کرهرودی نام برده در متن، فرزند کهتر است یا مهتر؟

(غیث حلوایی^۱ و نظامای مگس)

غیث حلوایی، شاعری بود در شیراز. سر و چشم شکسته‌ای داشت. نظرش ضعیف بود. نظامای مگس، که یکی از جمله ظرافت، در عشق جوانی به او رقابت داشت. غیث از ضعف چشم، تاب شعشعه جمال آفتاب سیمای مطلوب نمی‌آورد، و نظاما چون مگس بر گرد آن شکرلب می‌گشت. غیث را از آتش رشک دل بسوخت. روزی که هر دو در قهوه‌خانه با جمعی از اهل طبع صحبت می‌داشتند، خواست که حرف کنایه‌ای در کار نظام مگس کند، گفت: حیرانم که الله تعالی چه حکمت در خلقت مگس دیده و برای چه آفریده؟ نظام دریافت که روی سخن با اوست، جواب داد: مگس را برای آن آفریده، که چشم حلوایی^۲ را بکند.

(شاه ظاهر دکنی^۳ و برادرزاده داماد)

شاه ظاهر دکنی، که به دکنی شهرت غلط یافته، از اعزّه و افاضل و علمای ایران است. در دولت آباد، پیش نظام شاه دکنی^۴ می‌بود و اکثر اوقات عمرش صرف صحبت نظام شده. دختری داشت و نخواست که در دکن به کسی نسبت کند. برادرزاده خود را از ایران برای دامادی طلبید. چون آن جوان آمد، چندی در کار خیر، توقف واقع شد، به سبب آنکه شاه

۱. غیث‌الدین شیرازی، معروف به غیثای حلوایی، از سراینندگان سده ۱۱ ق است. در میانسال (۱۰۳۰ ق) از شیراز به اصفهان رفت و در آنجا به قول نصرآبادی: «موزونان، محبت بسیار به او نمودند». در سرانجام عمر، نابینا شد و شب به جهت مهمتی بیرون آمده، از بام فرو افتاد و درگذشت. مرگ وی در روزگار پادشاهی شاه صفی (حکومت: ۱۰۳۸-۱۰۵۲ ق) و ظاهراً در سال ۱۰۴۰ ق اتفاق افتاد. (درباره وی، رک: خیراللیبان، صص ۴۲۱-۴۲۴. عرفات‌العاشقین، ج ۵، ص ۳۰۴۷. تذکره نصرآبادی، ج ۱، صص ۳۴۱-۳۴۲. ریاض‌الشعرا، ج ۳، ص ۱۵۳۹. آتشکده آذر، نیمه دوم، صص ۲۰۸-۲۰۹. منتخب‌اللطایف، ص ۴۸۴. سفینه خوشگو، ج ۲، صص ۵۰۲-۵۰۲. نظم گزیده، صص ۳۳۵-۳۳۸. ۵۰۱. صحف ابراهیم، ص ۴۲۹. شمع انجمن، صص ۵۴۱-۵۴۲. تذکره مرات الفصاحت، صص ۴۳۶-۴۳۷. فارس‌نامه ناصری، ج ۲، ص ۱۱۷۵). ساقی‌نامه غیثای حلوایی، به اهتمام زنده یاد احمد گلچین معانی چاپ شده است (رک: تذکره پیمانه، صص ۳۱۷-۳۲۴).

۲. حلوایی: ابهام است هم به نام خود غیثای حلوایی، و هم به حلوایز.

۳. شاه ظاهر بن شاه رضی‌الدین حسینی، سراینده و دانشور نامی ایرانی تبار (درگذشته ۹۵۳ ق) از سادات خواندیه قزوین. بر او اتهام ترویج آیین اسماعیلی بستند و شاه اسماعیل صفوی دستور قتل او را صادر نمود، و او در سال ۹۲۶ ق به هند گریخت (درباره وی، رک: کاروان هند، ج ۱، صص ۷۹۱-۸۰۲. ریاض‌الجنته، پاورقی صص ۱۸۲-۱۸۵. دانشنامه ادب فارسی، ج ۴، بخش ۲، صص ۱۶۳۴-۱۶۳۷. خلاصه‌الاشعار، صص ۴۳۰-۴۳۲. نظم‌گزیده، ص ۲۵۰. مجمع‌الفضلاء، برگ ۹۳-۹۵).

۴. نظام شاه دکنی: برهان نظام‌شاه، از سلسله نظامشاهیان هند، که در دکن از سال ۹۱۴-۹۶۱ ق فرمانروایی داشت.

طاهر مرد بزرگی بود، می‌خواست که سرانجام جشن، موافق اسم و رسم بزرگان بکنند. برادرزاده‌اش را دیگ هوس در جوش بود، به خدمت عمو آمده، التماس کرد که امشب شب جمعه است و ساعت بسیار خوب است، قاضی را بطلبید تا عقد کند. شاه، عذر آورد که سرانجام نشده، چند روز صبر باید کرد. به میالغه درآمد، شاه، پنجه دست خود را فراهم آورده به آب دهن‌تر کرد و گفت: جان عمو! آن کدخدایی^۱ دور است، اگر بسیار مشتاقی، به اینجا فرو کن.

(فیضی^۲ و پسرخان عالم^۳)

روزی، شیخ فیضی با پسرخان عالم سواره شده به سیر می‌رفتند. در راه، اسب فیضی، گوزی داد. پسرخان عالم، خنده‌ای کرد. شیخ را از این بد آمد. باز، اسب نفخی سر داد. این مرتبه، فیضی به عقب نگاه کرد و گفت: بلی، بلی! پسرخان عالم پرسید که: چه می‌گویید؟ شیخ گفت: کون این اسب می‌پرسد، که پسرخان عالم این است؟ گفتمش: آری.

(شاه عباس صفوی و کل‌عنایت^۴)

شاه عباس صفوی، غایبانه به یکی از حکام ولایت خود خشمناک شد و فرمود، که به رعایا ستم می‌کند. کل‌عنایت، حاضر بود، گفت که: بسیار بد کرده، ظلم قروق شما هست، بی‌ادبی نموده که در قروق دخل کرده. شاه به همین خوش طبعی از گناه آن حاکم گذشت.

۱. کدخدایی: دامادی.

۲. فیضی دکنی، دانشور، سراینده و دولتمرد پرآوازه دوره اکبرشاه گورکانی، درگذشته ۱۰۰۴ ق (درباره وی، رک:

شرح زندگانی و آثار فیضی: ضیاءالدین دیسانی، کلکته، ۱۹۶۱ م.).

۳. خان عالم: میرزا برخورداربیگ، سراینده و دولتمرد شبه‌قاره هند، که در دوره پادشاهی اکبرشاه گورکانی، مناصب بسیار داشت و در سال ۱۰۱۸ ق از جانب جهانگیر پادشاه (حکومت: ۱۰۱۴ - ۱۰۳۷ ق) به لقب خان عالم افتخار یافت (دانشنامه ادب فارسی، ج ۴، بخش ۲، ص ۱۰۴۶).

۴. کل‌عنایت: دلقک‌نامی شاه عباس صفوی (حکومت: ۹۹۶ - ۱۰۳۸ ق) که در اصفهان می‌زیست و در حومه دردمست خانه داشت و نیز در انتهای کوی اسمعیل بیگ، نزدیک کاخی که به همین نام خوانده می‌شده، گرمابه‌ای داشت که به نام خود کل‌عنایت معروف بوده است. اسمش کربلایی عنایت بود و او را بدین مناسبت کل‌عنایت می‌گفتند، اما شاه عباس، «کل» را به «کچل» تغییر داده و او را «کچل‌عنایت» می‌خواند. به سال ۱۰۱۷ ق در مشهد مقدس درگذشت. (درباره او و حکایات و مطایبات نقل شده از وی، رک: سیاحتنامه ساردن، ج ۴، صص ۱۵۷۸ - ۱۵۸۱. تاریخ عباسی، صص ۱۲۳ و ۳۵۶. طرائف‌الظرائف، ص ۲۶. دلقک‌های مشهور دریاری، صص ۷۵ - ۸۷).

(شاه عباس صفوی و مدعی پیغمبری)

شخصی پیش شاه عباس صفوی آمده گفت، که: سیصد و شصت هزار پیغمبر به دنیا آمده، به عشق هر پیغمبری، یک عباسی^۱ به من بده! شیخ بهاء‌الدین محمد مجتهد^۲ حاضر بود، گفت: ای درویش! هر پیغمبری را که نام ببری، به عشق او یک عباسی بگیر. چند پیغمبر را نام برد و زر گرفت. آخر، نام دیگران نتوانست گفتن. گفت: فرعون. گفتند: او کی پیغمبری کرده؟ جواب داد، که: دعوی خدایی می‌کرد و برای یک عباسی، من او را پیغمبر می‌کنم. شاه را طبیعت از این حرف شکفته شد و به انعام لطف فرمود.

(ذوالفقارخان ایلچی^۳ و خانگار روم)

ذوالفقارخان از ایران به روم برای ایلچیگری رفت. روزی در مجلس خانگار^۴ در شکمش نفخ غلبه کرد، هر چند خواست ضبط کند^۵، نتوانست، گوزی داد، چنانکه خانگار و اهل مجلس همه شنیدند. بر در عرفان زده^۶، نگاه به کون خود کرد و گفت: اگر من ایلچی‌ام تو را چه کار است، که در مجلس حرف می‌زنی؟ خانگار روم را این عرفان خوش آمد و او را به انعام، معزز فرمود.

(میرابومحماد و مجلس امام قلبخان)

الله‌وردیخان^۷، که حاکم شیراز بود، روزهای عید، جشن عظیمی می‌کرد، طعام‌الوان و

۱. عباسی: از واحدهای پول دوره صفوی و منسوب به شاه‌عباس صفوی

۲. شیخ بهاء‌الدین محمد عاملی، عالم نامی دوره صفوی (۹۵۳ - ۱۰۳۰ ق).

۳. ذوالفقارخان قرمانلو، سردار پرآوازه شاه عباس اول صفوی (ر.ک: زندگانی شاه‌عباس اول، ج ۳، ص ۱۰۶۰). وی در سال ۱۰۰۴ ق (نهمین سال جلوس شاه عباس) از جانب شاه عباس برای ایلچیگری به روم رفت (ر.ک: تاریخ عالم‌آرای عباسی، ج ۲، صص ۵۱۲ - ۵۱۳. تاریخ جهان‌آرای عباسی، ص ۱۳۲. از شیخ صفی‌تاشاه صفی، ص ۱۶۳). در زمان حکمرانی ذوالفقارخان بر شیروان، شاه‌عباس به وی بدگمان شد و یکی از امیران خود را به نام قرچقای‌بیگ مأمور کشتن او کرد و در سال ۱۰۱۸ ق غلامان این امیر، او را در خیمه خود کشتند (ر.ک: تاریخ عالم‌آرای عباسی، ج ۲، ص ۸۰۶. روضة‌الصفویه، صص ۸۱۰ - ۸۱۲. سفرنامه اولتاریوس، ج ۲، ص ۶۶۳).

۴. خانگار: ظاهراً مخفف خواندگار، لقب پادشاه روم نزد اهل ایران.

۵. ضبط کردن: نگاه‌داشتن.

۶. بر در عرفان زدن: از حجاب و شرم برآمدن (مصطلحات الشعراء، ص ۱۷۸. بهارعجم، ج ۱، ص ۲۶۹).

۷. الله‌وردیخان: از سرداران بزرگ شاه عباس صفوی، که در سال ۱۰۰۴ ق از جانب وی به مقام فرمانروایی فارس انتصاب یافت. به سال ۱۰۲۳ ق در اصفهان درگذشت (زندگانی شاه‌عباس اول، ج ۱، صص ۴۲۹ - ۴۳۱).

دائرة‌المعارف اسلامی، ج ۱۰، صص ۸۲ - ۸۳.

بالوده و نقل بسیار در آن روز پخته می‌شد. سادات و اکابر، همه در مجلس حاضر می‌گشتند. اکثر ایشان را بعد از فراغ اطعمه، خلعت می‌داد. چون نوبت حکومت به پسرش امام قلیخان رسید، او نیز به سنت پدر عمل می‌نمود. خان مشارالیه تازه به ایالت فارس رسیده بود، در آداب مجلس آرایبی و قواعد بزرگی تأکید تمام داشت، می‌خواست که در نظرها صاحب شوکت بنماید. هرکس را موافق اعتبار و قابلیت در مجلس جا می‌داد. روز عید، بزمی آراسته بود و خود در آن بزم بر صدر نشست، جمیع سادات آمده بودند. میرابومحامد، آن روز از دیگران دیرتر آمد، چون به مجلس رسید، دید که اکثر اعزّه بر صدر نشسته‌اند. میر هم عزت طلب بود، اما از او معتبر و افضلتر جمعی بودند و صدر مجلس را در تصرف داشتند، نخواست که زیر دست آنها نشیند. دویده، خود را نزدیک مسند خان به جایی که بالای دست جمیع اکابر بود، رسانید. چون تیموریبگ، یساول صحبت، در وقت آمدن میر به کاری متوجه بود، او را ندید، که به جای مناسب حالش بنشانند. در آخر دانست، که بسیار بی‌نسبت و بی‌ادبانه نشسته، اشاره‌ای کرد. میر به تعافل گذرانید، باز اشاره نمود، چنانکه همه اهل مجلس واقف شدند، اصلاً خود را بر آن نمی‌داشت، لاعلاج آمده، دست میر را گرفت و گفت: برخیز و به جای خود بنشین. هیچ مضطرب نشد، از روی تمکین گفت: آقا! شما را خدا سلامت دارد، پهلوی خان هم خوب است، می‌خواهیم حرفکی بزنیم. خان تبسم نمود و تیموریبگ را با اشاره از سر او وا کرد.

(پسران خواجه درویش محمد کلانتر حومه شیراز)

خواجه درویش محمد، کلانتر حومه شیراز، دو پسر داشت. روزی، برادران به روضه شیخ‌العارفین شیخ سعدی آمدند. حوضی در اینجا هست که آب مصفای دارد و ماهی بسیار در آن سیر می‌کنند. تابستان، اکثر مردم شهر به آنجا می‌آیند. برادر کوچک، پولی در دست داشت، هر لحظه آن را چرخ می‌داد به هوا می‌انداخت و باز می‌گرفت و با خود بازی

۱. متن: صحبت یساول. یساول صحبت: رئیس تشریفات. در دوره صفویه، یساولان صحبت از امیرزادگان معتبر برگزیده می‌شدند. در مجالس عام به جای ایشیک آقاس باشی خدمت می‌کردند، و در مجالس خاص در برابر پادشاه می‌ایستادند. بنا نوشته شاردن، یساولان صحبت را با عنوان «خدمتکاران مصاحب» یا «خادمان خاص» می‌خواندند. آنان در تشریفات و مراسم با چوبدست‌ها یا عصاهای زراندود حضور می‌یافتند (رک: تذکره‌الملوک، صص ۲۷ - ۲۸ و ۱۲۰ - ۱۲۱). از جمله کارهای یساولان صحبت، چنانکه از متن حکایت برمی‌آید، راهنمایی بزرگان برای نشست در مجالس مناسب با شأن و حال آنها بوده است.

می‌کرد و آخر از دستش خطا شده به حوض افتاد. چوبی به هم رسانید و به آب فرو کرد، بر بالای پول، سر چوب را رسانید و خواست که بکشد، پول از جا برنخاست. یک دو سه مرتبه این کار کرد، مردم واقف کار شدند، بر دور حوض جمع گشتند، بر تلاش خواجه‌زاده و تدبیرش می‌خندیدند، او منفعل نمی‌شد، همان سعی می‌کرد. برادر بزرگ دید، که بی‌وقوفی می‌کند و این معنی باعث تمسخر مردم است. چوب را خواست، که از دست برادر بگیرد و خود بیرون آورد، نداد. آخر گفت: ای نادان ابله! خُشک بر خُشک چون بچسبید، سرش را با آب دهن‌تر کن تا پول بر چوب بچسبید و به آسانی بیرون آید.

(قاضی غلام‌علی اصفهانی و فرزند او)

قاضی غلام‌علی اصفهانی را شاه عباس صفوی الحسینی با نورای پسرش به جهت گرفتن رشوه، حکم سیاست فرمود. حاکم شهر، حسب‌الامر، قاضی را تخته کلاه و پسرش را شکنجه گوسفند - که همچنان پُر‌فصله بود - بر سر کشید و هر دو را به محتسب سپرد، که بر خر معکوس بنشانند. محتسب، قاضی و قاضی‌زاده را با این حال، حواله پیاده‌های خود کرد و جارچی همراه داد، که در بازارها فریاد کند، که سزای قُضات رشوت‌خواه این است. ایشان را در سر بازارها تازیانه می‌زدند. اوباش شهر و اطفال در عقب افتاده بودند. قاضی، مرد ضعیفی بود و از کثرت آن گروه منفعل شده، سر در پیش انداخته بود و تخته کلاه کج می‌شد بر سینه‌اش می‌افتاد. هر لحظه، پیاده‌ها او را تازیانه می‌زدند و می‌گفتند، که: سر خود را دُرست بگیر. پسر دید، که پدرش را آزار می‌کنند، گفت: بابا! اگر دستار شما سنگین است بدهید و مخففه^۱ مرا بگیرید. این خبر به شاه رسانیدند، خندیده حکم فرمود، که آنها را بیش از این آزار نکنند و بگذارند.^۲

(حاجی اسدیگ تبریزی و ساده‌لوحی‌های او)

حاجی اسدیگ تبریزی، خالوی^۳ امام‌قلیخان^۴، حاکم فارس بود. چون پادشاه ایران،

۱. مخففه: چیز سبک و کم‌وزن.

۲. واقعه مجازات قاضی اصفهان در سفرنامه اوئتاریوس، ج ۲، صص ۷۱۴ - ۷۱۵ نیز نقل شده است.

۳. خالو: دایی.

۴. امام‌قلی‌بیگ پسرالله‌وردی‌خان، که پس از درگذشت پدر، از جانب شاه عباس به امیرالامرای فارس انتصاب یافت، و به سال ۱۰۴۲ق در قزوین به حکم شاه‌صفی (حکومت: ۱۰۳۸ - ۱۰۵۲ق) کُشته شد (رک: زندگانی شاه‌عباس اول، ج ۲، صص ۴۳۵ - ۴۳۹. دائرةالمعارف بزرگ اسلامی، ج ۱۰، صص ۱۵۳ - ۱۵۵).

امام قلیخان را کشت، حاجی اسدیگ را حامی نماند. به هر کسی که ستمی و تعدیی در ایام حکومت خان کرده بود، امروز فرصت یافته، به قاضی مستغاثی شدند.^۱ اکثر املاک بیش‌بها را به اندک چیزی به بیع شرط مرهون ساخته، بعد از انقضای وعده، متصرف گشته بود. مردم، دعوی غبن داشتند^۲ و بعضی، املاک را پس گرفتند و چندی زری به دست آوردند. هر روز در محکمه قاضی شیراز، این هنگام گرم بود. حاجی، بسیار ساده لوح واقع شده بود، از طرز گفت و شنید مجلس شرح خیری نداشت، چنانکه مدعی او را احتیاج به گواه کم می‌شد. اکثر از تقریر^۳ حاجی، معامله به ثبوت می‌رسید. شخصی نصیحت کرد که: در حضور قاضی به صرفه حرف باید زد، یکایک اقرار کردن خوب نیست، منکر شو تا مدعی به گواه، دعوی را ثابت کند. این نصیحت در دلش نقش بست. بعد از چند روز، شخصی آمد و دعوی کرد، که: از من فلان مبلغ گرفته. قاضی از حاجی پرسید، که: چه می‌گویی؟ او را نصیحت دوست خود به خاطر رسید، گفت: این مرد راست می‌گوید، گرفته‌ام، اما منکرم. در وقتی که این کمینه^۴، این حکایت را نوشت، میرجعفر نام شخصی حاضر بود، پرسید، که: حاجی اسدیگ، عمه خان بود، یا خاله خان؟

(لطایفی از ساده‌لوحی‌های شاه‌خلیل‌الله یزدی^۵)

شاه خلیل‌الله از جمله اکابر و اعیان یزد بوده، مال و جمعیت بیشمار و حرف‌های ساده‌لوحانه بسیار داشت. از جمله سخنان شیرینش چندی به قلم درمی‌آید.

از جمله آن‌که استری داشت، که از بسیار خوبی سر طویله بود، روزی بر آن سوار شده، به کوچه‌باغ، که آن را مردم یزد اهرستان^۶ گویند، آمد. چون در ایام فصل گل آن سیر سرانجام می‌یابد، تمام اهل شهر بیرون می‌آیند. معرکه‌گیران^۷ هنگامه داشتند و دف می‌زدند.

۱. مستغاثی شدن: دادخواهی کردن.

۲. دعوی غبن داشتن: ادعای زیان و خسارت کردن.

۳. تقریر: اقرار.

۴. منظور، میرزا معز فطرت، مؤلف و مدون سفینه فطرت است.

۵. شاه خلیل‌الله یزدی: از اکابر سادات یزد و فرزند غیاث‌الدین میرمیران یزدی. در سال ۹۹۹ ق که شاه عباس صفوی از شیراز به یزد رفت، شاه خلیل‌الله به استقبال و پذیرایی وی شتافت و از جانب او به مقام نقابت انتصاب یافت. در سال ۱۰۱۷ ق درگذشت (ر.ک: سادات نعمت‌اللهی در یزد، صص ۱۷۰ - ۱۷۳).

۶. اهرستان: تفرجگاه و باغستان کهن و مشهور یزد (ر.ک: یادگارهای یزد، ج ۲، صص ۹۵ - ۱۰۶).

۷. متن: معرکه‌گیری.

استر از آواز آن رمید و او را بر زمین زد، چنانکه دستار از سر و کفش از پایش برآمد، در میان مردم بی‌سر و پا منفعل گشت. نوکران، استر را گرفته آوردند و او را سوار کردند. بی‌دماغ و آزرده به خانه آمد، فرمود تا شلاق خوبی بر استر زدند و زنجیر در پایش افکندند. گفت: آن فضول بی‌ادب را گاه و جو ندهند. مدتی محبوس بود، نزدیک شد که از گرسنگی بمیرد، و میرآخور به التماس گناهِش آمد، هر چند معذرت خواست، مقبول نیفتاد و آخر گفت: امروز یا فردا خواهد مُرد و حیف است که به ستم ضایع شود. تأملی فرمود و گفت: جو و کاهش بده، اما چنان کن که او نفهمد ما رخصت داده‌ایم.

روزی، به طویله به تماشای اسبان آمده بود، در آخور استر خاصه، تخمی دید، برداشت و به شخصی سپرد. فرمود: نگاهدار که از این، استر بچه‌ای بیرون خواهد آمد. میرآخور را طلبید، که: تخم‌های دیگر چه شد؟ گفت: امروز، مرغی از خانه همسایه پریده به اینجا آمده، در طویله مرغ نیست، که تخم بدهد. شاه آزرده شد و از او روی گردانید. گفت: این ابله می‌خواهد، که فریب ما بدهد و تخم استر خاصه را به مردم بفروشد، اینقدر نمی‌داند که مرغی به این کوچکی چون کونش به این آخور بلند رسید.

روزی، در کوچه‌باغ بر اسبی سوار بود و می‌جهانید. در اثنای جست‌وخیز، دهنه اسب زبون بود، شکست، جلو در دستش ماند و لجام جدا شد. به رفیقان گفت: در سر اسب هیچ کدام دهنه زیادی نیست که به من بدهید.

روزی، اسب اعلایی برای او آورده بودند، سوار شد و زمین همواری پیش راه آمد، دوآنید، جلو از دستش کشید، نزدیک شد که از اسب بیفتد، فریاد کرد، که: بگیرد این اسب گریخته.

شاه، استر کبودی داشت، از پیری سفید شد، به میرآخور فرمود که: به رنگریز بفرما تا استر را کبود کند. میرآخور، حیران شد که چه جواب بگوید. رفته رنگریز را به حضور آورد، فرمود که: استاد! این استر بسیار خوبی است، سفید شده، او را رنگ کن. رنگریز عذر آورد، که: ممکن نیست. گفت: ای احمق! صد گز کرباس را به خُم می‌توانی بُرد، استر خود زیاده از دوسه گز نیست.

شنیده بود، که دزدان، شب‌های تاریک، سیاه پوشیده، نم‌دین^۱ به پا کرده، جاها به دزدی می‌روند، و نم‌دین از آن جهت می‌پوشند، که صدای پای ایشان بلند نشود. شبی از خواب بیدار شد و چشم گشود، و چراغ خاموش گشته بود، دید عجب شب تاری است، به

۱. نم‌دین: کفش نم‌دی.

خاطرش رسید، که دزدان در این قسم شب‌ها به جاها می‌روند، گوش کرد، هیچ آوازی نشنید، به فراست دریافت که دزد آمده، فریاد برآورد، که: هی دزد، هی دزد! خدمتکاران بیدار شدند و به هر طرف دویدند و از اندرون غوغا به بیرون رفت، نوکران به سر راه و کوچه رفتند، از هیچ‌ها اثری ظاهر نشد، شخصی از او پرسید: چون دانستید، که دزد آمده. فرمود: شب تاریک بود و هیچ صدای پایی نمی‌آمد.

کنیزانش در خانه، لباس او را شسته، به واسطه خشک کردن، از سر دیوار، نگون انداخته بودند. اعتراض^۱ کرد، که: پیراهن مرا سرنگون کرده‌اید، هیچ ملاحظه نمی‌کنید که من در میان آن باشم.

روز عید، اکثر اکابر شهر، به مبارک‌باد او می‌آمدند. در اثنای آمدن ایشان با چفت آهنین، که بر چوب آستانه در نصب بود، بازی می‌کرد، انگشت در آن داشت، چون چفت تنگ بود، انگشتش بند شد، هر چند کشید، بیرون نیامد، اعزه بر سر قالی رسیدند، نتوانست که برای تواضع برخیزد، به یک پهلو افتاد و پای خود را به هوا کرد و گفت: یا الله یا الله، معذور دارید که انگشتم به چفت در بند شده، نمی‌توانم قد راست کرد.

شبی از ایام تابستان با فرزندان در پشت‌بام خوابیده بود، پسرش برای بول‌کردن به کنار بام آمد و به زیر شاشید. گفت: ای کم‌عقل! نمی‌ترسی که دزد دست بر کمند شاش زند و به بالا آید.

استر خوبی به دوازده تومان خریده بود و به حضور او می‌گردانیدند. در عمارتی نشسته بود، گنجشکی از پنجره بیرون پرید، به غلامی که بر آن سوار بود، فرمود که: استر را بسیار تعریف می‌کنی، از پنجره بیرونش کن. غلام گفت: چون استر از اینجا برود؟ فرمود: گنجشکی که دو سه تاش را به یک پول توان خرید، از پنجره به آسانی و جلدی بیرون می‌رود، استر دوازده تومانی نمی‌تواند رفت؟

روزی به باغی آمد، دید، که تلّ خاکی در میان آن واقع است. باغبان و سرکار باغات را طلبیده، فرمود که: این بلندی را بردارند. ایشان گفتند: چند مرتبه برآورد خرج کردیم، زر بسیار می‌باید، که این خاک بیرون رود. فکری کرد و فرمود: عجب تدبیری به خاطرم رسیده. پرسیدند: که چیست؟ گفت چاهی باید کند و خاک‌ها را در آن ریخت. گفتند: خاک چاه را چه کنیم؟ سر جنبانید و تبسمی نمود که: آسان[است]، برای آن چاه دیگر بکنید.

شخصی از هندوستان به یزد آمد، به خدمت ایشان رسید. از همه جا نقل‌ها می‌کرد. از مقلدان هندی حرف در میان آمد، غافل شد و گفت: شخصی از عراق به هند آمد، سخنان نمکین و اوضاع شما را نقل می‌کرد، به او مبلغ‌ها دادند. فرمود: اگر ما خود برویم، چه زرها که به ما بدهند.

(صفی‌قلی‌خان^۱ و استاد او)

صفی‌قلی‌خان پسر امام قلی‌خان، حاکم فارس، در سن ده سالگی استادش بر سر مشق به جهت تعلیم او این بیت نوشت، که:

نظم

نهال بخت مرا نیست خرمی اینجا روم ز سین سفر ارّه‌اش نهم برپا
سین سفر را کشیده نوشته بود. صفی‌قلی‌خان گفت که: چون در این بیت، شاعر، سین را به ارّه تشبیه کرده، مناسب آن است که دنداندار بنویسند.

(شاه حسین بیگی و گیوه‌فروش)

شاه حسین بیگی در گرمسیرات فارس، جمعی را با خود متفق ساخته راهزنی می‌کرد. روزی، شخصی یک خروار گیوه^۲ همراه داشت و به جهرم می‌رفت، که بفروشد، به شاه حسین برخورد. رفیقان او در صحراها گشته، پاپوش آنها پاره شده، هیچ کدام را کفش درستی نبود. از روی خواهش تمام هجوم آوردند و هرکدام موافق پای خود گیوه خویش کردند. به چند کس نرسید، با هم مجادله داشتند، صاحب گیوه‌ها به اضطراب و شتاب تمام از راهی که آمده بود، بازگشت، شروع به دویدن کرد و گفت: یاران! صبر کنید، این است که رسیدیم. شاه حسین متحیر گشت، او را طلبیده پرسید، که: به این تک و دو و تیزگامی به کجا می‌رفتی، صبر کنید^۳ چرا می‌گفتی؟ جواب داد، که: عجب بازار گرمی و مشتری‌های

۱. شاه عباس صفوی، یکی از زنان حرمسرای خود را به امام قلیخان (حاکم فارس) بخشیده بود، و گفته شده است این زن چون به خانه امام قلیخان رفت، آبستن بود و پس از شش ماه، پسری به دنیا آورد، که فرزند امام قلیخان معرفی شد، اما درواقع، فرزند شاه عباس بود. این پسر، صفی قلیخان نام داشت و پس از مرگ شاه عباس صفوی، به دستور شاه صفی در سال ۱۰۴۱ق کشته شد (رک: خلاصه‌السير، ص ۱۴۷. سفرنامه تاورنیه، صص ۱۹۴ - ۱۹۶. از شیخ صفی تا شاه صفی، ص ۲۴۷).

۲. گیوه: نوعی از کفش نمدی.

۳. متن: کن.

خوب دیدم، می‌روم که دیگر بیاورم. [شاه حسین] خنده بسیار کرد و قیمت گیوه‌ها را با نفع به او داد و کس همراه او کرد تا او را به آبادی رساند.

(خلیفه صوفیان عراق و زن جوان)

جمعی از صوفیان در عراق هستند، که اهل احشام و ترکان صحرائشین به ایشان اعتقاد تمام دارند. هر شب جمعه، آنها حلقه ذکر آراسته توحید می‌کنند و بعد از آن به توصیف شیخ‌المحققین، قدوة العارفین، شیخ صفی، سرگرم می‌شوند. در میان ایشان، یکی که به تقوی و صلاح آراسته، او را خلیفه خود می‌سازند، و دیگری ناظر، و یکی طریقی است، که اگر از کسی در اثنای ذکر، حرکت بی‌موقعی رو دهد، یا آنکه از صوفیان کاری سرزند، که از آداب و قانون دور باشد، ناظر آن را به سمع خلیفه رساند و طریقی به موجب حکم، او را چند چوب طریق بزند. القصه، عجب هنگامه و طرفه سلسله‌ای دارند این جماعت. در موسم بهار، که احشامیان به کنار چشمه‌های آب و مرغزارها می‌آیند، به میان ایشان رفته‌ذکری می‌کنند و از هر خیمه‌ای نذر و نیاز می‌گیرند. آنچه پیدا می‌شود، به خدمت خلیفه می‌آورند، او به مریدان و شاگردان، فراخور حال، تقسیم می‌نماید.

روزی، صوفیه به احشامی رسیدند و به خیمه کدخدای حشم فرو آمدند. آن مرد در منزل نبود، زن جوانی داشت، پیش آمده خلیفه را با یاران تواضع نمود و در خیمه جا داد. رسم زنان صحرائشین است، که روی از مردم کم می‌پوشند، خصوصاً از خلیفه و صوفیه، که آن جماعت مرید ایشانند. زن، قاعده مهمانداری به جای آورد. خلیفه را ذوق مواسلت به خاطر رسید، نظری در کارها به او داشت و با خود هر لحظه اندیشه وصال می‌کرد و می‌گفت:

نظم

شبی به دست گر آن ساق دلربا افتد کلید گنج فراغت به دست ما افتد
صبر کرد تا وقتی که مریدان حاضری خورده، جابه‌جا برای خواب و آسایش رفتند و خود در خیمه تنها ماند. حرفی با او در میان آورد. آن عورت از روی پرمردی و اخلاص به ملائمت تمام جواب می‌گفت. خلیفه را در دل گذشت، که او نیز ذوقی از اختلاط پیدا کرده، هر حرکتی و ادایی که از آن زن سر می‌زد، همه را حسب‌المدعای خود می‌فهمید. کار به جایی رسید، که دست به دامانش رسانید و خواست که محبوبه را در بر کشد. او بر سر دیگدان ایستاده برای صوفیان آشی می‌پخت و چمچه چوبین بزرگی در دستش بود. از

روی غضب و خشم، چند چمچه خوب بر سر و روی او زد و به آن اکتفا ننموده، پهلوهای مرشد را از کوفت راه بیرون آورد. خلیفه از گفته و کرده، پشیمان و دلگیر شد، در کنج خیمه نشست. از غم و غصه خوابش در ریود. چندان خوابید، که نماز شام رسید. شاگردان و مریدان آمده از خوابش بیدار کردند، واش پخته بود، به مجلس آوردند. خلیفه با دل حزین و خاطر غمین بر صدر نشست. زن، سفره انداخت و چند کاسه‌اش که داشت، بر طبق اخلاص نهاد. مریدان قاشقها گرفته منتظر نشسته بودند، که مرشد، اول چمچه به کاسه رساند و متبرک سازد، بعد از آن ایشان شروع در خوردن کنند. خلیفه، دلگیر بود و اندیشه داشت، که مبادا آن عورت، افشای راز کند و او را در میان جماعت رسوا سازد و این معنی موجب تنبیه و عزل او شود. اصلاً به طرف‌اش توجه نمی‌کرد. یکی از مریدان گستاخ گفت: بسم الله یا پیر! طعام را متبرک فرمایید. خلیفه از واهمه، گرسنگی را فراموش کرده بود، تغافل زد. گرسنگان، شروع در مبالغه و ابرام نمودند. زن بر حاشیه بساط ایستاده بود و به خلیفه نگاه می‌کرد، دید که کوشش و تلاش یاران از حد رفت واش از خنکی خلیفه نزدیک شد، که یخ بندد. گفت: خلیفه را بسیار اشتها غالب آمده بود، پیش از شما چند چمچه خورده، در ضیافت و خدمتکاری کوتاهی نکرده‌ام.

(حاکم کاشان و پیرمرد نمازگزار و صالح)

در ایام سلطنت شاه‌عباس صفوی، مالک رقاب ایران، شخصی حاکم کاشان شد. ندافی^۱ دادخواه گردید، که: امشب، دزدان دکان مرا شکافته، پاره‌ای پنبه^۲ مخلوج^۳ داشتم برده‌اند. کس به احضار مردمی که در حوالی دکان نداف، خانه و دکان داشتند، تعیین نمود. عسس رفته اکثر مردم آن سرزمین را جمع آورد. پیرمردی نمازگزار، که به اعتقاد یاران دایم‌الصوم^۴ بود، در گوشه مسجدی، که نزدیک به دکان نداف بود^۴، او را هم خواهی نخواستی کشان کشان از مسجد برآورده با آن مردم پیش حاکم آورد. چون آن جماعت پیش حاکم شدند، فرمود که سگ آدمخوار و اسباب شکنجه و آب نمک و چوب بسیار آورده، آن مردم را پهلو به پهلو ایستاده کردند. و آن پیرمرد، تسبیحی در دست داشت و ذکری می‌کرد. حاکم

۱. نداف: پنبه‌زن، حلاج.

۲. پنبه مخلوج: پنبه حلاجی شده و از دانه بیرون کرده شده.

۳. دایم‌الصوم: همیشه روزه‌دار.

۴. متن: است.

گفت: اگر اقرار به گناه خود نکنید، هر کدام را به شکنجه‌ای آزار کنم. مردم را دهشت غالب آمد، یکمرتبه از عمر و حیات بیزار شدند. حاکم بر همه آنها نگاه می‌کرد و سری می‌جنبانید. از روی خشم و قهر گفت: ابلهی که وقت سحر به دزدی رفته بود، امروز فرصت رشتن نیافته، هنوز پنبه به ریشش چسبیده. آن پیرمرد از اضطراب تمام، دست بر محاسن خود کشیده و آن‌چنان در آن دست کشیدن بی‌تاب شد، که تسبیح از دستش افتاد. همه مردم به خنده درآمدند و هیچ کس را بر آن پیر ضعیف صالح گمان نبود، بلکه اکثر یاران از آوردن او آزرده و دلگیر بودند. حاکم به دست تدبیر و فراست، پنبه را از مرد پیر گرفته، به جراحی استاد نداف نهاد.

(حاجی وقاس و آصف‌خان^۱)

حاجی وقاس از مردم ماوراءالنهر است. به هند آمده، به خدمت آصف‌خان پسر اعتمادالدوله آشنا شد. روزی، حرف از عمارت مقبره‌ها در میان آمد، خان فرمودند، که: مقبره اعتمادالدوله، پدر خود را بسیار خوب ساخته‌ام. حاجی را برای تماشای مقبره فرستاد. او رفته سیر کرد و باز به خدمت خان آمد. پرسید، که: چون عمارتی است؟ گفت: بسیار خوب است، حیف که کم قبر است. خان از این سخن دلگیر شد. رو از حاجی گردانید. او خواست، که باز حرفی زند، پرسید که: خان را هم در این مقبره خواهند گذاشت؟

(تقی آقا و دهن تفنگ)

تقی آقا نام شخصی از مردم دهات همدان به هندوستان آمده، نوکر شد. روزی، خبر رسید، که مردم غنیم^۲ نزدیک آمده، لشکرها شروع در صف‌آرایی نمودند. تقی آقا فتیله تفنگ روشن کرد و بر دهنه آتشخانه باروت ریخت. به او گفتیم که: هنوز مخالف دور است، مبادا غافل فتیله به باروت رسد. جواب داد، که: خاطر جمع است، دهن تفنگ را به پنبه مستحکم ساخته‌ام.

۱. آصف‌خان: میرزا ابوالحسن یمین‌الدوله، مخاطب به آصف‌خان (درگذشته ۱۰۵۱ ق) دولتمرد و سردار ایرانی تبار دربار بابرین هند در دوره جهانگیر (۱۰۱۴-۱۰۳۷ ق) و شاهجهان (۱۰۳۷-۱۰۶۸ ق). وی پسر میرزا غیاث‌الدین محمد، مخاطب به اعتمادالدوله، و معروف به غیاث‌بیگ (از امرای نامی دربار جهانگیر، پسر نورجهان بیگم، در گذشته ۱۰۳۱ ق) است. (درباره او، رک: دانشنامه زبان و ادب فارسی در شبه قاره، ج ۱، صص ۷۲-۷۳).

۲. غنیم: دشمن.

(شاه‌جی و نکته‌گویی او)

شاه‌جی‌نام محبوبه از فواحش هند بود و نمک حُسنش جراحت جگرها را پیوسته تازه داشتی. در هر بیان، لیش به سخنان بامزه در دلها تخم محبتی کاشتی.

نظم

ز لعل لیش بُرده یا قوت رنگ سخن را ازو کار دل گشته تنگ
چو حرفی لیش میل گفتن کند به گل امتحان شکفتن کند
روزی از ایام جشن در مجلس پادشاه حاضر بود، شخصی از مقرران درگاه پرسید،
که: می‌گویند مرغ هوس یارانت از هر دریچه‌ای که خواهد، آمد و شد تواند کرد و راه
عیش بر مردم از در بسته نداری. جواب گفت: آری، شمشیر اصیل از هر دو طرف خم
می‌شود.

(حکایت‌هایی از قزوینی مهاجر به هند)

ساده‌لوحی از مردم اعزّه قزوین، که در علم سیاق دستی داشت، از وطن دلگیر شده به
هند آمد. طالع بلندش به خطاب و منصب خانی ممتاز گردانید. صاحب سخنان شیرین بوده،
چند حکایت از او نوشته می‌شود.

روزی در کشتی نشسته سیر دریا می‌کرد و گذار کشتی به جایی افتاد، که آب عمیق
بود و باد از پیش رو آمده به تندی تمام، سرکشتی را گردانید. ملّاحان نتوانستند ضبط کرد،
خان در غضب شد، ملّاحی خواست عذری بگوید، گفت: اینجا گرداب است. شنیده بود، که
برای آب گردش پیاز می‌باید خورد، فریاد برآورد، که: پیاز پیاز!

شبی به جهت آنکه هوا گرم بود، در پشت بام، فرش انداخته نشسته بودند. خان به هر
طرف نظر می‌کرد و شخصی پرسید، که: چه به خاطر می‌رسد؟ خان فرمود، که: من این بام
را در جای دیگری دیده‌ام، در فکرم، که در کدام شهر به من برخورده.

روزی، شخصی را برای خریدن خربزه به بازار فرستاده بود. چند خربزه آورد، برید،
هیچ‌کدام شیرین برنیامد، آزرده شد. شخصی، که خربزه خریده بود، گفت: بهتر از این بهم
نمی‌رسد، خان فرمودند، که: چه بلاست، امسال قحط الرجال خربزه شیرین شده.

(قزوینی شاطر و پسر چهارماهه او)

قزوینی‌ای شاطر^۱ بود، کدخدا^۲ شد. زنش آبتن گشت، بعد از چهار ماه پسری آورد، مردم به او ظرافت می‌کردند، که: پسر ت عجب زود آمد. گفت: ان شاء الله او از من جلوتر و چابکتر خواهد بود.^۳

(قزوینی صراف)

قزوینی صرافی، صندوقش را دزد برد، زنش گریه و زاری می‌کرد، او خوشحال بود. پرسیدند، که: تو چون آزرده نیستی؟ گفت: زن ناقص‌العقل است، عبث غم می‌خورد، لحظه دیگر، دزد حیران و سرگردان، صندوق را می‌آورد. پرسیدند: چرا؟ گفت: به کسی مگوئید، کلیدش پیش من است.

(قزوینی تریاکی و قبض طبع)

قزوینی‌ای تریاکی، قبض^۴ در طبعش به هم رسید، اصلاً از او چیزی دفع نمی‌شد. روزی به طهارت‌خانه رفت و بر سر قدم نشست، زور بسیار زد، نزدیک شد، که هلاک شود، گفت: بدر آیی می‌ترسی بخورمت؟!

(غوری و خر دزدیده شده او)

غور ملکی است در خراسان و مردم آنجا اکثراً ابله‌اند. غوری در قافله بود، شب، دزدان خر او را بُردند. صباخ خیرات می‌کرد و شکر می‌گفت. رفیقان پرسیدند، که: خر تو را دزد برده، اگر آزرده نیستی، خوشحالی و شکرگزاری چیست؟ گفت: الحمد لله بر آن سوار نبودم، اگر نه مرا می‌دزدیدند.^۵

۱. شاطر: بیک چُست و چالاک و تندرو.

۲. کدخدا: داماد.

۳. نظیر این لطیفه در رساله دلگشا (ص ۸۶) نیز آمده است: «بُخاری زنی بخواست. بعد از سه ماه پسری بی‌آورد. از پدرش پرسیدند: این پسر را چه نام نهم؟ گفت: چون نه ماهه راه به سه ماه آمده است، او را چاپار ایلچی نام باید کرد».

۴. قبض: بی‌بوست.

۵. در مضمون این حکایت، عبید زاکانی نیز لطیفه‌ای نقل کرده است: «قزوینی، خر گم کرده بود، گرد شهر می‌گشت و شکر می‌گفت. گفتند: شکر چرا می‌کنی؟ گفت: از بهر آنکه من بر خر ننشسته بودم و گرنه من نیز امروز چهارم روز بودی، که گم شده بودمی» (رساله دلگشا، ص ۹۷).

کتابنامه

- آتشکده آذر: لطفعلی بیگ خان آذر، با تصحیح، تحشیه و تعلیق دکتر سیدحسن سادات ناصری، تهران، امیرکبیر، ج ۱، ۱۳۳۶، ج ۲، ۱۳۳۸، ج ۳، ۱۳۳۹ - ۱۳۴۰.
- آثار الشعراء (فرهنگ شعرای فارسی‌گوی شبه قاره): دکتر سید محمد اکرام اکرام، اسلام‌آباد، مرکز تحقیقات فارسی، ۱۳۸۷.
- از شیخ صفی تا شاه صفی (از تاریخ سلطانی): سید حسن بن مرتضی حسینی استرآبادی، به اهتمام دکتر احسان اشراقی، تهران، انتشارات علمی، ۱۳۶۴.
- اعیان‌الشیعة: السید محسن الامین، حقه و اخرجه و استدرک علیه حسن الامین، بیروت، ۱۴۰۶ هـ، ۱۹۸۶ م.
- امل الآمل: محمد بن حسن حرّعاملی، تحقیق: سیداحمدحسینی، قم، دارالکتاب الاسلامی، ۱۳۶۲.
- بهار عجم: لاله تیک چندبهار، تصحیح دکتر کاظم دزفولیان، تهران، طلایه، ۱۳۷۹.
- بهارستان سخن: میرزا عبدالرزاق نواب صمصام‌الدوله، به اهتمام میر عبدالوهاب بخاری، مدراس، ۱۹۵۸ م.
- تاریخ تذکره‌های فارسی: احمد گلچین معانی، تهران، سنایی، چاپ دوم، ۱۳۶۲.
- تاریخ جدید یزد: احمد بن حسین بن علی کاتب، به کوشش ایرج افشار، تهران، امیرکبیر، چاپ دوم، ۱۳۵۷.
- تاریخ جهان‌آرای عباسی: میرزا محمد طاهر وحید قزوینی، با مقدمه، تصحیح و تعلیقات سید سعید میر محمد صادق، تهران، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، ۱۳۸۳.
- تاریخ عالم‌آرای عباسی: اسکندربیک ترکمان، زیر نظر و با تنظیم فهرستها و مقدمه ایرج افشار، تهران، امیرکبیر، چاپ سوم، ۱۳۸۲.
- تاریخ عباسی یا روزنامه ملاجلال: ملاجلال‌الدین منجم، به کوشش سیف‌الله وحیدنیا، تهران، انتشارات وحید، ۱۳۶۶.
- تحفه سامی: سام میرزا صفوی، تصحیح و تحشیه دکتر رکن‌الدین همایون فرخ، تهران، علمی، بی‌تا.
- تذکره الملوک: به کوشش دکتر سید محمد دبیرسیاقی، و سازمان اداری حکومت صفوی یا تعلیقات مینورسکی بر تذکره الملوک: ترجمه مسعود رجب‌نیا، تهران، امیرکبیر، چاپ دوم ۱۳۶۸.
- تذکره بی‌نظیر: میرسید عبدالوهاب افتخار بخاری دولت‌آبادی، تصحیح امید سروری، تهران، کتابخانه مجلس شورای اسلامی، ۱۳۹۰.
- تذکره مخزن‌الفرائب: شیخ احمدعلی خان هاشمی سندیلوی، به اهتمام دکتر محمدباقر، اسلام‌آباد، مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان، ج ۴، ۱۳۷۱.

- تذکره نویسی فارسی در هند و پاکستان: دکتر علیرضا نقوی، تهران، مؤسسه مطبوعاتی علمی، ۱۳۴۳.
- تذکره پیمانہ: احمد گلچین معانی، تهران، سنایی، ۱۳۶۸.
- تذکره حسینی: میر حسین دوست سنهلی، لکهنو، مطبعه نولکشور، ۱۲۹۲ق.
- تذکره روز روشن: مولوی محمد مطفر حسنین صبا، به تصحیح و تحشیة محمد حسین رکن زاده آدمیت، تهران، انتشارات رازی، ۱۳۴۳.
- تذکره روضة السلاطین و جواهر العجایب (مع دیوان فخری هروی): به تصحیح و تحشیة سید حسام الدین راشدی، حیدرآباد، سندی ادبی بورد، ۱۹۶۸م.
- تذکره مرآت الفصاحة: شیخ محمد مفید «داور» به تصحیح دکتر محمود طاووسی، شیراز، انتشارات نوید شیراز، ۱۳۷۱.
- تذکره میخانه: عبدالنبی فخرالزمانی قزوینی، به اهتمام احمد گلچین معانی، تهران، اقبال، چاپ پنجم، ۱۳۶۷.
- تذکره نصرآبادی: محمد ظاهر نصرآبادی، با مقدمه، تصحیح و تعلیقات محسن ناجی نصرآبادی، تهران، اساطیر، ۱۳۷۸.
- تذکره التواریخ: عبدالله کابلی، نسخه خطی فرهنگستان علوم جمهوری ازبکستان، شماره ۲۰۹۳.
- تذکره الشعراء: محمد عبدالغنی خان غنی، به کوشش محمد اسلم خان، دهلی، انتشارات سعود احمد دهلوی، ۱۹۹۹م.
- تذکره المعاصرین: محمد علی بن ابی طالب حزین لاهیجی، با مقدمه، تصحیح و تعلیقات معصومه سالک، تهران، دفتر نشر میراث مکتوب، نشر سایه، ۱۳۷۵.
- جامع مفیدی: محمد مفید مستوفی بافقی، به کوشش ایرج افشار، تهران، اساطیر، ۱۳۸۵.
- خلاصه الاشعار و زیده الافکار: میر تقی الدین کاشانی، نسخه خطی شماره کتابخانه چشمه رحمت (غازی پور - هند)
- خلاصه الاشعار و زیده الافکار (بخش اصفهان): میر تقی الدین کاشانی، به کوشش عبدالعلی ادیب برومند و محمد حسین نصیری کهنمویی، تهران، مرکز پژوهشی میراث مکتوب، ۱۳۸۶.
- خلاصه الاشعار و زیده الافکار (بخش کاشان): میر تقی الدین کاشانی، به کوشش عبدالعلی ادیب برومند و محمد حسین نصیری کهنمویی، تهران، مرکز نشر میراث مکتوب، ۱۳۸۴.
- خلاصه الافکار: ابوطالب خان تبریزی، نسخه خطی مرکز احیاء میراث اسلامی، شماره ۸۴۶.
- خلاصه السیر (تاریخ روزگار شاه صفی): محمد معصوم بن خواجگی اصفهانی، تهران، علمی، ۱۳۶۸.

- خیرالبیان: شاه حسین بن ملک غیاث‌الدین محمود بهاری سیستانی، تصحیح عبدالعلی اویسی کهخا، پایان‌نامه دوره دکتری رشته زبان و ادبیات فارسی دانشگاه اصفهان.
- دائرةالمعارف بزرگ اسلامی (ج ۱۰): تهران، بنیاد دائرةالمعارف بزرگ اسلامی، ۱۳۸۰.
- داستان‌سرایی فارسی در شبه‌قاره در دوره تیموریان: دکتر طاهره صدیقی، اسلام‌آباد، مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان، ۱۳۷۷.
- دانشمندان خوانسار در کتب تراجم: سیدمحمدعلی حسینی یزدی، سید رسول علوی، علی‌اکبر زمانی نژاد، قم، ۱۳۷۸.
- دانشنامه ادب فارسی (ادب فارسی در شبه‌قاره): به سرپرستی حسن انوشه، تهران، سازمان چاپ و انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ۱۳۷۵.
- دانشنامه زبان و ادب فارسی در شبه‌قاره: زیر نظر فرهنگستان زبان و ادب فارسی، تهران، فرهنگستان زبان و ادب فارسی، ج ۱، ۱۳۸۴.
- دلگشاهای مشهور درباری و مسخره‌های دوره‌گرد از زمانهای دور تا اواخر عهد قاجار: حسین نوریخس، تهران، سنایی، چاپ دوم، بی‌تا.
- دیوان حکیم شقایب اصفهانی: با تصحیح و مقدمه و تعلیقات دکتر لطفعلی بنان، تبریز، اداره کل ارشاد اسلامی آذربایجان شرقی، ۱۳۶۲.
- ذخیره‌الخوانین: شیخ فرید بخاری، به تصحیح شیخ معین‌الحق، کراچی، ۱۹۶۱م.
- رساله دلگشا به انضمام رساله‌های تعریفات، صدپند و نوادر الامثال: خواجه نظام‌الدین عیبید زاکانی، به تصحیح، ترجمه و توضیح دکتر علی اصغر حلبی، تهران، اساطیر، ۱۳۸۳.
- روضه‌الصفویه: میرزاییگ جنابذی، به کوشش غلامرضا طباطبایی مجد، تهران، بنیاد موقوفات محمود افشار، ۱۳۷۸.
- ریاض الافکار: وزیر علی خان عبرتی، دستنویس شماره ۹۳ کتابخانه و موزه سالار جنگ.
- ریاض‌الجنته: میرزا محمدحسن‌الحسینی الزنوزی، تحقیق علی رفیعی، اشراف: سیدمحمود مرعشی، قم، کتابخانه مرعشی، ج ۱، ۱۳۷۰، ج ۲، ۱۳۷۸، ج ۳، ۱۳۸۴.
- ریاض‌الشعر: علیقلی واله‌داغستانی، با مقدمه، تصحیح و تحقیق سید محسن ناجی نصرآبادی، تهران، اساطیر، ۱۳۸۴.
- ریاض‌العارفین: آفتاب رای لکهنوی، به تصحیح سید حسام راشدی، اسلام‌آباد، مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان، ۱۳۶۱.
- ریاض‌العلماء و حیاض‌الفضلاء: میرزا عبدالله افندی الاصفهانی، به اهتمام سید محمود مرعشی، تحقیق سید احمدحسینی، قم، مطبعه خیام، ۱۴۰۱ق.

- زبدةالتواریخ: محمد محسن مستوفی، به کوشش بهروز گودرزی، تهران، بنیاد موقوفات محمود افشار، ۱۳۷۵.
- زندگانی شاه عباس اول: نصرالله فلسفی، تهران، علمی، چاپ سوم، ۱۳۶۴.
- سرو آزاد: (دفتر دوم مآثر الکلام): میر غلامعلی آزاد بلگرامی، به سعی و تصحیح و تحشی عبدالله خان، به اهتمام عبدالحق صاحب، حیدرآباد دکن، کتبخانه آصفیه، ۱۹۱۳ م.
- سفرنامه اولتاریوس (اصفهان خونین شاه صفی): آدام اولتاریوس، ترجمه حسین کردبچه، تهران، هیرمند، ۱۳۷۹.
- سفرنامه تاورنیه: ترجمه حمید ارباب شیرانی، تهران، نیلوفر، ۱۳۸۳.
- سفرنامه شاردن: ترجمه اقبال یغمایی، تهران، طوس، ۱۳۷۴.
- سفینه بی خبر: میر عظمت الله بی خبر بلگرامی، نسخه خطی کتابخانه دانشگاه پنجاب، شماره H-39 /7779 (از مجموعه آذر)
- سفینه خوشگو: بندر ابن داس خوشگو، تصحیح دکتر سید کلیم اصغر، پایان نامه دوره دکتری رشته زبان و ادبیات فارسی دانشگاه تهران، ۱۳۸۰.
- سلافة العصر فی محاسن الشعرا بکل مصر: سید علی صدرالدین مدنی، تهران، چاپ افست مرتضویه، ۱۳۸۳.
- سلم السموات: شیخ ابوالقاسم بن ابی حامد کازرونی، تصحیح عبدالله نورانی، تهران، مرکز پژوهشی میراث مکتوب، ۱۳۸۶.
- شاخه های شوق (یادگارنامه استاد بهاء الدین خرمشاهی): به اهتمام علی دهباشی، تهران، نشر قطره، ۱۳۸۶.
- شام غریبان: لجهمی نرائن شفیق، مرتبه محمد اکبر الدین صدیقی، کراچی، انجمن ترقی اردو، ۱۹۷۷ م.
- شرح زندگانی و آثار فیضی: ضیاء الدین دیسانی، کلکته، ۱۹۶۱ م.
- شمع انجمن: نواب صدیق حسن خان، با مقدمه، تصحیح و تعلیقات دکتر محمد کاظم کهدوی، یزد، دانشگاه یزد، ۱۳۸۵.
- صیح صادق (مطلع دوازدهم): محمد صادق صادقی اصفهانی، با مقدمه و تصحیح دکتر سید امیر حسن عابدی، علیگر، انستیتوی تحقیقات فارسی دانشگاه اسلامی علیگر، ۲۰۰۷ م.
- صیح گلشن: سید علی حسنخان بهادر حسینی قنوجی بخاری، به اهتمام محمد عبدالمجیدخان، بهوپال، مطبع شاهجهانی، ۱۲۹۵ ق.

- *صحف ابراهیم* (بخش معاصران): علی ابراهیم خان خلیل بنارسی، به تصحیح میرهاشم محدث، تهران، انجمن آثار و مفاخر فرهنگی، ۱۳۸۵.
- *صحف ابراهیم*: علی ابراهیم خلیل خان، نسخه خطی شماره 711 Orient تویینگین (از نسخه عکسی کتابخانه بنیاد دائرةالمعارف اسلامی استفاده شده است)
- *طبقات شعراى هند*: کریم الدین، با مقدمه محمود الهی، لکهنو، ۱۹۸۳ م.
- *طبقات الشعراء*: قدرت الله شوق، مرتبه نثار احمد فاروقی، لاهور، ۱۹۶۸ م.
- *طرائف الظرائف*: جهانگیر میرزای قاجار، نسخه خطی کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران، شماره ۲۴۹۹.
- *طورمعنی*: منشی احمد حسین سحرکاکوروی، با مقدمه، تصحیح و تعلیق رئیس احمد نعمانی، دهلی، مرکز تحقیقات فارسی رازینی فرهنگی جمهوری اسلامی ایران، ۱۳۸۵.
- *عرفات العاشقین و عرصات العارفين*: تقی الدین اوحدی، به تصحیح ذبیح الله صاحبکاری و آمنه فخر احمد، تهران، مرکز پژوهشی میراث مکتوب و کتابخانه مجلس شورای اسلامی، ۱۳.
- *فارسنامه ناصری*: حاج میرزا حسن حسینی فسایی، به تصحیح و تحشیه دکتر منصور رستگار فسایی، تهران، امیرکبیر، ۱۳۶۷.
- *فارسی ادب بعهد اورنگزیب*: دکتر نورالحسن انصاری، دهلی، چاپ دوم، ۲۰۰۶ م.
- *فوائد الرضویة فی احوال علماء المذاهب الجعفریة*: شیخ عباس قمی، به کوشش دکتر عقیقی بخشایشی، قم، دفتر نشر نوید اسلام، ۱۳۸۵.
- *فهرست دستنویسهای شرقی در آکادمی علوم تاجیکستان*: ای.ام. میرزایف، ای.ان. بولدیروف، تهران، ج ۲، ۱۳۷۶.
- *فهرست دیوان‌های خطی کتابخانه سلطنتی و کتاب هزار و یکشب*: بدری آتابای، تهران، ۱۳۵۵.
- *فهرست مختصر نسخه‌های خطی کتابخانه مجلس شورای اسلامی*: سید محمد طباطبایی بهبهانی «منصور»، تهران، کتابخانه مجلس شورای اسلامی، ۱۳۸۶.
- *فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان*: احمد منزوی، اسلام‌آباد، مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان، ج ۷ (منظومه‌ها - ۱)، ۱۳۶۵.
- *فهرست میکروفیلم نسخه‌های خطی فارسی و عربی کتابخانه مولانا آزاد* (دانشگاه اسلامی علیگر): دهلی، مرکز تحقیقات فارسی، ج ۱، ۱۳۷۸.
- *فهرست نسخ خطی فارسی اورینتل پبلک لائبریری - بانکپور*، مستی به مرات العلوم: مرتبه خان بهادر موسوی عبدالمقندر، پتنه، ۱۹۲۵ م.

- فهرست نسخه‌های خطی فارسی انستیتوی آثار خطی تاجیکستان: زیر نظر سیدعلی موجانی و امریزدان علی مردان و ...، قم، کتابخانه آیت‌الله مرعشی نجفی، با همکاری دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی وزارت امور خارجه، ج ۲، ۱۳۷۸.
- فهرست نسخه‌های خطی فارسی کتابخانه رضا - دامپور: دامپور، کتابخانه رضا، ج ۲، ۱۹۹۷ م. ۱۴۱۷ هـ.
- فهرست نسخه‌های خطی فارسی کتابخانه انجمن ترقی اردو (دهلی نو): دهلی، مرکز تحقیقات فارسی رایزنی فرهنگی جمهوری اسلامی ایران، ۱۳۷۷.
- فهرست نسخه‌های خطی فارسی کتابخانه جامعه ملیه اسلامی (دهلی نو): دهلی، مرکز تحقیقات رایزنی فرهنگی جمهوری اسلامی ایران، ۱۳۷۷.
- فهرست نسخه‌های خطی فارسی کتابخانه دانشگاه استانبول: توفیق هاشم‌پور سبحانی و حسام‌الدین آق‌سو، تهران، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، ۱۳۷۴.
- فهرست نسخه‌های خطی فارسی کتابخانه دانشگاه پنجاب لاهور (گنجینه آذر): سید خضر عباسی نوشاهی، اسلام‌آباد، مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان، ۱۳۶۵.
- فهرست نسخه‌های خطی فارسی مؤسسه خاورشناسی فرهنگستان علوم روسیه: به اهتمام ا.د.ف. آکیموشکین و ...، ترجمه عارف رمضان، تهران، سازمان مدارک فرهنگی انقلاب اسلامی، ۱۳۷۵.
- فهرست نسخه‌های خطی فارسی موجود در کتابخانه عمومی دولتی سالتیکوف - شدرین: به اهتمام کاستیکووا.گ. ی، ترجمه عارف رمضان، تهران، سازمان مدارک فرهنگی انقلاب اسلامی، ۱۳۷۵.
- فهرست نسخه‌های خطی فارسی موزه ملی پاکستان (کراچی): دکتر عارف نوشاهی، اسلام‌آباد، مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان، ۱۳۶۲.
- فهرست نسخه‌های خطی کتابخانه مجلس شورای اسلامی: به کوشش علی صدراپی خوبی، با نظارت عبدالحسین حائری، قم، مرکز انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه، ج ۳۷، ۱۳۷۷.
- فهرست نسخه‌های فارسی انجمن ترقی اردو، کراچی: عارف نوشاهی، اسلام‌آباد، مرکز تحقیقات - فارسی ایران و پاکستان، ساهن پال شریف، ضلع گجران، اداره معارف نوشاهی، ۱۳۶۳.
- فهرستواره نسخه‌های خطی خاتقاه مجیبیه (پتنا - هند): به کوشش سید صادق حسینی اشکوری، قم، مجمع ذخائر اسلامی، ۱۳۸۵.
- کلمات الشعر: محمد افضل سرخوش، تصحیح علیرضا قزوه، تهران، کتابخانه مجلس شورای اسلامی، ۱۳۸۹.

- کاروان هند: احمد گلچین معانی، مشهد، آستان قدس رضوی، ۱۳۶۹.
- گنجینه: دکتر محمد آصف نعیم صدیقی، دهلی، انجمن فارسی، بی‌تا.
- مآثر الامرا: نواب صمصام الدوله شاهنواز خان، به کوشش مولوی عبدالرحیم، کلکته، انجمن آسیایی بنگال، ۳ مجلد، ۱۸۸۸ - ۱۸۹۰ م.
- مجمع الفضلاء: محمد عارف بقایی، دستنویس شماره ۶۵۴۶ کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران.
- مجمع الخواص: صادقی کتابدار، ترجمه دکتر عبدالرسول خیامپور، تبریز، چاپخانه اخترشمال، ۱۳۲۷.
- مجمع النفایس (بخش معاصران): سراج‌الدین علی خان آرزو.
- مجموعه نسخه‌های خطی فارسی فرهنگستان علوم جمهوری ازبکستان: زیر نظر سیمونوف آ. آ. ترجمه عارف رمضان، تهران، سازمان مدارک فرهنگی انقلاب اسلامی، ۱۳۷۵.
- محافل المؤمنین فی ذیل مجالس المؤمنین: محمد شفیع حسنی عاملی، تصحیح و تحقیق ابراهیم عرب‌پور، منصور جغتایی، مشهد، بنیاد پژوهش‌های اسلامی آستان قدس رضوی، ۱۳۸۳.
- مخزن نکات: محمد قیام‌الدین قائم چاندپوری، به اهتمام اقتدا حسن، لاهور، مجلس ترقی ادب، ۱۹۶۶ م.
- مرزا ارادت خان واضح، احوال و آثار: دکتر محمد کمال‌الدین مضطر، پتنه، کتابخانه خدابخش، ۲۰۰۳ م.
- مصطلحات الشعراء: سیالکوتی مل وارسته، تصحیح دکتر سیروس شمیسا، تهران، انتشارات فردوس، ۱۳۸۰.
- معراج الخیال: وزیر علی عبرتی عظیم‌آبادی، نسخه خطی کتابخانه دانشگاه پنجاب، شماره S 1495/4545 (از مجموعه شیرانی).
- مغولان در هند (بررسی کتابشناختی دستنویسها): تألیف دارا نوسی وانجی مارشال، ترجمه حسین برزگر کشتلی، تهران، کتابخانه مجلس شورای اسلامی، ۱۳۸۹.
- مقالات الشعراء: حیرت اکبرآبادی، به اهتمام نثار احمد فاروقی، بی‌جا (هند)، ۱۲۲۷ هـ.
- مقالات عابدی: به کوشش سیده بلقیس فاطمه حسینی، دهلی، شعبه فارسی دانشگاه دهلی، ۲۰۰۳ م.
- مکتب وقوع در شعر فارسی: احمد گلچین معانی، مشهد، دانشگاه فردوسی مشهد، ویرایش دوم، ۱۳۷۴.
- منتخب الاشعار: مردان علی خان مبتلا، ترتیب و تلخیص دکتر محمداسلم خان، دهلی، ۱۹۷۵ م.

- منتخب‌التواریخ: عبدالقادر بن ملوک شاه بداؤنی، تصحیح مولوی احمد علی صاحب، با مقدمه و اضافات دکتر توفیق هاشم‌پور سبحانی، تهران، انجمن آثار و مفاخر فرهنگی، ۱۳۷۹.
- منتخب‌اللطایف: رحم‌علی خان ایمان، تصحیح و توضیح حسین علیزاده و مهدی علیزاده، تهران، طهوری، ۱۳۸۶.
- نتایج‌الافکار: محمد قدرت‌الله گوپاموی، به کوشش یوسف بیگ باباپور، قم، مجمع ذخائر اسلامی، ۱۳۸۷.
- نجوم‌السماء فی تراجم‌العلماء: محمدعلی آزاد کشمیری، به تصحیح میرهاشم محدث، تهران، شرکت چاپ و نشر بین‌الملل، ۱۳۸۲.
- نظم‌گزیده (باب اول، فصل دوم): محمد ناظم تبریزی، با مقدمه و تصحیح دکتر آذر میدخت صفوی، علیگر، گروه زبان و ادبیات فارسی دانشگاه اسلامی علیگر، ۱۳۸۸.
- تقاوة‌الآثار فی ذکر‌الآخیر در تاریخ صفویه: محمودبن هدایت‌الله افوشته‌ای نظنزی، به اهتمام دکتر احسان اشراقی، تهران، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، چاپ دوم، ۱۳۷۳.
- نکات‌الشعرا: میرمحمد تقی میر، مرتبه دکتر عبارت بریلوی، لاهور، ۱۹۸۰م.
- نگارستان سخن: سیدنورالحسن خان بن سید محمد صدیق خان بهادر، کلکته، چاپخانه شاهجهانی بهوپال، ۱۲۹۳ق.
- هفت‌اقلیم: امین احمد رازی، با تصحیح، تعلیقات و حواشی سیدمحمدرضا طاهری «حسرت»، تهران، سروش، ۱۳۷۸.
- همیشه‌بهار: کشن چند اخلاص، به کوشش وحید قریشی، کراچی، انجمن ترقی اردو، ۱۹۷۳م.
- یادگارهای یزد: ایرج افشار، تهران، آثار ملی، ج ۲، ۱۳۵۴.
- *A catalogue of Persian and Arabic manuscripts in the Government Oriental manuscripts library, Madras: chandrasekharan, Madras, 1961.*
- *A concise descriptive catalogue of the Persian manuscripts in the salar jung Museum and library: Muhammad Ashraf, Hyderabad, 1969.*
- *Concise descriptive catalogue of Persian manuscripts in the collection of the Asiatic Society of Bengal: wladimir Ivanow, Calcutta, Vol.1.1985.*
- *Persian manuscripts in the National Museum of Pakistan at Karachi: Mohammad Ashraf, Vol.2. Karachi 1972.*

- *A descriptive catalogue of Arabic and Persian manuscripts in Edinburgh university library*: by Mohammed Ashraful Hukk, Hermann Ethe, Edward Robertson, Hertford, 1952.
- *A supplementary hand – list of the muhammadian manuscripts including all those written in the arabic character preserved in the libraries of the university and colleges of Cambridge*: by Edward G. Browne, Cambridge, at the university press, 1922
- *Catalogue of the Persian, Turkish, Hindustani, and pushtu manuscripts in the Bodleian library*: begun by professor Ed. Saghau, continued, completed and edited by Hermann Ethe, part 1 the Persian manuscripts, Bodleian library, Oxford, 1889



نبرد است که در این وقت و محنت برسد و ستارگان را انتمای برضی رسیده است
 بیروت همان است و عروق را شرف و انکساره داشت صورت را شرف و نور
 آن بجای بر او است غیر هم نیز بیروت هکس نیز بر شد داشت که اگر کما
 بود که یک را این بود در جواب مدعو فرمود که این چنین است و می شود که یک
 از تو نیست و دیگر که گوی که این را هرگاه که جفت پیدا شود با هم و
 بر این که شرف خود را که در بازار با خدا در این هر کس یافته باشد با در میان
 از دو که فتنه و ستار با بغایت لاین حالش سر از او فرجه و نیز در بی انصاف از گفته
 و که چه چنان و عقل مشرفا قرنی چون و انکس را از حضور بر تو برود و
 و تا چند روز بر خانه متوال در کاخ ظلیانی بنیاد برضت
 سیکر و لور بر به نیت و انما و بنمودن
 استاد خان با بیس بر خلافت میر

۴۳۵



هزاره که قدش در سینه داشت بدینش آمد و احوال پرسید
 که زنت چند دارد بزبان مردم خراسان جواب داد که چندی
 دارد و هر یک از آنها پرسید چه چیز دارد گفت سال سبزه
 چه چیز بدان گفت زندان باه پرسید که بخت و پیش چو
 گفت طعام میبخ که هرگز کوب خورد و احوال خفت و خوابش
 پرسید گفت گایه بومی که تو بسک جو فندک **طرافت** بر
 سوخته و در شطرنج بود روزی را بخت بر آن خواست
 میزدند در اندیشش نیست و بر دور سینه اش افتاد
 روشن را بوسه میداد و گاه لبش میزدند آن زن بخواب
 که از آن سوداگر دید برود پرسید که اینها مال و نقد چه
 است که فریادش در آنجا بلند است و اینها بد کرد و مرا **زندان**
 مرا باید ساخت **طرافت** میزدند که گناه تو در پیش داشت
 و نیکوشت محمد باقر فرشی شیراز که بدینوئی مضمون با هر مطایبه
 کرد و دید که سر بر آید که در آن چیز میزدند از عفت در آید
 سرش را بلند کرد که گفت میخواست سوز از زلف خود در آن

مطلب
میر نور اله

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي مَنَّ عَلَيْنَا بِمُحَمَّدٍ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ - دُونَ الْأَمَمِ الْمَاضِيَةِ وَالْقُرُونِ السَّالِفَةِ

روایت «فصیح الملک» از آثار «أفصح المتکلمین» گامی قدیم و قویم در طریق تصحیح کلیات سعدی شیرازی

جویا جهانبخش

I

تمهید

هر متاعی ز معدنی خیزد

شکر از مصر و سعدی از شیراز^۱

سعدی را «أفصح المتکلمین» خوانده‌اند، و هرچند در چنین تلقیب‌ها چنان سنجه‌هائی به کار نمی‌رود که قطعیتی به بار تواند آورد، این تلقیب کم‌وبیش إغراق‌آمیز، قبول عام یافته است؛ زیرا که اگر تعیین بی‌گفتگوی شیواترین سخنور فارسی‌زبان مُتَعَدِّر باشد - که هست -، بی‌شبهه یکی از آن سه چهار تن که انگشتِ إشارتِ عیارسنجان و سخن‌سنان، از برای تعیین شیواترین، در میان نام و نشان ایشان گردان و حیران خواهد شد، همانا شیخ شیرین‌سخن شیراز، سعدی، است.

به فرمودهٔ علامهٔ زنده‌یاد شیرازی‌نژاد، استاد جلال‌الدین هُمائی اصفهانی، «برای تشخیص مقام و مرتبهٔ شعرا و نویسندگان دو راه بیشتر نیست: یکی، نفوذ کلمه و قبول عامه، و دیگر، پسندِ خواص و دانشمندان. و این هر دو جهت به تمام معنی در سعدی جمع است.»^۲

پس نابیوسیده نیست که سخنوری بدین پایه از مقبولیت را صیرفیان بازار کلمه و کلام از دیرباز گرامی داشته و عمر بی‌بدیل را در سرکار او و خواندن و فهم کردن اشعار و آثار ماندگارش کرده باشند.

نه تنها کثرتِ حیرت‌انگیزِ دستنوشته‌های آثارِ سعدی نشانِ این اهتمام و اقبال و عنایتِ بی‌فتور است، کارهایِ مهم و ارجمندی که در ضبط و شرح و انتخاب و ترویج میراثِ سعدی به دستِ نخبگانِ اقلیمِ فارسی زبان صورت گرفته است، از جدیتِ فرهیختگان و فرهنگمداران در این باب حکایت می‌کند.

از این شمار، یکی دستیازی شماری از ادیبان «اقلیمِ پارس» است به همکاری و همگامی و همدستی در تصحیح کتباتِ سعدی که به اشرافِ شاعرِ نامورِ شیرازی، شوریده، ملقب به «فصیح‌الملک»، صورت گرفته است، و مثالی است از بذلِ همت برای تصحیح عالمانهٔ یک متن کرامند ادبی در عصر چاپِ سنگی.

کتباتِ سعدی ی مذکور که به نام «تصحیح شوریده» باز شناخته می‌شود، پس از چاپِ سنگی نخست آن که به سال ۱۳۲۷ ه. ق. در «مطبع مظفری» بمبئی صورت گرفته^۲، باز هم در ایران افست و نشر گردیده است، و از جمله اخیراً از سوی «انتشارات ادیب مصطفوی» ی شیراز به طرز هنرمندانه‌ای باز چاپ شده (که همین نسخه موردِ مراجعهٔ ماست^۴)

با آن که این چاپِ سنگی چند بار نشر و تکثیر گردیده است^۵ و با آن که موردِ استفادهٔ برخی از طابعان آثارِ شیخ نیز بوده است^۶، تا آن جا که من فحص کرده‌ام (و البته ادعای استقصای تام ندارم و نمی‌توانم داشت)، هنوز خود این تصحیحِ قدیمِ کتباتِ سعدی و گامِ قویمِ پیشینیان ما در طریقِ تصحیحِ متونِ فارسی موردِ بررسی و اعتنائی شایسته و توجّهی سزاوار و علی‌حده واقع نشده است.

اگر این گفتار و آنچه در معرفیِ مصححِ متن و متنِ مصححِ او در بردارد، جویندگانِ فرهنگِ ایرانی و معارفِ اسلامی را برای کندوکاوِ بیشتر در این زمینه شوقی بیفزاید، نگارنده، خود را در عرضه‌داشتِ این «جهدُ المقل» سرفراز می‌بیند.

II

شوریده: «آن شاعرِ تیره‌چشمِ روشن‌بین»

أستاذ کلّ فی الکل شوریده است در شعر
تنها نه من برآنم، مردّم همه برآنند^۱
ایرج میرزا

محمدتقی شوریده شیرازی (فصیح‌الملک) از بزرگترین سخنوران و سُخَسَرایانِ اقلیمِ فارسی‌زبان در سدهٔ چهاردهم هجری است. مردی که علی‌رغمِ نابینائی توانست بهره‌ای

درخور از فنون ادب و هنر بیندوزد و در زمره استادان باریک‌بین سخن و سخنشناسان بزرگِ زمانِ خویش درآید. اگر نگوییم که «نادرهٔ زمانِ خود بود و أعجوبةٔ جهان»^۲، اینقدر هست که «از نوادر و شواذ طبیعت بود»^۳.

نادره‌کاران فراخنای سخن بسیاراند، لیک این که کودکی نابینا از اوساط الناس، آن هم در آن روزگاران، یتیم بی‌الد و اینسان بر سر شاخ برومندِ تناورِ درختِ سُخَنگسَتری پایگاه یابد، البتّه موافقِ عادت نیست.

عمده از همین روی نیز بود که در عصر او شماری از نخبگان، کنجکاوانه به دیدار او می‌شتافتند - و به شرحی که در تفصیلِ سوانحِ آیامِ او^۴ مسطور است - از چون و چندی احوالش پرسشگری می‌کردند.

شوریده از عجائبِ دوران و دیدنیهای عصرِ خویش بشمار است؛ و ایرج میرزا، درست از همین رهگذر، با ایهامی که بی‌بصریِ شوریده را فرا یاد می‌آورد، گفته: «دیده را فائده‌ای نیست چو شوریده ندید»^۵.



ولادتِ شوریده به سال ۱۲۷۴ ه. ق. رخ داده است.^۶ در هفت‌سالگی به سبب آبله هر دو چشمش نابینا شد^۷ و کوششهایی که در کارِ درمانِ او رفت، ثمری نبخشید. با این‌همه، از هشت‌سالگی به تحصیل و دانش‌اندوزی اشتغال یافت.^۸

خانوادهٔ او متوسط‌الحال بودند. پدرش، «عبّاس» نام، از اهل کسب و پیشه، که گاهی شعری هم می‌گفت و به همان نامِ خود - یعنی: عبّاس - تخلص می‌نمود، به سال ۱۲۸۵ ه. ق. درگذشت.^۹

شوریده از پدر خویش شنیده بود و او از پدرِ خود نقل کرده که در نسب‌نامه‌ای دیده بود که نسبش به «اهلی شیرازی» می‌رسد.^{۱۰}

محمدتقی به سال ۱۲۸۸ ه. ق. با دای‌اش به زیارتِ مکهٔ معظمه و مدینهٔ طیبه مشرف گردید.^{۱۱} پس از آن که به وطن بازگشت همان تحصیل فنونِ دانش و ادب را پی گرفت تا این که - چنان که گفته‌اند^{۱۲} - از حدود ۱۳۰۰ ه. ق. شکوفائی شعری و ادبی وی به اوج رسید و در سدهٔ چهاردهم هجری به عنوان یکی از «ساتیدِ مسلم شعر»^{۱۳} چهره نمود.

ابتدای کارِ شوریده، موافقِ تصریحِ دیوان‌بینگی در حدیقهٔ الشعراء^{۱۴}، روضه‌خوانی در خانهٔ بزرگان بوده است؛ تا اندک‌اندک پایهٔ شعرش بلند می‌شود و نام و نشان به شاعری برمی‌افزاید.

در سال ۱۳۱۱ ه. ق. شوریده به پیشنهاد و تشویق و همراهی حسینقلی خان مافی

(نظام‌السلطنه)، حاکم فارس، که با او الفت و صمیمیتی بسزا داشت، سفری به طهران کرد و نزد امین‌السلطان اتابک تقریبی حاصل نمود. در همین سفر بنا به معرفی رجال دانشمند و درباریان فاضل، شاه قاجار، ناصرالدین شاه، به دیدار شاعر شیرازی راغب گردید و بدین ترتیب شوریده چندبار با شاه دیدار کرد. اشعار شوریده بسیار مورد توجه ناصرالدین شاه قرار گرفت تا به جایی که شاه سخنی بدین مضمون گفته بود: خیال می‌کردم دیگر مانند حکیم قآنی، شاعری به آن قدرت طبع پا نخواهد گرفت، ولی با دیدن شوریده بهتر از او را یافتیم.^{۱۶}

شوریده سه سال در طهران ماند. شاه نخست لقب «مجدالشعراء» به او بخشید و سپس او را به لقب «فصیح‌الملک» ملقب گردانید. خلعت‌های گرانبها و عطایائی شاهانه بدو داد و موجب دیوانی در حق وی مقرر کرد و دو قریه به نام «بورنجان» و «دردانه» واقع در نزدیکی کازرون فارس تیول وی گردانید. ناصرالدین شاه در ۱۳۱۳ ه. ق. به ضرب گلوله کشته شد و شوریده در اوایل سال ۱۳۱۴ ه. ق. با درک حضور شاه جدید، مظفرالدین شاه، به اتفاق ناظم‌الدوله دیبا، حاکم منصوب فارس، با عزت و حرمتی زائدالوصف به شیراز باز آمد.^{۱۷} مظفرالدین شاه نیز به شوریده توجه و التفات داشت و انگشتری الماسی برای او هدیه فرستاده بود که خسروی، صاحب دیبای خسروی، آن را برای شاعر تیره‌چشم به شیراز آورد.^{۱۸}

شوریده هم، علی‌الرسم، در مدح این دو پادشاه قصائد غراً سروده^{۱۹} و چیزها گفته که به احتمال قریب به یقین نه خود باور داشته و نه ممدوح و نه دیگر مستمعان!! شوریده، لختی پس از بازگشت از طهران، گویا به واسطه رشک‌ورزی و فتنه‌گری حسودان و معاندان، تکفیر هم شد!

داستان - آنسان که پسرش، حسن فصیحی، نوشته - از این قرار بوده است که در همان آثنای بازگشت شاعر تیره‌چشم از طهران، «در شیراز شایع شد که مرد بستنی‌بندی که کور شده بوده متوسل به مرقد حضرت سید میر احمد شاهچراغ گردیده و حضرت او را شفا داده و در نتیجه از کوری نجات یافته و چشمانش باز و بینا شده. در اثر شیوع [خبر] این معجزه، مردم شیراز غرق در سرور و شادمانی شده چندین شبانروز جشن گرفتند و شهر را چراغانی و آذین کردند؛ پیرهن شخص بستنی‌بند را تکه پاره و ریزریز کردند و برای گذاردن در کفن خود بردند. شوریده بی‌چشم هم به خیال افتاد از این إعجازی که مردم می‌گویند استفاده کند و از زحمت بیچشمی خلاص شود. چند شعری به عنوان پسر

امام موسیٰ کاظم^(ع) سُرود ... به محض این‌که نسخه آن به دست ... مغرضان و حسودان رسید ابیاتی سست و عامیانه در مقابل آن اشعار اُستادانه گفتند و به نسخه‌ها مزید و مخلوط نمودند و چنین وانمود کردند که شوریده کفر گفته و منکر معجزه حضرت شده ... در این تهمت و افترا به حدی جدّیت و پافشاری کردند که وقتی قضیه به گوش یکی از ملّانمای لاری رسید بدون این‌که شعر صحیح را از ناصحیح تشخیص دهد یا به کُنه موضوع توجه و رسیدگی نماید، حکم تکفیر شوریده را صادر کرد، ولی در مقابل، چند تن از علمای مبرّز و مجتهدین مسلم که شوریده را خوب می‌شناختند و به معارف و کمالات و معتقدات او وقوف کامل داشتند، همین که این خبر را شنیدند و جان دوستِ فاضل و بیگناه خود را در معرض خطر دیدند، چاره‌ای اندیشیدند و مصلحت در این دیدند که شوریده اشعاری مبنی بر تبری ازین افترا و تهمت بسراید و خود در بقعه حرم شاهچراغ به منبر رود و قرائت کند. شوریده هم این نظر را پسندید و اقدام به این امر نمود و اتفاقاً مؤثر واقع شده یکباره آن حس بدبینی مردم مبدل به حُسن ظن و موجب احترام و محبوبیت بیشتر شوریده گردید.^{۲۰}

چکامه یادشده شوریده را به مطلع

شه چراغ ای آن کز تو شد چو راغ جهان

چراغخانه چرخ از رخ تو نورستان

در دیوان او می‌توان دید.^{۲۱}

شاعر تیره‌چشم شیرازی به سال ۱۳۲۲ هـ. ق.، در چهل و هشت سالگی، تأهل اختیار کرد.^{۲۲} پنج فرزند از این ازدواج در وجود آمد؛ که از این میان دو پسر مهتر او، حسن (متخلّص به: احسان)، و حسین (متخلّص به: شیفته)، هر دو اهل فضل و شعر و ادب شدند.^{۲۳} صاحب دیبای خسروی، با اشارت به وقوف شوریده بر «أغلب علوم که شاعران و ندیمان را ضرورت است»، می‌نویسد: «اگرچه از خاندان غنا و ثروت نبوده، لکن به واسطه این هنرها از پرتو بزرگان و حکام فارس و انعام و رسوم سلطانی مالی کافی اندوخته و وضعی نیکو و عیشی رغید و روزگاری قرین رفاهیت دارد.»^{۲۴} خود شوریده «عاشه»^{۲۵} ی خویش را بی‌جمال از ممر «عایداتِ ملکی و زراعت و یک‌دو رشته معاملات»^{۲۶} قلم می‌دهد.

به هر روی داستانها و نقلهای زندگانی‌اش حکایت از آن دارد که چندان که بایست

گماشتگان و مُستخدامان و منشیانی به خدمت او بوده‌اند و زیردستانی داشته که اُمورِ خانه و معاشرتهایش را به دست ایشان رتق و فتق می‌نموده است.^{۲۷}

زنده‌یاد محمدحسین رُکن‌زاده آدمیت با اشاره به بخششهای شاه قاجار به شوریده و عوایدی که از آن بحاصل می‌آمد، نوشته: «... به مضمون بیتِ عَلَّامَةُ دَوَانِی که می‌فرماید: مرا به تجربه معلوم شد در آخرِ حال / که قَدْرِ مَرَدِ به علم است و قَدْرِ عِلْمِ به مال، در شیراز با کمالِ عزّت و احترام و نفوذِ کلمه می‌زیست و خانۀ او محلّ تردّدِ اعیان و اشراف و شعراء و فضلاء فارس می‌بود.»^{۲۸}

شوریده شیرازی در شب پنجشنبه ششم ربیع‌الآخر ۱۳۴۵ ه. ق.، برابر با بیستم مهرماه ۱۳۰۵ ه. ش.، در مَسْقَطِ الرَّأْسِ خود، شیراز، دار فانی را وداع گفت.^{۲۹} از قرار معلوم وی در اواخرِ عُمُرِ هر سال برای مرگِ خویش مادّه تاریخی می‌ساخته است تا این‌که در ماه ربیع‌الآخر ۱۳۴۵ نیز باز اُبیاتی در مادّه تاریخ فوتِ خود سروده و ماه و سال آن را ذکر کرده بوده است که ناگهان بیمار می‌شود و به همان بیماری از جهان می‌رود، و همین مادّه تاریخ است که بر سنگِ گورِ او نقر کرده‌اند.^{۳۰}

*

خسروی در دیبایِ خسروی که تاریخی است مبسوط از برای اُدیّاتِ عَرَب، به مناسبتِ گزارشِ احوالِ بَشَّارِ بنِ برد، سراینده نامدار نایینا، و باین تذکار که «در هر دور از اینگونه اَشخاص که وجود آنها دلالت بر کمالِ قدرتِ خالقِ آنها - تعالی و تقدّس - کند به ظهور آمده»، به یادکردِ شوریده شیرازی می‌پردازد و از جمله می‌نویسد:

«... در سال ۱۳۲۰ هجری (قمری) که این بنده را سفرِ پارس پیش آمد، وی را در شیراز بدیدم و مُخالصتی در میانه پیدا شد. عِلْمِ الله آنچه در حالِ بَشَّارِ نگاشته آمد کاملاً با حال او مطابق آید؛ خُلُقاً و خَلَقاً و مُنطقاً با او مشابه است؛ از قَدْرِ بلند و چهرهٔ مجدّر، چشمانِ عاری از مردمک، زبانی طلیق و جِدّ و هزلی متین و شیرین و طبعی مزاح و نفسی اُبی و جسور و اَشعاری بلند از هر نوع و فراستی هرچه تمام‌تر...»^{۳۱}

استواری و بهنجاریِ غالبِ سُروده‌ها از دیدِ صناعتِ شعری، بدانسان که همان فصاحت و بلاغت و انسجام و رزانتِ کلامِ پیشینیان را فرا یاد می‌آورد، در کنارِ توجّه به موضوعاتِ بکر و تازه و جَوَلانِ رُوحِ ابتکار و اختراعِ مضامین و معانیِ جدید، از ویژگیهای شعرِ شوریده است.^{۳۲}

نمی‌توان از شاعری چون شوریده سخن گفت و دو سه نمونه از اشعارِ برگزیدهٔ او را یاد نکرد؛ بویژه غزلهای او را.^{۳۳}

از غزلیاتِ اوست:

آن پرروی از درم روزی فراز آید؟ نیاید!
 من همی خواهم که عُمر رفته باز آید! نیاید!
 پیش از آن کایام در پیچد به هم طومارِ عمرم
 نامه‌ای از کوی یار دلتواز آید؟ نیاید!
 بر سر من سایه‌ای ز آن آفتاب افتد؟ نیفتد!
 در کفِ من دامن آن سرو ناز آید؟ نیاید!
 هیچ از سودای آن گیسو نیاید بوی سودی
 بوی سودی هیچ از امیدِ دراز آید؟ نیاید!
 طِفْلِ اشکم گفت بر رُخِ رازِ عشقم را به
 طِفْلِ هرگز در شمارِ اهلِ راز آید؟ نیاید!
 تا نبیند آهِ من، بر من دلش سوزد؟ نسوزد!
 آهنِ آتش تا نبیند^{۳۵} در گداز آید؟ نیاید!
 عقل آن نیرو ندارد کو به گِردِ عشق گِردد^{۳۶}
 صَعُوهِ هرگز^{۳۷} در مصافِ شاهباز آید؟ نیاید!
 اینهمه سازم به ناسازیِ دور چرخ و آخر
 اختر ناساز من با من به ساز آید؟ نیاید!
 عاشق شوریده را در دل نگنجد^{۳۸} غیر جانان
 در دل محمود جز یادِ ایاز آید؟ نیاید!
 از هوای خَطّه‌ری وز نهادِ مردم وی
 بوئی از شیراز علیّین طراز آید؟ نیاید!^{۳۹}

و نیز:

می‌کند حُسن تو هر لحظه تقاضایِ دگر
 هر زمان شورِ دگر دارد و غوغایِ دگر
 بر سر صفحه‌ی دل مُنشی دیوانِ اَزَل
 نوشته‌ست جُز ابروی تو طغرایِ دگر

دوستان مستم و افتاده ز پا، رفته ز دست
 مست را دست بگیرد به مینای دگر
 من از آن روز که چشم خوش ساقی دیدم
 هوس جام دگر کردم و صهبای دگر
 دل گهی طالب وصلست و گهی مایل هجر
 دارد این شیفته هر لحظه تمنای دگر
 جای آنست دمامم که برآید طوفان
 که مرا می‌رود از هر مژه دریای دگر
 سرو یکپای از آن مانده که در جلوۀ ناز
 نتوانست که پیش تو نهد پای دگر
 ای خوش آن شب که سر زلف تو در دست
 تا بدو شرح دهم قصه شبهای دگر
 دور آیام به عشق من و حُسن تو رسید
 نوبتِ وامق دیگر شد و عذرای دگر
 در دو صد قرن دگر می‌نُبود چون من و تو
 شاهدِ دیگر و شوریده شیدای دگر^{۴۰}

برای به دست‌بودن نمونه‌ای از سروده‌های غیر تغزلی شوریده، بجاست این قطعه را نیز
 - که به قولِ مرحومِ حکمت، «دستورِ مناعت و آئینِ عزتِ نفس است^{۴۱}» - ناگفته
 نگذاریم:

اندرین دیر سپنجی پیشه کن این چار چیز
 تا بماند رختِ قدرت در جهانِ کهنه نو
 تا نخواهندت مخواه و تا نبخشندت مگیر
 تا نپُرسندت مگوی و تا نخوانندت مرو^{۴۲}

اشعار شوریده تدوینهای گوناگونی دارد؛ از جمله دو تدوین پسران او، حُسنِ فصیحی
 و حُسنِ فصیحی؛ که همین تدوینِ اخیر مبنای چاپ تازه دیوان او از سوی «مؤسسه
 مطالعات اسلامی دانشگاه تهران - مک گیل» قرار گرفته^{۴۳}؛ و البته هنوز محتاج تنقیح و
 تکمیل است^{۴۴ ۴۵}

آگاهی شوریده از قواعد و موازین سنتی شعر و حدت ذهنی که در کاربست این هنجارها و عیارسنجی سخن بر این ترازوی سنجیده داشت، سبب می‌آمد تا شعر او از سروده‌های خام - یا به تعبیر خودش: «أشعار کلپتره سُست متشاعران»^{۴۶} - امتیاز یابد؛ چنان که نمونه‌های حقیقه ستایش‌برانگیزی از شعر عصر قاجاریان را باید در دیوان او سراغ کرد.

شوریده نه تنها در نظم، که در نثر فارسی نیز دستی توانا داشته، و نمونه مطبوع‌نشای نثری او، نامه خوش عبارتی است که به مدیر مجلهٔ *ایران‌شهر* نوشته است.^{۴۷}

شوریده از نحو و اشتقاق و لغت تازی و پارسی و تاریخ و عروض و قافیت و تقدالشعر با بهره بوده است. از موسیقی، هم اطلاع داشته، و هم به نواختن برخی سازها (تار و پیانو) دست می‌یازیده، و به صوتی ملیح و دل‌فریب ساز را با آواز همراهی می‌کرده است. همچنین از عهدهٔ کوک و تعمیر پرده‌های پیانو که در آن روزگار در شیراز متخصصی نداشته است، برمی‌آمده. از بافتن بعضی مصنوعات دستی ابریشمی مانند قیطان هم سررشته داشته است.^{۴۸} اندکی زبان فرانسوی می‌دانسته است^{۴۹}؛ ولی آیا با ادبیات مغرب‌زمین هم آشنایی داشته است؟... بعید به نظر می‌رسد.

البته شوریده هُمر را می‌شناخته^{۵۰} ولی احتمالاً توجه او به هُمر هم از بابت آوازه نایبنائی شاعر یونانی و مشابهتی که از این حیث میان خود و او می‌دیده بوده‌است باشد، نه بیشتر؛ خاصه از آن روی که او به تدوین شرح احوال مشاهیر نایبنایان اهتمامی داشته و کتابی در این زمینه فراهم ساخته بوده است.

باری، مُقدّر چنان بود که بعدها، مرحوم وحید دستگردی، در مرثیه‌ای که از برای شوریده گفت، او را با چند سخنسرای نایبنا و از آن جمله هُمر مقایسه کند و بگوید:

... زین نَمَطِ بینایِ کور اینگونه اعمایِ بصیر

آیتِ قدرتِ خدایِ خَلقِ را جَلِّ جلال

پنج تن افزون ندیده دیدهٔ تاریخِ دهر

روز و شب چندان که دیده در فُصولِ ماه و سال

فخرِ ایرانِ رودکی، زینتگرِ یونانِ هُمر

بوالعلا بر چهرهٔ حُسنِ عربِ خال و کمال

زانگلوستان میلتن، شوریده‌ی دانا ز فارس

از خرد این پنج آیت را ششم کردم سؤال

گفت: نایب‌ای بیناد بدین فرهنگ و هوش

نه دگر با چشم کس بیند، نه بنیوشد به گوش^{۵۱}

به هر روی، از مجموع این آگاهیها پیداست که سخنسرای تیره‌چشم شیرازی، برغم نابر خرداری از توانشهای بسنده از برای آموزشهای متداول و مرسوم، بجد در این راه کوشیده بوده است.

به قول مرحوم میرزا علی اصغر خان حکمت - که خود از شاگردان شوریده شیرازی در شمار است^{۵۲} -، وی «محب کسب اطلاع و توسیع دایره معلومات بود؛ هیچوقت از کسب دانش عاطل و غافل نشست و از اصغای مقالات و کتب دست نکشید. منشیان و نویسندگان مخصوص داشت که همه شب برای وی کتب مختلفه تاریخی و ادبی قرائت می‌کردند و او استماع می‌نمود. با آنکه نزدیک به هفتاد رسیده بود با همان نشاط و شور جوانی از قرائت و استماع کتب حظ و لذت می‌برد.»^{۵۳}

هوش بسیار و حافظه توانمند شوریده، نعمتهای خدادادی بودند که او را در سپاردن راهی که پیش گرفته بود نیک یاریگری می‌کردند.

صاحب دیبای خسروی درباره حافظه توانمند و قدرت شوریده بر انشاء و انشاد اشعار می‌نویسد: «... اغلب اشعاری که سروده از بر دارد. در یک شب قصیده‌ای افزون از پنجاه بیت، همه فصیح و متین و بدیع، به نظم آرد و دیگر روز یا پس از ایامی، آن را در حضور ممدوح انشاد کند، بی لکت و سهوی.»^{۵۴}

مرحوم میرزا علی اصغر خان حکمت نوشته است:

«... مرحوم شوریده به هوش و ذکاوت مفرط، ممتاز بود و در اشعار او تشبیهاتی وجود دارد که جز آن که شخص به رأی العین مشبه و مشبه‌به را دیده باشد از ایشان به آن عاجز خواهد بود، ولی وی به واسطه قوه دراکه و فراست و هوش، بهتر از بینندگان آن را در شعر آورده و وصف فرموده است؛ و در حقیقت مثل کلام معروف بود که فرموده‌اند: *يَرَى الْعَاقِلُ بَقْلِهِ مَا لَا يَرَى الْجَاهِلُ بَعَيْنِهِ*. کسانی که با او معاشرت نزدیک داشته‌اند هزارها حکایت [از این دریافتهای او دارند] و نوادر غریبه از هوش سرشار او مشاهده کرده‌اند.»^{۵۵}

خسروی، صاحبِ دیبایِ خسروی، ضمنِ اشاره به «هوش و فراست و حفظ و ذکاوت» شوریده «که مایهٔ حیرتِ بینندگان»^{۵۶} بوده است، می‌نویسد: «... چنان گفتند و من خود گاه می‌دیدم که تمیز نیک و بد همه چیز را به قوهٔ لامسه تواند داد، حتی جواهرات را، بلکه خوبی و زشتی آدمیان را به لمسِ ادراک کند.»^{۵۷}

از شوریده جز دیوانِ اشعار - که برآیندِ طبیعی و بیوسیدهٔ فعالیتِ ادبیِ یک شاعر است - آثارِ دیگری نیز برجای ماند.

در گفتگویی که با پروفیسور «مار» روسی کرده است، دربارهٔ آثارِ خود چنین گفته:

«... دیوانی دارم در حدودِ بیست هزار بیت، و کتابی به نام *کشفُ المواد*، و دیگر کتابی به عنوانِ *نامهٔ روشندان* در حالِ نایبانیان، و *دواوینی* از شعرا مانند *کلیاتِ شیخِ اجلِ سعدی* و *خمسهُ نظامی* و *منوچهری دامنانی* و از فرهنگها فرهنگِ جهانگیری به تصحیح و تنقیح من رسیده.»^{۵۸}

توشهٔ ادبی و قوهٔ حدس و داوریِ شوریده، دستمایه‌ای نیکو بود برای گام نهادن در وادی نقد و تصحیحِ متون؛ و شوریده - چنان که اشارت رفت -، در همان حدودِ متعارفِ آروزگاریِ این فن، به تجاربی در این زمینه دست یازید که ویراستِ *کلیاتِ سعدی* نمونهٔ بارز و زبانزدِ آن است.

گویا در این زمینه مرجعیتی نیز یافته بوده است.

در گزارشی که از دیدارِ پروفیسور «مار» روسی با شوریده به دست است، می‌خوانیم:

«... پس از معارفهٔ حضار در مجلس و انجام [یافتن] تشریفات و پذیرایی، [پروفیسور مار] گفت: کارِ فعلی من در لندن گراد با چهار نفر از دانشمندان و اساتیدِ فارسی‌دانِ روسی، پژوهش و تتبع و ترجمه و تصحیحِ کتاب و دواوینِ شعرایِ بزرگِ ایران، مانند حکیمِ نظامی گنجوی، حکیمِ ابوالقاسمِ فردوسی، شیخِ اجلِ سعدی، لسان‌الغیبِ خواجه حافظ، مولانا مولوی رومی است که پژوهش و استقصا و ترجمه و تشریحِ اشعارِ خمسهُ نظامی به عهدهٔ من گذاشته شده و با آنکه به یک کتابخانهٔ بزرگ دسترس داریم و هفتاد فرهنگِ خطی و چایی به اختیار داریم مع ذلك در بسیاری از موارد، فهمِ اشعارِ این شعرایِ بزرگ و معانی و اصطلاحات و درکِ حقیقیِ عقائد و مسلکِ هر کدام باز مُبهم و نامعلوم [است] و اغلب در کارِ خود درمی‌مانیم که وجودِ این کتابخانه و اینهمه فرهنگِ فارسی نمی‌تواند مشکل‌گشا و راهنما بوده باشد و احتیاج به اِمعانِ نظرِ اساتید و شخصیت‌های علمی و ادبی بوده تفسیر و تأویل و تشریحِ آنان می‌تواند حلالِ مشکلات و معضلاتِ ماها باشد. مثلاً من گرفتارِ معنی

و تشریح بیشتر اشعارِ خمسه، مخصوصاً ابیاتِ مخزن‌الأسرارِ حکیم نظامی، هستم؛ و مثال آورد در حکایت شعر معروف

گر ملک این است و گر این روزگار
که با این بیت شروع می‌شود:

صـبحـدماـن مـوکـبِ نـوشـیـروان
مونسِ خسرو شده دستور و بس
تا می‌رسد بدین شعر:

جمع دو مرغ آمده در یک‌دگر
از دل شه قافیه‌شان تنگتر

آیا مقصود حکیم کوکبه چه پادشاهانی در برابر انوشیروان در آن زمان بوده که انوشیروان از آن دور شده؟

یا قافیه آن دو مرغ را که تنگتر از دل شاه گفته، توهینی به شاه نیست؟

یا در آنجا که فرموده:

در آن محراب کاو رکن عراق است
کمر بند ستون الحراق است

معنی این شعر و مقصود چیست؟

از این قبیل اشعار را خواند که شوریده به مناسبت ضیق وقت به توضیح و تشریح یک دو شعر از آن برای پروفیسور مار پرداخت و اشاره کرد که: با سابقه من در تصحیح اشعارِ خمسه نظامی از روی نسخ عیدیه قدیمه صحیح آن اشعاری که خواندید این است:

صـبحـدماـن مـوکـبِ نـوشـیـروان
دور شد از ناحیه خسروان

پس ناحیه خسروان که نام محلّیست و در نزهة القلوب حمدالله مستوفی نیز مذکور است، درست است، نه کوکبه خسروان. بدیهی است در آنجا خسروانی نبوده‌اند که کوکبه داشته باشند.

همچنین در مصرع: جمع دو مرغ آمده در یک‌دگر، از دل شه غلط است و صحیح آن از دلشان قافیه‌شان تنگتر می‌باشد، یعنی: از دل آن دو مرغ، قافیه همان دو مرغ تنگتر می‌بود. و معلوم است در اثر گذشت سالها [ی] سال از نظم اشعارِ خمسه و تحریف کتاب و چاپهای مختلف این اغلاط پیدا شده.

پروفیسور مار ازین توضیحات خیلی خرسند [شد] و اظهار امتنان کرد و گفت: این قبیل مسائل است که ماها هیچ از آن سر در نمی‌آوریم و احتیاج به وجود استادان و دانشمندانی مانند جناب عالی داریم و چنانچه موافقت فرمائید دولت ما رسماً از شما دعوت کند که به

لنین‌گرا د تشریف بیاورید و ما در آن‌جا بسیار مقدم شما را گرامی می‌داریم و با رعایت احترامات کامل، هر مبلغ ماهانه که در خور شوونات جناب عالی باشد و کفاف مخارج زندگیتان در آنجا و کشور خودتان بدهد تعهد می‌نمائیم و تقدیمتان می‌کنیم.

شوریده در جواب گفت: بسیار از حُسن ظنِّ شما ممنونم ولی باید بگویم من فعلاً در سنینی از عمر هستم که دور از وطن و خانواده خود بودن برایم مشکل است؛ ولی می‌توانم این قول را بدهم هر وقت مشکلی برای شما پیدا شد بنویسید و بفرستید و من تا آن‌جا که مقدور است توجه و استقصا نموده جواب خواهم فرستاد...»^{۵۹}

أوقاتِ چُنین مردی بابهاتر از آن بود که مصروفِ سُروِدنِ قطعه‌ای نغز در بابِ الأَغش که از اصطبلِ باغِ اِرمِ دزدیده‌اند و طلب آن از والیِ فارس!،^{۶۰} یا اِنْشاءِ قصیده‌ای در بابِ «استردادِ نشانها و اثاثیه... پرنس ارفع‌الدوله... از دزدان...»^{۶۱}؛ گردد؛ لیک افسوس که حتی در زمان ما نیز «غوغا» اگر بدانند فلان شاعر درباره‌ی الأَغ شعر گفته، خاصه اگر کسی را به الأَغ تشبیه کرده باشد؛ سخن او را خریدارتراند، تا این‌که بشنوند فلان شاعر سخندان عَفده‌ای از شعرِ منوچهری گشوده یا عویصه‌ای را از سُروده‌های سعدی حل کرده است!

هرکس ندانسته بوده باشد، شوریده خود می‌دانست که بهای او، اشتغالِ بدان سَرایش‌ها و سَروکار داشتن با «دوله‌ها» و «سلطنه‌ها» رنگارنگی که ارزش راستینِ دانش و بینش او را نمی‌شناختند، نیست. از همین رو، در اوج سَرناسی و بلندآوازی و برخورداری از اِقبالِ این - به اصطلاح - خواص، از «خُمود و خُمول و دماغ‌سوخنگی و فرطِ یأس که از جهلِ این مردم نامردم نسبت به عالمِ ادب و شناسائیِ پایه‌ی نظم و نثر به خاطر چیره شده»^{۶۲} سخن می‌راند.

با اینهمه و با آن‌که می‌گفت:

قومی همه چون مجنون، از بی‌ثَمری چون بید

مجنون‌تر از اینان من، کز بید ثَمَر خواهم^{۶۳}

و حتی اینسان طریقِ استِعلا می‌پیمود که:

... و ر خود همه محمود است نرزد که چو

از طبع چو دریا من دُر پاشم و زر خواهم^{۶۴}

عاقبت، در تنگنایِ زمانه، شاعری می‌بود در همان سنتِ شعریِ قاجاری و همان چه‌ها و چه‌ها که می‌دانم و می‌دانید.

هَجْو و هَزَل در شعر شوریده پایگاهی بلند دارد.^{۶۵} به قول صاحب دیبای خسروی، «نیش هجوش گزنده و خار قدحش خَلنده است»^{۶۶}؛ و به قول صاحب آثار المعجم، «تیغ زبانش چون فرزدق و جریر است»^{۶۷}. داستان درگیری او با بعضی نام‌آوران خاندانِ وصال و مهاجراتی که در میانه رُخ داد^{۶۸}، مثالی از هجوگوئی اوست.

«هزلیات شیوا»^{۶۹} بخش مهمی از دیوان شوریده را تشکیل می‌دهد. در تدوین اشعار او، بخش هزلیات و مطایبات، گویا به واسطه شهرت و مرغوبیتی که داشته‌ا، از بُن به‌طور جداگانه جمع و تدوین شده است.^{۷۰} برخی در صدد برآمده‌اند برای وفور «مداحی» و «هزالی» در شعر شوریده که بحق نقطه ضعف کارنامه او به شمار می‌رود^{۷۱}، توجیهی به دست دهند. از جمله شادروان میرزا علی‌اصغر خان حکمت می‌نویسد: «هزل و هجوی که در کلمات او فراوان یافت می‌شود، بناچار وسیله دفاع و أسلحه زندگانی خود قرار داده بود که بتواند از شرّ زحمت‌آبناء نوع، مال و جاه خود را محفوظ بدارد و اتفاقاً در حیات او این أسلحه نیز خیلی مؤثر واقع شده بود»^{۷۲}.

شوریده در عصر خویش مرد بزرگی بوده و خاصه در صناعت شاعری از سرآمدان در شمار می‌آمده است؛ لیک پاره‌ای از آنچه نیز در حق او گفته و نوشته‌اند، به رسم زمانه، از إغراقهای سخیف و گزافه‌گوئیهای بارد مُنزّه نیست؛ مانند آن که در مجله ادبی پارس که در استانبول چاپ می‌شده است، به سال ۱۳۳۹ ه.ق. نوشته‌اند: «دیوانش که شاید هنوز هم به طبع نرسیده از کنار آرس تا سواحل عمان و گنگ دست به دست گردیده»^{۷۳}؛ یا مدیر روزنامه مهر منیر که در مشهد به چاپ می‌رسیده است، به مناسبت وفات شوریده نوشته است: «... ذکر فضائل و صیت فصاحتش تمامی بلدان ایران و اقطار و أمصار جهان را فرا گرفته...»^{۷۴}

بعضی شوریده را «سعدی دوم»^{۷۵} و «سعدی آخر زمان»^{۷۶} خوانده‌اند. صد البته تعارفی است گزافه‌آلود. لیک این هست که او را به شیخ اجل، إرادتی راسخ، و به شیوه سخن او، تعلق جالب توجه است. به قول صاحب دیبای خسروی، «غزلیاتش عموماً آمیخته با آن بوی خوش فتنه‌انگیز است که از کلمات اوستاد بیمانند شیراز شنیده می‌شود»^{۷۷}.

عجب آنست که آنگونه ستایش إغراق‌آمیز که در زمان خود شوریده هم ایراز گردیده است، گویا تا حدودی پسند شاعر هم افتاده، یا دست‌کم در عالم خودستائیهای شاعرانه و گردن‌فراختن در جمع حاسدان و رقیبان، یک نفس، ولو در ظاهر، تلقی به قبول شده است، و شاعر تیره‌چشم شیرازی در واکنش به مقاله‌ای که روزنامه گلستان شیراز درباره بقعه

سعدی و شخصِ شوریده منتشر ساخته بوده است، چکامه‌ای سُروده^{۷۸} که بعضی ابیات آن از این قرار است:

درین ستوده گلستان آلا چه لایحه بود
 که دودمانِ سخن را اَلَم ز دوده زدود
 چُنین گلستان مانا ز خامهٔ ملک است
 که از طری به گلستانِ سعدی آب فزود
 به یک لطیفه که بنگاشت در حقِ سعدی
 بسین چگونه اُثر کرد و آنگه اینهمه زود
 ز رویِ قَدَرشناسی، نه از طریقِ ریا
 ز شوقِ نشرِ اَدبِ سعدی و مرا بستود
 سخنورا! مَلکا! ای که روزنامهٔ تو
 ز فضل رَه به عدو بست و در به دوست گشود
 اگرچه نیست مرا پیشه خودستایی لیک
 خطاست گُفتِ تو را حَمَل بر گزافه نمود...
 مرا تو خوانده‌ای ارچند سعدی ثانی
 عدویِ اوّل من زین حدیثِ رُخ بشخود
 تو گفته‌ای که چو در آسمان دو اخترِ سعد
 نصیبِ فارس هم اندر جهان دو سعدی بود
 ولی بدینهمه بگذر زمن که هر کس گفت
 که من چو سعدیم از وی کس این سخن نشنود
 نه هر تنی که حدیثی کند بُود سَحبان
 نه هر کسی که نشیدی کشد بُود داود
 اگرچه مهره و گوهر بُوند یکجا جمع
 چنان که زمزمهٔ نای و رود گاه سُرود
 ولیک مرتبهٔ مُهره کی رسد به گُهر
 ولیک دمدمهٔ نای کی بود چون رود ...^{۷۹}

شوریده سعدی دوم نیست؛ اما در عصر خود مردی سعدی‌شناس است و از دوستداران و خدمتگزاران سعدی است. بماند که گاه، در این دوستداری و خدمتگزاری، شدت عمل عَنیفی هم از خود نشان داده است!!

به دفاع از سعدی قطعه‌ای نسبتاً بلند در هجوِ روزنامهٔ *زیان‌آزاد* و شکایت از وزارت معارف سُروده است به مطلع

دوشینه به خوابِ من در آمد / سعدی به دو صد خروش و فریاد^{۸۰}

که در دیوان او مسطورست^{۸۱}، و از آن، غیرت‌ورزی وی در باب شیخ اجل و حرمتِ حریم سخنش، هویداست. همچنین قصیده‌ای در پاسخ و تشنیع همان روزنامه که در تهران چاپ می‌شده سُروده است به مطلع

صد داد ازین جریده نو صد داد / کو داد خانمان کهن بر باد^{۸۲}

و در آن روزنامهٔ پیشگفته را، خاصه به خاطر شکستن حرمتِ سعدی، قَدَح کرده، و از جمله گفته است:

سعدی که بود فخر همه ایران / بگذشته صیتش از ختن و نوشاد
زاهد، حکیم سخته‌سخن، نحریر / کی مادر زمانه چو سعدی زاد؟
نحسی نگر که شنعت او چون گفت / دادار دادِ سعدی ازو گیراد^{۸۳}
و در خاتمه سُروده:

هان ای گروه هموطنان ما! / از هشت‌ساله کودک و تا هشتاد
لعن خدا بر آنکه نگوید فاش / لعن خدا به مُنکرِ سعدی باد!^{۸۴}

الغرض، «شوریده... به شیخ اجل، سعدی، إرادتِ کامل داشت»^{۸۵}. ناصرالدین شاه قاجار هم تولیت بقعهٔ سعدی را به او داده بود^{۸۶}. گفته‌اند که تولیت و تنظیم تکیهٔ سعدیه را به‌طور افتخاری تقبل نموده بوده و برای حفاظتِ مقبرهٔ شیخ زحمتِ بسیار کشیده است و از کیسهٔ فتوتِ خود هزینه‌ها کرده^{۸۷}.

از برای تنظیمِ مقبرهٔ سعدی از طرفِ بلدیهٔ شیراز مختصر ماهیانه‌ای پرداخت می‌شد که به توسطِ شوریده به مصارفی که بایست می‌رسید. وقتی انجمنِ بلدیه به تحریک یکی از اعضای این انجمن آن وجه مختصر ماهیانه را قطع کرد، شوریده تیغ سخنش را از نیام برکشید و در قطعه‌ای به آغازه

دوشینه به خوابِ روحِ سعدی / دیدم که به ناله و خروش است،

بنایِ اعتراضِ نهاد و عضوِ مزبورِ انجمن را سخت هجو کرد.^{۸۸}

خواهندگانِ تمامی این قطعه را به دیوانِ شاعر حوالت است.^{۸۹}
 در چکامه‌ای هم که در واکنش به مقاله ستایش آمیز روزنامه گلستان شیراز نسبت به شخص شوریده و بقعه شیخ سعدی سروده است، به تصمیم ناصوابِ دیوانیان که قصد داشتند مبلغ ناچیزی را که برای تعمیر و تأمینِ روشناییِ مقبرهٔ سعدی منظور گردیده بوده و تکافویِ مخارج آن را نمی‌کرده، به مصرفِ تعمیر و تنویرِ مقبرهٔ حافظ برسانند^{۹۰}، اِشارات کرده و باعتراض گفته است:

چنین وظیفه که دولت عطا به سعدی کرد
 خطاست گر همه حافظ به دیگری بخشود
 چنین ستم که به قطع وظیفهٔ سعدیست
 نکرده و نکند مُسَلِمی، نه بلکه جُهود
 ز صرفِ روشنیِ سعدی ار کسی کاهد
 اِلَهِی آن‌که برآید ز دودمانش دود ...^{۹۱}

و در خاتمه سروده:

سزد که مردمِ ایران به هر نفس گویند
 به روح سعدی بادا ز حق هزار درود^{۹۲}
 جای دیگر نیز سروده است:
 زین دله‌هایِ ادارهٔ بَلَدِیَه
 کیست که در شب می و ایام ندارد
 مزبله‌شان هم چراغ دارد و لیکن
 بقعهٔ سعدی به شب چراغ ندارد^{۹۳}

وی همچنین «کلیاتِ سعدی را به دستیاری مرحوم میرزا محمود اُدیب خوشنویس [= اُدیب مصطفوی] تصحیح کرد» که «در مطبعة مظفری بمبئی به چاپ» رسید^{۹۴}؛ و ما در همین گفتار، بشرح‌تر، دربارهٔ این چاپ سخن خواهیم گفت.

شوریده در جوارِ قبرِ شیخِ اَجَل برای خود مقبره‌ای مهیا نموده بوده است که پس از وفات در همان‌جا مدفون گردید،^{۹۵} و اُبیاتی مشتمل بر مادهٔ تاریخ از برای سنگِ لوحِ مزارِ خویش سروده بوده که از آن جمله است:

... حق آن را که منت همدم دیرین بودم
 برمگیر از سر خاکم قدم ای یارِ قدیم!
 گر یکی ژرف به معنی نگری می‌نگری
 که کنون سعدی و من در چه مقامیم مُقیم
 توزِ إخلاص به ما فاتحه‌ای گر خوانی
 ما فتوح تو بخواهیم هم از ربِّ رحیم^{۹۶}
 اگر ایرج میرزا، در زمان حیاتِ شاعرِ ما دربارهٔ «شیراز» می‌گفت: «مسکنِ شوریده
 است و مدفنِ سعدی»^{۹۷}، امروز شیراز مدفنِ هر دو شاعر است: سعدی و شوریده.

III

تصحیح کتباتِ سعدی و گزارش

میرزا محمودِ آدیبِ مصطفوی از آن

از آثارِ آدیبِ تصحیح شده بر وفقِ نظرِ شوریدهٔ شیرازی، کتباتِ سعدی است^۱ که اگرچه همهٔ آن به تصحیحِ سخنسرای تیره‌چشمِ فارس نرسیده است، به نامِ «تصحیحِ شوریده» اشتهار یافته، و اینقدر هست که بخشِ عمدهٔ آن را انجمنی از آدیبانِ فارس در محفلِ خود بر وی عرضه می‌داشته و اختلافِ نسخ را مدنظر قرار می‌داده و سرانجام بر طبقِ رای و تصویبِ او ضبط و ثبت می‌کرده‌اند.

نسخهٔ این کتبات به خطِ مرحومِ میرزا محمودِ آدیبِ مصطفوی کتابت شده و برای چاپ مهیا گردیده و در همان روزگار در بمبئی به چاپِ سنگی رسیده است.

مرحومِ میرزا محمودِ آدیبِ مصطفوی شیرازی، از آدیبان و خوشنویسانِ نامیِ شیراز در روزگارانِ اخیر در شمار است.^۲

به تعبیرِ زنده‌یادِ محمدحسینِ رکن‌زادهٔ آدمیت، «در خطِ نسخ تعلیق شیوهٔ شیرینی داشت و بسیار خوش می‌نوشت. کتابهای دبستانِ الفرصه، بحورالاحسان که از مؤلفاتِ میرزا نصیرالدین فرصتِ شیرازی است و در بمبئی چاپ شده، همچنین کتباتِ سعدی تصحیحِ شوریده، به قلم او کتابت شده است.»^۳

میرزا محمودِ آدیبِ مصطفوی، یا به تعبیرِ خودِ شوریده: «جنابِ آریبِ لیب، آقایِ میرزا محمودِ آدیب»^۴، بسیار دلپسته و إرادتمندِ فصیح‌الملک بوده است. ارتباطِ او با شاعرِ

تیره چشم شیرازی هم فراتر از ارتباط یک کاتب دیوان سعدی بوده، و این، هم از نامه شوریده، به مدیر مجله / ایرانشهر (حسین کاظم زاده)^۵، و هم از تعابیر دیگرانی که میرزا محمود را به مثابت «منشی خوشنویس» شوریده^۶ یاد کرده‌اند، هویدا است.

خوشبختانه این میرزا محمود ادیب مصطفوی یک «دیباچه»^۷ی مبسوط - یا به تعبیر خودش: «تقریظ» - بر چاپ سنگی مزبور نوشته است و در آن چون و چند شکلگیری این تصحیح و حدود و ثغور کارشان و منهجی را که در کار پیش گرفته بوده‌اند توضیح داده است و نمونه‌هایی از تصحیحاتی که صورت داده‌اند ارائه کرده؛ چیزی شبیه به آنچه امروزه تحت عنوان «مقدمه مصحح» در آغاز متنهای مصحح قرار می‌گیرد و البته در سنت چاپ سنگی چندان شایع و متداول نبوده است.

نگارنده را دریغ آمد که خوانندگان این مقال از تفصیلی گزارش ادیب مصطفوی درباره تصحیح کلیات سعدی بهره نیابند؛ لذا متن کامل آن را - که خود از اسناد صناعت نقد و تصحیح متون در ایران به شمار می‌رود -، در اینجا، با پاره‌ای حواشی و توضیحات از نظر جویندگان اینگونه معانی می‌گذراند:

[دیباچه / گزارشنامه ادیب مصطفوی:]

«بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

بِسْمِ اللَّهِ الْمَلِكِ الْمَحْمُودِ وَ مَالِكِ الْمَعْبُودِ.

و بعد، چنین گوید ابن علی نقی شیرازی، محمود - حَشْرَهُ اللَّهُ مَعَ أَوْلِيَانِهِ فِي دَارِ الْخُلُودِ -، که: اکنون که شمار سال هجری نبوی - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ - به هزار و سیصد و بیست و هفت رسیده، با آنکه میل اُبنای زمان به کتب شعر و ادبیه این اوقات کم است و تابش قدر اهل هنر که چون بدری بود در کمال نقصان، باز این بنده را همچنان از پژوهش نظم و نثر میل نمی‌کاست و از نگارش سخن دری و دواوین اساتید شعر شوق کم نمی‌گشت تا روزی که در انجمنی دلفروز شرف‌اندوز حضور جمعی از ارباب بینش و اصحاب دانش شده انجمنی به فنون اهل فضل مشحون، و محضری به اساتید علم و ادب محشو، محفلی که از طراوت از باغ مینو سبقت همی‌برد، و مجلسی که از روشنی به چرخ مینا دق همی‌زد^۸،

ارم آرام دل نهادش نام خوانده مینوش چرخ مینافام^۸

و مَجْلِسِ الْأُنْسِ مَحْفُوفٌ بِأَخْرَارٍ^۹

نحاریری که هر یک به مزیت فضل روح صاحب بن عبّاد را بیغاره^{۱۰} فرستاده و آساتیدی که هر تن به جزالت شعر و فصاحت بیان روان سبحان وائل را تشنیع گفتی، حکیمانی که به یک اشارت اعلای^{۱۱} علوم را شفا دادندی و ادیبانی که به یک نظره معضلات مَطْوَل را مختصر داشتندی، إنشاد ناظران شعر از شعری همی گذشت و إنشاء ناسجان نثر به نثره^{۱۲} همی رسید، بویژه که مَطْرُز بود آن محفل به وجود ادیب اریب استاد سخن گستر، بل مُفَلِق سخن آفرین، ضریری که چراغ روشن ضمیران است و بی دیده ای که مقصد بصیران،

لَوْ قُلْتُ: أَفْضَلُ أَهْلِ الْعَصْرِ قَاطِبَةٌ

و أَشَعَرَ النَّاسِ لَمْ أُغْدِذْ مِنَ الْفَجْرَةِ

الفاضل النحریر و الحکیم المنطیق، حاج میرزا محمدتقی فصیح الملک المتخلص بـ: شوریده، هر عقده ای که حاضران را در سخن بود به سرانگشت فکر بکر وی گشوده می شد، و چهره هر شاهد معنی که در نقاب اختفای کلام بود به تنسّم^{۱۳} خیال او نموده می گشت؛ استادان سخن همه به استادیش متحد اللسان و مسلمان علم کلام^{۱۴} همه به مسلمی او متفق البیان

فالنَّثْرُ مِثْلُ ابْتِسَامِ الرَّوْضِ عَنِ زَهْرٍ^{۱۵}

وَالنَّظْمُ يَحْكِي جِمَانَ الْبَحْرِ أَوْ دُرِّ

بالجمله^{۱۶} در اثناء مکالمات و مباحثات یکی از حاضران این غزل شیخ مصلح الدین سعدی - قُدْس رُوحَهُ الْعَزِيز - را از طیبات خواندن گرفت:

«از هر چه می رود سخن دوست خوشترست»^{۱۷} تا بدین شعر که:

گیسوت عنبرینه و گردن تمام عسود

معشوقِ خو بروی چه محتاج زیورست؟!

مدققان لختی در معنی این شعر فرورفته که تشبیه گردن به «عود» یعنی چه؟! رنگِ عود که به سیاهی مَثَل و به تیرگی سَمَر است با گردن معشوق که بایست او را به سپیدی و روشنی ستود چه مناسبت دارد؟! حاضران کشف این معنی را از استاد اجل شوریده فصیح الملک خواستار شدند. فرمود: همانا که این شعر به تحریف کتاب و امتداد آیام از جامه صحت عاری و از حلیه اسلوب عاطل مانده. آنچه به نظر می رسد شعر این بوده که:

گیسوت عبرینه گردن تمام بود

معشوقِ خو بروی چه محتاج زیورست؟^{۱۸}

اگرچند حاضران را در تصدیق بدین معنی جای تأمل نماند و مباحثان را دغدغه، تشکیک نه، لیکن باز از حضرت فصاحت به جمع تعدد کتب و نسخ مختلف اشارت رفت تا نسخه‌ای در نهایت اندراس آوردند؛ این شعر همچنان که حضرت استادی فرموده بودند معاینه دیده شد. عقول را از آن دقت نظر و جودت فکر شگفتی زیادت شد. چون کار انجمن بدینجا کشید، حاضران، بخاصه بنده بی‌بضاعت، محمود، از حضرتش خواستار شدیم و استدعا کردیم که چه می‌شد که همت مولائی چندی بر تصحیح اشعار شیخ سعدی - علیه الرحمه - مقصور می‌شد، بلکه^{۱۹} بنیاد این کتابهای خراب بر پای‌بستی صحیح استوار می‌آمد؛ چه نام کلیات شیخ سعدی - علیه الرحمه - دو رویه ربع مسکون را پُر کرده و صیت این کتاب مستطاب از فرنگستان و ترکستان و روم و روس گذشته؛ از اینهمه نسخ مؤلفین و دفاتر شعرا که در اخلاق و تواریخ و نثر و نظم و چامه و چکامه^{۲۰} و نسیب و تشبیب و اندرز و مواعظ و حکایات و امثله و حکمت و لطایف نگارش یافته، هیچ نسخه‌ای بدین نفاست و هیچ دیوانی بدین جزالت و تمامی نه چشمی دیده و نه گوشی شنیده؛ باغ نثر فصحا پیش گلستانش خارستانی است^{۲۱} و خطه نظم شعرا در تلو بوستان اقلیم‌مخالش شارستانی^{۲۲}. قصاید پارسی و تازیش را در هر نظره طراواتی تازه است و مقطعات و مثنویات و رباعیاتش را در هر لحظه حلاوتی بی‌اندازه. از طیب طبیعتش مشام جان معطر و از چراغ بدیع بدایعش کلبه فاضلان منور. خواتیمش نسخه اهل سخن را ختم کرده و غزلیات قدیمش دواوین قدما را نسخ. الحق دریغ باشد که چنین مجموعه‌ای مغلوط و چنین املوحه‌ای^{۲۳} غیر مربوط مانند آن جناب، اگرچه به پریشانی اوقات و تشتت خیالات اظهار تعذری فرمود، اما آخر به إلحاح دوستان و تأکید مبالغه اهل بلاغت امتثال این استدعا و قبول تصحیح این کتاب عزیز را به شروطی چند تلقی^{۲۴} فرموده: شرط اول این که تا سی جلد کتاب از خطی و چاپی به نسخ مختلف در خدمتش حاضر آورند. شرط دیگر این که چند تن از اصحاب خبرت و آریاب سوق سخن و ذوق مشرب نیز حاضر باشند. شرط دیگر این که این بنده بزه‌کار^{۲۵} به خط خود استنساخ این نسخه میمون را متعهد باشم. همگان این شرایط را به جان پذیرفته انگشت قبول بر دیدگان بنهادیم. در هفته‌ای سه روز انجمن تصحیح تشکیل می‌یافت و هر جا کتاب کهنه خطی یا چاپی نشان می‌دادند یا بر سبیل عاریت یا ابتیاع به هر نوع که بوده حاضر می‌ساختیم تا تقریباً موازی سی جلد کتاب

کلیات سعدی متراکم شد و جمعی از نقادان نیز متهاجم. به تصحیح مبادرت رفت. روزی در عین تصحیح اشعار از بس مصارع مختلف که به جای یکدیگر نوشته شده بود و از بس شینهای ضمیر که افتاده و از بس واوهای عاطفه که از میان کلام ترک شده و تاهای خطاب که از صدر کلام افتاده و شعرهای ترک شده از غزلیات و غیره و ضمائر مغلوط مصارع عربی دیده شد از صبح الی عصر ما را تصحیح یک ورق از کتاب دست نداد؛ مولانا در این معنی مثلی زده فرمود: می‌ترسم چون قیامت برپا شود چنگیز خونریز را برای عقاب حاضر کنند و کاتبان بی‌وقوف غلط‌نویس را نیز موقوف دارند، کاتبان به جرم تحریف و عدم ربط از چنگیز مُعاقب‌تر باشند، چه چنگیز کُشنده اجسام بوده و این کتبه بی‌وقوف کُشنده روح معنی‌اند! بالجمله اغلاطی که از طبیات تصحیح شد شاید از هزار بیش است. چند شعر مخصوص آن محض استحضار متتبعان معنی در خاتمه این تقریظ درج نموده، از بدایع نیز چند لُخت نگارش و از خواتیم نیز به قدر میسور ثبت افتاد، و نیز از غزلیات قدیم و مقطعات و رباعیات و گلستان و هم‌قدری از بوستان توضیح شد. اگر کسی را اندک ربطی در معنی سخن و فی‌الجمله مهارتی در اُسلوب شعر باشد، در این کتاب تأمل کند و این کتاب را با سایر کتب به میزان انصاف بسنجد، خواهد دانست که از زمان شیخ-علیه‌الرحمه- که این کتاب سمت تدوین یافته تاکنون هیچ‌وقت کتاب به این صحت و سلامت نبوده، چنان‌که از این چند غلط مخصوص که نگارش می‌رود مکشوف خواهد شد؛ و سایر اغلاط که إطناب و تطویل داشت به تأمل در خود کتاب حواله می‌رود.

و نیز مخفی‌نماناد چندی نمانده بود که این کتاب من البدو الی الختم به حلیه تصحیح آراسته شود در تصحیح بوستان بودیم که میانه دوستان تفریق گردید؛ به واسطه ارتفاع^{۲۶} آوازه مشروطیت و فساد زمره مشروطه‌خواه و قائلین استبداد، انقلابی سخت پدید آمد تا به مثابه‌ای که کسی را به تصحیح امور زندگانی و حفظ مال و جان امکان نماند، تا به تصحیح شعر و معانی چه رسد؟! لاجرم امکان تصحیح قلیلی از این کتاب دست نداد. اما عمده کتاب که کلیه غزلیات و گلستان و قدری از بوستان و مقطعات و رباعیات باشد که بیشتر مطرح انظار اهل ذوق و مشرب و پژوهندگان اخلاق و حکمت است، شرف تصحیح یافته. با وجود این حضرت استادی وعده کرد که اگر این روزگاری که از شب هجران سیاه‌تر است به صباح اُمنیت روشن شود. و این دورانی که از ژلف بُتان آشفته‌تر به نظام جمعیت پیوندد و این حیات عاریت برقرار ماند، باز هم به تصحیح شِردمه قلیلی که از این کتاب مستطاب مانده مبادرت نماید.

و نیز بر پژوهندگان سخن مبرهن باد که:

قریب هزار شعر که در نسخ مختلف دیده شد که بعضی از کتب فاقد آن بود و برخی دارا، در این نسخه ثبت افتاد و این نیز موقوف به امتحانست.

و دیگر آن که هر شعر غلطی که در نسخه دیگر صحیح آن دیده نشد به جای خود گذارده به هیچگونه در آن تصرفی نرفت. شعری که از حیث قافیه غلط بود ولو اگر همان سی نسخه حاضر دیده می شد قبول نمی فرمود *إلا* قافیه را همان طور که به نظر شیخ - علیه الرحمه - گذشته بر تقاضای طبع به نظرش می رسید و ثبت می شد چنان که از این *أغلاط* قافیه ای در موضع خود درج خواهد شد و اگر کسی را اندک ربط قافیه شناسی باشد و گوش به تضریب حاسدی و تکذیب بی وقوفی - چنان که شیمه اهل این زمان است - فرا ندارد، تصدیق خواهد کرد.

و دیگر آن که اگر شعری بر دو صورت دیده شده که هر دو صورت صحیح بوده نیز متعرض نشده اند. مثلاً: بیا که فصل بهارست تا من و تو به هم / به دیگران بگذاریم باغ و صحرا را^{۲۷}؛ یا: به دیگران نگذاریم باغ و صحرا را^{۲۸}.^{۲۹} یا این شعر: تو ای توانگر حسن از غنای درویشان؛ یا: عنای درویشان. «غنا» که بحق به جای خود درست است. «عنا» هم نیز به یک معنی درست می آید^{۳۰}. یا این شعر که: تو را در بوستان باید که پیش سرو نشینی؛ یا: بنشینی؛ که تاب هر دو معنی را دارد^{۳۱}. یا این شعر: عشق از دل سعدی به ملامت نتوان بُرد؛ یا: بتوان بُرد / گر رنگ توان بُرد به آب از رُخ هندو^{۳۲}. و در مثال این اشعار چندین کُرت بوده و دیده ام دو فرقه شرطها کرده و نذرها بسته اند که موکول به تصدیق آن جناب باشد، حکم به صحت هر دو وجه کرده اند.

اکنون در خاتمه این تفریظ در نگارش چند غلط فاحش شروع همی رود:

گلستان: چون نثر بوده و تاب تصرف کاتبان بیوقوف بیشتر از نظم داشته لاجرم کمتر عبارت صحیح که از گفتار شیخ - علیه الرحمه - باشد باقی مانده از تحریف کتاب تغییر کلی بدان راه یافته. مثلاً مثل حکایتی که در باب عشق فرموده: پارسائی را دیدم به محبت شخصی گرفتار^{۳۳}. در نسخه ای دیده شد: پارسائی را شنیدم به محبت شخصی گرفتار. حال «شنیدم» و «دیدم» معلومست که وزن نثر را مثل شعر به هم نمی زند. یا: چندان که ملامت دیدی و غرامت کشیدی^{۳۴}؛ یا: دید و کشید، نیز خلاف اسلوب نیست.

یا این که: قاضی همدان را حکایت کنند که با نعلبند پسری سر خوش داشت یا:

یا مثلاً: فلان به مجلس اندر آمد، یا به محفل داخل شد، یا برهمگنان وارد گشت. چون از این قبیل تغییرات فتوری به معنی راه نمی‌یابد، اینست که کتاب هر چه خواسته‌اند نوشته، چنانکه دیده شد که از سی کتاب دو حکایت دیده نشده که از تحریف مصون مانده باشد. حتی المقدور هر عبارتی نثرأ شاعرانه می‌نمود، نه مُنشیانه، بخاصه این که به طرز عبارات شیخ نزدیک بود، همان از کتاب خطی یا چاپی اختیار شد.

یکی از غلطهای نظمی گلستان که معروف و مابِه‌النزاع است اینست: دو چیز طیره عقلست دم فرو بستن^{۳۶}؛ که در غالب نسخ به تالی فوقانی نوشته‌اند که از تیرگی گرفته و هیچ معنی ندارد. همان طیره به طا صحیح است که به معنی سبکی و خفت عقل است. دیگر از غلطهای فاحش که تمام کتاب به خطا رفته‌اند اینست: گرچه شاطر بُود خروس به جنگ / نزید پیش باز روئین جنگ^{۳۷}. کاتبان «نزند» نوشته‌اند^{۳۸} و خطاست. «روئین جنگ» صفت باید باشد، چه «جنگ» را اگر به خروس منسوب دارند، «باز روئین» می‌ماند، معنی ندارد^{۳۹}.

و دیگر از اغلاط اغلب نوشته‌اند: گوئی رگ جان می‌گسلد نغمه سازش. چون مصراع مطبوع بوده کاتب که از علم بحور عاریست مصراع ثانی را ملحوظ نداشته که: ناخوشر از آوازه مرگ پدر آوازش^{۴۰}. به هر حال مصراع صحیح اینست: گوئی رگ جان می‌گسلد نغمه سازش^{۴۱}.

و دیگر از اغلاط فاحش، بل افحش گلستان اینست: همراه اگر شتاب کند همرو تو نیست / دل بر کسی میند که دل بسته تو نیست^{۴۲}. دو «نیست» با هم قافیه کردن درست نیست مگر ردیف باشد و ماقبل ردیف قافیه. پس شعر این بوده: همراه اگر شتاب کند در سفر بایست / دل در کسی میند که دل بسته تو نیست^{۴۳}. فی‌المثل در هزار نسخه هم، بر طریق اول، شعر دیده شود، مردود است.

و دیگر از اغلاط مشهور این شعر است: یا معشر الخلآن قولوا للمعانی / لست تدری ما بقلب الموجعی^{۴۴}. «قولوا للمعانی» صحیح است، نه «معانی»؛ و «معافی»^{۴۵} مدرج^{۴۶} است^{۴۷}.

و دیگر از اغلاط مشهور حکایت دروازه کاشغر است، در شعر «بلیست بنحوی یصول مغاضبا» شعر دوم را غالب کتب «علی جر زید لیس یرفع راسه»^{۴۸} نوشته‌اند و حال این که «علی جر ذیل» درست است. «زید» در اینجا هیچ معنی ندارد. چه، «علی جر ذیل»^{۴۹} مقصود کشیدن دامان بوده که با «علی جر» ایهام کرده.

دیگر از اغلاط فاحش این قطعه است: مگر ملائکه بر آسمان وگرنه بشر / به حسن صورت او بر زمین نخواهد بود^{۵۰}؛ تا می‌رسد به این که «آدمی نخواهد بود»^{۵۱}. معلوم است

در این صورت «زمین» غلط است و «زمی» درست؛ چه «زمی» مخفف زمین است و با «آدمی» قافیه‌اش درست است.

مابقی أغلاطِ گلستان محضِ إطنابِ نگارشِ نرفت. بقیه موقوف به مطالعه تمام گلستان است.

بوستان: در أثناء تقریظِ اشارتی رفت که به تصحیحِ أغلاطِ تمام آن توفیق نیافت. أغلاطِ مخصوصی که در نیمه اول آن تصحیح شده این است: «اگر زبردستی بیفتد چو^{۵۲} خاست / زبردست افتاده مردِ خداست». البته در مصراعِ نخست «چه خاست» غلط است. صحیح اینست: «اگر زبردستی بیفتد سزاست / زبردست افتاده مردِ خداست»^{۵۳}.

دیگر: «چو در آستانِ ملک سر نهاد / ستایش‌کنان دست بر سر نهاد»^{۵۴}. اگر در تمام کتب چنین ثبت باشد، همه مردود است؛ چه، «سر» با «سر» در این شعر قافیه نیست. مصراعِ ثانی اینست: «ستایش‌کنان دست بر سر نهاد»^{۵۵}.

دیگر از غلطهای فاحشِ بوستان این است: «به تربت سپردندش از تاجگاه / نه جای نشستن، نه آرامگاه»^{۵۶}. شعر این بوده: «به تربت سپردندش از تاجگاه / نه جای نشست است آماجگاه»^{۵۷}.

بقیه أغلاط موقوف به ملاحظه در بوستان است.

طبیات: «اکبر و أعظم خدای عالم و آدم / صورتِ خوب آفرید^{۵۸} و سیرتِ زیبا»^{۵۹} چون شیخ - علیه‌الرحمه - حمد و صفتِ حق - جَلَّ اسْمُهُ - را بر أسماء مترادفی کرده که همه إفاده فاعلیت دارند چنان‌که گفته است:

«صانع و پروردگار وحی و توانا / اکبر و أعظم خدای عالم و آدم»، پس اینجا باید «صورتِ خوب آفرین و سیرتِ زیبا» باشد چنان‌که در یک دو کتابِ خطی نیز دیده شد^{۶۰}.

دیگر در غزل: «ای نفسِ خرمِ بادِ صبا» سه غلط دیده شد. یک غلطِ مخصوص آن إیراد می‌شود؛ اینست: «بر سرِ خشم است هنوز آن حریف / یا سخنی می‌رود اندر قفا». اینجا به جای «قفا»، «صفا»ست؛ چه، گذشته از این‌که «قفا» در اینجا معنی ندارد، تکرارِ قافیه می‌شود. دو غلطِ دیگر موقوف به مطالعه است^{۶۱}.

دیگر: «جرمی نکرده‌ام که عقوبت کند ولیک / مردم به شرع می‌کشد این ترک مستِ ما»^{۶۲}. مصراعِ صحیح اینست که: «مردم به شرع می‌نکشد ترک مستِ ما»^{۶۳}.

دیگر: «تا نپنداری شرابی گفتمت / خانه آبادان و عقل از وی خراب»^{۶۴}. مصراعِ ثانی درستش اینست: «خانه آبادِ عقل از وی خراب».

و دیگر در شعر: «گنه نبود و عبادت نبود بر سر خلق / نوشته بود که این مقبل است و آن مردود»^{۶۵} دانستن این^{۶۶} غلط موقوف به دانستن مبحث دال و ذال است که مطرح عالمان علم قافیه است؛ چه «خوشنود» و «افزود» و «فرمود»^{۶۷} «إلی آخر مقطع به ذال عجمیند، لاجرم با مردود که دال عریبست قافیه نگردند. پس شعر اینست: «گنه نبود و عبادت نبود بر سر خلق / نوشته بود که این ناجی است و آن مأخود»^{۶۷}.

شگفت‌تر این‌که کاتبی مسکین که مُمیزِ دال و ذال نبوده در کتابی دیده شد که «ناجی» و «مأخوذ» را که درست بوده تراشیده «مقبل» و «مردود» به جای آن نوشته. البته به نظر جاهل «مقبل» و «مردود» زیباتر می‌آید!^{۶۸}

دیگر: «گفتم که طاووسی^{۶۹} مگر عضوی ز عضوت خوِتر / می‌بینمت چون نیشکر شیرینی از سر تا قَدَم»^{۷۰}. لفظِ طاووس^{۷۱} در این شعرِ اِلا به معنی بعید بل ابعَدی درست نمی‌آید. پس شعر اینست: «گفتم که تا بوسم مگر عضوی ز عضوت خوِتر». در کتابِ خطی نیز دیده شد.^{۷۲}

و دیگر: «بر خوان تو این شکر که می‌بینم / بیفایده است مگس که می‌رانی» هیچ شک نیست که «بیفایده است» در این موقع غلط است. مصراع درست اینست: بیفایده این مگس که می‌رانی.^{۷۳}

بقیهٔ اغلاطِ طَبِیَات نیز موقوف به مطالعه است.

بدایع: در حمدی که به تازی منظوم داشته: «الحمد لله رب العالمین علی» تا شعر پنجم «طوبی لطالبه بغیا لتارکه / بعداً لمتخذ من دونه بدلا»^{۷۴}. مصراع صحیح اینست: «طوبی لتارکه تعسا لتارکه»^{۷۵}. این دو «تارک» در این مصراع از اُضدادند که هم به معنای ترک‌کننده و هم برخلاف آمده.^{۷۶}

یکی از غلطهای فاحش اینست: «در چمن سرو ستاده است و صنوبر خاموش / که اگر قامت زیبا بنمائی نچمند»^{۷۷}. شعر درست اینست: «که اگر قامت زیبا بچمانی بچمند» یعنی: سرو و صنوبر از برای تعظیم خم شوند.^{۷۸}

دیگر: «مرده از خاک لحد رقص‌کنان برخیزد / گر تو بالایِ عظامش گذری حی» قدیم^{۷۹}. صحیح مصراع ثانی این است: «گر تو بالایِ عظامش گذری و هی رمیم»^{۸۰}؛ که «هی» ضمیر مؤنث است.

دیگر: «بر آنم گر تو بازائی که در پایت کنم - یا: کشم - جانی» تا بدین شعر: «دریغا عهد آسانی که قدر آن ندانستم / بدانی قدر وصل آنکه که در هجران فرومانی». «در هجران

فرومانی « غلطِ سختی است چه تمامِ قوافیِ این غزل به یاء نکره‌اند یای «فرومانی»^{۸۱} یایِ مخاطب است. این دو یا را هیچ مبتدی به هم قافیه نکند تا به استاد ی مثل شیخ چه رسد؟! مصراع اینست: «بدانی قدر وصل آنگه که درمانی به هجرانی»^{۸۲}.
بقیهٔ أغلاطِ بدایع نیز موقوف به مطالعه است.

خواتیم: یکی از غلطهای فاحش این شعر است: «غیرت سلطانِ جمالت چو باز^{۸۳} / چشم من از هر دو جهان دوخته»^{۸۴}. شعر درست اینست: «غیرت سلطانِ جمالت چو باز / چشم من از هر که جهان دوخته»^{۸۵}.

مثل باز و چشم دوختن لازم به توضیح نیست. بر صانعانِ صنعتِ سخن معلوم است. غزلیاتِ قدیم: «ملک آزادیت چو ممکن نیست / شهر بندِ حواس بگشاده»^{۸۶}. مخفی نماناد که حواس در این شعر که به حایِ حطّی نوشته‌اند خطاست «هواس» به‌هایِ هَوَز و إِضَافَةُ تَایِ فوقانی درست است که مصراع صحیح اینست: «شهر بندِ هواس نگشاده»^{۸۷}.
بقیهٔ أغلاطِ خواتیم و غزلیاتِ قدیم موقوف است به مطالعه.

صاحبیه: یکی از غلطهای بسیار سخت این شعر است که نوشته‌اند: «یا رب تو هر چه بهتر و نیکوترش بده / ای^{۸۸} پادشاهِ عادل و سالارِ خسروان»^{۸۹}. بر قافیه‌شناسِ مدقّق مخفی نیست که در این قطعه راء حرفِ رویست چنان که «قیصران» و «دلبران» و «پرووران» و «اختران» اِلیّ آخر. پس مسلم شد که «خسروان» در این شعر غلط است. کاتب که از دانش قافیه جاهل بوده به جای «مهتران»، «خسروان» نوشته. مصراع صحیح اینست: «ای پادشاهِ عادل و سالارِ مهتران»^{۹۰}.

دیگر: «چیست دانی سر دلداری و دانشمندی / آن روا دار که گر بر تو رود بیسندی»^{۹۱}
مصراع صحیح اینست: «آن روا دار به مردم که به خود بیسندی»^{۹۲}.

رباعیات: «ای ساقی از آن دور وفا جامی ده / وز رشک‌بر و حسود و کوجان می‌ده»^{۹۳}. کاتبانی که جاهلِ قافیه بوده‌اند فقط به همین یک مناسبت که باید حسود جان بدهد، این مصراع را همه غلط نوشته‌اند. علاوه از این که «جان می‌ده» غلط است، شیخ - علیه‌الرحمه - این را تجنیس فرموده. شعر درست اینست: «ای ساقی از آن دور وفا جامی ده / وز رشک‌بر و حسود و گو جا می‌ده»^{۹۴}. ماحصل در این شعر «جا» درست است نه «جان».

مفردات: در این شعر مفرد قافیهٔ دندان را به این مستعدی کتاب در اول شعر نوشته‌اند و برخطا بوده‌اند. شعر صحیح اینست: «توان نان خورد اگر دندان نباشد / مصیبت آن بود که نان نباشد»^{۹۵}. این که نوشته‌اند: «اگر دندان نباشد نان توان^{۹۶} خورد»^{۹۷} غلط است.

از ناقدانِ خبیر و واقدانِ بصیر امیدوار آنکه هرگاه ندرتاً شعری غیر صحیح در این کتاب بیابند که در ذیل اشعارِ تصحیح شده درج شده باشد، چون انسان محلِ سهو و نسیان است، بر غفلت و پریشانیِ راقم این تقریظ حمل کنند، نه بر عدمِ فراستِ مصحح. چه ما بینندگان اشعار این نسخه را در خدمتِ ایشان قرائت می‌کردیم، نه خود می‌خواندند. لعل که از پانصد یا هزار شعر، شعری از نظر ماها متروک مانده نخوانده‌ایم؛ لاجرم مغلوب مانده باشد. البته از آریابِ انصاف چشمِ عفو و اغماض است. و اگر در قلم زحلو فیه‌ای^{۹۸} و در رقمِ اغلوطه‌ای^{۹۹} یابند نیز دامنِ عفو بر آن بیوشند؛ چه از زمانِ شروعِ تحریر این نسخهتِ اِلی ختمِ آن ملکِ فارس یک ساعت از تراحمِ بلوی^۱ و تهاجمِ مِحنِ خالی نبود. البته مدققان و مبصران به تصورِ زحمتِ فوق‌العاده که در تصحیح این کتاب کشیده شده مصحح و کاتب را به دعایِ خیر یاد خواهند فرمود.

من بنده، محمود، که کاتبِ این نسخهتِ مسعودم، به قلم و رقمِ خود حرفی ننگاشته و^{۱۰۰} تصرفی روا نداشتم مگر بعضی از معانی لغاتی که در اشعار مشکل بود و از برای بعضی فهمِ آن دشوار می‌نمود بر حسبِ خواهشِ مالکِ معظمِ مطبعِ مظفری که مؤسسِ طبعِ این نسخهتِ مکرم^{۱۰۱} است در حواشی نگاشتم؛ أرجو که اهلِ خبرت و بصیرتِ چشم از زکاتش بیوشند و به نظرِ کرامت و مرحمتِ تلقی فرمایند- و صَلَّى اللهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ وَعترتهِ اجمعین.»

[پایان گزارشنامهٔ ادیبِ مصطفوی].

IV

«همه گویند و سخن گفتنِ سعدی دگرست»^۱

در بابِ عیارسنجی و ارزیابیِ متنِ کلیاتِ سعدی ویراستهٔ شوریده، گفتنی فراوان است و دامنِ سخن چندان گسترده می‌گردد که از گنجائیِ چنین مقالتی بیرون می‌افتد.^۲

باری، چون از این بحثِ مهم بیکباره روی بر نمی‌توان تافت، در اینجا، تنها به نمونه‌هایی از خُرده‌هایی که طابعانِ آثارِ سعدی و پژوهندگانِ میراثِ او بر شایع‌ترین چاپِ ویراسته و دانشیانهٔ کلیاتِ سعدی، یعنی طبعِ مرحومِ ذکاء‌الملکِ فروغی، گرفته‌اند^۳ می‌پردازیم و ضبطِ متنِ ویراستهٔ شوریده را با ضبطِ فروغی می‌سنجیم:

۱. «از هر جفاتِ بویِ وفایی همی دهد

در هر تعنتیت هزار استمالتست»^۴

بدرُست بر ویراستِ فروغی - و بعضِ پیروانِ او - خُرده گرفته و «دهد» را اشتباه‌خوانی دانسته و «دَمَد» را صحیح شمرده‌اند.^۵

در کَلِّیّاتِ سعدی‌ی شوریده (عزلیّاتِ قدیم، ص ۳۹۰) نیز «دمد» است، نه «دهد».^۶

۲. در غزل «تا دستها کمر نکنی بر میانِ دوست...» می‌خوانیم:

«دل رفت و دیده خون شد و جان ضعیف ماند

و آنهم برای آنکه کنم جان فدای دوست»

بر ضبطِ فروغی - و پیروانِ او - این ایراد وارد است که قافیهٔ غزل را تباه کرده و حرفِ

قافیه (-ان) را پاس نداشته است.^۷

در کَلِّیّاتِ سعدی‌ی شوریده (طبیّات، ص ۲۴۴)، آسان که از ویرایندگانِ قافیه‌سنجِ آن

انتظار می‌رود، ضبطِ صحیح اختیار شده: «آنهم برای آنکه کنم جان فشان دوست».

۳. «هرگزش باد صبا برگ پریشان نکند

بوستانی که چو تو سرو روانش باشی»^۸

بر ضبطِ زنده‌یاد فروغی خُرده گرفته و ضبطِ مرحومِ دکتر یوسفی را که به جای «بادِ

صبا»، «بادِ خزان» آورده است، ترجیح داده و گفته‌اند که: «باد خزان است که سببِ برگ

ریزان است نه بادِ صبا که بادِ لطیف و خنک بهاری است و از آن گل می‌شکفت».^۹

از این حیث بر ضبطِ کَلِّیّاتِ سعدی‌ی شوریده خُرده‌ای وارد نیست؛ چه (در: طبیّات،

ص ۳۲۴) دارد:

«هرگزش باد خزان برگ پریشان نکند

بوستانی که تو چون سرو روانش باشی».

۴. در چکامه‌ای در ستایش «صاحب‌دیوان» می‌خوانیم:

«... تو روی دختر دل‌بند طبع من بگشای

که پیر بود و ندادم به شوهر عنّین

به زنده می‌کنم از تنگ وصلتش در گور

که زشت خوب نگردد به جامهٔ رنگین ...»^{۱۰}

بدرُست بر ناپیوستگیِ مضمونِ بیتِ دوم انگشتِ انتقاد نهاده و گفته‌اند که هر مصراع از

این بیت خود با مصراعی دیگر تشکیلِ بیتی می‌دهد و فی‌الجمله چیزی در این میان از قلم

فروافتاده و پیوندِ سخن را گُسته است.^{۱۱}

ضبط این فقره در کلیات سعدی شوریده (قصاید فارسیه، ص ۲۰۰ و ۲۰۱)، از چنین شوریدگی‌ها پیراسته، و از این قرار است:

«... تو روی دختر دل‌بند طبع من بگشای

که پیر گشت و ندادم به شوهر عنین

به زنده می‌کنم از ننگ وصلتش در گور

که بخت درخور حسنش نمی‌دهد کابین

ستایش سخن خویشستن مکن سعدی

که زشت خوب نگردد به جامه رنگین».

دگرسانی «بود» و «گشت» در بیت نخست نیز از دیده دیده‌وران پوشیده نیست، هر چند که در آن، ترجیح با همان اختیار مرحوم فروغی است؛ و خردپسندتر و منطقی‌تر این است که «پیری» بدان «شوهر» راجع باشد، تا این «دختر!» مگر آن‌که کسی بگوید: سعدی عجزه‌ای را پیشکش صاحب‌دیوان کرده است!!

۵. در همان چکامه، پس از شکایت سعدی از روزگار، می‌خوانیم:

«بلی به یک حرکت از زمانه خرسندم

که روزگار به سر می‌رود به شدت و کین»^{۱۲}

باز بدرست بر ضبط مرحوم فروغی - و پیروان او - خُرده گرفته‌اند که: «شدت و لین صحیح است به جای شدت و کین»^{۱۳}.

در ویراست شوریده (قصاید فارسیه، ص ۲۰۱) نیز «لین» آمده است و در حاشیه نیز نوشته‌اند: «لین - بالکسر - نرمی، ضدّ خشونت».

۶. «نه صورتیست مزخرف عبادت سعدی

چنانکه بر در گرمابه می‌کند نقاش»^{۱۴}

بر ضبط مرحوم فروغی، یعنی «عبادت» (به دال)، خُرده گرفته‌اند و گفته‌اند که به جای آن، «عبارت» (به راء) درست است.^{۱۵} ۱۶

در کلیات سعدی شوریده (طبیات، ص ۲۸۳) نیز «عبارت» ضبط شده است.

در کار تصحیح متون گاه ضبطهای کهنه و اصیلی در نسخه‌های معتبر و قدیم دیده

می‌شود که مصحح، به هر روی، قدر آنها را نمی‌داند یا در نمی‌یابد و از آنها عُدول می‌کند بی‌آن‌که این عُدول مُوجَّه باشد. نمونه‌ای از این عُدولِ نامُوجَّه که در بررسی تطبیقی کَلِّیاتِ سعدی‌ی شوریده و تصحیح مرحوم فروغی جلب توجه می‌کند، این است:

در حکایت آن «معلم کتاب» که سعدی در دیار مغرب دیده است^{۱۷} و ترشروئی و تلخ‌گفتاری و بدخوئی و مردم‌آزاری‌اش را وصف کرده ... می‌خوانیم:

«استاد معلم چو بود بی‌آزار

خرسک بازند کودکان در بازار»

این ضبط زنده‌یاد فروغی است.^{۱۸} در تصحیح شادروان دکتر غلامحسین یوسفی (که به تعبیر استاد نجیب مایل هروی - «... تا حدی محسوس در شعاع تصحیح مرحوم فروغی قرار دارد»^{۱۹}) نیز، همین ضبط آمده است.^{۲۰}

هم مرحوم فروغی و هم دکتر یوسفی ضبط «کم‌آزار» را به عنوان نسخه‌بدلی از نسخه‌های قدیم و معتبر یاد کرده‌اند؛ و شگفت آن که در تصحیح روانشاد یوسفی، «کم‌آزار» ضبط نسخه‌ی اساس ایشان (البته به خطی جز خط عادی متن) بوده که توسط یک دستنویست کهنه دیگر هم تأیید می‌شده است^{۲۱}؛ با اینهمه آن مرحوم از آن عُدول کرده است.

به زعم نگارنده این سطور «کم‌آزار» اگر بر «بی‌آزار» رُجحان نداشته باشد - که دارد (و چرائی رُجحانش را عن قریب خواهم گفت) -، دست‌کم هم‌تراز «بی‌آزار» است و عُدول از آن، لا اقل در تصحیح زنده‌یاد یوسفی، روا نبوده است.

باری، «کم‌آزار» در سنت ادبی فارسی، نه به معنای «کسی که می‌آزارد ولی اندک می‌آزارد»، بلکه به معنای «کسی که به دیگران آزار نرساند، بی‌اذیت و غیر ظالم و غیر ستمکار، بی‌آزار»^{۲۲} بارها و بارها آمده است^{۲۳}، و طبیعی است که در روند تصرف کاتبان و رونویسگران که اغلب روی در سوی امروزینه‌سازی و غرابت‌زدائی دارد، این‌گرایش عمیق وجود داشته باشد که چنین کاربرد کهنه‌ای را به همتای مأنوس‌تر و مألوف‌تر و امروزینه‌ترش بدل سازند که «بی‌آزار» است. قاعده معروف و مبین «ضبط دشوارتر برتر است» که در تصحیح متون، بویژه متنهای پُرنسخه و همگانی، کارکردی ظریف و بارز دارد، همسو با همین چشم‌انداز، رُجحان «کم‌آزار» نسخه‌ی اساس مرحوم یوسفی را بر «بی‌آزار» مُختار او و زنده‌یاد فروغی یادآور می‌شود.

طُرْفه آنست که در کَلِّیاتِ سعدی‌ی شوریده (گلستان، ص ۵۷)، همین ضبط اَصیل و

راجح «کم آزار» حفظ (/ اختیار) شده است؛ و نه فقط در نسخه شوریده، که در چاپ سنگی ۱۳۰۹ ه.ق. (ص ۸۱) هم، این ضبط مسطور و محفوظ است.



در مقابل اینگونه موارد، چنان که بیوسیده نیز همین است، موارد فراوانی هست که از برسنجیدن کلیات سعدی شوریده با ویراست شادروان فروغی یا دیگر ویراستهای آثار سعدی، در می‌توان یافت که ضبط متن شوریده، روایتی متأخر (/ دست‌خورده / نوشته) را به نمایش می‌گذارد، و مرحوم فروغی و دیگران چون به نسخه‌های قدیم‌تر و اصل‌تر دسترس داشته‌اند، ضبطهای کهنه‌تر و اصل‌تری را نیز به دست داده‌اند که اندکی وقوف سبک‌شناسانه و واژه‌پژوهانه تردیدی در ترجیح و دیرینگی آن بر جای نمی‌نهد.

نمونه را:

آنجا که در باب دوم گلستان می‌فرماید: «فقیهی پدر را گفت: هیچ ازین سخنان رنگین و دلاویز متکلمان در من اثر نمی‌کند، به حکم آن که نمی‌بینم مر ایشان را فعلی موافق گفتار»^{۲۳}، به شرحی که جای دیگر نوشته‌ام^{۲۵}، فقیه به معنای طالب علم و دانشجوی علوم دینی (/ به اصطلاح رائج: طلبه) است، نه دانشمندی رسیده (و به اصطلاح: فارغ‌التحصیل رشته فقهت). اینگونه درد دل گفتن با پدر نیز بیشتر کار نوجوانان و طالب علمان کم‌سال است، تا فقیهان رسیده و دانش‌آموخته که اغلب سن و سالی داشته‌اند و می‌بایست به چنین امور بیناتر از پیرامونیان خویش نیز بوده باشند و ...

به هر روی، «فقیه» در معنای طالب علم و دانشجوی علوم دینی، هم در آثار دیگران و هم در جای دیگر از آثار خود سعدی به کار رفته است^{۲۶}، و مناسب این مقام و این سیاق نیز همین است که طالب علمی نوآموز که بیشتر دغدغه بهره‌وری از ناصحان و عالمان و طلب راهنمایی داشته بوده است، اینگونه از دل آکندگی خویش با پدر سخن رانده باشد. بیوسیده است متأخرانی که این کاربرد واژه «فقیه» را نمی‌شناخته یا برای دیگر خوانندگان کتاب غریب و نامأنوس می‌یافته‌اند، عبارت را تغییر داده باشند؛ و چنین نیز کرده‌اند.

در کلیات سعدی شوریده (گلستان، ص ۳۱) می‌خوانیم:

«فقیهی پسر را گفت که: هیچ از سخنان رنگین دلاویز متکلمان در تو اثر نمی‌کند گفت: به علت آنکه نمی‌بینم ایشان را کردار موافق گفتار»^{۲۷}.

نمونه دیگر:

در حکایت «قاضی همدان ... که با نعلبند پرسی سرخوش بود و نعل دلش در آتش»،

پس از آن که «ملک را هم در آن شب آگهی دادند که در ملک تو چنین مُنکری حادث شده است...» می‌خوانیم که:

«شنیدم که سحرگاهی با تنی چند خاصان به بالین قاضی فراز آمد؛ شمع را دید ایستاده و شاهد نشست و می‌ریخته و قدح شکسته؛ قاضی در خوابِ مستی، بی‌خبر از مُلک هستی ...»^{۲۸}.

سخن بر سر «سحرگاهی» است که از نسخه‌های قدیم و معتبر به چاپهای انتقادی اُمثال شادروانان فروغی و یوسفی و ... راه یافته، و هرچند غالب شُرّاح در باب یاء آن توضیحی نداده و علی‌الظاهر به اُهمیت و نقش کلیدی فهم آن نیز توجهی نکرده‌اند^{۲۹}، مثالی است از یاء توقیت در زبان فارسی^{۳۰}؛ و یاء وحدت یا نکره - آن‌سان که ای بسا در ابتدا پنداشته شود - نیست.^{۳۱}

طبیعی است رونویسگران متأخری که بدین خُصیصهٔ زبانی توجه نداشته و «سحرگاهی» را به «یک سحرگاه» یا «سحرگاه یک روز نامعین» تفسیر می‌نموده‌اند، این ضبط را با روّند حکایت نامناسب می‌یافته آن را به «سحرگاه» بدل کرده باشند؛ و این ضبطی است که در کَلّیّاتِ سعدی شوریده (گلستان، ص ۵۳) و بعضی چاپهای دیگر که بر پایهٔ نسخه‌های متأخر فراهم شده است^{۳۲}، دیده می‌شود.^{۳۳}

*

در مواردی نیز اغلاط واضح - و گاه: فاضح - در کَلّیّاتِ سعدی شوریده هست که دور از انتظار است.

نمونه را:

در غزل «اگر خدای نباشد ز بنده‌ای خشنود/ شفاعت همه پیغمبران ندارد سود» - که از حیث ضبط نصّ و قافیه، در تصحیح شوریده، گویا بدان التفاتی ویژه رفته است و ادیب مصطفوی بشرح در باب یکی از آیات آن در مقدمهٔ خود سخن گفته -، بیتی هست که در کَلّیّاتِ سعدی ویراستهٔ شوریده (طبیّات، ص ۲۶۱) از این قرار ضبط گردیده است:

«قلم بطالع میمون و بخت بد رفته است

اگر تو خشم کنی ای پسر و کر خوشنود»

اینگونه می‌نماید که بیت را بد خوانده و بد ضبط کرده‌اند؛ یا دست‌کم زمینهٔ بدخوانی و بدفهمی خواننده را فراهم آورده‌اند. پیداست که ضبط صحیح مصراع دوم چنین می‌بایست بوده باشد: «اگر تو خشمگنی ای پسر و گر خشنود (خوشنود)»^{۳۴}. چه بر فرض آن‌که سعدی

خشم کردن را به معنای خشمگین شدن به کار بُرده باشد، خشنود کردن را به معنای خشنود شدن به کار بُرده است و ...!^{۳۵}

نمونه دیگر:

سعدی غزلی گرِهناک دارد که مطلع آن (به ضبط زنده‌یاد فروغی) این است:
در میان صومعه سالوس پر دعوی منم

خرقه‌پوش جو فروش خالی از معنی منم

(و برخی دیگر - از جمله شوریده - به جای «جو فروش»، «خودفروش» ضبط کرده‌اند که گویا راجح نیز همین است).

در این غزل بیتی است که اوج گرِهناکِ شعر، به ضبط و معنای همین بیت بستگی دارد؛ و آن بیت را مرحوم فروغی اینگونه ضبط کرده است:

«می‌زنم لاف از رجولیت ز بیشرمی ولیک

نفس خود را کرده فاجر چون زن چنگی منم»^{۳۶}

ناقدان بر این ضبط سخت خُرده گرفته و از جمله یادآور شده‌اند که یاء تمام کلمات قافیه در این غزل از اِمالة اَلْفِ مقصوره عربی حاصل شده است؛ ولی «چنگی» - نه تنها از حیث معنا جای تأمل است - چنین یائی ندارد؛ حال آن‌که نسخه بدل آن، «حُبلی» (مُمالِ حُبلی) - به معنای: آبستن - که در حاشیه ویراست مرحوم فروغی نیز مذکور است، از همان قبیل است؛ و لذا در اینجا «حُبلی» را صحیح دانسته و «چنگی» را نادرست شمرده‌اند.^{۳۷} بر سر «فاجر» و نسخه بدل‌های آن هم گفتگوست که عجاله از سر آن می‌گذریم.

موجب تعجب این است که علی‌رغم سامان یافتن ویراست شوریده به دست مردمانی قافیه‌سنج و برخوردار از دانش سنتی و قدمائی قافیه و بویژه با عنایت ویژه‌ای که در این تصحیح به امر قوافی مبذول گردیده و ادیب مصطفوی، در دیباجه خویش، بتأکید از آن سخن رانده است، ضبط بیت مورد نظر، در کلیات سعدی شوریده (بدایع، ص ۳۵۷) نیز چنان است که در تصحیح مرحوم فروغی آمده.

*

از بِن، به نظر می‌رسد که ادیب مصطفوی را در طبع و نشر کتاب و نگارش دیباجه آن استعجالی دست داده بوده باشد؛ چرا که لغزشهای قلمی آشکار و سهوهای مُخلِ ناسازواری در نوشتار او هست که با دقت و اِمعانِ نظر و صرفِ وقت و حوصله کافی در کار، نسبتی

ندارد. حتی در مواردی در دیباجه خود در ثبت و ضبط عبارتی که به مثبت شاهد درستی یا نادرستی یک ضبط پیش روی می‌نهد و گرانگاه کلام اوست، فرومی‌نهد و سهو می‌کند (و من در حواشی این دیباجه، موارد سهو یا مسامحه را فراموده‌ام).

براستی غریب و نابرتافتنی است که در کلیات سعدی شوریده، نمونه را (گلستان، ص ۵۶)، به جای «أما هنر چشمه‌ایست زاینده و دولتی پاینده»، بخوانیم: «أما هنر چشمه‌ایست زاینده و دولتی تاینند!» یا (در: گلستان، ص ۵۷)، به جای «قول و فعل عوام»، آمده باشد: «قول و فعل عوام!» یا (در: گلستان، ص ۵۸) به جای «دل افروز» (در مصراع «برو شادی کن ای یار دل افروز»)، «دلفروز» نوشته شده باشد!^{۳۸} یا در عبارت «بَلِّغْ مَا عَلَيْكَ فَإِنْ لَمْ يَقْبَلُوا فَمَا عَلَيْكَ»، به جای «يَقْبَلُوا»، (در: گلستان، ص ۵۸) آمده باشد: «تقبلوا!»^{۳۹} یا در مصراع «جائی انبان می‌کند، جائی آدیم»، به جای «آدیم»، (در: گلستان، ص ۵۸) «آدیم» آمده باشد! و ...

البته این را نیز نباید از یاد برد که دستیازی شوریده به تصحیح آثار سعدی و هنبازی ادیب مصطفوی در این کار، چنان که خود نیز در دیباجه‌اش اشاره کرده است، «مصادف با وقتی بود که عهد نکبت و زوال قاجاریه ... شروع شده است، علم و ادب و شعر و شاعری به منتها درجه تنزل و انحطاط رسیده و هیچکس را پروای توجه بدین گونه امور نبوده است.»^{۴۰}

V

«سخن دراز کشیدیم و همچنان باقیست»^۱

تا اینجا قدری درباره کلیات سعدی شوریده که به سال ۱۳۲۷ ه. ق. در بمبئی به طبع رسیده است، سخن گفته شد؛ لیک این را نیز باید گفت که:

یک کلیات سعدی دیگر هست که به سال ۱۳۰۹ ه. ق. در بمبئی چاپ شده است؛ بحقیقت نسخه خوش‌آیند و خوش‌خطی است؛ و آن هم در شیراز ویراسته و کتابت گردیده. در خاتمه‌اش می‌خوانیم:

«هو الأوّل و الآخر

بر مرایای ضمائر خورشیدمآثر ارباب فطنت و أصحاب خبرت واضح و لایح است که کتاب کلیات جناب أفصح المتکلمین و أملح المتقدمین و المتأخرین شیخ مصلح الدین سعدی شیرازی - طیب الله تربته و أعلى الله رتبته - چندی بود کما ینبغی و یلیق به زیور طبع

مُحَلِّي' و آراسته نشده بود از عدم مواظبتِ کتّاب و غفلتِ مباشرینِ چاپ و کثرتِ اغلاط و وفورِ اسقاطِ رفته رفته این نسخه شریف از میان رفته و از این نامه نامی جُز نامی باقی نمانده بود. بناءً علیٰ هذا، این بنده قلیل البضاعة و ذرّه عذیم الاستطاعة، ذوالحزن و التأسّف، فضل الله الشریف الشیرازی، ابن المرحوم المغفور میرزا محمد یوسف الّذی کان مُذْهَبَ الْقُرْآنِ وَ الصَّحْفِ - طابَ اللهُ ثَرَاهُ وَ جَعَلَ الْجَنَّةَ مَثْوَاهُ -، به دستگیری و پایمردی جناب مستطاب سیادت مآب، سلاله دودمان مصطفوی و نقاوه خاندان مرتضوی، نتیجه السّادات العظام، آقا میرزا ابراهیم صاحب تاجر شیرازی - دام مجده العالی -، به تحریر و تسطیر این اوراق پرداخت و به قدر مقدور جهدِ وافی و سعی وافر در تصحیح و تنقیح آن نمود. مستدعی و ملتمس از ناظرین و مطالعه کنندگان [در اصل: مطالعه کننده کان] چنانست که چشم از زلّات تحریرش بیوشند و در فحص معابیش نکوشند؛ لأنّ الإنسان محلّ الخطاء و النّسیان؛ و العذر عند کرام النّاس مقبول.

و قد کتب فی دارالعلم الشیراز [کذا] و طبع بمعموره بمبئی فی مطبع النّاصری فی سنه (۱۳۰۹) تسع و ثلاث مائه بعد الّآلف من الهجرة المقدّسه النّبویّه - علیٰ هاجرها آلف التّحیّه. الحمد لله علی الاختتام و الشکر له علی ختم الکلام؛ و صلّی الله علی محمد خیر الأنام و آله الطّاهرین الکرام و رحمة الله و برکاته.»^۳

صورت و شاکله این چاپ سنگی با نسخه ای که بیست و اند سالی پس از این ادیب مصطفوی در شیراز سامان داده مشابهت فراوان دارد؛ چنان که حتی اُحدود و ثغور بعض صفحاتشان مطابق می افتد. بسیاری از آنچه هم که ادیب مصطفوی در مقدمه خود به مثابت غلط یاد کرده است و صحیح آن را - به زعم خویش و موافق تصحیحات و تصویبات شوریده شیرازی - فرا نموده است، ضبطهای همین چاپ است.

الغرض، با مقایسه این دو چاپ سنگی، گمانی قریب به اطمینان در آدمی حاصل می شود که بنیاد کتابت نسخه ادیب مصطفوی بر همین نسخه نهاده شده بوده و تغییراتی که از لفظ شوریده یا از فحوص در نسخه های پراکنده حاصل گردیده، بر آن اعمال کرده اند. بیوسیده نیز همین است؛ چه این چاپ سنگی در آن روزگار کتّابی تازه چاپ بوده است، و بطبع در شیراز که محلّ فراهم سازی نسخه اصل آن و زیستگاه کاتب آن بوده است نیز باسانی به دست می آمده، و نسخه رائج و مرغوب آن عصر محسوب می گردیده است. باری، ادیب مصطفوی از این هم شهری خود نامی نبرده و به فضل تقدّم او - چنان که شیوه بسیاری از پیشینیان است - البتّه اشارتی نکرده است.^۵

پینوشته‌های بخش I

۱. کلیاتِ سعدی، ج امیرکبیر، ص ۵۲۵ (غ ۳۱۱).
۲. مقالاتِ ادبی، ۳۶۷/۱.
۳. تاریخ ۱۳۲۷ ه. ق. موافقِ خاتمه‌الطبع پایان کتاب است؛ ولی اعلانِ انتهای کتاب در بابِ محفوظ‌بودنِ حقوقِ طبع و نشر آن از برای «مطبعِ مظفری» - که در آن به قوانینِ «حکومتِ هندوستان» استناد کرده‌اند -، تاریخ ۱۳۳۵ ه. ق. دارد.
۴. مشخصاتِ کتابشناختی این بازچاپ از این قرار است:
 کلیاتِ دیوانِ سعدی، به تصحیحِ فصیح‌الملک شوریده، به خطِ میرزا محمودِ ادیبِ مصطفوی، ج: ۱، شیراز: انتشاراتِ ادیبِ مصطفوی، ۱۳۸۸ ه. ش.
۵. نخستین بازچاپ آن - که من خود ندیده‌ام - مانا که پیش از ۱۳۴۰ ه. ش. بوده باشد.
 مرحومِ محمدحسینِ رکن‌زاده آدمیت در جلد سومِ دانشمندان و سخنسرایانِ فارس که به سال ۱۳۳۹ در تهران چاپ و منتشر شده است، پس از یادکردِ کلیاتِ سعدی‌یِ شوریده و ستایشِ آن گفته است:
 «... و در این زمان چون چاپِ اولِ آن نایاب شده بود در طهران از رویِ آن گراور و چاپ کرده‌اند و در دسترسِ طالبین است» (ص ۳۳۱).
- چاپِ دیگری در بهمن‌ماه ۱۳۶۱ ه. ش. از سوی «انتشاراتِ پدیده» و به کوششِ آقایِ محسنِ رمضانی صورت گرفته است که بر صفحه‌ی عنوان، نامِ کلیاتِ سعدی، و بر رویِ جلد، عنوانِ کلیاتِ أفصح المتکلمینِ سعدی شیرازی دارد. یک مقدمه و پاره‌ای تصاویر مربوط و نامربوط بر آن مزید کرده‌اند و متأسفانه خاتمه‌الطبعی را که کاتب نوشته بوده است فروانداخته‌اند.
 آقایِ محسنِ رمضانی در مقدمه‌ای که بر این چاپ نوشته است، آورده:
 «انتشاراتِ پدیده ... اینک مفتخر است که کلیاتِ سعدی این شاعر همیشه شاعر [؟] را از روی چاپ شوریده که یکی از معروف‌ترین و صحیح‌ترین چاپ [های] کلیاتِ سعدی می‌باشد و در همان اوان [کدام اوان؟] توسط چند نفر از اساتید تصحیح و با چندین نسخه مقابله گردیده است با بهترین خط [کذا] که توسط یکی از اساتید بنام محمود بن علی‌نقی شیرازی برشته [ی] تحریر درآمده ... در دسترسِ دوستدارانِ هنر و ادب فارسی قرار دهد...» (بی صفحه شمار).
- به هر روی، این بازچاپ هم به تکثیرِ کلیاتِ سعدی‌یِ شوریده مددی رسانیده است.
 یک بازچاپِ دیگر هم اخیراً «انتشاراتِ ادیبِ مصطفوی»یِ شیراز کرده است که از آن یاد کردیم.
۶. نمونه را، شادروان استاد دکتر غلامحسینِ یوسفی، در مقدمه خود بر گلستان (چ یوسفی،

ص ۲۱) در عداد «چاپهای معتبر کتاب» که مورد استفاده قرار داده است، از «کلیات سعدی، تصحیح فصیح‌الملک شوریده، چاپ بمبئی ۱۳۲۷ ه. ق.» هم یاد کرده. گفتنی است:

استاد دکتر مظاهر مصفا ویراست خود را از کلیات سعدی بر «نسخه‌ای از دیوان شیخ اجل سعدی شیرازی که در انجمن ادبی فارس از نظر صاحب‌نظرانی نامدار گذشته بوده است ... و ... شاید از زمان شاعر و ادیب بزرگوار روشن‌دل با بصیرت نامدار شوریده شیرازی در انجمن فارسیان باقی مانده بوده است» (کلیات سعدی، ج مصفا، ص هفت) مبتنی شمرده‌اند. آیا نسخه مورد نظر مسوده مهیا شده از برای همین چاپ سنگی نبوده است؟ ... نمی‌دانم.

پینوشتهای بخش II

۱. کلیات دیوان شوریده شیرازی فصیح‌الملک، ۹/۱ و ۴۰؛ و: دیوان ایرج، ص ۱۸۱.
 ۲. همان، ۲۵/۱.
 ۳. همان، ۱۱۷/۱؛ و: ارمغان، س ۷، ش ۶ و ۷، ص ۳۶۰.
 ۴. و از جمله در مقدمه مسوط کلیات وی.
 ۵. کلیات دیوان شوریده، ۴۲/۱؛ نیز سنج: دیوان ایرج، ص ۱۸۵.
 ۶. نگر: کلیات شوریده، ۲۷/۱ و ۱۱۱؛ و: فارسنامه ناصری، ج رستگار فسائی، ۱۰۷۸/۲. در این باره، قول دیگری نیز هست. نگر: دفتر تاریخ، ۵۷۷/۳؛ و: ارمغان، س ۷، ش ۶ و ۷، ص ۳۵۶؛ و: مدینه‌الآدب، ۱۰۰/۲ و ۱۰۳.
 ۷. نگر: کلیات شوریده، ۲۷/۱ و ۷۹ و ۱۱۲؛ و: فارسنامه ناصری، ۱۰۷۸/۲. خسروی در دیبای خسروی (نگر: گفت‌آورد کلیات شوریده، ۲۹/۱) این واقعه را در شش‌سالگی شوریده دانسته است که برخلاف تصریح خود شاعر تیره‌چشم شیرازی است.
 ۸. نگر: کلیات شوریده، ۲۷/۱؛ و: فارسنامه ناصری، ۱۰۷۸/۲؛ و: دفتر تاریخ، ۵۷۷/۳. بنا بر تصریح دیوان‌پییگی در حدیقه‌الشعراء (۸۷۶/۲)، شوریده پیش از آن که نابینا شود هم قلبی در مکتب درس خوانده بود.
 ۹. نگر: کلیات شوریده، ۲۷/۱ و ۱۱۱ و ۱۱۲؛ و: دفتر تاریخ، ۵۷۷/۳؛ و: فارسنامه ناصری، ۱۰۷۸/۲.
- این‌که وفات پدر شوریده را در نه‌سالگی این فرزند دانسته‌اند (نگر: دفتر تاریخ، ۵۷۷/۳؛ و: ارمغان، س ۷، ش ۶ و ۷، ص ۳۵۷) گویا سهوی بیش نباشد؛ بلکه شوریده در این تاریخ، «یازده ساله» (سنج: بزرگان شیراز، مهرز، ص ۳۷۵) بوده است.

- این هم گفتنی است که دیوان بیگی، تخلص پدر شوریده را «عبّاسی» گفته است. نگر: حدیقه الشعراء، ۸۷۶/۲.
۱۰. نگر: فارسنامه ناصری، ۱۰۷۸/۲؛ و: ارمغان، س ۷، ش ۶ و ۷، ص ۳۵۶؛ و: کلیات شوریده، ۲۸/۱ و ۲۷ و ۱۱۲.
۱۱. نگر: کلیات شوریده، ۲۸/۱ و ۱۱۳؛ و: فارسنامه ناصری، ۱۰۷۸/۲؛ و: ارمغان، س ۷، ش ۶ و ۷، ص ۳۵۷.
۱۲. نگر: کلیات شوریده، ۱۱۳/۱؛ و: ارمغان، همان ش، همان ص.
- آورده‌اند که گوینده جوان «در سال ۱۳۰۹ به بوشهر و بندرعبّاس سفر کرد و چون از بوشهر به بندرعبّاس با کشتی دولتی و جنگی پرس پولیس مسافرت کرد و در عرض راه به علت طوفان کشتی متلاطم گشت و به خطر غرق افتاد، شوریده این واقعه را با سرودن اشعاری ساده و عامیانه تشریح کرد» (دانشمندان و سخنسرایان فارس، ۳/۳۲۳ و ۳۲۴).
- داوری متفاوتی را درباره این سروده شوریده، نگر در: ارمغان، س ۷، ش ۶ و ۷، ص ۳۵۷.
۱۳. سنج: کلیات شوریده، ۸۳/۱ و ۱۱۳ (و ۱۰۳ و ۱۰۵)؛ و: ارمغان، همان ش، همان ص.
۱۴. حدیقه الشعراء، ۸۷۶/۲ و ۸۷۷.
۱۵. در کتاب هفت شهر عشق (آراسته رضا معصومی)، در مقدمه اشعار شوریده، تاریخ سفر او را به طهران، «۱۳۰۹ هجری قمری» گفته‌اند؛ که علی‌الظاهر نادرست است.
۱۶. نگر: کلیات شوریده، ۹۲/۱ و ۱۱۳.
۱۷. نگر: همان، ۹۲/۱ و ۹۳ و ۱۱۴ و ۲۹ و ۴۵ و ۴۸؛ و: مرآة الفصاحه، ص ۳۱۸.
- در باب تلقیب شوریده به لقب «مجدالشعراء»، دیوان بیگی در حدیقه الشعراء (۸۷۶/۲ و ۸۷۷) گزارشی دارد که شاید دقیق‌تر از این گزارش بنماید.
- در میان شاعران همان روزگاران شیراز یک «فصیح الملک» دیگر نیز مذکور است (سنج: مرآة الفصاحه، ص ۷۹) که البته نباید او را با شوریده خلط کرد.
۱۸. نگر: کلیات شوریده، ۳۲/۱ و ۹۱۴.
۱۹. نگر: همان، ۱۱۴/۱.
- این «قصائد غراً» به قول مرحوم علی‌اصغر حکمت، «همه از شاهکارهای او [= شوریده] است» (ارمغان، س ۷، ش ۶ و ۷، ص ۳۵۸).
۲۰. کلیات شوریده، ۹۳/۱-۹۵. نیز نگر: همان، ۹۵/۱.
۲۱. همان، ۴۰۰/۱-۴۰۳.
۲۲. نگر: همان، ۲۱۹/۱ و ۳۰ و ۱۱۴.

در دانشمندان و سخنسرایان فارس (۳۲۴/۳) و ارمغان (س ۷، ش ۶ و ۷، ص ۳۵۸)، تاریخ ۱۳۲۳» مسطور است.

۲۳. سنج: دانشمندان و سخنسرایان فارس، ۳۲۴/۳ و: مدینه‌الأدب، ۱۰۳/۲؛ و: دفتر تاریخ، ۵۸۰/۳. گویا آنجا که مرحوم علی‌اصغر حکمت از «دو فرزند گرانمایه»ی او یاد می‌کند که «در آخر عمر پدر پیر را مایه‌روشنائی دل و جبرانِ فقدانِ دیده بودند» (ارمغان، س ۷، ش ۶ و ۷، ص ۳۵۸)، مُراد همین دو پسر شوریده است.

۲۴. کلیات شوریده، ۳۰/۱.

۲۵. این تعبیری است که از خود شوریده نقل شده است، ولی واژه ریشه‌مند شیوای خوشآیندی نیست؛ دست‌کم به نظر بزرگی چون علامه قزوینی که در ستایش یکی از مؤلفات شادروان عباسِ اقبال آشتیانی می‌فرمود: «از اول تا آخر کتاب هرگز اصطلاحاتِ ترکی [عثمانی] از قبیلِ إعاشه، إعزام، ... و أمثال این کلماتِ سخیف، چشم خواننده را نمی‌زند...» (مقالات قزوینی، ۹۶۰/۴ و ۹۶۱).

۲۷. نمونه را، نگر: کلیات شوریده، ۷۵/۱ و ۶۷ و ۷۰ و ۱۰۰۰.

نیز سنج: ارمغان، س ۷، ش ۶ و ۷، ص ۳۵۹ و ۳۶۰.

۲۸. دانشمندان و سخنسرایان فارس، ۳۲۴/۳.

۲۹. نگر: کلیات شوریده، ۹۹/۱ و ۱۲۲؛ و: دفتر تاریخ، ۵۷۹/۳.

مرحوم میرزا علی‌اصغر خان حکمت، بر خلاف تصریح پسر شوریده (نگر: همان، ۹۹/۱) و مدیر روزنامه مهر منیر (نگر: همان، ۱۲۲/۱)، وفات شوریده را در «روز» پنجشنبه‌ی یادشده یاد کرده است (نگر: همان، ۱۱۴/۱؛ و: ارمغان، س ۷، ش ۶ و ۷، ص ۳۵۸)، نه «شب» که بالطبع در مقام تعارض بر قول پسر شاعر ترجیح نخواهد داشت و احتمالاً برخاسته از سهو و تسامح باشد.

۳۰. نگر: دانشمندان و سخنسرایان فارس، ۳۲۵/۳.

نیز سنج: مدینه‌الأدب، ۱۰۳/۲.

۳۱. کلیات شوریده، ۲۹/۱ و ۳۰.

۳۲. سنج: ارمغان، س ۷، ش ۶ و ۷، ص ۳۶۰ و ۳۶۱؛ و: کلیات شوریده، ۱۱۷/۱ و ۱۱۸.

از امتیازات شوریده این بوده است که «در سرودن اشعاری که متضمن کلمات عامیانه و اصطلاحات اهلالی فارس [بوده] است بد طولی داشته [ه]» و به قول مرحوم محمدحسین رکن‌زاده «حفظ و نگاهداری آن اشعار بر اهل ذوق و لغویون واجب است» (دانشمندان و سخنسرایان فارس، ۳۲۴/۳)؛ چه، سَنَد استوارِ زبان و لغاتی است که اغلب در مکتوبات دیگران ظهور و بروز نداشتند و به مرور زمان نیز با دگرگونی اجتماع و زبان از میان رفته است، یا می‌رود.

۳۳. به قول یحیی آراین‌پور، «غزلهای شوریده شوری و حالی دارد.» (از صبا تا نیما، ۱۸/۲).

۳۴. در کَلِّیَات: سایه آن. ضبط متن موافق ارمغان و از صبا تا نیما است.
۳۵. در کَلِّیَات: سنگ تا آتش نبیند. ضبط متن موافق ارمغان و از صبا تا نیما است.
۳۶. در کَلِّیَات، پوید. ضبط متن موافق ارمغان است.
۳۷. در ارمغان: آری. ضبط متن موافق کَلِّیَات است.
۳۸. از صبا تا نیما: نباشد.
۳۹. نگر: کَلِّیَات شوریده، ۵۳۸/۱.
- هم مرحوم علی اصغر حکمت در مقاله‌ای که درباره شوریده نوشته است (ارمغان، س ۷، ش ۶ و ۷، ص ۳۶۲ و ۳۶۳)، و هم یحیی آرین‌پور در از از صبا تا نیما (۱۹/۱۸/۲)، و هم پسر شوریده در مقاله‌ای که به یاد پدر نوشته است (دفتر تاریخ، ۵۸۰/۳ و ۵۸۱)، این غزل را به عنوان یکی از نمونه‌های شعر شوریده یاد کرده‌اند.
۴۰. کَلِّیَات شوریده، ص ۵۵۴ و ۵۵۵.
- عبرت مُصاحِبِ نائینی هم در مدینه‌الآدب (نسخه برگردان، ۱۲۱/۲) و یحیی آرین‌پور هم در از صبا تا نیما (۱۹/۲) این غزل شوریده را برگزیده و آورده‌اند.
۴۱. ارمغان، س ۷، ش ۶ و ۷، ص ۳۶۴؛ و: کَلِّیَات شوریده، ۱۱۹/۱.
- پسر خود شوریده هم در مقاله‌ای که در احوال پدر نوشته است (دفتر تاریخ، ۵۸۴/۳)، و صاحب فارسنامه ناصری نیز در کتاب خود (چ رستگار فسائی، ۱۱۷۲/۲)، این دو بیت را در زمره نمونه‌های اشعار شوریده پسندیده و آورده‌اند.
۴۲. کَلِّیَات شوریده، ۱۱۹/۱.
۴۳. تفصیل را، در این باره، نگر: کَلِّیَات شوریده، ۹/۱-۱۷ و ۶۱۴ و ۶۵.
۴۴. زیرا حتی از آشفته‌گهائی چون جایجائی صفحات (چنان که ادامه مطالب صفحه ۴۷ در صفحه ۵۲ به بعد واقع شده) و نادرستیهای املائی (ص ۹۴: «آزین» - به جای «آذین» -؛ ص ۱۰۱: «بهل» - به جای «بحل» -؛ ص ۱۱۷: «شواز» - به جای «شواذ» -) پیراسته نیست.
۴۵. تاکنون که این سطور تسوید می‌گردد تنها دفتر یکم این ویراست دیوان منتشر گردیده است که خود دفتری ستبر و کلان است.
- دیوان شوریده بالغ بر چهارده هزار بیت است (نگر: دفتر تاریخ، ۵۸۰/۳).
- در کتاب بازاری هفت شهر عشق، منتخبی از اشعار شوریده را در شصت و پنج صفحه چاپ کرده و «دیوان کامل شوریده شیرازی» نام نهاده‌اند!
۴۶. کَلِّیَات شوریده، ۵۳/۱.
۴۷. نگر: همان، ۵۲/۱-۵۵.

در دانشمندان و سخنسرایان فارس (۳۲۴/۳) و ارمغان (س ۷، ش ۶ و ۷، ص ۳۵۸)، تاریخ «۱۳۲۳» مسطور است.

۲۳. سنج: دانشمندان و سخنسرایان فارس، ۳۲۴/۳ و: مدینه‌الادب، ۱۰۳/۲؛ و: دفتر تاریخ، ۵۸۰/۳. گویا آنجا که مرحوم علی‌اصغر حکمت از «دو فرزند گرانمایه»ی او یاد می‌کند که «در آخر عمر پدر پیر را مایه‌روشنائی دل و جبرانِ فقدانِ دیده بودند» (ارمغان، س ۷، ش ۶ و ۷، ص ۳۵۸)، مراد همین دو پسر شوریده است.

۲۴. کلیات شوریده، ۳۰/۱.

۲۵. این تعبیری است که از خود شوریده نقل شده است، ولی واژه ریشه‌مند شیوای خوش‌آیندی نیست؛ دست‌کم به نظر بزرگی چون علامه قزوینی که در ستایش یکی از مؤلفات شادروان عباس اقبال آشتیانی می‌فرمود: «از اول تا آخر کتاب هرگز اصطلاحات ترکی [عثمانی] از قبیل اعاشه، اعزام، ... و امثال این کلماتِ سخیف، چشم خواننده را نمی‌زند...» (مقالات قزوینی، ۹۶۰/۴ و ۹۶۱).

۲۷. نمونه را، نگر: کلیات شوریده، ۷۵/۱ و ۶۷ و ۷۰ و ۱۰۰۰.

نیز سنج: ارمغان، س ۷، ش ۶ و ۷، ص ۳۵۹ و ۳۶۰.

۲۸. دانشمندان و سخنسرایان فارس، ۳۲۴/۳.

۲۹. نگر: کلیات شوریده، ۹۹/۱ و ۱۲۲؛ و: دفتر تاریخ، ۵۷۹/۳.

مرحوم میرزا علی‌اصغر خان حکمت، بر خلاف تصریح پسر شوریده (نگر: همان، ۹۹/۱) و مدیر روزنامه مهر منیر (نگر: همان، ۱۲۲/۱)، وفات شوریده را در «روز» پنجشنبه‌ی یادشده یاد کرده است (نگر: همان، ۱۱۴/۱؛ و: ارمغان، س ۷، ش ۶ و ۷، ص ۳۵۸)، نه «شب»؛ که بالطبع در مقام تعارض بر قول پسر شاعر ترجیح نخواهد داشت و احتمالاً برخاسته از سهو و تسامح باشد.

۳۰. نگر: دانشمندان و سخنسرایان فارس، ۳۲۵/۳.

نیز سنج: مدینه‌الادب، ۱۰۳/۲.

۳۱. کلیات شوریده، ۲۹/۱ و ۳۰.

۳۲. سنج: ارمغان، س ۷، ش ۶ و ۷، ص ۳۶۰ و ۳۶۱؛ و: کلیات شوریده، ۱۱۷/۱ و ۱۱۸.

از امتیازات شوریده این بوده است که «در سرودن اشعاری که متضمن کلمات عامیانه و اصطلاحات اهلالی فارس [بوده] است ید طولی داشته [۴] و به قول مرحوم محمدحسین رکن‌زاده «حفظ و نگاهداری آن اشعار بر اهل ذوق و لغویون واجب است» (دانشمندان و سخنسرایان فارس، ۳۲۴/۳)؛ چه، سَنَد استوار زبان و لغاتی است که اغلب در مکتوبات دیگران ظهور و بروز نداشتند و به مرور زمان نیز با دگرگونی اجتماع و زبان از میان رفته است، یا می‌رود.

۳۳. به قول یحیی آرن‌پور، «غزلهای شوریده سوری و حالی دارد.» (از صبا تا نیما، ۱۸/۲).

۳۴. در کَلِّیَات: سایه آن. ضبطِ متن موافقِ ارمغان و از صبا تا نیما است.
۳۵. در کَلِّیَات: سنگ تا آتش نبیند. ضبطِ متن موافقِ ارمغان و از صبا تا نیما است.
۳۶. در کَلِّیَات، پوید. ضبطِ متن موافقِ ارمغان است.
۳۷. در ارمغان: آری. ضبطِ متن موافقِ کَلِّیَات است.
۳۸. از صبا تا نیما: نباشد.
۳۹. نگر: کَلِّیَاتِ شوریده، ۵۳۸/۱.
- هم مرحوم علی اصغر حکمت در مقاله‌ای که درباره‌ی شوریده نوشته است (ارمغان، س ۷، ش ۶ و ۷، ص ۳۶۲ و ۳۶۳)، و هم یحیی آرین‌پور در از از صبا تا نیما (۱۹/۱۸/۲)، و هم پسرِ شوریده در مقاله‌ای که به یادِ پدر نوشته است (دفترِ تاریخ، ۵۸۰/۳ و ۵۸۱)، این غزل را به عنوان یکی از نمونه‌های شعرِ شوریده یاد کرده‌اند.
۴۰. کَلِّیَاتِ شوریده، ص ۵۵۴ و ۵۵۵.
- عبرتِ مُصاحِبِی نائینی هم در مدینه‌الآدب (نسخه‌برگردان، ۱۲۱/۲) و یحیی آرین‌پور هم در از صبا تا نیما (۱۹/۲) این غزلِ شوریده را برگزیده و آورده‌اند.
۴۱. ارمغان، س ۷، ش ۶ و ۷، ص ۳۶۴؛ و: کَلِّیَاتِ شوریده، ۱۱۹/۱.
- پسرِ خودِ شوریده هم در مقاله‌ای که در احوالِ پدر نوشته است (دفترِ تاریخ، ۵۸۴/۳)، و صاحبِ فارسنامه‌ی ناصری نیز در کتابِ خود (چ رستگارِ فسائی، ۱۱۷۲/۲)، این دو بیت را در زمره‌ی نمونه‌های اشعارِ شوریده پسندیده و آورده‌اند.
۴۲. کَلِّیَاتِ شوریده، ۱۱۹/۱.
۴۳. تفصیل را، در این باره، نگر: کَلِّیَاتِ شوریده، ۹/۱-۱۷ و ۶۱۴ و ۶۵.
۴۴. زیرا حتی از آشفتگی‌هایی چون جابجائی صفحات (چنان که ادامه‌ی مطالب صفحه ۴۷ در صفحه ۵۲ به بعد واقع شده) و نادرستی‌های املائی (ص ۹۴: «آزین» - به جای «آذین» -؛ ص ۱۰۱: «بهل» - به جای «بحل» -؛ ص ۱۱۷: «شواز» - به جای «شواذ» -) پیراسته نیست.
۴۵. تاکنون که این سطور تسوید می‌گردد تنها دفترِ یکم این ویراستِ دیوان منتشر گردیده است که خود دفتری ستبر و کلان است.
- دیوانِ شوریده بالغ بر چهارده هزار بیت است (نگر: دفترِ تاریخ، ۵۸۰/۳).
- در کتابِ بازاری هفت شهرِ عشق، منتخبی از اشعارِ شوریده را در شصت و پنج صفحه چاپ کرده و «دیوان کامل شوریده شیرازی» نام نهاده‌اند!
۴۶. کَلِّیَاتِ شوریده، ۵۳/۱.
۴۷. نگر: همان، ۵۲/۱-۵۵.

۴۸. نگر: همان، ۳۰/۱ و ۴۶ و ۷۰ و ۸۰.

۴۹. سنج: همان، ۷۰/۱.

۵۰. «پرنو»، فاضل فرانسوی که در ۱۳۰۵ ه. ش. با شوریده دیدار کرده است، نوشته:

«... در همان موقع که تمام توجه من به سیمای ظریف شوریده و چشمان پوشیده او بود، ناگهان به یاد هُمر، شاعر یونانی، افتادم و قیافه وی را با تصویر هُمر در ذهنم تطبیق و مقایسه می‌کردم که همان آن بدون این که فکر مرا فهمیده باشد، یک مرتبه از من پرسید: آیا شما هُمر را می‌شناسید و آثار او را دیده‌اید؟ من به حیرت افتاده در شگفت شدم که چه طور ممکن است در همان چینی که من به یاد هُمر هستم این شاعر بزرگ احوال او را از من بپرسد... پس از چند دقیقه سکوت جواب سؤال استاد را تا حدی که می‌دانستم دادم» (کلیات، ۷۰/۱).

۵۱. کلیات شوریده، ۱۲۹/۱ و ۱۳۰؛ و: دانشمندان و سخنسرایان فارس، ۳۲۸/۳ (با اصلاح یک نادرستی چاپی).

نیز سنج: کلیات شوریده، ۸۳/۱ و ۱۱۷.

۵۲. سنج: ارمغان، س ۷، ش ۶ و ۷، ص ۳۵۶.

۵۳. همان، همان ش، ص ۳۵۹؛ نیز سنج: کلیات شوریده، ۱۱۶/۱.

۵۴. کلیات شوریده، ۳۱/۱.

۵۵. ارمغان، س ۷، ش ۶ و ۷، ص ۳۵۹.

نیز سنج: کلیات شوریده، ۱۱۵/۱.

۵۶. کلیات شوریده، ۲۹/۱.

۵۷. همان، ۳۰/۱ و ۳۱.

مرحوم علامه قزوینی در یادگار (س ۵، ش ۳، ص ۶۵ و ۶۶)، داستان بامزه‌ای از یکی از زیرکیهای شوریده در تدبیر امور منزل خویش آورده است که بویژه از برای وقوف بر این که او چگونه - علی‌رغم نابینائی - از بعض واقعات پیرامون خود مطلع می‌شده است و دیگران را در عجب می‌گذاشته، شایان مطالعه است.

۵۸. کلیات شوریده، ۸۰/۱.

کشف‌الموارد یادشده درباره «ماده تاریخ‌های مختلف» است که شوریده خود سروده بوده؛ و ناتمام است (نگر: دفتر تاریخ، ۵۸۰/۳؛ و دانشمندان و سخنسرایان فارس، ۳۳۱/۱).

نامه روشندان نیز «نامرتب» است (نگر: دفتر تاریخ، ۵۸۰/۳) و مانا که به تدوین نهائی نرسیده

است.

۵۹. کلیات شوریده، ۷۶/۱ - ۷۹.

از برای نمونه‌ای دیگر از استفاضه ادبی این خاورشناس روسی - یعنی: پروفیسور «مار» - از فضایی ایران، نگر: خاطرات حبیب یغمائی، به کوشش ایرج افشار، ص ۴۴.

۶۰. نگر: کلیات شوریده، ۱۷۶/۱.

۶۱. نگر: همان، ۱۹۴/۱.

۶۲. همان، ۵۲/۱.

۶۳. همان، ۵۲/۱ و ۳۵۰.

۶۴. همان، ۳۵۰/۱.

۶۵. فرصت الدوله، آنجا که درباره شوریده می‌نویسد: «در اقسام شعر قادر است خاصه مضحکات» (تذکره شعرای دارالعلم شیراز، ص ۲۰۱)، گویا به همین هجویات و هزلیات او نظر دارد.

۶۶. کلیات شوریده، ۴۶/۱.

۶۷. همان ۴۸/۱؛ و: آثار العجم، ص ۲۶۶.

۶۸. نگر: کلیات شوریده، ۸۵/۱ - ۹۱ و ۹۹۶ و ۹۹۷.

۶۹. سنج: همان، ۱۲۵/۱.

۷۰. سنج: همان، ۱۵/۱.

۷۱. سنج: همان، ۱۱۷/۱.

۷۲. ارمغان، س ۷، ش ۶ و ۷، ص ۳۶۰.

نیز سنج: کلیات شوریده، ۱۱۷/۱.

دور می‌دانم که بررسندگان شعر شوریده به چنین توجیحات و مُدافعات خوشدل و خرسند گردند؛ که هزل شعر او بیش از آن است که ضرورتی دفاعی از برای شاعر تیره‌چشم بی‌توش و توان در شمار آید.

راست آنست که شوریده را با هزالی و آوردن بعض سخنان زشت و رکیک در میان سروده‌های خویش میثلی است که بدین آسانی مُنکر آن نمی‌توان شد؛ و افسوس که این میل ناپسند را در شماری نه چندان اندک از ادیبان خاورزمین سراغ می‌توان کرد؛ و ادب فارسی و عربی از چنین بی‌ادبی‌ها گرانبار است!

۷۳. کلیات شوریده، ۴۵/۱.

۷۴. همان، ۱۲۲/۱.

۷۵. همان، ۷/۱.

۷۶. همان، ۱۳۶/۱.

۷۷. همان، ۴۶/۱.
۷۸. نگر: همان، ۸۹۴/۱.
۷۹. همان، ۲۴۸/۱ و ۲۴۹.
۸۰. سنج: کتبیاتِ شوریده، ۱۱۸/۱؛ و: دانشمندان و سُخَسَرایانِ فارس، ۳۵۳/۳.
۸۱. کتبیاتِ شوریده، ۷۴۰/۱ - ۷۴۲.
۸۲. همان، ۲۳۹/۱.
۸۳. همان، ۲۴۱/۱.
۸۴. همان، همان ص.
۸۵. دانشمندان و سُخَسَرایانِ فارس، ۳۳۱/۳.
۸۶. نگر: کتبیاتِ شوریده، ۹۳/۱.
- دربارۀ بقعۀ سعدی و تولیتِ آن پیش از این، نگر: تذکرۀ دلگشا، ص ۹۵.
۸۷. نگر: کتبیاتِ شوریده، ۱۱۴/۱ و ۹۹۸؛ و: ارمغان، س ۷، ش ۶ و ۷، ص ۳۵۸؛ و: دانشمندان و سُخَسَرایانِ فارس، ۳۳۱/۳.
۸۸. نگر: همان، ۹۹۸/۱ و ۷۳۰.
۸۹. ۷۳۰/۱.
۹۰. همان، ۸۹۴/۱.
۹۱. همان، ۲۴۹/۱.
۹۲. همان، ۲۵۰/۱.
۹۳. همان، ۷۷۷/۱ و ۷۷۸.
۹۴. دانشمندان و سُخَسَرایانِ فارس، ۳۳۱/۳.
۹۵. نگر: کتبیاتِ شوریده، همان ص؛ و: دانشمندان و سُخَسَرایانِ فارس، همان ص.
- «مزارش، فعلاً در گوشۀ غربی ایوانِ ساختمانِ جدید [مرقد] سعدی و در کتابخانۀ کوچک این بنا برجاست» (بزرگانِ نامیِ پارس، میر، ۱۰۹۱/۲).
۹۶. کتبیاتِ شوریده، ۱۰۷/۱ و ۱۴۳؛ و: دانشمندان و سُخَسَرایانِ فارس، همان ص.
۹۷. کتبیاتِ شوریده، ۴۰/۱؛ و: دیوانِ ایرج، ص ۱۷۶.

پینوشتهای بخش III

۱. به تعبیرِ پسرِ شوریده، وی «در مدّتِ حیاتِ به تصحیح و تنقیحِ اشعارِ متقدّمین و تبیین و تفسیرِ مشکلات و معضلاتِ انشائی و املائی آنها، مانندِ خمسۀ نظامی و کتبیاتِ سعدی و دیوانِ

فرّخی و سایرِ دواوینِ شعرا مبادرت می‌نمود چنانکه کَلّیّاتِ سعدی را اگرچه موقّق به تدقیق تمام نشدند به طبع رسید و اشعارِ مصحّحه آن معلوم است ولی سایرِ دواوین را که تصحیح فرموده است برجا[ست] و هنوز به طبع نرسیده است». (دفترِ تاریخ، ۵۸۰/۳).

۲. سنج: دانشمندان و سُخَسَرایانِ فارس، ۲۴۴/۱ و ۲۴۵.

در مقدمه آقای دکتر جمشیدِ صداقت‌گیش بر بازچاپِ کَلّیّاتِ سعدیِ شوریده (شیراز: انتشاراتِ ادیبِ مصطفوی، ۱۳۸۸ ه. ش.)، ولادت «میرزا محمودِ ادیبِ مصطفوی» به سال «۱۲۶۴» و وفاتِ او به سال «۱۳۱۴» ه. ش. دانسته شده است.

در دانشمندان و سُخَسَرایانِ فارس (۲۴۴/۳ و ۲۴۵)، درگذشتِ ادیبِ مصطفوی را «در حدود ۱۳۱۰ [هجری] شمسی، در شیراز» دانسته‌اند.

۳. دانشمندان و سُخَسَرایانِ فارس، ۲۴۴/۱.

مرحومِ دکترِ بیانی در احوال و آثارِ خوشنویسان (۸۸۱/۳)، دربارهٔ این میرزا محمود بن علی نقی شیرازی استظهاری دارد که شاید بهتر آن باشد که من بنده در آن باره خاموش نشسته داوری را به ویژه‌کاران و متخصصانِ تاریخِ خوشنویسی واگذارم.

۴. کَلّیّاتِ شوریده، ۵۲/۱.

۵. نگر: همان، ۵۲/۱ و ۵۳.

۶. نگر: همان، ۸/۱ و ۹ و ۴۷.

۷. «دق» به معنایِ اعتراض و مؤاخذه، و اعتراض بر گفتار و کردارِ کسی، در واژه‌نامه‌ها، مضبوط است؛ و گویا این دق زدن از آنجاست.

ظاهراً یعنی بر چرخِ مینا خُرده می‌گرفت (و بر او برتری می‌نمود و به او بزرگی می‌فروخت).

۸. این بیت از هفت‌پیکرِ حکیمِ نظامی گنجه‌ای است.

نگر: هفت پیکر، چ قطره، ص ۱۵۹، ب ۹ - با لحاظِ نسخه‌بدلِ هامش.

۹. در بعضِ کتبِ ادبِ عربی دیده‌ام که عبارت «و مجلسُ الأُنسِ محفوفٌ بأکیاس» را، به مثابتِ سخنی زیانزد، در ضمنِ کلامِ خود درج کرده‌اند.

۱۰. بیغاره: طعن، طعنه، سرزنش، ملامت.

۱۱. أَعْلًا (أَعْلَاءَ): جمعِ عَلِیل.

۱۲. نثره: نامِ دو ستارهٔ نزدیک به یکدیگر در یکی از منازلِ قمر.

در ترجمهٔ تاریخِ بیهیمی (چ شعاع، ص ۲۷۳) هم دربارهٔ «أبومنصور أحمد بن عبدالصمد

شیرازی» می‌خوانیم:

«... نثرِ او از نثرهٔ آسمان حکایت کردی و شعرِ او از مرتبهٔ شعری بازگفتی.»

۱۳. «تَنَسُّم» را چند معنا هست، لیک در اینجا معنای «نَرم و رزیدن باد» - که با برانداختن نقاب تناسی دارد - مناسب می‌نماید.
۱۴. مقصود از «علم کلام»، در این مقام، گویا نه دانشِ مُصَطَلَحِ اُصولِ دین، بلکه سخن‌شناسی است؛ و العِلْمُ عِنْدَ اللَّهِ.
۱۵. در أصل: «زُهری».
۱۶. در أصل: «بالجمله».
۱۷. نگر: کَلِّیَاتِ سَعْدِی، ط. خرمشاهی، ص ۳۸۳؛ و: غزلهای سعدی، ط. یوسفی، ص ۱۱۴ و ۱۱۵.
۱۸. ضبطِ غزلهای سعدی یوسفی و کَلِّیَاتِ سَعْدِی خرمشاهی و بعضی منابع دیگر که ملاحظه شد، همین است؛ باری، آن ضبطِ «گیسوت عنبرینه و گردن تمام عود» که به تحریفِ کاتبان منسوب داشته شده است، در نسخه‌بدهای غزلهای سعدی یوسفی (ص ۴۵۴) هم دیده نمی‌شود؛ ولی در چاپِ سنگیِ «مطبع النَّاصِرِ» بِمِثْلِی که به خطِ «فَضَلِ اللَّهِ الشَّرِيفِ الشَّيرَازِی» و در «دارالعلم الشیراز [کذا فی الأصل]» کتابت گردیده و به سال ۱۳۰۹ ه. ق. طبع شده، در زمرة غزلهای طَبِیَّاتِ شَیخ (ص ۲۵۰) همین ضبط آمده است، و ای بسا در آن محفلِ اَدِیبانِ شیرازی نیز همین نسخه که در آن زمان طبعی جدید و مرغوب محسوب می‌شده است، مبنای قرائت بوده باشد.
۱۹. در أصل «به». تصحیح آن به «بلکه» قیاساً صورت گرفت.
۲۰. چامه، مُطَلَّقِ شَعْرِ را گویند عموماً، و غزل را گویند خصوصاً. چکامه نیز اگرچه گاه بر مُطَلَّقِ شَعْرِ اِطْلَاقِ گردیده است، به‌طورِ خاصِ قصیده را گویند.
- پس، «چامه و چکامه»، یعنی: غزل و قصیده.
۲۱. شاید مُنْشِی عبارات را گوشهٔ چشمی بوده است بدین که رَوْضَةُ خُلْدِ مَجْدِ خَوَافِی که به تقلیدِ گِلستانِ پرداخته شده است، خارستان نیز خوانده می‌شود.
۲۲. شاید اینجا نیز مُنْشِی را گوشهٔ چشمی بدین بوده باشد که شارستان نام کتابی هم هست؛ و آن شارستانِ دانش و گِلستانِ بِنِشِ تَأْلِیفِ «فرزانه بهرام بن فرهاد» (از پیروانِ آذَرکیوان) است. نگر: برهانِ قاطع، ج ۳، ۱۲۲۵/۳.
۲۳. اُمْلُوْحَه: سخنِ بانمک و دلچسب.
۲۴. در أصل: «تقی».
- در افستِ آقایِ مَحْسَنِ رَمْضَانِی «تَلْقَى» آمده است! آیا خود دست بُرده و درست کرده‌اند؟
۲۵. چُنِین است در أصل. ما نیز تصرّفی نکردیم و «بزهکار» نوشتیم.

به یاد داریم که پیشینیان یزه را به هاءِ ناملفوظ می‌گفته و می‌خوانده‌اند (سنج: ترجمه کلیله و دمنه، چ مینوی، ص ۲۲۰ و ۳۱۱، هامش).

خود سعدی نیز فرموده است:

به چه دیر ماندی ای صبح؟ که جان من برآمد

بزه کردی و نکردند مؤذنان ثوابی

(کلیات سعدی، چ خرمشاهی، ص ۵۵۱؛ و: غزلهای سعدی، چ یوسفی، ص ۱۶۹).

۲۶. در اصل: «ارتقاع» (به قاف).

۲۷. در غزلهای سعدی یوسفی (ص ۲۵۸)، و کلیات سعدی خرمشاهی (ص ۳۶۰)، به جای

«فصل»، «وقت» آمده است و «فصل» به مثابت نسخه بدل نیز ثبت نشده.

۲۸. ضبط «نگذاریم» در نسخه بدل‌های غزلهای سعدی یوسفی (ص ۶۰۱) نیز هست.

۲۹. هر چند «نگذاریم» نیز مفید معنایی هست، گویا همان «بگذاریم» راجح است که در غالب

نسخ نیز آمده. چرا که شاعری که در همان غزل «از هر چه می‌رود سخن دوست خوشترست»، گوید:

آبنای روزگار به صحرا روند و باغ

صحرا و باغ زنده دلان کوی دلبرست

(کلیات سعدی، چ خرمشاهی، ص ۳۸۳).

بی‌شبهه در اینجا بیکباره از غلیان طبیعت دوستی دستپاچه نمی‌شود و افسوس نمی‌خورد که

چرا او با یار در خلوت است و دیگران در باغ و صحرا مشغول تفرُّج و هواخوری!

استاد خرمشاهی نیز دربارهٔ ترجیح این ضبط، یادداشتی دارند همسو با مدعای ما؛ و البته

شواهد بیشتری به دست داده‌اند که خواهندگان را مفید خواهد بود. نگر: کلیات سعدی، چ

خرمشاهی، ص ۹۲۵ و ۹۲۶.

۳۰. صورت کامل بیت مورد گفتگو این است:

تو ای توانگر خُسن از عنای درویشان

خبر نداری اگر خسته‌اند و گر ریشند

(غزلهای سعدی، چ یوسفی، ص ۱۹).

و در غزلهای سعدی یوسفی (ص ۳۶۵) هیچ نسخه بدلی هم برای «عنا» دیده نمی‌شود.

درست نیز همین «عنا» (= رنج) است، و نه «غنا» که ادیب مصطفوی صحیح و راجح دانسته

است.

غنا و استغناي درويشان راستين و عاشقان مسكين چيزي است كه در آخر غزل از آن سخن مي‌رود، ولي آنچه اينجا از آن سخن رفته است، رنج و عناي درويشان است، و در بيت پيشين هم تصريح شده كه:

توانگران كه به جنب سراي درويشند

مروّت است كه هر وقت از او بينديشند

(غزلهای سعدي، چ يوسفی، ص ۱۹).

طُرفه آنست كه در همين كليات سعدي شوریده كه اديب مصطفوي خود كتابت کرده است (طليات، ص ۲۵۶) «عنا» آمده است (به عين بي نقطه)، نه «غنا» (به عين نقطه‌دار) و در حاشيه نيز نوشته‌اند: «عنا - بالفتح - : رنج و مشقت».

پس اختيار شوریده نيز همان «عنا» است، نه «غنا» كه ميرزا محمود مصطفوي راجح انگاشته؛ و عجب است كه در هنگام نگارش اين مقدمه گوئی از متن مُصحح خودشان غافل بوده است. ۳۱. صورت كامل بيت اين است:

تو را در بوستان بايد كه پيش سرو نشيني

و گرنه باغبان گويد كه ديگر سرو نشانم

(غزلهای سعدي، چ يوسفی، ص ۸۹).

در نسخه‌بدلهاي غزلهای سعدي يوسفی (ص ۴۳۰)، «بنشيني» نيامده است.

در كليات سعدي خرمشاهي (ص ۵۱۲)، «بنشيني» در متن و «نشيني» در حاشيه آمده است.

در غزليات سعدي شادروان برگ‌نيسي (۲/۹۳۰) هم ضبط «بنشيني» اختيار گرديده است و آن مرحوم در توضيحات خويش نوشته: «در چاپ يغمايي نششيني آمده است، و هر دو روايت موجه است».

۳۲. صورت بيت در غزلهای سعدي يوسفی (ص ۲۵۰) اين است:

عشق از دل سعدي به ملامت بتوان برسد

گر زنگ توان بُرد به آب از رُخ هندو

و در نسخه‌بدل‌ها (ص ۵۹۳) هم «بتوان» (به جاي «توان») و هم «رنگ» (به جاي «زنگ») مذکور است.

در كليات سعدي خرمشاهي (ص ۵۹۲) «بتوان» و «رنگ» آمده (و البته همه کلمات قافيه،

مختوم‌اند به ياء: هندوي، سوي، كوي، ...).

۳۳. كليات سعدي، چ خرمشاهي، ص ۱۱۷.

۳۴. کتباتِ سعدی، ج خرمشاهی، ص ۱۱۷.

۳۵. کتباتِ سعدی، ج خرمشاهی، ص ۱۲۹.

۳۶. کتباتِ سعدی، ج خرمشاهی، ص ۲۷.

۳۷. کتباتِ سعدی، ج خرمشاهی، ص ۳۰ (با ضبطِ «چه زند» - به جای «زید» -).

۳۸. در نسخه چاپ سنگی ۱۳۰۹ ه. ق. - مطبوع به بمبئی - (ص ۳۵): چه زند.

۳۹. برداشتِ اَدیبِ مصطفوی آن است که در اینجا مصدرِ مرکبِ «چنگ‌زدن» ملحوظ بوده و چون «چنگ» را از «روئین‌چنگ» انتزاع نتوان کرد، لاجرم زدن خطاست و بیجا. حال آن‌که - چنان‌که در «توضیحات» شادروان دکتر غلامحسین یوسفی بر گلستان (ص ۲۳۱) هم ملاحظه می‌شود - در اینجا مصدرِ ساده «زدن» به معنایِ برابری کردن به کار رفته است و سعدی «زدن» را به همین معنا باز هم به کار برده است:

* «در این صورت که منم با پیلِ دمان بزمنم و با شیرِ ژیان پنجه درافگنم».

* «بازم نفسِ فرورود از هولِ اهلِ فضل

با کفِ موسوی چه زُند سحرِ سامری؟!».

گفتنی است که:

در لغت‌نامه‌ی دهخدا نیز خوانشی مانند خوانشِ اَدیبِ مصطفوی را مبنایِ استخراجِ لغت از این بیت قرار داده و فعلِ جمله را «چنگ‌زند» تلقی کرده‌اند:

در مدخلِ «چنگ‌زدن» همین بیتِ گلستانِ سعدی را شاهدِ معنایِ مجازیِ «درآویختن و پیکارکردن» از برای این مصدر شمرده‌اند.

در مدخلِ «چنگ» هم ذیلِ «رویین‌چنگ» همین بیتِ گلستان را با ضبطِ «زید» (به جای «زُند») آورده و «زند» را در حاشیه به عنوانِ نسخه‌بدلِ یاد کرده و در پی این نسخه بدل نوشته‌اند: «در این صورت فعلِ چنگ‌زدن است.».

۴۰. در چاپِ سنگی ۱۳۰۹ ه. ق. - مطبوع به بمبئی - (ص ۵۳)، بیتِ اینگونه آمده است:

گوئی رگِ جان می‌گسلد نغمه سازش

ناخوش‌تر از آوازه‌سازش [!]

۴۱. کتباتِ سعدی، ج خرمشاهی، ص ۷۲.

۴۲. در چاپِ سنگی ۱۳۰۹ ه. ق. (ص ۵۹):

همراه اگر شتاب کند هم‌ره تو نیست

دل در کسی میند که دلبسته تو نیست

۴۳. در تصحیح زنده‌یاد فروغی (کلیات سعدی، ج امیرکبیر، ص ۹۵):
 همراه اگر شتاب کند در سفر تو بیست
 دل در کسی میند که دل‌بسته تو نیست
۴۴. در چاپ سنگی ۱۳۰۹ ه. ق. (ص ۷۶):
 یا معشر الخَلان قولوا للمغایبی
 لست تدری ما بقلب الموجعی
۴۵. در اصل: «معانی» - که خود نویسنده یک دم پیش از این عدولش را از آن اعلام کرد.
۴۶. مراد از «مُدْرَج» بودن، این است که بخشی از کلمه مصراع اول بیت در مصراع دوم بیاید.
 در اینجا «للمعافی» دو پاره می‌شود و «للمعا» در پایان مصراع نخست و «فی» در آغاز مصراع دوم بیت قرار می‌گیرد. سنج: کلیات سعدی، ج خرّمشاهی، ص ۱۲۸.
۴۷. عَجَب این است که خود ادیب مصطفوی در ضبط و کتابت گلستان در همین کلیات سعدی شوریده (گلستان، ص ۵۲)، «مُدْرَج» بودن بیت را مراعات نکرده است.
 غلط دیگری نیز، هم در این مقدمه و هم در متن گلستان، در ضبط این بیت هست و آن ضبط «الموجع» به ریخت «الموجعی» است. درست است که کسره عین در خواندن اِشباع می‌شود، ولی در نوشتن همان «الموجع» (سنج: کلیات سعدی، ج خرّمشاهی، ص ۱۲۸) باید نوشت.
۴۸. همچنین است در چاپ سنگی ۱۳۰۹ ه. ق.، ص ۷۵.
۴۹. سنج: کلیات سعدی، ج خرّمشاهی، ص ۱۲۶.
۵۰. چنین است در چاپ سنگی ۱۳۰۹ ه. ق.، ص ۷۶.
۵۱. کلیات سعدی، ج خرّمشاهی، ص ۱۲۷ (با ضبط «در زمی»، به جای «بر زمین»، یا «بر زمی»، در بیت نخست).
۵۲. کذا فی الأصل!
- قدما در باب «چه» و «چو» در کتابت بسیار مسامحه کرده‌اند، و اینگونه مسامحه، شواهد و نظائر فراوان دارد.
۵۳. ضبط مُختار مرحوم فروغی (کلیات سعدی، ج امیرکبیر، ص ۲۰۶) همان «چه خاست» است و نسخه بدّل «رواست» را نیز گزارش کرده‌اند.
۵۴. در چاپ سنگی ۱۳۰۹ ه. ق. (ص ۱۰۵):
 چو بر آستان ملک سر نهاد ستایش‌کنان دست بر سر نهاد
۵۵. ضبط مرحوم فروغی (کلیات سعدی، ج امیرکبیر، ص ۲۱۵) این است:

- چو بر آستان ملک سر نهاد
نیایش‌کنان دست بر سر نهاد
۵۶. چُنین است در چاپِ سنگی ۱۳۰۹ هـ. ق.، ص ۱۱۶.
۵۷. ضبطِ مرحومِ فروغی (کَلِّیَاتِ سَعْدِی، چ امیرکبیر، ص ۲۳۸) این است:
بتربت سپردندش از تاجگاه
نه جای نشستن بد آماجگاه
۵۸. در اصل: «آفرین»؛ ولی به جای «آفرین» باید «آفرید» باشد تا عدول از آن به «آفرین» معنائی داشته باشد. در غیر این صورت، عدول از «آفرین» به «آفرین» یعنی چه؟!
۵۹. چُنین است در چاپِ سنگی ۱۳۰۹ هـ. ق. (ص ۲۴۴) و غزلهای سَعْدِی ی یوسُفِی (ص ۳).
۶۰. در نسخه‌بدل‌های غزلهای سَعْدِی ی یوسُفِی (ص ۳۵۱) ضبطِ «آفرین» - به جای «آفرید» - دیده نمی‌شود.

۶۱. ضبطِ غزلِ موردِ گفتگو، در کَلِّیَاتِ سَعْدِی ی شوریده (ص ۲۳۳) از این قرار است:
«ای نفس خرم باد صبا
از بر یار آمده‌ای مرحبا
قافله شب چه شنیدی ز صبح
مرغ سلیمان چه خبر از سبا
بر سر خشمست هنوز آن حریف
یا سخنی می‌رود اندر صفا
از در صلح آمده‌ای یا خلاف
با قدم خوف روم یا رجا
بار دگر گر به سر کوی دوست
بگذری ای پیک نسیم صبا
گو رمقی بیش نماند از ضعیف
چند کند صورت بیجان بقا
با همه دلداری و پیمان و عهد
خوب نکردی که نکردی وفا
لیکن اگر دور وصالی بود
صلح فراموش کند ماجرا
تا بگریبان نرسد دست مرگ
دست ز دامن نکنیمت رها
دوست نباشد بحقیقت که او
دوست فراموش کند در بلا
خستگی اندر طلب راحتست
درد کشیدن به امید دوا
سر نتوانم که برآرم چو چنگ
ور چو دقم پوست بدرد قفا
هر سحر از عشق دمی می‌زنم
روز دگر می‌شنوم بر ملا
قصه دردم همه عالم گرفت
در تو نگیرد سخن آشنا
گر برسد ناله سَعْدِی به کوه
کوه بنالد به زبان صدا»

(تأکیدها از ماست).

ضبطِ غزل در چاپِ سنگی ۱۳۰۹ هـ. ق. - مطبوع در بمبئی - (ص ۲۴۵)، با این ضبط، چهار

تفاوت عمده دارد:

یکی، «قفا» به جای «صفا».

دیگر، «طلبش» به جای «طلب».

سه‌دیگر، «زبان و صدا» به جای «زبان صدا».

و چهارم، نبود بیت «با همه دل‌داری و پیمان و عهد...».

از برای ضبط طابعانِ امروزین، و نسخه‌بدهایِ نسخِ کهن، نگر: غزلهایِ سعدی، چ یوسفی، ص ۹۴ و ۴۳۴؛ و کَلِّیَاتِ سعدی، چ خرّمشاهی، ص ۳۵۹ و ۳۶۰؛ و: غزلیاتِ سعدی، چ برگ‌نیسی، ۶۲/۱.

۶۲. چُنین است در: چاپِ سنگی ۱۳۰۹ هـ. ق؛ ص ۲۴۷.

۶۳. ضبطِ مرحومِ فروغی (کَلِّیَاتِ سعدی، چ امیرکبیر، ص ۴۱۹) نیز همین است.

۶۴. چُنین است در: چاپِ سنگی ۱۳۰۹ هـ. ق، ص ۲۴۸.

ضبطِ مختارِ مرحومِ فروغی (کَلِّیَاتِ سعدی، چ امیرکبیر، ص ۷۸۵) و استاد خرّمشاهی (کَلِّیَاتِ سعدی، ص ۷۲۲) و زنده‌یاد برگ‌نیسی (غزلیاتِ سعدی، ۱۲۲/۱) و شادروان دکتر یوسفی (غزلهایِ سعدی، ص ۹۹) نیز همین است.

۶۵. موافق است با ضبطِ چاپِ سنگی ۱۳۰۹ هـ. ق. (ص ۲۷۰).

۶۶. در أصل: «ین».

در افستِ آقایِ محسنِ رمضانی «این» ضبط شده است. آیا خودشان درست گردانیده‌اند؟

۶۷. ضبطِ شادروانِ فروغی (کَلِّیَاتِ سعدی، چ امیرکبیر، ص ۷۹۲) این است:

گنه نبود و عبادت نبود و بر سرِ خلق

نیشته بود که این ناجیست و آن مأخوذ

۶۸. در سنتِ شعری و شعرشناختی که شوریده شیرازی بدان تعلق داشت، توجه به تفاوتِ دال

و ذال و مراعاتِ قاعدهٔ دال و ذالِ پارسی در قافیه، بسیاری جدی بود؛ و این جدیتِ موضوع در

شُروده‌هایِ خودِ شوریده بازتابی گسترده یافته است.

در چکامه‌ای به آغازۀ

مساعداست به یک شهر هان دو عید سعید

ورودِ خیلِ قوام و نزولِ موکبِ عید

گوید:

... مطیع سلک کلامِ منست نظمِ کمال

غلامِ طبعِ رشیقِ منست شعرِ رشید

اگرچه قافیۀ دال نیست درخور دال
بناگزیر مرا طبع زورمند کشید

(کلیات دیوان شوریدۀ شیرازی، ۲۴۵/۱ - ۲۴۷).

در چکامه‌ای به آغازۀ
زری نك مرا به پارس، یکی ارمغان رسید
که آن ارمغان مرا به دیر مغان کشید

گوید:

... بدین نظم و نثر زرف هر آنکس که دید گفت
که بخ‌بخ ازین فصیح، که دده ازین وحید
مرا سجع دال و دال نباشد پسندۀ لیک
رہی را چو فرض گشت نیازست از آن رهید

(همان، ۲۵۳/۱ و ۲۵۴).

نیز در خُرده‌گیری بر شعری از «مرآت‌السلطان» که در آن «رسید» و «نوید» و «عید» قافیه
ساخته است، گوید:

... یکی از جُمْلہ عیوبِ سخنش نك حاضر
دال و ذالیست که بیچاره بدان مُقتفی است

(همان، ۴۴/۱).

۶۹. در أصل: «طاوسی».

۷۰. چُنین است در: چاپِ سنگی ۱۳۰۹ ه. ق.، ص ۲۹۸.

۷۱. در أصل: «طاوس».

۷۲. ضبطِ مرحومِ فروغی (کلیاتِ سعدی، چ امیرکبیر، ص ۵۴۱) و شادروان دکتر یوسفی
(غزلیهای سعدی، ص ۱۰۹) و استاد خرمشاهی (کلیاتِ سعدی ص ۴۸۹) این است:

گفتم چو طاووسی مگر، عضوی ز عضوی خوبتر

می‌بینم چون نیشکر، شیرینی از سر تا قدم

شادروان استاد کاظمِ برگ‌نیسی همان ضبطِ فروغی را (در: غزلیاتِ سعدی، ۴۰۱/۲) آورده و
در حاشیه نوشته است:

«مصراعِ اول در دو چاپِ فروغی و یغمایی به همین صورت است و روایتِ جالبی نیست، اما
روایتِ دیگری هم ذکر نشده است.»

پیداست که مرحوم برگ‌نیسی از ضبط پیشنهادی ویراست‌شوریده آگاهی نداشته است. در نسخه‌بدل‌های غزلهای سعدی دکتر یوسفی (ص ۴۴۹) نیز تنها دگرسانی «گفتم که» و «گفتم چو» دیده می‌شود.

۷۳. مرحوم فروغی (کلیات سعدی، ص ۶۴۰) و شادروان یوسفی (غزلهای سعدی، ص ۱۱۳) چنین ضبط کرده‌اند:

بر خوان تو این شکر که می‌بینم
بیفایده‌ای مگس که می‌رانی

هر دو «بیفایده است» را نیز به عنوان نسخه‌بدل گزارش کرده‌اند.

۷۴. چنین است در: چاپ سنگی ۱۳۰۹ ه. ق.، ص ۳۳۲؛ با این تفاوت که به جای «لمتخذ» در متن، «لمُنَجَزَم» دارد و بالای آن «لمتخذ ح ل» نوشته است.

۷۵. ضبط مرحوم فروغی این است: «طوبی لَطَالِبِهِ تَعَسًا لِتَارِكِهِ» (کلیات سعدی، چ امیرکبیر، ص ۷۸۱).

۷۶. سنح: القاموس المحيط فیروزآبادی، ذیل «ترك» / ط. مؤسسه الحلبی، ۲۹۶/۳.

۷۷. در چاپ سنگی ۱۳۰۹ ه. ق. (ص ۳۴۵):

در چمن سرو چمانست و صنوبر خاموش

که اگر قامت زیبا بنمایی بچمند

۷۸. زنده‌یاد فروغی (در: کلیات سعدی، چ امیرکبیر، ص ۵۰۰) چنین ضبط کرده است:

در چمن سرو ستادست و صنوبر خاموش

که اگر قامت زیبا بنمایی بچمند

از برای «ستادست»، «چمانست» را به عنوان نسخه‌بدل آورده است و از برای مصراع دوم این دو نسخه‌بدل را: «که اگر قامت زیبا بنمایی بچمند» و «بنمایی بچمند».

ضبط شادروان دکتر یوسفی (در: غزلهای سعدی، ص ۲۲۱) و مرحوم استاد حبیب یغمائی (در: غزلیات سعدی، ص ۴۲۵) این است:

در چمن سرو چمان است و صنوبر خاموش

که اگر قامت زیبا بنمایی بچمند

شادروان استاد برگ‌نیسی (در: غزلیات سعدی، ۵۷۲/۱) از همان ضبط فروغی پیروی کرده است.

۷۹. چنین است در: چاپ سنگی ۱۳۰۹ ه. ق.، ص ۳۵۶.

۸۰. روانشاد فروغی نیز همین ضبط را اختیار کرده است. نگر: کَلِّیَاتِ سَعْدِی، ج، امیرکبیر، ص ۵۷۱.

زنده‌نام دکتر یوسفی هم که البته این غزل را از طَبِیَاتِ شَیخِ قَلَمِ داده است (نگر: غزلیهای سعدی، ج یوسفی، ص ۷۸ و ۷۹)، همین ضبط را اختیار کرده.
۸۱. در اصل: «فرمانی».

در افست آقای محسن رضانی هم چنین است (و دستکاری نشده).
۸۲. زنده‌یاد فروغی (در: کَلِّیَاتِ سَعْدِی، ج امیرکبیر، ص ۶۳۹) و شادروان دکتر یوسفی (در: غزلیهای سعدی، ص ۱۴۷) چنین ضبط کرده‌اند:
دریغاً عهد آسانی که مقدارش ندانستم

ندانم قدر وصل آلا که درمانی به هجرانی

۸۳. چنین است در اصل؛ و اطمینان می‌توان داشت که اُییبِ مصطفوی سهو کرده و ضبط صحیح «جو باز» را به جای ضبطِ غلطِ «چنان» که در چاپ سنگی ۱۳۰۹ ه.ق. (ص ۳۸۴) آمده نشانیده است و با این سهو، موضع انتقاد خود را - که از جمله «باز و چشم دوختن» باشد - مخدوش گردانیده.

۸۴. در چاپ سنگی ۱۳۰۹ ه.ق. (ص ۳۸۴):

غیبرت سلطان جمالست چنسان

چشم من از هر دو جهان دوخته

۸۵. ضبط مختار مرحوم فروغی (کَلِّیَاتِ سَعْدِی، ج امیرکبیر، ص ۵۹۳) و زنده‌یاد دکتر یوسفی (غزلیهای سعدی، ص ۲۴۳) همین است.
استطراداً گفتنی است:

تعبیر «هرکه جهان» (به معنای: هرکه در جهان است، همه مردم جهان) نیز از تعابیر پُرکاربرد سخن سعدیست که به واسطه بدفهمی پسینیان مبهم می‌نموده و به «هر دو جهان» بدکش ساخته‌اند؛ و خوشبختانه در ویراست شوریده همان ضبط صحیح اختیار گردیده است.

سعدی در جایهای دیگر می‌فرماید:

ز هرچه هست گزیرست و ناگزیر از دوست

به قول هرکه جهان، مهر برمگیر از دوست

(غزلیات سعدی، ج برگ‌نسی، ۲۷۲/۱)

و:

جز به دیدارِ توأم دیده نمی‌باشد باز
گویی از مهرِ تو با هر که جهانم کینست
(همان، همان چ، ۳۳۸/۱)

و:

چون مرا عشقِ تو از هرچه جهان باز استند
چه غم از سرزنشِ هر که جهانم باشد؟
(همان، همان چ، ۴۷۲/۱)

و:

عشقِ رویِ تو حرامست مگر سعدی را
که به سودایِ تو از هر که جهان باز آمد
(همان، همان چ، ۵۰۶/۱)

و:

آن دم که خَبرِ بودم ازو تا تو نگویی
کز خویشتن و هر که جهانم خَبری بود
(همان، همان چ، ۶۰۶/۱)

و:

هر که سودایِ تو دارد چه غم از هر که جهانش؟
نگرانِ تو چه اندیشه و بیم از دگرانش؟
(همان، همان چ، ۷۶۰/۱)

و:

ای قَدرِ بُلندِ آسمان پیش تو خُرد!
گویِ ظفر از هر که جهان خواهی بُرد
(کَلِّیَاتِ سَعْدِی، ج خرمشاهی، ص ۷۷۵)

۸۶. چُنین است در اَصْل («بگشاده» به باء).

در چاپِ سنگی ۱۳۰۹ ه.ق. (ص ۳۹۴):

ملکِ آزادیتِ چو ممکن نیست شهر بندِ حواسِ نگشاده

و عَلَی الظَّاهِرِ نَظَرِ انتقادیِ اَدیبِ مصطفوی به ضبطِ همین چاپ است، لیک به جای «نگشاده» ی

این چاپ، «بگشاده» نوشته.

۸۷. چُنین است در اصل به نون («نگشاده»).

عَجَب این که در متن کَلِّیَاتِ سَعْدِی ی شوریده (غزلیاتِ قدیم، ص ۳۹۵)، خودِ اَدیبِ مصطفوی، «بگشاده» (به باء) نوشته است.

ضبطِ مرحومِ فروغی (در: کَلِّیَاتِ سَعْدِی، ج امیرکبیر، ص ۸۰۳) این است:

ملک آزادیت چو ممکن نیست شهرندِ هواست بگشاده

شادروان دکتر یوسفی که این سرودهٔ سعدی را در بدایع آورده است (نگر: غزلهایِ سعدی، ص

۲۸۸) چُنین ضبط کرده:

ملک آزادگیت ممکن نیست شهرندِ حواس نگشاده

۸۸. کذا فی الأصل. در متن کَلِّیَاتِ سَعْدِی ی شوریده (صاحبه، ص ۳۹۶) نیز «ای» نوشته شده

است.

ضبطِ مرحومِ فروغی (در: کَلِّیَاتِ سَعْدِی، ج امیرکبیر، ص ۸۳۳)، «این» است؛ و عَلَی الظَّاهِر

همین مناسب‌تر باشد.

۸۹. این ضبط موافق است با: چاپِ سنگی ۱۳۰۹ هـ. ق.، ص ۳۹۶؛ با این تفاوت که در آنجا به

جایِ «ای»، «این» آمده است.

۹۰. مرحومِ فروغی، «این شهریار عادل و سالار سروران» ضبط کرده است. نگر: کَلِّیَاتِ

سَعْدِی، ج امیرکبیر، ص ۸۳۳.

۹۱. چُنین است در: چاپِ سنگی ۱۳۰۹ هـ. ق.، ص ۴۰۷.

۹۲. ضبطِ مرحومِ فروغی (در: کَلِّیَاتِ سَعْدِی، ج امیرکبیر، ص ۸۳۶). این است:

چیست دانی سر دینداری و دانشمندی آن روا دار که گر بر تو رود بیسنندی

و چنان که دیده می‌شود در مصراع دوم که موردِ گفتگوست، با همان ضبطِ موردِ انتقادِ اَدیبِ

مصطفوی همسوست.

۹۳. موافق است با ضبطِ چاپِ سنگی ۱۳۰۹ هـ. ق.، ص ۴۲۲.

۹۴. ضبطِ متنِ کَلِّیَاتِ سَعْدِی ی شوریده (رباعیات، ص ۴۲۴) نیز همین است؛ لیک درست

نمی‌نماید؛ و درست عَلَی الظَّاهِر این است:

ای ساقی ازان دورِ وفا جامی ده

وَر رشکِ بَرَدِ حَسود، گو: جامی ده

در شماری از چاپهایِ جدیدِ کَلِّیَاتِ سَعْدِی (ج مصفا، ص ۷۶۹؛ و: ج امیرکبیر، ص ۶۷۹؛ و: ج

خرم‌شاهی، ص ۶۲۳؛ و: چ آنوری، ص ۷۳۲) همین ضبط دیده می‌شود؛ فقط فاصله کلمات و حروف در حروفنگاری مراعات نشده و به جای «جا می‌ده»، «جامی ده» چاپ شده است.
در چاپ آقای کمال اجتماعی جندقی (ص ۷۹۲) و نیز در چاپ قدیانی (ص ۱۴۵۱) ضبط و صورت کلمات صحیح درج گردیده است.

۹۵. ضبط مختار مرحوم فروغی نیز همین است. نگر: کتبات سعدی، چ امیرکبیر، ص ۸۵۷.

۹۶. در أصل: «وان».

۹۷. چنین است در چاپ سنگی ۱۳۰۹ ه. ق. (ص ۴۲۸).

۹۸. «زُخْلُوفَه» واژه‌ای است تازی و به معنای جای سَراشیبی که کودکان برای لغزیدن و سُرخوردن برمی‌گزینند، و بر بعضی بازیهای اطفال نیز اطلاق شده.

مقصود ادیب مصطفوی، إجمالاً این است که: اگر لغزشی از قلم من سرزده باشد... (إلخ).

۹۹. أغلوطه: سخن مغلوط، کلام نادرست.

۱۰۰. چنین است در أصل.

۱۰۱. در أصل: «مگرم»!

پینوشته‌های بخش IV

۱. کتبات سعدی، چ امیرکبیر، ص ۷۱۸.

۲. از کسانی که پیش از این در راستای مقایسه میان نسخه کتبات سعدی شوریده با نسخه‌های دیگر اهتمام کرده‌اند، یکی، زنده‌یاد محمدحسین رکن‌زاده آدمیت است.

مرحوم رکن‌زاده آدمیت، در دانشمندان و سُخسرایان فارس (۱۲۲/۳ - ۱۵۱)، منتخباتی از اشعار شیخ را بر پایه دو چاپ شوریده و فروغی با ذکر اختلافات آورده و گاه به داوری در باب دگرسانها و ترجیح ضبط یکی بر دیگری نیز پرداخته است.

مراجعه به دگرسانهایی که آن مرحوم گزارش می‌کند و داوریهای او از برای دستداران اینگونه مباحث مغتنم خواهد بود؛ لیک باید به یاد داشته باشند که علی‌الظاهر گزارش آقای رکن‌زاده از دگرسانها دقیق نبوده از سهو و خطا مبراً نیست.

۳. البته برخی از خُرده‌گیری‌ها بر تصحیح مرحوم فروغی نیز هست که بکلی بی‌وجه است، یا دست‌کم با مقتضای قواعد علمی نقد و تصحیح متن در نمی‌سازد و تنها به خوشایندی این و آن مُستند می‌تواند شد.

شادروان حبیب یغمائی که در کار تصحیح کتبات سعدی دستیار و همکار فروغی بود، در

اواخر حیات خویش در صدرِ پاسخگوئی به پاره‌ای از خُرده‌گیری‌ها که از این دست می‌دانست، دست یازید (نگر: *خاطرات حبیب یغمائی*، به کوشش ایرج افشار، صص ۱۳۱-۱۳۷).
با اینهمه، خُرده‌های متعددی جز آنچه مرحوم یغمائی بدان پرداخته است، برجاست که به جای خود شایان بررسی دوباره و دفاع می‌نماید.

۴. *کلیات سعدی*، چ امیرکبیر، ص ۴۳۲ (غ ۵۵)؛ و: چ خرمشاهی، ص ۳۸۰.

۵. *سنج: کلیات سعدی*، چ کمال اجتماعی جندقی، ص بیست و یک.

۶. *کلیات سعدی*، چ امیرکبیر، ص ۴۴۹ (غ ۱۰۲)؛ و: چ خرمشاهی، ص ۳۹۷.

۷. نگر: *نشر دانش*، س ۲۳، ش ۱، ص ۴۲.

۸. *کلیات سعدی*، چ امیرکبیر، ص ۶۲۸ (غ ۵۸۴)؛ و: چ خرمشاهی، ص ۵۷۵.

۹. *نشر دانش*، س ۲۳، ش ۱، ص ۴۶.

۱۰. *کلیات سعدی*، چ امیرکبیر، ص ۷۴۳؛ و: چ خرمشاهی، ص ۶۸۵.

۱۱. *سنج: کلیات سعدی*، چ کمال اجتماعی جندقی، ص بیست و یک.

۱۲. *کلیات سعدی*، چ امیرکبیر، ص ۷۴۴؛ و: چ خرمشاهی، ص ۶۸۶.

۱۳. *کلیات سعدی*، چ کمال اجتماعی جندقی، ص بیست و یک.

۱۴. *کلیات سعدی*، چ امیرکبیر، ص ۷۹۵؛ و: چ خرمشاهی، ص ۷۳۲.

۱۵. نگر: *نشر دانش*، س ۲۳، ش ۱، ص ۴۷.

۱۶. شگفت است که استاد خرمشاهی که مباشر طبع امیرکبیر بوده‌اند در آنجا حاشیه‌ای متمایز از حواشی خود مرحوم فروغی افزوده و نوشته‌اند: «البته عبارت درست است» (*کلیات سعدی*، چ امیرکبیر، ص ۷۹۵، هامش)؛ ولی در تصحیح و چاپ خودشان (ص ۷۳۲) باز همان «عبادت» نادرست را در متن نگاه داشته و «عبارت» را به مثابت نسخه‌بدل در حاشیه آورده‌اند.

۱۷. این مهم نیست که سعدی بواقع در دیار مغرب بوده و چنین معلمی دیده باشد یا - انسان که بسیاری گفته‌اند - اینها برآیند تخیلات این ادیب نازک‌خیال در شمار آید. آنچه مهم است، خلاوت قصه اوست که هیچ سفرنامه‌نویس مغرب‌دیده مشرق‌درون‌دیده‌ای بدین دلکشی و زیبایی برای ما حکایت نمی‌کند.

۱۸. نگر: *کلیات سعدی*، چ امیرکبیر، ص ۱۵۵.

۱۹. سایه به سایه، ص ۲۸. نیز نگر: همان، ص ۲۹ - هامش - و ۳۶.

۲۰. نگر: *گلستان*، چ یوسفی، ص ۱۵۶.

۲۱. *سنج*: همان، ص ۶۷۲.

۲۲. از برای معنای «کم آزار» عبارات فرهنگهای ناظم‌الطبّاء و معین و دهخدا شایان مراجعه است.

۲۳. در لغت‌نامه‌ی دهخدا (ذیل: «کم: کم آزار و کم آزاری») شواهد متعددی از فردوسی و فرخی و ناصر خسرو و سنائی و سوزنی و ابن‌یمین و نظامی و سعدی و حافظ و کلیله و دمنه و سندبادنامه و ... از برای این معنا آمده است؛ و از جمله همین بیت محل گفتگوی ما از گلستان نیز - با ضبط «کم آزار» - مورد استشهداد واقع گردیده است.

۲۴. کلیات سعدی، چ امیرکبیر، ص ۹۲.

ضبط مرحوم یوسفی نیز (گلستان، ص ۱۰۳) در موضع مورد استشهداد ما - که صدر عبارت است - موافق ضبط فروغی است.

۲۵. نگر: چون من در این دیار، صص ۱۲۳-۱۳۴ (مقاله نگارنده، زیر عنوان «واژه فقیه و یکی از معانی آن در نگارنده‌های تازی و پارسی»).

۲۶. نگر: همان، صص ۱۲۳-۱۲۸.

۲۷. همچنین است در چاپ سنگی ۱۳۰۹ ه.ق. - مطبوع در بمبئی -، صص ۵۷ و ۵۸.

از برای نمونه‌های دستخورده و غرابت‌زدائی‌شده دیگری از آن صورت اصیل، نگر: کلیات سعدی، چ مصفا، ص ۵۷؛ و: فراند‌الادب، گرگانی، ط. بنیاد موقوفات افشار، ص ۱۶۵.

۲۸. کلیات سعدی، چ امیرکبیر، ص ۱۴۵؛ و: گلستان، چ یوسفی، ص ۱۴۷ (با افزایش یک «و»

پس از «شکسته»).

۲۹. تا آنجا که من دیده و بررسیده‌ام، از شارحان اخیر، آقای دکتر خلیل خطیب رهبر (در: گلستان، چ صفیعلی‌شاه، ص ۴۰۰) به این تعبیر ژرف نگریسته و نوشته‌اند: «سحرگاهی: سحرگاهان، مرکب از سحرگاه + ی پسوند توقيت معادل ان، یعنی در سحرگاه».

البته فضل تقدّم سودی بسنوی راست که در شرح گلستان (چ: ۱، ص ۷۴۷) ایضاح و تبییه کرده بود: «سحرگاهی: وقت سحر».

۳۰. چنان که امروز نیز در تداول عامه مردم این یاء توقيت هست و مثلاً می‌گویند:

صبحی فریدون را دیدم؛ همین شبی ذکر خیر شما بود؛ عصری با فریده قرار دارم.

و از این صبحی و شبی و عصری و مانند آن معنای «صبح» و «شب‌هنگام» و «عصر» و ... را إرادہ کنند.

۳۱. چه، سخن از آن است که همان شب واقعه شاه را خبر کردند و شاه نیز بالطبع همان سحر بر بالین قاضی حاضر شده و شمع ایستاده و شاهد نشست و ... و ... را دیده؛ نه این که آسوده‌خیالانه در یک سحر نامعین که با شب واقعه نسبتی ندارد، تصادفاً به خانه قاضی سر زده باشد!

۳۲. نمونه را، نیز نگر: چاپ سنگی ۱۳۰۹ ه.ق. - مطبوع در بمبئی -، ص ۷۷.

همچنین سنج: تذکره دلگشا، ص ۱۰۳.

۳۳. جای تعجب است که آقای کمال اجتماعی جندقی هم با آن که شالوده طبع خود را از کلیات سعدی (ج: ۲، تهران: سخن، ۱۳۸۰ ه. ش.) بر تصحیح مرحوم فروغی نهاده‌اند، گویا به واسطه درنیافتن معنای یاء توقیت و اصالت آن، از ضبط فروغی عدول کرده، و در چاپ خود (ص ۹۷)، «سحرگاه» ضبط نموده‌اند.

۳۴. ضبط فروغی همین است. سنج: کلیات سعدی، ج امیرکبیر، ص ۷۹۲.

۳۵. عجب است که در لغت‌نامه‌ی دهخدا، مدخل «خشم‌کردن» را تنها با یک شاهد که همین بیت سعدی باشد (آن هم شبیه ضبط مسطور در کلیات سعدی‌ی شوریده!)، تألیف کرده‌اند.

۳۶. کلیات سعدی، ج امیرکبیر، ص ۷۹۸؛ و: ج خرمشاهی، ص ۷۳۵.

۳۷. نگر: جهان‌کتاب، س ۱۲، ش ۹-۱۱ (پیاپی: ۲۲۴-۲۲۶)، ص ۳۴؛ و: نشر دانش، س ۲۳،

ش ۱، ص ۴۷.

نیز سنج: غزلیات سعدی، ج برگ‌نیسی، ۹۴۶/۲.

۳۸. نیز سنج: گلستان، ج گلشیری، ص ۱۴۸، هامش.

۳۹. این غلط، بعینه، در چاپ سنگی ۱۳۰۹ ه. ق. (ص ۸۲) آمده است و علی‌الظاهر از آنجا به ویراست شوریده سرایت کرده و «تصحیح» نشده است.

۴۰. مقالات ادبی، هُمائی، ۴۸۳/۱.

پینوشته‌های بخش ۷

۱. کلیات سعدی، ج امیرکبیر، ص ۵۳۹ (غ ۳۴۷) و ص ۵۸۷ (غ ۴۷۴).

۲. پیش از این در همین پینوشته‌ها از چاپ مزبور یاد کردیم و بارها بدان ارجاع نمودیم.

۳. ص ۴۴۳ و ۴۴۴ از چاپ سنگی یادشده.

۴. زنده‌نام دکتر مهدی بیانی در احوال و آثار خوشنویسان (۵۷۳/۲ و ۵۷۴) درباره این «فضل‌الله شیرازی» خوشنویس نوشته است:

«برادر میرزا علی‌تقی خوشنویس معروف و پسر میرزا یوسف مذهب‌باشی است. ابتدا به خط شکسته نستعلیق رغبت داشت، ولی بعدها به نستعلیق متمایل شد.

در آثار عجم آمده است که در سنین جوانی به سال ۱۳۱۰ در شیراز درگذشت. فرصت شیرازی ماده تاریخ وفات وی را چنین یافته است: جاودانه باد او در سایه فضل اله.

از خطوط وی دیده‌ام:

یک نسخه لویح جامی، در کتابخانه مرحوم حاج سید نصرالله تقوی، به قلم نیم دودانگ خوش، که چنین تمام می‌شود: برحسب فرمایش... محمدصادق خان... بتحریر و تسوید این اوراق

پرداخت، العبد... فضل‌الله ابن المرحوم المغفور، میرزا محمد یوسف المذهب طاب ثراه، فی شهر جمادی الاولی، سنه ۱۳۰۵.

و نیز یک نسخه کتبات سعدی به خط وی به چاپ سنگی رسیده است.

جلب نظر می‌کند که: برادر این فضل‌الله شریف، میرزا علی‌تقی است، و پدر میرزا محمود مصطفوی هم علی‌تقی است. آیا این همان علی‌تقی است؟ و به عبارت دیگر آیا فضل‌الله شریف همانا عمّ متوفای میرزا محمود ادیب مصطفوی است؟!

این پرسش خامی است که در خاطر خلجان می‌کند و پاسخگوئی بدان و حکم به اتحاد یا عدم اتحاد «علی‌تقی» های مزبور، در صلاحیت کسانی است که در تراجم اعلام اقلیم پارس تخصصی دارند.

بنقد با پرسشی که دوست دانشور فرزانه‌ام، استاد حجة‌الإسلام والمسلمین شیخ محمد برکت شیرازی - دامت برکاته -، به خواستاری اینجانب از بعض منسوبین خاندان مصطفوی کرد، چیزی مسلم و معلوم نگردید. امید است پیگیری فاضلان فارس در این باره روشنگری کند.

۵. میان نسخه چاپ سنگی ۱۳۰۹ ه. ق. و چاپ ادیب مصطفوی یک فرق عمده نیز هست و آن این‌که در چاپ ۱۳۰۹ ه. ق. پس از مفردات سعدی، کتاب المطایبات و رساله خبیثات و مضحکات (صص ۴۲۹-۴۴۳) آمده است، ولی در چاپ ادیب مصطفوی، یعنی همان کتبات سعدی شوریده، اثری از این دو کتاب دیده نمی‌شود و خاتمه‌ای به قلم خود ادیب مصطفوی در یادکرد طبع و طابع کتاب (ص ۴۳۲) آمده است (که البته در افست آقای محسن رضانی این خاتمه را - گویا زائد پنداشته و - فروانداخته‌اند!).

پس مانا که ادیب مصطفوی را باید پیشرو مرحوم فروغی که چاپ این هزلیات را «شایسته ندانست» (نگر: کتبات سعدی، چ امیرکبیر، ص ۶۹۹) و طریقه او مورد متابعت بیشترین ناشران سپسین آثار سعدی قرار گرفت، قلم دهیم.

راست است که اگر همه آثار خوب و بد و زیبا و زشت یک سخنور، در کنار هم دیده نشود، حقیقت ابعاد گوناگون حیات و شخصیت او، آن‌سان که بوده است، جلوه‌گر نمی‌شود، و همان‌سان که حذف برخی قطعات تاریخ اموات و ... در حافظ به سعی سایه به کمال آن تحقیق لطمه زده است (سنج: سایه به سایه، نجیب مایل هروی، ص ۱۸ و ۱۹، هامش)، حذف هزلیات سعدی نیز به مثابت فروپوشاندن گوشه‌ای از شخصیت اوست، لیک رکاکت و زندگی آن هزلیات چندان است که دل بر مخالفت آنچه مرحوم فروغی و أمثال او تشخیص کردند، رضا نمی‌دهد؛ و البته محققان تاریخ ادبیات و همانندان ایشان خود این جنبه شخصیت شیخ را بر پایه همان دستوشتهای قدیم و چاپهای سنگی و حروفی حاوی آن هزلیات برخواهند رسید؛ و رخنه‌ای در بنای «تحقیق» نخواهد افتاد!

کتابنامه

- آثار العجم، فرصت الدوله (سید محمدنصیر حسینی)، تهران: فرهنگسرا، ۱۳۶۲ ه. ش.
- احوال و آثار خوشنویسان (با نمونه‌هایی از خطوط خوش)، مهدی بیانی، ج ۴ (در ۲ مجلد)، چ: ۲، تهران: انتشارات علمی، ۱۳۶۳ ه. ش.
- ارمغان، س ۷، ش ۶ و ۷، مهر و آبان ۱۳۰۵ ه. ش.
- از صبا تا نیما (تاریخ ۱۵۰ سال ادب فارسی)، یحیی آرین‌پور، ج ۲، چ: ۴، تهران: انتشارات زوآر، ۱۳۷۲ ه. ش.
- القاموس المحيط، مجدالدین محمد بن یعقوب الفیروزآبادی (ف: ۸۱۷ ق.)، [باهتمام نصرالهورینی]، ج ۴، القاهرة: مؤسسة الحلبي و شركاء للنشر و التوزيع، بی تا.
- برهان قاطع، محمدحسین بن خلف تبریزی (متخلص به: برهان)، به اهتمام دکتر محمد معین، چ: ۴، ج ۵، تهران: مؤسسه انتشارات امیرکبیر، ۱۳۶۱ ه. ش.
- بزرگان شیراز، رحمة الله مهراز، تهران: انجمن آثار ملی، ۱۳۴۸ ه. ش.
- بزرگان نامی پارس، دکتر محمدتقی میر، ج ۲، چ: ۱، شیراز: انتشارات دانشگاه شیراز، ۱۳۶۸ ه. ش.
- تحقیق در احوال و آثار و افکار و اشعار ایرج میرزا و خاندان و نیاکان او، به اهتمام دکتر محمدجعفر محبوب، چ: ۳، تهران: نشر اندیشه، ۱۳۵۳ ه. ش.
- تذکرة مرآت [کذا] الفصاحه، شیخ مفید «داور» (۱۲۵۱-۱۳۲۵ ه. ق.)، با تصحیح و تکمیل و افزوده‌های دکتر محمود طاووسی، چ: ۱، شیراز: انتشارات نوید شیراز، ۱۳۷۱ ه. ش.
- تذکرة دلگشا، حاج علی اکبر نواب شیرازی «بسمل» (۱۱۸۷-۱۲۶۳ ه. ق.)، به تصحیح و تحشیة دکتر منصور رستگار فسائی، چ: ۱، شیراز: انتشارات نوید شیراز، ۱۳۷۱ ه. ش.
- تذکرة شعرای دارالعلم شیراز (بخشی از دریای کبیر) فرصت الدوله شیرازی، به تصحیح و تحشیة دکتر منصور رستگار فسائی، چ: ۱، شیراز: انتشارات دانشگاه شیراز، ۱۳۷۵ ه. ش.
- تذکرة مدینه‌الادب، محمدعلی مصاحبی نائینی (متخلص به: عبرت)، چاپ عکسی از روی نسخه بخط مؤلف، ج ۳، چ: ۱، تهران: کتابخانه، موزه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی، ۱۳۷۶ ه. ش.
- ترجمه تاریخ بیهقی، أبو الشرف ناصح بن ظفر جرفادقانی، به تصحیح جعفر شعار، چ: ۴، تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۸۲ ه. ش.
- ترجمه کليلة و دمنه، أبو المعالی نصرالله منشی، به تصحیح و توضیح مجتبی مینوی طهرانی، چ: ۲۱، تهران: مؤسسه انتشارات امیرکبیر، ۱۳۸۱ ه. ش.

- جهان‌کتاب، س ۱۲، ش ۹-۱۱ (پیاپی: ۲۲۴-۲۲۶)، دی - اسفند ۱۳۸۶ ه. ش.
- چون من در این دیار (جشن‌نامه استاد دکتر رضا انزایی‌نژاد)، به کوشش محمدرضا راشد محصل (و) محمدجعفر یاحقی (و) سلمان ساکت، ج: ۱، تهران: انتشارات سخن (با همکاری: قطب علمی فردوسی‌شناسی و ادبیات خراسان دانشگاه فردوسی مشهد)، ۱۳۸۹ ه. ش.
- حدیقه الشعراء، سید احمد دیوان‌بیگی شیرازی، به تصحیح و تحشیه دکتر عبدالحسین نوائی، ج: ۳، ۱، تهران: انتشارات زرین، ۱۳۶۵ و ۱۳۶۶ ه. ش.
- خاطرات حبیب یغمائی، به کوشش ایرج افشار، ج: ۱، تهران: انتشارات طلایه، ۱۳۷۲ ه. ش.
- دانشمندان و سخنسرایان فارس، محمدحسین رکن‌زاده آدمیت، ج: ۴، ج: ۱، تهران: کتابفروشی اسلامیّه (و) کتابفروشی خیام، ۱۳۳۷ - ۱۳۴۰ ه. ش.
- دفتر تاریخ (مجموعه اسناد و منابع تاریخی)، گردآوری: ایرج افشار، ج ۳، ج: ۱، تهران: بنیاد موقوفات دکتر محمود افشار، ۱۳۸۷ ه. ش.
- دیوان ایرج ← تحقیق در احوال و آثار و افکار و ...
- سایه به سایه (دفتر مقاله‌ها و رساله‌ها)، نجیب مایل هروی، ج: ۱، تهران: نشر گفتار، ۱۳۷۸ ه. ش.
- شرح سودی بر گلستان سعدی، مترجمان: حیدر خوش‌طینت (و) زین‌العابدین چاوشی (و) علی‌اکبر کاظمی، ج: ۱، تهران (و) تبریز: کتابفروشی تهران، ۱۳۴۹ ه. ش.
- شرح گلستان ← شرح سودی بر گلستان سعدی.
- غزلهای سعدی، به تصحیح و توضیح دکتر غلامحسین یوسفی، به اهتمام دکتر پرویز اتابکی و دستیاری رفعت صفی‌نیا نائینی، ج: ۱، تهران: انتشارات سخن، ۱۳۸۵ ه. ش.
- غزلیات سعدی، به تصحیح حبیب یغمائی، ج: ۱، تهران: مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، ۱۳۶۱ ه. ش.
- غزلیات سعدی (بر اساس چاپهای شادروانان محمدعلی فروغی [و] حبیب یغمائی)، مقابله و ایرابگذاری و تصحیح و توضیح واژه‌ها و اصطلاحات و معنای ابیات و ترجمه شعرهای عربی: کاظم برگ‌نیسی، ویراست دوم/ج: ۱، ۲، تهران: شرکت انتشاراتی فکر روز، ۱۳۸۶ ه. ش.
- فارسانه ناصر، حاج میرزا حسن حسینی فسائی، به تصحیح و تحشیه دکتر منصور رستگار فسائی، ج: ۱، تهران: مؤسسه انتشارات امیرکبیر، ۱۳۶۷ ه. ش.
- فرائد الأدب، عبدالعظیم قریب گرگانی، به کوشش: دکتر ناصر رحیمی (و) محمدرسول دری‌اگشت، ج: ۱، تهران: بنیاد موقوفات دکتر محمود افشار یزدی، ۱۳۸۷ ه. ش.
- کلیات أفصح المتکلمین سعدی شیرازی، به کوشش محسن رمضانی. کلیات سعدی شیرازی، به کوشش محسن رمضانی.

- کتبات دیوان سعدی، به تصحیح فصیح الملک شوریده، به خط میرزا محمود اَدیبِ مصطفوی، ج: ۱، شیراز: انتشارات اَدیبِ مصطفوی، ۱۳۸۸ ه. ش.
- کتبات دیوان شوریده شیرازی (فصیح الملک)، به خط و شرح و تحشیه حسنِ فصیحی شیرازی (إحسان)، به اهتمام دکتر خسرو فصیحی، ج: ۱، چ: ۱، تهران: مؤسسه مطالعات اسلامی دانشگاه تهران - مک گیل ۱۳۸۸ ه. ش.
- کتبات سعدی، تصحیح شوریده ← کتبات دیوان سعدی
- کتبات سعدی، به کوششِ محسنِ رضانی، تهران: انتشارات پدیده، ۱۳۶۱ ه. ش.
- کتبات سعدی، به کوششِ مظاهرِ مصفا ← متن کامل دیوان شیخِ آجل...
- کتبات سعدی، به اهتمامِ محمدعلی فروغی، چ: ۴، تهران: مؤسسه انتشارات امیرکبیر، ۱۳۶۳ ه. ش.
- کتبات سعدی (بر اساس تصحیح و طبعِ شادروان محمدعلی فروغی و مقابله با دو نسخه معتبر دیگر)، به کوششِ بهاء الدینِ خرّمشاهی، چ: ۵، تهران: انتشارات دوستان، ۱۳۸۶ ه. ش.
- کتبات سعدی (بر اساس چاپِ محمدعلی فروغی و مقابله با چند نسخه معتبر دیگر)، تصحیح و مقدمه و تعلیقات از: کمالِ اجتماعیِ جندقی، چ: ۲، تهران: انتشارات سخن، ۱۳۸۰ ه. ش.
- کتبات سعدی، تدقیق در متن و مقدمه از: حسنِ انوری، چ: ۱، تهران: نشرِ قطره، ۱۳۸۳ ه. ش.
- کتبات سعدی، تصحیح متن و شرح لغات و ترجمه اشعارِ عربی: حسینِ استاذولی (و بهاء الدین اسکندری ارسنجانی، چ: ۱، تهران: مؤسسه انتشارات قدیانی، ۱۳۸۲ ه. ش.
- کتبات سعدی شیرازی، چاپِ سنگی، به خطِ فضل الله شریف شیرازی، بمبئی: مطبع الناصری [کذا]، ۱۳۰۹ ه. ق.
- کتبات شوریده ← کتبات دیوان شوریده ...
- گلستان، به کوششِ دکتر خلیلِ خطیب رهبر، تهران: بنگاه مطبوعاتی صفیعلیشاه، بی تا [/ تاریخ مقدمه طابع: ۱۳۴۸ ه. ش.] .
- گلستان سعدی، به تصحیح و توضیحِ غلامحسینِ یوسفی، چ: ۸، تهران: شرکت سهامی انتشارات خوارزمی، ۱۳۸۷ ه. ش.
- گلستان سعدی (از روی نسخه تصحیح شده محمدعلی فروغی)، ویرایش: هوشنگ گلشیری، چ: ۲، تهران: انتشارات ققنوس، ۱۳۸۶ ه. ش.
- متن کامل دیوان شیخِ آجلِ سعدی شیرازی (گلستان و بوستان و... / از روی نسخه تصحیح شده انجمن ادب فارس و یک نسخه خطی معتبر و قدیمی منحصر)، به کوششِ مظاهرِ مصفا، چ: ۱، تهران: انتشارات روزنه، ۱۳۸۳ ه. ش.

- مدینه‌الآدب ← تذکره مدینه‌الآدب.
- مرآة الفصاحه ← تذکره مرآت [کذا] الفصاحه.
- مقالات ادبی، جلال‌الدین هُمائی، ج ۱، ج ۱، تهران: مؤسسه نشر هُما، ۱۳۶۹ ه.ش.
- مقالات قزوینی، گردآورنده: ع. جریزه‌دار، ج ۴، ج ۱، تهران: انتشارات اساطیر، ۱۳۶۳ ه.ش.
- نشر دانش، س ۲۳، ش ۱ (پیاپی: ۱۱۶)، مهر و آبان ۱۳۸۸ ه.ش.
- هفت‌پیکر، حکیم نظامی گنجه‌ای، با تصحیح و حواشی حسن وحید دستگردی، به کوشش دکتر سعید حمیدیان، ج ۳، تهران: نشر قطره، ۱۳۷۷ ه.ش.
- هفت شهر عشق (شامل هفت دیوان کامل [؟!])، آراسته رضا معصومی، ج ۱، کتابفروشی حافظ، ۱۳۶۶ ه.ش.
- یادگار (مجله ماهیانه ادبی و علمی و تاریخی)، س ۵، ش ۳، آبان ۱۳۲۷ ه.ش. / ذی‌الحجه ۱۳۶۷ و محرم ۱۳۶۸ ه.ق.

الكافية في العروض و الصنعة و الثقافة

نگاشته: نجاتی نیشابوری (سده ۷-۸ ق)

تحقیق: مسعود راستی‌پور

حمیدالدین ابو عبدالله محمودبن عمر نجاتی نیشابوری (الاعلام، ۱۷۸/۷-۹) مورخ، شارح و ادیب اواخر قرن هفتم و اوایل قرن هشتم هجری بود. از تولد و وفات او اطلاع موثقی در دست نیست. وحیدی بیهقی در پشت صفحه اول عروض وی چنین نگاشته است: «عروض نجاتی نیشابوری اصلح الله احواله و حقق آماله» و از آنجا که تاریخ کتابت این نسخه ۷۳۸ هـ. است می‌توان دانست که نجاتی تا این سال زنده بوده است (فهرست کتابخانه مدرسه عالی سیهسالار، ۴۴۵/۲).

وی در شهر تبریز می‌زیسته و شاگرد قطب الدین شیرازی بوده است (فهرست نسخه‌های خطی کتابخانه مجلس، ۲۲۱/۲۷/۱). خلیفه نیشابوری (مترجم تاریخ نیشابور حاکم نیشابوری) اجازه روایت تاریخ یمینی و برخی کتب ادبی و دواوین عربی را از وی گرفته است (همان، ۲۲۲/۲۷/۱).

آثار باقی مانده از وی عبارتند از:

۱) بساتین الفضلاء و ریاحین العقلاء؛ شرحی است به زبان عربی بر تاریخ یمینی عتبی و نسخه‌های بسیاری از آن در دست است (رک. همان، ۲۲۱/۲۷/۱-۲؛ کشف الظنون، ۳-۲۰۵۲/۲).

۲) رساله پیروزی و مقاله نوروزی؛ شرح قصیده فارسی مصنوع قوامی گنجه‌ای به نام «بدائع الاسحار فی صنائع الاشعار» است که به غیاث الدین محمد وزیر فرزند خواجه رشیدالدین فضل الله همدانی تقدیم شده است (همان، ۲۲۲/۲۷/۱؛ کشف الظنون، ۲۲۹/۱).

۳/ اعراب التصانید الثلاث و ایضاح غوامض الابحاث؛ شرح سه قصیده از بستنی، فرزدق و رجاء - بن شرف اصفهانی است و بنا به گفته زرکلی (الاعلام، ۱۷۸/۷-۹) نسخه‌ای از آن در دارالکتب مصر وجود دارد (نیز رک. هدیه العارفین، ۴۰۷/۲-۸).
نجاتی، اشعاری نیز داشته که از آن مقدار اندکی در سفینه انیس الخلوة و جلیس السلوة اثر محمدین مسافر ملطوی باقی مانده است (صص، ۸۳، ۹۱، ۱۰۴، ۱۱۹، ۱۲۰، ۱۲۲).

الكافية فی العروض و الصنعة و القافية یا عروض نجاتی

از نام رساله برمی آید که متن حاضر بخشی از رساله مفصلتری درباب عروض، صنایع شعری و قافیه بوده است که از بخشهای دیگر آن اطلاعی در دست نیست. آنچه این رساله را درخور توجه و بررسی می‌سازد، دو عامل «قدمت» و «تمایز» است. قدیمترین منابع عروض فارسی که اکنون شناخته شده و در دسترس هستند، المعجم فی معاییر اشعار العجم - تألیف شده در حدود ۵۶۳۰ هـ. (المعجم، ی) - و معیار الاشعار - تألیف شده در ۵۶۴۹ هـ. (معیار الاشعار، ۱۵۳) - است. پس از این دو کتاب ظاهراً رساله حاضر، قدیمترین منبع عروض فارسی است.

آنگونه که مصحح المعجم در مقدمه آن کتاب (صص. د-ه) متذکر می‌شود «مؤلفاتی که بعد از این کتاب [المعجم] الی حال در این فنون ثلاثه نوشته شده بخصوص آنچه در علم عروض تألیف کرده‌اند، هیچکدام قابل ذکر و محل اعتنا نیست و غالباً موجزات و مختصراتی است خالی از تحقیق و عاری از تدقیق فقط کتاب معنی به مهمی که مقارن عصر مصنف تألیف شده ... معیار الاشعار است». به گفته وی باید افزود که تألیفات عروضی پس از دو کتاب یاد شده غالباً اختصار و تقلید از این دو کتاب بوده، و تمامی آنها - تا آنجا که نگارنده جست و جو کرده است - پیرو سبک و سیاق عروضی شمس قیس و خواجه نصیر هستند. لازم به توضیح است که هردوی این مؤلفین در تقسیم‌بندی دایره و محور و نامگذاری آنها، شیوه‌ای مشابه عروضیان عرب دارند. آنچه در مقابل این طریقه قرار می‌گیرد، شیوه‌ایست که «مدعیان علم عروض» که به خاطر «تسمیات بارد و تقسیمات باطل و استخراج محور مستبدع مستقل و اوزان مستبجح مستهجن» (المعجم، ۸۹) مورد طعن و رد شمس قیس بوده‌اند، از آن پیروی می‌کرده‌اند. وی در ادامه درباب شیوه این «مدعیان» توضیحی می‌دهد، بدین شرح که «هزج را سه بحر نهاده‌اند: بحر سالم و بحر مکفوف و بحر اُخرَب و رَجَز را دو بحر نهاده‌اند بحر سالم و بحر مطوی و رمل را دو بحر

کرده‌اند سالم و مخبون. و سوالم هر سه بحر را در دایره‌ای نهاده‌اند و نام آن دایره مؤتلفه کرده و مزاحفات آن را در دایره‌ی دیگر نهاده و نام آن دایره مجتلبه کرده». با مقایسه آنچه از المعجم نقل شد و محتوای رساله حاضر، روشن می‌شود که نجاتی نیز از پیروان همین شیوه و از جمله «مدعیان علم عروض» بوده است.

شمس قیس فصلی در باب «دوایر مجهول و بحور مستحدث کی عروضیان عجم جون بهرامی سرخسی و بزرجمهر قسیمي و امثال ایشان احداث کرده‌اند» (المعجم، ۱۸۱) نگاشته و در آن اسامی سه دایره و بیست و یک بحر، همچنین اوزان آنها را بیان کرده‌است (همان، ۱۸۱-۹). در رساله نجاتی از هیچیک از دوایر و بحور مذکور نام و نشانی نیست. هرچند این رساله بسیار مختصر است، لیکن اگر فرض کنیم که نجاتی دوایر و بحور یادشده را مقبول می‌داشته است، بسیار غریب است که در همین مختصر حتی یک بار هم نامی از آنها نبرده باشد.

رساله حاضر - آنگونه که پیشتر اشاره شد - فعلاً قدیمترین، و شاید یگانه منبعی است که از این شیوه عروض نگاری برای ما باقی مانده است. هرچند به نظر می‌رسد که شیوه مذکور - همانگونه که شمس قیس و خواجه نصیر از آن اعراض کرده‌اند - قدری غیر منطقی و نامعقول است (بهرتر است بگوییم غیر منطقی تر و نامعقول تر از شیوه عروضیان یادشده)؛ لیکن در دست داشتن سندی برای آشنائی با آن بسیار مغتنم خواهد بود.

در معرفی این کتاب گفته‌اند که «گزیده‌ای است از حدائق السحر رشید وطواط» (فهرست کتابخانه مدرسه عالی سپهسالار، ۴۴۸/۲). این معرفی به هیچ وجه صحیح نیست و آنگونه که نجاتی خود متذکر شده، تنها بخش صنایع بدیعی این رساله اختصاری از حدائق السحر بوده است و بخش عروض - که تنها بخش باقی مانده این رساله است - تألیف مستقلی است.

یگانه دستنوشته عروض نجاتی

دستنوشته منحصر بفرد عروض نجاتی اولین رساله از یک مجموعه رسالات است که در کتابخانه مدرسه عالی سپهسالار به شماره ۳۱۳ (قفسه صدر) نگهداری می‌شود. مجموعه مذکور شامل ۱۲ رساله است که از سال ۷۳۵ تا ۷۴۰ هـ به تدریج نگارش یافته و کاتب آن تنها در یک جلد عبدالله بن عبدالجلیل بوده و باقی رساله‌ها به خط وحیدی بیهقی است، که خود مؤلف یکی دو نسخه از رساله‌های مجموعه است. برخی عبارات در اثر رطوبت محو

شده‌اند(همان، ۴۴۸/۲). آنچه از خصوصیات نسخه در تصحیح آن مورد توجه بوده از این قرار است:

۱. حواشی متن: یادداشتهای بسیاری در حاشیه و گاه در میان سطور وجود دارد که ظاهراً به خط کاتب اصلی متن است. در کنار ترقیمه به خطی که باز به نظر می‌رسد از آن کاتب اصلی باشد نوشته شده است: قوبل بقدر الامکان، بعون الملك المنان المستعان، فی جمادی الآخر سنة ۷۳۹. همچنین در برخی مواضع - که در مطاوی متن بدان اشاره خواهد شد- ناقص بودن متن و تکمیل آن توسط حواشی‌ای که با علامت «صح» افزوده شده‌اند، نشان می‌دهد که این حواشی اصیل بوده و وارد کردن آنها در متن ضروری است. حواشی دیگری نیز با علامتهای «ح» (حدیث) و «ف» (ظاهراً: فایده) در نسخه به چشم می‌خورد که غالباً از آنها فایده‌ای حاصل نمی‌شود. از این روی در تصحیح حاضر از بیشتر حواشی یادشده - که معمولاً استدراکات و اظهار نظرهای شخصی جز مؤلف و احتمالاً تعلیقه‌های خود وحیدی بیهقی هستند (همان: ۴۴۵/۲) - چشم‌پوشی کردیم. برخی از این حواشی حاوی آگاهیهای سودمندی بودند که آنها را در بخش یادداشتهای نقل کردیم.

۲. رسم الخط: نسخه منحصراً به فرد عروض نجاتی از نظر نقطه‌گذاری نیز دستنوشتهی ارزشمند است. کاتب حروف قابل تصحیف - یعنی: پ، چ، ژ و گ - را در اکثر نزدیک به اتفاق مواضع متمایز کرده است. حروف «پ»، «چ» و «ژ» تقریباً همه جا با سه نقطه کتابت شده‌اند و حرف «گ» نیز به صورت «ك» مشخص شده است.

در برخی موارد «س» به صورت «پس» نشان داده شده است (برای مثال در ابوالحسن). حرف «ی» گاه بدون نقطه و گاه با دو نقطه نوشته شده است؛ آنگاه که به صورت عادی نگاشته شده دو نقطه در شکم او و آنگاه که شکسته نوشته شده (ے) در زیر اوست. «ذ» معجمه تقریباً همه جا منقوط است.

برخی کلمات مشکول هستند که از آنها فایده چندان بی‌حاصل نمی‌شود. «ی» واسطه کسره اضافه پس از «ه» غیر ملفوظ، گاه به صورت همزه‌ای بر سر «ه» و گاه در کنار آن نمایانده شده است. مقایسه این علامت با همزه انتهای کلماتی نظیر «ابتداء» و «استقراء» نشان می‌دهد که کتابت آنها تفاوتی با یکدیگر ندارد. در تصحیح حاضر درباب این مسأله از شیوه کاتب پیروی شد.

«ای» پس از «ه» غیر ملفوظ (علامت تنکیر و شناسه دوم شخص مفرد) همانند «ی» واسطه کسره اضافه نشان داده شده است.

نشانه مدّ غالباً در مواردی که همزه ابتدای «آ» تلفّظ نمی‌شود گذاشته نشده است؛ برای مثال: بران، وانک.

در دو مورد (صفحات ۱۱ و ۱۲ نسخه) «در آنجا» و «از آنجا» به صورت «درنجا» و «ازنجا» نوشته شده‌اند. در باب آنکه این موارد اشتباه کاتب بوده‌است یا رسم الخطّ او قضاوتی نمی‌توانم کرد (نادر بودن این تغییر نمی‌تواند دلیل محکمی برای اشتباه به حساب آوردن آن باشد؛ چراکه هر دو مورد آن در فاصله‌ای حدود یک سطر با یکدیگر قرار دارند، و تکرار یک لغزش در فاصله‌ای چنین اندک - بدون جلب توجه کاتب - قدری بعید است).
۳. وحیدی بیهقی برای نشان دادن توالی برگها از شیوه خاصی بهره برده است. وی به جای آوردن رکابه در پای برگها غالباً کلمه پایانی برگ را در ابتدای برگ سپسین تکرار کرده است؛ لیکن در مواردی که عبارت پایانی یک برگ یا عبارت آغازین برگ سپسین آن، بیت یا ابیاتی بوده است، رکابه به صورت معمول خود آمده است.

شیوه تصحیح

از آنجا که از رساله حاضر نسخه‌ای یگانه در دسترس است، و نسخه موجود نیز باوجود کم غلط بودن خالی از لغزش نیست، تنها رویه قابل استفاده در تصحیح آن شیوه قیاسی است. در مواردی که ضبط نسخه نادرست بود سعی کردیم صورت برگزیده خود را مستند سازیم و تنها در آنجا که غلطی آشکار و بی نیاز از توضیح رخ داده است از استدلال چشم پوشیدیم.

آنگونه که گفته شد نسخه حاضر پس از کتابت، بار دیگر مقابله شده و افتادگیهای آن در حاشیه با علامت «صح» ذکر شده است؛ اینگونه موارد همگی در متن وارد شده و در زیرنویس به افزوده شدن آنها در حاشیه اشاره شده است.

رسم الخطّ

از آن روی که نسخه مورد استفاده به لحاظ نقطه‌گذاری و تا حدودی تشکیل کلمات نسخه ارزشمندی است، سعی کردیم که تا حد امکان به رسم الخطّ آن پایبند باشیم. نقطه‌گذاریها تا حد بسیار زیاد و حرکت‌گذاریها کاملاً تابع ضبط نسخه بوده‌اند. شیوه نوشتاری «که» در موارد مختلف (که، کی، آنک) همگی تابع نسخه هستند. علامت مدّ بر سر الف در موارد بسیاری به پیروی از نسخه حذف شده است. پیوستگی و گسستگی

کلمات نیز تقریباً همه جا همانند نسخه است. شناسه سوم شخص مفرد و علامت تنکیر پس از «ه» غیر ملفوظ را به صورت امروزی آن (ای) نشان دادیم.

نشانه‌ها

[] کلمات در حاشیه یا در میان سطور افزوده شده‌اند.

{ } کلمات تقریباً ناپیداست.

اعداد فارسی: نسخه بدلها.

اعداد یونانی: یادداشتها.

|| اعداد میان دو خط شماره صفحات نسخه است.

بسم الله الرحمن الرحيم

ربّ تمّم بالخیر. الحمد لله كما هو اهله و الصلوة و السلام علی نبیّه محمد و آله.

چنین گویند محرر این اوراق، نجاتی محمود بن عمر النیسابوری، جعل الله یومه خیراً من امسه و خلّصه من اسر نفسه، که دوستی که ما را به منزلت برادر حقیقی بود- بل که فرایبتر و بهتر- اعنی نادره الزمان و فایق الاقران جمال الافاضل و کمال الامائل سیّد الاحرار سند الابرار محمد بن علی المشهدی المعروف بسبوک ادامہ الله تعالی^۱ فی نعمة ممنع حوولها^۱ و طاعة محقق قبولها، می خواست که بر اصول اوزان شعر پارسیان و اسامی بحور ایشان و کیفیت تقطیع شعر و بر چیزی از علم قافیه و بعضی از صنایع مشهوره نظم و نثر مطلع کرد؛ این کتاب تالیف کرده شد. و در آخر عروض تعریف قافیه و اقسام وی یاد کرده آمد، مجرد از تعلیل و فروع همچون عروض، چه درین مختصر بذکر تعلیل و فروع مشغول شدن مناسب نبود. و بعد از آن بجهت معرفت صنایع [شعر]^۲، از کتاب حدایق السحر فی دقایق الشعر انتخابی کردم. و چون ابنای روزگار ما بیشتر از زیور عربیت^۳ | ۲ | بی پیرایه اند، بر ذکر رسوم صنایع و ایراد امثله پارسی اختصار نمودم. اول معرفت وزن شعر پس قافیه پس صنعت، چه قافیه بی شعر موجود نتواند بود و صنعت بی نثر و نظم ممکن نباشد. و این مختصر را الکافیة فی العروض و الصنعة و القافیة نام کردیم.

فصل

بذات ارشدک الله کی در سخن چهار رکن بباید تا اسم شعر بر وی اطلاق توان کرد:

۱. اصل: تع.

۲. زیر سطر افزوده شده است.

۳. اصل: در ابتدای صفحه مقابل «عربیت» را تکرار کرده است.

رکن اول) باید که موزون باشد و هیچ زحفی در وی نبوذ البته، چه شعر نباشد؛ اما اگر زحافی باشد روا بود. و زحف آن بود که از وزنی بوزنی دیگر رود؛ و زحاف آن بود که بجای یکی از اصول که آنرا «افاعیل» و «تفاعیل» خوانند، یکی از فروع ایشان استعمال کرده شود. و این در شعر عرب بسیار بود، چه فصاحت لفظ ایشان از احساس زحاف منع میکند، و در شعر عجم این طریقه کمتر یافت می‌شود؛ مگر استاذی که درین فن قادر بود متعمداً بگوید. چنانکه از متقدمان عنصری گفته‌است برین نوع:

روز آورید مهر بت مهربان کجاست؟ آن بوزه مهربان، شده نامهربان چراست؟
 |۳| در دل همیشه یابم و اندر کنار نی ندانم که با منست بهم یا زمن جداست^{II}
 و از متأخران استاذ فاضل جمال‌الدین محمد عبدالرزاق الاصفهانی را همچنین قصیده‌ای است، و مطلع آن قصیده اینست:

کیست که پیغام من به شهر شروان برد؟ یک سخن از من بدان مرغ سخن‌دان برد
 بیشتر ابیات این قصیده را چنین یافتیم، و بعد ازین معلوم شود که این دو قصیده را چه بحر گویند و استعمال فروع بجای اصول بر چه طریق است.^{III}

رکن دوم) باید که مقفی باشد. اگر مردّف نبوذ روا بود، چه وجود عام بی خاص تواند بود، که اگر قافیه نبوذ هر چند موزون بود بنا بر حدّ شعر آنرا شعر نگویند بنزدیک متأخران. اما بنزدیک متقدمان روا بود، چه نظر ایشان بر استقامت وزن و لفظ و معنی بوزه است. چنانکه یکی از ایشان [گفته‌است]:

بذی مکن که نشاید بهی گزین که بهی به بذی بوز همه انده بهی بوز همه شاذی
 و استاذ ابوالحسن الجشوبی^{IV} را دیوانیست برین نمط، و در وی هیچ قافیه بکار نداشته‌است. اما تا استاذ ابوالعبّاس حنود^V مروزی^V قافیه استخراج کرد، هر^۳|۴| سخن که آنرا قافیه نبوذ - هر چند موزون باشد - متأخران آنرا شعر نگویند.

رکن سیم) باید که الفاظش مستقیم و فصیح باشد؛ چه اگر نه چنین بود - هر چند موزون و مقفی بود - طبع ازان مُتَنَفِّر بود، تا بغایتی که اسم شعر بر وی اطلاق کردن روا نذارند.

۱. بالای سطر افزوده شده است.

۲. حنود؛ اصل بدون نقطه.

۳. اصل: در ابتدای صفحه مقابل «هر» را تکرار کرده‌است.

رکن چهارم) باید که معانی وی مستقیم و بلیغ باشد، هم بذین حجت که در رکن سیم گفته شد.

فصل

بذانک جمله کلام - از هر لغت که هست - حروف وی از دو حالت خالی نبود: یا متحرک بود یا ساکن. متحرک بر دو ضرب است: معروف و مجهول. معروف آن بود که حرکت حرف تمام گفته آید، و آن سه نوع بود. و هر سه در لفظ «مَلِکُ» و مانند این جمع بود؛ چه یا بر سر دارد چون «میم»، یا در زیر دارد چون «لام»، یا در پیش دارد چون «کاف». و اول را «فتح» و «نصب» خوانند، و دوم را «کسر» و «جر» و «خفض»، و سیم را «رفع» و «ضم».

اما حرکت مجهول چون «میم» مور، و «شین» شور و شیر^{VI}، و «سین» سیر، و «فاء» یافتی، و «سین» دوستی^{VII}، و امثال اینها. و دلیل بر حرکت «سین» دوستی |ه| و «فاء» یافتی آنست که هریک از بس حرفی ساکن می آیند، و از پس ساکن جز متحرک نیاید؛ چه فراهم آمدن دو ساکن جز بآخر سخن متعذر بود، چنانک گویی «یار»، «الف» و «را» اینجا ساکن باشند. پس اگر از پس لفظ «یار» چیزی دیگر گویی، چنانک «یار من»، یا بحرکتی مجهول، چنانک گویی «یارت»، ساکن یکی شود. و دلیل بر حرکت «میم» مور و امثال او آنست که ابتداء سخن اند، و ابتدا جز به متحرک محال بود.

و اما حرف ساکن دو نوع بود: یکی آنک هرگز متحرک نشود، دیگر آنک او را حرکت توان داد. اول چون «الف» یار و «واو» دوست و «یاء» دل پدیر^۲. و دوم چون «راء» یار و «تاء» بُت، که اگر خواهی گویی «یار من» و «بت من» متحرک شوند.

فصل

متحرک در همه سخنها بیش از ساکن آید، بسبب آنک دو ساکن با یکدیگر نیابند مگر در آخر کلام، یعنی آنجا که کلام منقطع شود. و متحرک دو و سه و چهار در شعر عربی گرد آید، و در پارسی سه متحرک یافت شود، چنانک بعضی از شعرا گفته اند:

۱. اصل: یار تو. ظاهراً تصحیفی در این ترکیب رخ داده است، چرا که «کسر» اضافه جزو حرکت‌های مجهول به حساب نمی‌آید (همانگونه که در «یار من»). «یارت» ترکیبی مانند «یافتی» است که پیش‌تر در باب حرکت آن سخن رفت.

۲. «دل پدیر» اینگونه است در اصل با سه نقطه بر روی «د».

|۶|

شکری از آن دو لبان تو بچشم اگر یله ای کنی^{VIII}

و این مصراع‌ی بود از بحر کامل مستزاد^{IX}. و قومی چهار و پنج متحرک بر توالی روا داشته اند، چنانک یکی از متکلفان گفته است:

توی چو سرو بلند در جمن زمانه خه آمدی^۱ ز اُفقِ مُشرقِ حسن بر فلک نظر چو مه آمدی
مُتَفَعِّلُنْ متفاعلن متفعّلن متفاعلن متفعّلن متفاعلن متفعّلن متفاعلن

چه درین بیت رکن اول و سیم مُتَفَعِّلُنْ است و در وی پنج متحرک جمع آمده است، و رکن دوم و چهارم متفاعلن است.

فصل

هر کجا حرفی مشدّدست او دو حرف بوذه باشد، اول ساکن و دوم متحرک. چنانک برنده، درین لفظ دو «را» است، اول ساکن و دوم متحرک. و ساکن در متحرک پنهان شده است، و صورتش بهجّا چنین بود برزنده. و همچنین حرف ممدود دو حرف است، اول متحرک و دوم ساکن. و فرق میان ممدود و مشدّد آنست که ممدود را اول حرف متحرکست و دوم ساکن، و مشدّد را بعکس |۷| آنست. و بذین سبب بممدود ابتدا توان کرد و بمشدّد ابتدا نتوان کرد. و ممدود چنان بود که گویی {آسمان} و آفتاب، هر الفی ازین در اصل دو الف است.

فصل

حروف مضموم را ناچار واوی از پس نبشته آید، چون «او»؛ و مفتوح را الفی، چون «یا»؛ و مکسور را یائی، چون «ای».

فصل

بسیار حرف باشد که در نبشتن از آن جاره نبوذ و در لفظ نیایند، چون «او» خود و «نون» جان، که از لفظ «خود» بیش از «خا» و «دال» در زبان گفته نیایند، و در تقطیع «خود» را چنین نویسند: خد، و جان را چنین: جا^X؛ مگر که جان قافیه باشد یا در موضع قافیه [افتد]^۲، آنگه نون در [تقطیع آید]^۳. و بسیار حرفها باشد که در لفظ گفته آید و در

۱. اینگونه است در اصل. ابتدای مصراع یک هجای کوتاه کم دارد.

۲. با علامت «صح» افزوده شده است.

۳. با علامت «صح» افزوده شده است.

نیشتن بکار نیاید، چون «آه» و «آن»^۱ و امثال آن، که در زبان دو الف گفته آید و در نیشتن بیش از یک الف بکار نیست. و ازین سبب است که دو مصراع باشد که در عدد حروف بسیار تفاوت کنند و بوزن راست باشند، بحکم آنک زیادت و نقصان در کتابت است نه در لفظ. چنانک یکی از شعرا گفته است:

نشست بارخزای سخی بنان خوردن

دو خان سه خان دو سه خان خواست خان چه خان که نخواست^۲

مصراع اول بیست و سه حرف است و مصراع دوم سی و هشت، و ازین سبب است که گفته آمد؛ چه بنای شعر بران حروف بود که در تقطیع آید و بزبان گفته شود، نه برانک در نیشتن بکار آید.

فصل

بذاتک عروضیان از برای حرف متحرک «ها» بی نشان کنند برین سان: ه، چه او در عربیت مر^۳ بیان حرکت راست؛ کقوله تعالی: ما اغنی عنی مالیه^{XI}. و از برای حرف ساکن «الف» بی نشان کنند، چنین: ا؛ چه الف همیشه ساکن بود، و آنچ متحرک شود همزه بود نه الف. و دو حرف را در بر یکدیگر، اول متحرک و دوم [ساکن]^۴، سبب خفیف خوانند مثل لم. و دو متحرک را در بر یکدیگر سبب ثقیل خوانند مثل آر. و سه حرف متصل [را، اول و دوم متحرک و سیم ساکن، و تد مجموع گویند مثل علی. و سه حرف متصل]^۵ [را، اول متحرک و دوم ساکن و سیم متحرک، و تد مفروق گویند مثل راس. و چهار حرف متصل را که سه از وی متحرک بود بر توالی و چهارم ساکن، فاصله صغری خوانند مثل جبین. و پنج

۱. «آن»؛ ظ: آب. در هیچیک از رساله‌ها و کتب عروضی مورد مراجعه نگارنده در این مورد مثالی که در آن پس از حرف مدّ «ن» ساکن وجود داشته باشد نیامده است، چرا که در این مثال دو قاعده با هم خلط می‌شود.

۲. «خوان»؛ در اصل در هر پنج مورد با «واو» معدوله نوشته شده است که در آن صورت عدد حروف مصراع به ۴۳ می‌رسد. به قیاس تصحیح شد. این بیت در عروض سیفی (ص ۲۶) با اختلاف کلی در مصراع اول نقل شده است. «خوان» در آن کتاب نیز با واو معدوله نوشته شده، لیکن عدد حروف مصراع دوم را ۴۳ بیان کرده است. از آنچه پیشتر درباب حروفی که «در نیشتن از آن چاره نبود و در لفظ نیاید» گذشت روشن می‌شود که نجاتی «و» معدوله را جزو حروف مکتوب می‌شمارده است. نیز رک. معیار جمالی، ۱۴۷.

۳. اصل: می.

۴. اصل: تع.

۵. با علامت «صح» افزوده شده است.

۶. در حاشیه با علامت «صح» افزوده شده است.

خوانند مثل جَبَلِنٌ. و پنج حرف |۹| متصل را که چهار از وی بی فصلی متحرک بود و پنجم ساکن، فاصله کبری کویند مثل سَمَكْتَنٌ. و چون این کلمات را که اسباب و اوتاد و فواصل درو جمع‌اند جمع کنند برین نوع شود: لَمْ أَرَّ عَلَى رَأْسِ جَبَلِنِ سَمَكْتَنٌ^{XII}، و این گویا مثل است. و مثال اول بحسب اصطلاح عروضیان چنین بودها، و مثال دوم چنین هه، و مثال سوم چنین هه، و مثال رابع چنین بود هاه، و مثال خامس چنین ههه، و مثال سادس چنین هههه.

فصل

بذاتک آنچه در برابر رکنی افتد از سخن - اگر یک کلمه بود و اگر بیشتر - باید که حرفهای متحرک آن کلمه در برابر متحرک آن رکن بود، و ساکن در برابر ساکن؛ چنانکه گویی: نگارینا - مفاعیلن. اکنون ساکن و متحرک را از یکدیگر جدا کنیم، و متحرک و ساکن را نشان کنیم تا نیک معلوم شود، و چون این قدر دانسته شود دیگر برین قیاس توان کرد، [برین گونه]:^۱

ن	گ	ر	ی	ن	ا
ه	ه	ا	ا	ه	ا
م	ف	ا	ع	ی	ل
ه	ه	ا	ه	ا	ا

فصل

بذاتک بحور شعر پارسی^۲ |۱۰| از پنج دایره بر می‌خیزد، و آن پنج دایره این است: مؤتلفه، متفقه، مختلفه، ممتنعه^{XIII}، مجتلبه. و هر دایره‌ای را استاذ یوسف عروضی نشابوری^{XIV} مصراع‌ی گفته است که از آن مصراع بحور آن دایره بر می‌خیزد، چون سخن به تقدیم و تاخیر کرده آید. و بحرهایی که پارسی‌گویان بران شعر گفته‌اند و می‌گویند، وجداناً و استقراءً بیست و یک بحر است^{XV}، که از آن جمله سه بحر از دایره مؤتلفه بیرون می‌آید: هزج سالم، رجز سالم، رمل سالم؛ و چهار از دایره متفقه بیرون می‌آید: هزج مکفوف، هزج

۱. در حاشیه با علامت «ص» افزوده شده است.

۲. اصل: در ابتدای صفحه مقابل «پارسی» را تکرار کرده است.

اخر ب، رجز مطوی، رمل مخبون؛ و شش بحر از دایرهء مختلفه بیرون می آید: منسرح کبیر، خفیف صغیر، مضارع، مضارع اخر ب، مقتضب، مجتث؛ و یک بحر از دایره ممتنعه بیرون می آید و آن متقارب است، و متاخران یک بحر دیگر ازین دایره بیرون آورده اند و آن رکض الخیل است؛ و هفت بحر از دایره مجتلبه برون می آید: سریع، قریب، قریب اخر ب، منسرح صغیر، خفیف کبیر، ۱۱ | مضارع مسدس، مضارع اخر ب مسدس.

این است عدد بحور که گفته شد، و دراثنای کتاب شرح دایره بگویم و مثال بازنماییم.

فصل

بذانک هریکی ازین بحور را قسمت کرده اند برخی بر هشت جزو، و برخی بر شش جزو، و برخی بر چهار جزو؛ و از آن هر جزوی را رکنی خوانند. و هر شعری که بیت او بر هشت رکن بود آن را مثنی خوانند، و هر چه بر شش رکن بود مسدس، و هر چه بر چهار رکن بود مربع خوانند. و در هر بیتی چندان کی از سخن در برابر آن رکن افتد جدا کنند، آنرا تقطیع خوانند. و هر رکن که باول مصراع اول بود آنرا صدر خوانند، و هر رکن که باخر مصراع اول باشد آن را عروض خوانند، و آنک در اول مصراع آخر بود آنرا ابتدا گویند، و آنرا که باخر مصراع آخر بود ضرب گویند و عجز و قافیة^۱ هم.

این قدر مقدمات این علم را نیک معلوم باید کرد، چه در این فن از شناختن این مقدار جاره نباشد.

اکنون یک یک دایره را در جداول چنانک گفتیم نشان کنیم و مصراع او در آنجا^۲ بنویسیم، و ساکن و متحرک را از مصراع نشان کنیم، و هر بحر^۳ | ۱۲ | را بران کلمه که آغاز بحر از آنجا^۴ است «ب» نشان کنیم مثلاً. و بر کنار دایره ارکان وی بنویسیم، پس شرح بحور آن دایره جداگانه یاد کنیم و بیتی از بهر مثال هر بحری بیاوریم.

۱. «و قافیة» با علامت «صح» افزوده شده است. اصطلاح «قافیة» معمولاً بدین معنی به کار نمی رود، لیکن در جای دیگر نیز با این معنی دیده شده است؛ رک. عروض شهرستانی، ص ۸۴؛ *عروضه العروضین*، ۱۰. از آنجا که در موارد دیگر افزوده‌هایی که علامت «صح» در کنار آنها قرار دارد اصیل به نظر می‌رسند، در اینجا نیز افزوده را وارد متن کردیم.

۲. اصل: درنجا.

۳. اصل: در ابتدای صفحه مقابل «بحری» را تکرار کرده است.

۴. اصل: ازنجا.

الدائرة المتولفة و شرح بحورها

دل که بت رویم همی بر من نبخشايد	شد	زم	۴ ۴ ۴
}	}	}	
}	}	}	
فاعلان	سفعان	مفاعیلن	
}	}	}	
رابع	رابع	رابع	

الهج السالم

بدانک این بحر را مثنم گویند، اعنی که بیتش بر هشت رکن باشد؛ و مسدس گویند، اعنی که بیتش بر شش رکن باشد؛ و مربع گویند، اعنی که بیتش بر چهار رکن باشد. و بیت مثنم چنین بود:

۱۳ | برآمد پیلگون ابری ز روی نیلگون دریا چو رای عاشقان گردان چو طبع بی‌دلان شیندا
 اکنون در این مختصر بر تقطیع این بیت اختصار کنیم، چه مردم زیرک اییات دیگر را
 برین قیاس تواند کرد. و تقطیع و کیفیت او چنین بود:

برآمدی^۱ لگو ابری^۲ ز روینی^۳ لگو دریا چرایعا^۴ شقا کردا^۵ چطبعیبی^۶ دلا شیندا
 مفاعیلن^۷ مفاعیلن^۸ مفاعیلن^۹ مفاعیلن^{۱۰} مفاعیلن^{۱۱} مفاعیلن^{۱۲} مفاعیلن^{۱۳}

۱. در اصل: نی؛ در دیوان فرخی (ص ۱) به پیروی از ضبط سندبادنامه «پیلگون» آمده است. بیت ۷۸۵۳ همان دیوان (ص ۳۸۷) مؤید این ضبط است: باد خزانى ز ابر پیلان کرده‌ست / از بی آن تا تو را کشند عمارى؛ همچنین بیتی از منوچهری (دیوان، ۳۹): از ابر پیل سازم و از باد پیلبان / وز بانگ رعد آینه پیل بی‌شمار. با توجه به شواهد ذکر شده تردیدی نمی‌ماند که ضبط «پیلگون» مصحف «پیلگون» است.

۲. در شکل حاضر وزن این بخش «مفاعیلن» است. در باب رکن اول مصراع دوم نیز همین اشکال وجود دارد اما در رکن سوم همان بیت با تکرار «ب» (چطبعیبی) این مشکل را رفع کرده است. ظاهراً در دو مورد پیش گفته نیز «زروینی» و «چرایعا» صحیح است. نیز رک. یادداشت XVII.

أما [هزج] مسدّس را از رکنهای آخرش حرفی یا دو حرفی بیفتند، و مثالش چنین بود:
 مرا آن بس که چون تو یار دارم چرا بر دل زانده بار دارم
 و بیت مربعش نیم بیت بود از بیت اول، چنانک شاعر گوید:
 جفا کردی روا باشد دلم غمگین چرا باشد؟^۲

الرَجَزُ السَّالِمُ

بذاتک رجز سالم را مثنی و مسدّس و مربع توان گفت، و گفته‌اند. و مثال مثنی اینست:
 روزی بزاری یا بزر یا زور گیرم دامنش
 گر سر روذ در پای او دست آورم در گردنش

|۱۴| و بیت مسدّس او چنین بود:

دل بر گرفت از من بتم یکبارگی جاویذ ماندم من بدین بیچارگی
 و بیت مربع این بحر یک مصراع بود از بیت اول، چه بیت اول بر هشت رکن است و
 این بر چهار رکن. و مثالش چنین بود:
 المستغاث ای ساربان چون کار من آمد بجان

الرَّمْلُ السَّالِمُ

رمل سالم را مثنی و مسدّس و مربع گویند. و بیت مثنی او چنین بود:
 همت اندر بسته‌ام باشد که مقصودم برآید
 هر دری کان بسته گردد عاقبت روزی کشاید
 و باشد که بجای «فاعلاتن» در عروض و ضرب «فاعلان» یا «فاعلن» بکار دارند، و
 این دو نوع از نوع اول بیشتر اتفاق افتد، چنانک سلطان سنایی^۳ گفته است:
 ای خذاوندان مال الاعتبار الاعتبار و ای خذاوندان قال الاعتذار الاعتذار
 و مثال دوم او چنین بود:
 آفتابست آن پری رخ یا ملایک یا بشر قامتست آن یا قیامت یا الف یا نی‌شکر^۴

۱. با علامت «صح» افزوده شده است.

۲. رک. المعجم، ۱۰۳.

۳. اصل: ثنایی.

۴. غزلهای سعدی، ۳۱۱.

و این هرسه مثال را که نوشته شد پارسی گویان رمل سالم^{XVI} خوانند. |۱۵| و بیت مسدّس او چنین بود:

دیده‌ای دارم ز دیدار تو فرد چهره‌ای دارم ز تیمار تو زرد
و بیت مربعش نیم بیت بود از تمامی بیت مثنوی، و متأخران بران شعر نگفته‌اند، و از آوردن آن [بس] فایده‌ای نبود.

الدائرة المتفقّة و شرح بحورها

ا	ز	کس	نکند باء ازوکس نشود شاذ
.	.	.	o l a t a a o l a l e r o l a l e r o
ز	ز	ز	ز
هزج مکفوف	هزج اعراب	هزج مطوی	رمل مخبون
مفاعیل	مفعول مفاعیل	مفعیل	مفاعیل
ارج سحران	مفعول	ارج سحران	ارج سحران

الهمزج المكفوف

بدانک شعرای متأخر را بر هزج مکفوف شعر کمترست، و آنچه هست بیشتر مثنی است؛ اما^۱ |۱۶| متقدّمان مثنی و مسدّس و مربع گفته‌اند. و بیت مثنی او چنین بود:
الا وقت صبح است و نه گرم است و نه سردست
نه ابرست و نه خرشید و نه باذست و نه گردست^۲

و بیت مسدّس او چنین بود:

مزن دست به شمشیر، بزن چنگ چنین مست برفتن مکن آهنگ

۱. با علامت «صح» افزوده شده است.

۲. اصل: در ابتدای صفحه مقابل «اما» را تکرار کرده است.

۳. دیوان منوچهری، ۱۱۱.

و بیت مربع او مصراعی بوذ از بیت مثنی او. و مراد از «کف» انداختن حرف هفتم بوذ.

الهِزَجُ الْأَخْرَبُ

«أَخْرَبُ» هران رکنی را گویند که «خرم» و «کف» بر وی جمع آیند. و «خرم» انداختن اول حرف و تد مجموع بوذ، و کف پیش ازین گفته شد. و این هزج اخرب مثنی و مسدس و مربع آید، و درین بحر زحاف بسیار افتند^۱ چنانک در شعر تازی. و اگر بشرح زحاف مشغول شویم مختصر مطول شود، و اگر کسی طلب معرفت آن کند با کتب مبسوطه درین فن رجوع توان کرد. و مثال مثنی او چنین بوذ:

بر طرف مه از عنبر چنبر کشد آن دلبر هرگز که کشد چنبر بر طرف مه از عنبر؟^۲
و مثال مسدس او چنین بوذ:

بر من بت من جو سر گران دارد او را چه زیان؟ مرا زیان دارد

|۱۷| و مربع هزج اخرب چنین بوذ:

ای شمع همه لشگر^۳ شادست بتو چاکر

الرَّجَزُ الْمَطْوِيُّ

و او مثنی و مسدس و مربع هست. مثال مثنی او چنین بوذ:

عشق تو بر بوذ ز من مایه مایی و منی

خود نبوذ خویش تو را جاره ز بی خویشتنی^۴

و «مَطْوِي» هران رکنی را گویند که از وی ساکن سبب دوم انداخته باشند، چنانک از مستفعلن «فا» را بینداختند مستعلن شد، پس با «مفتعلن» ردش کردند. و روا بوذ که بعضی از این [رکنها]^۵ مفاعلن آید، و آنرا «مخبون» خوانند. و «خبین» آن بوذ که ساکن سبب اول را بیفکنند، چنانک از مستفعلن «سین» را بیفکنند متفعلن شود، پس با «مفاعلن» ردش کنند. و روا بوذ که رکنی مطوی بوذ و رکنی مخبون، برین مثال:

۱. اصل: آفتند. در ابتدا «آید» بوده است و سپس تبدیل به «افتند» شده و کلاهک آن باقی مانده است.

۲. دیوان امیر معزی، ۲۸۰.

۳. لشگر؛ اینگونه است در اصل یا سه نقطه بر روی «ک».

۴. دیوان سنائی، ۶۹۷.

۵. با علامت «صح» افزوده شده است.

شد دو سه روز تا بما باز نظر نمی‌کنی
 بر سر کشتگان غم هیچ گذر نمی‌کنی
 و روا بود که بجای «مفاعِلن» در عروض و ضرب این وزن، «فاعلاتن» که مکفوف
 فاعلاتن^{xvii} است استعمال کنند. برین مثال که گفته‌اند:
 آنک ببردن دَلّ خَلق^{xviii} جهان آمدست جان من است و زو مرا کار به جان آمدست
 |۱۸| و مسدّس و مربع او همچون دیگران بود و بایراد امثله احتیاجی نبود.

الرَّمَلُ الْمَخْبُونُ

ازین بحر مَثمن و مسدّس و مربع آید. مثال مَثمن او اینست:
 بر ما رسم شکستن نبوذ عهد و وفا را الله الله تو فراموش مکن صحبت ما را
 و نوعی دیگرست از مَثمن رمل مخبون، لیکن عروض و ضربش یا «فاع» بود یا «فع»؛
 برین مثال:
 گرچه ای طرفه پسر روی نکو داری زشت‌کاری و جفا عادت و خود داری
 و روا باشد که بجای «فاعلاتن» در رمل مخبون «فاعلاتن» استعمال کنند،
 [در صدر بیت]۱. و بدانک چون از فاعلاتن «نون» بیفکنی، «فاعلاتن» بماند، و آن را مشکول
 خوانند. و نوعی گفته‌اند ازین بحر، رکنی مشکول و رکنی سالم، و برین وزن شعر بسیار
 یافت می‌شود:

بجناب وحدت ای دل گذری کن ار توانی
 فَعَلاتُ فاعلاتن فَعَلاتُ فاعلاتن

ز شراب شوق در [ده]^۲ قَدحی بذوستگانی

و مسدّس رمل مخبون چنین بود:

ای پسر باذه گل‌رنگ بیار جنگ را دور فگن چنگ بیار
 و مثال مربعش بر دیگران قیاس باید کرد.

۱. با علامت «صح» افزوده شده است.

۲. با علامت «صح» افزوده شده است.

می‌شود که در وی این علت افتاده است و مقبول است، و بیشتر شعرا اجتماع این هردو نوع در یک قصیده روا داشته‌اند و گفته‌اند، و از مطالعه دواوین مثال این بسیار یافت می‌شود. اما نوعی دیگرست از مثنی این بحر که عروض و ضربش یا «فاع» بود یا «فع»، برین مثال:

روزی من نیست وصل، عشق چه بازم؟ راه نذانم ز چاه، اسب چه تازم؟
 فع فع

و مربع او معلوم است و از مثال مستغنی.

الخَفِيفُ الصَّغِيرُ

بدانک این خفیف را صغیر خوانند ازان سبب که اگرچه در دایره بر هشت رکن است، شعر بر وی بیش بر چهار رکن نیامدست. برین مثال:

چکنی با کسی جفا که بود بر تو مبتلا؟

المضارع

مضارع درین دایره مثنی و مربع آید. |۲۱| مثال مثنی او چنین بود:
 نگار آفتاب روی، شراب آفتاب دلت مگسل از نگار، دهن مگسل^۱ از شراب
 و مربع او مصراعی بود از بیت مثنی او.

المضارعُ الاخرَبُ

مضارع اخرَب درین دایره مثنی و مربع آید، و در دایره مجتلبه مسدس آید. و یک نوع از مثنی او برین مثال بود:

یا أطفَ اللطایف یا غایة الامانی از جان اگر نگوتر چیزی بود تو آنی
 نوعی دیگرست از مثنی، مثالش اینست - و این نوع با نوع اول در یک قصیده گفتن روا بود- مثالش:

از عشق روی دوست حدیثی بدست ماست

صدیدیست بس شگرف نه درخورد شست ماست^۲

۱. اصل: مگسل.

۲. دیوان سنائی، ۸۰۶.

رکنی ازو «مفعول» است و رکنی «فاعلات»^۱، و روا داشته‌اند اختلاط ارکان این دو نوع با یکدیگر، یعنی این نوع و نوع اول^{XX}.

المقتضب

بدانک برین بحر شعر کمتر گویند، و برین بحر جز مربع یافت نشود، و تا این غایت هیچ شعر ندیدم برین وزن که در وی عذوبتی و سلاستی بود؛ مگر آن بیت که ترمذی در عروض منظوم^{XXI} خود به تکلف آورده است، و آن اینست:

بحر تنک مقتضب است وزن نیک بلعجب است

المُجْتَب

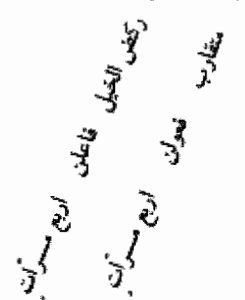
ازین بحر مثنی و مریع آید |۲۲| مثال مثنی او چنین بود:

سپهر مجد و معالی محیط نقطه عالم جهان جود و معانی چراغ دوده آدم^۲

و روا بود که در عروض و ضرب وی بجای فعلاتن، «فعالن» یا «فَعْلَن»^{XXII} بنهند، و این را بیش از نوع اول استعمال کنند. و امثله او را غایت و نهایت نباشد، [و مثال مربع او ظاهراست]^۳.

الدائرة الممتعة و شرح بحورها

خجـ ته سواری تهی نامداری
۱۰۰ ۱۰۰



۱. «فاعلات»؛ اصل: فاعلان. حرف آخر این رکن باید متحرک باشد (در تقطیع مقابل - U - U - قرار می‌گیرد). عروضیان برای نشان دادن حرف متحرک در پایان رکن، پس از «الف»، از «ت» و برای نشان دادن حرف ساکن در این موضع از «ن» بهره می‌برند. این قاعده در رساله حاضر جز در همین مورد همه جا رعایت شده است، و به احتمال بسیار زیاد این مورد نیز حاصل خطای کاتب است.

۲. دیوان فلکی شروانی، ۴۳.

۳. با علامت «صح» افزوده شده است.

ازین دایره جزین دو وزن بیرون نیامده است، بل که وزن دوم عزیز الوجود است. و این را متأخران استخراج کرده‌اند^{xxiii} |۲۳| و «مُحَدَّث» و «رِكْضُ الْخَيْلِ»^{xxiv} نام نهاده‌اند. و درین وزن ساکن را از سبب اسقاط کرده‌اند «فَعْلُن» شده است، باز از وتد اسقاط حرکت کرده‌اند «فَعْلُن» شده است، و هریکی از این دو را هشت بار تکرار کرده‌اند و بی‌تی ساخته. و برین دو نوع مُحدَث بیشتر یافت شود؛ یعنی بر وزن «فَعْلُن» بتحریک العین و «فَعْلُن» بسکونها بحر مُحدَث بیشتر یافت شود از آنک بر وزن «فاعلن».

المُتْقَارِبُ

بذآنک متقارب مَثَمَن آید و بر دو نوع بود، یکی چنین بود:
 نوای تو ای خوب ترک نوایی در آورد در صبر من بی‌نوایی^۱
 و نوع دوم وی، و او آنست که در عروض و ضرب بجای فعلون، «فَعْلُ» بکار برند،
 برین منوال:

چو جانم گرامی همی داشتی سرم را بگردون برافراشتی^۲

المُحَدَّث

[مثال نوع اوّل او چنین بود]:^۳

بتو زنده شوم چه شود که یکی سوی من نگری تو بچشم رضا؟
 و نوع دوم او را که بر وزن «فَعْلُن» بود - بسکون العین - مثالی نیافتم. امّا در سخنان
 امیرالمومنین علی بن ابی‌طالب^(علیه السلام)^۴ آورده‌اند که روزی که آواز ناقوس بسمع مبارک او
 رسید، یکی از اصحاب را گفت که هیچ دانی کی^۵ |۲۴| ناقوس چه می‌گوید؟ قال: بآبی و
 أمّی أنتَ خدای و رسول و تو دانی^۶. گفت: ناقوس می‌گوید:

۱. دیوان منوچهری، ۱۵۲.

۲. دیوان سید حسن غزنوی، ۲۹۷. ح: ف همانا که این نوع دیگر را که امام فردوسی گفته است بنزدیک مصنف
 اعتباری نبوده است و مرا بایستی که ذکر کردی و آن نوع آنست که در عروض و ضربش بجای فعلون فعل بود،
 برین مثال: تهمتن همی‌کرد در اردویل / ز تُرکی دو تُرک و ز تُرکی دو بیل.

۳. با علامت «صح» افزوده شده است.

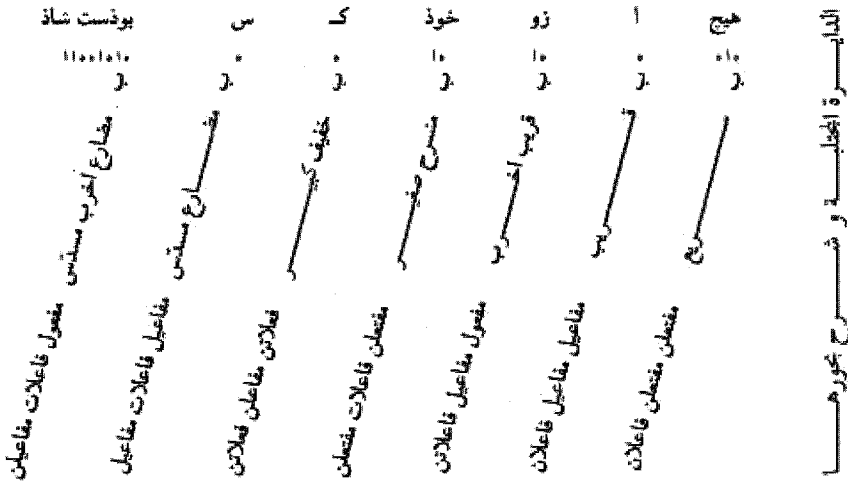
۴. «علیه السلام»؛ اینگونه است در اصل (به اختصار).

۵. اصل: در ابتدای صفحه مقابل «که» را تکرار کرده است.

۶. «دانی»؛ اینگونه است در اصل.

يَا بَنَ الدُّنْيَا جَمْعاً جَمْعاً إِنَّ الدُّنْيَا تَنَنَّا تَنَنَّا
 أَهْلُ الدُّنْيَا كُلٌّ فِيهَا تَقَلًّا تَقَلًّا دَفْنَا دَفْنَا^{XXV}

و تقطيعش چنین بود: فَعْلُنْ فَعْلُنْ فَعْلُنْ فَعْلُنْ فَعْلُنْ فَعْلُنْ فَعْلُنْ، و این تقطیع یک بیت است. و نوع اول را ازین بحر «مخبون» خوانند، و دوم را «مقطوع». «خین» اسقاط ثانی سبب، اعنی ساکن سبب باشد. و «قطع» اسقاط ساکن و تَدُّ بود و تسکین متحرکش. و فاعلن را جزین دو نوع فرعی دیگر نیست، والله اعلم و احکم.



۱ | ۲۵ | بدانک ازین دایره هفت بحر بیرون آید، همه مسدس.

السریع

بدانک این بحر دو نوع بود، و مثال اول چنین بود:

ای مَلِکِ رِیْ فَلَکَتِ از عَبِید خَاکِ دَرْتِ ذَرَوُهْ عَرَشِ مَجِیدِ

و نوع دوم وی آنست که «فاعلن» بجای «فاعلان» در عروض و ضرب استعمال کنند،

برین مثال:

ای بجمال تو جهان لافزن خلقِ جهان بنده تو خاصه من

۱. بحر قریب اُخرب از مضارع مذکور بدین صورت حاصل می‌شود: زو خود کس بودست شاد هیچا، و مضارع مسدس بدین صورت: سُ بودست شاد هیج ازو خود ک.

التقريب

قريب يك نوع بيش نديزهام و آن نيز بتكلف گفته‌اند، برين نوع:
 نخستين چو ز ايزد بريم نام رسيم از همه اندیشه‌ها بكام

التقريب الاخر

اين بحر دو نوع بود، يكي برين مثال:

اي يار سيه چشم نغز دلبر اي غاليه زلفين ماه پيكر
 و نوع دوم او آنست که در عروض و ضرب بجای «فاعلاتن»، محذوف وی را که
 «فاعلن» است بکار دارند. و «حذف» در اصطلاح اين طایفه اسقاط سبب خفيف بود از
 آخر رکن. و مثال نوع دوم چنین بود:
 اي چونک^۱ سمن تازه بر چمن سُنبل چه کنی حلقه بر سمن

المُنسِرِحُ الصَّغِيرُ

اين بحر نيز دو نوع بود. نوع اول برين مثال بود:

۲۶ | عشق بسختی صورت دید مرا باز^۲ بر آتش بخوابتیز مرا
 و نوع دومش آنست که در عروض و ضرب بجای مفتعلن، «مفعولن»^{XXVI} یا «فعلن»^۳
 بکار دارند.

الخَفِيفُ الْكَبِيرُ

اين بحر هم بر دو نوع آيد. مثال نوع اول ازو چنین بود:

چکنم من که رفت خواهد يارم غم اين غمگذار^{XXVII} با که گذارم؟
 و نوع دوم او چنان بود که بجای فعلاتن، در عروض و ضرب، «فَعْلُن» که مخبون
 محذوف «فاعلاتن»^{XXVIII} است بکار دارند. برين مثال:

۱. «چون که»؛ اصل: «چونک»، «نک» با علامت صح افزوده شده است.

۲. «باز»؛ اصل: يار.

۳. «فَعْلُن»؛ اصل بدون علامت سکون. پس از «فاعلاتن» نمی‌توان «فَعْلُن» قرار داد، چرا که در شعر فارسی هيچگاه سه هجای کوتاه در کنار يکديگر قرار نمی‌گیرند - مگر در مواردی که برخی شعرا به تکلف و از سر عمد چنین کاری کرده‌اند. نيز رک. يادداشت XXII.

دلّم از دست برده‌ای دانی چه کنم با تو دوستی جانی
و در رکن اول ازین بحر اصلِ فعلاتن که «فاعلاتن» بوذ بسیار بکار دارند، و بیشتر بحرِ
خفیف چنین آید.

المُضَارِعُ المُسَدَّسُ

این بحر یک نوع بیش مستعمل نیست، و آن نوع را مثال اینست:
من از عاشقی نژند بتیمار سرافکنده چون یتیم دلازار

المُضَارِعُ الْأَخْرَبُ

این بحر بر دو نوع باشد، نوع اول او جنین بود:
خیز ای سخن‌گذار هنرپرور پیش آر کلک و محبره و دفتر
و نوع دوم وی چنان بوذ که بجای مفاعیلن، در عروض و ضرب |۲۷| مکفوف وی که
«مفاعیل»^{XXIX} است یا محذوف وی که «فعولن» است بکار بندند، برین مثال:
ای عاشق ار نماند صبوری بکسار غم به باذۀ سوری
اینست بحرهایی که پارسیان برین بحور بر سببِ طبع بی تعسفی شعر گویند. بر طریق
ایجاز بهر یکی اشارتی کرده آمد، و الله اعلم.

تمام شد نسخ عروض نجاتی در آخر
ماه محرم سنه ۷۳۸ بشهر خوارزم
در کاروان‌سرای مرحوم سعید امیر شهاب‌الدین
قتلغتمور طاب ثراه وجعل الجنة مثواه
بر دست بنده ضعیف محمد بن یوسف ابی عقیل البیهقی
غفر الله له ولوالديه و لجميع المومنین

پینوشتها

I. زیر سطر: ای زوالها. حال علیه حوولاً: اتی علیه و مرّ (اقرب الموارد، ذیل «حول»). ممّنع:
اسم مفعول از تمنیع. التّمنیع: مبالغة المنع (تاج المصاغر، ۵۶۹/۲).

II. بر اساس تقسیم بندی شمس قیس و خواجه نصیر (المعجم، ۱۴۹-۱۵۰: معیار/الاشعار، ۲۴۳-۴) وزن سه مصراع اول «مضارع مثنیٰ اُخرب مکفوف مقصور» است و وزن مصراع اخیر «مضارع مثنیٰ مکفوف مقصور». رکن اول در سه مصراع «اُخرب» و در مصراع چهارم «مکفوف» است، با این حال وزن از بحر خارج نشده است. لیکن براساس تقسیم‌بندی نجاتی مصراع‌های اول تا سوم از بحر «مضارع اُخرب» و مصراع چهارم از بحر «مضارع» است؛ بر این اساس دگرگونی این مصراع از مقوله زحف به حساب می‌آید.

III. این بیت را شمس قیس نیز به عنوان شاهد بحر منسرح نقل کرده (المعجم، ۱۳۹) سپس می‌گوید: «و بعضی شاعران این شعر را مطوی بسیط بندارند و نجانست از بهر آنک فاعلان در بسیط نباشد». ظاهراً مراد نجاتی نیز از زحف در این بیت کشیده نبودن آخرین هجای ارکان زوج آن است. وی در باب «منسرح کبیر» خود این نظر را رد کرده و همراه شدن «فاعلن» و «فاعلن» را در بحر منسرح به دلیل آنکه بسیاری از شعراء آنها را همراه یکدیگر به کار برده‌اند جایز می‌داند. با این وجود در بیت مورد بحث رکن «فاعلن» وجود ندارد (شمس قیس نیز "من بدان" را معادل فاعلان دانسته که صحیح نیست) و چه آن را از منسرح بدانیم چه از بسیط، زحفی در آن وجود ندارد.

احتمال دیگری که وجود دارد آن است که نجاتی نیز در باب همراه شدن ارکان «مفتعلن» و «مفاعلن» نظری همانند خواجه نصیر داشته باشد. خواجه نصیر در باب بحر بسیط می‌گوید: «به پارسی شاید که همه ارکان مخبون بکار دارند، تا هرچه فاعلن بود مخبون بود و بس. و شاید که هر دو مستفعلن مطوی بود. و چنان بهتر که هر زحاف که استعمال کنند، در همه مواضع از قصیده مطرد بود؛ مگر تسکین اوسط در مفتعلن و فعلن که آن هر جا که خواهند شاید.» (معیار/الاشعار، ۲۱۷). همچنین وی در باب بحر منسرح می‌گوید: «اصلش در دایره مستفعلن مفعولات، چهار بار باشد... و همه ارکان مطوی مستعمل است.» (همان، ۲۳۹). با توجه بدانچه از معیار الاشعار نقل شد دانسته می‌شود که خواجه نصیر تبدیل «مفتعلن» به «مفاعلن» را در این موضع، خروج از بحر می‌دانسته و آنرا ناروا می‌شمرده است.

پیداست که مقید ساختن کاربرد منسرح به مطوی بودن آن بر اساس استفاده شعرا از این بحر است و ریشه‌ای در اصل آن ندارد. بدین روی هرگاه کاربرد شعرا نشان دهد که آنان بحر مذکور را به صورت مخبون نیز به کار می‌بسته‌اند، قاعده یادشده نقض خواهد شد. افزون بر این هر دوی ارکان «مفتعلن» و «مفاعلن» از زحافات «مستفعلن» هستند و استخراج آنها از این اصل رواست. بنا براین آنچه در قصیده جمال اتفاق افتاده است نه خروج از بحر، بلکه به کار بستن دو زحاف مختلف از یک بحر به طور همزمان است.

IV. ابوالحسن علی بن احمد جشویی (نزهة الارواح، ۴۰۸). تنها اطلاعی که شهرزوری از وی می‌دهد آن است که از قدمای حکما بوده است (همانجا). بیهقی درباب او می‌گوید: «الحکیم ابوالحسن علی بن احمد الحشوی (ن.ل: الحسونی، الجشویی) از متقدمان حکماست و تصانیف بسیار دارد. از آن جمله کتاب توبه نامه (ن.ل: یوبه نامه) که در آن ذکر کرده است که قادر عالم بصیر از هر جهتی که او را توهم کنی او واحد است...» (درة الاخبار و لمعة الانوار، ۷۲-۳).
 خواجه نصیر نیز می‌گوید: «و حشویی (نسخه استانبول، گ □ ۳: جشویی) به زبان فارسی کتابی جمع کرده است مشتمل بر اشعار غیر مقفی و آن را یوبه نامه نام نهاده» (معیار/الاشعار؛ ۱۶۰). از آنچه گذشت می‌توان دانست که نسب او «جشویی» و نام کتاب وی «یوبه نامه» بوده است؛ لیکن روشن نیست که این کتاب همان دیوان بی قافیة وی است یا کتابی در حکمت. در یکی از نسخ معیار/الاشعار نام وی به صورت «حسبوتی یونانی» آمده است (مجلس، گ □ ۳) که نشان از اشتهاار وی به حکمت یونانی دارد.

V. مجمع الفصحا، ج ۱، ص ۲۴۴: از قدمای حکمای خراسان و فضلالی آن سامان بوده و در سال ۱۷۰هـ. که مامون الرشید بن هارون عباسی به خراسان رفت خواجه ابوالعباس نظمی پارسی و عربی به هم آمیخت در مدح مأمون و در نزد او انشاء کرد. تذکره‌نگاران پارسی گفته‌اند که پس از بهرام گور و ابوحفص سعیدی ابوالعباس مروزی اولین کسی است که شعر پارسی گفته است. خواجه در سال ۲۰۰هـ. جهان را بدرود کرد. صفا، ۱۷۸/۱ اینکه چنین شخصی در قرن دوم قصیده ای مانند «ای رسانیده به دولت فرق خود بر فرقدین» را سروده باشد رد میکنند و معتقد است قصیده بسیار متأخرتر است، تنها منبع وی که نسب «ابن حنوذ» را داراست محاضرة الاوائل است که از آن نیز به واسطه شرح احوال و اشعار رودکی نقل کرده است. علاء الدین دده در محاضرة الاوائل و مسامرة الاواخر، از طبقات العجم سیوطی نقل می‌کند که اولین کسی که شعر فارسی به نظم آورد ابوالعباس حنوذ مروزی بود. قزوینی در مقاله «قدیم ترین شعر فارسی» (بیست مقاله قزوینی، با مقدمه ابراهیم پور داود، ۳۴-۴۵) ذکری از نسب (ابن حنوذ) نمی‌کند و وی نیز انتساب این شعر به قرن دوم را مردود می‌داند. نفیسی (تاریخ نظم و نثر در ایران، ۷۱۲/۲) احتمال می‌دهد که قصیده مذکور در مدح ابوالعباس مأمون خوارزمشاه باشد که از ۳۹۰ تا ۴۰۷ پادشاهی کرده. وی در جای دیگر (همان، ۱۸۱-۱۹) قصیده را بیشتر شبیه به اشعار قرن شش می‌داند. هیچیک از منابع یاد شده ذکری از وضع قافیة توسط این شخص نکرده اند. عوفی (الباب، ۲۱/۱) نام صاحب این قصیده را به صورت «عباس» ذکر میکند.

VI. شور = مالح؛ شیر = اسد. درباب «واو» و «یاء» مجهول رک. وزن شعر فارسی، ۱۲۲-۳.

VII. در باب حرکت حروف «ف» و «س» در این دو کلمه که خواجه نصیر آن را «حرکت

مجهوله» یا «حرکت مختلسه» خوانده است (و بیرونی حروفی را که دارای این حرکت باشند «متحرکات خفیف الحركة» می‌نامد) رک. وزن شعر فارسی، ۱۳۷-۹.

VIII. این مصراع را شمس قیس (المعجم، ۸۴) به عنوان شاهد برای پنج متحرک و یک ساکن بدین صورت ضبط کرده: «شکرک از آن دو لبک تو بچشم اگر تو یله کنی»، و آنرا به احتمال از آن عنصری دانسته است. در صفحه ۴۲ همان کتاب این مصراع به صورت یک بیت و بدون نام شاعر آمده است.

IX. «کامل هم از بحرهای تازیان است و اصلش در دایره متفاعلن شش بار باشد» (معیار الاشعار، ۲۱۹). از آنجا که مصراع مذکور از چهار «متفاعلن» ساخته شده است و بنای کامل بر سه رکن در هر مصراع است، وزن این مصراع را «کامل مستزاد» نام نهاده است.

X. خواجه نصیر «ن» پس از مدّ را از تقطیع ساقط می‌داند و قائل به حرفی است که از ترکیب «حرف مدّ» با «غنه نون» ایجاد می‌شود (معیار الاشعار، ۱۷۰). شمس قیس نیز این «ن» را از تقطیع ساقط دانسته و آن را «نون غیر ملفوظ» می‌نامد (المعجم، ۹۹). از میان معاصران نیز برخی معتقد به اسقاط «ن» در تقطیع هستند (عروض فارسی، ۲۱). اسقاط «ن» از تقطیع یا کوتاه به حساب آوردن مصوّت بلند پیش از آن در تقطیع (وزن شعر فارسی، ۱۴۷) مسأله‌ایست که در حوزه مبحث عروض جای می‌گیرد (هرچند راه دوم صحیحتر و به واقعیت اتفاقی که در هجا می‌افتد نزدیکتر است)؛ لیکن مبحث «حروف مدّ پیش از صامت دندانی خیشومی» اصولاً در حوزه آواشناسی قرار دارد و وارد کردن آن به حوزه عروض و اختیارات عروضی کاملاً به دور از روش علمی است (باید توجه کرد که کوتاه تلفظ شدن حروف مدّ پیش از «ن» اتفاقی است که در زبان فارسی «چه در نظم و چه در نثر» می‌افتد و تنها اختصاص به بخش منظوم زبان ندارد). برای اطلاع دقیقتر از این مبحث رک. وزن شعر فارسی، ۱۴۵-۷.

XI. الحاقه، ۶۹. «در تازی جنانک در قرآن مجید است ما اغنی عنی مالیه هلک عنی سلطانیه کی چون در وقف خواهند که یاء متکلم را چون مالی و سلطانی متحرک کردند ها(ئی) بدان الحاق کنند تا دلیل فتحه ماقبل خویش باشد و محلّ وقف متکلم کرد» (المعجم، ۳۳).

XII. ظاهراً جمله‌ایست از آن صاحب بن عبّاد؛ رک. المعجم، ۴۲/حاشیه ۵ (و صاحب عبّاد به تازی جمع کرده است: لم تر...).

XIII. نام این دایره را در دیگر کتب عروض نیافتیم. دایره‌ای که بحور «مقارب» و «متدارک» در آن قرار دارند در برخی منابع «متّفقه» نامیده شده است (المعجم، ۱۷۷؛ معیار الاشعار، ۱۹۳؛ عروض سیفی و قافیه جامی، ۶۷) و در برخی «منفرده» (عروض سیفی و قافیه جامی). نام «متّفقه» در این رساله به دایره دیگری اطلاق شده است که در منابع یاد شده چنان دایره‌ای وجود ندارد.

XIV. درباب یوسف عروضی و اشعارش رک. شرح احوال و اشعار شاعران بی دیوان، ۳۴۸. در عروض سیفی (ص. ۶۰) بحر قریب از مختصرات او دانسته شده است (نیز، معیار جمالی، ۱۹۲). نفیسی نام او را هم در میان شعرای قرن چهارم و هم در میان شعرای قرن ششم هجری ذکر کرده است (تاریخ نظم و نثر در ایران، ۲۵ و ۹۵). مدبری وی را از شعرای قرن چهارم و ابتدای قرن پنجم می‌داند (شرح احوال و اشعار شاعران بی دیوان، ۳۴۸) لیکن منبعی برای گفته خود معرفی نمی‌کند. از گفتار سیفی درباب وی بر می‌آید که او دویست سال پس از خلیل بن احمد (۱۰۰-۱۷۵ ه.ق.) - یعنی در قرن چهارم هجری - می‌زیسته و اولین کسی بوده که در زمینه عروض کتابی به زبان فارسی تألیف کرده است (عروض سیفی و قافیہ جامی، ۶۰). جز رساله حاضر در عروض سیفی (همانجا) و عراضة العروسیین (ص ۲۹) نیز به نشابوری بودن او اشاره شده است. از گفتار نجاتی روشن می‌شود که شیوه یوسف عروضی نیز در تقسیم بندی دوایر و محور همانند شیوه به کار رفته در این رساله است. همچنین از جمله سپسین متن (استاد یوسف عروضی نشابوری مصراعی گفته است که از آن مصراع محور آن دایره برمی‌خیزد) این احتمال ایجاد می‌شود که مصراعهای نقل شده بر سر جداول دوایر از آن یوسف عروضی باشد. در رساله عراضة العروسیین (صص. ۲۹ به بعد) دوایری به همان شیوه معمول دیگر کتب عروضی وارد شده و به یوسف عروضی نسبت داده شده است. به لحاظ تاریخی هیچیک از نجاتی و قرشی بر دیگری برتری ندارد؛ لیکن از آنجا که نجاتی هم‌زادبوم یوسف عروضی بوده است به نظر می‌رسد که شیوه آن دو به یکدیگر نزدیکتر باشد (نقل دوایر توسط جمال قرشی نمی‌تواند دلیلی بر دقت و صحت گفتار او باشد، چه یوسف عروضی به عنوان نخستین عروضدان زبان فارسی شهرت داشته و انتساب وضع دوایر عروضی بدو امری کاملاً طبیعی است). افزون بر این از آنجا که یوسف عروضی به احتمال بسیار در دوره سامانیان و در منطقه‌ای که گرایش بسیار به انفکاک از اعراب داشته میزیسته است تفاوت شیوه عروض نویسی وی با شیوه معمول اعراب بسیار محتملتر از شباهت آن است.

XV. حاشیه: «ف این سخن مسلم نیست؛ چه که زاید بر ۲۱ بحر یافت می‌شود و فخری اصفهانی را و فضل‌الله شیرازی را هر یکی را قصیده‌ای است موشح که قریب بجهل بحر از هر یکی از آن قصیده‌ها] بیرون می‌آید و سیفی عروضی را مختصریست در عروض، دوایری که درانجا آورده است از پنج بیشتر است.»

فخری اصفهانی: فخر الدین سعید فخری اصفهانی؛ از شاعران سده هفتم (و احتمالاً دهه اول سده هشتم) وابسته به خاندان جوینی، بویژه بهاء‌الدین محمد جوینی. وی پدر شمس‌الدین محمد مؤلف معیار جمالی و مفتاح ابواسحاقی است. برای اطلاع از احوال او رک. معیار جمالی، ۱۷-۲۶.

قصیده‌ای که در اینجا بدان اشاره شده است ترکیب‌بند گونه‌ایست به نام مخزن البحور و مجمع الصنایع که در مدح غیاث الدین محمد بن رشید الدین فضل الله سروده شده و بند برگردانهای آن هریک در یک بحر بوده و بدین صورت ۵۵ بحر را در بر می‌گیرد. این قصیده در صفحات ۳۲۵-۳۳۸ معیار جمالی به چاپ رسیده است.

فضل‌الله شیرازی؛ فرزند محمد، تا آنجا که نگارنده دیده است دو نسخه از قصیده موشح او (که آن نیز ترکیب‌بند گونه‌ایست با همان فرم) به نام نزهة الابصار فی معرفت بحور الاشعار (در یک نسخه نزهة الابرار) باقی مانده است. نسخه کهنتر آن در کتابخانه مجلس شورا به شماره ۱۳۳۷۲/۳ نگهداری میشود. در نسخه مذکور پس از قصیده مورد نظر، قصیده موشح سلمان ساوجی نقل شده و تاریخ پایان کتابت آن ۷۹۱ ه. است. از آنجا که در ابتدای قصیده نزهة الابصار پس از نام فضل‌الله شیرازی دعای «غفره الله» آمده است تنها اطلاعی که میتوان از او به دست آورد آنست که پیش از ۷۹۱ ه. از دنیا رفته است. نسخه دیگر این رساله که تاریخ کتابت آن ۸۶۴ ه. است در انجمن پادشاهی آسیائی لندن نگاهداری می‌شود (رک. نشریه نسخه‌های خطی، دفتر ۴، ص ۶۸۸).

سیفی عروضی؛ از او اطلاعی جز آنکه از شعرای قرن نهم و معاصر جامی و از اهل بخارا بوده است در دست نیست (عروض سیفی و قافیه جامی، ۵). رساله عروض او به تصحیح ایچ بلاخمان و به اهتمام محمد فشارکی در سال ۱۳۷۲ ش. به چاپ رسیده است.

XVI. اصطلاح «سالم» را شمس قیس به معنی «جزوی کی با سلامت بود از ازاحیفی که بحشو تعلق دارد چون خبن و کف و...» به کار برده است (المعجم، ۶۷). خواجه نصیر و سیفی نیز این اصطلاح به همین معنی استفاده می‌کنند (معیار الاشعار، ۱۹۷؛ عروض سیفی و قافیه جامی، ۳۴). از کاربرد نجاتی پیداست که وی نیز این اصطلاح را به همین صورت به کار می‌بسته است: نوعی گفته‌اند از این بحر رکنی مشکول و رکنی سالم. در اینجا قید «سالم» اشاره‌ای به خالی بودن ارکان بیت از زحاف ندارد، بلکه تنها به نام بحر اشاره دارد و مشخص می‌سازد که این ابیات از دایره مؤلفه هستند؛ در مقابل «رمل مخبون» که از دایره متفقه استخراج می‌شود. این یکی از ایرادات نام‌گذاری بحور به شیوه مورد استفاده نجاتی است که نام اوزان در آن تناقض داخلی دارند. برای مثال وزن «فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فاعلن» از منشعبات بحر «رمل سالم» به حساب می‌آید، در حالی که یکی از ارکان آن مزاحف است.

XVII. احتمالاً بدان دلیل زحاف این رکن را بر اساس «فاعلاتن» بیان کرده است که از مستفعلن نمی‌توان «فاعلاتن» به دست آورد. افزون بر این آخرین حرف رکن پایانی مصراع نمی‌تواند متحرک باشد. درست آن است که بگوییم در رکن آخر «فاعلاتن» که «مرفوع منال» مستفعلن است (رک. المعجم، ۶۳) به جای «مفاعلن» قرار گرفته است.

XVIII. علامتهای تشدید که بر «د» و «خ» نهاده شده است نشان از آن دارد که کسره اضافه کشیده خوانده نمی‌شود بلکه حرف پس از آن باید مشدد خوانده شود و این مسأله مؤید حدسیست که در حاشیه ۲ صفحه ۱۳ مطرح شد.

XIX. از این گفتار بر می‌آید که از میان احتمالاتی که در یادداشت II مطرح شد، نخستین نزدیکتر به واقع است. با توجه به آنچه خواجه نصیر می‌گوید (معیار/الاشعار، ۲۳۹) ارکان بحر منسرح به صورت مطوی به کار می‌روند. بنابراین آنچه از بسیط به حساب می‌آید «مفاعله فاعله» است (رکن اول مخبون) نه «مفتعلن فاعله» (رکن اول مطوی). با توجه به آنچه گفته شد، مراد نجاتی از «علت» که در جمله سپسین می‌آید اختلاط «فاعله» و «مفاعله» است.

XX. آنچه درباره امکان جمع شدن بیت اخیر با بیت پیش از آن در یک قصیده گفته نادرست است، چرا که رکن پایانی وزن در بیت اخیر «فاعله» و در بیت پیش از آن «مفاعله» است؛ یعنی یک هجا کم و بیش. لیکن اوزان «مفعول فاعلاتن مفاعیل فاعلاتن» و «مفعول فاعلاتن مفعول فاعلاتن» آنگونه که شمس قیس نیز اشاره کرده است (المعجم، ۱۰۷-۸) می‌توانند همراه یکدیگر در یک قصیده بیایند و توجه به این نکته در تصحیح دواوین شعرای متقدم (بویژه قرن ششم) بسیار ضروری است. شمس قیس (همانجا) بیتی از انوری را به عنوان شاهد این اختیار آورده است:

در ازدهای رایت تو باد حمله تو روح الله الست گویی در آستین مریم

و در اشعار سنائی نیز شواهدی از این تغییر مشاهده می‌شود (غزلهای سنایی، ۵۱۵):

جانا بگوی ما را آخر که تو کجائی کز ما ببرد آتش عشق تو آب مائی

XXI. در شماره ۱۰ مجله یادگار (صص. ۶۷-۷۱) رساله منظومی منسوب به رشید وطواط به چاپ رسیده است که بیت منقول از رساله منظوم مورد اشاره نجاتی (بحر تنگ مقتضب است/وزن نیک بلعجب است) در آن وارد شده است. همان رساله بعدها در شماره سوم از سال نهم مجله دانشکده ادبیات (صص. ۲۳-۳۴) توسط مجتبی مینوی به چاپ رسیده و در آن به اختلاف منابع در انتساب رساله مذکور به رشید وطواط و ادیب صابر اشاره شده است. مینوی بدان دلیل که «عاداً تألیف اشخاص کم شهرت تر را به مردان مشهورتر نسبت داده‌اند» (ص. ۲۴) معتقد است که احتمال آنکه رساله مذکور از آن ادیب صابر ترمذی باشد بیشتر است (از استاد بزرگوار خود دکتر علی محمد هنر که این دو منبع را به بنده معرفی کرده و گره از این مشکل گشودند بسیار سپاسگزارم). با توجه به اشاره نجاتی به نسبت مؤلف عروض منظوم جای کمتر تردیدی باقی می‌ماند که رساله یادشده از آن ادیب صابر است. در هردو مرجع مذکور بیت پیش‌گفته به صورت «بحر خوب مقتضب...» آمده است؛ لیکن به احتمال بسیار ضبط نجاتی صحیح است و اتفاقاً که برای «تنگ» افتاده چنین است: ابتدا در اثر تصحیف به «نیک» بدل شده و سپس برای رفع

یکسانی آن با کلمه متناظر خود در مصراع دوم (نیک) تبدیل به هم معنای خویش (خوب) شده است.

XXII. مراد آن است که هر دو صورت فَعْلُنْ و فَعْلُنْ می‌تواند در پایان مصراع بیاید. شمس قیس برای تمایز این دو رکن صورت دوم را با «فع لن» نشان می‌دهد (المعجم، ۶۲-۳)، لیکن نجاتی چنین عادتی ندارد.

XXIII. أبو الحسن اخفش نحوی را مبدع این بحر می‌دانند (عروض سیفی و قافیه جامی، ۶۵).

XXIV. ركض الخيل بر اساس تقسیم بندی شمس قیس یکی از زحافات (مخبون) بحر «متدارک» است (المعجم، ۱۸۰). اما خواجه نصیر صورت سالم این بحر را «ركض» نامیده است (معیار الاشعار، ۱۹۳). در معیار جمالی نیز این بحر «ركض الخيل» نامیده شده است (ص. ۱۷۲).

XXV. «إنه [علی (ع)] مرّ براهب يدقّ النّاقوس، فقال لجابر بن عبد الله: اتدري ماذا يقول النّاقوس؟ فقال: الله ورسوله اعلم، قال هو يقول:

حَقّاً حَقّاً حَقّاً حَقّاً	صدقاً صدقاً صدقاً صدقاً
إِنَّ الدُّنْيَا قَدْ غَرَّتْنَا	و استهوتنا و استلهتنا
لِسْنَا نَدْرِي مَا قَدَّمْنَا	أَلَا أَنَا قَدْ فَرَطْنَا
يَا بِنَ الدُّنْيَا مَهْلاً مَهْلاً	زن ما یأتی وزناً وزناً

بحور الشعر العربي، ۲۱۳. «قال [ابی مالک الاشجعی]: کنا مع علی علیه السلام منصرفه من صیفین، فمرّ بالبحيرة و هی كثيرة النّصاری، فسمع صوت النّاقوس. فقال: ما يقول النّاقوس؟ قلنا: ما يقول یا امیر المؤمنین؟ فقال: يقول:

إِنَّ الدُّنْيَا قَدْ اغْوَتْْنَا	و استغوتنا و استهوتنا
لِسْنَا نَدْرِي مَا قَدَّمْنَا	فیهَا أَلَا لَوْ قَدَّمْنَا
تَفَنَّى الدُّنْيَا قَرْنًا قَرْنًا	یا ابن الدُّنْيَا مَهْلاً مَهْلاً
زَنَ مَا یَأْتِي زَنْناً زَنْناً	ما من یومٍ یمضی عنّا

أَلَا اوهی منّا رکننا»

رسالة الصّاهل و الشّاحج، ۱۹۲.

با توجه به همین روایت است که نام «دقّ النّاقوس» (بحور الشعر العربي، ۲۱۳) یا «صوت النّاقوس» (عروض جامی، ۶۱) نیز بر این وزن اطلاق شده است.

XXVI. ح: ف مثال آنک عروض و ضربش مفعولن بوذ چنین بوذ: چون تنم از عاشقی بفرسودا / صبر نذارذ مرا همی سوزدا.

XXVII. اگر مصحف «غم گداز» یا قدری دورتر «غم گسار» نباشد باید جزو دوم را معادل

«گزاردن» با املاى امروزی بدانیم. معنی کلمه واضح است (غم گسار، غم خوار) لیکن معنی «گزاردن» در این ترکیب بر من روشن نیست.

گهی با می‌گزارم انده خویش گهی با جام باشم در مناجات

(غزل‌های سنایی، ۳۴)

مصحح ضبط گزارم را که در نسخه کابل آمده در حاشیه آورده است)

گر تو پنداری که جز تو غم‌گزارم نیست هست ور چنین دانی که جز تو خواستگارم نیست هست

(غزل‌های سنایی، ۷۲)

مصحح ضبط غم‌گزار را که در نسخه کتابخانه ملی ملک آمده در حاشیه آورده است. ردیف این غزل در *غزل‌های سنایی* «هست نیست» است، ما دلایل خود را درباره صحت صورتی که بیشتر نقل کردیم در مقاله‌ای که در نقد تصحیح آن کتاب نگاشته‌ایم بیان خواهیم کرد.)

با یار ز وصل یار محروم غمگین و ز غمگذار (ن. ل. غمگسار) محروم

(مثنوی هفت اورنگ، ۳۳۱)

عاشقان هرکس به روی یار خود خندان و خوش

من چنین غمگین چرایم غمگذار (ن. ل. غمگسار) من کجاست

(فاتحة الشباب، ۳۰۲)

پس از مردن به خاک من گذر کن غمگذار (ن. ل. غمگسار) من

بین صد حرف غم در هر خط از لوح مزار من

(فاتحة الشباب، ۶۶۸)

جز غم دل ترا به جهان غم‌گزار نیست پیوسته روی خویش درین غم‌گزار دار

(کلیات اوحدی اصفهانی، ۲۶)

هرچند اوحدی و جامی از شعرای متأخر هستند، وجود این ترکیب در دیوان سنائی شاهدهی بر اصلت آن میتواند بود. آنگونه که پیداست در اغلب منابع پیش‌گفته ترکیب مذکور به «غم‌گسار» گشتگی یافته است و این مسأله مهمترین دلیل ناشناخته ماندن این ترکیب است. در نخستین بیت منقول از سنائی «گزارم» به عنوان فعل به کار رفته و با کاربرد آن در دیگر ابیات متفاوت است؛ لیکن همچنان میتواند دلیلی بر صحت این ترکیب باشد. با توجه به همان بیت می‌توان اینگونه دریافت که «غم‌گزار» ظاهراً به معنی «کسی که اندوه خود را به او بگویند» است، چه «گزاردن» در بیت مذکور به معنی «گفتن» به کار رفته است (نیز رک. لغت‌نامه).

XXVIII. اشتباهی که در اینجا رخ داده گویا از سوی مؤلف است؛ چه بیقهی در زیر این سطر نوشته است: ابتر فاعلاتن است ظ. «مخبون محذوف» از «فاعلاتن»، «فَعْلُن» است و «فَعْلُن»

(: فعل‌لن) «اصلم» از «فاعلاتن» است (المعجم، ۶۲؛ و به گفته خواجه نصیر ابتر، رک. معیار الاشعار، ۲۰۰). بیتی که به عنوان مثال این زحاف نقل شده است نشان می‌دهد که «فَعْلَن» صحیح است و نمی‌توان آنرا مصحّف «فَعْلَن» دانست. بر اساس تعریف خود نجاتی نیز اجتماع خبن و حذف در «فاعلاتن» منتج به «فَعْلَن» خواهد شد: «خبَن آن بود که ساکن سبب اول را بیفکنند»؛ «حذف در اصطلاح این طایفه اسقاط سبب خفیف بود از آخر رکن». سیفی (عروض، ۲۸) «فَعْلَن» را «مقطوع» خوانده است (نیز رک. عروض جامی، ۱۵۰)؛ لیکن بر اساس تعریف نجاتی قطع «اسقاط ساکن و تد» است، و با این حساب اعمال آن در فاعلاتن منتج به «فالاتن» (: مفعولن) خواهد شد. ظاهراً آنچه نجاتی باید می‌نوشته «مقطوع محذوف» (معیار جمالی، ۱۶۹: محذوف مقطوع) بوده است.

XXIX. آنگونه که پیشتر گفته شد (رک. یادداشت XVII) حرف پایانی رکن آخر مصراع نمی‌تواند متحرک باشد. در اینجا نیز رکن پایانی مصراع «مفاعیلُ» است که زحاف اعمال شده در آن «قصر» نام دارد.

کتابنامه

- الاعلام؛ خیر الدین الزرکلی؛ بیروت؛ دارالعلم للملایین؛ چاپ هشتم؛ ۱۹۸۹ م.
- اقرب الموارد؛ سعید الخوری الشرتونی اللبّانی؛ بی تا؛ بی جا.
- انیس الخلوّة و جلیس السلوّة: مسافرن ناصر الملطوی، به کوشش محمدافشین وفاپی و ارحام مرادی، تهران، کتابخانه مجلس، ۱۳۹۰ (چاپ عکسی).
- بحور الشعر العربی؛ غازی یموت؛ دارالفکر اللبّانی؛ بیروت؛ الطبعة الثانية؛ ۱۹۹۲ م.
- برهان قاطع؛ محمد حسین بن خلف تبریزی؛ به اهتمام محمد معین؛ تهران؛ امیر کبیر؛ چاپ چهارم؛ ۱۳۶۱ ش.؛ ۵ جلد.
- تاج المصادر؛ ابوجعفر احمد بن علی بن محمد المقرئ البیهقی؛ به تصحیح و تحشیه و تعلیق هادی عالم زاده؛ تهران؛ پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی؛ چاپ اول؛ ۱۳۷۵ ش.
- تاریخ نظم و نثر در ایران و در زبان فارسی؛ سعید نفیسی؛ تهران؛ کتابفروشی فروغی؛ چاپ دوم؛ ۱۳۶۳ ش.
- درّة الاخبار و لمعة الانوار (برگردان فارسی تتمه صوان الحکمه اثر ابوالحسن علی بن زید بیهقی)؛ ناصرالدین عمدة الملك منتجب الدین منشی یزدی؛ تصحیح و تعلیق علی اوجیبی؛ تهران؛ حکمت؛ چاپ اول؛ ۱۳۸۸ ش.
- دیوان امیرمعزی، محمد بن عبدالملک نیشابوری متخلص به معزی؛ به اهتمام عباس اقبال؛ تهران؛ اسلامی؛ ۱۳۱۸ ش.

- ديوان سنائی؛ حکیم ابوالمجد مجدود بن آدم سنائی غزنوی؛ به اهتمام مدرس رضوی؛ تهران؛ ابن سینا؛ ۱۳۴۱ش .
- دیوان سید حسن غزنوی؛ حسن غزنوی (مشهور به اشرف)؛ به تصحیح و مقدمه محمد تقی مدرس رضوی؛ تهران؛ اساطیر؛ چاپ دوم؛ ۱۳۶۲ش .
- دیوان فرخی؛ فرخی سیستانی؛ به کوشش محمد دبیرسیاقی؛ تهران؛ زوآر؛ چاپ پنجم؛ ۱۳۷۸ش .
- دیوان منوچهری؛ منوچهری دامغانی؛ به کوشش محمد دبیر سیاقی؛ تهران؛ زوآر؛ چاپ چهارم؛ ۱۳۸۱ش .
- رساله الصّاهل و الشّاحج؛ ابی العلاء المعری؛ بتحقیق عائشة عبد الرحمن بنت الشاطی؛ دارالمعارف؛ الطبعة الثانية؛ ۱۴۰۴هـ .
- «رساله‌ای در باب اوزان شعر عربی و فارسی»؛ مجتبی مینوی؛ دانشکده ادبیات دانشگاه تهران؛ سال نهم، شماره سوم، فروردین ۱۳۴۱ش.؛ صص. ۲۳-۳۴.
- شرح احوال و اشعار شاعران بی دیوان؛ تصحیح محمود مدبری؛ تهران؛ پانوس؛ چاپ اول؛ ۱۳۷۰ش .
- «عروضه العروسیین»؛ جمال الدین ابوالفضل محمد قرشی (مشهور به جمال قرشی)؛ به کوشش محسن ذاکر الحسینی؛ ضمیمه شماره ۱۳ نامه فرهنگستان؛ تهران؛ ۱۳۸۲ش .
- عروض جامی؛ نسخه شماره ۱/۶۰۶ کتابخانه مجلس شورای اسلامی .
- عروض سیفی و قافیه جامی؛ به تصحیح ایچ بلاخمان؛ باهتمام محمد فشارکی؛ تهران؛ دانشگاه تهران؛ ۱۳۷۲ش .
- عروض شهرستانی؛ معین بن محمد عباسی شهرستانی؛ نسخه شماره ۲/۸۸۵۶ کتابخانه مجلس شورای اسلامی .
- عروض فارسی؛ عباس ماهیار؛ تهران؛ قطره؛ چاپ پنجم؛ ۱۳۷۹ش .
- غزلهای سعدی؛ سعدی شیرازی؛ تصحیح و توضیح غلامحسین یوسفی؛ تهران؛ سخن؛ چاپ اول؛ ۱۳۸۵ش .
- غزل‌های سنایی؛ سنائی غزنوی؛ [به تصحیح] یدالله جلالی پندری؛ تهران؛ علمی و فرهنگی؛ چاپ اول؛ ۱۳۸۶ش .
- فاتحه الشّباب (دیوان جامی، ج ۱)؛ عبد الرّحمان جامی؛ مقدمه و تصحیح اعلاخان افصح زاد؛ تهران؛ میراث مکتوب؛ چاپ اول؛ ۱۳۷۸ش .
- فرهنگ فارسی به پهلوی؛ بهرام فره‌وشی؛ تهران؛ دانشگاه تهران؛ چاپ سوم؛ ۱۳۸۱ش .

- فهرست کتابخانه مدرسه عالی سپهسالار؛ ابن یوسف شیرازی؛ ج ۲؛ تهران؛ ۱۳۱۶-۱۳۱۸ش.
- فهرست نسخه‌های خطی کتابخانه مجلس شورای اسلامی؛ جلد ۲۷/۱؛ جواد بشری؛ کتابخانه، موزه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی؛ تهران؛ ۱۳۸۸ش.
- كشف الظنون عن اسامی الكتب و الفنون؛ حاجی خلیفه؛ تصحیح گوستاو فلوگل؛ دار الفکر؛ ۱۴۰۲هـ.
- کلیات فلکی شروانی؛ فلکی شروانی؛ باهتمام و تصحیح و تحشیه طاهری شهاب؛ تهران؛ ابن سینا؛ چاپ اول؛ ۱۳۴۵ش.
- مثنوی هفت اورنگ؛ عبدالرحمان جامی؛ تحقیق و تصحیح اعلاخان افصح زاد؛ تهران؛ میراث مکتوب؛ چاپ اول؛ ۱۳۷۸ش.
- مجمع الفصحا؛ رضا قلی خان هدایت؛ به کوشش مظاهر مصفا؛ تهران؛ امیر کبیر؛ چاپ دوم؛ ۱۳۸۲ش.
- المعجم فی معاییر اشعار العجم؛ شمس الدین محمد بن قیس الرازی؛ به تصحیح محمد بن عبد الوهاب قزوینی؛ با مقابله و تصحیح مدرّس رضوی؛ تهران؛ زوآر؛ چاپ سوم؛ ۱۳۶۰ش.
- معیار الاشعار (شعر و شاعری در آثار خواجه نصیر الدین طوسی به انضمام مجموعه اشعار فارسی خواجه نصیر متن کامل و منقّح معیار الاشعار)؛ به کوشش معظمه اقبالی (اعظم)؛ تهران؛ سازمان چاپ و انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی؛ چاپ اول؛ ۱۳۷۰ش.
- معیار الاشعار؛ نسخه کتابخانه اسلامبول مکتوب به سال ۵۷۰۲هـ؛ میکروفیلم شماره ۶۸۵ کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران؛ کتابت ابن المتویه یوسف.
- معیار الاشعار؛ نسخه ۸۰۲۱ کتابخانه مجلس شورای اسلامی.
- معیار جمالی و مفتاح ابواسحاقی؛ شمس الدین محمد بن فخرالدین سعید فخری اصفهانی؛ تحقیق و تصحیح یحیی کاردرگر؛ تهران؛ کتابخانه، موزه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی؛ چاپ اول؛ ۱۳۸۹ش.
- نزهة الارواح و روضة الافراح؛ شمس الدین محمد بن محمود شهرزوری؛ ترجمه مقصود علی تبریزی؛ به کوشش محمد تقی دانش پزوه- محمد سرور مولائی؛ تهران؛ علمی و فرهنگی؛ چاپ اول؛ ۱۳۶۵ش.
- وزن شعر فارسی؛ پرویز ناتل خانلری؛ تهران؛ توس؛ چاپ چهارم؛ ۱۳۶۱ش.
- هدیه العارفين؛ اسماعیل باشا البغدادی؛ طبع بعناية الوكالة المعارف الجلیلة فی مطبعها البهیة، استانبول، ۱۹۵۵م.؛ چاپ افست مکتبه الاسلامیه و الجعفری تبریز؛ چاپ سوم؛ ۱۳۸۷هـ.
- «یک رساله در عروض»؛ یادگار؛ شماره ۱۰، خرداد ۱۳۲۴ش.؛ صص. ۶۷-۷۱.

س

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ بِحَمْدِهِ تَمَّ بِالْمَوْلَى الْعَمَلُ فِي كَلَامِهِ
 أَصْلُهُ وَالصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ عَلَى بَيْتِهِ مُحَمَّدٍ وَآلِهِ **عِزِّهِمْ كَبِيرِ**
 مُحَمَّدِ بْنِ أَدْرَاقِ حَاجِيَةِ مُحَمَّدِ بْنِ عَمْرِو بْنِ أَبِي بَدْرٍ جَعَلَ اللَّهُ يَوْمَهُ
 خَيْرًا مِنْ أُمَّةٍ وَخَلَصَهُ مِنْ أَسْرِ لِنَفْسِهِ كَيْدِ دُوسْتِي كَمَا مَا رَأَيْتُ لَكَ
 بَرَادِ حَقِيقِي بُوَدِ بِلْ كَهْ فَرَا بِي شَتْرُ وَبِمَدِّ عَقْبِ نَادِرَةِ الْبُرْهَانِ وَفَا بِي
 الْبُرْقَانِ عَمَالِ الْفَا ضَلِّ وَكَمَالِ الْبَلَامِ لَيْلِ سَيِّدِ الْبِحَارِ سُنْدِ الْبُرَادِ
 مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ الْمُشْتَمَلِ الْمَعْرُوفِ بِسَيُوكِ إِذَا مَهَّ اللَّهُ تَعْنِي وَنَجْمَةٍ
 نَمَّحَ خُوْدُهَا وَطَاعَةِ مَحْمُوقِ قَوْلِهَا **بِي** خَوَاسْتِ كَهْ بَرَا هَوَالِ أَوْ زَانِ
 شَعْرِيَارِ سِيَارِ وَاسْمَاعِي نَخُورِ اِي شَانِ وَكَيْفِيَّتِ تَطْبِيحِ شَعْرِ وَبِ
 جِي زِي اَزْ عِلْمِ قَائِيهِ وَبِضِي اِرْضَا بِي عَشْرُ وَنَظْمِ وَنَشْرِ مَطْلَعِ
 كُودِ اِيْنِ كِتَابِ تَالِيْفِ كُرْدِهْ شَنْ وَدَرِ اَخْرِ عَرُوضِ تَعْرِيفِ
 قَائِيهِ وَاقْسَامِ وَيَا ذِ كُرْدِهْ اَمْدِ مَجْدِ اِرْ تَعْلِيْلِ كِ فَرْوَعِ
 مَجُوزِ عَرُوضِ دِيْنِ مَخْطَرِ بِذِكْرِ تَطْبِيْحِ فَرْوَعِ مَشْغُولِ شَذِ
 مَنَاسِبِ بِنُودِ وَبَعْدِ اَنْ اَنْجَمْتِ مَحْرَمْتِ ضَا بَعِ اِنْ كِتَابِ عِدَا بِي السَّيِّئِ
 دَقَائِقِ الشُّعْرَانِ تَخَانِي كُودِمِ وَجُوزِ اِيْنِ اِيْ وَفَرْكَارِ مَا بِي شَتْرِ اِرْ اَبُو دُرْدِ
 وَجِهْتِ الْاَضْفَادِ
 وَبِاِيْضِ اِرْ اَطْلَاقِ

۲۷

مکتوب دتی که مفاعیل است **بالحروف** دتی که نقولن است **بکار**
بلندند برین **مثلاً** ای عاشق از مانند صدویکت

بکسار غم بیاده سوری **اینست**
یاد و امر

خورهایی که پادسیان برین خود بر بخت طبع بی تعصیب شعر
گویند بر طریق ایجاد یکتا اشاری کرده آمد و الله اعلم

- تمام شد نسخ عروض خانی در کفر
- ماه محمد سبه ۳۱ شهری خوارزم
- در کاروان سلی مرحوم لیس خانی
- قتلغوه طار شراره و جعل الخیر توه
- بردست بند خوار و غم بیاده سوری
- غفر الله له و لوالدیه و لجمیع المؤمنین

Handwritten marginal notes in Persian script, possibly a library stamp or ownership record.

<p>آینا ۴ دیگر بعد از رباعیا ۴ زید ۴ زید ۴ زید ۴ زید ۴ زید ۴ زید ۴ زید ۴ زید</p>	<p>رباعیا ۴ دیگر بعد از رباعیا ۴ زید ۴ زید ۴ زید ۴ زید ۴ زید ۴ زید ۴ زید ۴ زید</p>	<p>رباعیا ۴ دیگر بعد از رباعیا ۴ زید ۴ زید ۴ زید ۴ زید ۴ زید ۴ زید ۴ زید ۴ زید</p>
مجموع ۳۳		

سکینه الصالحین

تألیف سعدالدین حمویه (۵۸۶ - ۶۴۹ ق)

به کوشش محمدکاظم رحمتی

بسط و گسترش تصوف در خراسان و تحولات درونی آن، موضوعی است که علیرغم تلاش‌های درخور تقدیری که تا کنون انجام شده، هنوز در آغاز راه است و درباره بسیاری از مسائل اصلی آن هنوز پاسخ‌های درخور داده نشده است. بخشی از این مسئله در بی‌توجهی به میراث تصوف در حوزه خراسان بزرگ است. آثار بسیار فراوانی از حوزه تصوف خراسان در دسترس است که سیاستی سازمان یافته جهت احیای آن طلب می‌کند. از میان این چهره‌ها، بی‌گمان سعدالدین حمویه، چهره‌ای جذاب است که دامنه تأثیرات آن بر برخی از عالمان شیعی نیز دلیلی مضاعف برای توجه نمودن به اوست.

سعدالدین محمد بن مؤید بن عبدالله بن علی بن محمد بن حمویه جوینی، یکی از چهره‌های مهم در تاریخ تصوف خراسان بزرگ است که علیرغم انجام چند کار مهم درباره او، هنوز مطالب فراوانی در خصوص او مانده که باید انجام شود که در گام نخست، چاپ و انتشار انتقادی آثار اوست.^۱ نام حمویه همانگونه که سمعانی تصریح کرده، انتساب به محلی نیست، بلکه نام جد سعدالدین است. حاکم نیشابوری در اشاره به نام‌های حمش، محمشاذ و اسامی مشابه دیگر، آنها را اسامی و نام‌های محلی دانسته که از ترکیب با نام محمد

۱. فهرست مهمترین کارهای که درباره سعدالدین حمویه تاکنون صورت گرفته، چنین است: سعید نفیسی، «خاندان سعدالدین حمویه»، کنجکاو‌های علمی و ادبی (تهران، ۱۳۲۹ش)؛ محمدتقی دانش‌پژوه، «انتقاد کتاب: کشف الحقائق»، فرهنگ ایران زمین، جلد ۱۳ (تهران ۱۳۴۴ش)، صص ۳۰۰-۳۰۶؛

Jamal J Elias, "The Sufi Lords of Bahrabad: Sad al- Din and Sadr al- Din Hamuwayi," *Iranian Studies*, 27 i- iv (1994, 1995), pp. 53- 75.

ساخته می‌شده و احتمالاً نام حمویه نیز یکی از این گونه نام گذاری کهن باشد که در مناطق شرقی جهان اسلام متداول بوده است.^۱ زرین‌کوب نیز احتمال مصغر بودن نام حمویه از احمد، را داده است.^۲ گفته برخی مؤلفان بعدی که از انتساب این خاندان به حماة - شهری در شام - سخن گفته‌اند، نادرست است.^۳ ظاهراً علت این اشتباه، تغییر یافتن نام حمویه به حموی است که بعدها منشاء این اشتباه شده است.

ذهبی که خود شاگرد صدرالدین حمویه بوده و اطلاعات دقیقی درباره این خاندان داشته، در *المشتبه* (ص ۲۵۰) ضبط نام حمویه را به صورت *حَمُویه* (بفتح أوله و ضم المیم الثقيلة با شباع) آورده است.

نخستین فرد شناخته شده از اجداد سعدالدین، فردی به نام ابو عبدالله محمد بن حمویه بن محمد بن حمویه جوینی است که در بحرآباد/بحیرآباد، از تقسیمات جوین اقامت داشته است. سمعانی در *التحییر* اطلاعات کاملی درباره ابو عبدالله محمد بن حمویه را آورده و بخشی از آن اطلاعات را در *الانساب و المشیخة* خود نیز آورده است.^۴ بنا به نوشته سمعانی، وی در بحرآباد از توابع جوین و در محرم ۴۴۹ به دنیا آمده است و خانواده او از زمین‌داران بحرآباد بوده‌اند.^۵ سلطان سنجر (متوفی ۵۵۲) و امراء سلجوقی خراسان به دیدار او می‌رفته‌اند، اما وی از پذیرش هدایای آنها خودداری می‌کرده و از موقوفات نیز بهره نمی‌گرفته و از املاک خود که خادمش به کشت در آن می‌پرداخته، بهره می‌برده است. وی خانقاهی در بحرآباد (از روستاهای اطراف جوین خراسان) در کنار خانه‌اش بنا کرده و موقوفاتی بر آن وقف کرد و عمر خود را به تربیت مریدان و شاگردان خود سپری نمود و خود از حلقه مریدان ابوالحسن بستی بوده است.^۶ سمعانی از درک محضر او سخن گفته و

۱. ابو عبدالله حاکم نیشابوری، تاریخ نیشابور، ترجمه محمد بن حسین خلیفه نیشابوری، مقدمه، تصحیح و تعلیقات محمدرضا شفیعی کدکنی (تهران ۱۳۷۵ش)، ص ۹۸.

۲. عبدالحسین زرین‌کوب، *دنباله جستجو در تصوف ایران* (تهران ۱۳۸۵ش)، ص ۱۱۳.

۳. عبدالرحیم اسنوی، *طبقات الشافعیة*، تحقیق کمال یوسف حوت (بیروت ۱۴۰۷/۱۹۸۷)، ج ۱، ص ۲۱۷؛ زرین‌کوب، همان، ص ۱۱۳.

۴. سمعانی، *الانساب*، ج ۲، ص ۲۶۸.

۵. ابوسعید عبدالکریم بن محمد سمعانی تمیمی، *التحییر فی المعجم الکبیر*، تحقیق منیره ناجی سالم (بغداد ۱۳۹۵/۱۹۷۵)، ج ۲، ص ۱۲۵.

۶. نورالدین عبدالرحمان جامی، *نفحات الانس من حضرات القدس*، مقدمه، تصحیح و تعلیقات محمود عابدی (تهران ۱۳۷۳ش)؛ ص ۴۱۷.

تاریخ درگذشت وی را ۵۳۰ ذکر کرده است. از آثار او نام کتابهای لطائف الازهان فی تفسیر القرآن، سلوة الطالبین فی سیر سید المرسلین، اربعین حدیثاً و کتابی در علم تصوف در منابع یاد شده است. جامی اشاره‌ای کوتاه به حمویه آورده و اثر او در تصوف را سلوة الطالبین خوانده و گفته که حمویه در آنجا بسی حقایق و دقایق این طریق درج کرده است، که نشان از وجود نسخه‌ای از کتاب حمویه در نزد اوست.^۱

سمعانی اشاره کرده که ابو عبدالله از قشیری اجازه داشته است.^۲ وی هشتاد و دو سال زندگی نموده و در آغاز ربیع الاول، سال ۵۳۰ درگذشت و در بحرآباد/ بحیرآباد به خاک سپرده شد. سمعانی اشاره کرده که قبر او محل رفت و آمد پیروانش بوده است.^۳ عین‌القضات همدانی که احتمالاً محضر او را درک کرده باشد، از وی در میان چهره‌های برجسته صوفی عصر خویش یاد کرده و برخی مطالب را از او نقل کرده است.^۴ ذهبی از او به شیخ ناحیه خویش یاد کرده و از دو بار سفر وی به بغداد سخن گفته است.^۵ وی در بغداد از مشایخ خراسانی خود چون سید ابوالحسن محمد بن محمد بن زید حسینی حافظ، عائشه دختر ابو عمر بسطامی و کسان دیگر نقل حدیث کرده و از مشایخ بزرگ حدیث بغداد سماع حدیث کرده است. ذهبی او را جد و نیای خاندان بنو حمویه در شام ذکر کرده است.^۶ فرزند وی ابوالحسن علی بن محمد، در نیشابور و نزد فقیهان مشهور شافعی تحصیل کرده است. وی در جمادی‌الثانی سال ۵۳۹ ق درگذشت و در بحرآباد به خاک سپرده شد.^۷ درباره دیگر افراد خاندان حمویی اطاعات چندانی در منابع ذکر نشده است، جز آنکه ذهبی اشاره کوتاهی به معین‌الدین ابوالمفاخر مؤید نموده و از درگذشت او در ۶۰۵ ق سخن گفته است.^۸ چهره مشهور این خاندان سعدالدین محمد بن مؤید حمویه است که نگارنده رساله حاضر است.

۱. جامی، همان، ص ۴۱۸.

۲. سمعانی، التحبیر، ج ۲، صص ۱۲۵-۱۲۶.

۳. شمس‌الدین محمد بن احمد ذهبی، تاریخ الإسلام و وفیات المشاهیر و الأعلام، حققه و ضبط نصه و علق علیه بشار عواد معروف (بیروت ۲۰۰۳/۱۴۲۴)، ج ۱۴، ص ۶۴۴.

۴. جامی، همان، صص ۳۱۴، ۴۱۷-۴۱۸.

۵. ذهبی، تاریخ الإسلام، ج ۱۱، صص ۵۰۹-۵۱۰.

۶. ذهبی، همان، ج ۱۱، ص ۵۱۰.

۷. ذهبی، همان، ج ۱۱، صص ۷۱۲-۷۱۳.

۸. ذهبی، همان، ج ۱۱، ص ۶۴۵.

سعدالدین حمویه: زندگی و آثار

مهمترین چهره شناخته‌شده خاندان حمویی، سعدالدین ابوالبراهیم محمد بن مؤید بن عبدالله بن علی بن محمد بن حمویه جوینی است. اطلاعات پراکنده‌ای درباره او در منابع مختلف آمده، اما شرح حالی که غیاث‌الدین ابوالفتوح هبة‌الله (۶۴۴-۷۲۲ق) یکی از نوادگان سعدالدین در کتاب *مراد المریدین* نگاشته، کاملترین و دقیقترین شرح حال اوست که در نسخه خطی به شماره ۲۱۴۳ کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران موجود است و مرحوم دانش پژوه، گزارشی از آن ارائه کرده است.^۱ سعدالدین در شب سه شنبه ۲۳ ذی‌حجه ۵۸۶ ق احتمالاً در بحرآباد به دنیا آمد.^۲ از برادر او معین‌الدین عمر نیز اطلاعات اندکی در دست است. صدرالدین محمد بن عمر بن علی بن محمد بن حمویه (متوفی ۶۱۷) که پسر عموی او و از مشایخ برجسته صوفیه عصر خود^۳، در قبة الصخرة، بر وی خرقة پوشانیده است.^۴ دیگر شیخ مهم سعدالدین، احمد بن عمر خیوقی مشهور به نجم‌الدین کبری (۵۴۰-۶۱۸) است که عمده شهرت سعدالدین به واسطه

۱. محمدتقی دانش‌پژوه، همان، صص ۳۰۰-۳۰۶. نام کامل وی خواجه غیاث‌الدین ابوالفتوح هبة‌الله بن سعدالدین یوسف بن صدرالدین ابراهیم (۶۴۴-۷۲۲) بن سعدالدین ابوالمفاخر محمد بن صدر (معین‌الدین مؤید بن ابی بکر عبدالله ابی الحسن علی بن محمد بن حمویه است که کتاب خود را به نام سلطان امیر مبارزالدین محمد بن مظفر بن منصور بن امیر غیاث‌الدین حاجی سجاوندی خوافی خراسانی (متوفی ۱۹ رمضان ۷۶۰) که در سال ۷۱۹ در یزد فرمانروا بوده، نگاشته است. برخی از نوادگان وی تا میانه دوره صفویه همچنان در شهر یزد سکونت داشته‌اند که از جمله آن‌ها سالک‌الدین یزدی است. درباره فرد اخیر که از صوفیان به نام دوره شاه اسماعیل اول بوده، اطلاعات بسیار اندکی در دست است. مشهورترین مطلبی که در خصوص او می‌دانیم، به فضل مجموعه‌ای است ارزشمند که در کتابخانه دانشگاه تهران باقی است و المشیخه یا کنز‌السالکین شهرت دارد که به تفصیل در فهرست دانشگاه (ج ۹، صص ۷۸۰-۸۰۳) معرفی شده و توصیف دقیق‌تری از آن نیز را خانم مریم تفضلی در مقاله «نسخه‌های اصل از سده نهم هجری» که در ضمن مجموعه ارزشمند نسخه‌پژوهی که دوست و استاد ارجمند حجت‌الاسلام و المسلمین آقای ابوالفضل حافظیان منتشر کرده‌اند، نیز آمده است. نکته جالب توجه درباره سالک‌الدین یزدی که از نسل سعدالدین حمویه عارف و عالم نامدار صوفی خراسانی است، نسخه‌ای است از صحیفه سجادیه که در کتابخانه آیت‌الله مرعشی موجود است و سالک‌الدین آن را ظاهراً برای خود کتابت کرده است. هر چند در معرفی نسخه نام او به احمد ابن ابن حموی سعدی محمد الانصاری مشهور به سالک‌الدین آمده است و صورت درست آن محمد بن محمد است. اما اینکه صوفی احتمالاً شافعی به کتاب صحیفه سجادیه توجه داشته، نکته‌ای است جالب توجه. نسخه صحیفه که به شماره ۶۳۴۳ است در مجلد ۱۶، صفحه ۳۰۷ فهرست مرعشی معرفی شده است.
۲. برای تاریخ‌های دیگر نک: الیاس، ص ۵۸؛ سعدالدین حمویه، *المصباح فی التصوف*، با مقدمه، تصحیح و تعلیق نجیب مایل‌هروی (تهران ۱۳۶۲ ش/۱۴۰۳)، ص ۱۲.
۳. درباره وی بنگرید به: عبدالوهاب بن علی سبکی، *طبقات الشافعیة الکبری*، تحقیق عبدالفتاح محمد حلو و محمد محمد طنحی (قاهره ۱۹۷۱)، ج ۸، صص ۹۶-۹۷، ۱۳۶.
۴. دانش‌پژوه، ص ۳۰۱.

شاگردی نزد اوست^۱، هر چند سعدالدین تنها مدت کوتاه چهار سال در خدمت نجم‌الدین بوده است.^۲

سعدالدین که نخست آموزش‌های خود را در خراسان و نزد مشایخ آنجا گذرانده بود^۳، در میانه عمر خود به شام رفت و مدتی در جیل قاسیون از نواحی اطراف شهر دمشق اقامت داشته و در آنجا با ابن عربی دیدار نمود و احتمالاً برخی افکار او را پسندیده باشد^۴، هر چند برخی مباحث مطرح شده توسط ابن عربی خاصه مسئله ولایت، از مسائل مورد بحث در تصوف خراسان و ماوراءالنهر بوده و ابن عربی خود نیز در این مسئله متأثر حکیم ترمذی و مباحث مطرح شده توسط او بوده است. هر چند تأثیر سعدالدین از ابن عربی به گونه‌ای فراگیر نبوده و او برخی اصطلاحات عرفانی را برخلاف ابن عربی و متناسب ذوق خود به کار برده است. همچنین سعدالدین مکاتباتی با مهمترین شارح آراء ابن عربی، صدرالدین قونوی داشته که متن یکی از این مکاتبات که پرسش‌های سعدالدین در باب مبداء و معاد و پاسخ‌های قونوی به او در کتابخانه مجلس در ضمن مجموعه ۱۴۰۵ باقی مانده است.

ذهبی اشاره کرده که سعدالدین در شام خانقاهی داشت و با جمعی از مریدان خود زندگی می‌کرده است.^۵ سعدالدین به دلایلی که به درستی دانسته نیست بار دیگر به خراسان بازگشت. در آنجا مورد احترام ایلخانان قرار گرفت. مدتی در آمل اقامت گزید و در آنجا خانقاهی بنا کرد. احتمالاً بعدها با توجه به آنکه خانقاهی که سعدالدین در آمل بنا کرد، محل رفت و آمد فرزندش صدر الدین ابراهیم نیز بوده، نقش مهمی در گرایش یافتن عالم امامی سیدحیدر آملی به تصوف داشته باشد. سعدالدین سفرهای متعددی به شهرهای مشهور جهان اسلام داشته است که ظاهراً دلیل این سفرها بیشتر ناامنی اوضاع خراسان در پی حملات مغولان بوده است.^۶ وی در سفری که به بحر آباد داشته در هجدهم ذیحجه

۱. حمدالله مستوفی، تاریخ‌گزیده، باهتمام عبدالحسین نوایی (تهران ۱۳۸۱ش)، ص ۶۶۹؛ جامی، همان، ص ۴۳۱.

۲. زرین کوب، ص ۱۱۵.

۳. دانش‌پژوه، صص ۳۰۲-۳۰۳.

۴. احمد بن محمد بیابانگی مشهور به علاء الدوله سمنانی، *چهل مجلس یا رساله اقبالیه*، تحریر امیر اقبالشاه بن سابق سجستانی، مقدمه، تصحیح و تعلیقات نجیب مایل‌هروی (تهران ۱۳۶۶ش)، ص ۲۵۹؛ صلاح‌الدین خلیل بن ایبک صفدی، *کتاب الوافی بالوفیات*، بیعتناء س. دیدرینغ (ویسبادن ۱۳۸۹/۱۹۷۰)، ج ۵، ص ۱۰۱؛ جامی، همان، ص ۴۷۴.

۵. ذهبی، *تاریخ الاسلام*، ج ۱۴، ص ۶۴۴.

۶. در مورد سفرهای حمویه بنگرید به: دانش‌پژوه، صص ۳۰۱-۳۰۲؛ مایل‌هروی، *مقدمه مصباح فی التصوف*، صص ۱۳-۱۴.

۴۹ق درگذشت و فرزندش وی را در همان صفة حجره‌ای که او را مرده یافته بودند، دفن کرد و عمارتی بر مشهد او بنا کرد. روایت ذکر شده در کتاب *فوائد الفوائد* که درگذشت سعدالدین در ضمن سفری که برای تجددی عهد با سیف‌الدین باخرزی یاد کرده و به پیش‌گویی همو یاد کرده، نادرست است و تنها نشانی از تداوم منازعت میان پیروان سعدالدین و سیف‌الدین باخرزی (متوفی ۶۵۹ق) در بعد است.^۱

شاگردان حمویه

سعدالدین شاگردانی فراوانی تربیت کرده که از مشهورترین آنها، عزیزالدین نسفی را می‌توان نام برد که تأثیر تعالیم سعدالدین در نوشته‌های مختلف او چون *الانسان الكامل* و *كشف الحقائق* را به وضوح می‌توان دید، خاصه که نسفی بر خلاف سعدالدین عموم آثار خود را به فارسی و شیوه‌ای روان و ساده، برخلاف سبک پیچیده و مغلق سعدالدین که کمتر مورد توجه قرار گرفتن او ناشی از همین معضل بوده، بیان کرده است. نسفی در *كشف الحقائق* (صص ۳-۴) در ضمن نقل رویایی به این مطالب تصریح کرده است. نورالدین جامی (ص ۴۳۱) نیز اشاره کرده که در مصنفات سعدالدین سخنان مرموز و کلمات مشکل و ارقام و اشکال و دوایر که نظر عقل و فکر از کشف و حل آن عاجز است، بسیار است.

دیگر شاگرد سعدالدین، محمد بن احمد بن محمد جوینی است که اثری به فارسی و با نام *مقاصد السالکین* در شرح و بیان آراء سعدالدین نگاشته که متن آن را نجیب مایل هروی در کتاب *این برگهای پیر* (تهران، ۱۳۸۱ش) منتشر کرده که برای شناخت آراء سعدالدین اثری مهم است، خاصه آنکه در رساله جوینی نام و نشانی از تأثیر ابن‌عربی نیست و مطالب کتاب وی برگرفته از مجالس و عطف سعدالدین است که در خانقاه خود برپا می‌داشته است و حاوی برخی پرسش‌ها و پاسخ ردو بدل شده میان سعدالدین و مریدان اوست. جوینی در اشاره به علت نگارش کتاب خود متذکر شده است که:

بیچاره این چندین سخن را که از سلطان طریقت و برهان حقیقت شیخ سعدالملة والدین به من رسیده بود، درین رساله نوشتم تا هر آن مؤمنی را که رغبت این راه بود و به خدمت این طایفه تمسک کند، از فواید این راه نصیبه‌ای تمام یابد.

رساله *مقاصد السالکین* همچنین بسیاری از مفاهیم خانقاهی و آداب خانقاهیان را دربر دارد که با توجه به بیان نظرات سعدالدین در جای جای آن، می‌تواند به بیان نظرات

سعدالدین درباب نظام خاتقاه باشد کما اینکه برخی توضیحات نقل شده از سعدالدین در باب مفاهیم و واژگان صوفیه در این رساله به دلیل عدم ذکر در آثار دیگر صوفیه اهمیت دارد، از جمله معنی «قتل» و «قتال» به معنی انسان کامل یا شیخ و پیر. جوینی به نقل از سعدالدین در معنی این واژه می‌نویسد:

پرسیدند که چه صفت باید که خرقه سرخ شاید پوشید؟ شیخ ما فرمودند که رونده راه ریاضت بسیار کشنده باشد و نوری نار صفت در باطن او پیدا شده که چون بی ادبی کند که خاطر او برنجد، آن رونده راه خاطر بر او گمارد، آن بیچاره به عدم باز رو. این چنین کس را قتال گویند، خرقه سرخ او را شاید پوشیدن.

سعدالدین و طریقت کبرویه

علیرغم آنکه سعدالدین از شاگردان نجم‌الدین کبری بوده و شهرت خانواده آن‌ها نقش مهمی در اشاعه طریقت کبرویه داشته، اما به دلیل مخالفت حلقه‌های مختلف کبرویه با ابن عربی و مخالفت برخی رهبران کبرویه^۱ با منس سیاسی خاندان سعدالدین در نزدیکی به مغولان که در این هنگام هنوز اسلام نیاورده بودند، جایگاه چندانی در میان جریان‌های مختلف کبرویه نیافته بود^۲ و برخی از بزرگان کبرویه همچون مجدالدین بغدادی، رضی‌الدین علی لالاء غزنوی و شاگردش جمال‌الدین احمد جرفانی با او سر تقار داشته‌اند.^۳

تألیفات و آثار حمویه

آثار متعددی از سعدالدین در دست که بیشتر آن‌ها رساله‌های کوتاه و مختصر است. وی به دو زبان عربی و فارسی آثار خود را نگاشته است اما مطالب پراکنده فراوانی در ضمن آثار شاگردانش چون عزیزالدین نسفی نقل شده است. از ویژگی‌ها مهم سعدالدین، توجه او به علم حروف است که در این موضوع چندین اثر چون رساله فی معنی حروف الهجا، رساله فی علم الحروف نگاشته و در دیگر آثار خود، چون کتاب المصباح فی التصوف فراوان از این روش بهره گرفته است. روش او در تاویل و بهره‌گیری از حروف

۱. زرین کوب، صص ۱۵۹، ۱۶۸-۱۶۹.

۲. الیاس، صص ۷۰-۷۵.

۳. جامی، ص ۴۳۹؛ الیاس، ص ۷۵؛ زرین کوب، ص ۱۱۳.

بعدها مورد بهره‌گیری حروفیان که احتمالاً با نگاشته‌های او آشنایی داشته‌اند، قرار گرفته است.^۱ مبانی سعدالدین در توجه خود به حروف، قول مشهور «لکل حرف ظهر و بطن و حد و مطلع» و یا گفته منسوب به علی - علیه السلام: «العلم نقطة و انا نقطة» و «العلم نقطة کثرها الجاهلون» بوده که میان برخی از صوفیان و ابن عربی متداول بوده است.

مشهورترین آثار سعدالدین کتابهای *سجنجل* (به معنی آینه)، *الارواح* و *تقوس الالواح* و *محبوب المحبین* و *مطلوب الواصلین* که به نام‌های دیگری چون *محبوب الاولیاء* نیز مشهور است. کتاب *سجنجل الأرواح* که نسخه‌های خطی متعددی از آن در دست است،^۲ در نسخه‌ای از آن در کتابخانه فاتح (شماره ۲۶۴۵) به ابن عربی نسبت داده شده، که نادرست است.^۳ نسخه‌های خطی متعدد و کهنی از این دو کتاب سعدالدین در دست است. سعدالدین در *محبوب المحبین* همانند دیگر آثار به بهره‌گیری از تأویل حروف، از برخی مسائل عرفانی بحث کرده و حل برخی از معضلات را به دست حضرت مهدی - علیه السلام - دانسته است (نک نسخه ۲۳۵۳ *محبوب المحبین* در کتابخانه سابق مجلس سنا). در فهرست زیر که در اصل برگرفته از کتابشاسنی الیاس است، سعی شده است تا کتابشناسی از آثار حمویه ارایه شود و برخی اطلاعات تکمیلی نیز افزوده شده است. الیاس در مقاله سودمند خود که درباره سعدالدین نگاشته، متذکر شده است که کتابشناسی از آثار سعدالدین در حاشیه نسخه خطی شماره ۷۲۶ کتابخانه یینی جامع (کتابخانه سلیمانیه، استانبول) در برگ ۱ الف آمده که وی از آن بهره برده است.

۱. اسئله و اجوبه (فارسی)

نسخه: مغنیسا، رساله ششم مجموعه ۲۹۳۶، کتابت شده توسط کمال‌الدین کاشی، برگهای ۱۵۴ - ۱۷۵.

۲. کتاب بحر المعانی / بحر المعانی فی التصوف

نسخه‌ها: کتابخانه کورلو (کتابخانه سلیمانیه)، شماره ۷۰۶، برگ‌های ۱ب - ۹۲ الف. احتمالاً کتابت شده توسط خلیل بن موسی بن محمود قطرانی در ۷۳۳ (احتمالاً این تاریخ ۹۳۳ باشد). سعدالدین در کتاب *بحر المعانی* که با عنوان *بحر المعانی فی التصوف* نیز از آن

۱. کامل مصطفی الشیبی، *الصلة بین التصوف و التشیع: النزعات الصوفیة فی التشیع من بعد عصر الأئمة حتی*

سقوط الدولة الصوفیة (بیروت ۱۹۸۲)، صص ۱۸۳ - ۱۸۶، ۲۰۳.

۲. از جمله کتابخانه ظاهریه، به شماره ۱۰۷۷. نک محمد ریاض صالح، *فهرس مخطوطات دار الکتب الظاهریه: التصوف* (دمشق ۱۳۹۸/۱۹۷۸)، ج ۲، صص ۳۱ - ۳۲.

۳. عثمان یحیی، *مؤلفات ابن عربی: تاریخها و تصنیفها*، ترجمه احمد محمد طیب (دار الصابونی و دار الهدایة، بی‌جا، ۱۹۹۲/۱۴۱۳)، ص ۳۸۱.

یاد شده (کتابخانه کوپرلو، استانبول، برگ‌های اب ۹۲ - الف، کتابت شده در ۷۳۳)، گزارشی مفصل از تجربه خلع روح و عروج خود را در سن چهل سالگی آورده است. گزارشی که جامی (ص ۴۳۲) درباره تجربه خلع روح سعدالدین نقل کرده، اگر اخذ شده از گزارش نسفی در *الانسان الکامل* (ص ۱۰۹) نباشد، احتمالاً برگرفته از این رساله سعدالدین باشد.

۳. رساله فی بیان خواص سورة یاسین (فارسی)

نسخه: اسعد افندی (کتابخانه سلیمانیه، استانبول)، رساله سوم، مجموعه ۳۷۹۰، برگ‌های ۴۱ب - ۴۲ الف. در مجموعه‌ای کتابت شده در ۹۹۹.

۴. رساله فی بیان تحقیق صلاة / کتاب الصلاة فی قالب (فارسی)

نسخه: سراز (کتابخانه سلیمانیه)، رساله دوم مجموعه ۳۹۳۱ (ناقص)، برگ‌های اب - ۳۲ب.

۵. حقائق الحروف

نسخه: یرتو پاشا (کتابخانه سلیمانیه)، رساله دوم، مجموعه ۶۰۶، برگ‌های ۱۲ - ۱۷. کتابت شده توسط عبدالله بن محمد در ۱۰۶۴.

۶. رساله فی علم الحروف (فارسی)

نسخه: شهید علی پاشا (کتابخانه سلیمانیه)، رساله هجدهم، مجموعه ۱۳۴۲، برگ‌های ۲۶۳ب - ۲۶۶ ب. در ضمن مجموعه‌ای که توسط محمد بن عبدالله بن مسعود به تاریخ ۱۰ جمادی الثانی ۸۳۸ کتابت شده است.

۷. رساله کشف الغطاء و رفع الحجب / کشف المحجوب (عربی)

نسخه‌ها: ایاصوفیا، شماره ۲۰۵۸، برگ‌های ۲۰۸ب - ۲۱۴ الف. کتابت شده توسط مسعود بن اسحاق بن محمد بن محمود بن احمد مرشدی اسحاقی مولوی آنقری؛ رساله دوم ۱۶۳۹، کتابخانه موزه مولوی، قونیه، برگ‌های ۵۷ب - ۶۰ الف.^۱

۸. لطائف التوحید فی غرائب التفرید (فارسی)

نسخه‌ها: عاطف افندی، شماره ۲۲۴۱؛ آستان قدس رضوی، مشهد، شماره ۷۹۱۱، با تاریخ کتابت ۱۰۸۳.^۲

1. Mevlânâ Müzesi Yazmalar Katalogu, vol.1, ed., A. Gölpinarli (Ankara: Türk Tarih Kurumu Basimevi, 1967), pp.216- 19.

۲. محمد آصف فکرت، *فهرست الفبائی کتب خطی کتابخانه آستان قدس رضوی*، ص ۴۸۲. این رساله به اهتمام بهروز ایمانی چاپ شده است (گنجینه بهارستان، حکمت ۱): به کوشش علی اوجبی، تهران، کتابخانه مجلس شورای اسلامی، ۱۳۷۹، صص ۴۳۵ - ۴۵۶.

۹. مفاتیح الاسرار

نسخه: هاشم پاشا، شماره ۴، ۶۰ برگ، کتابت شده توسط علی حیدر در ۱۳۰۳.

۱۰. کتاب المحبوب / محبوب الواصلین، کشف المحبوب، محبوب المحبین و مطلوب

الواصلین، محبوب القلوب (عربی)

نسخه‌ها: توقیاتی سرا ۱۴۱۸ الف؛ برگ‌های ۳ الف - ۲۸۸ الف. کتابت شده توسط محمد بن حاج جندری کاشغری، قاهره رجب ۷۱۸. در صفحه عنوان این نسخه آمده است که نسخه به نظر فرزند سعدالدین، یعنی صدرالدین رسیده است. در برگ ۲ الف اجازه روایت کتاب به روایت صدرالدین آمده است؛ آیا صوفیا، ۲۰۵۸، برگ‌های اب- ۲۰۵ ب. کتابت شده توسط مسعود بن اسحاق بن محمد در محرم ۷۳۶؛ فاتح ۲۷۸۵، ۲۱۳ برگ. کتابت این نسخه در قاهره و به تاریخ جمادی الثانی ۷۰۱ به پایان رسیده است. این نسخه مجلد دوم کتاب است که سلسله سند روایت متن به تاریخ ۷۳۱ در بیت المقدس نیز دارد؛ آیا صوفیا ۲۰۵۷، برگ‌های ۱ الف - ۲۰۹ ب؛ نور عثمانیه، ۲۵۷۷؛ ینی جامع ۷۲۶ در ۲۵۳ برگ با عنوان محبوب المحبین و مطلوب الواصلین. عنوان در نسخه هایی که در ادامه ذکر شده‌اند، محبوب القلوب آمده است: شهید علی پاشا، رساله اول، مجموعه ۱۳۴۲، برگ‌های ب- ۱۳۹؛ کتابخانه دولتی آلمان، برلین، مورخ ۱۲ ذوالحجه ۶۴۳؛ جارالله افندی ۱۰۷۸؛ جارالله افندی ۱۰۹۶ و اورخان غازی، کتابخانه عمومی بوسرا، شماره ۷۷. نسخه از مجلد دوم به شماره ۱۲۲۴ نیز با تاریخ کتابت ۷۲۷ در کتابخانه مغنیسا در ۱۷۵ برگ موجود است که در آن عنوان کتاب، محبوب القلوب ذکر شده است.^۲

۱۱. رساله فی معانی حروف الهجاء

نسخه: آیاصوفیا، شماره ۴۷۹۵، ۱۱۷ برگ.

۱۲. رساله المصباح (فارسی)

نسخه: آیاصوفیا، ۳۸۳۲.

۱۳. کتاب النقط (فارسی)

نسخه: شهید علی پاشا، رساله چهارم مجموعه ۱۳۶۴، برگ‌های ۷۶ ب - ۷۷ الف.

۱۴. سجنجلا الارواح و نقوش الالواح (عربی)

نسخه‌ها: فاتح، ۲۶۴۵، برگ‌های اب- ۸۶ الف، کتابت شده در جمادی الاولی ۶۵۶ یا

1. *Topkapi Sarayi Müzesi Kütüphanesi Arapça Yazmalar Katalogu*, vol.3, ed., Fahmi Edhem Karatay (Istanbul: Topkapi Sarai Müzesi, 1966), 145.

۲. رمضان ششمن، مختارات من المخطوطات العربية النادرة فی مکتبات ترکیا (استانبول، ۱۹۹۷)، ص ۴۷۸.

۶۵۹؛ جارالله افندی، ۱۵۴۱؛ آستان قدس رضوی، شماره ۳۱۹۴، کتابت شده احتمالاً در سال ۶۳۰ و در شهر حمص^۱.

۱۵. رساله السیر و الطیر (عربی)

نسخه: کورولو علی پاشا (کتابخانه سلیمانیه)، رساله اول مجموعه ۴۴۵، برگ‌های ۱-۱۳.

۱۶. شرح حدیث کنت کنزاً مخفياً (فارسی)

نسخه: سراز، کتابخانه سلیمانیه، استانبول، رساله سوم مجموعه ۳۹۰۹، برگ‌های ۴۹ب-۵۱ الف، تاریخ کتابت ۸۲۸. سعدالدین شرح‌های نیز بر برخی احادیث متداول میان صوفیان چون حدیث «کنت کنز مخفياً» به فارسی نگاشته که نسخه‌ای از آن در کتابخانه سلیمانیه (رساله اول مجموعه شماره ۱۷۶۰، برگ‌های ۱ب-۸ب) باقی مانده است و اشاراتی نیز در معنی این حدیث در ضمن آثار دیگر خود از جمله کتاب المصباح فی التصوف (ص ۸۲) آورده است.

۱۸. تأویل حدیث عشره (فارسی)

نسخه: اسعد افندی، رساله اول مجموعه ۱۷۶۰، برگ‌های ۱ب-۸ب.

۱۹. رساله در تأویلات (فارسی)

نسخه: رشید افندی، رساله بیست و یکم مجموعه ۴۵۰، برگ‌های ۲۰۵-۲۰۸.

۲۰. رساله فی علوم الحقائق / فی علوم الحقائق و حکمة الدقائق (عربی).

نسخه‌ها: بغدادلی افندی، رساله سوم مجموعه ۲۱۵۵، برگ‌های ۴۳ب-۴۴ب، نسخه‌ای ناقص با تاریخ کتابت ۱۲ رمضان ۱۰۹۳ است. تصحیحی از این متن را محمد کرد علی در ضمن مجموع الرسائل (قاهره، ۱۳۲۸ق)، صص ۴۸۷-۴۹۸ منتشر کرده است.

۲۱. الوسائل السبع

نسخه: شهید علی پاشا، رساله هفتم مجموعه ۲۷۳۵، برگ‌های ۲۲۳-۲۲۴.

۲۲. رساله ذکر جبرائیل (فارسی)

نسخه: رشید افندی، کتابخانه سلیمانیه (استانبول)، رساله سی و یکم مجموعه ۱۲۹۵، برگ‌های ۳۵۳ب-۳۵۷ الف.

۲۳. رساله فی ظهور ختم الولاية (عربی)

نسخه: ایاصوفیا، شماره ۲۰۵۸، برگ‌های ۲۰۶ الف-۲۰۷ ب. کتابت شده توسط مسعود

۱. محمد آصف فکرت، فهرست الفبائی کتب خطی کتابخانه مرکزی آستان قدس رضوی (مشهد، ۱۳۶۹ش).

بن اسحاق بن محمد بن محمود بن احمد مرشدی اسحاقی مولوی آنقری در قاهره و به تاریخ ربیع‌الاول سال ۷۴۱.

آثاری از سعدالدین در دست است که بدون عنوان در فهرس معرفی شده اند. این آثار به شرح زیر هستند:

۲۴. جارالله افندی، ۲۰۷۷، برگ‌های ۹۶ب- ۱۰۱ الف (فارسی)؛ محمود پاشا، رساله هفتم، مجموعه ۲۷۸، برگ‌های ۲۶ب- ۴۲ الف، فاقد صفحه عنوان؛ شهید علی پاشا، رساله نهم، مجموعه ۲۷۷۱، برگ‌های ۱۷۵ب- ۱۸۱ب، با تاریخ کتابت ۱۰۲۳. بحثی در خصوص اهمیت حرف الف است اما رساله فی الحروف مذکور در قبل نیست.

۲۵. سراز، شماره ۳۹۳۱، برگ‌های ۳۳ب- ۴۳ب. مشتمل بر اقوالی از صوفیان پیش از او و نمونه‌هایی از اشعار حمویه است.

سعدالدین طبع شاعری نیز داشته (مستوفی، ص ۶۷۱) و اشعاری به عربی و فارسی و بیشتر در قالب رباعی در تذکرها و کتابهای شرح حال نگاری و مناقب صوفیه به او نسبت داده شده (نک: نیشابوری، ص ۱۸۳؛ جامی، صص ۴۳۲-۴۳۳) که به علت همانندی فراوان برخی از این اشعار با سروده‌های بابا افضل کاشانی، نجم‌الدین بغدادی و سیف‌الدین باخرزی، در انتساب برخی از این اشعار به سعدالدین تردید است (نک: زرین کوب، ص ۱۱۷). نفیسی (ص ۲۴) و مایل‌هروی (صص ۳۷-۴۵) نمونه از اشعار او را از منابع کهن گردآوری کرده‌اند.

۲۶. لاله لی، شماره ۳۷۴۱.

۲۷. مغنیسا، شماره ۱۲۲۴، تاریخ کتابت ۷۲۷ (عربی)، ۱۷۵ برگ.

۲۸. مغنیسا، رساله دوم، مجموعه ۲۹۳۶، برگ‌های ۱- ۴۲ (فارسی). ظاهراً کتابت شده در ۸۶۴ توسط محمد نوربخش باشد.

۲۹. نسخه ۱۴۱۸ الف، کتابخانه تویقایی سرا، برگ‌های ۲۸۸ الف- ۲۹۵ الف (عربی). رساله‌ای باطنی که از آخر افتادگی دارد و با تذکر به این مطلب که زمانی که مؤلف به آن بخش رسیده در آغاز صبح یکشنبه ۱۰ ذوالحجه ۶۴۹ در گذشته است. در انجامه ذکر شده که کتاب را محمدبن حاج بن محمد جندری کاشغری در ۱۵ جمادی الثانی ۷۱۶ در بحرآباد به اتمام رسانده است.

همانگونه که گفته شد در نسخه ۷۲۶ کتابخانه ینی جامع، کتابشناسی از آثار حمویه آمده است که عناوین زیر در آن فهرست ذکر شده است:

۱. اصل فی فضل المغرب ۲. کتاب العین و النظر ۳. رساله الحل و العقد ۴. کتاب حق الوقت و الساعة ۵. کتاب حرف المعراج ۶. رساله استواء الرحمن ۷. الکلمات الانجلیه ۸. کتاب مقالات الصلیه ۹. کتاب المقابله الناظرین ۱۰. کتاب المثلثات الملک و الملک ۱۱. کتاب ستر الحروف و الکلمات ۱۲. کتاب التعرف فی معنی التکشف ۱۳. کتاب طهاره النبی - علیه السلام - ۱۴. کتاب التأیید و النظر.

مرحوم محمدتقی دانش‌پژوه نیز بر اساس کتاب مراد المریدین، برخی از آثار حمویه را ذکر کرده که الیاس اشاره‌ای به آن‌ها نکرده است.^۱

برخی از عقاید و تعالیم سعدالدین

سعدالدین در آثار خود همانند برخی صوفیان عصر خود به بیان فلسفی آراء صوفیه و با تکیه بر نوعی تاویل‌گری متأثر از عرفان ابن عربی پرداخته است. سعدالدین همانند اجداد خود، شافعی مذهب بوده اما به دلیل تأثیر پذیری از ابن عربی، اهمیت فراوانی به مفهوم ولایت و انسان کامل داده که در قرن ششم به بعد، در محافل صوفیانه، معنی جدید و متوسعی یافته بود و در دیگر آثار صوفیان این عصر نیز قابل مشاهده است، هر چند مفهوم عرفانی ولایت با مفهوم ولایت در تشیع متفاوت است (نک: مایل هروی، صص ۲۶-۳۵) و تمایلات شیعی سعدالدین در نگاهش‌های دیگر صوفیان هم عصر او چون نجم الدین کبری و رساله مناظر المحاضر للناظر الحاضر علاءالدوله سمنانی نیز مشهود است. سعدالدین تلقی‌های خود درباره خاتم اولیاء را در رساله‌ای با عنوان رساله فی ظهور ختم الولایه که به نام کشف عتقاء المغرب نیز مشهور است (ایاصوفیا، ۲۰۵۸، برگ‌های ۲۰۶ الف-۲۰۷ ب) بیان کرده است که در آن هیچ نشانی از تمایلات و یا حتی شباهتی میان مفهوم ولایت مورد بحث سعدالدین با بحث ولایت در تشیع نیست.^۲ سعدالدین در این رساله، عیسی را خاتم اولیاء و پیامبر اسلام را خاتم انبیاء معرفی کرده و اظهار داشته که در آخر الزمان، ۳۱۳ تن از اولیاء در مسجد حرم نبوی گردهم خواهند آمد و در این هنگام عیسی از آسمان

۱. عموم آثاری که مرحوم دانش‌پژوه به نقل از مراد المریدین نقل کرده، ظاهراً از میان رفته باشند. برای این فهرست بنگرید به: همو، «انتقاد کتاب: کشف الحقایق»، فرهنگ ایران زمین، ج ۱۳، تهران، ۱۳۴۴ش، صص ۳۰۳-۳۰۶.

۲. میر عبدالاول نیشابوری، احوال و سخنان خواجه عبیدالله احرار، تصحیح و مقدمه و تعلیقات عارف نوشاهی (تهران، ۱۳۸۰)، ص ۱۸۴.

نزول کرده و تمامی آنها را در مقصود الصحابه جمع خواهد کرد (الیاس، ص ۷۲) هر چند نسفی در *الانسان الکامل* (صص ۳۲۰-۳۲۱) قول دیگری را درباره مهدی به سعدالدین نسبت داده که به عقیده شیعی درباره مهدی نزدیک اما احتمالاً وی در اینجا نظرات خود را بیان کرده است. تمایلات شیعی در تفسیر ولایت از آراء سعدالدین بیشتر در نگاشته نسفی است که باید آنها را عقاید نسفی و نه سعدالدین دانست (زرین‌کوب، صص ۱۱۷، ۱۶۳) که فحوا و دلالت بسیار نزدیکی به تشیع دارد و با آراء سعدالدین در *رسالة فی ظهور منطبق* نیست. همانگونه که زرین‌کوب (صص ۱۶۳-۱۶۵) بر اساس عبارتی از *کشف الحقایق* (ص ۴) و *الانسان الکامل* نسفی بیان کرده، نسفی در بیان برخی از آراء خود به دلیل بیم از آزار دیگر صوفیان، مجبور به بیان عقاید خود در قالب نقل قول آن سخنان، به عنوان گفته‌های مشایخ خود بوده است.

خاندان حمویه پس از سعدالدین

فرزند سعدالدین، صدرالدین ابراهیم، علیرغم روابط نزدیک و گرمی که با محافل رسمی فقیهانه شیعی داشته، تنها متأثر از اندیشه‌های متوسع یافته ولایت در میان اهل سنت بوده که به نوعی ولایت عرفانی ائمه شیعه را پذیرفته بودند که از آن به تسنن دوازده امامی نیز یاد شده است. سعدالدین در بحث از موضوع ولایت، که طرح مجدد آن بیشتر مرهون تاملات ابن عربی بوده است، به جایگاه بلند و رفیع اولیاء حتی نسبت به انبیاء اعتقاد داشته و نظر خود را در گفته مشهورش «بداية الاولیاء نهیة الانبیاء» بیان کرده که علاءالدوله سمنانی (متوفی ۷۳۶) که مخالف مشرب ابن عربی بوده، در *چهل مجلس* (صص ۱۷۲-۱۷۳) بر این سخن خرده گرفته است. عزیزالدین نسفی در *الانسان الکامل* (ص ۳۱۶) تحلیلی متفاوت از گفته سعدالدین ارائه کرده و به اختلاف در تعبیر گفته وی در میان پیروان سعدالدین اشاره کرده است.^۱

مشهورترین فرزند سعدالدین، صدرالدین ابراهیم است که صفدی^۲ از او به امام، زاهد، محدث و شیخ خراسان یاد کرده است. دیگر معاصر صدرالدین، حسن بن عمر

۱. نورالدین عبدالرحمن اسفزاری، *کاشف الاسرار*، باهتمام هرمان لندولت (تهران ۱۳۵۸)، صص ۵۴-۵۵؛ میر عبدالاول نیشابوری، ص ۱۸۴.

۲. صفدی، *الوافی بالوفیات*، ج ۶، ص ۱۴۱.

(متوفی ۷۷۱)^۱ نیز در اشاره به صدرالدین او را کسی که پیشوایی طریقت به او رسیده، یاد کرده است (و انتهت إليه المشیخة بخراسان). صدرالدین نقش مهمی در اسلام آوردن غازان خان داشته و او غازان خان را با پوشاندن لباسی از پدرش مسلمان کرده است.^۲ صدرالدین در ۶۴۴ در شهر آمل که پدرش در آنجا خانقاهی بنا کرده بود و در آن شهر اقامت داشت، به دنیا آمد. در سال ۶۷۱ با دختر علاءالدین جوینی، صاحب دیوان ایلخانان ازدواج کرد.^۳ وی در طلب حدیث کوشا بوده و اسنوی (ج ۱، ص ۲۱۷)، حسن بن عمر (ج ۲، ص ۱۳۵) و ابن حجر (ج ۱، ص ۶۹-۷۰) به سفرهای مختلف او در طلب حدیث اشاره کرده‌اند. وی در اواخر عمرش به بحر آباد بازگشت و در همانجا درگذشت و در مزار خانوادگی خاندانش به خاک سپرده شد (نک: حسن بن عمر، ج ۲، ص ۱۳۵؛ اسنوی، همانجا).

اثر مشهور صدرالدین، کتاب *فرائد السمطين* به زبان عربی است که اثری در فضائل اهل بیت است^۴ (نک طباطبائی، *اهل البيت*، صص ۳۳۷، ۳۴۴-۳۴۶) و اهمیت آن در بهره‌گیری صدرالدین از منابعی است که اینک موجود نیستند. از جمله منابع صدرالدین می‌باید به کتاب *الخصائص العلویة علی سائر البریة* نگاشته محمد بن احمد بن علی بن ابراهیم نظنزی (متوفی حدود ۵۵۰) اشاره کرد که صدرالدین متن آن را به چهار طریق از مؤلف در ثبت خود داشته و چهل و دو روایت از این کتاب نقل کرده است.^۵ دیگر اثر که در چند نسخه خطی موجود است، کتابی به نام *الاربعین التساعیات* در دو مجلد است که اثری حدیثی است (طباطبائی، *اهل البيت*، صص ۳۴۲-۳۴۴). نسخه‌ای از مشیخه صدرالدین در اختیار ابن فوطی بوده و از آن در ضمن کتاب *تلخیص مجمع الآداب* از آن

۱. حسن بن عمر بن حسن بن عمر بن حبیب، *تذکره النبیة فی ایام المنصور و بنیه*، تحقیق محمد محمد امین (قاهره ۱۹۸۲)، ج ۲، ص ۱۳۵.

۲. برای گزارش کامل اسلام آوردن غازان خان، بنگرید به:

Charles Melville, *Padshah-I Islam: The Conversion of Sultan Mahmud Ghazan Khan*, in *idem*, ed., *Pembroke Papers, Vol. 1: Persian and Islamic Studies in Honour of P. W. Avery* (Cambridge: University of Cambridge Center of Middle Eastern Studies, 1990).

۳. صفدی، همان، ج ۶، ص ۱۴۲؛ ابن حجر، احمد بن حجر عسقلانی، *الدرر الکامنة فی أعیان المائة الثامنة*، حقه و

قدم له و وضع فهارسه محمد سید جاد الحق (قاهره ۱۳۸۵/۱۹۶۶)، ج ۱، صص ۶۹-۷۰.

۴. درباره نسخه‌های خطی این کتاب، بنگرید به: سید احمد حسینی، *فهرست نسخه‌های خطی کتابخانه عمومی حضرت آیت‌الله العظمی نجفی مرعشی (قم، ۱۳۵۸ش)*، ج ۷، صص ۱۳۴-۱۳۵ که دو نسخه متأخر و در ج ۸، صص ۱۰۲-۱۰۳ که نسخه‌ای دیگر از کتاب معرفی شده است.

۵. درباره کتاب نظنزی بنگرید به: سید عبدالعزیز طباطبائی، *اهل البيت فی المکتبة العربیة*، صص ۱۴۳-۱۴۴؛ محمدکاظم

رحمتی، «الخصائص العلویة تألیف ابوالفتح نظنزی»، کتاب ماه دین، شماره ۷۲ (مهر ۱۳۸۲)

نقل قول کرده است. اشاراتی از حضور برخی منتسبان و پیروان سعدالدین تا سده ۹-۱۰ ق در منابع آمده است.

کتاب سکینه الصالحین

تصحیح این رساله بر اساس نسخه‌ای کهن از کتاب که در کتابخانه مجلس شورای اسلامی، انجام گرفته است. کاتب در چند مورد مطالبی را در حاشیه که از متن افتاده بود را نگاشته و علامت صح را در کنار آنها ذکر کرده است که به نظر می‌رسد وی این کار را به احتمال قوی با نسخه‌ای که به خط مؤلف بوده، انجام داده باشد. نسخه‌ای دیگر از این رساله با انتساب با نجم‌الدین کبری در دست است که کتابخانه حسین چلپی، رساله هفتم مجموعه ۱۱۸۴ موجود است که دسترسی به آن در تصحیح حاضر امکان پذیر نبوده است.^۱ نسخه سکینه الصالحین که به شماره ۱۰۶۹۶ در کتابخانه مجلس موجود است توسط عمر بن محمد بن الحاج محمد بن ابی القسم بن احمد شیرکان در ۷۶۰ کتابت شده است.^۲ حمویه در نگارش رساله حاضر از برخی آثار خاصه رساله قشیریه، احیاء علوم‌الدین غزالی و المنهاج حلیمی استفاده کرده است. زبان رساله حاضر نیز تا حد زیادی از پیچدگی دیگر آثار حمویه به دور است، چرا که مخاطبان این رساله عموم بوده‌اند و از این رو حمویه بسادگی به بیان و تشریح مسائل پرداخته است. تألیف رساله و آثاری در بیان رسوم و عادات صوفیانه رسم کهنی پیش از حمویه بوده است و از آثار مهم و موجود در این خصوص می‌توان به کتاب جوامع آداب الصوفیه ابو عبدالرحمن سلمی (متوفی ۴۱۲) و التصفیه فی احوال المتصوفه نوشته قطب‌الدین ابوالمظفر منصور بن اردشیر عبادی (متوفی ۵۴۷) را نام برد که مباحث کتاب اخیر شباهت بسیاری نزدیکی با کتاب حمویه دارد. در رسم‌الخط کتاب، تغییرات اندکی داده شده است.

۱. فهرست نسخه‌های خطی فارسی کتابخانه بروسه، به اهتمام توفیق سبحانی (گیلان، دانشگاه گیلان، ۱۳۶۸ش)، ص ۳۱۶. توجه من به مطلب اخیر، مهرون تذکر دوست گرامی آقای بهروز ایمانی است. با سپاس از ایشان.
۲. برای معرفی از نسخه حاضر بنگرید به: محمود طیار مراغی، فهرست نسخه‌های خطی کتابخانه مجلس شورای اسلامی (تهران، ۱۳۸۸ش)، ج ۳۳، بخش ۱، ص ۱۷۳. درباره کاتب تنها اطلاع قابل دسترس این است که وی آداب‌المیردین، ضیاء‌الدین ابونجیب سهروردی را به فارسی ترجمه کرده است که نسخه کهن و به خط او و با تاریخ ۷۶۰ و به شماره ۱۰۶۱۶ در کتابخانه مجلس موجود است که خط آن با خط نسخه حاضر یکی است. نسخه مذکور اساس چاپ آداب‌المیردین توسط استاد محترم نجیب مایل‌هروی (تهران، ۱۳۶۳ش) بوده است. ایشان نیز گفته‌اند که درباره شیرکان اطلاعی به دست نیاورده‌اند.

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين حمداً يزيد ولا يبيد والشكر له على نعمة المناظرة ما طاقت همّ العارفين حول العرش المجيد، و صلى الله على محمد المبعوث الى الاحمر و الاسود و الاحرار و العبيد، صلى الله عليه و على آله ما طلعت شمس الافاخرة و نجم الارادة من مشرق عرفات معرفة المريد. شكر و سپاس خدائي را كه عندليب عشق را در گلزار نوبهار اذكار و افكار بر اغصان ابرار و اخيار به نواء اسرار اولو الايدي و الابصار مشغول گردانيد و مستان شبانه «لى مع الله وقت»^۱ را به صبوحي صباح صبح دل ايشان از خمّ خانه شراب معرفت [و محبت ذوق]^۲ حيات اصلى بچشانيد و سبك روحان حضرت قدسى را ۲/ الف/ با شيفتگان و دلشدگان انسى در حظيره قدس بيرورانيد و روح ايشان را به زنجبيل و سلسبيل لباس قوت مشاهده خليل، بپوشانيد و در بهشت جمال و جلال به قوت حال به محول احوال رسانيد و مردمك ديده ايشان را به دیدار معنى بى واسطه دعوت در فضا فنا، فنا بررويت باقى از فنا برهانيد و سيرت ايشان را به حقيقت معنى مصطفى و مهذب و مرتب گردانيد تا لاجرم عقیده ايشان به تسنّم نسيم قدسى و انوار انسى معطر و منور شد و طوق محبت ماه عاشقان و آفتاب مشتاقان و مقتداء انس و جان و معنى حجت و برهان و قرائت قرآن محمد مصطفى و رسول مجتبی در گردن ايشان افکند و صلوات بى نهايت و تحيات بى غايت كه به روح / ۲ب / مظهر و مقدس وى فرستد، سبب نجات ايشان ساخت و آفتاب

۱. اسماعيل بن محمد عجلوني، كشف الخفاء و منزل الالباس، ج ۲، صص ۱۷۳-۱۷۴؛ ملا محسن فيض كاشاني، التفسير الصافي، ج ۱، ص ۱۱۸؛ باقر صدرى نيا، فرهنگ مأثورات متون عرفانى (تهران، سروش، ۱۳۸۰ش)، ص ۴۵۲.
۲. از حاشيه.

سعادت ایشان از برج اقبال به مشرق و مغرب فصاحت «اوتیت جوامع الکلم»^۱ برآورد تا در کرح محیط در صدق عشق از صندوق صدق صدیق در جوار بیت‌الله العتیق ظاهر گردانید و کارگاه خانه اسرار را در صفه صدر منصب رسالت ایوان برکشید و درها از انوار رحمت و قربت و عاطفت از حریم حرم عزت و کبریا در وی گشاد و مفتاح حرم کرم کریم را نام بالمؤمنین رؤف رحیم برنهاد و بدست بی‌دست در دست با دست صاحب شریعت و سید طریقت و نور حقیقت مصطفی نهاد - صلی الله علیه و سلم - تا ارباب یقین و اصحاب تمکین بدان مفتاح در علم‌الیقین و عین‌الیقین و حق‌الیقین / ۳/ بر حقیقت خود می‌گشایند و بقدر استعداد و حوصله از خزاین رحمت ذخیره برمی‌دارند و کمالات حقیقی حاصل می‌کنند و از کمالات وهمی اجتناب می‌نمایند.

و از جمله کمالات حقیقی که یابنده است، حریت است و معرفت حق تعالی و حریت آن باشد که بنده هر چه کند، بحق کند و از برای حق کند و بنفس نکند و از برای نفس نکند و ابتدا معرفت آن باشد که به نظر اعتبار و استدلال به نور عقل در نفس خود می‌نگرد و آیات بینات مشاهده می‌کند چنانکه خدای تعالی می‌فرماید: ﴿وَفِي أَنْفُسِكُمْ أَفَلَا تُبْصِرُونَ﴾ * وَفِي السَّمَاءِ رِزْقُكُمْ وَمَا تُوعَدُونَ^۲ و بقدر معرفت نفس و معرفت آیات لوائح معرفت حق تعالی و تقدس / ۳/ ب/ ظاهر می‌شود و در وسایط به نور علم نگاه می‌کند و درین مقام معرفت او بیانی باشد و در نهایت به نور معرفت می‌نگرد و درین مقام، معرفت او در حکم عیان باشد کما یقال: «العبد نور فی البدایة، و نور فی الوسایط، و نور فی النهایة، فنور البدایة نور العقل و هو مع نور العقل مع البرهان و نور الوسایط نور العلم و هو مع نور العلم مع البیان و نور النهایة نور المعرفة و هو مع نور المعرفة فی حکم العیان»

و این کمالات که یاد کرده شد بعد از وفات در تزیید و تضاعف بود، قال رسول الله صلی الله علیه و سلم: «القبر يأكل اللحم و الشحم و لا يأكل الايمان و المعرفة»^۳ و کمالات وهمی حب جاه و مال و فرزند باشد، قال الله تبارک و تعالی: ﴿الْمَالُ وَالْبَنُونَ زِينَةُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَالْبَاقِيَاتُ الصَّالِحَاتُ خَيْرٌ عِنْدَ رَبِّكَ ثَوَابًا﴾^۴ الآیة و بس این کمالات بنماند،

۱. درباره این نقل قول که در بسیاری از منابع به عنوان بخشی از حدیث نبوی آمده است، بنگرید به: احمد بن حنبل، مسند، ج ۲، ص ۲۵۰، ۴۴۲؛ ابن ابی شیبہ، المصنف، ج ۷، ص ۴۳۱؛ جارالله زمخشری، الفائق فی غریب الحدیث، ج ۱، ص ۹. تمام ارجاعات به منابع در بخش تصحیح متن رساله، با بهره‌گیری از لوح فشرده مکتبه اهل‌البیت است.

۲. ذاریات / ۲۱ - ۲۲.

۳. کهف / ۴۶.

پس مرد عاقل آن باشد که باقی را اختیار کند بر فانی. و این معنی که یاد کرده شد، میسر نشود مگر به توفیق حق تبارک و تعالی که بنده را توفیق دهد به شناختن علم معامله، لاجرم واجب دانستیم از برای دوستان و عزیزان و طالبان راه حق مختصری نبشتن و وسیلتی جستن و از حق تعالی درخواستن تا آنچه نظام امور دین بود مرتب است و قوام و قواعد یقین برو مشید و مهتد است به زفان این ضعیف اسرار طالبان خویش را حکایت کند و بر لوح دل ایشان به واسطه جریان قلم این بیچاره بی اختیار در معنی این اسرار ثبت کند و این کمالات را از هوا و تکلف و تصنع نگاه دارد و ذیل عفو بر هفوات / ۴ب / و زلات این بیچارگان پیوشاند و این مختصر را بر ما و بال و حجت نگرداند - بفضل و منه - و نام کتاب سکینه الصالحین کرده آمد و بناء کتاب بر چهار باب نهاده شد، بر وفق حروف کلمه «الله» و بالله التوفیق والعصمة.

باب فی الأوایل و البدایات؛

باب فی الاواخر و النهایات؛

باب فی الموانع و الآفات؛

باب فی بیان تبدیل الاخلاق و تحصیل الحسنات.

بحمدالله و منه علی وصیه لاهل الدین و ارباب الیقین، ثم ترتب هذه الابواب و الوصیة علی آیه من کتاب الله تعالی و هی قوله تعالی: ﴿إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالْإِحْسَانِ وَإِيتَاءِ ذِي الْوَالِدِ / الْقُرْبَىٰ وَيَنْهَىٰ عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ وَالْبَغْيِ يَعِظُكُمْ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ﴾. ۱ باب فی الاوایل و البدایات حد بیان عدل انسان و معرفت عدل حق تعالی و این در معنی الف الله است و اهل لغت آنرا همزه می خوانند و نصیبت زکریا - صلی الله علیه و سلم - از عدلست. باب فی اواخر و نهایات در بیان احسان و ایتاء ذی القربی و نصیبت یحیی - صلی الله علیه و سلم - از احسانست در لام اول کلمه الله است، باب موانع و آفات و آن در بیان نهی و منکر و فحشاء و آن در حرف سیم الله است و نصیبت عیسی - صلی الله علیه و سلم - در ویست. باب در بیان تبدیل اخلاق و آن در نهی بغیست و نصیبت الیاس - صلی الله علیه و سلم - از وی است و آن در حرف چهارم الله است و این مجموع که یاد کردم مجموع صالحانست، قال الله تعالی: ﴿وَزَكَرِيَّا وَيَحْيَىٰ وَعِيسَىٰ وَإِيلَاسَ كُلٌّ مِّنَ الصَّالِحِينَ﴾. ۲

باب فی الاوائل و البدایات

بدانید ای طالبان تحقیق وای ساکنان طریق - وَقَّكُمْ اللهُ تَعَالَى لِمَرْضَاتِهِ - که ابواب رحمت حق گشاده نگردد مگر بذكر و حمد و ثنا خدای کریم را و هر که خواهد در رحمت بر دل وی گشاده شود، باید که ملازمت نماید به ذکر حق تبارک و تعالی، از برای آن که ذکر گفتن حق، کوفتن در حق بود و هر که در بسیار بگوید، لابد که بر وی بگشایند؛ قال رسول الله - صلی الله علیه و سلم - : «من اکثر قرع الباب یوشک ان یفتح له»، در کوفتن او را وقتی میسر شود کی /الف/ استعداد در کوفتن حاصل کند و استعداد آن در ابتدا تجرید است و تجرید دو نوعست؛ تجرید ظاهر و آن ترک زینت و تجریدی باطن و آن بود که وی را توقع آن نبود که وی را در دنیا و آخرت قدری و منزلتی باشد و دنیا و آخرت نزدیک وی بی قدر بود و بروی زمین کس را کم از خویش نه بیند از برای آنکه اگر نه چنین بود دلیل کند علی تزلزل قدمه فی طریق الارادة از برای آنکه واجیست که جهد کند تا خدائی را بشناسد نه حاصل کند نفس خود را قدری و منزلتی و فرق بود میان کسی که جاه نفس خود طلبد عاجلاً و آجلاً، چون چنین کند که گفتیم خدای تعالی به فضل خویش تطهیر دل وی بکند تا لوعت و حرقت ارادت بر دل وی ظاهر شود /ب/ و هر چه عادت مردمان است، دست از آن بازدارد و از جمله عادات مردمان اتباع شهوات است، چون بترک شهوات بگوید خدای تبارک و تعالی سینه وی را منشرح کند بر اسلام.

و پرسیدند از پیغمبر - صلی الله علیه و سلم - که انشراح صدر چگونه بود؟ قال علیه الصلاة و السلام: «اذا دخل النور فی القلب انشرح و انفتح». قیل یا رسول الله: و ما علامة ذلک؟ قال: «الانابة إلی دارالخلود و التجافی عن دارالغرور و التأهب للموت قبل نزول الموت».^۲

و این حدیث دلیل می‌کند بر آنکه حب مال و جاه از دنیا است، پس بدانکه تجرید مطلوب نیست لذاته بکل مطلوبست لکونه وسیلة الی تعدیل [ظاهره و] ^۳ باطنه تجرید از برای آنست که تا سالک راه حق /الف/ عادل شود ظاهراً و باطناً و عدل ضد ظلم بود و ظلم عبارتست از: «وضع الشیء فی غیر محلّه»، و خدای تبارک و تعالی به عدل فرموده است که نظام امور دین بر عدلست و عدل بر سه نوعست؛ عدلیست در اعتقاد و عدلیست

۱. محمدباقر مجلسی، بحار الانوار، ج ۱۵، ص ۸۹.

۲. الفتال النیسابوری، روضة الواعظین، ص ۴۴۸ (با اختلافات اندکی در الفاظ).

۳. از حاشیه.

در اقوال و عدلیست در افعال و بنده مامور است به عدل لقوله تعالی: ﴿إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالْإِحْسَانِ وَإِيتَاءِ ذِي الْقُرْبَىٰ﴾^۱

عدل در اعتقاد آن بود که: «ان یعتقد ما اعتقد الصحابة و التابعون و السلف الصالح»^۲ اعتقاد کند بهر چه سلف صالح اعتقاد کرده بودند اما به مجرد تقلید قناعت نکند، بلکه طلب دلیل کند و بهر دلیلی نیز قناعت نکند، بلکه طالب دلیلی بود که حق بر وی ظاهرتر بود و خویشتن را از اعتقادات /ب/ باطل نگاه دارد و آن میسر نشود مگر خویشتن را از ظن و تسویل و مکر در حق برادران نگاه دارد بلکه عدل در دل آن بود که بداند که خدای تعالی در دل وی را بیافریده است تا تفکر کند در صنایع و بدایع حق در آیات بینات و خدای تعالی را بشناسد به واسطه وی، بس دل را در هر چه غیر این استعمال کند، ظلم کرده باشد و از جمله عدل دل آن بود که پیوسته عازم بود بر طاعت و عبادت و بر اعراض از غیر حق و قناعت کند به قلیل از دنیا و عزم کند بر تعلم علم معامله علم احوال دل بود آنچه محمود بود و آنچه مذموم بود آنچه محمود بود همچون صبر و شکر و خوف و رجا و رضا و زهد و توکل /الف/ و یقین استقامت و تقوی و ورع و غیر آن و معرفت حقایق این احوال و حدود و اسباب و ثمرات و علامات و معالجه آنچه ضعیف است تا قوی شود و این علم آخرت بود و آنچه مذموم بود هم چون خوف فقر و غل و حسد و حقد و غیر ذلک من الصفات المذمومة و علم به حدود و اسباب و ثمرات و علاج این علم آخرت است و فرض عین است بر هر کسی در فتوی علماء آخرت «و المعرض عنها هالک بسطوة مالک الملوک فی الآخرة کما أن المعرض عن الأعمال الظاهرة هالک بسیف سلاطین الدنیا بحکم»^۳ و فتوی فقهاء دنیا، معنی این کلمات آنست که هر که اعراض کند از چنین علم که تقریر کرده شد، او فردا روز قیامت به شمشیر قهر حق تبارک و تعالی /ب/ هلاک شود، چنانکه هر که اعراض کند از اعمال ظاهر در دنیا به شمشیر سلاطین هلاک شود این علم معامله بود که گفتیم.

اما علم مکاشفه آن باشد که: «ان یرتفع الحجاب عن قلبه حتی یتضح له حلیة الحق فی هذه الامور اتضاحاً یجری مجرى العیان الذی لا یشک فیه»^۴ چون سالک به این علم قیام نماید، حجاب روی دل وی برخیزد و حق بر وی ظاهر شود چنانک شک نماند. حاصل

۱. نحل / ۹۰.

۲. مطلبی است که غزالی آن را در باب احوال قلب، احیاء علوم الدین آورده است و برخی نویسندگان بعدی همچون ملا محمد صالح مازندرانی، شرح اصول الکافی، ج ۲، ص ۱۲ نیز آن را نقل کرده‌اند.

علم آخرت دو نوعست علم مکاشفه و علم معامله علم مکاشفه علم باطن بود و این جمله علوم بود و بعضی از عارفان گفته‌اند که هر که را از این علوم نصیب نبود او را از سوی خاتمت باید ترسید و اقل نصیب آن علم تصدیق و تسلیم است مر اهل این علم را /الف/ و گفته اندکی هر که درو دو خصلت بود و آن بدعت و کبرست، هیچ در بر وی گشاده نگردد ازین علم و گفته‌اند هر که دنیا دوست دارد یا مُصر بود بر هواء نفس به حقیقت این علم نرسد و اندک‌ترین عقوبتی که منکر این علم را باشد آن بود کی بهره و بی نصیب ماند از این علم: «و هو علم الصّٰدِقِیْنِ وَ الْمُقْرَبِیْنِ»، یعنی علم مکاشفه عبارت از نوری بود که در دل ظاهر شود بعد از آنک دل پاک شود از صفات مذمومه در آن نور حقیقت اسما معانی مجمل که شنیده باشد از بیش و حقیقت آن نادانسته هویدا شود، چنانک معرفت حقیقی بذات حق سبحانه و تعالی و به صفات و به افعال و به حکمت در آفرینش دنیا و آخرت و معرفت /ب/ به معنی نبوت و نبی و لفظ ملائکه و شیاطین و کیفیت معادات شیاطین با مردمان و کیفیت ظهور الملک للانبیاء و کیفیت وصول الوحی الیهیم و معرفت به ملکوت سموات و ارض و معرفت دل و معرفت تصادم ملائکه و شیاطین و معرفت فرق میان خاطر ملک و میان خاطر شیاطین و معرفت آخرت و بهشت و دوزخ و عذاب کون و صراط و میزان و حساب و معرفت ﴿كَفَىٰ بِنَفْسِكَ الْيَوْمَ عَلَيْكَ حَسِيبًا﴾^۱ و معرفت میثاق و امانت و لوح و قلم و عرش و کرسی و غیر آن و از جمله عدل دل آنست کی بداند که خدای تبارک و تعالی یکی است و وی را شریک نیست و شهادت دهد به وحدانیت و فردانیت و صمدانیت /الف/ حق تعالی و عدل در آن شهادت آن باشد که از هیچ کس امید خیر ندارد و شر از هیچ کس نبیند و از هیچ کس ترسد و در همه احوال رجوع وی با حق بود و نیکو ظن بود و در بند معرفه کلمه توحید بود کی اول چیز که بر بنده واجب شود کلمه توحید بود و فهم معنی این کلمه و این کلمه لا اله الا الله محمدرسول الله باشد و واجب نیست کشف این کلمه کردن بنظر و بحث و تحریر ادله، بل کفایت باشد تصدیق اعتقاد جزم بی اضطراب نفس و اختلاج ریب و باشد که این معنی حاصل شود به مجرد سماع و تقلید و دلیل بر آنک پیغامبر - صلوات الله علیه - از اجلاف عرب به مجرد تصدیق و اقرار قناعت کرد بی تعلیم دلیل، «فاذا فعل ذلك فقد ادا واجب الوقت» بدلیل آنکه اگر بمیرد /ب/ از عقب آن اقرار و تصدیق مطیع می‌زد مر خدایی تبارک و تعالی و عاصی نباشد و اگر یزید

از وقت چاشت تا نماز پیشین واجب شود به تجدد دخول وقت به تعلم طهارت و نماز و روزه و زکات و حج و این از افعال باشد و ما يتعلق به تروک یحب بحسب ما يتجدد من الحال یعنی آنچه تعلق بترک چیزها دارد آن مختلف بود به نسبت را اشخاص چنانک برکند تعلیم آنچه حرامست از کلام واجب نشود و بر نابینا آنچه حرامست از نظر واجب نشود و هر چه پوشیده باشد واجب باشد تنبیه کردن زیرا که اگر در زمین مغضوب نشستہ باشد تعریف آن واجب باشد و هر چه ملابس او نباشد و لیکن تصلد ۱۱/الف/ آن باشد که نزدیک شود بدان چیز چنانکه در شهری گوشت خنزیر می دهند و می خورند تعلیم آن واجب باشد، فالحاصل: «ما وجب تعلیمه وجب تعلمه» و اما آنچه در اعتقاد و اعمال دل بود به حسب خواطر واجب شود اگر خاطری بیاید که شکی در معانی کلمه شهادت پدید آرد واجب بود آموختن علمی که موجب زوال آن شکل بود و اگر بمیرد بیش از آنکه اعتقاد کند در که کلام حق قدیمست و حق تعالی مرئی است و محل حوادث نیست و جز ازین که در معتقدات یاد کنند بر اسلام مرده نباشد و علمی که فرض عین است اینست و معنی آن باشد که علم به کیفیت عمل واجبست و به وقت وجوب ۱۱/ب/ آن «و انما اراد بالعلم المعروف بالالف واللام فی قوله - عليه الصلوة والسلام: «طلب العلم فريضة على كل مسلم» الذی هو مشهور الوجوب على المسلمين لا غير و هو ثلث اعتقاد و فعل و ترک كما ذکرنا و این عدل که در اعتقاد یاد کردم مفتاح نام علیم و عزیز حق باشد چون مُرد محقق شود درین هر دو نام عدل سالک با عدل این دو نام جمع شود و عدل حق در اسم علیم آنست که علم را مخصوص گردانیده است به انبیاء و خواص اولیاء و نصیب ایشان در آخرت از حقیقت علم تقدیر کرده است و فرموده است در کلام مجید: ﴿هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ﴾^۱ و عدل حق در اسم عزیز آن باشد که ظاهر ۱۲/الف/ بود بر خواص و محجوب بود از عوام و چون هر دو عدل جمع شوند حق تعالی و تقدس به زبان بی زبان با وی سخن گوید و به زبان وی بآبندگان خود سخن گوید چنانکه پیغامبر - صلوات الله علیه - می فرماید: «ان الحق لينطق على لسان عمر»^۲ و این معنی زفان سکینه باشد و سکینه را زفانی است فصیح کی خبر می دهد از مغیبات و اشارت بر آن زفان الف الله است و آن

۱. زمر/ ۹.

۲. احمد بن حنبل، مسند، ج ۲، ص ۵۳. سرخسی (متوفی ۴۸۳) در کتاب المبسوط (ج ۲، ص ۱۷۹ و ج ۱۲، ص ۴۹) این خبر را به صورت «ان ملكا ينطق على لسان عمر» آورده است. این خبر به صورت های دیگری نیز در مجامع حدیثی اهل سنت آمده است.

زفان، زفان تمجید و توحید حق تعالی و تقدس باشد. این الف را شش جهت است جهتی یمین و آن زفانی دارد کی بطاعت و عبادت می‌فرماید و جهت یسار و آن زفانی دارد که آن از معاصی منع می‌کند و جهت فوق و آن زفانی /۱۲ب/ دارد کی امضا قضا تقدیر می‌کند و جهت تحت و آن زفانی دارد کی اظهار سر عبودیت می‌کند مر اهل را و جهت ظهر و آن زفانی دارد کی اظهار آلاء متظاهره می‌کند و جهت بطن و آن زفانی دارد کی اسرار آلاء مترادفه می‌خوانند و این معنی که یاد کردیم حقیقت این آیت است که حق تعالی می‌فرماید: ﴿إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالْإِحْسَانِ وَإِيتَاءِ ذِي الْقُرْبَىٰ وَيَنْهَىٰ عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ وَالْبَغْيِ يَعِظُكُمْ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ﴾^۱، فالعدل لسان يدعو الى الطاعة، والاحسان لسان يمنع عن المعصية، و ايتاء ذى القربى لسان يحكم بامضاء القضاء والقضية، وينهى عن الفحشاء لسان يظهر سر العبودية، وينهى عن المنكر لسان /۱۳الف/ يظهر آلاء المظاهرة، وينهى عن البغى لسان يظهر نعماءه المترادفة.

و ائمه تفسیر چنین می‌فرمایند که عدل در افعال باشد و احسان در اقوال یعنی مکن آنچه عدل نیست و مگو آنچه نیکو نیست و بعضی گفته اند که عدل شهادت ان لا اله الا الله است و احسان اداء فرائض و ايتاء ذى القربى یعنی صلت ارحام و ينهى عن الفحشاء زنا باشد و المنكر شرك بود و البغى كبر و ظلم يعظكم یعنی ينهيكم ان هذا كله يامرکم ان تتخاضوا على ما فيه الله رضا لکی تنغضوا، این زفان زکریا پیغمبر را بود - صلوات الله علیه - و این عبارت از نداء خفی باشد قال الله تعالى: ﴿كَهَيْعِص * ذِكْرُ رَحْمَةِ رَبِّكَ عَبْدَهُ زَكْرِياً *﴾ /۱۳ب/ اِذْ نَادَى رَبَّهُ نِدَاءً خَفِيًّا^۲ و آن عبارت از دنو و قربتی بود بحق، چنانکه نفس و حفظه مطلع نشود بدان ندا، فکانه ینادی ربّه یا خفی اللطف الطف بی بلطفک الخفی، پس این نداء خفی زبانی باشد در اجابت حق تعالی از برای آنک رحمت اینجا به معنی اجابت است و ائمه تفسیر - کثرهم الله - فرموده اند در نداء خفی یعنی نداء خفياً یخفی ذلک فی نفسه ولا یزید ریباً و این معنی عین عدل باشد و این نداء خفی از قوت صلاحیت دل باشد یعنی دل او شایسته مناجات باشد و منادات حق بود و این معنی بود که خدای تبارک و تعالی زکریا را از جمله صالحان خواند و صلاح دل از نور عبودیت بود و چون /۱۴الف/ نور عبودیت بر دل غلبه کند دل از نور رحمت پر شود و زبان سکینه در وی پدید آید و اجتماع عدل بنده با عدل حق تبارک و تعالی بدان بود که نور اصطفی با نور صدق جمع

۱. نحل / ۹۰.

۲. مریم / ۱ - ۳.

شود و حسن معامله با خدای تعالی و دیدن معامله [حق با خویشتن به واسطه آنک نظر او از معامله] ۱ / ۱۴ ب / خود برخیزد و پیدا کند بر سالک و این عبارت از آن بود کی عیشاً بالله و مع الله پدید آید و آن دو نور که گفتیم لوح محفوظ شود در عرش حقیقت سالک که رسم کمال درو ظاهر می شود از برای آنکه ظاهر کمال رسول را باشد - علیه الصلوات - و رسم کمال اولیاء و صدیقان را و هر که کی تمام شود از خلق تمام شدن وی به قدر اطلاع او بود بر کمال حق تبارک و تعالی و رسم کمال اولیاء / ۱۴ ب / را بدان بود که حق سبحانه و تعالی اسقاط نقص کند از او به واسطه اصطفی کما قال الله تعالی: ﴿وَاصْطَنَعْتُكَ لِنَفْسِي﴾^۲ و کما اقسام الّتی - صلی الله علیه و سلّم - حیث قال: «لعمرك عدل»، در اعتقاد این بود کی یاد کردیم.

اما عدل در اقوال، بدان ای طالب حق - ایدک الله بتوفیقه - که عدل در اقوال آن بود که کلمه حق گوید و از حق گوید، از برای حق گوید و کلمه حق گفتن آن بود کی راست گوید و به قدر ضرورت گوید تا مستحق رحمت خدای تعالی شود به حدیث پیغمبر علیه السلام کی چنین می فرماید: «رحم الله عبداً تکلم فغنم، أو سکت فسلم، ألا و أن للسان أملك شیء للانسان، ألا و أن کلام / ۱۵ الف / العبد کله علیه إلا ذکر الله تعالی، أو أمر بمعروف، أو نهی عن منکر، أو اصلاح بین الناس. فقال له معاذ بن جبل: أنؤاخذ بما نکتلم؟ قال رسول الله صلی الله علیه و سلّم: و هل یکب الناس علی مناخرهم فی النار إلا حصائد ألسنتهم، فلیحفظ ما جرى به لسانه و لیحرس ما انطوی به جنانه، و لیحسن عمله و لیقصر املته. ثم لم یمض أيام إلا نزلت هذه الآیة: ﴿لَا خَیْرَ فِی کَثِیْرٍ مِنْ نَجْوَاهُمْ إِلَّا مَنْ أَمَرَ بِصَدَقَةٍ أَوْ مَعْرُوفٍ أَوْ إِصْلَاحٍ بَیْنَ النَّاسِ﴾^۳.

معنی حدیث اینست که رسول خدای می فرماید کی رحمت خدای بر بنده باد که چون سخن گوید خیر گوید و چون خاموش شود سلامت خویش جوید و خویشتن از تفکر / ۱۵ ب / باطل نگاه دارد و هر سخن که بنده گوید همه بر وی نویسند مگر ذکر حق تعالی و امر معروف و نهی منکر و اصلاح میان مردمان و هر که سلامت می طلبد باید که هر چه به

۱. از حاشیه.

۲. طه / ۴۱.

۳. نساء / ۱۱۴.

۴. ابن عربی، الفتوحات المکیة، ج ۴، ص ۵۴۲؛ محمد تقی مجلسی، بحار الانوار، ج ۷۴، ص ۱۷۸؛ میرزا حسین نوری، مستدرک الوسائل، ج ۹، ص ۳۲.

زبان او پرود نگاه دارد تا توبه کند و استغفار و هر چه دل وی عزم کند بر کردن آن تا زائل کند و عمل نیکو کند و پیش نماز از پیش برگیرد.

و بدانک که قادرترین اعضا و جوارح بر مردم زفانست باید در حفظ او بیش کوشد دیگر در عدل زفان آن باشد کی زفان را از تصنع و تکلف در گفتن نگاه دارد و سخن خویش را نیاراید از برای مردمان و هر چه گوید از دانسته گوید و بر عمداً سخنی نگوید و باید قول گوینده به اعتقاد /الف/ ۱۶ یکسان بود و رسول خدا فرموده است که: حق مؤمن بر مؤمن به شش خصلت است اول آنست که در هر وقت کی وی را ببیند سلام گوید و چون عطسه دهد جواب گوید و چون او را بخواند اجابت کند و چون بیمار شود به عیادت وی شود و چون بمیرد به جنازه وی حاضر شود و هرج از برای نفس خود دوست دارد از برای او دوست دارد اما عیادت و حضور جنازه را حدی محدود نیست شاید کی اهل فضل را و همسایگان را بیش تعهد نکند از غیر ایشان و اقاریر را، همچنین اگر بمیرد فاسقی که فسق او ظاهر باشد یا مردن سر بدعتیان باشد که مردمان را بدان بدعت می‌خواند /ب/ ۱۶ اگر ترک عیادت و حضور جنازه وی کند به خشم «و ان یکاد» بر وی از برای خدای تعالی نیکو باشد، فاما حال دعوت اگر دانی که رفتن بدان دعوت دین و دنیا ترا به فساد نخواهد آورد اجابت مستحباً باشد و نیکو بود و اگر دانی که رفتن سبب اثمی و وزری خواهد بود بر تو یا معصیتی ظاهر خواهد کرد اجابت نباید کرد و اگر به موضع دور خوانند که دشوار بود بر تو رفتن بدان موضع اختیار ترا بود اگر خواهی بروی و اگر خواهی نروی و از دعای فاجر [ظاهر] فجوره فترکت اجابته غضباً لله و انکاراً لسیرته، فهو افضل و اگر فاجری خواند نارفتن افضل باشد و اگر اجابت کنی از برای خویشی و همسایگی یا از ترس ظاهر نکند در پیش /الف/ ۱۷ تو معصیتی روا باشد رفتن و اگر مردی بود عامل ظالم یا بازرگانی که ربا دهد روا باشد که اجابت کنی چون ندانی که آنچه بتو می‌دهد حرامست بعینه و اما بدل سلام و جواب سلام واجب باشد مر زاهد و فاسق را و زیارت کردن در حق زاهد به مصافحه و تبسم و پرسیدن از احوال و کذالک تشمیت البرّ و الفاجر اذا حمدالله تعالی و همچنین نصیحت واجب باشد بر تو و فاجر را در غیبت و شهادت واجب تر در حق کسی که هم صحبت تو باشد و تو با وی صحبت داری و تصرف مظلوم واجب است، سواء كان برّاً و فاجراً و کذلک ابرار المقسم فهو ان یقسم علیک المسلم فی امر لنعفله او لتترکه فعلیک

ان بیره و لیس لک ان یحنته ان امکنک / ۱۷ب/. و از عدل زیان آن باشد که سخن درشت نگوید یا برادران بلکه به لطف گوید و از فحش گفتن اجتناب نماید و در بند ایذاء مردمان نباشد و اگر کسی با وی علف کند او به لطف جواب گوید و برادران خویش را یاری دهد در حضور و غیبت و عرض برادران نگاه دارد و در بند آن باشد که همه خلق از زبان او به سلامت باشند که صفت مسلمانی اینست و باید که زبان را از خطا و دروغ و سخن چینی و غیبت و ریا و نفاق و مباحات و تزکیت نفس خود و خصومت و فضول و خوض در باطل و تحریف و زیادت و نقصان و بسیار گفتن نگاه دارد که رسول خدای تعالی می‌فرمایند:

« لا تکثروا الکلام بغیر ذکر الله تعالی، فإن کثرت الکلام بغیر ذکر الله، تقسی القلب و إن أبعد الناس من الله تعالی / ۱۸الف / القلب القاسی »^۱، معنی حدیث اینست که هر که سخن بسیار گوید بغیر ذکر خدای تعالی، دل را سخت کند و دورترین مردمان بحق تعالی دل سخت باشد و طالب راه حق باید که زبان را از مدح نگاه دارد خصوصاً مدح فاسق له، رسول می‌فرماید - صلی الله علیه و سلم - : «إذا مدح الفاسق غضب الربّ و اهترّ العرش» و «کذلک لا نقل للمنافق سیّدنا فانّ بکم سیدکم فقد اسخطتم ربکم»^۲، معنی حدیث اینست که هر فاسقی را مدح کند خدای تعالی در خشم شود و عرش بجبند و منافق را سید خوانید که حق سبحانه و تعالی را در خشم آرید و ناپسندیده‌تر آنست که در روی ممدوح گوید حاصل آنکه خدای تعالی / ۱۸ب / زبان را از برای ذکر گفتن و قرآن خواندن و کلمه حق گفتن و دفع مضرت از خویش کردن و جذب منفعت به طریق مشروع کردن و اظهار کلمه حق کردن آفریده است هر چه غیر آن استعمال کنند ظالم باشند و برکت عدل برود و بدانکه عدل زبان مفتاح عدل اعتقاد باشد قال علیه‌السلام: «لا یستقیم ایمان عبد حتی یستقیم قلبه و لا یستقیم قلبه حتی یستقیم لسانه»^۳، چون عدل زبان با عدل اعتقاد جمع شود مداومت خدمت بر حد موافقت و شرایط سنت پدید آید و مداومت شکر بر آنج خدای تعالی او را اهلیت خدمت و شایستگی حضرت کرامت فرموده است و خوش دلی بدانج خدای تعالی او را محل اوامر و / ۱۹الف / نواهی خود گردانیده است و به برکت اجتماع این

۱. محمد بن حسن شیخ طوسی، الامالی، ص ۳؛ حر عاملی، وسائل الشیعة، ج ۱۳، ص ۱۹۴. در موطأ مالک بن انس (ج ۲، ص ۹۸۶) این روایت به عنوان آنچه از عیسی علیه السلام نقل شده، آمده است.

۲. بخش اول این خبر، شهرت فراوانی دارد و در متون کهنی از جمله کتاب الصمت و آداب اللسان ابن ابی الدنیا (ص ۲۲) نقل شده است. نیمه دوم نیز به صورت حدیثی جدا در مسند احمد بن حنبل، ج ۵، ص ۳۴۷ آمده است.

۳. احمد بن حنبل، المسند، ج ۳، ص ۱۹۸.

هر دو عدل، دین مرد سالک اسلام گردد چنانکه خدای می‌فرماید: ﴿إِنَّ الدِّينَ عِنْدَ اللَّهِ الْإِسْلَامُ﴾^۱، یعنی دل سلامت یابد از زفان و زبان از دل و به سبب سلامت ایشان دل سلامت یابد از شر نفس و چون دل سلامت یابد از شر نفس نور اسلام غلبه کند از باطن سالک به ظاهر سالک و آن غلبه نور عبادت از کلمه حق باشد و این کلمه، کلمه حکمت بود و کلمه حکمت رافع و نافع بود یعنی مرد را از بر ظاهر به بحر باطن رساند و از بحر باطن به رزق مشاهده و معانی رساند و این کرامت بنی آدم بود، قال الله تعالی: ﴿وَلَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ وَحَمَلْنَاهُمْ فِي الْبُرِّ وَالْبَحْرِ وَرَزَقْنَاهُمْ مِنَ الطَّيِّبَاتِ وَفَضَّلْنَاهُمْ عَلَى كَثِيرٍ مِمَّنْ خَلَقْنَا تَفْضِيلًا﴾^۲، و این اسم کریم حق بود تعالی و تقدس معنی کریم آن باشد که چون عطا دهد بیش از آن دهد که امید باشد به فضل وی و باک ندارد که بسیار دهد و به هر که خواهد دهد و چون قادر شود، عفو کند و چون وعده کند، وفا کند و راضی نباشد که حاجت به غیر آن عرضه کنند و هر که به وی پناه گیرد، ضایع نگذارد و وی محتاج شفاعت کس نبود در عطا، بس هر وقتی که نور کرم حق بر بنده ظاهر شود، سالک کلمه حق باشد که مرده را زنده کند و ناقص را تمام گرداند.

و اما عدل در افعال، بدانیدای سالکان راه حق - بصرکم الله فی عیوب انفسکم - کی عدل در افعال برای آن بود تا مرد مستعد قبول حقایق / ۲۰الف / شود مثال این آن باشد که جهاد جهادست و خدای تعالی جهت قبله را مخصوص گردانیده است به تشریف، عدل آن باشد که در احوال ذکر و عبادت و وضو برابر قبله نشیند و وقت قضاء حاجت و کشف عورت روی بگرداند از برای شرف قبله و دست راست بر دست چپ فضیلتست و زیادتی عدل آن بود کما استعمال وی کند در کارها شریف چون برگرفتن و طعام خوردن و عطا دادن و دست چپ از برای استنجا و قاذورات و غیر آن دارد هر که این عدل نگاه دارد در جمله حرکات و آن جمله در متابعت رسول خدای باشد آن عدل و آن صحت هستی درست در دل او ظاهر کند و صورت او راست شود و مستعد قبول صورت سعادت شود / ۲۰ب / و آن نفع روح بود قال الله تعالی: ﴿فَإِذَا سُوِّتُهُ وَنَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي﴾^۳، و روح الله مفتاح همه سعادت‌ها باشد و این نفخ روح بعد از تسویت باشد و دلیل برین آنست که هر که راست گوید خوابی کی ببیند راست بود چون این عدل که یاد کردیم به اسم حق تعالی و آن عدلست جمع شود و عدل از صفات ذات باشد.

۱. آل عمران / ۱۹.

۲. اسراء / ۷۰.

۳. حجر / ۲۹.

بدان معنی که هر چه خواهد بکند در ملک خویش و این اشارتست به آنکه حق تعالی مستحق است مرصفت علو را از برای آنکه حقیقت عدل آنست که فعل نیکو و صواب باشد و نیکو و صواب وقتی بود که فاعل را رسد که بکند بحق ملکه ما یرید و عدل درین اسم آنست که حق تعالی رضا در حکم خود نهاده است / ۲۱ الف / و صبر در زیر بلا پنهان کرده است: «لیستقبل العاقل حکمه برضاء و یصبر تحت بلا یاه بغیر شکوی و یستقبل الجاهل فی الابتداء او یظهر الکراهیه فی الانتهاء»، یعنی دل عاقل فراخ باشد در کشیدن بار تقدیر. حق و دل جاهل تنگ باشد در مفاجات تقدیر حق تعالی، پس چون عدل صحت افعال با عدل اسم حق تعالی جمع شوند و بنده محقق شود در اسم عدل عقل و سر و روح قرار گیرد با یکدیگر و از یکدیگر نگرینند و به حسن ادب با یکدیگر معامله کنند نفس نیز مودب شود به فیض آن نور ادب از ایشان و ادب عدل بنده شود. لاجرم پیغمبر - علیه الصلوة و السلام - می فرماید: «اذنبی ربی، فاحسن تادیبی»^۱ این همه / ۲۱ ب / که یاد کردیم شد در بیان عدل دیگر.

بدانید ای سالکان راه حق - سهل الله طریقہ - که راه حق تعالی گشاده نگردد بی مجاهده، استاد ابوعلی دقاق^۲ - رضی الله عنه - می گوید: «من زین ظاهره بالمجاهدة، حسن الله سرائره بالمشاهدة»^۳، یعنی هر که ظاهر خویش را به مخالفت نفس بیاراید و آراسته دارد خدای تعالی سرائیر او را نیکو گرداند به مشاهده. و استاد امام زین الاسلام می فرماید که: «هر که در بدایت صاحب مجاهده نباشد، ازین طریق شمه نیابد»^۴ و ابوعثمان مغربی - رحمه الله علیه - می فرماید که: «هر که گمان برد کی ازین طریقت چیزی بر وی گشاده گردد یا کشف کند بی لزوم مجاهده، / ۲۲ الف / او در غلط است». و قال الاستاد ابو علی - رضی الله عنه - : «من لم یکن له فی بدایته خدمة، لم یکن له فی نهایته جلسته»^۵، و المجاهدة عبارة عن حمل النفس

۱. ابن اثیر، النهایة فی غریب الحدیث، ج ۱، ص ۴.

۲. ابوعلی حسن بن علی بن محمد مشهور به دقاق از صوفیان و عارفان مشهور خراسانی قرن چهارم و پنجم و استاد قشیری است. درباره تاریخ وفات وی اختلاف و سالهای ۴۰۵، ۴۰۶ و ۴۱۲ ذکر شده است. وی را در بخش قدیمی شهر نیشابور و در بخش کهن دژ به خاک سپردند. برای شرح حال وی بنگرید به: ابوالحسن الفارسی، المختصر من کتاب السیاق لتاریخ نیشابور، تحقیق محمد کاظم محمودی (تهران، ۱۳۸۴ ش)، ص ۳ - ۶؛ حسین لاشی، «ابوعلی دقاق»، دائرة المعارف بزرگ اسلامی، ج ۶، ص ۳۹ - ۴۰.

۳. ابوالقاسم القشیری، الرسالة القشیریة، ص ۱۷۷.

۴. ابوالقاسم القشیری، همان، ص ۱۷۷.

۵. در متن الرسالة قشیری (ص ۱۷۷)، به جای بدایته خدمة، قومه آمده است و ادامه مطلب بعد از جلسه در رساله موجود نیست.

علی خلاف دواعیها فی عموم الاوقات و منعها عن المألوفات»، یعنی مجاهده عبارت از خلاف نفس و هوا باشد در بیشتر اوقات و این معنی در زهد باشد، طالب حق باید کی زهد بر وی غالب بود، برای آنک زهد کلید استقامت است و استقامت کلید جمله سعادتست و ثمره زهد قناعت است به اقل دنیا به قدر ضرورت.

و هو قدر زاد راکب و آنج ضرورت بود از زاد طریق مسکن و ملبس و مطعم اثاث اقصاء درجات مطعم اقتصاد باشد بر دفع جوع فی الحال یعنی چون سکونت نفس /۲۲الف/ حاصل کند در بامداد از برای شب ادخار نکند و اوسط آن باشد که ادخار روا باشد تا یک ماه و ادنی آن بود تا یک سال و درین مقام باید کی چیزی دیگر قبول نکند از خلقان چون داود طائی - رحمة الله علیه - بیست دینار داشت، آنرا نگاه داشت و قناعت کرد به آن بیست سال و آن قدر مبطل زهد نبود و گفته‌اند مقدار قوت رطلی بود یا نصف رطلی و زیادت ازین مبطل رتبت زهد بود و اما الجنس اندک‌تر آن چیزی بود که قوت بود چون سیوس و میانه آن نان جو بود و اعلا آن نان گندم بود نان پخته بیزد، تنعم بود و آن مناقض زهد بود و ادام سرکه و تره و نمک بود و اوسط آن روغن /۲۳الف/ بود و اعلاء آن گوشت و این در هفته یکبار بود یا دو بار قالت عائشه - رضی الله عنها: «کان یاتی اربعون لیلة و لم یوقد فی بیت رسول الله علیه و سلم مصباح و لا نار»، و قیل: «ما شبع رسول الله - صلی الله علیه و سلم - منذ قدم المدينة ثلثة ایام من خبز التبر»^۲ و اما الملبس آنج بیوشاند و دفع سرما و گرما کند و اعلاء آن پیرهن و ازار پای و دستار درشت بود که اگر چنان بود که جامه شوید هیچ دیگر نباشد که درپوشد؛ «و قد عد علی قمیص عمر الخطاب - رضی الله عنه - اثنی عشر رقعة بعضها من ادیم و قال بعضهم قومه ثوبی سفیان بدرهم و اربعة دوانیق

۱. صالحی شامی، سبل الهدی و الرشاد، ج ۷، ص ۹۲. همچنین بنگرید به: ترمذی، شمائل النبی، صص ۱۰۰-۱۱۵ (باب ما جاء فی صفة إدام رسول الله صلی الله علیه و سلم).

۲. شیخ صدوق، الامالی، ص ۳۹۸. در این خبر که از قول امام صادق - علیه السلام - نقل شده، حضرت اصل مطلب یعنی خوردن نام گندم توسط پیامبر را منکر شده و در ادامه گفته اند که پیامبر از نان جو هیچ گاه بدان حد که گرسنگیشان را رفع کند، میل نکرده اند. ترمذی (سنن الترمذی، ج ۴، ص ۹) نیز به جای نان گندم، نان جو ذکر کرده است. برای روایات اهل سنت که از نان گندم در آنها سخن رفته است بنگرید به: مسلم بن حجاج قشیری، صحیح مسلم، ج ۸، ص ۲۱۷؛ بیهقی، السنن الکبری، ج ۷، ص ۴۷. ابو عیسی محمد بن عیسی ترمذی (متوفی ۲۷۹) بحثی در کتاب شمائل المصطفی، حقه و خرج احادیثه ماهر یاسین فحل (بیروت، دار الغرب الاسلامی، ۲۰۰۰)، ص ۹۶-۹۹ بابی با عنوان «باب ما جاء فی صفة خبز رسول الله صلی الله علیه و سلم» دارد.

و اما المسکن فادناه ان یقنع بزایوة المسجد او ریاط /۲۳ب/ اهل الصفة»، یعنی قناعت کند به مسجدی یا خانقاهی چنانکه اهل صفة کرده بودند و اعلا آن بود کی از برای نفس خود موضع خاص ترتیب نکند یا به اجارت بگیرد به شرط آنکه به قدر حاجت بیش نبود و بناء سرای بلند نکند اگر داند که در خبر آمده است که هر که بناء خانه بیش از شش ذراع بردارد، «ناداه مناد: الی این یا افسق الفاسقین؟» و قال رسول الله - صلی الله علیه و سلم - : «من بنی فوق ما یکفیه کلف أن یحمله یوم القیامة»^۱، یعنی هر که بنا کند بیش از قدر حاجت فرمایند وی را روز قیامت تا آنرا برگیرد.

اما اثاث البیت، فادناها حال عیسی - علیه الصلوة - و آن شانه باشد و کوزه آب، و کان ضجاع رسول الله - صلی الله علیه و سلم - /۲۴الف/ الذی ینام علیه وسادة حشوها لیف و عباوه، حال مردم اینست در دنیا که یاد کرده شد، پس هر که را محروم کرده باشند ازین رتبت به این که تحسرس بود بر فوات آن و بدانکه هر که زاهد باشد در دنیا و نفس او مایل بود بدان و او مجاهده می کند تا نفس او متزهد بود نه زاهد و اول زهد تزهد بود و گفته اند هر کی نفس او تنفر نماید از دنیا و میل نکند به دنیا از برای آن گرداند که جمع میان نعیم دنیا و نعیم آخرت محال بود حال او همچنان بود که به ترک سفالی بگوید تا دری، عوض او زاهد است در دنیا و هر که نفس او میل نکند به دنیا اصلاً و تنفر نماید از دنیا و مال به نزدیک وی همچون /۲۴ب/ آب بود و خزانه حق هم چون دریا و التفات دل وی نبود به مال نه بر سبیل رغبت و نه بر سبیل نفرت او کامل بود و این مجاهده که یاد کرده شد حال مرید بود و مرید باید که سست نشود اثناء اللیل و اطراف النهار از انواع طاعات و ریاضات و مجاهده ظاهر و مکائیده باطن مشغول بود و در جامه خواب نخسبد و علاج اخلاق کند و از امور عادتی مفارقت نماید و دست در گردن مخاطر کند و ممارست میثاق و تحمل آن به واجبی بکند.

استاد ابوالقاسم قشیری - رحمة الله علیه - ارادت ابتدا طریق سالکان باشد و اول منزل طالبان حق و این صفت را نام ارادت بدان دادند کی مقدمه /۲۵الف/ و هو اصل للاصول [و این خضال که یاد کرده شد آثار ستوده و لوازم پسیندیده دارد]^۲ کی فضل همه خلق بر خویش ببیند و همه را برزگتر از خویش داند و اگر ذکر آن کرده شود به تطویل انجامد.

۱. طبرانی، المعجم الکبیر، ج ۱۰، ص ۱۵۲؛ هیشمی، مجمع الزوائد، ج ۴، ص ۷۰.

۲. از حاشیه و با علامت صح.

باب فی الاواخر و النهايات

و این بدر بیان احسانست و نصیب یحیی پیغامبر - علیه السلام - از احسانست. قال رسول الله - صلى الله عليه و سلم - : «أحسن عاقبتنا فى الأمور كلها و أجرنا من خزی الدنيا و عذاب الآخرة» و قد نقل: «الأمور بخواتيمها»^۱ و كان رسول الله صلى الله عليه و سلم إذا ودع احدًا قال: «أستودع الله دينك و أمانتك و خواتيم عملك».^۲

بدانیدای صادقان وای مشتاقان - نور الله قلوبکم و عیونکم بنور الاحسان و ازالة عیونکم عن عیونکم بتلاؤ طالع الاحسان - که خاتمت کارها ۲۵/ب و نهایت ابرار بر چهار نوع بود و این چهار نوع حالت مشاهده باشد بر تفاوت، بعضی خدائی را تبارک و تعالی به آخر کار به نظر و استدلال بینند و بشناسند و این علما ظاهراند و این معنی از برای آن بود کی نور انسانیت ایشان مبدل نشده باشد بحوة اصل اگر مبدل شود انسان احسان شود و محسن صفت وی گردد و خدای تعالی محسنان را دوست دارد، چنانکه می فرماید در کتاب عزیز خویش: ﴿إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ﴾^۳ و محبوب حق تعالی محبوب نماوند بنظر و استدلال و بعضی آن باشد که به علم بیان خدائی را تبارک و تعالی بشناسد و نبینند و این حالت الهام بود و الهام با نظر و استدلال ۲۶/الف جمع شود وقوی تر بود و این علما طریقت‌اند و این مقام، مقام مخاطره باشد و این نسبت آن باشد کی محبوب باشند به طیران سرور روح و معنی یعنی نور سرایشان مبدل نشده باشد به نور سیادت و نور سیادت نور سعادت باشد و این عبارت از آن معنی بود که پیغامبر - صلى الله عليه و سلم - فرمود: «السعيد من سعد فى بطن أمه، و الشقى من شقى فى بطن أمه»^۴ یعنی مستهلک شده در نور سید خویش در ابتدا خلقت و در آن استهلاک لذات شهوات برود از برای آنکه مستغرق شود در توحید و فانی شود از لذات توحید و حجت توحید و این استغراق و این استهلاک نیز متفاوت بود، بعضی آن باشند کی خدای ۲۶/ب تعالی را بینند و بشناسند به علم حال و این علما حقیقت‌اند و این حالت مکاشفه باشد و این سبب آن بود کی حقیقت ایشان محلی شود به حیات حقیقی و فرقت میان حیات اصلی و حیات

۱. احمد بن حنبل، المسند، ج ۴، ص ۱۸۹؛ حاکم نیشابوری، مستدرک على الصحيحین، ج ۳، ص ۵۹۱.

۲. احمد بن محمد بن خالد برقی، کتاب المحاسن، ج ۲، ص ۲۷۶؛ شیخ صدوق، کتاب من لا یحضره الفقیه، ج ۲، ص ۳۵۴.

۳. بقره/ ۱۹۵.

۴. ابن ابی عاصم، کتاب السنه، ص ۸۳؛ طبرانی، المعجم الأوسط، ج ۳، ص ۱۰۷؛ شیخ صدوق، التوحید، ص ۳۵۶.

حقیقی و این به سبب آن باشد که صور دل ایشان که اول حجاب دلست منور شود به نور حلم یعنی حرفی بر حجاب [صور زیادت کنند تا صور دل حصول شود و صاحب] صور محصور شود از شهوت‌ها و حصول کسی باشد که با زنان نزدیکی نکند و حصر نفس خویش کند از شهوات و بعضی آن باشند که خدای تعالی را ببیند و بشناسند به مشاهده و عین الیقین و این علما باشند بخدای تعالی و آن انبیا باشند / ۲۷ الف / و خاص الخاص اولیاء و این معنی به آن سبب باشد که حجاب صوری و صوری برخیزد و آن نور محض و معنی صرف بود هر شود و صاحب این مقام خدای تعالی را فرمان برداری کند و بیگانگی بداند و بخواند چنانکه کوی می‌بیند و می‌داند و این معنی حقیقت احسان بود، چنانکه پیغمبر - علیه الصلوة و السلام - در بیان احسان فرمود: «أن تعبد الله كأنك تراه، فإن لم تكن له تراه فإنه يراك»^۱، یعنی عبادت کن چنانکه کسی پادشاه را ببیند و یا داند و نصیبت یحیی - صلوة الله علیه - از احسان بود لا جرم خدای تعالی فرمود: ﴿أَنَّ اللَّهَ يُبْشِرُكَ بِبَيْحِي مُصَدَّقًا بِكَلِمَةٍ مِنَ اللَّهِ وَسَيِّدًا وَحَصُورًا وَنَبِيًّا مِنَ الصَّالِحِينَ﴾^۲ اول کسی / ۲۷ ب / که به عیسی - علیه السلام - ایمان آورد یحیی بود - علیه السلام - فرمود: ﴿مُصَدَّقًا بِكَلِمَةٍ مِنَ اللَّهِ﴾^۳ و چون مستغرق و مستملک شود در نور کلمه لا جرم فرمود «و سیدا» و چون فانی شد از لذات کلمه، لا جرم فرمود «و حصورا» و چون مشرف و مکرم شد به الهام نبوت لا جرم فرمود: ﴿و نَبِيًّا مِنَ الصَّالِحِينَ﴾، پس احسان معرفت توحید آمد و این بر تفاوت است و انتهای احسان در هاء کلمه الله است و هاء کلمه الله خزینه توحید است و هر کسی را در آن نصیبی باشد به قدر و احسان او، بدان مقدار توحید بود و تفسیر احسان رسول خدای چنین فرمود کی: «ان تعبد الله كأنك تراه فان لم تكن تراه، فانه يراك»، ترغیب فرمود به عبادت و توحید حق در غیب و شهادت در ظاهر و باطن در سر و علانیه چنانکه بنده پادشاه را ببیند در مشاهده و حضور و عبادت و توحید حق تبارک و تعالی در غیب و شهادت بر مراتب است.

اما توحید غیب سه نوعست از برای آنک غیب تو سه نوعست سر است و عقل و روح توحید. سر آن باشد که خدای تعالی به حال شناسی و بینی و این توحید الوهیت بود،

۱. از حاشیه و با علامت صح.

۲. احمد بن حنبل، المسند، ج ۱، ص ۵۱، ج ۲، ص ۴۲۶، ج ۴، ص ۱۲۹، ۱۶۴؛ بخاری، صحیح البخاری، ج ۱، ص ۱۸.

۳. آل عمران / ۳۹.

۴. آل عمران / ۳۹.

یعنی سروری از سر الوهیت به سر تو رسد و تو مسرور شوی یعنی ضیاء معنی در معنی نکرد و این بواسطه نور سیادت و نور قربت حاصل شود و این اشارت بدین در قرآن مجید می‌فرماید: ﴿يَا أَيُّهَا الْإِنْسَانُ إِنَّكَ كَادِحٌ إِلَىٰ رَبِّكَ كَدْحًا / ۲۸ب / فَمُلَاقِيهِ * فَأَمَّا مَنْ أُوْتِيَ كِتَابَهُ بِيَمِينِهِ * فَسَوْفَ يُحَاسَبُ حِسَابًا يَسِيرًا * وَيَنْقَلِبُ إِلَىٰ أَهْلِهِ مُسْرُورًا﴾^۱ یعنی یاد گردد از زیادت‌تر حق تعالی به اهل خویش خوش و نازان و اهل او روح و عقل و نفس باشد و بعد از ایشان برادران در دین حق و از آن مسرت نصیبی به برادران وی یاد گردد و این توحید به وقتی حاصل شود که دل خود را از اندیشه‌های باطل و هواجس و خواطر ناپسندیده پاک گرداند و این معنی دست ندهد مگر به مراقبت و محاسبت و توحید عقل آن بود کی خدای تعالی را به براهین و آیات و استدلال بشناسی و بدانی و مصالح و حکم صنایع و بدایع حق - جل و علا - به قدر وسع و طاقت دریایی و در هر چه نگه‌کنی حق بینی و از حق / ۲۹الف / شنوی و این وقتی میسر شود کی سرمه رشد و آن نور عاطفت و شفقت حق تعالی بود در دیده عقل تو کشند تو بینا عقل شود و این حال وقتی پدید آید که سالک عقل خود را از تدبیر امور دنیا نگاه دارد و به تدبیر امور آخرت مشغول گرداند چنانکه پیغمبر - صلی الله علیه و سلم - [فرمود]: «قليل التوفيق خير من كثير العقل والعقل في امور الدنيا مضرة وفي امور الآخرة مسرة هذا لفظ او معناه»، معنی حدیث آنست که کی تدبیر امور دنیا کردن سبب نقصان و زیانست از برای آنکه تدبیر دنیای تو کرده‌اند و تدبیر امور آخرت کردن مسرتست و سبب زیادتی، چون این معنی نگاه دارد که گفتیم او را از شراب زنجبیل شربتی بدهند تا قوت / ۲۹ب / مشاهده خلیل حاصل کند، قال الله تعالی: ﴿وَيُسْقَوْنَ فِيهَا كَأْسًا كَانَ مِزَاجُهَا زَنْجَبِيلًا * عَيْنًا فِيهَا تُسَمَّىٰ سَلْسَبِيلًا﴾^۲ و توحید روح توحید ذوقی بود و به قدر عفت روح ذوق وحدانیت کی چشند در همه چیزها و انوار آن ذوق وی را پاک می‌گرداند تا عفت صحت روح وی شود چون عفت صفت روح وی گردد مستحق شراب طهور گردد، قال الله تعالی: ﴿وَسَقَاهُمْ رَبُّهُمْ شَرَابًا طَهُورًا﴾^۳ و این عبارت از آن بود که نصیبی از احدیت و وحدانیت که در سید او بود آنرا بچشد و به وی سرایت کند به قدر قوت و طاقت و این جزاء ریاضت روح بود و عفت روح به ورع و تقوی حاصل

۱. انشقاق / ۶-۹.

۲. افزوده مصحح.

۳. انسان / ۱۷-۱۸.

۴. انسان، آیه، ۲۱.

شود و روح را پیش نهاد و تمنی نگاه دارد و از تکبیر /۳۰الف/ و تجبر. این چه یاد کردیم این توحید غیبت بود.

توحید شهادت آن باشد که جوارح را هر یکی را علی حده از مخالفت و مناهای نگاه دارد و چیزی نگوید و نکند که مناقض توحید بود تا توحید وی مزین گردد به نور ادب و نور ادب سبب نعیم ابد بود و نعیم ابد زیادتی باشد بر حسنی چنانکه ادب زیادتی بود بر حسنی یعنی بر اعمال و زیادتی بر حسنی دیدار حق تعالی بود و مناجات حق بود و الطاف متواتر و متوالی و کشف نا مناهای و آداب طریقت بسیارست.

اما اشارتی کنیم به طرفی از آن تا به تطویل نینجامد؛ ادب بر دو نوعست: ادب با حق و ادب با خلق؛ ادب با حق آن بود که اعتراض نکند بر امور و احکام حق /۳۰ب/ در همه امور حق تعالی را بر کمال ببند و به نقصان در هیچ خلق خدای ننگرد و از دعا و سوال در نهایت کار تحاشی نماید و در غیر حق ننگرد و اعراض کند به دل از غیر حق تعالی و چیزی نگوید که نداند و به خدای تعالی حواله نکند اموری که قبیح بود به نفس خود حواله کند و اعمال را از تصنع و تکلف نگاه دارد و کشف عورت نکند در سر و جهر و در عورت خود و از آن هیچ کس ننگردد و در بند زینت خود نبود و خویشتن را نیاراید مگر بر طریق سنت و چشم و زبان و دل و گوش نگاه دارد از لغو و باطل و بر خلق خدای پوشاند فاحشها و زبان خویش را از فحش نگاه دارد و ادب با خلق آن بود که بر خردان رحمت کند و بزرگان را حرمت دارد /۳۱الف/ خصوصاً پدر و مادر و استاد و عم و برادر بزرگتر و هر که بر وی در راه دین از او فرا بیشتر بود؛ گفته اند که هر که حرمت بزرگتر از خود و مشایخ نگاه ندارد رقم شقاوت بر پیشانی او کشند و زبان خویش در پیش بزرگان کشیده دارد و به قدر ضرورت سخن گوید و بلند نگوید و از دور آواز ندهد و به ادب نشیند و ادب در خوردن و خفتن نگاه دارد و در پیش بزرگان سخن از سر نفس نگوید و خشم فروخورد.

باب فی الموانع و للآفات

و آن در بیان نهی منکر و فحشاست و در حرف کلمه سبیم الله است و نصیب عیسی - صلوات الله علیه - در وی است. اعلم - ایدک الله بنصره و سیرک فی بره و بحرہ - /۳۱ب/ کی مانع آن باشد کی ترا از طاعت و بندگی حق - جل و علا - باز دارد و از عطاء حق باز دارد و از قربت حق باز دارد و از ارتکاب محرّمات و اتباع شهوات و ترک

واجباتست از ارتکاب محرّمات موثر است در عقل، عقل را از صفت لوّامگی به صفت امارگی کشد و این معنی از طاعت و بندگی حق تعالی باز دارد و اتباع شهوات موثر است در سرّ و سرّ را از صفت استقامت و ثبات به مقام تلویز و اضطراب و انقلاب باز آرد، چون حظّ نفس مباشرت کند این معنی از قربت حق تعالی باز دارد و ترک واجبات موثر است از دل تصفیه و تعدیل حاصل نشود و چون تصفیه حاصل نشود نفخ روح و انعکاس حاصل نشود، پس معنی این مانع شود از عطاء حقّ - جلّ و علا - /۳۲الف/ و این معنی که یاد کردیم از برای آن در بیان نهی و منکر و فحشا ظاهر می‌شود به سبب آنکه هر وقت که شحّ نفس برخیزد و رکون هوا در وی پدید آید منکر و فحشا ظاهر شود و نصیب عیسی - علیه‌الصلوة - ازین معنی نهی بود از برای آنکه خدای تعالی باطن خلق را بواسطه عیسی - علیه‌السلام - نهی می‌کند از فحشا و منکر و عیسی - علیه‌الصلوة - واعظ قلوبست او برای آنکه باطن نهی کلمه حق است: القیها الی مریم النفوس، این کلمه را خدای تعالی به مریم انداخت و کلمه را مجرد نکرد از ظاهر دایره طرف امّهات و چون کلمه طرف آبا داشته باشد از شهوات و اخلاق ذمیمه باز ندارد از برای آنکه ظاهر دایره محل شهوات و اخلاق ذمیمه است /۳۲ب/ و این معنی که یاد کردیم در حرف سیّوم کلمه الله است و حرف سیّم اشارتست به آن کلمه و این کلمه دو وجه دارد یکی وجه به عالم قدرت دارد و باطن دایره در برابر اوست وجهی دیگر به عالم خلقت دارد و ظاهر دایره در برابر اوست اگر مرد به مراتبت مشغول شود و آن به باطن دایره تعلق دارد و محاسبیت قیام نماید و آن تعلق به ظاهر دایره دارد باطن دایره بر ظاهر دایره مستولی و مستوی شود مردار تنفر حقیقی پدید آید از فحشا و منکر و میل جزم پدید آید به خیر و این سبب سعادت دو جهانی باشد، پس بدان‌ای طالب خدای و معرض از هوا، کی آفت و موانع راه هفت عضو است و آن زبان و گوش و چشم و دست /۳۳الف/ و پای و بطن و فرج است و این هفت عضو را تعلقی و رابطه هست به دل حیوانی کی محل نفس ظاهر است و نفس باطن در شمّ نفس ظاهر است و میان ایشان رابطه هست و روح ناطقه و رای نفس باطن است و میان نفس باطن و روح ناطقه نیز تعلقی و رابطه است و جنبیدن این اعضا به ارادت نفس ظاهر باشد اگر در مصیبت جنبید نفس ظاهر حظّ برگیرد و نفس باطن در حرکت آید روح مضطرب شود اگر نفس باطن نیز به سبب اضطراب شهوت حیوان طلب کند و نفس ظاهر مساعدت کند تا حظّ برگیرد شره حیات در وی پدید آید و روح در بریدن آید و عالم دل وی بمقدار قوّت /۳۳ب/ شهوت سیاه گردد و آفات هر عضوی مختصر بیان کنیم - ان شاء الله.

ابتدا از زبان کنیم، برای آنکه زبان قلب دلست از برای آنکه ظاهر را با زبان دل تعلقیست، اگر بنده زبان ظاهر از شر نگاه دارد و به خیر و ذکر بگشاید زبان دل کی در دهان عیسی است گشاده گردد به حکمت و موعظت و اسرار و اگر زبان نگاه ندارد و گشاده دارد به شر شیطان و نفس زبان خویش در دهان عیسی دل کند و خواطر مذموم و هواجس ناپسندیده در باطن مرد ظاهر شود و شیطان را سرها پدید آید و آن دواعی شهوت باشد نفس مساعد کند و فعل در وجود آید و اشارت بدین معنی آنست که مریم را فرمودند تا سخن نگوید لاجرم عیسی دل او در /۳۴الف/ عالم صورت به تجلی در سخن آمد و این معنی از برای آنست که مرد چون سخن به شر نگوید زبان شیطان نفس گنگ گردد و داعیه شهوت در دل بنماید دل حقیقی زنده شود و اعظ دل به موعظت و نصیحت مشغول شود از برای آنکه درین مقام جوارح و لشکر حق تعالی مجتمع شوند.

و در حدیث آمده است که سخن نگفت در گهواره الا سه کودک: عیسی مریم و کودکی در روزگار جُریح و کودکی دیگر، اما ذکر عیسی خود معروفست و اما، کودکی سخن گفت در روزگار جُریح و جُریح مردی عابد بود در بنی اسرائیل و وی را مادری بود. روزی جُریح نماز می کرد مادرش مشتاق شد بوی گشت^۱، یا جریح گفت. /۳۴ب/ جُریح گفت: یا رب الصلوة خیر، نروم بر مادر و نماز کرد و دست از مادر برداشت، سه بار همچنین می گفت و مادر را سخت آمد و گفت خداوند او را از دنیا ببر و مبر تا با وی نمائی چیزی که وی بکراهیت دارد. و در بنی اسرائیل فاحشه بود گفت مر جُریح در فتنه اندازم تا زنا کند. برفت با جُریح، هیچ نتوانست کرد و راعی بود آنجا که شب به صومعه جُریح پناه گرفتی چون زانیه عاجز شد و درماند، راعی را به نفس خویش خواند اجابت کرد و فرزندى در وجود آمد گفت این فرزند از جُریح است. بنی اسرائیل بیامدند و صومعه جُریح بشکستند /۳۵الف/ و دشنام دادن وی را، جُریح نماز کرد و دعا کرد گفت ای غلام بذر تو کیست؟ گفت: راعی بنی اسرائیل، پشیمان شدند بر آنچه کرده بودند و گفتند: صومعه از زر بکنیم، راضی نشد و باز بنا کرد، چنانکه بود. و این صبی نیز به برکت آن سخن گفت که جُریح زبان نگاه داشته بود، گویی خدای تعالی دستوری داد یا عیسی دل جُریح زبان در دهان آن کودک کرد تا گویا شد.

و اما کودک دیگر، زنی بود با وی کودکی از آن وی شیر می داد، جوانی خوب بگذشت.

۱. در اصل گفت. احتمال دارد کاتب در اینجا خطایی مرتکب شده باشد.

زن گفت: خداوندا، پسر ما را همچون جوان کرد. آن کودک گفت: مرا همچو او مکن. پس زنی بگذشت و می‌گفت او دزدی کرد و زنا کرده /۳۵ب/ است و عقوبتش کرده بودند. زن گفت: خداوندا پسر مرا همچون او را رسوا مکن. کودک گفت: مرا همچو او کن. مادرش با وی ذکر آن کرد. گفت: آن مرد جباری بود از جباران و آن زن که می‌گفتند دزدی می‌کند و زنا کرده است، نه دزدی کرده بود و نه زنا بلکه می‌گفت: حسبی الله و این ببرکت آن بود که مادر زبان در فرزند خویش به خیر گشاده بود و از شر نگاه داشته و زبان مادر حکم زبان فرزند داشت، لاجرم خدای تعالی زبان فرزند را گشاده کرد و آن سبب آن بود که تا بدانید که زبان نگاه داشتن از شر و گشاده کردن بخیر سبب آنست که زبان دل گشاده گردد و مناسبتی هست /۳۶الف/ میان کودک و میان دل از برای آنکه کودک صفت دل دارد و بدانکه هر وقت که زبان نگاه ندارد دل نگاه نتواند داشت و چون دل نگاه نتواند داشت، چشم نگاه نتواند داشت و چون چشم نگاه نتواند داشت، بطن و فرج نگاه نتوان داشت، گوش نگاه نتوان داشت. حاصل اگر زبان بسلامت نباشد، مرد بسلامت نماند. قال - رسول الله - صلی الله علیه و سلم: «لا یستقیم ایمانُ احدکم حتی یستقیم قلبه، و لا یستقیم قلبه حتی یستقیم لسانه، و لا یدخلُ رجلٌ حَتّٰی یأمنَ جارهُ بوائقه».^۱

و بدانک اعمال همه اعضا اثر کند در دل و لیکن زبان خاص ترست بدل از برای آنکه ادا می‌کند از دل /۳۶ب/ و هر چه در دل باشد از صورتها بس اقتضا چنان کند که هر کلمه را صورتیست در دل که باز آن کلمه ماند اگر دروغ گوینده باشد صورتی دروغ در دل حاصل شود و روی دل کز گردد. بدان صورت و اگر سخنی در فضول باشد یعنی در چیزی که مستغنی بود از آن روی دل بدان سیاه شود و مفضی باشد به قساوت دل و عبارت کند از آن به مردن دل؛ قال رسول الله - صلی الله و سلم - : «لا تُکثر الکلام بغیر ذکر الله تعالی، فإن کثرة الکلام بغیر ذکر الله تعالی، تُفسی القلب و إن أبعد الناس من الله تعالی القلب القاسی».^۲ یعنی سخن بسیار گفتن بی‌ذکر حق دل را سخت کند و دورترین مردمان به خدای تعالی /۳۷الف/ کسی بود که دل وی سخت بود و دل سخت آن بود که ذکر و طاعت طلب نکند و لذت نیابد از سماع کلام و آن سبب آن باشد که سخن بسیار گفتن دل را مجروح کند و دل ضعیف شود و شیاطین و نفس قوی گردند و زبان ایشان دراز گردد و وسوسه و خواطر بسیار شود زبان دل را حرکتی نماند.

۱. احمد بن حنبل، المسند، ج ۳، ص ۱۹۸.

۲. ترمذی، سنن الترمذی، ج ۴، ص ۳۲.

بدانکه آفات زبان بسیارست و نیکوترین احوال بنده آنست که زبان نگاه دارد از خطا و دروغ و سخن چینی و غیبت کردن و از ریا و نفاق و فحش و مرا آن باشد که سخن دیگری را عیب کند یا چیزی بگیرد بر وی در لفظ یا در معنی و از ترکیب نفس و از خصومت /۳۷ب/ و فضول خوض در باطل و تحریف و زیادت و نقصان و ایذاء خلق به طرق سخریّت و غیر آن و از پرده مردمان دریدن زبان نگاه دارد و این آفات که یاد کرده آمد وی را حلاوتیست در دل و این حلاوت را داعیه از طمع و شیطان. و گفته اند که کلام چهار قسم است: قسمی است که ضرر محض است و قسمی است که نفع محض است و قسمی است که در وی منفعت و ضرر نیست و چاره نبود از خاموش بودن و همچنین هر چه در وی ضرر و نفع است نفعی که وفا نکند به ضرر و هرج در وی منفعت نیست و ضرر نیست فضول باشد و مشغول شدن بدان تضييع روزگار بود و این عین زیان بود، پس نماند مگر قسم چهارم /۳۸الف/ سه ربع کلام ساقط شد بماند یک ربع و در وی خطرست از برای آنکه باشد که آمیخته شود با وی از دقائق ریا و تصنع و تکلف و غیبت و ترکیب نفس و فضول کلام آمیختن کی در نتوان یافت.

و قال الشيخ جدی - قدس الله سره - : «من عرف دقائق آفات اللسان علم قطعاً انما ذکر رسول الله - صلی الله علیه و سلم - فصل الخطاب حیث قال: «من صمت نجا»، و قد اوتی - صلوات الله علیه - جواهر الحکم و جوامع الکلم، و از جمله اعظم آفت زبان دروغ گفتن است. قال الشيخ جدی - قدس الله سره - دروغ را مراتیبست، بزرگتر آن در زشتی و در تحریم دروغ باشد بر خدای تعالی بعد از آن بر رسول خدای و بعد از آن دروغ بر چشم /۳۸ب/ خویش و زبان و به دیگر جوارح و دروغ بر مادر و پدر و دروغ بر اقارب الاقرب فالاقرب من المسلمین و عظیمتر آن همه دروغی که زیان کند کسی را در نفس یا مال یا اهل یا فرزند و دروغ یا سوگند قبیحتر بود از دروغ خالی از سوگند و آنکه پس روی دروغ کند در کراهیت چاپلوسی کردن و افراط کردن در مدح و زشتتر آن بود که در روی مددوح بود و پس روی دروغ خوض فیما لا بغی بود خصوصاً که نفع با وی نگردد در گفتن و ضروری لا حق نشود در خاموشی بودن؛ قال رسول الله - صلی الله علیه و سلم - : «عليکم بالصدق، فإنه یهدی الی البرّ و هما فی الجنة، و إیاکم والكذب، فإنه یهدی الی

۳۹/الف/ الفجور و هما فی النار، و استلوا^۱ الله الیقین و المعافاة، فإنّ الناس لم يعطوا شيئاً بعد الیقین أفضل من المعافاة أو قال العافیة و لا تحاسدوا و لا تباغضوا و لا تقاطعوا و لا تدابروا و كونوا عباد الله إخواناً»^۲، و آن دروغ کی مباحست در سه مقام؛ در حرب و اصلاح میان مردمان و سخن مرد با زن خویش و سخن زن با شوهر خویش. قال الحلیمی^۳ - رحمه الله - : «ان ذلك ليس على صريح الكذب، فإنه لا يحل بحال. و إنما المباح [من ذلك] ما كان على سبيل التورية»^۴ و در حدیث آمده است که پیغمبر - صلی الله علیه و سلم - و چون خواستی سفری کند نبوشانیدی سفری دیگر و شک نیست که دروغ گفتن حرامست در همه چیز قال رسول الله: ۳۹/ الف / «فليحذر الانسان الكذب حتى في التخييل و حديث النفس» از برای آنکه در نفس صورتی کژ پدید آرد و خوابی که بیند اکثر آن دروغ بود و کشف نشود بر وی در خواب اسرار ملکوت و رخصت دروغ گفتن وقتی بود که راست گفتن مفضی شود به حرامی سخت تر از دروغ گفتن، پس باید که مباح کند دروغ گفتن درین حال چنانکه مباح می کنند مردار در حال ضرورت، به سبب آنکه اگر مباح نکند مفضی بود به حرامی سخت تر از مردار خوردن و آن فوات روح بود دروغ گفتن روا بود تا مال کسی را از ظالم بپوشاند و آن کار روا باشد تا سرّ غیب او پوشیده ایماند و انکار روا باشد تا معصیت نفس خویش پوشیده^۵ کند و دروغ گفتن روا نباشد از برای زیادتی جاه و مال چون مضطر شود بدروغ گفتن از که بتعریض کند تا امکان دارد تا نفس معتاد دروغ گفتن نشود؛ «و كان بعض الناس اذا طلب في الدار يقول لخادمتة قولی اطلبه في المسجد»، و شعبی دائره بکشیدی و گفتی خادمه خویش را که انگشت درین دایره نه و بگوی درین جا

۱. در اصل اسئل.

۲. احمد بن حنبل، المسند، ج ۱، ص ۵.

۳. حسین بن حسن بن محمد بن حلیم قاضی ابو عبدالله حلیمی بخاری از فقیهان برجسته شافعی است که در نزد ابوبکر قتال و ابوبکر اودنی فقه شافعی را فرا گرفت. وی در سال ۳۳۳ در جرجان دیده به جهان گشوده است و در کودکی به بخارا رفت هر چند نقلی نیز هست که وی در بخاری به دنیا آمده است. وی در ربیع الاول سال ۴۰۳ درگذشت. اثر مشهور وی کتاب المنهاج فی شعب الایمان است که از منابع الهام بخش غزالی در تألیف کتاب احیاء بوده است. بیهقی نیز در آثار خود فراوان از حلیمی نقل قول کرده است. برای شرح حال حلیمی بنگرید به: شمس الدین محمد بن احمد ذهبی، تاریخ الاسلام و وفیات المشاهیر و الاعلام، حقه، و ضبط نصح و علق علیه بشار عواد معروف (بیروت، ۲۰۰۳/۱۴۲۴)، ج ۹، ص ۵۷.

۴. ابو عبدالله حسین بن حسن حلیمی، کتاب المنهاج فی شعب الایمان، تحقیق حلیمی محمد فوده (بیروت، ۱۹۷۹/۱۳۹۹)، ج ۳، ص ۱۲. عبارت افزوده میان قلاب، از متن کتاب المنهاج افزوده شد.

۵. از حاشیه و با علامت صح.

نیست. و نشاید که کسی را طعام باید و گوید نمی‌باید، ملک بتعریض گوید و نباید که کلمه بگوید تا اهل مجلس را بدان بخنداند که رسول‌الله - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ - می‌فرماید: «إِنَّ الْعَبْدَ لَيَقُولُ الْكَلِمَةَ لَا تَقُولُ لَهَا إِلَّا لِيُضْحَكُ بِهَا الْمَجْلِسُ يَهْوَى أْبْعَدَ مَا بَيْنَ السَّمَاءِ وَ الْأَرْضِ وَ إِنَّ الرَّجُلَ لَيَزِلُّ عَلَى لِسَانِ أَشَدِّ مَا يَدُلُّ عَنْ قَدَمِيهِ»^۱.

و باید که ثناء کس نگوید در روی / ۴۰ب / کسی و اگر کسی وی را ثنا گوید در روی وی بگوید: «اللهم انت اعلم بی من نفسی و انا اعلم بنفسی من الناس اللهم لا تواخذنی بما یقولون و اغفر لی بما لا یعلمون و اجعلنی خیر ما یظنون» و اعلم ان مدح الفاسق من سبب غضب الرب، مدح فاسق سبب خشم حق تعالی بود، قال رسول الله - صلى الله عليه و سلم - : «ان الله يغضب إذا مدح الفاسق» و فی روایتہ «إذا مدح الفاسق غضب الرب و اهتز العرش»^۲، پس بدانکه جمال مرد راست گفتن به حق و کمال مرد نیکوئی فعل است به صدق.

«جاء العباس بن عبدالمطلب إلى النبي - صلى الله عليه و سلم - ثياب بيض، فلما نظر إليه تبسم، فقال العباس: يا رسول الله ما الجمال؟ قال: صواب القول بالحق. قال: فما الكمال؟ قال: حسن الفعل / ۴۱الف / بصدق»^۳، باید که خویشتن را از چاپلوسی نگاه دارد از برای آنکه حلیمی می‌گوید: - رحمه الله - که چاپلوسی کردن از افعال خسیسان و ناکسانست و از جمله آن باشد که مرد را معیوب گرداند و دلیل کند بر افتادگی او و بر قلت اندازه نفس او به نزدیک او.

حکیم ترمذی می‌گوید: بر دوست بر مهربانی و بر تملق یعنی چاپلوسی کردن و ایشان در ظاهر اشتباهی دارند و در باطن مختلف اند بر مهربانی محمود است و از صفات ایمان است و علامات او آن باشد که دایم نبود از برای آنکه به اندازه باشد از صاحب او و زیادت شود و کم گردد و طلب صاحب او به اصلاح آن کس باشد که مهربانی می‌کند بازو و بر تملق مدخول بود و هو الخدعة صاحب او خواهد به او کی دل / ۴۱ب / آنکس که مهربانی می‌کند با وی قرار گیرد و او از صفات ایمان نیست، بلکه از صفات نفس است و علامت او آن باشد که دایم بود همچون عادت و سببی بود که آنکس را که در حق مهربانی می‌نماید به فساد آرد و موقوف نبود بر صلاح آنکس و در ضمن او هواء نفس بود و از اعظم آفات

۱. شعرائی، العهود المحمدیة، ص ۸۵۸ در این خصوص بنگرید به: حلیمی، کتاب المنهاج فی شعب الایمان، ج ۳، ص ۹.

۲. ابن ابی الدنيا، کتاب الصمت و آداب اللسان، ص ۲۱، ۱۲۹.

۳. طوسی، الامالی، ص ۴۹۷.

زبان غیبت است قال الله تعالى: ﴿وَلَا يَغْتَبِ بَعْضُكُم بَعْضًا أَيُّحِبُّ أَحَدُكُمْ أَنْ يَأْكُلَ لَحْمَ أَخِيهِ مَيْتًا فَكَرِهْتُمُوهُ﴾^۱ الآیة، غیبت از غفلت عقل و دل بود و ضعف نفس به امور حق تعالی کی نداند که زیر هر نقصانی کمال باشد اعظم آن نقصان و چون عقل و دل غافل شوند، نفس دست ظلم و تعدی بگشاید و شهوت خویش براند /۴۲الف/ و شهوت غیبت چون شهوت زنا بود بلکه سخت‌تر از برای آنکه نفس زبان شهوت در یار و برادر خویش کی کند و از آن یاد گوشت مردار نمی‌خورد و کراهیت می‌دارد، پس مباشرت فعلی کردن و شهوتی‌راندن به وجود و تنفر قبیح‌تر بود از آنکه تنفر نبود از برای آنک این معنی دلد کند به زیادتی میل مباشرت فعل حرام و زیادتی میل قبیح است، پس بدانک در هر کسی که نقصانی بود آن نقصان حمل حق است بر وی نهاده است و در آن حمل منافع و مصالح بسیار بود و این مرد تحمل آن حمل کرده است و ظاهر حمل همچون گوشت مردارست در تنفر طبع و میل آن به سبب آن باشد که تا حمل /۴۲ب/ محفوظ نماند از دشمنان، پس گویی که غیبت عیب است بر فعل حق تعالی و از برای این می‌فرماید: ﴿وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ تَوَّابٌ رَحِيمٌ﴾^۲ و قال رسول الله - صلی الله علیه وسلم - : «الغیبة أشد من الزنا»^۳ و نقل: «أوحى الله تعالى إلى موسى عليه السلام: من مات تائباً من الغیبة، فهو آخر من يدخل الجنة و من مات مصرأً، فهو اول من يدخل النار»^۴.

و پیغمبر صلوات الله علیه حد غیبت بیان کرده است، قال: «ان الغیبة ان تذکر اخاک ما یکرهه لو بلغه ان کنت صادقاً، فان کنت کاذباً، فقد بهتته و البهتان الاعظم» پس آنچ گوید یکسان بود که نقصان بود در نفس یا در عقل یا در جامه یا در فعل یا در قول تا نسبت کند او را یار سرای او را یا چهار پای /۴۳الف/ او را یا چیزی را که به وی تعلق دارد تا اگر گوید آستین او فراخ است یا دامن وی درازست این همه غیبت بود و فرق نیست میان آنکه به زبان بود یا به تفهیم دست یا بر مز یا با شادی یا حرکت یا تعویض کی مفهم بود.

گفته‌اند خبیث‌ترین غیبت، غیبت قرا بود که گویند مثلاً: «الحمد لله الذی لم تبلنا بدخول علی السلطان و طلب الدنيا»^۵ و مستمع فهم مقصود وی کند و یا گوید احوال فلان کسی

۱. حجرات / ۱۲.

۲. حجرات / ۱۲.

۳. ابن ابی الدنیا، کتاب الصمت و آداب اللسان، ص ۱۰۴؛ شیخ صدوق، الخصال، ج ۱، ص ۶۳؛ همو، علل الشرائع، ج

۲، ص ۵۵۷.

۴. قشیری، رساله القشیریة، ص ۲۵۴؛ میرزا حسین نوری، مستدرک الوسائل، ج ۹، ص ۱۱۸ با اندکی اختلاف.

چون بودی اگر او را مبتلا نکرده بودندی بدانچ مبتلا کرده‌اند امثال ما را از اندکی صبر از دنیا و درین معنی جمع بود میان ریا و تشبّه به اهل صلاح و غیبت و این از جمله خیانت بود و کسی بود که یکی، یکی را غیبت می‌کند و کسی که حاضر بود غافل بود از آن، پس گوید سبحان الله چه عجب است حال این مرد و غرضش این بود تا قوم آگاه شوند و گوش به غیبت او دارند، پس استعمال ذکر حق کرده بود در تحقیق خبث خویش یا گوید دل من مشغولست به فلان، - تاب الله علیه و علینا - و غرض او دعا نبود، بلکه تعریف بود و اگر غرض دعا بودی، پنهان داشتی و اگر دل وی غمگین بودی به جهت وی، عیب وی پوشیده کردی و معصیت وی ظاهر نکردی و مستمع غیبت شریک او باشد در وزر.

و بسی بود که تعجیبی در کلام مغتاب ظاهر کند تا زیادی شود نشاط وی در غیبت، قال رسول الله - صلی الله علیه و سلم - : «المستمع احد المغتابین، فکیف اذا حرک نشاطه بالتعجب» و هم چنین اگر گوید / ۴۴ الف / دست از غیبت مردمان بدار و او به دل آترا کراهیت ندارد غرضش آن باشد تا او را به زهد و صلاح بشناسد این معنی او را از اثم غیبت بیرون نیارد تا بدل کراهیت ندارد و غیبت به دل حرام بود، چنانکه به زبان حرامست و مُسَلِّم مذکور به غیبت مستحق آنست که گمان نیک برند بوی، قال رسول الله - صلی الله علیه و سلم - : «ان الله حرم من المسلم دمه و ماله و أن یظنّ به ظنّ السوء» و رخصت برد گر غیر به چیزی که اگر به وی رسد برنجد و تظلم روا بود تا دفع ظلم کند نزدیک سلطان یا غیر او را کسی را که استعانت خواهد از سلطان تا تغییر منکری کند یا مستغنی را که درویش شود و محتاج شود بذکر برای سؤال / ۴۴ ب / و همچنین چون از برای تحذیر مسلم بود از شر غیر که اگر وی را بدین یاد نکرده بودی گواهی وی نشنیدندی و كذلك لو کان معروفاً باسم فیه غیبت چون اعمش و اعرج و العدول و اسمی غیر این اگر ظاهر کند، آن غیبت مکروه نبود، کی یاد کنند وی را بدان اسم کالمخنت و نقل عن الحسن - رضی الله عنه - : «ثلثه لا غیبتة لهم، صاحب الهوی و الفاسق الملعن بفسقه و الامام الجائر و هؤلاء تجمعهم انهم مهاجرون و لا یکرون و الصّحیح ان ذکر الفاسق بمعصيته یخفیها یکره ذکرها لا یجوز من غیر عذر»، و بدانک نقل کرده‌اند که حسنات غیبت کننده به دیوان مظلوم به غیبت نقل کننده.

و از جمله آفات زمان مرثی / ۴۵ الف / است، قال رسول الله - صلی الله علیه و سلم - : «من ترک المراء و هو محقّ بنا له بیت فی روض الجنة»، از برای آنکه ترک بر محقّ سخت تر بود. قال رسول الله - صلی الله علیه و سلم - : «لا یستکمل عبد حقیقه الایمان حتی

یدع المرء و هو محق» و باعث بر مرء ترفع و اظهار فضل بود و این به سبب خبث و رعونت بود تا سعی کی در طبع بود و مرء مجادله قوی گرداند این دو صفت را و باید ایضاً که زبان خود نگاه دارد از نفاق، قال رسول الله - صلی الله علیه و سلم - : «ان من شر الناس ذوالوجهین الذی یاتی هؤلاء بوجهه و هؤلاء بوجهه»، یعنی با کسی سخنی گوید و با دیگری بر عکس آن خواهد که بگوید تا هر دو را در قبض خویش آرد و دل وی با زبان وی راست نبود.

و از جمله آفاتی /۴۵ب/ مزاح بود و بسیاری آن و افراط کردن در مزاح سبب خنده بسیار بود و خنده بسیار دل را بمیراند و کینه بادید آرد و مهابت مرد، برخیزد و قد ورد فی الاثر: «من کثر مزاحه لم یجل من استحقاق به او حذف علیه»، قال رسول الله - صلی الله علیه و سلم - : «أنی لا امزح و لا اقول الا حقاً»، و از آفات زبان فخر کردن به بذری کی وی را قدمی نبوده باشد در اسلام و باکی بقرأت کتب پارسی و حدیث کردن آنج در ویست و مذاکره آن کردن وقت اجتماع مشغول نشود کی تزییع روزگار بود قال الله تعالی: ﴿وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَشْتَرِي لَهْوَ الْحَدِيثِ﴾^۱ الآية.

و اما آفات چشم، قال الله تعالی: ﴿قُلْ لِلْمُؤْمِنِينَ يَغُضُّوا مِنْ أَبْصَارِهِمْ وَيَحْفَظُوا فُرُوجَهُمْ﴾^۲ الآية، بدانک هر که / ۴۶الف / چشم از محارم نگاه ندارد و از نظر در چیزی که وی را بکار نیاید ضیاء غیب در دیده عقل وی نیفتد و چون ضیاء غیب در دیده عقل وی نیفتد اگر چه دیده روشن بود از امور غیب هیچ بر وی مکشوف نگردد چنانکه در عالم صورت اگر روشنایی روز نبود مردم به شب هیچ چیز نبیند اگر چه چشم روشن بود و چشم فروخوانیدن موثر است در ابصار یقین دیده صدق است و روح دیده عقل و عقل دیده دل و صدق دیده اخلاص اگر چشم نگاه ندارد، دیده صدق تاریک گردد به ظلمت ریب و شک و دیده عقل تاریک شود به ظلمت جهل و دیده دل تاریک شود به ظلمت هوا و دیده اخلاص تاریک شود به دخان ریا و سمعت: «فوا و الاول عین الصدق و الآخر عین الاخلاص» و این مجموع حروف طور هدایت شده باشد و این به سبب آنست که از طور سینا رهطی بیرون آمدند و به بریدن از هوا و طره طراز طاها در گردن ﴿الا انما طائرکم عندالله﴾^۳ کردند، پس هو دیده، دیده‌ها شد و در درها گشت طور هدایت سبیدی چشم

۱. لقمان/ ۶.

۲. نور/ ۳۰.

۳. اعراف/ ۱۳۱.

است و طور سینا سیاهی چشم و مردمک چشم هو بود و رهطی کی بیرون آمدند از طور مژها چشم و طر طراز طاها که در کردن: ﴿أَلَا إِنَّمَا طَأَّرُكُمْ عِنْدَ اللَّهِ﴾ نظر است در آیات بینات و حفظ از محارم اگر برین منوال چشم را نگاه دارد باطن مناهی و محرمت و ظاهر آیات بر وی کشف شود چنانکه به چشم ظاهر آیات خویش می بیند که بصیرت / ۴۷ الف / باطن آیات محوی محرمت تعلق بوی دارد بر وی کشف شود.

اما آفات چشم باید کی چشم از التفات نگاه دارد در نماز و در وقت ذکر و طهارت و در وقت طاعت و بندگی کردن بر دو وجه یک وجه آنست و عبودیت آنست که بنده خویشتن مستغرق طاعت کند علی نعت الادب و التفات ناکردن و چشم فرو خوانیدن به ادب نزدیکتر بود و وجه دوم آنست که التفات کردن به چشم سبب تفرقه باطن بود به سبب آنکه جمعیت توجه کلی باشد به حق تعالی و توجه کلی وقتی حاصل شود که بصیرت شاهد جمال و جلال شود و بنده شهود قدرت و کمال گردد و چون چشم سر التفات کند به چیزی بصیرت پیروی کند به رابطه / ۴۷ ب / که میان ایشان هست، پس از جمعیت نگاه ندارد در وضو ساختن جمع نبرد نیز در نماز کردن به سبب رابطه که میان ایشان هست طهارت همچو ظاهر است و نماز هم چون چشم باطن به روشنائی چشم ظاهر سهو و نسیان و نقصان در طهارت به ببیند و از ریا و سمعت و تکلف و تصنع خلاص یابد، به قدر صفاء طهارت و به چشم باطن نماز شومی فساد و معصیت به ببیند و بر قدر جمعیت نماز و اذان بازیستند، قال الله تعالی: ﴿إِنَّ الصَّلَاةَ تَنْهَىٰ عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ﴾^۱.

و باید که در وقت نماز کردن به آسمان ننگرد و در روی مشایخ بسیار ننگرد، کی ترک ادب بود و چشم از خیانت نگاه دارد و به چشم نزند کسی را خبت رعونت در طبع زیادت کند / ۴۸ الف / و چشم از نظر شهوت نگاه دارد در همه چیزها تا اگر به بازاری بگذرد و طعامها نهاده باشند هر چه وی را میل بدان بود، بدان نگاه نکند و در عورت خویش و از آن کسی ننگرد، بلکه در هر چه ننگرد به چشم عبرت و اعتبار ننگرد و شکر نعمت حق تعالی بگذارد به آنک نظر می کند به آیات بینات و به قرائت از مصحف و مطالعه کتب تفسیر و احادیث و سخن مشایخ و هر چیزی که وی را نزدیک گرداند به آخرت و به رضاء حق - جلّ و علا - و چشم را نگاه دارد از نظر کردن به کتاب مردمان. و نامه مردمان و هر که چشم فراز کند از نعیم دنیا، دیده مراقبت وی گشاده گردد و آن سعادت تمام بود. بدانک

۱. اعراف / ۱۳۱.

۲. عنکبوت / ۴۵.

نظر کردن چشم به محارم محرک / ۴۸ب / شهوت دل است و شهوت دل محرک تمنّت نفس. و اما آفات گوش هر که گوش را از شنیدن سخن لغو و باطل و غیبت و کذب و فضول کلام و سخن به نفاق و مدهانه و تکلف و تصنع در الفاظ و عبارت نگاه دارد از برای خدای تعالی مماسه صفت سمع و علم پدید آید و این بدان باشد که نور معرفت صفت علم در سر سمع محل تسلیم سید حقیقی با دید کند، پس نور معروف صفت علم با نور تسلیم جمع سید حقیقی در محل تسلیم جمع شود صفت علم معروف خویش را شرح دهد و نور تسلیم بشنود و مسلم دارد، پس مرد درین حالت چنانک / ۴۹الف / هر کلمه و آیتی کی از کلام حق برخواند یا بشنود و همچنین در احادیث نبوی وی را حقیقت این کلمه معلوم کرد به سبب معرفت آیات و احادیث وی مطهر شود و پاک گردد از غل و غش و خیانت و حسب دنیا و ریاست راه وی گشاده گردد به سماع کلام حق و معرفت صفت کلام و قال الله تعالی: ﴿لَا يَمَسُّهُ إِلَّا الْمُطَهَّرُونَ * تَنْزِيلٌ مِنْ رَبِّ الْعَالَمِينَ﴾^۱ و اگر گوش از سماع غیبت و لهو و آنچ یاد کردیم نگاه دارد، مماست صفت سمع او باز هر صفت قهر جمع شود صفت قهر وی را در آتش کشد زفان از شومی سماع غیبت و لغو در غیبت / ۴۹ب / و لغو افتد، پس وی سمّ سرّ قهر بچشد، عشاوتی در سمع وی پدید آید و راه تسلیم مسدود گردد، پس وی هلاک شود بسّم سرّ قهر هر کلمه که بشنود یا بخواند از قرآن و احادیث و هیچ فهم نکند و اگر فهم کند خطا فهم کند و باطن وی را فهم این کلمه به فساد آرد تا به جایی رسیدگی وقع هیچ لذت بنماند و نیابد از کلام حق تعالی قال الله تعالی: ﴿إِنَّ الْمُجْرِمِينَ فِي ضَلَالٍ وَسَعْرٍ * يَوْمَ يُسْحَبُونَ فِي النَّارِ عَلَىٰ وُجُوهِهِمْ ذُوقُوا مَسَّ سَقَرَ * إِنَّا كُلَّ شَيْءٍ خَلَقْنَاهُ بِقَدَرٍ * وَمَا أَمَرْنَا إِلَّا وَاحِدَةً كَلِمَةً بِالْبَصَرِ﴾^۲ و قال الله تعالی: ﴿خَتَمَ اللَّهُ عَلَىٰ قُلُوبِهِمْ وَعَلَىٰ سَمْعِهِمْ وَعَلَىٰ أَبْصَارِهِمْ / ۵۰الف / غِشَاوَةً﴾^۳ الآیة، پس بدانکه چون وقع لذت نماند به کلام حق اعتقاد فاسد کند در عقاب و عذاب، پس آن گمراهی بود یعنی از راه بهشت برگردد و این آیت در حق اهل قدر فرو آمده است و ایشان خصمان حق تعالی کجا اند اهل قدر برخیزند، پس بفرمایند تا ایشان را بر وی به آتش برند و ایشانرا از برای آن خصمان حق گویند کی ایشان می‌گویند روا نباشد که خدای تعالی معصیت مقدر کند بر بنده و عذاب کند وی را بدان معصیت دیگر باید که طالب راه حق در خفیه گوش با سخن مردمان دارد و اگر

۱. واقعه / ۷۹ - ۸۰

۲. قمر / ۴۷ - ۵۰.

۳. بقره / ۷.

کسی را در روی آنکس متهم کند، بشنود و ظن نیکو برد به / ۵۰ب / برادر خویش و در وقت آنک شرح کلمات حق کنند در وقت نصیحت کردن و ذکر حق گفتن گوش را مشغول گردانید بشنیدن از سر حضور و از حق تعالی به دل، فهم کلمات وی خواهد و مبارکی مجلس را تا خدای تعالی این نشست بر وی مبارک گرداند و خوابی که بیند و در آن خواب چیزی بشنود نگوید که شنیدم مگر که شنیدن وی را محقق باشد به تفصیل و خویشتن را از ریا گوش نگاه دارد و ریا گوش آن باشد که در وقت آنک کسی ذکری و موعظتی کند خویشتن را چنان فرا نماید که آن به دل می‌شنود بلکه گوید کی در دلم آمد.

و اما آفات دست [و پای؛ بدانک دست رابطه است با دل و دست راست] را با روح ناطقه و دست چپ / ۵۱الف / با دل حیوانی اگر دست نگاه ندارد از دادن به ریا و نفاق و ستدن به ظلم و تعدی صدق و اخلاص در اعمال وی بنماند و دست وی معلول گردد یعنی اخلاص و صدق محبوب گردد و در وی ناپیدا شود و صدق نیز با اخلاص نیز محبوب شود از وی روزی آخرت بر وی تنگ شود و جنود شیاطین بر لشکر حق غالب گردند به سبب آنکه میمنه و میسره لشکر حق تعالی صدق و اخلاص است و ایشان مقبوض قبضه تقدیر شوند و اگر دست خود را از تعدی و شر نگاه دارد: ید الله مبسوطة، فینفق علیه، پس سینه او منشرح شود به صفت جمال منفسح گردد از برای / ۵۱ب / صفت جلال، پس بدانک تبعه دست بزرگ‌تر است از تبعه زبان تدارک تبعه زبان نکند به انواع به ذکر و به کلمه حق گفتن و استغفار کردن و استحلال باز خواستن و فرمودن به عطاء و نصیحت کردن الی غیر ذلک و اگر کسی گوید که تبعه دست اندک‌تر است از تبعه زبان اما تبعه دست مفضی باشد به قتل و دزدی و غضب و این زشت‌تر است از تبعه زبان و ما دعوی می‌کنیم که تبعه دست قوی‌تر است در معنی آنکه رزق آخرت تنگ کند طالب حق باید که از ایدای خلق کشیده دارد و دست به هیچ طعام نکند در وی شبهتی بود و دست خود را از مصافحه مشرکان و منافقان و ظالمان کشیده دارد و دست / ۵۲الف / به مصافحه برادران در دین مشرف می‌گرداند به برادری گرفتن و دست راست را استعمال کند باید که در مصحف برداشتن و وضو ساختن و طعام خوردن و عطا دادن از برای خدای استعمال کند و مس عورت نگاه دارد.

و اما آفات پای، بدانک پای را رابطه‌ایست با نفس ظاهر و نفس باطن، پای راست را با

نفس باطن و پای چپ را با نفس ظاهر، اگر پای را نگاه ندارد از محرّمات و در معاصی برود شهوت نفس ظاهر در نفس باطن سرایت کند نفاق و شرک و ریا در نفس باطن قوی شود میمنه و میسره اعضا قوی گردد و شیطان و نفس با یکدیگر جمع / ۵۲ب / شوند قرین را مدد کنند دواعی شهوت در قرین زیادت شود تشویش در مرید پدید آید از طاعت بازماند در معصیت و العیاذ بالله بر وی گشاده گردد معصیت و رفتن در فضول شهوات و نفاق و ریا در باطن مرد کم گردد، میمنه و میسره اعضا ضعیف گردد و دیگر باید که سالک راه حق یک گام بر نگیرد به شهوت و در هر گامی که برگردد وی را نیت صالح بود و داند که از برای چه آن گام برگرفته است و پای در پیش مشایخ و بزرگان برهنه نکند و به سوی قبله پای نکشد و به قدر حاجت و ضرورت از خانه بیرون آید بعد از نیت صالح و بعد از استخارت که آفات / ۵۳الف / اختلاط و تردد بسیارست تا حق تعالی وی را از آفات اختلاط و تردد نگاه دارد.

اما آفات بطن هر که شکم را از شهوت‌ها نگاه ندارد نور طهارت دل وی و نور بصیرت وی در نور دیده شود طائر عقل به آشیانه خویش برد نور رشد در عقل بنماید یوسف دل در خانه بلاء شهوت افتد آتش بلاها غلبه گیرد شهوت قرین قوت گیرد با دعایی که قرین نفس است به عروق برود، عروق را ممتلی کند، شهوت در جوارح پیدا کند، خصوصاً در فرج و چون عروق ممتلی شود از شهوت، خویش نگاه نتواند داشت به سبب آنکه بیوست در دل پدید آید به سبب امتلا عروق / ۵۳ب / و بیوست به سبب قساوت دل بود و چون دل سخت شود، رحمت نماند و چون رحمت نماند دور گردد از حق تعالی، چون دور گردد از حق تعالی دفع شهوت نتواند کرد و دیگر آنک چون بیوست در دل پدید آید قوت با مطیع کی نفس دلست کم شود به مجاری و عروق نفوذ نتواند کردن خصوصاً که عروق پوشیده باشد از باد عاصی. قال الله تعالی: ﴿وَجَرَيْنَ بِهِمُ بَرِيحٍ طَيِّبَةٍ وَفَرِحُوا بِهَا جَاءَتْهَا رِيحٌ عَاصِفٌ وَجَاءَهُمُ الْمَوْجُ مِنْ كُلِّ مَكَانٍ﴾^۱ و اگر شکم از شهوت نگاه دارد، آتش نفس صفت نور دل گیرد مخالفت برخیزد و موافقت پدید آید دل گشاده گردد به فهم و گوش شنوا شود به موعظت و / ۵۴الف / نصیحت و قبول احکام شریعت چشم بینا گردد به عیوب نفس خویش و به الطاف و انعام حق تعالی به آیات و استدلالات، پس بدانک معرفت این معنی موقوفست بر مقدمه و آن مقدمه آنست که دل در عالم غیب نفس را نصیحت کرد و گفت

حاکم تو منم باید که چون به عالم شهادت رسی مخالفت من نکنی و به طاعت حق تعالی مشغول شوی و کسل و کاهلی نمائی و خویشتن را از دنیا نگاه داری. نفس نابینا بود، گفت حاکم منم ترا باید که در فرمان من باشی باید که چون تو را به عالم شهادت مرا نرنجانی و با من سازی و از من چیزی طلب نکنی که مرا به رنج آری. دل ابا کرد، مخالفت پیدا شد. حق تعالی هر دو را به عالم / ۵۴ب / شهادت فرستاد.

دل بدانست که او متصرف سر است و سر در نفس است و نفس بدانست که امیر قالب و حاکم بدن، دلست و نفس دل را تسلیم کرد و دل و نفس را موافقت پدید آمد، مخالفت برخاست سمع و بصر فواد گشاده شد به سبب تسلیم و موافقت، قال الله تعالی: ﴿وَاللَّهُ أَخْرَجَكُمْ مِنْ بُطُونِ أُمَّهَاتِكُمْ لَا تَعْلَمُونَ شَيْئًا﴾^۱ به سبب بقاء المخالفة لعلکم تشکرون علی نعمة الموافقة، پس باید که شکم را از لقمه حرام و شبهه حرام و وقف خوردن نگاه دارد کی مهیج شهوات بود، بیشتر آفات نفس از ایشان خیزد و طعام کی خورد باید که حلال / ۵۵ / الف / بود و پاک و در وقت خوردن به ذکر مشغول شود و نخست لقمه راست در دهن تناول کند و نرم بخاید و تا آن لقمه در شکم وی نرسد، دست به لقمه دیگر نکند و نبرد و این معنی را فایده‌هاست؛ یکی آنست که شره طعام خوردن کم کند. دوم ذوق حلال خوردن بداند. سیوم وضو ساختن بر وی آسان شود و در وقت طعام خوردن، چون لقمه بر گرفت، چشم به لقمه دیگر ندارد تا آن وقت که فارغ شود از آن لقمه و باید که آب کمتر خورد و از شیرینی و چربی تحاشی نماید که این هر دو حجب را غلیظ کند و چون چیزی خورد باید که حظاً نفس بیش نخورد و خویشتن معتاد نکند به خوردن چیزها که محتاج نبود به خوردن آن / ۵۵ب / چون فواکه و میوه‌ها و آرزوها و به نان و حمزه قناعت کند و در هفته یکبار یا دو بار گوشت خورد این همه که یاد کردیم تاثیرها دارد در باطن.

و اما آفات فرج، قال الله تعالی: ﴿وَالَّذِينَ هُمْ لِأَعْيُنِهِمْ هَادِفُونَ * إِلَّا عَلَىٰ أَرْجُلِهِمْ﴾^۲ الآیة، بدانید - وفقکم الله - که هر که فرج خویش نگاه ندارد از حرام جمال، روح به سبب جور و تعدی آتش نفس متغیر [و متبدل]^۳ شود و فساد روح سبب فساد عقل بود و چون عقل به فساد آید عالم دل سیاه گردد و سیاه دل در ظلمت عالم دل متحیر بماند بنیاد شود دل رمیده شود از باران عذاب جور و تعدی دل در وادی دل دور افتد از راه هدایت دور

۱. نحل / ۷۸.

۲. مؤمنون / ۵-۶.

۳. از حاشیه و با علامت صح.

افتد ۵۶/ الف / نصرت حق مدد وی نکند، مگر که حق تعالی توفیق توبه نصوح دهد. قال الله تعالی: ﴿أَفَمَنْ أُسِّسَ بُنْيَانُهُ عَلَىٰ تَقْوَىٰ مِنَ اللَّهِ وَرِضْوَانٍ خَيْرٌ أَمْ مَنْ أُسِّسَ بُنْيَانُهُ عَلَىٰ شَفَا جُرُفٍ هَارٍ فَانْهَارَ بِهِ فِي نَارٍ جَهَنَّمَ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ﴾^۱ نطفه بنیان مرد است اگر بنیان بر تقوی بود، رضوان بماند از خیر وی و اگر نه خراب گردد وی معاقب گردد به زینت فهم نور تفوق و استعلا و استیلاد وی ظاهر شود، دل قوی گردد، توکل و بسط بر دل غالب شود، خون فقر برخیزد، راه فلاح و صلاح فرا پیش گیرد.

دیگر باید که نظر نگاه دارد از فرج جمله حیوانات کی نظر کردن شهوت قوی کند و اگر شهوت قوت گیرد تجدید وضو ۵۶/ ب / بسیار کند و تقلیل طعام کند و اگر خاطر نکاح و تزویج بواسطه قوت شهوت وی را زحمت دهد، باید کی خویشتن را نگاه دارد از نکاح که نکاح کردن در وقتی مسلم بود که مرد از مجاهده فارغ شده باشد و نفس مطمئنه شده باشد و اگر نه نکاح سبب تشویش و پراکندگی وی بود و از خدا بازمانده و در خود بماند و زود زایل گردد.

و باید که دفع خواطر بکند بواسطه استخارت و تضرع به حق و رسول خدای را [به حق]^۲ شفیع می‌برد و اگر خاطر نکاح و تزویج بنرود و چنان غلبه گیرد کی در وقع ذکر نماز کردن نیز زحمت کند آنگاه بعد از استخارت تمام طلب درویشی کند از اهل صلاح و با هیچ متکبر و خمار و فاسق وصلت ۵۷/ الف / نسازد. دیگر بدانید کی در نگاه داشتن نطفه سری است عظیم و آن آنست که از جمله امانات کی بنی آدم تحمل کرد است اصول ذریاتست، مثلاً هر بذری اصول آن مقدار نسل کی خدای تعالی تقدیر کرده است برداشت و حمل آن امانت کرد و قبول کرد کی این امانت نگاه دارد از حرام، در امانت خیانت کرده باشد و لذت شهوت محرک اصولست، اصول متحرک شود از مقام [نقل]^۳ خویش کند امانت ضایع شود بتقصیر وی و مستحق عقوبت و غرامت گردد، پس باید که دست به فرج خویش نبرد مگر بقدر ضرورت که مفضی باشد باستمناء و استمناء حرام است و زشت‌ترین افعالست ۵۷/ ب / و دلیل کند بر خست مرد و قلت مروّت و این فعل اشارت باشد کی شیطان با وی مجامعت می‌کند، یعنی قرین وی، پس وی مفعول بود و وی فاعل، پس خویشتن را از حالت فاعلیت، به حالت مفعولیت آوردن، زشت‌ترین چیزها بود و این فعل به جایی انجامد

۱. توبه/ ۱۰۹.

۲. از حاشیه و با علامت صح.

۳. از حاشیه و با علامت صح.

که شیطان و قرین زبان در دهن وی کنند، زبان وی دراز گردد در معاصی و اقوال قبیح و در خیر بر وی بسته گردد - و العیاذ بالله - همه فعلی ازین بهتر بود و وی از جمله بی‌حمیتان باشد و محروم گردد به سبب این فعل از امور شریف، آخر آن انتها اعضا یاد کرده شد.

اما آفات شهوت، قال رسول الله صلی الله علیه و سلم: «لا يزال الرجل بخیر ما لم يعرف مکانه، فإذا عرف مکانه لبسته فتته لا یثبت لها إلا من ثبته الله تعالی»^۱ و قال علیه السلام: «کفی بالمرء من الشر أن یشار إليه بالأصابع. قال: یا رسول الله و إن کان فی خیر. قال: و إن کان خیراً، فهو مذلة إلا من رحم الله و إن کان شراً فهو شر»^۲.

پس بدانکه هر که خویشتن را در ابتداء امر از شهوات نگاه دارد نور اهتدی و هدایت که مایه همه چیزها است و آن نوریست که حق تعالی بپاشید بر بندگان بهر که رسید، راه یافت و بهر که نرسید، گمراه شد، چنانکه در حدیث آمده است: «ان الله خلق الخلق فی ظلمة ثم رشّ علیهم من نوره فمن اصابه اهتدی و من لم یصبه ففوا»، پس آن نور مبدل شود به نار شرک که مایه ۵۸/ب/ همه بلعجیبها است، پس گویی یک طرف آن نور، نار بود و یک طرف نور با ظاهرش نور بود و با باطنش نار، پس نار آن شر بدید برآرد و طیران کند در عالم صدق و اخلاص و هر دو را معیوب گرداند و دیگر آنکه چون مشهور شود، وی بر معرض هواء دیگران نشسته بود، در وی اثر کند، باید که چون مشهور شود، نقل کند از آن موضع، بموضع دیگر اسباب شهرت به جملگی پنهان دارد از خلق تا مشهور نگردد و جاه آفتی بر رکست و معنی جاه آن بود که دلها ملک وی شود و مُسخر کند ۵۹/ الف/ تا بر حسب مراد وی باشند و این سبب آن باشد که زبان ثنا بر وی بگشاید و در حاجات وی سعی کنند تا دل وی را بدست آرد، پس بدانستیم کی معنی جاه ملک قلوبست، چنانکه معنی مال، نقود است و ملک نقود از بهر آن باشد تا وی را به اغراض رساند و لیکن جاه دوست‌تر باشد به نزدیک مرد از برای آنکه بمال رسیدن آسان‌تر بود از جاه و جاه محفوظ بود از دست و از غارت و زیادت شود بی‌تکلفی و گفته‌اند که معنی جاه علو و کبریا است و عز و این صفت الهیت است و محبوب آدمیست بطبع آنکه خوشتر چیزها است بنزدیک آدمی و این از برای سربست خفی که در مناسبت روحست ۵۹/ب/

۱. متقی هندی، کنز العمال، ج ۳، ص ۱۵۷.

۲. طبرانی، المعجم الکبیر، ج ۱۸، ص ۲۲۸؛ همو، مسند الشامیین، ج ۱، ص ۷۰. عبارت افزوده در قلاب از متن طبرانی است.

بامور الهیّت و هو امر ربانی و قد قال الله تعالی: ﴿قُلِ الرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّي﴾^۱، پس شعف آدمی من حیث الطبع آنست که وی مستبد و مستقل بود و متفرد بود به وجود و این حقیقت الهیّت است و نیست با خدای تعالی غیر او، پس گوئی آدمی را آرزوی می‌کند این معنی، چون این فوت شود، آرزوی کندش کی فوت نشود بر وی استعلا و استیلا بر موجودات و این نیز الهیّت بود و چون این نیز متعدد بود، آرزوی استیلا به علم پدید آید از برای آنکه نوعی از استیلا است، چنانکه عجز از وضع چیزها آرزوی کند، استیلا بعلم علی مافی السموات و الکواکب و الملايكة و البحار و/۶۰ الف / و الجبال و يتصور ان يتسخر له الایان التي علی وجه الارض، فیجب ان یملکها و يتمولّها و تصور کند کی مسخر بکند آدمی را از برای خویش بواسطه آنکه دل وی را ملک خویش کند، بدانک تعظیم خویش در دل وی اندازد و این تعظیم وی را حاصل شود بواسطه اعتقاد کمال خصال از برای آنکه احلال، پس روی اعتقاد کمال کند و از برای این معنی آدمی دوست دارد که جاه و صیّت او منتشر شود تا به شهرها و داند و قطعاً که بدانجا نخواهد رسید و اهل آن شهر را نخواهد دید از برای آنکه این همه مناسبت صفات ربوبیت است و هر وقت که غافل تر می‌شود، این صفات بر وی غالب تر می‌شود و شهوات بهایم /۶۰ ب / قوی تر می‌شود، پس بدانک طلب جاه و رفعت مزوم نیست الا رفعت در قرب باشد با خدای تعالی کی قرب عزتی که دل در وی نبود و توانگری بود که با وی درویشی نبود و به قاننی بود فنا بعد از وی نبود و لذتی بود که کدورت در وی نبود و مذموم طلب کمال وهمی بود دون کمال حقیقی و کمال حقیقی معرفت بود به ذات حق تعالی و به صفات و افعال وی و این علم بود به جمله موجودات: «اذ لیس فی الوجود الا الله و افعاله» و کمال حقیقی وهمی در اول کتاب بیان کردیم، فلا نعیّد ثانیاً. قال رسول الله - صلی الله علیه و سلم: «ولیس الموت عدماً حتی یظن انک اذ ادمه عدمه صفاتک بالموت انقطاع علاقة الروح من البدن /۶۱ الف / الی ان یعاد إلیه، فاذا تجرد عن البدن بقی علی ما کان علیه قبل الموت من العلم و الجهل».

قال الشیخ جدی - قدس الله روحه - «اذا اعرفت الحقیقة الجاه و الماهیة و انه کمال وهمی، فتفکر بأن أهل الارض لو سجدوا لک مثلاً المابقی فی مدة قریبة لا الساجد ولا المجسود»، شیخ می‌گوید: «اندیشه کن که اگر جمله عالم تو را سجود کنند در مدت مثلاً نزدیک و زمان اندک نه ایشان مانند و نه تو و روزگار خود بخیلی کند این تو را مسلم

ندارد در دبه تو و در محله تو» پس عاقل چون راضی باشد که ترا ملک ابد کند و جاه دراز و پهن آید به نزدیک جماعتی از جهال و احمقان که نه سودی کنند و نه زیان، پس بدانک ملک قلوب چون ملک اعیان است ۶۱/ب/ و تو محتاجی به اندک از ملک اعیان با نفس خویش را از ظلم نگاه داری تا مشوش نگردد و بر تو قراغت و سلامت که مُعین تو باشد بر دین تو، پس طلب این قدر مباحست در ملک قلوب بشرط قناعت و قدر ضرورت حاصل نکنند بالمرایات و العبادة و ذلک حرام و کسب نکنند به تلبیس به آن که ظاهر کند از نفس خویش چیزی که خالی بود از آن و فرق نیست میان ملک قلوب به تلبیس و ملک اموال و چون حاصل شود به طریق خویش و اقتصار کند علی قدر یتجرّد من الآفات دعا یسلم، و اگر نه بر خطر عظیم بود بیش از خطر مال و ازین معنی باشد کسی غالب سلامت دین کسی را بود کی وی را ۶۲/الف/ نشناسد چنانکه در آمده است: «و ان لم یکن خمولاً، فلا بد للمرید من عزله و خلوه»، پس بدانک حبّ جاه و مال نفاق برویاند در دل چنانک آب ترّه را کما نقل عن النبی علیه السلام: «حب الجاه و المال یُنبِتَانِ النفاق فی القلب کما ینبت الماء البقل»^۱.

و از آفات جاه، عُجب بود که پدید آید و عُجب و کبر آن بود کی حق را رد کند و مرد را معیوب گرداند، قال رسول الله صل الله علیه وسلم: «الکبر ان ترد للحق و تزدری الناس»، پس بدانکه از حُبّ جاه کبر پدید آید در مسکن و در مطعم و در مشرب و در ملبس و در منکح و این به آن باشد که شرم دارد از جامه کهن و طعام درویشان و سرای خراب و زن درویش ۶۲/ب/ و این همه طریق رشد است، پس چون شرم دارد از طریق رشد، بدان نرود و این کبر بود قال الله تعالی: ﴿سَأَصْرَفُ عَنْ آيَاتِي الَّذِينَ يَتَكَبَّرُونَ فِي الْأَرْضِ بِغَيْرِ الْحَقِّ وَإِنْ يَرَوْا كُلَّ آيَةٍ لَا يُؤْمِنُوا بِهَا وَإِنْ يَرَوْا سَبِيلَ الرُّشْدِ لَا يَتَّخِذُوهُ سَبِيلًا﴾^۲ و تکبر دو نوعست، یکی به حق بود و یکی به غیر حق، این چه یاد کردیم به غیر حق بود و به حق آن بود که تکبر نکند بر ظلمه و اهل فسق و خویشتن ذلیل نکند پیش ایشان، «و قیل: اذا استحیی العبد من الحلال کان یومه و لیلته فی سخط الله»، و فساد عُجب آن بود که عمل معجب به آسمان نبرند و قد صح عن بعض الصحابة - رضوان الله علیهم اجمعین - انه قال:

۱. در مجامع حدیثی این روایت به صورت «إن الغناء ینبت النفاق فی القلب کما ینبت الماء البقل» آمده است.

بنگرید به: عبدالرزاق صنعانی، المصنّف، ج ۱۱، ص ۴؛ ابن ابی شیبّه، المصنّف، ج ۵، ص ۱۳۲؛ بیهقی، معرفه

السنن و الآثار، ج ۷، ص ۴۳۵.

۲. اعراف/ ۱۴۶.

«العجب من الاذلال و عمل المذلّ لا یرفع و لا یصعد الی السماء» و اما فساد کبر آن بود که مرد را محروم گرداند از کشف آیات بدلیل قوله تعالی: ﴿سَأَصْرِفُ عَنْ آيَاتِيَ الَّذِينَ يَتَكَبَّرُونَ فِي الْأَرْضِ بِغَيْرِ الْحَقِّ﴾^۱، ای بسا حرم حاصل شهوت و حب جاه آتشی است افروخته شده در باطن مرد، اگر این را فرو نشاناند، سوخته گردد و فرو نشانند آن عزلت و خلوت بود یا سفر کردن به موضع که او را نشانند.

باب چهارم در تبدیل اخلاق

و این در حروف چهارم الله است در تبدیل اخلاق و تحصیل حسنات و این باب در بیان نهی بغی است و نصیب الیاس - صلی الله علیه و سلّم - ازوست ۶۳/ ب. بدانید - ایدکم الله و اعانکم و ایاکم و امانکم - که معنی بغی چنانکه یاد کردیم بر قول مفسران زنا باشد، اما اصل زنا نیز گمراهی است و تجاوز حد و این از برای آنست که خدای تعالی اخلاق بیافرید و اصل همه اخلاق خوب بود و بار همه امانتها و اسراها بوی نهاد نمی‌داشت دردی پدید آمد، چنانک در لام از ضعف ضعیفان میل کردن بکژی اخلاق و این کژی بمثابت تصنّع و تکلف و تزین باشد و نمودن اخلاق کی در وی نباشد و اقویا میل کردند به حقیقت وی کی خدای تعالی راست آفریده بود و همت مصروف کردند تا آن کژی خدای تعالی مبدل کند براستی و آن جماعت کی میل بکژی کردند، گمراه شدن به سبب ۶۴/ الف / آنکه کژی مفضی بود به معاصی و مخالفت و این کژی هم در اقوال بود و هم در افعال و خدای تعالی لطف فرمود در حق صادقان و محبان که همت مصروف کرده بودند تا خدای تعالی این کژی از اخلاق بردارد از نور اسلام، سائلی بیافرید و وی را بفرستاد بدلها صادقان تا از حق جل و اعلا می‌خواهد راستی اخلاق که راستی همه چیز موقوفست بر وی است و کمال اخلاق می‌خواهد کی کمال درجات مرتب بر وی است و تبدیل اخلاق می‌خواهد که اصل ایمان بدان درست شود، پس این سایل طلب در اندرون پیدا می‌آرد تا آن وقت که طلب قوی شود، پس طلب را مصوّر کند بصورت الف و آن اشارتست به قدرت فعالیت و قوت الهیت، پس ۶۴/ ب / فرمود خدای تا صورت طلب معانقه لام بکرد، چون صورت طلب، صورت الف است، چون الف معانقه لام کند، کژی از لام برخیزد و لام، لام الف گردد و هر دو صوری گردند که نفی اضداد می‌کنند و الف صورت حق تعالی دارد معنی آن

صورت که آدم را بدان صورت بیافرید و آن صورت را از آن صورت حق می‌خوانیم کی نوعی اختصاصی دارد چنانکه حق تعالی می‌فرماید کی: ﴿يُثَبِّتُ اللَّهُ﴾^۱ و ﴿نَاقَةَ اللَّهِ﴾^۲، پس چون کثری مبدل شود در اخلاق، سلام حق پدید آید و این اصل همه سعادت‌ها است و این سایل حق الیاس است - صلوات الله علیه - چنانکه واعظ قلوب عیسی است - صلوات الله علیه - سائل قلوب الیاس است - علیه السلام. قال الله تعالی: ﴿وَإِنَّ الْإِيَّاسَ لَمِنَ الْمُرْسَلِينَ﴾ * إِذْ قَالَ لِقَوْمِهِ أَلَا تَتَّقُونَ * أَتَدْعُونَ بَعْلاً وَ تَذَرُونَ أَحْسَنَ الْخَالِقِينَ * اللَّهُ رَبُّكُمْ وَ رَبُّ آبَائِكُمْ الْأَوَّلِينَ * فَكَذَّبُوهُ فَإِنَّهُمْ لَمُحْضَرُونَ * إِلَّا عِبَادَ اللَّهِ الْمُخْلَصِينَ * وَ تَرَكْنَا عَلَيْهِ فِي الْآخِرِينَ * سَلَامٌ عَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ﴾^۳، پس هر کردار وی خلقی مبدل گردد وی از آل یاسین بود و مستحق کلام حق شود.

پس بدانستیم که نصیب الیاس - علیه السلام - درین باب است و این معنی در حرف چهارم الله است و این حرف از آن لام است کی میان الف و لام است، پس گوی خدای تعالی می‌فرماید که گمراه مشوید به میل کردن به اخلاق ناپسندیده کی این سبب معاصی و مخالفت شما گردد و پشت با حق کنید و روی با خلق، پس بدانک الیاس - علیه السلام - چنانکه سائل اخلاقت ۶۵/ب/ سائل ادابست از برای آنکه هر خلقی که در وی ادبی نبود همچون جسمی بود بی قلب و آداب در اخلاق آن بود که بایستد با هر چیزی که مستحسن است در اقوال و افعال و اخلاق و گفته که سرُّ ادب آنست که مرد قدر خویش بشناسد قال ابن عطاء - رحمه الله: «الادب الوقوف مع المستحسنتات»، و معنی آن باشد که معامله با ادب با خدای تعالی کنند در سر و علانیه، چون چنین کند ادبی بود و اگر چه عجمی بود و خدای تعالی خطاب می‌فرماید در حق قومی که ادب نگاه نداشتند در حضرت رسول صلی الله علیه چنانک فرمود: ﴿إِنَّ الَّذِينَ يُنَادُونَكَ مِنْ وَرَاءِ الْحُجُرَاتِ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْقِلُونَ﴾^۴ اشارتست به آنک عذر ایشان جهل ایشانست ۶۶/الف/ و قیل: «اصل الادب ان لا ينظر يسره الا الي موليه و لا يطالب من الدارين الا رضاه» و گفته‌اند که ادب تعظیم کسی است که بزرگترست از تو و رفق است با کسی که کمترست از تو.

اما اخلاق مذمومه چون حسد و کبر ریا و عجب و حقد و بخل عجز کسل و کذب و

۱. ابراهیم / ۲۷.

۲. اعراف / ۷۳.

۳. صافات / ۱۲۳ - ۱۳۰.

۴. حجرات / ۴.

غیبت و خیانت و قَلَّت مدارا باهل دین و قَلَّت حیا و سخن چینی و نفاق و مداهنه و خشم و غیر آن باید که طالبان حق روزگار خویش صرف کنند به تبدیل اخلاق و یقین دانند که قرب دل و بعد به حق تعالی مرتبست به اخلاق محمود و مذموم و هیچ چیز از حقائق مکشوف نگردد تا اصول اخلاق مبدل نشود که حاصل امانتها و اسرار اخلاق پسندیده است و طریق تبدیل / ۶۶ ب / آن علی الاطلاق و سبیل الاجمال معامله کردن باشد به ضد آن اخلاق و از وجه حلال طلب کردن ارزاق و تصفیه دل بکردن به ذکر خلاق و اما علی طریق التفصیل اشارت کنیم به هر خلقی کی تبدیل آن چگونه باید کردن و بعد از تبدیل چه حاصل شود مر مبدل را.

اما حسد بدانکه حسد از حیرت نفس خیزد و حیرت نفس از حیات نفس پدید آید و حیات نفس از اتباع شهوت بود و شره در چیزها و کمال حسد از دهشت سر بود و دهشت سر از نظر خیزد، پس ازین جای معلوم شود که علاج حسد آنست که از حیره نفس چیزی کم نکند بواسطه مخالفت و تقلیل و نظر نگاه دارد و حسد آن باشد که فضل حق تعالی بر اقران / ۶۷ الف / خویش بیند، نخواهد که آن وی را باشد برای آنکه نفس این فضل به خویشتن خواهد علی سبیل الانفراد و حیرت حیات نفس روح جهل است چون در مرد ظاهر شده باشد وی را بازدارد که به اندیشه کی نصیب وی زیادت و کم نگردد اگر اقران وی را آن فضل بود یا نه و فضل حق نامتناهی است همه خلق را مستغنی گرداند و از خزانه وی چیزی کم نشود و اگر خواهد هر کسی را چیزی دیگر دهد قال الله تعالی: ﴿أَمْ يَحْسُدُونَ النَّاسَ عَلَى مَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ فَقَدْ آتَيْنَا آلَ إِبْرَاهِيمَ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَآتَيْنَاهُمْ مُلْكًا عَظِيمًا﴾^۱ و این اشارتست بدانکه حسد مکروه و مذموم است و حاسد را نافع نبود / ۶۷ ب / بلکه مضر بود و حسن وی را بخورد، چنانکه آتش هیزم را بخورد و گفته‌اند که: «الحسود لا یسود» چون مرد طالب علاج حسد بکند، چنانکه گفته‌اند، حسد وی مبدل شود به حیات سر فهم در قضایاء احکام پدید آید و دین وی تمام شود.

و اما کبر، بدانکه کبر از ناسپاسی کردن دل باشد در نعمتها، خدای تعالی، چنانکه دل پندارد کی من خود مستحق این نعمت‌ها ام و این ناسپاسی به سبب مناسبتی باشد که وی را هست با روح علوی و به سبب ناسپاسی دل مستحق عقوبت کبر گردد قال الله تعالی: ﴿لَئِنْ شَكَرْتُمْ لَأَزِيدَنَّكُمْ وَلَئِنْ كَفَرْتُمْ إِنَّ عَذَابِي لَشَدِيدٌ﴾^۲ و بزرگترین عقوبتها کبر باشد و کبر آن

۱. نساء / ۵۴.

۲. ابراهیم / ۷.

باشد / الف / ۶۸ که سخن راست و حق چون بشنود، قبول نکند و خویشتن بزرگ داند و کارهای خویش خوب بیند و از آن دیگران قبیح بیند و به سبب این خدای تعالی وی را محروم کند از مطالعه نور در دنیا و آخرت و از سماع کلام و آیت‌های آن و از جنت جمال که مأوای جبریل است و برکت از عمر وی برود و از هر چه کند، علاج کبر آن باشد که بزرگی نعمت حق تعالی بیند بچشم بصیرت و اعتبار به عیوب خویش بدارند و با اهل حق نشینند و سخن بسیار نگویند و طریق تواضع و خدمت با خلق خدای تعالی فرمایش گیرند و هر که را کمتر داند یا دلش / ب / ۶۸ وی را قبول نکند، وی را خدمت بیشتر کند چون این صفت خدای تعالی مبدل گرداند وی را مشرف کند به سه چیز؛ به قرب حقیقی و این قرب حق تعالی بود به رحمت و شفقت بر خلق خدای تعالی و به عبادت خویش.

و اما ریا از رکاکت عقل خیزد و از ضعف تدبیر و این به سبب سرّیست و آن سر آنست که هر دل که وی را ندید یعنی نور حق را در ازل و تربیت و نعمت وی ندید مرانی شد، هر چه بدید پنداشت کی نعمت وی و بقاء وی سبب وی است و این سبب آنست که بر خطاب و وحی و برکت آن به وی نرسید و هر دل که وی را بدید و نعمت وی بدید در حق وی بدانست که همه چیز وی / الف / ۶۹ از حق است به کسی دیگر تعلق ندارد، لاجرم وی را پرستند و آن سبب آنست که بر وحی و برکت خطاب ذات صورت حق که عالم شهادتست در وی مصور گردد در باطن مرد با دید آید و آن تمامی سر ربوبیت بود و آن ذات سر اخلاص است و آن ذات را صورت تا باشد یعنی تواضع و ترک التفات به اغیار و انابت به حق بر وی غالب بود و این معنی درین آیت ظاهر گردد که: ﴿رَبِّ لَّا تَذَرُنِي فَرْدًا وَأَنْتَ خَيْرُ الْوَارِثِينَ﴾^۱ و هر که مخلص نبود، وی فرد نبود یعنی نعمتهای حق تعالی نشناسد و سر اخلاص فرزندی بود معنوی که به واسطه آن فرزند وی نعمتهای حق بشناسد و / ب / بداند و آن فرزند تولد از اسم رب کند، چون سر ربوبیت در دل بنده تمام شود آن فرزند تولد کند و آن بر حق تعالی بود و بیش ازین بیان کرده‌ایم کی زکریا - صلوات الله علیه - زبان سکینه است به آن زبان، این معنی بخواست از حق تعالی: ﴿رَبِّ لَّا تَذَرُنِي فَرْدًا وَأَنْتَ خَيْرُ الْوَارِثِينَ﴾^۲ و زبان سکینه در دهان، حقیقت اخلاصست، خدای تعالی یحیی را - صلوات الله علیه - به وی بخشید و یحیی صورت اخلاص بود در عالم شهادت و جز به

۱. انبیاء / ۸۹

۲. انبیاء / ۸۹

حق میل نکرد و از برای این معنی خدای تعالی وی را ﴿سَيِّدًا وَحَصُورًا﴾^۱ خواند و از برای آن وی را یحیی نام داد که وی /۷۰الف/ صورت اخلاص بود در عالم صورت و ارزاق خلایق از اخلاص است و غیر ما را نخواهد و با خواستن وی چیزی را از چیز برزق وی شود، پس وی زنده شود به آن رزق.

پس معلوم شده که در مخلصان سرّ ربّ موجودست و در آن سرّ، سرّ ارنی است و در مرئیان سرّ رای موجود است، یعنی مخلصان می بینند و همه نعمتها وی را می شناسند و مرئیان دیدند حق را در عالم صورت نه حق می بینند و نه نعمتها حق، لاجرم کژ می روند و تمامی اخلاص در دل بنده آن بود که رب خویش را ببیند و برّبر را بشناسد /۷۰ب/ و بار را خدمت و طاعت کند، پس موسی - علیه السلام - حاصل حقیقت اخلاص بود و یحیی حامل صورت اخلاص و نه صورت از حقیقت مستغنی بود و نه حقیقت از صورت و شومی ریا، بنده را محروم گرداند از رویت حق تعالی و ذلیل گردد در دنیا و آخرت. در دنیا به واسطه طمع و حرص و در عقبی به واسطه بُعد و حرمان، پس هر که را این صفت مبدل شود خدای تعالی وی را مشرف کند به سه چیز؛ به نور یقین و به سطوع نور عقل و به اهتمام امور آخرت و این سه چیز در دنیا بود.

و اما در آخرت قوله تبارک و تعالی: ﴿أُولَئِكَ لَهُمْ رِزْقٌ مَّعْلُومٌ * فَوَاكِهُ وَهُمْ مُكْرَمُونَ﴾^۲ الآیه، والرزق /۷۱الف/ المعلوم مشاهده المعانی فی المجالس الامانی و هم مکرمون بکشف الغطاء حتی ينظروا الی تاج العزّة و هو یكون علی راس النبی - صلی الله علیه و سلم - فی جنات النعیم، خوشترین لذتها آن باشد که تاج بر سر پیشوایی و مقتدای عالم و سیّد بنی آدم ببیند و آن مخلصان را بود و شرح آن تاج دادن دراز دمنست و حوصله طالبان تنگ کوتاه، برین قدر اختصار افتاده.

و اما عجب بدانکه جمال علم عملست و جمال دل علمست و جمال عمل احوال و اخلاق پسندیده است، پس دل باید که جمال خویش ببیند تا بعد از آن جمال، جمال خویش ببیند اگر جمال، جمال خویش ببیند، بیش از دیدن جمال خویش مُعجب شود /۷۱ب/ دل جور کند بر عقل گمان برد کی وی را احوالی و اخلاقی و معایی پیدا شود به سبب عمل و آن دیدن موقوفست بر دیدن خویش اولاً، پس دیدن بود مزور و آن جوری بود که دل بر عقل کرده باشد و به سبب جور دل عسر در عقل پیدا شود، به سبب آنکه عقل می داند که

۱. آل عمران / ۳۹.

۲. صفات / ۴۱-۴۲.

جمله طاعت مطیعان در جنب خدای تعالی قدری و منزلتی ندارد، پس باید که بنده نخست علم بیند به سبب آنک علم مضافست به حق تعالی و عمل مضافست به بندگان تا کفران نعمت علم و عمل نکرده باشند و بدین سبب عمل را بر ندارد از برای آنک رافع عمل، علم است و عملی بی علم، عملی نه بود، پس اگر نیکو بینداز سبب /۷۲ الف/ آن باشد. تم الكتاب بحمدالله و حسن توفيقه و الصلوة و والسلام على نبیه و رسوله محمّد و آله و اصحابه.

و فرغ من تحريره، اضعف عباد الله، المحتاج إلى رحمة الله، عمر بن محمد بن الحاج محمد بن ابی القاسم بن احمد شیرکان فی شهر ربیع الآخر لسنة ستین و سبعمائه. اللهم اغفر لمن آلف و قرأ و كتب و نظر و لمن قال آمین رب العالمین.

۱۱
۲۷/۸

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين حمداً يريد ولا يبئله والشك لله عليه
 نعمة المناظرة ما طاقتم عظم العارفين حول العرش المجيد
 وحصل الله على محمد المبعوث الخت الأحمر والاسود والاحرار
 والعبيد صلب الله عليه وعلى آله ما طلعت شمس الا فائدة
 ونجم الارادة من مشرق عرفات معرفة المريد شك
 وسياس خيال بر عند لبيبت شورا زكازار اذ كان واولاد
 براغضان ابرار واخيار بنوا اسرار اولو لا يدرك الابصار
 مشغول كرد ايد و مستنان شبانه لي مع الله وقت را
 بصبح و صبح صبح والبيشان از خم خانه شواب معرفت
 حيات اصل بچشنا نيد سبكر و طان حضور قدسي را

عمر

انما شدتتم الكتاب
 بحمد الله وحسن توفيقه والصلوة والسلام على رسوله
 محمد وآله واصحابه و فرغ تحريرها اضغاث غبار الله
 المحتاج الى رحمة الله عمر بن محمد بن الحاج محمد بن علي
 القاسمي في شهر ربيع الثاني سنة
 ستين وسبعمائة اللهم اغفر لمن اقرأه وكتبه ونظره
 ولمن قال آمين رب العالمين ٥٥

اشعار نویافته از طیان بمی

مهدی رحیم‌پور

بی‌تردید، یکی از اصلی‌ترین و ضروری‌ترین لوازم و منابع برای بررسی تاریخ ادبیات فارسی و سیر تطوّر آن جنگها و سفینه‌هاست که امروزه ارزش و اعتبار آنها بر همگان روشن است و به ویژه پژوهشگران و محققان نسل جدید به پیروی از استادان و نسخه‌شناسان برجسته‌ای چون مرحوم ایرج افشار، به تحقیق در این منابع می‌پردازند و مطالب نویافته و پراهمیتی را که ممکن است به بررسیهای تاریخی ادبیات فارسی کمک کند، از آن منابع استخراج می‌کنند. قطعاً با کندوکاو در جنگها و سفینه‌ها بر غنای گنجینه ارزشمند ادب فارسی افزوده می‌شود و چه بسا با نویافته‌هایی در عرصه شعر و ادب مسیر برخی نظریه‌ها و دیدگاههای قبل را تغییر دهد. شاید یکی از مهمترین نکات در بررسی جنگها، حداقل برای نگارنده، این است که با جمع‌آوری اشعار شاعری گمنام که هیچ دیوان مستقلی از وی باقی نمانده و هر آنچه موجود است جز در منابع مذکور یافت نمی‌شود، می‌توان دیوان یا دیوانچه‌ای از آن شاعر را بازسازی و مرتب کرد. این حداقل و در واقع ابتدایی‌ترین نتیجه‌گیری است که می‌توان در خصوص بررسی جنگها ارائه کرد؛ سایر فواید و ارزشهای آن را استادان و دانشمندان و جنگ‌پژوهان و نسخه‌شناسان بارها و بارها گفته و نوشته‌اند. در این مقاله کوشش شده است بر اساس برخی جنگها و منابع مختلف اشعار بازیافته / نویافته یکی از شعرای قدیمی ایران جمع‌آوری و تقدیم علاقه‌مندان گردد. شاعر مورد بحث، طیان بمی از شاعران قدیم کرمان است که دوران حیاتش بنابه اظهار محققان در اواخر قرن شش و اوایل سده هفتم بوده است. در خصوص زندگی شخصی طیان، اطلاعات بسیار اندکی باقی مانده و هر آنچه که در تذکره‌ها نوشته شده،

توسط آقای میرافضلی مورد بررسی قرار گرفته و در کتاب ارزشمندش آمده است.^۱ تنها نکاتی در تذکره صبح گلشن آمده است که حداقل نگارنده این سطور در جای دیگری ندیده است. مؤلف تذکره می‌نویسد: «طیان بمی از شعرای متقدمین است، افکارش متین و کلامش شیرین در علم طب و معالجهٔ مریضان مهارتی داشت و شاید برای معیشت گل فروشی بهترین حرف انگاشت».^۲ در ادامه دو رباعی از وی می‌آورد که هر دو رباعی را آقای میرافضلی بر اساس منابع دیگر آورده است. اگرچه اعتماد کردن به یک تذکرهٔ قرن ۱۳ قمری^۳ آن هم در شرایطی که سخن از شاعری می‌گوید که حدود ۶۰۰ سال پیش از تألیف تذکره در قید حیات بوده است، چندان منطقی نیست، به‌ویژه اینکه در هیچ منبع دیگری گفته‌های آن تذکره دیده نمی‌شود، ولی اشاره کردن به آن هم خالی از لطف نیست. در اشعار باقی‌ماندهٔ او نیز قرینه‌ای که نشان دهد وی طیب یا گل فروش بوده وجود ندارد. به نظر می‌رسد در نسبت دادن گل فروشی به طیان، به اسم وی توجه داشته است.

پیشتر، محقق دانشمند و نسخه‌پژوه فاضل، جناب آقای سیدعلی میرافضلی، در کتاب بسیار ارزشمند شاعران قدیم کرمان که بی‌تردید یکی از بهترین پژوهش‌های مربوط به حوزهٔ جنگ‌پژوهی است، حدود ۱۴۰ بیت از ابیات طیان بمی را از جنگ‌ها و تذکره‌های مختلف جمع‌آوری و چاپ کرده است،^۴ اما از آنجایی که معمولاً از محتوای همهٔ جنگ‌ها نمی‌توان به راحتی مطلع شد و از طرفی فهرست‌نگاران نیز جز به ندرت اطلاعات خاصی از محتوای جنگ‌ها ارائه نمی‌دهند، لذا طبیعی است که با جستجو در منابع مختلف و جنگ‌های دیگر اطلاعات نویافته دیگری نیز می‌توان به دست آورد. در هر صورت، فضل تقدّم و تقدّم فضل در این خصوص با محقق گرانمایه، جناب آقای میرافضلی، است. نگارنده به صورت اتفاقی به دنبال مطلبی در برخی جنگ‌ها و سفینه‌ها بود که در یکی از این سفینه‌ها، که ذیلاً معرفی خواهد شد، به اشعاری از طیان برخورد و چون این اشعار را در کتاب ارزشمند آقای میرافضلی نیافت، تصمیم گرفت آن‌ها را در قالب یادداشتی ارائه دهد. اما با جستجو در منابع و جنگ‌های دیگر به اشعار جدید دیگری نیز دست یافت که نتیجهٔ آن جستجو همین است که تقدیم می‌شود. چه‌بسا با تحقیق در جنگ‌ها و سفینه‌هایی که به صورت

۱. بنگرید به: شاعران قدیم کرمان، میرافضلی، علی، نشر کازرونیه، تهران، ۱۳۸۶، ص ۲۲۳

۲. ر.ک: تذکرهٔ صبح گلشن، سلیم، سید علی حسن خان، جلد اول، ص ۶۸

۳. تذکرهٔ صبح گلشن در سال ۱۲۹۵ قمری تألیف شده است.

۴. ر.ک: شاعران قدیم کرمان، صص، ۲۲۵ - ۲۳۸

دست‌نویس هنوز در گوشه کتابخانه‌ها خاک می‌خورند و هنوز فرصت فهرست شدن و معرفی پیدا نکرده‌اند، اشعار دیگری نیز از وی به دست آید.

طیان بمی در منابع کهن

همچنانکه پیشتر نیز اشاره شد، طیان از شاعران اواخر سده ششم و اوایل سده ۷ ق است و تذکره‌های معدودی به وی و اشعارش پرداخته‌اند. اگر به لحاظ تاریخ تألیف منابع بخواهیم بررسی کنیم، شاید یکی از قدیمی‌ترین منابعی که نام طیان بمی در آن آمده است و به نظر نگارنده رسیده است، فرهنگ قواس تألیف فخرالدین مبارکشاه قواس غزنوی است که در اواخر سده ۷ و اوایل سده ۸ ق در هندوستان تألیف شده است. اما در این خصوص دو مشکل عمده وجود دارد: اولاً نام طیان بمی در فرهنگ مزبور تسامحاً ذکر شده و به اشتباه به جای طیان ژاژخای و یا طیان مرغزی آمده است؛ چه، واژه مورد نظر که بیتی از طیان به عنوان شاهد ذیل آن آمده است، بیتی است که در فرهنگ لغت فرس اسدی به نام طیان ژاژخای آمده است^۱ و با توجه به اینکه لغت فرس یکی از اصلی‌ترین منابع تألیف فرهنگ قواس بوده، بنابراین قطعاً طیان مورد نظر فخرالدین مبارکشاه «طیان ژاژخای» است نه طیان بمی. ثانیاً به نظر نگارنده اشتباه پیش‌گفته به احتمال زیاد مربوط به کاتب نسخه است نه نویسنده فرهنگنامه؛ چراکه اولاً بعید است نام و آوازه طیان در آن زمان در حدی بوده باشد که اشعارش مورد ارجاع فرهنگ‌نویسان قرار گیرد؛ چه، اگر این طور بود نام وی در تذکره‌های آن دوره نیز ذکر می‌شد، در حالی که اصلاً چنین نیست. ثانیاً از آنجا که فرهنگ‌نویسان معمولاً از روی همدیگر به جمع‌آوری شواهد شعری اقدام می‌کردند و در بالا نیز اشاره شد که بیت مورد نظر در لغت فرس، از اصلی‌ترین منابع فرهنگ قواس نیز آمده، لذا به احتمال بسیار قوی فخرالدین مبارکشاه طیان را بدون پرسوند ذکر کرده و بعداً کاتب آن را اضافه کرده است؛ ثالثاً بنا به اظهارات مصحح فرهنگ قواس، مرحوم نذیر احمد، این نسخه در سده ۱۰ ق کتابت شده،^۲ یعنی زمانی که اشعار طیان تا حدودی شناخته شده بوده و اغلب اشعار وی نیز در جنگها و منابع بعد از قرن هشتم دیده می‌شود، بنابراین

۱. واژه مورد نظر «کلیج» است. رک: لغت فرس، چاپ دکتر دبیرسیاقتی، ص ۲۴؛ چاپ عباس اقبال، ص ۶۱؛ چاپ دکتر مجتبابی و دکتر صادقی این واژه را ندارد. در فرهنگ صحاح الفرس نیز برای همین واژه همان شاهد عیناً نقل گردیده و به احتمال زیاد محمد بن هندوشاه نویسنده فرهنگ مذکور به لغت فرس نظر داشته است. رک:

صحاح الفرس، ص ۵۹.

۲. رک: مقدمه فرهنگ قواس، ص ۲۹.

بعید نیست که کاتب نسخه به اشتباه به جای طیان ژاوخای، طیان بمی را در نسخه ذکر کند. کما اینکه مرحوم نذیر احمد در مقدمه کتاب به اغلاط نسخه و بی‌سوادی و اشتباهات کاتب مکرر اشاره کرده است.^۱

صرفنظر از منبع مذکور، یکی از مهمترین منابع قدیمی که نام و اشعار طیان بمی در آن ذکر شده، سفینه گنج بخش است که که به احتمال بسیار زیاد در قرن هشتم تدوین شده است. در خصوص این سفینه مفصلتر سخن خواهیم گفت. پس از این منابع می‌توان به *کنز اللئالی*، *جنگ اسکندر میرزا*، *روضات الجنات* اسفزاری، *عرفات العاشقین*، *طراز الاخبار*، *تذکره ریاض الشعراء* والہ داغستانی، *مرآت جهان‌نمای بقاء سهارنپوری* و ... اشاره کرد.^۲ گرچه غالب این منابع طیان بمی را با طیان ژاوخای یکی دانسته‌اند، اما به لحاظ سبک‌شناسی به‌ویژه اشعار طیان ژاوخای که هم زبانش قدیمی‌تر است و هم عمدتاً هزل و هجو سروده است، اشعار این دو شاعر قدیمی از همدیگر قابل تفکیک هستند.

طیان بمی در کلام محققان معاصر

تنها محقق‌هایی که به صورت مفصل در خصوص طیان بمی و اشعارش بحث کرده، دانشمند گرامی جناب آقای میرافضلی است. البته اشاره‌هایی مختصر توسط مرحوم نفیسی در تاریخ

۱. مرحوم نذیر احمد نوشته‌اند: «دستنویس حاضر پر از اغلاط فاحش است؛ هیچ سطری خالی از اشتباه نیست. کاتب خیلی کم سواد بوده و از وزن شعر اطلاعی نداشت. رونویس فرهنگها عموماً کاری مشکل است و در اینجا چند چیز جمع شده؛ نسخه اصل ناقص بوده، کاتب کم سواد و کار استنساخ دشوار، در نتیجه آن دستنویس یکی از ناقص‌ترین متون است که بنده به آن برخورده‌ام». همان، ص ۳۰.
۲. در *تذکره ریاض الشعراء*، جلد ۲، ص ۱۲۶۴، ذیل عنوان «حکیم طیان» دو رباعی از طیان ذکر شده که در کتاب *شاعران قدیم کرمان* هم ذکر شده‌اند. همچنین ابوطالب اصفهانی در *خلاصه الافکار* برگ ۱۳۶، همین دو رباعی را از اسم طیان بمی ذکر کرده است. بنا به یادداشت مرحوم خیامپور در کتاب *ارزشمند فرهنگ سخنوران* نامی از طیان در کتاب *مرآت جهان‌نمای بقاء سهارنپوری* آمده است. نسخه ای مهم از این تذکره در موزه بریتانیا نگهداری می‌شود. مرحوم منوچهر مرتضوی زمانی که مؤسسه تاریخ و فرهنگ تبریز را تأسیس کردند تعداد قابل توجهی میکروفیلم نسخه‌های مختلف از کتابخانه‌های اروپا اعم از موزه ملی پاریس، موزه بریتانیا، بادلیان و ... را جمع‌آوری کرده و در اختیار آن مؤسسه قرار دادند. از جمله میکروفیلمی از همین *مرآت جهان‌نما* در آنجا موجود است. به نظر نگارنده به لطف مسئولان مربوطه! تهیه تصویری از نسخه از کتابخانه‌های اروپا بسیار راحت‌تر و آسان‌تر از تهیه میکروفیلم آنها از مؤسسه مذکور است که هم‌اکنون دانسته نیست سرنوشت آن چه شده و متولیان دانشکده ادبیات فارسی دانشگاه تبریز چه فکری به حال آن مؤسسه ارزشمند کرده‌اند. ای کاش کسی بتواند آن میکروفیلمها را از آنجا نجات دهد تا پژوهشگران و محققان بتوانند براحتی از گنجینه عظیم آن مؤسسه استفاده کنند.

نظم و نثر در ایران^۱ شده، اما جناب میرافضلی با تتبع در متون خطی و سفینه‌های مختلف، اقدام به گردآوری حدود ۱۴۰ بیت از اشعار طیان بمی کرده است و اشعار وی را در کنار اشعار ۲۵ شاعر قدیمی کرمان قرار داده و انصافاً با این پژوهش ارزشمند شاعران قدیم کرمان گامی مؤثر در پر کردن بخشی از خلأ تاریخ ادبیات فارسی برداشته است.

منابع مورد استفاده در این مقاله

سعی شده هر نسخه و کتابی را که در دسترس بود، دیده شود تا اشعار طیان مورد جستجو قرار بگیرد. البته منطق حکم می‌کند، هیچ ادعایی مبنی بر اینکه تمامی منابع دیده شده، صورت نگیرد؛ چه، قطعاً جنگ‌ها و تذکره‌هایی در کتابخانه‌های مختلف دنیا هستند که هنوز کسی از محتوای آن‌ها خبر ندارد. حتی ممکن است در بین جنگ‌های معروف و دم‌دست اشعاری از طیان بمی موجود باشد که نگارنده از آن‌ها غافل مانده است. چه بسا روزی در کتابخانه‌ای، دیوانی مدون از طیان پیدا شود و ... بنابراین در این خصوص راقم سطور هیچ ادعایی دارد. ذیلاً منابعی که بر اساس آنها اشعار نویافته طیان بمی استخراج شده، معرفی می‌شود.

سفینه سعداللهی: این سفینه که بی‌شک یکی از مهمترین سفینه‌های قدیمی شعر فارسی است، به شماره ۵۳۴ در کتابخانه مجلس (سنای سابق) نگهداری می‌شود. همچنانکه از محتوای خود این سفینه برمی‌آید جامع سفینه، سعدالله نامی است که ظاهراً خود از شعرای قرن هشتم است.^۲ نکته قابل توجه در خصوص سفینه سعداللهی این‌که، این سفینه تحریری از سفینه گنج‌بخش است که مورد مراجعه استادان و محققان بوده است.^۳ این سفینه حاوی

۱. تاریخ نظم و نثر در ایران، نفیسی، سعید، جلد ۱، ص ۲؛ همو در تعلیقات لباب‌الالباب عوفی نیز اشاره مختصری به نام طیان بمی کرده است: لباب‌الالباب، ص ۶۲۵؛ و یا استاد باستانی پاریزی در قالب مقاله ای فقط نامی از طیان بمی را برده‌اند، ولی با توجه به سیاق کلام به نظر می‌رسد ایشان نیز طیان بمی را با طیان ژاژخای یکی دانسته‌اند. ر.ک: «اشاره‌ای به گرفتاری‌های قائم‌مقام در کرمان و یزد (۹)»، یغما، بهمن ۱۳۵۳، شماره ۳۱۷، ص ۶۵۰.

۲. سعد اللهی در برگهای ۱۹۷ و ۲۲۶ همین سفینه ابیاتی از اشعار خودش را آورده است. بغیر از این سفینه در سفینه ۵۳ - ادبیات (ص ۱۷۲) قطعه‌ای از وی مندرج است. همچنین در جنگ تقی کاشی که به شماره ۱۰۶۶ در مرکز احیاء نگهداری می‌شود، چند بیت از وی در صفحه ۹۱ آن مندرج است.

۳. نگارنده از اشتراکات محتوایی این دو سفینه با همدیگر اطلاعی نداشت، بلکه فاضل نسخه‌پژوه و دوست ارجمند جناب آقای جواد بشری بنده را متوجه این نکته بسیار مهم ساختند.

اشعاری از ۸۷ شاعر فارسی‌گو است که برخی از آن‌ها عبارتند از: ابی‌المعالی نحاس، اثیرالدین اخسیکتی، اثیر اومانی، بدیع‌الدین ترکو، جمال‌الدین محمد عبدالرزاق، رفیع‌الدین ابهری، سعد بهاء، شرف‌الدین شفروه، شرف‌الدین مقبل کرمانی، فخرالدین خالد، فخرالدین مبارکشاه، نجم‌الدین حسن شهرویه، نزاری، یحیی‌المشاط کرمانی و ... در فهرست کتاب‌های خطی کتابخانه مجلس سنا، این نسخه به اشتباه به سید عمادالدین محمد حسین الهی همدانی اسدآبادی منسوب شده است که کاملاً اشتباه است.^۱ همچنانکه گفته شد این نسخه، تحریر دیگری است از سفینه گنج‌بخش که تردیدی در ارزش‌های این سفینه نمی‌توان داشت.^۲ در این سفینه ۱۸۶ بیت از طیان بمی مندرج است که ۱۲۶ بیت آن نویافته و ۵۰ بیت آن پیشتر توسط آقای میرافضلی بر اساس سفینه گنج‌بخش شناسایی و به چاپ رسیده است.

طراز الاخبار

از تألیفات عبدالنبی فخرالزمانی، جنگواره‌ای است از نظم و نثر فارسی، از عصر رودکی تا نیمه اول سده ۱۱ ق که برای قصه‌پردازان و قصه‌خوانان تألیف شده است. مؤلف در این کتاب سابقه قصه امیر حمزه صاحبقران را بررسی کرده است و کتابش را در چهار موضوع «رزم»، «بزم»، «عاشقی» و «عیاری» طبقه‌بندی کرده و هر کدام از این موضوعات را به دوازده طراز تقسیم‌بندی کرده است.^۳ از طیان بمی در این جنگواره دقیقاً ده بیت ذکر شده که در این یادداشت عیناً نقل شده‌اند. نسخه مورد استفاده نگارنده در این مقاله نسخه شماره ۳۵۸ کتابخانه سنا است که در ۶۲۸ برگ در سال ۱۰۴۳ ق کتابت شده است.^۴ نویسنده در برگ ۱۶ ر این

۱. ر.ک: فهرست کتاب‌های خطی کتابخانه مجلس سنا، جلد اول، تألیف محمدتقی دانش‌پژوه و بهاء‌الدین علمی انواری، ص ۳۴۰.

۲. این سفینه بزودی به صورت عکسی توسط کتابخانه مجلس شورای اسلامی و با تحقیق و مقدمه نگارنده به چاپ خواهد رسید.

۳. در خصوص طراز الاخبار و ارزشهای ادبی و نسخه‌شناختی آن بنگرید به دو مقاله بسیار ارزشمند از استاد دکتر شفیعی کدکنی با این مشخصات:

- «نگاهی به طراز‌الاجاز»، نامه بهارستان، سال سوم، شماره اول دفتر ۵، بهار - تابستان ۱۳۸۱، صص ۱۰۹ - ۱۲۲.
- «اصول هنر قصه گویی در ادب فارسی»، ارج نامه شهریار، به خواستاری و اشراف پرویز رجیبی تهران، توس، ۱۳۸۰، صص ۳۵۱ - ۳۶۰.

۴. در خصوص مشخصات نسخه شناسی آن ر.ک: فهرست کتابهای خطی کتابخانه مجلس سنا، جلد اول، صص ۱۸۱ - ۱۸۳؛ از این کتاب دو نسخه دیگر نیز شناسایی شده است: یکی در دانشگاه تهران در ۱۰۷ برگ، که

نسخه، آن جایی که منابع خود را برای تهیه مجموعه برمی‌شمارد، از دیوان طیان بمی نیز یاد می‌کند و به ذهن خواننده این مسئله را متبادر می‌کند که در زمان تألیف کتاب، یعنی حدود ۱۰۴۱ق، دیوانی از طیان بمی در اختیار مؤلف بوده است. گرچه نمی‌توان نظر قطعی داد، اما حدس نگارنده بر این است که احتمالاً عبدالنبی اشعار طیان را جنگ‌ها و تذکرها انتخاب کرده است و اشاره به دیوان طیان بمی اتفاقی بوده است. چه، تقی‌الدین اوحدی بلیانی، تذکره‌نویس معروف زبان و ادب فارسی، در تذکره بسیار مهم عرفات العاشقین، که عمده‌ترین مآخذش در کنار تذکرها، دواوین شعرا نیز بوده، و تذکره‌اش را در سال ۱۰۲۴ق به اتمام رسانده و تا ۱۰۲۷ق به اصلاح و تکمیل آن پرداخته، صراحتاً گفته است که «دیوانش ندیده‌ام»^۱. بنابراین اگر دیوانی از طیان در آن زمان باقی بود، قطعاً اوحدی آن را می‌دید. عبدالنبی حتی از دیوانی منسوب به کافی ظفر همدانی نام برده است، ولی نه تنها تاکنون در جایی دیوان مستقل وی معرفی نشده، بلکه در همان متن طراز/الاخبار حتی یک بیت از کافی ظفر نیامده است.

روضات الجنات فی اوصاف مدینه هرات

از معین‌الدین محمد اسفراری است که بین سال‌های ۸۸۷ تا ۸۸۹ق تألیف شده است. این کتاب ذکر محاسن و فضایل خراسان و بویژه شهر هرات است و در این حوزه یکی از بهترین کتاب‌ها به شمار می‌رود.^۲ در این کتاب ۵ بیت از طیان بمی نقل شده که ۴ بیت آن در کتاب شاعران قدیم کرمان بر اساس عرفات العاشقین و مجمع‌النصحا آمده، ولی یک بیت آن قطعه در این منبع ضبط شده که در منابع مورد نظر آقای میرافضلی نیامده است.^۳ لازم به توضیح است که مصحح کتاب، سید محمد کاظم امام، در پاورقی صفحه ۶۶ کتابش در معرفی طیان بمی بیشترین اشتباهات را مرتکب شده و در خلط دو شاعر قدیمی یعنی طیان بمی و طیان زازخای یا مرغزی، هیچ کس به اندازه ایشان دچار اشتباه نشده است.

→ ظاهراً ناقص است. ر.ک: فهرست نسخه های خطی کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران، جلد ۱۱، محمدتقی دانش پزوه، ص ۲۲۶۷، دیگری در کتابخانه آیت الله مرعشی که در جلد ۲، صفحه ۷۰ فهرست نسخه‌های خطی کتابخانه مزبور معرفی شده است.

۱. عرفات العاشقین و عرصات العارفین، ج ۴، ص ۲۴۳۴.

۲. در خصوص اهمیت کتاب و ارزش‌های تاریخی و ادبی آن و نیز مؤلف آن، بنگرید به مقدمه محمد کاظم امام، مصحح کتاب، بر چاپ آن از صفحه «ب» تا «یو».

۳. همین جا از دوست فاضلم جناب جواد بشری که بنده را از وجود قطعه در روضات الجنات مطلع ساختند، بی‌نهایت سپاسگزارم.

جنگ ۵۳ - د ادبیات

این جنگ که در قرن ۱۱ و ۱۲ کتابت شده است، حاوی اشعار قابل توجهی از طیان بمی درگیر شعرای قدیمی فارسی زبان است. البته آقای میرافضلی این جنگ را برای تکمیل کتابشان بررسی کرده‌اند، اما دو صفحه کامل که اشعار طیان در آن صفحات مندرج است، از چشم ایشان به دور مانده است و فقط یک صفحه از آن جنگ را در بررسی اشعار طیان مورد استفاده قرار داده‌اند. در دو صفحه‌ای که راقم سطور اشعار طیان را از آنجا نقل کرده، نزدیک ۳۰ بیت نویافته از وی موجود است.^۱

تذکره بتخانه

از ملامحمد صوفی مازندرانی است که در سال ۱۰۱۰ق تألیف شده است. این تذکره برگزیده‌ای است از حدود چهل هزار بیت فارسی از شعرای معروف و غیرمعروف زبان و ادب فارسی. در این تذکره منتخب دواوین شعرایی چون ابوالفرج رونی، ازرقی هروی، مجیرالدین بیلقانی، رشید وطواط، سنایی غزنوی، خاقانی، ادیب صابر، مجد همگر، سیدمطهر، عمادی شهریاری و ... و نیز گزیده‌ای مختصر از اشعار شعرایی چون بهاءالدین بغدادی، عزالدین شروانی، سعدالدین هروی، ابوسعید بزغش شیرازی، قطب‌الدین عتیقی، ضیاءالدین فارسی، روحی ولوالجی، فخرالدین خالد، شمس طبسی، طیان بمی و ... در این تذکره آمده است. عبداللطیف عباسی گجراتی در سال ۱۰۲۱ق برپایه همین کتاب کتابی با نام خلاصه الشعرا تألیف کرد که از نظر مرحوم گلچین معانی «نامعتبر» است.^۲ از تذکره بتخانه چند نسخه شناخته شده است: از جمله نسخه‌های شماره ۱۲۰ و ۱۳۲ کتابخانه مجلس شورا که جزو کتب اهدایی مرحوم سید محمدصادق طباطبایی است.^۳ از طیان

۱. در مورد جنگ ۵۳ دانشکده ادبیات ر.ک: فهرست نسخه‌های خطی کتابخانه دانشکده ادبیات، محمدتقی دانش‌پژوه، ص ۱۸۰.

۲. برای مطالعه دلایل گلچین معانی، ر.ک: تاریخ تذکره‌های فارسی، جلد اول، صص ۵۹۰ - ۵۹۱.

۳. ر.ک: فهرست نسخه های خطی کتابخانه مجلس شورای اسلامی، مجموعه اهدایی مرحوم سید صادق طباطبایی، جلد ۲۴، سید محمد طباطبایی بهبهانی (منصور)، با نظارت استاد عبدالحسین حائری، ص ۹۹ و ۱۰۶؛ نسخه‌ای نیز به شماره ۱۳۲ در کتابخانه بادلیان نگهداری می‌شود، که فیلم آن به شماره ف. ۸۷۰ در کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران موجود است. (ر.ک: فهرست میکروفیلم‌های کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران، ج ۱، ص ۱۹). همچنین نسخه شماره ۱۵۹ کتابخانه صارم‌الدوله که به کتابخانه فرهنگ اصفهان اهداء شده نسخه‌ای دیگر از تذکره بتخانه است که در فهرست کتب خطی کتابخانه مذکور (صص ۱۳۵ - ۱۳۶) تذکره شعرا ←

بمی در بتخانه دو بیت موجود است که در این مقاله آورده ایم. از آنجایی که نسخه شماره ۱۳۲ که در واقع مجلد دوم بتخانه محسوب می شود (مجلد اول شماره ۱۲۰ کتابخانه مذکور است)، ناقص است، ابیات طیان از انتهای آن افتاده است و نسخه مورد استفاده ما برای اشعار طیان نسخه شماره ۱۵۹ مجموعه صارم الدوله و ۵۹۷۶ کتابخانه مجلس شورا است.

بغیر از این منابع در برخی جنگ‌ها و تذکرها اشعاری از طیان بمی موجود است، ولی آن اشعار با آن چه که قبلاً توسط آقای میرافضلی چاپ شده مشترک‌اند و برای همین نگارنده از ذکر آن‌ها صرف‌نظر کرد. گرچه اختلافاتی از لحاظ ضبط اشعار وجود دارد. منابعی چون سفینه اسحاق بیگ ترکمان، صفحات ۵۵ و ۶۶ و جنگ شماره ۲۸۴ دایرةالمعارف بزرگ اسلامی، برگ‌های ۱۰۱ و ۱۱۲، جنگ شماره ۱۴۱۷۹ کتابخانه مجلس، معروف به جنگ شمس، برگ ۱۰۰ ر^۲ از این دسته‌اند.

نامگذاری شده و فهرست نگار مؤلف آن را نشناخته است. از فاضل دانشمند و دوست و برادر بزرگوارم بهروز ایمانی که تصویر هر دو نسخه مذکور را در اختیار نگارنده قرار دادند و بنده را از یکی بودن جنگ صارم الدوله و تذکره بتخانه مطلع ساختند صمیمانه سپاسگزارم. دو بیت طیان در جنگ صارم الدوله در صفحه ۶۰۲ آمده است. نسخه شماره ۵۹۷۶ کتابخانه مجلس شورای اسلامی نیز نسخه ای دیگر از بتخانه است که در فهرست کتابخانه مذکور (جلد ۱۷، ص ۳۵۴) جنگ معرفی شده است. اشعار طیان بمی در این نسخه در صفحه ۱۲۰۲ ضبط شده است.

۱. دانسته نیست چرا این تألیف اسحاق بیگ «تذکره» نامیده شده است، در حالی که حتی یک کلمه در خصوص زندگینامه شعری مذکور در آن مطلبی نیامده است. اسحاق بیگ در این سفینه سعی کرده بر اساس نظم خاصی ابیاتی را از شعرای مختلف بیاورد. از این سفینه نسخه‌های متعددی در کتابخانه های ایران نگهداری می شود (ر.ک: فهرستواره دستنوشته‌های ایران (دنا)، ج ۲، صص ۱۰۵۷ - ۱۰۵۹)، اما نسخه مورد استفاده نگارنده در این مقاله نسخه شماره ۴۴۷ کتابخانه مجلس شورای اسلامی است. لازم به توضیح است جنگی به شماره ۷۵۴ در کتابخانه مجلس سنی سابق نگهداری می شود که با توجه به محتوای آن، این جنگ در واقع نسخه‌ای است دیگر از همان تذکره اسحاق بیگ ترکمان، برادرزاده آذر بیگدلی، مؤلف آتشکده آذر که فهرست‌نویس آن را نشناخته و به عنوان یک جنگ مستقل معرفی کرده است. ر.ک: فهرست کتاب‌های خطی کتابخانه مجلس سنا، جلد، ص ۵۲، همچنین است نسخه شماره ۶۵۰۹ کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران، که دقیقاً همان سفینه اسحاق بیگ است، ولی فهرست‌نگار متوجه این موضوع نشده است.

۲. در این جنگ ۳ بیت از قطعه ای آمده که در شاعران قدیم کرمان، ص ۲۳۵ نیز آمده و با این بیت آغاز می شود: آن زمان که دوست پیغام آورد باد صبا/ خاک در چشم غم افکن
در ضمن در جنگ مذکور نام طیان بمی به صورت «طیال بمی» ذکر شده است.

[۵۳ - د ادبیات، ص ۲۵۰]:

ز جسم خستگان پیدا شود صد کوه در هامون
 ز خون کشتگان گردد روان صد جوی در صحرا
 هوا گردد ز عکس تیغ و پیکان آنچنان روشن
 که شکل ذره را در وی ببیند چشم نابینا

[همان، ص ۲۵۱]

عقد مروارید باشد قطره باران اگر
 از کف دریا نوالش بخشش آموزد سحاب
 گر به تبدیل طبیعت قدرتت رغبت کند
 خاک را نبود درنگ و باد را نبود شتاب

[همان، ص ۲۵۱]

با کمال کبریایت دیده ادراک عقل چشم خفاش است وقت ارتفاع آفتاب
 [سفینه سعداللهی گ ۸۳]
 کدام حادثه‌ای کان به اختیار کسی است
 کدام واقعه‌ای کان نه بر خلاف رضاست

[سفینه سعداللهی، گ ۲۰۷ر]

با جمله بر آمیزی و از ما بگریزی
 جرم از تو نباشد گنه از بخت امید است

[سفینه سعداللهی، گ ۲۵۵پ]

خورشید را لباس به مرگ که ازرق است؟
 ناهید را پلاس ز بهر که در بر است؟
 پژمرده شد شکوفه عصمت ز باد مرگ
 روزی که باغ را ز گل و لاله زیورست

بر حشمت و جوانی او دل نسوختش

بنگر که روزگار چه بی رحم و کافرست

[سفینه سعداللهی، گ ۱۹۶]

اگر ز لطف تو دارم توقّع نظری
غریب نیست که انعام شاملت عام است
وگر طمع بودم خلعتی ز خاصه تو
خرد نگوید هرگز که این طمع خام است

[سفینه سعداللهی، گ ۸۳]

بوی وفا ز گنبد گردان پدید نیست
نقد خوشی ز کیسه دوران پدید نیست
بر هر دل از مشقت و اندوه روزگار
صد گونه درد هست که درمان پدید [نیست]
امیدها بریده شد از روز خوشدلی
چون رستگاری از شب حرمان پدید [نیست]

[سفینه سعداللهی، گ ۱۶]

تا کی کنی غرور که این پنج روزه عمر
گر خود هزار سال بود پایدار نیست

[سفینه سعداللهی، برگ ۸۳]

کار زمانه بر حسب اختیار نیست
سیر ستاره جز سبب اضطرار نیست

بر عهد روزگار مکن اعتماد زانک
پیمان او به هیچ طریق استوار نیست
یکدل کراست در همه گیتی که اندرو
زان گلشن شکفته درو نوک خار نیست
یک تن کجاست در همه عالم که سینه اش
زین گلخن گرفته حزین و فگار نیست

[سفینه سعداللهی، گ ۹۵]

به خاک پای تو کامروز در صناعت شعر
نظیر نیست رهی را درین دیار و بلاد

ولی چه سود که این روزگار دون پرور
نمی‌رساندم از بخت خویشتن به مراد

[سفینه سعداللهی، گ ۲۰۳ر]

به چشم لطف چو در بنده یک نظر کردی
به التفات تو از غم شدم چو سرو آزاد
چو هست بر سر من سایه عنایت تو
به هیچ غم دل من بعد ازین نیارد یاد

[سفینه سعداللهی، گ ۲۰۳ر]

طمع از دوست نه این بود و توقع نه چنین
مکن ای دوست که از دوست جفا نپسندد

[سفینه سعداللهی، برگ ۸۳]

این چه روز است که بر خلق جهان می‌گذرد
وین چه عهدیست که بر پیر و جوان می‌گذرد
روز و شب می‌گذرانیم به تلخی و عنا
این دریغا که بدین گونه جهان می‌گذرد
در جهان گذران حیف که این عمر عزیز
همه در درد دل و انده جان می‌گذرد^۱

[سفینه سعداللهی، برگ ۸۳]

گهم عقوبت ایام سفله طبع بود
گهم شکایت گردون نیلگون باشد
ز دهر قصد و ز بخت آفت و ز یار جفا
بین که حال من دل شکسته چون باشد

[سفینه سعداللهی، گ ۲۰۳ر]

تو خود از کدام شهری که ز دوستان بیرسی؟
مگر اندران ولایت که تویی وفا نباشد؟

۱. این ابیات بخشی از ابیاتی است که جناب میرافضلی ارجمند آنها را از مجموعه دانشگاه تهران شماره ۲۴۴۶ آورده‌اند، ولی این بیت‌ها در جنگ دانشگاه تهران نبودند.

[سفینه سعداللهی، گ ۲۰۶پ]

کسی که بندگیت کرده حلقه در گوشش
روا بود که چو حلقه برون در باشد

[سفینه سعداللهی، گ ۱۴۴ر]

فغان و ناله من زین دل بلا جوی است
که هیچ گونه بدو بر نمی توان آمد

[سفینه سعداللهی، گ ۲۱۲پ]

منت خدای راست که صحت پذیر شد
چشم که جان دولت ازین غم کفیده بود
یک چند عقل با فلک از درد چشم تو
ابروی خشم و کینه به هم درکشیده بود
گفتش که ای به چشم وجود اندرون چو نور
چون صبح دولتش به جهان در دمیده بود
از بهر دفع چشم بد خلق چند روز
دردی اگر به چشم عزیزش رسیده بود
برچیدم آن به چشم که از درد چشم او
یک هفته راحت از دل من هم رمیده بود
ای چشم روزگار به تو شاد باش باد^۱
کان خود زکوه روشنی هر دو دیده بود

[سفینه سعداللهی، گ ۱۸۰ر]

روی بر خاک عجز می گویم
هر سحرگه [که] یاد می آید

ای که هرگز فراموشت نکنم
هیچست از بنده یاد می آید؟

[سفینه سعداللهی، گ ۵۰]

دانند عاقلان که به بوستان روزگار

خار از پی گلست و خزان از پی بهار

[۵۳ - د ادبیات، ص ۲۵۰]

زیر هر لفظ وی از معنی روشن شمعی
 حله پوشان ورقه‌هاش مسلسل گیسو
 خوش‌سرایان چمنهاش مسجع گفتار
 حلقه طره خوبانش سراسر مشکین
 که به پروانگیش مهر و مه آرند قرار
 گوهر عقد عروسانش یکایک شهوار

[سفینه سعداللهی، گ ۶۵ ر - ۶۵ پ]

بدان خدای که امرش به صنع کن فیکون

بیافرید زمین و زمان و لیل و نهار

به حق خالق ارواح و مالک ملکوت

به ذات واهب ارزاق و عالم الاسرار

به صانعی که برآورد دست قدرت او

هزارگونه عجایب ز وضع هفت و چهار

به خالق که شکفته است از آب حکمت او

فراز قامت چون سرو لاله رخسار

به قادری که نهادست دام و دانه دل

ز زلف و خار پری پیکران ساده عذار

به نور احمد مرسل که بود شمع رسل

هنوز از آدم و حوا نه نام بود و نه آثار^۱

به حق نور تجلی و استتالت طور

به حرمت شب معراج و هول روزشمار

به غصه خوردن یعقوب در غم یوسف

به صبر کردن ایوب در کف تیمار

به جذبه ای که کشد روح را در عالم قدس

به دانشی که کند نفس را نفیس شعار

به صبح مهرنمای و به شام خون آشام
به ماه حلقه نهاد و شهاب تیره گذار
به سرخی که شفق بافتست بی شنگرف
به سبزی که فلک بافتست بی زنگار
به انبساط زمین و به اعتنای سپهر
به انحطاط غبار و به ارتفاع بخار
به عقل عافیت آموز و جهل جاه طلب
به خوف جسم گداز و به عشق روح شکار
به ذهن نادره گوی و به حکم فکرانداز
به وهم باد شتاب و به صبر کوه وقار
به حرص مرد فریب و نیاز فرصت جوی
به فقر تنگ مجال و عنای بحر یسار
به دستگاه قناعت به احتیاج طمع
به افتخار سخاوت به احتراز عوار
به عفو عذر پذیر و به کبر گردن کش
به حلم دیر درنگ و به خشم زود آثار
به تاب کینه دشمن به مهر سینه دوست
به آه و ناله عاشق به ناز و عشوه یار
به مهربانی مادر به پند تلخ پدر
به دوست رویی فرزند و قرب خویش وتبار
به حله باف ریاحین و عطر سای چمن
به رنگ رنگ خزان و به نقش نقش بهار
به لطف تو که ازو قطره ایست آب حیات
به خلق تو که ازو شمه ایست مشک تتار
به جود دست تو ای قبله کرام زمان
به خاک پای تو ای کعبه صدور و کبار

[۵۳ - د ادبیات، ص ۲۵۱]:

به بزم، دولت نواز و به رزم دشمن مال به عزم باد شتاب و به حزم کوه و قار

[سفینه سعداللهی، برگ ۸۳]

بکند بیخ هنر روزگار واقعیه زای

بببرد رونق فضل آسمان دایره وار

[سفینه سعداللهی، برگ ۸۳]

ستاره بی شفقت گشت و دهر بی رحمت

زمانه حادثه پرور شد و فلک غدار

[سفینه سعداللهی، برگ ۸۳ ر]

کارم اینست که از چرخ درفشان شب و روز

بر زر ناب کنم گوهر ناسفته نثار

نه بزرگی که ازو تربیتی دارم چشم

نه رفیقی که بدو راز دلی گویم زار

نه جز از دیده ز کس مردمیی می بینم

سقی العین فقد عین منها الادوار

دوستی هم به قسم گفت به تدریج و سکون

عیش خرم شود این فکرت باطل بگذار

گفتم ای دوست جوانی چو به تلخی بگذشت

تو جهان پر ز می و مطرب و معشوق انگار

[سفینه سعداللهی، گ ۱۹۶ ر]

مرا پیرو و در سایه عنایت گیر

در آفتاب عنا و حوادثم مگذار

روا بود که من از هر کسی خورم غصه؟

سزا بود که من از هر کسی کشم آزار؟

بکن تفحص عالم ز روی لطف و کرم

که از تو این نپسندد خدای روز شمار

[۵۳ - در ادبیات، ص ۲۵۱]

ایا نفاذ تو بر گردش فلک غالب و یا شکوه تو بر ابلق زمانه سوار
به فرّ بخت شود هر که هست مستظهر تویی که بخت به فرّ تو داد استظهار

[همان، ص ۲۵۱]

سطح درگاهش^۱ به رفعت برتر از چرخ برین
خاک دهلیزش به نکهت خوشتر از مشک تتار
اختران را در بسیط صحن و ارکانش سیر
و آسمان را در فرود صفه و سقش مدار

[سفینه سعداللهی، گ ۱۰۵ - ۱۰۵ پ]

آن عذابست برین طایفه از گردش چرخ
که همی گردند از عمر و جوانی بیزار

[سفینه سعداللهی، گ ۲۴۵ پ]

بسته بند عداوت چه وضع و چه شریف
خسته تیر نحوست چه صغار و چه کبار
همه بیچاره و آواره در اطراف بلاد
همه سرگشته و وامانده به صحرا و به غار

[جنگ ۵۳ - ادبیات، ص ۲۵۰]

لفظ خواننده به زنجیر حروفش در بند
مغز داننده از ابکار معانیش افکار
همانجا

سپهر همت و خورشید رای و کان بخشش

ستاره طلعت و دریا یمین و ابریسار

[سفینه سعداللهی گ ۸۳؛ بتخانه [جنگ صارم الدوله]، شماره ۱۵۹، ص ۶۰۲، جنگ ۵۹۷۶

مجلس، ص ۱۲۰۲ - ۵۳ - ادبیات، ص ۲۵۰]

عمری دراز باید تا شرح آن دهم
کز جور روزگار چه آمد مرا به سر

در محنتی گذاشته ام روز و شب که بود
 از غم بسی زیادت وز بد بسی بتر
 [سفینه سعداللهی، گ ۱۰۵-۱۰۵ پ]^۱
 سرو تا در باغ پوشیدست زنگاری قبا
 نی به طرف جوی بریسته است مینایی کمر
 از نسیم صبح در خارا و خار آمد پدید
 لاله از شنگرف و قیر و غنچه از یاقوت و زر
 آن نمود اندر نظر چون آتشی مشکین دخان
 وین شکفت از شاخ همچون شعله ای در بر شرر

[جنگ ۵۳- د ادبیات، ص ۲۵۱]

منت خدای را که بدیدم به کار خویش
 بعد از فراق خدمت او طلعتش دگر
 اکنون دهد زمانه در فتح را کلید
 اکنون شود پدید شب فتنه را سحر
 [سفینه سعداللهی، گ ۱۹۶ ر]

به مرادم برسان ور چه چنین نیست قضا
 وز نفیرم برهان ور چه برین نیست قدر
 حاصل الامر ازین جمله مرا مقصود است
 که کند لطف شما در من بیچاره نظر

[طراز الاخبار، گ ۱۱۰-۱۱۰ پ ۵۳- د ادبیات، ص ۲۵۰]

اندکی باشد ز ایران پیش او تا حد چین
 منزلی باشد ز خاور نزد او تا باختر^۲
 گر به کاغذ برنگارد صورتش کلک دبیر
 آید اندر جنبش آن صوت به شکل^۳ جانور

۱. این ابیات را آقای میرافضلی بر اساس سفینه گنج‌بخش آورده‌اند، ولی چون تصویری که در اختیار ایشان بود، ناخوانا بوده است، لذا بعضی کلمات برای ایشان قابل قرائت نبود. از این رو ما در اینجا صورت صحیح و کامل ابیات را براساس سفینه سعداللهی ذکر می‌کنیم.

۲. بیت اول در طراز الاخبار نیست.

۳. طراز الاخبار: آید اندر صورت جنبش به سان جانور.

برگذشتی گر چنو بودی براق از کاینات

در زمان بی آنکه بودی جبرئیلش راهبر^۱

[جنگ ۵۳ - د ادبیات، ص ۲۵۰]

ثعبان موسوی است که از فتنه عالمی در یک زمان فرو برد و نبودش ضرر

[جنگ ۵۳ - د ادبیات، ص ۲۵۰؛ طراز الاخبار، گ ۲۰۸ر]

روز هیجا کز هلال سم اسپان فلک

در نقاب نیلگون پنهان شود رخسار خور

بسته گردد بر سواران راه وقت دار گیر

نیک باشد بر دلیران عالم از بس شور و شر

چشم خورشید^۲ از غبار صحن میدان گشته کور

گوش گردون از صدای کوس غران گشته کر

برق تیغ و رعد کوس از ابر گرد معرکه

چون پدید آید بود باران تیرش^۳ بر اثر

گرز تارک کوب مغز آشوب رستم^۴ کار تو

چون قضای بد مخالف را فرود آید به سر

[جنگ ۵۳ - د ادبیات، ص ۲۵۰]

ای زرای انورت نور کواکب مستعار

وی به چشم همّتت ملک سلیمان مختصر

جرعه‌ای از جام لطفت مایه آب حیات

پرتوی از نور رایست زینت شمس و قمر

عدل و ملکت هر دو با هم مجتمع چون رنگ و گل

جوود و دستت هر دو با هم مختلط چون آب و شیر

۱. طراز الاخبار: برگذشتی کز چنان نور براق از کاینات

۲. طراز الاخبار: مردان.

۳. طراز الاخبار: مرگش.

۴. ۵۳ د: دشمن کار.

[سفینه سعداللهی، گ ۲۰۳ر]

دعا و شکر تو بر خود فریضه می‌دانم
که هست سعی تو در باب من همه مشکور

[۵۳- د ادبیات، ص ۲۵۱]

کجا ز نور تجلی تغیر آوردی اگر ز حلم تو یک جزء بودی اندر طور
[سفینه سعداللهی، گ ۲۱۰ پ]

سر خجالتم از پیش بر نمی‌آید
ز بسکه می‌دهدم شرم این خطا تشویر
چو معترف شدم اکنون بدین گنه کاری
تو هم ز روی کرم عذر بنده را پذیر

[سفینه سعداللهی، گ ۲۱۰ پ]

اگر کسی ز گنه توبه می‌کند چه عجب گنه نکرده منم در مقام استغفار
[سفینه سعداللهی، گ ۲۱۹ر]

زمانه از پی ترتیب نقره کوبی را
ز شب نهاد بر اطراف طاس گردون تیر
[روضات الجنات فی اوصاف مدینه هرات، ص ۶۷]
واضع تقدیر اساسش را مگر ترتیب داد
ور نه وضعی این چنین هرگز که آرد در ضمیر^۱

[سفینه سعداللهی، گ ۱۹۶ر]

بزرگوارا در ترف آفتاب غمم
به لطف بر سرم انداز سایه اشفاق

[جنگ ۵۳- د ادبیات، ص ۲۵۱]

تیغ قهر تو معاذالله ار آهخته شود بیم باشد که کند شخص بقا را بسمل

۱. این بیت آخرین بیت از قطعه ای با مطلع «ای چو گردون سقف تو در شکل و هیئت مستدیر/ چشم گردونت نخواهد دید در عالم نظیر» است که آقای میرافضلی در کتاب ارزشمندان آورده اند. قطعه موجود در روضات الجنات با آنچه که جناب میرافضلی از تذکره عرفات العاشقین و مجمع الفصحا آورده‌اند، تا حدودی در ضبط برخی عبارات اختلاف دارد.

[طراز الاخبار، گ ۱۱۰ - ۱۱۰ پ]

باد رفتاری که آتش قصد گردد در مفاک
خاک پیمایی که آب آهنگ باشد بر تلال^۱
بافته گیتی لگامش را ز پیروزی عنان
ساخته گردون رکابش را ز بهروزی دوال
خاک ره با سیر عزمش سرمه چشم فلک
ماه نو با دست و پایش ساکن صف نعال

[جنگ ۵۳ - د ادبیات]

هر سر ماه آسمان را تاج تارک می‌شود
چون به صورت شکل نعل مرکبش دارد هلال

[سفینه سعد/اللهی، گ ۱۹۰ ر]

پست گردد بعد ازین در کوی دعوی ام حسود
سر فرازد زین سپس در باغ شادی هر نهال
[عرفات العاشقین و عرصات العارفین، ۱/۲۴۳۸]
تبارک الله از آن طرفه صورتی کو راست
ز لاجورد بساط و ز کهربا سربال
فتاده گویی بر فرش نیلگون، گه رقص
ز ساق لعبت رقص، نیمه خلخال^۲

[سفینه سعد/اللهی، گ ۲۰۳ ر]

همچنین از نعمت تو شاگردم در هر وطن
همچنان از خلعت تو فاخرم در هر مقام

۲. نسخه: ترمال[۹]؛ قیاساً تصحیح شد؛ تلال جمع تل، به معنی توده ریگ، توده خاک و پشته است که در این بیت مقابل مفاک آمده است.

۱. این دو بیت که از یک قطعه سه بیتی است، در کتاب جناب میر افضلی ضبط شده، اما به علت بدخطی نسخه عرفات العاشقین، برخی کلمات آن قابل قرائت نیستند و برای همین جای آن کلمات در کتاب جناب میر افضلی خالی مانده است، ولی در چاپ جدید عرفات العاشقین، این قطعه به صورت کامل قرائت شده که ما نیز در این یادداشت آن ابیات را به صورت کامل آوردیم.

آن عواطف [دیدهام]^۱ از تو که نتوانم نمود
تا قیامت بر ادای شکر انعامت قیام

[سفینه سعداللهی، گ ۲۰۳ ر]

به یک اشارت تو شد مراد من حاصل
به یک کرشمه تو کار من گرفت نظام
من و مدیح جناب تو نزد پیر و جوان
من و ثنای تو زین پس بر خواص و عوام

[سفینه سعداللهی، برگ ۸۳ ر]

تا کی از افلاک باشم مضطرب
تا کی از ایام بی‌نم انتقام
ملک بختم چند باشد بر گره
عقد کارم چند باشم بی نظام
از خلاف دشمنان در صد عذاب
وز نفاق دوستان با صد ملام

[سفینه سعداللهی گ ۸۳ ر- ۸۳ پ]

نمی چکاند اگر تشنه ام برین لب خشک
زمانه قطره آبی مگر ز چشم ترم
در آرزوی طعام آیدم فلک سازد
بر آتش دل پر خون کبابی از جگرم

[سفینه سعداللهی، گ ۲۰۳ ر]

لطفها فرموده ای در حق من
آفرین بر ذاتت ای چرخ احتشام
از چنان الطاف و بنده پروری
شادمان گشتم که بادی شادکام
خود من بیچاره کی دانم نمود
بر ادای شکر این احسان قیام

۱. «دیدهام» در متن نبود، اما در حاشیه کسی (احتمالاً خود کاتب)، در کنار بیت کلمه «دیدهام» را نوشته که با اضافه کردن به مصراع وزن آن نیز درست می‌شود.

[سفینه سعداللهی، گ ۲۶۰ر]

تا سواد شب نباشد در لب خندان صبح
تا بیاض صبح نبود در خم گیسوی شام
شام احباب تو بادا همچو صبح از بس صفا
صبح اعدای تو بادا همچو شام از بس ظلام

[سفینه سعداللهی، گ ۲۰۳ر]

که می دارد به جز جود تو تیمارم چو بیمارم؟
که می سازد به جز لطف تو درمانم چو درمانم؟
اگر هر موی من گردد زبانی آفرین خوانت
تفصی کردن از یک شکر احسان تو نتوانم

[۵۳ - د ابیات]

ستوده عادت و پاکیزه خوی و روشن رای
خجسته طلعت و شیرین حدیث و چرب زبان
گه مناظره مشکل گشای خصم شکن
گه مجاوره معجز نمای سحر بیان

[سفینه سعداللهی، گ ۱۸۰ر]

در آی و بر لب این تشنگان زن آب وصال
که بی جمال تو جان سیر شد ز صحبت تن

[سفینه سعداللهی، گ ۲۳۹ب]

طره خط تو زلف نو عروس دولت است
زان نهندش سرکشان بر بام دیده چون جباه^۱

[سفینه سعداللهی، گ ۲۵۵پ]

ای در غم تو کهنتر و مهتر گریسته
در ماتم تو چشم مه و خور گریسته

۱. جباه قیاساً تصحیح شد. در متن این کلمه قابل قرائت نبود. این بیت طیان به این بیت فرخی سیستمی شبیه است:

شرفی دارد بر چشم جبین زانکه نهند
شهریاران جهان پیش تو بر خاک جباه
(ر.ک: لغت‌نامه دهخدا، ذیل کلمه جباه.)

هر یک ز اقبای تو اندر عزای تو
 هر ساعتی به زاری دیگر گریسته
 بر مرگ ناگه تو و روز جوانیت
 هم چرخ نوحه کرده هم اختر گریسته

[سفینه سعداللهی، گ ۲۶۰ر]

یاورت بادا به هر حالی که باشد کردگار
 زانکه اهل علم و ارباب هنر را یاوری

[سفینه سعداللهی، گ ۲۵۵پ]

دریغاکه آن اختر کامرانی
 کجا رفتی ای گلبن نو شکفته
 فرو شد ز گردون صاحب قرانی
 ز تیمار کلک و بنان تو اکنون
 که در تو اثر کرد باد خزانی
 بگرید ز مرگ تو بر جام ساغر
 کند قامت تیر گردون کمانی
 به خون جگر باده ارغوانی
 بنالد ز سوگ تو در بزم و مجلس
 به آه سحر بلبل بوستانی

[سفینه سعداللهی، گ ۲۶۰ر]

به کام خویش ترا عمر باد چندانی
 که روزگار نماند تو همچنان مانی

[جنگ ۵۳ - د ادبیات ص ۲۵۱]

ای به هنگام سخا خامه عنبر یارت
 از سر لطف تواند که شود وقت کسوف
 در کف بحر نوالت صدف گوهر زای
 صیقل طبعت از آئینه خود زنگ زدای

[سفینه سعداللهی، گ ۴۹پ]

بسی تحمل خار جفا بیاید کرد
 مگر گلی شود از باغ آرزو چیده^۱

[سفینه سعداللهی، گ ۱۰۵پ]

دختر نامیه را جلوه کند خنده زنان
 چون زند ابر ز رشک هایهای

۱. تنها یک بیت و یک مصراع از این قطعه را جناب میر افضلی بر اساس جنگ گنج بخش در کتاب ارزشمندشان آورده‌اند، بیت اول و مصراع دوم بیت دوم، همچنانکه آقای میر افضلی نیز متذکر شده‌اند این قطعه در جنگ گنج بخش بسیار ناخوانا بود، ولی در جنگ سعداللهی قابل قرائت است.

[سفینه سعداللهی، گ ۴۹ پ]

پشه هر چند بکوشد نشود همسر پیل زاغ هر چند کند جهد نگردد چو همای

[سفینه سعداللهی، گ ۲۰۳ ر]

چه خطا ز بنده دیدی که خلاف عهد کردی

مگر آنکه ما ضعیفیم و تو دستگاه داری

[سفینه سعداللهی، گ ۲۰۶ پ]

آخر چه کرده ام که به احوال من کنون

هیچ التفات می نکند رای مولوی

امید داشتیم که بیابیم به دولتت

تشریف صاحبی و عطاهای خسروی

اکنون به عکس آن که مرا بود آرزو

محروم می گذاریم اینجا و می روی

[سفینه سعداللهی، گ ۱۵۴ ر]

ز سر فرو نهد طوطی لب ت هرگز

چو کلک صدر جهان عادت شکرخایی

کتابنامه

الف) چاپی

- «اصول هنر قصه‌گویی در ادب فارسی»، دکتر محمدرضا شفیعی کدکنی، ارج‌نامه

شهریاری، به خواستاری و اشراف پرویز رجبی، تهران، توس، ۱۳۸۰.

- تاریخ تذکره‌های فارسی، احمد گلچین معانی، چاپ دوم، تهران، کتابخانه سنایی، ۱۳۶۳.

- تاریخ نظم و نثر در ایران، سعید نفیسی، تهران، کتابفروشی فروغی، ۱۳۴۴.

- روذات الجنات فی اوصاف مدینه هرات، معین‌الدین محمد زمچی اسفزاری، با تصحیح و

حواشی و تعلیقات، سعید محمدکاظم امام، تهران، دانشگاه تهران، ۱۳۳۸.

- ریاض الشعرا، علی نقی واله داغستانی، به تصحیح محسن ناجی نصرآبادی، تهران،

اساطیر، ۱۳۸۴.

- شاعران قدیم کرمان، سیدعلی میرافضلی، تهران، کازرونیه، ۱۳۸۶.

- صحیح گلشن، سیدعلی حسن خان بهوپالی متخلص به سلیم، مقدمه، تصحیح، تکمیل و تحشیه مجتبی برزآبادی فراهانی، تهران، اوستا فراهانی، ۱۳۹۰.
- صحاح الفرس، محمدبن هندوشاه نخجوانی، به اهتمام عبدالعلی طاعتی، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۵۵.
- عرفات العاشقین و عرصات العارفین، تقی‌الدین اوحدی بلیانی، به تصحیح ذبیح‌الله صاحبکاری و آمنه فخراحمد، با نظارت علمی محمد قهرمان، تهران، کتابخانه مجلس شورای اسلامی و مرکز پژوهشی میراث مکتوب، ۱۳۸۹.
- فرهنگ سخنوران، عبدالرسول خیام‌پور، تهران، طلایه، ۱۳۶۸.
- فرهنگ قوأس، فخرالدین مبارکشاه قوأس غزنوی، به اهتمام نذیر احمد، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۵۳.
- فهرست کتابهای خطی کتابخانه مجلس سنا، جلد اول، محمدتقی دانش‌پژوه، بهاء‌الدین علمی انوری، تهران، مجلس شورای اسلامی، ۱۳۵۹.
- فهرست میکروفیلمهای کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران، جلد اول، محمدتقی دانش‌پژوه، تهران دانشگاه تهران، ۱۳۴۹.
- فهرست نسخه‌های خطی کتابخانه دانشکده ادبیات دانشگاه تهران، جلد اول، محمدتقی دانش‌پژوه، تهران، دانشکده ادبیات دانشگاه تهران، ۱۳۳۹.
- فهرست نسخه‌های خطی کتابخانه عمومی حضرت آیت‌الله العظمی نجفی مرعشی (ره)، جلد دوم، زیر نظر محمود مرعشی، سیداحمد حسینی اشکوری، قم، کتابخانه مرعشی، ۱۳۵۴.
- فهرست نسخه‌های خطی کتابخانه مجلس شورای اسلامی، جلد بیست و چهارم، شامل کتب خطی مجموعه اهدایی سیدمحمدصادق طباطبایی، با نظارت و مقدمه عبدالحسن حائری، سیدمحمد طباطبایی بهبهانی (منصور)، تهران، چاپخانه مجلس شورای اسلامی، ۱۳۸۱.
- فهرست نسخه‌های خطی کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران، جلد ۱۱، محمدتقی دانش‌پژوه، تهران، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۴۰.
- فهرستواره دست‌نوشته‌های ایران (دنا)، به کوشش مصطفی درایتی، تهران، کتابخانه موزه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی، ۱۳۸۹.

- *لباب‌الالباب*، عوفی، محمد بن محمد، از روی چاپ ادوارد پروان، با مقدمه و تعلیقات محمد قزوینی و سعید نفیسی، تهران، کتابفروشی فخر رازی، ۱۳۶۱.
- *لغت فرس*، ابومنصور احمد بن علی اسدی طوسی، به تصحیح عباس اقبال، تهران بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۵۳.
- *لغت فرس*، ابومنصور احمد بن علی اسدی طوسی، به تصحیح و تحشیه فتح الله مجتبیایی، علی اشرف صادقی، تهران، خوارزمی، ۱۳۶۵.
- *لغت فرس*، ابومنصور احمد بن علی اسدی طوسی، به کوشش محمد دبیرسیاقی، تهران، طهوری، ۱۳۳۶.
- *مجمع الفصحا*، رضاقلی خان هدایت، به کوشش مظاهر مصفا، تهران امیرکبیر، ۱۳۳۹.
- «نگاهی به طراز الاخبار»، دکتر محمدرضا شفیعی کدکنی، نامه بهارستان، سال سوم، شماره اول، دفتر ۵، بهار و تابستان ۱۳۸۱.

ب) خطی

- *تذکره بتخانه*، ملامحمد صوفی مازندرانی، نسخه‌های شماره ۱۲۰ و ۱۳۲ کتابخانه مجلس شورای اسلامی (اهدایی مرحوم سید محمد طباطبایی)، نسخه شماره ۱۵۹ کتابخانه صارم‌الدوله و نسخه شماره ۵۹۷۶ کتابخانه مجلس شورای اسلامی.
- *جنگ نظم و نثر*، به خط و گردآوری تقی‌الدین کاشانی، دستنویس شماره ۱۰۶۶ مرکز احیاء میراث فرهنگ اسلامی.
- *جنگ نظم و نثر*، دست‌نویس شماره ۲۸۴ کتابخانه دایرة‌المعارف بزرگ اسلامی.
- *خلاصه‌الافکار*، ابوطالب اصفهانی، دست‌نویس شماره ۴۳۰۳ کتابخانه ملی ملک.
- *سفینه اسحق بیگ ترکمان*، دست‌نویس شماره ۴۴۷ کتابخانه مجلس شورای اسلامی.
- *سفینه سعداللهی*، دست‌نویس شماره ۵۳۴ کتابخانه مجلس (سنای سابق).
- *سفینه شمسا*، دست‌نویس شماره ۱۴۱۷۹ کتابخانه مجلس شورای اسلامی.
- *سفینه گنج‌بخش*، دست‌نویس شماره ۱۴۴۵۶ کتابخانه گنج‌بخش، اسلام‌آباد پاکستان.
- *طراز الاخبار*، عبدالنبی فخرالزمانی، دست‌نویس شماره ۳۵۸ کتابخانه مجلس (سنای سابق).
- *مجموعه اشعار*، دست‌نویس، شماره ۵۳ دانشکده ادبیات دانشگاه تهران.

مفرح القلوب

نظام موسیقی ابداع شده توسط تیبو سلطان

دکتر اسدالله شعور (افغانستان)

«مفرح القلوب» عنوان نظامیست از موسیقی سنتی که در واپسین سالیان سده دوازدهم هجری توسط پادشاه مستقل میسور هندوستان، فتحعلی خان ملقب به تیبوسلطان (۱۱۹۷-۱۲۱۳ق. / ۱۷۸۳-۱۷۹۹م) ابداع گردید و برای دو دهه کامل در آن کشور رایج بود؛ ولی پس از شهادت او؛ و سقوط سلطنت آن سامان توسط استعمارگران انگلیس، از توجه برافتاد؛ و بنابر همین علت نیز طی دو صد و ده سال اخیر هیچ کس از این ابتکارات آن پادشاه با فرهنگ یادی هم نکرده؛ و در نتیجه، امروز، نظام موسیقی وی که به تمام معنا ملتقای نظام‌های موسیقی خراسانی و هندی به‌شمار می‌آید؛ برای همگان ناآشنا می‌نماید. بنابراین لازم می‌افتد که به‌مناسبت جشن گرامیداشت دوست عزیزم دکتر عارف نوشاهی، مروری کوتاه بر مکتب موسیقی *مفرح القلوب* ببر میسور داشته باشیم؛ تا دست‌آورد این شاه هنرور را به ید دوستان تاریخ موسیقی منطقه بیاوریم.

تیبو سلطان فرزند حیدرعلی خان بن فتح‌الملک که در سال ۱۱۹۷ق / ۱۷۸۳م بعد از پدر بر اریکه شاهی میسور و سرنگ پتن جلوس نمود، در عصر خود در میان شاهان مسلمان سرزمین هند، شخصیت نادری بود. او به دانشهای معاصر خویش دل‌بستگی ویژه‌ی داشت؛ و در عرصه‌های مختلف، دانشمند مبتکری بود. به گفته حسنعلی عزت دکنی ملک‌الشعراى دربارش، سلطان که درین زمان مستقیماً با کمپانی هند شرقی و نیروهای نظامی متجاوز

بریتانیا درگیر بود؛ دلیل برتری آنها را عصری بودن نظام عسکری شان می‌دانست و بنا بر همین دلیل نیز کتابی زیر عنوان *فتح/المجاهدین* تألیف نموده، قواعد جنگ و استفاده از توپ، تفنگ و خمپاره‌اندازی را از نو مدون ساخت؛ و در اصول صف‌آرایی، اسپ‌تازی و پیاده روی که در نظام عسکری مشرق زمین از سده‌های میانه به میراث مانده بود؛ تجدید نظر نموده، قواعد اینها را با در نظر داشت شیوه‌های جنگی اردوهای پرتگال، فرانسه و انگلیس و کاربرد سلاح مدرن توسط آنها، مدون ساخت.^۱ سایر منابع از پنج رساله دیگر او نیز یاد می‌کنند که در تنظیم لشکر و قواعد جنگ نگاشته بود؛ و همین امر نیز سبب گردید که نیروهای نظامی تیپو سلطان در مقایسه با سایر اردوهای هندوستان از کارایی مؤثری در دفاع از میهن‌شان در برابر انگلیس‌ها برخوردار باشند؛ و او خود برای چنین پیروزی‌هایش لقب *بیر میسور* را کسب کند.

ابتکارات و نوآوری‌های تیپو سلطان، تنها در امور نظامی خلاصه نمی‌شد، بلکه عرصه‌های مختلف فرهنگی را نیز دربرمی‌گرفت؛ از جمله در ساحة مورد بحث ما، یعنی موسیقی، نیز نظامی جدید آفرید که پیش‌زمینه آن سیستم ابداعی کِشین نامی را می‌داند. نظام کِشن که با وجود کاستی‌هایش رواج عام یافته بود؛ نازل بودن کیفیت آن تیپو سلطان را که از استادان مسلم موسیقی نیز بود، واداشت تا دست به ایجاد نظام تازه‌ای به‌نام «مفرح‌القلوب» بزند. او که از سوی مادر به حضرت معین‌الدین چشتی هروی پیوند دارد؛ خانواده مادریش هم از والیان نامی هند بودند و هم به سلسله طریقت چشتیه انتساب داشتند؛ پس این امر، فراهم آورنده زمینه‌هایی بود که سلطان از محیط خانواده و از روزگار کودکی به موسیقی مانوس باشد و راز و رموز این دانش را از همان طریق بیاموزد.

حسنعلی عزت در کتابی که زیر عنوان نام این نظام یعنی *مفرح‌القلوب* ترتیب داده؛ می‌نویسد که: «در سابق کِشین نام شعبده‌بازی بود که گاهی خود را *بیر فرتوت* و گاه *جوان*؛ گاهی *طفل* و گاه به شکل زن می‌نمود؛ او به زبان خود اسامی نغمه و اصول‌ها و غیرذلک را در کمال بی‌کیفیتی، بی‌حظ نموده و در همه عالم مروج و منشرح ساخت؛ و اکثر جهال چی از شاه و گدا بر قول بی‌معنی و اقوال لایعنی او نظر کرده، سلسله نشاط و انبساط می‌گسترند ... چون حضرت سلطان از نظم و نسق مملکت فراغت یافت، از حرب به ضرب متوجه شده، *مفرح‌القلوب* را ساخت.»^۲ بنابر اشارات عزت، تیپو سلطان به‌صورت کلی قواعد جدیدی را برای ترکیب نغمات و ضرب‌ها ایجاد نموده، اسامی تازه‌ای نیز برای آنها گذاشت که یادآور الحان سی‌گانه بارید می‌باشند. ساختار این نظام، شکل اولیه نظام

موسیقی هندی را داشته، مایه اصلی و اساسی به جای شش راگ، شش نغمه است و هر نغمه نیز پنج اصول دارد که عین همان تعداد راگنی‌ها در راگ است، ولی اسامی نغمات، همه واژه‌های زبان دری و یا کلمات دخیل عربی در زبان دری بوده، اسامی اصول یا شعبه‌های آنها را بیشتر واژگان ترکیبی دری پارسی تشکیل می‌دهد.

نام‌های نغمات یا مقام‌های این نظام، عبارتند از: نغمه ایض، نغمه اصر، نغمه احمر، نغمه زبرجد، نغمه ورد و نغمه عباسی.

نغمه ایض که وزن آن «فاعلات فاعلات فاعلات» است؛ اصول پنجگانه زیرین را دربر دارد:

۱. سلطانی، ۲. سرو سهی، ۳. سروش، ۴. سرونازی، ۵. سبزواری.

نغمه اصر (زرد) نیز با وزن «مفاعیل مفاعیل مفاعیل» دارای اصول پنجگانه زیرین است:

۱. جانفزایی، ۲. جشن شهنایی، ۳. جعد مشکلی، ۴. جادو لحنی، ۵. جنان دلگشایی.
- نغمه احمر (سرخ) که در وزن «مفاعیل مفاعیل مفاعیل» خوانده می‌شود، دارای این پنج اصول* است:

۱. شهنشاه پسندی، ۲. شاخ گلی، ۳. شاهانی، ۴. شوخ و سنگی، ۵. شیرین خصالی.
- نغمه زبرجد (سبز) با وزن «فعولن فعولن فعولن» دارای این اصول است:
۱. عشق آهنگی، ۲. عروسی، ۳. عشاق پسندی، ۴. عشق افروزی، ۵. عشق انگیزی.
- نغمه ورد (گلابی) که وزن آن «فعلات فعلات فعلات» است؛ اصول پنجگانه زیرین از فروعات آن است:

۱. مهرافزایی، ۲. ماه‌نوی، ۳. مهر آهنگی، ۴. مهر انگیزی، ۵. محفل افروزی.
- اصول پنجگانه نغمه عباسی (کبود) که وزنش «فعولن فعولن فعولن» است؛ اینها هستند:

۱. نقش گلی، ۲. نقش جهانی، ۳. نورسی، ۴. نقش عاشقی، ۵. نقش دلی.
- نغمه‌های ششگانه این نظام که سه تایی آنها سفید، زرد و سرخ است و سه تایی دیگر ورد یعنی گلاب، زبرجد و عباسی؛ به اعتبار رنگ‌های شان در تسمیه نغمات به کار برده

* واژه اصول در نظام موسیقی خراسانی ما مفهوم ضرب را می‌رساند؛ ولی تیپوسلطان آن را به جای اصطلاح شعبه و یا راگنی به کار برده است.

شده‌اند؛ زیرا تیبوسلطان از این شش اسم، رنگ‌های هریخش شبانه‌روز را در نظر داشته و این تقسیم‌بندی را نیز به عرف اسلامی و تطابق با زمان عبادات و استراحت شش بهر یا بخش قرار داده است، ورنه در عرف هندیان، هر ۲۴ ساعت به‌هشت بهر یا پاس تقسیم می‌گردد.

حسنعلی عزت در مورد این ارتباط نوشته است که: «چون آفتاب جهانتاب، سر از جیب صبح برآرد، بسیار سفید می‌باشد؛ در آن وقت که نظر بر معدن و دریا کند، الماس و بلور و نقره و گوهر و سیماب و جمله لون‌های سفید تکوین یابد و نخست همه گلهای سفید رنگ در دامن کوه و دشت و چمن‌ها شگفته می‌گردد. لهذا نام نغمه {ی این وقت} را ایبض (سفید) نهادند؛ و اسم پنج اصولش را که وقت سراییدن آنها سحر است، سر حرف آنها از سین بی‌نقطه سحر مقرر فرمودند، چون سلطانی و سرو سهی و ... و طرزهای آنها نیز موافق اسامی آنان ترکیب فرمودند. ^۳ و به‌همین ترتیب «نغمهٔ اصف (زرد) از چاشت (ظهر) برگرفته شده و پنج اصولش که وقت سراییدن آنها ظهرست نیز همه به‌حرف جیم چاشت* آغاز می‌گردند»؛ ^۴ «نغمهٔ احمر (سرخ) از پیشین یا نصف‌النهار مأخوذ گردیده که اصولش همه به‌اعتبار اسم شمس با حرف شین نقطه‌دار آغاز یافته، {وقت اجرای آنها نیز} در وقت شمس سمت‌الراس است.» ^۵ به‌اعتبار «سه‌پاس روز برآمده که هنگام عصرست، نغمهٔ زبرجد وضع گردیده و پنج اصول آن که در همین هنگام باید سروده شوند، همه با حرف عین آغاز عصر مقرر گردیده‌اند» ^۶. «نغمهٔ ورد به اعتبار رنگ گلابی آفتاب در وقت شام وضع گردیده و پنج اصول که همه با حرف میم مغرب شروع می‌گردند که درین هنگامش باید سرود» ^۷ به‌همین ترتیب، اسم «نغمهٔ عباسی از رنگ کبود خفتن یا دو پاس از شب گذشته برگرفته شده؛ و پنج اصولش با حرف نون نصف شب آغاز گردیده که در همین هنگام سروده می‌شوند.» ^۸

مسألهٔ رنگ آوازها در موسیقی هند، یکی از مباحث دلچسپ و اسطوره‌ای است که بیخ و اساس مذهبی هندویی دارد؛ ولی به‌طوریکه در بالا دیدیم تیبو سلطان آن را از بنیاد با طبیعت مرتبط ساخته، به‌آن جنبهٔ واقعی و عینی بخشیده است.

تیبوسلطان همچنان دوازده ضرب جدید که شش آن برای اجرای موسیقی آرام محفلی و همراهی با آواز؛ و شش دیگر برای رقص اختصاص داشته، آفریده بود که عبارت

* چهار حرف ویژهٔ زبان دری یعنی چ، پ، گ و ژ به‌سبب تسلط زبان عربی در نظام آموزشی کشورهای اسلامی؛ تا دو، سه سده پیش کاربردی نداشته؛ به عوض این چهار تا حروف معادل عربی آنها یعنی ج، ب، ک و ز را به کار می‌بردند. از همین جهت است که تیبوسلطان نیز به‌جای حرف چ چاشت ج را بکار برده است.

بوده‌اند از: ضربِ چبیر، ضربِ ادمن، ضربِ ادوای، ضربِ جوسق، ضربِ اصولِ فاخته، ضربِ جت، ضربِ جهره، ضربِ جبیره، ضربِ تهم، ضربِ چرخ‌زن، ضربِ رواده، ضربِ سمن؛ و همچنان به گفتهٔ عزت «دوازده غنا که از دو سرِ حرفِ ضرب‌های مذکوره مقرر فرمودند تا شکی و شبهه‌ای به خاطرها راه نیابد و هم بدین عنوان از لفظِ مرکبِ «سجع منش» نشید شش نغمه‌های مذکوره و سی اصولهای مسطوره تعیین فرمودند»^۹.

در نظام موسیقی مفرح القلوب، غنا تبارز آواها به وسیلهٔ واژگان را گفته‌اند؛ چنانکه در جدول پایین خواهید دید آوای هریک از ضرب‌ها با الفاظ منظومی نشان داده شده که دو حرفِ آغازین آنها، حروفِ نخستین و دومین اسامی ضربهاست؛ ولی این غنا با الفاظِ ضربِ آن سامان که به زبانِ هندی «بهول» و به زبانِ دری «بُول‌طبله» گفته می‌شود، تطابق کامل ندارد؛ و این می‌رساند که تیپو سلطان می‌خواسته نظام موسیقی او به صورت کامل جدا از سایر سیستم‌های مروج موسیقی در هندوستان آن روزگار باشد. نشید نیز مجموع حروفِ نخستِ زمانِ سرایشِ نغمات یا راگ‌های جدیدند که اصول‌ها یا شعبات و به تعبیر موسیقی هندی راگنی‌های نغمه نیز با آن حروف آغاز می‌گردند؛ و آن عبارتِ «سجع منش» است که سین آن حرف اول سحر؛ جیم آن حرف نخست واژه چاشت (به حساب قاعدهٔ قدیمه که به جای چ نیز ج می‌نوشتند)؛ حرفِ عین آغاز کلمهٔ عصر؛ میم آوای نخستین واژهٔ مغرب؛ نون آغاز عبارتِ نصفِ شب؛ و شین سرآغاز لفظِ شمس است.

چهار حرفِ اخیرِ عبارتِ نشید به ترتیبِ زمان نیامده‌اند؛ زیرا این نشید باید «سجش عن» می‌بود؛ از آنجایی که این عبارت مهمل است؛ عزت با پس و پیش ساختن حروفِ عبارت «سجع منش» را از آن استخراج کرده است تا با معنا باشد.

عزت در موردِ کاربرد نشید، طی یک منظومه کلیاتی چنین گفته‌است:

بود سجع منش خوشنام یارا	بکش چون لحن داوودی نوا را
که حرفش شش بود بی کیف و بی کم	ز هر لفظش نشیدی کَش دلارا
به این تفصیل کن تقسیم الفاظ	که یابی زودتر زان مدعا را
ز سین آن چو سلطانی بگیری	به جیمش جانفزایی گلعدارا
ز شین او شه‌شاهی پسندی	ز عینش عشق آهنگی پیارا
ز میمش مهرافزایی بیافزا	ز نون نقش گلی شد آشکارا
برای گُردش آواز اولاست	سرایی اول و آخر چوما را

اگر لفظی بُود زاید ازان نام خوش آید لیک، چون خوانی نگارا
 به صد خون جگر عزت برآورد بسان کوهکن از سنگ خارا^{۱۰}
 چنانکه گفتیم؛ تیپو سلطان برای هر نغمه دو ضرب وضع کرده که طی جدول زیرین آن
 را به‌نمایش می‌گذاریم:

نغمه یا مقام	ضرب آرام	ضرب رقص
نغمهٔ ایض	چبیر	ادمن
نغمهٔ اصغر	جوسق	ادوایی
نغمهٔ احمر	اصولِ فاخته	جت
نغمهٔ زبرجد	جبیره	جهره
نغمهٔ ورد	تهم	چرخ‌زن
نغمهٔ عباسی	رواده	سمن

عزت، ضرب‌های آفریدهٔ تیپوسلطان را طی منظومه‌هایی که زیر عنوان غزلِ گوشواره می‌آورد، شرح نموده است که متأسفانه به‌علت عدم دسترسی به یک نسخهٔ خوب اشتباهاتی در آنها نمایان است، نه نسخهٔ *مفرح القلوب* که توسط نگارنده از نزدیک بررسی گردیده‌است؛ همه دارای اشتباهات فراوان املائی و انشایی‌اند.^{۱۱} به هر حال، اسامی ضرب‌ها، وزن آنها بر اساس توالی ضرب‌های منفرد که باید به صورت متصل، منفصل و یا بعد از وقفه نواخته شود و همچنان وزن این ضرب‌ها بر اساس کلام و یا الفاظ ضرب که در هندی آن را بهول یعنی گفتار می‌نامند، طی مصرع‌هایی آورده شده که برای تسهیل در شناسایی، آنها را در جدولی خلاصه نموده، تقدیم حضور خوانندهٔ عزیز می‌گردانیم. توجه باید کرد که درین جدول «۱» علامت ضرب و «*» نشانهٔ فاصلهٔ وقفه میان ضرب‌ها می‌باشد:

اسم ضرب	توالی ضرب‌ها و فاصله‌ها	غنا یا بهول
چبیر	۱ * ۱ * ۱	چیره‌دستی، چیره‌دستی، چیره‌دست!
ادمن	۱ * ۱ * ۱ * ۱	آدم، آدم، آدم، آدم، از تو شاها شاد، شادا!
جوسق	۱ * ۱ * ۱	چودیده دیده‌ات دیده ز دیدن شاد گردیده

ادافهمی، سخندانی؛ ادافهمی، سخندانی!	۱*۱۱	ادوایی
اصول دین، اصول دین، تو هستی!	۱*۱۱	اصول فاخته
چترگردون، سپه انجم، قمررو	۱۱۱	جت
جبینت، جبینت، قمر طلعت است!	۱*۱*۱	جبیره
جهان را جهانشاه آباد کرد	۱۱۱	جهره
ته نشینند، ته نشینند همه اعدا	۱*۱۱	تهم
چرخ بادا، چرخ باد، چرخ بادا بندهات!	؟؟؟؟۱	چرخ زن
رویت ز مهر انور، رأیت بلند اختر	۱*۱	رواده
سمنی، تو سرو جویی! شة تو، شاه خوبان!	۱*۱*۱۱	سمن

در جدول بالا به علت عدم دسترسی نگارنده به یک نسخه سالم *مفرح القلوب* ساختار برخی از ضرب‌ها مغشوش و مخدوش معلوم می‌شوند؛ به گونه نمونه ساختار ضرب‌های چبیر و سمن همسان معلوم می‌شوند و ضرب چرخ زن نیز دارای یک ضرب وانموده شده است حال آنکه از روی غنای آن معلوم می‌شود که باید دارای سه ضرب باشد. به گمان نگارنده در کلیات نغمه ورد که این ضرب از روی آن برگرفته شده، یک بیت باید از آن کلیات برافتاده باشد، چرا که از روی متن موجود هم وزن این ضرب ناقص معلوم می‌گردد و هم ضرب تهم که دارای سه ضرب معرفی شده، بر اساس غنای آن باید متشکل از چهار ضرب باشد؛ و از سوی دیگر همه غزل‌های گوشواره *مفرح القلوب* یازده بیتی‌اند؛ ولی کلیات نغمه ورد، تنها ده بیت دارد. به همین علت نیز در کلیات این نغمه که پس از این از نظرتان خواهد گذشت؛ به جای بیت مفقوده، نقطه چین گذاشته شده است.

عزت، ترکیب پرده‌ها را درین سیستم روشن نساخته است، اگر اینکار را می‌کرد، ابتکار تیپوسلطان ماندگار می‌شد. امروز بجز از اوزان طرزهای فرعی این نغمات که طی غزل‌ها و تصانیف ریخته توسط او سروده شده‌اند؛ چیزی دیگری را در اختیار نداریم و این برای شناخت کامل مقامات یک نظام کافی نبوده، از روی آن نمی‌توان آهنگی را که برای اشعار یاد شده در نظر بود، به عین صورت نواخت و یا به اجرا در آورد.

تیپوسلطان در نظام موسیقی *مفرح القلوب* خویش، اصطلاح «کُرگَر» را به جای لفظ هندی «آلاب» یعنی غلت آواز وضع نموده و آوای شهاگلرو را برای تان (چهجه) زدن در آلاب پدید آورده است؛ چنانکه عزت درین مورد سروده است:

چو خواه کُرکُر آواز یارا بگو «شاه» و «گلرو» کش صدا را^{۱۲}

مشکل است بپذیریم که هفت آوای عبارت «شها گلرو» به جای هفت هجای «سرگم» وضع شده باشد، زیرا از ترکیبات هفتگانه حروف یا آوای این عبارت، تنها «شها گلرو» ممکن است که در آلاپ به آسانی استفاده شود؛ اما کاربرد سایر اشکال آن خالی از اشکال نبوده، کراهت ذهن شنونده را بر می‌انگیزد؛ ولی از آنجایی که تپیوسلطان به عنوان یک دانشمند موسیقی عملی و نظری که پیش از یکصد کمپوزش در *مفرح‌القلوب* و رساله آهنگ‌ها آمده‌است، و در پهلوی آن یک ساز ضربی به نام تریا و دو ساز تار به نامهای ماه و بدر اختراع کرده بود؛ و مهمتر از همه نظام جدیدی در موسیقی آفرید؛ از این امر غافل نبوده، بلکه به صورت آگاهانه وسیله جدیدی برای اجرای آلاپ آفریده که به سبب عدم تداوم نظام سیاسی و نظام موسیقی او، امروز جزئیات زیادی را در مورد دستگاه *مفرح‌القلوب* نمی‌دانیم. پس چنین تفاوت‌های نظام جدید تپیوسلطان است که برای دانشمند زردشتی هند - دارا نوسروانچی مارشال - زمینه داده تا بنویسد که: «*مفرح‌القلوب* کتابی است در موسیقی ایالت میسور هند که با موسیقی سایر بخش‌های آن کشور تفاوت‌هایی دارد. این گونه موسیقی را پرداخت و آهنگ (تون و میلودی) دگرگونه‌یست»^{۱۳}.

گرچه آفرینش یک نظام کامل موسیقی، کاری است نیازمند صدها سال وقت و کار ده‌ها متخصص؛ اما تپیوسلطان که از قدرت و نبوغ خارق‌العاده‌ای در موسیقی برخوردار بوده؛ به‌تنهایی دست به‌چنین کاری بازیده، فقط حسنعلی عزت در راه ثبت ابتکاراتش وی را یاری رسانیده‌است. این کار ولو دارای کاستی و کمبودهایی نیز باشد، بسادگی و سهولت میسر نبوده، به‌اصطلاح زبان گفتاری «زور حضرت فیل می‌خواهد»؛ از این رو در برابر اراده، ابتکار، دانش و مقام تپیوسلطان، باید سر احترام فرود آورد که چنین انسان‌هایی در درازای تاریخ بشریت، بندرت سر بلند کرده‌اند.

تپیوسلطان و به‌دستور او حسنعلی عزت خواسته‌است که ژانر کلیات ادب و موسیقی دری را برای تعلیم و تعمیم نظام جدید به‌کار گیرد و به همین منظور، موضوعات کلی و جزئی این نظام را توسط کلیات‌هایی که درین نظام غزل گوشواره خوانده شده؛ ارائه می‌دارند.

غزل گوشواره خواندن این سروده‌ها که تنها از نظر فرم در قالب غزلند؛ شاید روی چنین منطقی استوار باشد که از جهت کلیات آموزشی بودن برای نظام *مفرح‌القلوب*، و

بازشناسی بخش‌های از این سیستم؛ باید آویزه گوش هنرمندان و اجراکنندگان این شیوه موسیقی باشند؛ و آویزه گوش بودن در زبان دری، کنایه از پیوسته به یاد داشتن قواعد و یا مطالبیست که رعایت همیشگی آنها از واجبات شمرده می‌شود. پس، غزل گوشواره، یعنی کلیات موسیقی شیوه مفرح القلوب تپوسلطان. چون این غزلیات، بیشترین گوشه‌های نظام موسیقی ابداعی تپوسلطان را باز می‌شناساند؛ درینجا به نقل شش نمونه آن می‌پردازیم که هریک، یکی از نغمات، یعنی مقام‌های این نظام را به صورت همه‌جانبه به شناسایی گرفته، نام نغمه، وقت خواندن آن، معرفی ضرب‌ها، ساختار یا ترکیب ضرب‌ها، اسامی پنج اصل یا فروع نغمه، وجه تسمیه و علل انتساب نغمه مورد بحث به رنگ معین، وقت مشخص اجرای آن آهنگ در روز یا شب، تأثیر نغمه و فصل سرودن آنها را معرفی می‌کند؛ چنانکه در غزل گوشواره زیرین:

کلیات نغمه ایض (سفید)

<p>در نشستست چپیر و در رقص آمدن ضرب‌ها زن دو ضرب متصل اول که باشد بس بجا هم شنو تفصیل آمدن تا بیایی مدعا وقت رقص آید ترا در کار و هنگام نوا هم سروشی، سرو نازی، سبزواری دلگشا چون نظر بر کوه و دریا می‌کند ای جان ما هم بلور و تقره را باشد ازو رنگ و ضیا هم سمن، هم یاسمن، دیگر گل از باد صبا خود به خود گردش نماید چرخ در حین غنا اول فصل زمستانست وقتش دلربا! زان سبب ایض نهادن نام او باشد روا^{۱۴}</p>	<p>نغمه ایض که وقتش صبح باشد مطربا ضرب چپیر چار آمد دلربا! دانی زمن ضرب دو در آخر اوزان به قدری فاصله دانی ضربش فاصله در فاصله‌ای جان من! پنج اصول وی بود سلطانی و سرو سهی صبحگاهان رنگ خور باشد بسی صاف و سفید می‌شود حاصل از آن الماس و گوهر بی‌قیاس بشگفت هر غنچه کورا رنگ ایض باشدش نغمه ایض که تأثیرش چنین باشد بدان از فصول سال اگر خواهی بدانی وقت آن مطربا چون مهر دارد آن زمان لون سفید</p>
---	--

کلیات نغمه اصفر (زرد)

چو خوانی نغمه اصفر به وقت چاشت‌ای دلبر!

به رقصست ضرب ادوایی نشستست جوسقست دیگر

چهارست ضرب ادوایی بگویم بر تو تفصیلش

سه ضرب متصل پیهم در آغازش بود بهتر

یکی هست منفصل، دیگر سه ضرب متصل پیهم
 همین سان چار ضرب آمد به جوسق، ای مه انورا!
 اصولش پنج باشد: جانفزایی؛ جشن شاهانی
 به مردنگ زن! که راز دیگری سازم به تو اظهر
 چهارم جادولحنی هست گر خوانی تو ای مطرب!
 چو خوانی جعدِ مشکی را به جا هست و بسی خوشتر
 چو هست اصر به وقت چاشت رنگِ خور ازان یارا!
 جنان دلگشایی روح افزا هست و جانپرور
 چو لون زرد از خورشید این گه می‌شود حاصل
 بود مایل به زردی پوکراج* و یسنه** را بنگر
 ازان کردند نام نغمه‌اش را نغمه اصر
 بجنبد مهد از خود، غیر تحریکِ کس دیگر
 که در بین زمستانست هنگام غنای او
 به گوش جان شنو از من که تا گردی بدان رهبر
 درین گرداب بحر خون چو گشتی عزتا! غواص
 برآوردی برای نذر سلطان زمان گوهر^{۱۵}

کلیات نغمه احمر

چو آید شمس سمت‌الرأس جانان سرایی نغمه احمر خوش الحان
 چو باشد ضرب جت در رقص دلکش نشسته هم اصول فاخته خوان
 سه ضرب آمد اصول فاخته را
 دو ضرب متصل پیهم نشسته به این تفصیل می‌سازیم تیان
 اصول اوست شاهنشاه پسندی بزن در ضرب آخر فاصله زان

* واژه پوکراج به تلفظ هندی نوشته شده؛ منظور فخرالجست که نگینی زردگونه می‌باشد.
 ** این کلمه در نسخه مورد استفاده نگارنده قلم‌خوردگی دارد؛ شاید منظور سونه یا سنهره باشد که به معنای طلاست و یا شاید هم صورت تلفظ محلی همین واژه‌ست. با تأسف که اکنون فقط کپی نسخه خطی شماره ۲۰۲۴ دیوان هند کتابخانه بریتانیای لندن در اختیار نگارنده قرار دارد؛ پس تصحیح چنین موارد برایش مقدور نیست.

بود شاهانی و شیرین خصالی
 چو شمس آید، جهانی سرخ گردد
 بود خاصیت احمر نگارا
 اگر وقتِ غنایش را بدان
 چو رنگِ مهر، نام نغمه احمر
 نهادند مطربا؛ شد کار آسان^{۱۶}

کلیاتِ نغمه زیرجد

بیا مطربا نغمه‌ای ساز کن
 که عصرست هنگام عیش و نشاط
 بدون توقّف سه ضربه بزن
 جیره‌ست بهر نشسته سرود
 اصول اول، عشق آهنگی دان
 به عاشق پسندی گشا هردو لب
 معنی بخوان عشق افروزی را
 به هنگام عصر، سبز لونست مهر
 زیرجد ازان نام این نغمه شد
 زیرجد کند سبز اشجار خشک
 میان دو فصل تموز و خریف

جهان از زیرجد پراواز کن
 به جهره کنون رقصی آغاز کن
 گره از سر زلف خود باز کن
 سه ضربش تو از فاصله ساز کن
 پس از آن عروسیی آغاز کن
 چو ناهید از غمزه‌ها ناز کن
 در عشق انگیزی هم باز کن
 به نذرش زمرد تو انداز کن
 چو مطرب جهان محرم راز کن
 چنین خصلتش را تو ابراز کن
 غنا را به هنگامش آغاز کن^{۱۷}

کلیاتِ نغمه ورد

نغمه ورد و غنایش تو به مغرب پندار
 چرخ زن آمده در رقص بتان دوار
 به نشستست تهم کار همه محبوبان
 من به تفصیل بگویم که ترا آید کار
 چرخ زن ضرب بود یک که به جلدی مطرب

.....

تو پیاپی زنی سوم به تأمل قدری
 تهم سه ضرب بود لیک دو ضربش یک بار
 مهرافزایی یکی اصل و دگر ماهِ نوی
 صوت از دست تو زین طرح همیشه بر آر
 مهرانگیزی بود هم ز اصول نغمه
 مهرآهنگی سرا مطربِ خوش! دیگر بار
 رنگ خورشید گلابیست چو بینی گه شام
 محفل افروزیی برخوان و قیامت میدار
 بین که در سنگ چه تأثیر نماید خورشید
 هم گلابیست به گه لعلِ بدخشان، بسیار
 چون بهاران شود آخر به شروع «باران»
 نغمهٔ ورد که شد نام؛ همین باعث دار
 یافت چون حکمِ شهنشه شرف و عز صدور
 هست هنگامِ غنایش که دهد کیف و خمار
 عزّتاً صرف نمودی به تفکر بسیار^{۱۸}

کلیاتِ نغمهٔ عباسی

عباسی نغمه جاننا، در نصف شب همی خوان
 هنگامِ ضربِ خوشتر، ضربِ رواده می‌دان
 می‌زن سمن نشسته؛ رخ همچو گل شگفته
 بنما نسیم آسا، دلها چو غنچه خندان
 ضربِ رواده دلبر، دو ضربِ متصل زن
 ضربِ سمن چهارست، فارغ شوی ز نسیان
 می‌زن دو ضربِ اول، هم متصل و پیهم
 دیگر دو ضربِ آخر، از هم جداست جانان!
 می‌دان کز اصولهاش، نقشِ گلیست اول
 نقشِ جهانی دیگر؛ ای مهر و ماهِ تابان

گویی تو نورسی را، هم نقشِ عاشقی را
 وز من شنو دلِ من، نقشِ دلیِ شادان
 گاهی که مهرِ انور، رنگِ کیودی دارد
 از چشمِ جمله عالم، باشد اگر چه پنهان
 نیلم درونِ معدن، گیرد ز نذرِ او رنگ
 زان روی نامِ نغمه عباسی کرده‌اند، دان
 عباسی نغمه را دان، خاصیتش عجب تر
 آبِ روان شود سنگ، حینِ غناش جانان
 هنگامِ نغمه‌اش دان، در بین فصلِ بارش
 یا اولِ زمستان، ای رشکِ مهرِ تابان
 از وضعِ شاهِ دوران، طبع تو مستفیضست
 مطربِ بگوی با شوق، اکنون ثنای سلطان^{۱۹}

چنانکه می‌بینیم، هفت غزل گوشواره نظام موسیقی مفرح القلوب تیپوسلطان با کلیات‌های نظام دوازده مقام خراسان زمین و پاردریا هیچگونه تفاوتی ندارد. پس یک‌بار دیگر به شناخت اثرگذاری این ژانر ابتکار شده توسط فرهیختگان زبان دری نایل می‌آییم که ژرفا و دامنه نفوذش حتی تا جنوب غرب سرزمین هند نیز رسیده؛ و در آنجا باعث آفرینش ژانری مماثل در زبانهای دری و ریخته مروج آن کشور شده است.

تیپوسلطان که خود سخنور و دانشمند رشته‌های مختلف بود؛ به زبانهای ریخته و دری شعر می‌سرود. مجموعه اشعار ریخته او زیر عنوان زیرجد و تألیفاتش در تاریخ چون سلطان التواریخ و سایر آثار وی که پیش از این نامبرده شد؛ همه در بخش دیوان هند کتابخانه بریتانیای لندن، انجمن آسیایی بنگال کلکته و دانشگاه ممبای موجود است. مؤلفین فهرست نسخ خطی کتابخانه بهار هند از موجودیت مجموعه اشعار او زیر عنوان زیرجد در آن کتابخانه خبر داده‌اند^{۲۰} هر چند مارشال نیز از مجموعه‌ای زیر همین عنوان خبر داده و آن را مقالاتی درباره نجوم دانسته که به فرمان تیپوسلطان تدوین یافته‌است.^{۲۱}

کتابخانه شخصی تیپوسلطان که بیش از دو هزار نسخه خطی را دربرمی‌گرفت، پس از شهادتش توسط اردوی انگلیس، از سوی اشغالگران به تاراج رفت که بیشترین قسمت آن امروز در لندن و ممبای موجود می‌باشد. در میان این نسخه‌ها آثار زیادی در موسیقی نیز

وجود دارند که اغلب آنها به زبان دری نوشته شده‌اند. پس تیپو سلطان که زبان مادری‌اش دری و زبان پدریش عربی بود؛ از آثار موسیقی زبان دری آگاهی کامل داشت و ژانر کلیات را خوب می‌شناخت. از همین روست که این ژانر را برای تعلیم نظری و عملی نظام موسیقی مفرح‌القلوب خود آگاهانه و مبتکرانه به کار برده‌است.

آنچه را که در صفحات پیشین بازشناسانیدیم، در خدمت آموزش نظری نظام موسیقی مفرح‌القلوب قرار داشته، خواننده و شنونده را از کلیات این نظام می‌آگاهاند؛ ولی چیزی که در خدمت آموزش عملی آن قرار داشته‌است؛ از لحاظ زبان و ساختار با این کلیات‌ها تفاوت دارد؛ بدین سبب در سطور مختصر زیرین به بازشناسی آن می‌پردازیم.

نظام موسیقی مفرح‌القلوب، برای مشق عملی نغمات شیوه خویش نیز عنایتی به سرایش کلیات‌های تمرینی داشته، آن را رباعی سلامیه خوانده‌است؛ و این می‌رساند که روندگان این راه ساز و آواز، مکلف بوده‌اند تا در آغاز اجراهای‌شان، برای یادآوری برخی از مشخصات نغمه‌ها و اصول آنها، کلیات‌های تمرینی‌یی را به خوانش گیرند که معرف یک یا چند ویژگی نغمات مورد اجرا باشد تا با این کار، از یک سو، خود در هنگام اجرا کردن، چنین مشخصات را برای تبارز بهتر و اصولی‌تر به دست داشته باشند؛ و از سوی دیگر، آن را برای شنوندگان‌شان نیز القاء نمایند تا اثرات موسیقی بر آنان بیشتر گردد.

هر یک از این تمرین‌های دو بیتی که برای خوانش در نغمه‌ها و اصول‌های فرعی این مکتب به‌گونه جداگانه سروده شده‌اند؛ با وجود رباعی سلامیه نامیدن آنان؛ هیچ‌کدام با اوزان و ویژه رباعی مطابقت نداشته؛ هریکی به مقتضای وزن مقامات، در وزن و بحر همان مقام سروده شده است. دو دیگر اینکه رباعیات سلامیه همه به زبان «ریخته» سرایش یافته‌اند؛ و این زبانست که به سبب تحولات لسانی و آمیزش با زبان دری از زبان برج که در متون قدیمه به صورت برج بهاکا و برج بهاشا یاد شده است؛* جدا شده بود. صورت متحول‌تر و جدیدتر این لسان را امروز به نام زبان اردو می‌شناسیم.

آغاز محفل موسیقی در کشور ما حتی امروز نیز براساس عنعنۀ گذشتگان پیش در آمد و مقدمه‌یی دارد که هنرمندان محلی آن را سلامی می‌گویند؛ و هنرمندان موسیقی سنگین‌تر چون غزل و ساز آواز سنتی لاریه‌اش می‌خوانند؛ و این هر دو ژانر که در ساختار از هم تفاوت دارند، تنها سازی‌اند؛ ولی در گذشته که لاریه را پیشرو می‌خواندند، به هردو

* واژه بهاکا و بهاشا به معنای زبانست؛ پس برج بهاشا یعنی زبان منطقۀ برج. این واژه در زبان اندونیزی نیز کاربرد دارد؛ چنانکه مردم اندونیزی زبان رسمی خود را اندونیزی بهاشا می‌خوانند.

شکل‌سازی و آوازی قابل اجرا بود؛ اما گونه آوازی پیشرو با الفاظ مهمله و ویژه این ژانر به اجرا در می‌آمد؛ و ژانر آوازی ترانه در موسیقی کلاسیک هندوآفغانی امروزی، ادامه همان پیشرو باستانی ماست که توسط امیر خسرو بلخی دهلوی در هند نیز ترویج داده شده است. سلامی در موسیقی محلی که اغلب با رقص توأم بوده، با ضرب تند اجرا می‌گردد. اهل مجلس را روحیه شاد بخشیده، اذهانشان را آماده تلذذ از موسیقی می‌سازد؛ ولی هنرمندان مجالس سنگین که بیشتر از علم موسیقی نیز آگاهند؛ با نواختن مقامی که مناسب همان ساعت است؛ ذهنیت‌ها را به ساختار معینی از مقام‌ها و یا راگ‌های یک تات (تهاته) یعنی «گام» متمرکز می‌سازند که این امر را در اصطلاح اهل عمل «هوا جمع کردن» گویند؛ و این آماده شدن ذهن و حواس شنونده برای استماع شگردهای مختلف مقامی معین، اثرگذاری موسیقی را بیشتر می‌کند. پس در نظام موسیقی تیپوسلطان، رباعی سلامیه عین کار را با دو وجه متفاوت انجام می‌رساند، یعنی هنرمند را برای اجرای بهتر و فارغ از هرگونه اشتباه آماده می‌کند؛ و برای شنونده نیز ذهنیت می‌دهد که آماده شنیدن مقامی با چه ویژگی‌هایی باشد، و حتی در وجه سوم، «جمع کردن هوا» برای شنیدن نغمه‌ی معین نیز با این کار، خود به خود تأمین می‌گردد. به گونه نمونه، زمانی که هنرمند رباعی سلامیه نغمه ایض را می‌خواند که:

خانه ایض مین ساجن جب کی هووی جلوه گر

دیکه کر خورشید رو کون ان کی ساری سیمبر

لا بجا آداب و کورنش کی ادا و ناز سین

وارتی هین ان اوپر سون لی کی الماس و گهر^{۲۲}

شنونده با تأثرپذیری از مطلب گفته شده درین دو بیت که: چون دوست در خانه سفید (نغمه یا مقام ایض) جلوه‌گر می‌شود، همه سیمبران با دیدن آن خورشیدرو با تقدیم احترام و تعظیم توأم با ناز و ادا بالای او الماس و گهر می‌افشانند؛ در فضایی ذهنی معینی قرار می‌گیرد که اول بامداد و طلوع خورشید و وزش نسیم جانپرو صبح‌گاهی و هوای تازه و شگفتن گلها را تصور می‌کند و با تطابق دادن این فضای ذهنی با آنچه که پس از این خواهد شنید؛ در حال و هوایی قرار می‌گیرد که برایش حداکثر لذت را فراهم آورد. به همین منظورش که عزت برای رهنمایی شنونده به اوج لذت، اغلب چند رباعی پیاپی در موضوع آفریده که در آنها ویژگی‌های گونه گونه نغمات را ارائه داده است؛ مانند این رباعیات سلامیه که برای نغمه اصرر سروده است:

جب اوین خانهٔ اصغر مین ساجن مل کی سب دلبر
ادب سی اور تفاوت سی کھری هو جابجا یکسر

تصدق اپنو کرتی خوان زر کون، شادمان هر دم

کومیدو اشرفیان اور پوکراج و یسنه سونی بهراکذا^{۲۳}

این دوبیت، چنین مفهومی را القا می‌کند که: چون دوست به خانهٔ زرد می‌آید، همه دلبران با هم، با ادب و تفاوتِ {مراتب} در جاهای مختلف می‌ایستند؛ خوانچه‌یی از زر نشارش می‌کنند؛ و سکه‌های طلای اشرفی، فخر اج و طلای خالص را بر او می‌افشانند!*

چون عزت، این مشخصات نغمهٔ اصغر یا زرد را بسنده ندانسته، باز در دو بیت دیگر به ذکر بیشتر ویژگی‌های بیشتر این نغمه پرداخته؛ می‌گوید:

یه طرز نغمهٔ اصغر کا کرتاهون بیان دلبر

به طور رنگِ خور تصویر اس کاهی بسی

به وقت چاشت رنگ مهر هی زردی اپر مایل

وهی تصویر اس کا خوشنما هی ای مه^{۲۴}

یعنی: اینک، شیوهٔ نغمهٔ اصغر را برایتان بیان می‌کنم که تصویر نمودن آن به رنگ خورشید بسی خوشترست. به‌ویژه چاشت هنگام که رنگ آن مایل به زردیست؛ چنین تصویر آن خوشنما ترست.

عزت، گاه‌گاهی در تصویرگری اصول‌ها یا شعبه‌های نغمات، زیر تأثیر نگاره‌های راگمالا رفته، برای فروعات نغمات شرح راگمالایی می‌آورد؛ چنانکه دربارهٔ اصول جانفزایی که نخستین شعبهٔ نغمهٔ مورد بحث ما (اصغر)ست، می‌گوید:

اصول جانفزایی کا یه هی طرزِ عجب جانان

که جس کی دیکھنی سی چشم روشن، دل هووی شادان

زنِ خوشرو و نازکتن لباس کارچویی زرد

بدن مین پهن کر اپنی اچھی زهرا اوپر نازان^{۲۵}

* متن ابیات ریخته در نسخهٔ مورد استفادهٔ نگارنده، اشتباهات و تحریف‌های فاحشی را دربر دارد. چون در لحظات تدوین این فصل، هشت نسخهٔ دیگر مفرح‌القلوب موجود در کتابخانهٔ بریتانیا و نسخهٔ کتابخانهٔ انستیتو پژوهش‌های علوم شرقی میسور هند دور از دسترس است، ناگزیر این ابیات به مدد دوست دانشمند دکتر سیدعارف نوشاهی از روی قیاس تصحیح گردیدند که از جناب ایشان سپاسگزارم.

یعنی اصول جانفزایی، طرز عجیبیست که از دیدن آن چشمان روشن و دل‌ها شادان می‌گردند. او مانند بانویی خوش اندام و زیباست که لباس حریر زرد در بر دارد. پیرهن بر اندامش می‌زیبد و او بر آن نازان است.

رباعی سلامیه نغمه احمر نیز چنین است:

جب آوی خانه احمر مین سلطان کهری هو گل‌گذاران شاد و خندان
نثار فرق شاهنشاه عالم کرین یاقوت اور مرجان کون قربان^{۲۶}
در هنگامی که شاه وارد کاخ سرخ می‌شود؛ زیبارویان شاد و خندان می‌گردند؛ و یاقوت و مرجان را بر سر شهنشاه عالم نثار می‌کنند.

گاهی که رباعیات سلامیه به گونه ایبات بالا در خوشخدمتی سلطان قرار می‌گیرد؛ عزت، مشخصات بیشتر نغمه را به وسیله ایبات دیگری بیان می‌کند؛ چنانکه زمانی متوجه می‌شود در رباعی سلامیه بالا بجز رنگ نغمه چیز دیگری را بیان ننموده است؛ باز می‌سراید که:

کرون کیان نغمه احمر کا تیبان

جب آوی شمس سمت الرأس رخشان

هووی سرخ پر مایل رنگ اس کا

وهی تصویر اس کاهی ای جانان^{۲۷}

یعنی: نغمه احمر را چگونه بیان کنم؟ در هنگامی که خورشید در شمس الرأس بدرخشد و رنگش مایل به سرخی گردد. این همان تصویر جانانه آن است.

نغمه عباسی که به نیمه شب اختصاص دارد، در رباعی سلامیه چنین باشناسانده شده است:

عباسی گهر مین ساجن جب هووین جلوه فرما

آداب و کورنش لاسب بجا دل آرا

نیلم سی بهر کی طبقان کرتی نثار آن پسر

شوقون سون هوتی قربان پهر مهوشان هر یک جا^{۲۸}

آن گاهی که دوست در کاخ عباسی جلوه فرما می‌گردد؛ دل‌رایان همه آداب تعظیم به جا می‌آورند؛ سینی‌هایی از نیلم نثارش می‌کنند و مهوشان در همه جا با شوق فدایش می‌گردند.

همین چند نمونه انگشت شمارِ رباعیاتِ سلامیه نظام موسیقی مفرح‌القلوب، نشانگر آن است که با وجود شباهتِ ساختاری آنها با راگمالای موسیقی عملی که هریک حاوی مصراع‌های معدودیست و محدود به مقامی واحد؛ در محتوا، هم از راگمالای موسیقی عملی متفاوت است و هم از کلیات‌های تمرینی شیوه امام طاووس هروی. نحوه کاربرد این رباعیاتِ سلامیه را نیز هرچند دارای شباهت و اهداف مشترک با کلیات‌های تمرینی و راگمالای موسیقی عملی می‌بینیم؛ آنان را به صورت کلی در انطباق با همدیگر نمی‌نگریم. پس تلاش تیپوسلطان را برای آفرینش نظامی مستقل از سایر سیستم‌های موسیقی مروج در منطقه، درین ساحه نیز موفق در می‌یابیم.

مدارک و پینوشت‌ها:

۱. عزت، حسنعلی. *مفرح‌القلوب*. نسخه خطی شماره ۲۸۰۹ دیوان هند کتابخانه بریتانیا. ورق ۸ الف و ب.
 ۲. همانجا. ورق ۹ ب.
 - ۳-۸. *مفرح‌القلوب*. اوراق ۱۰ الف تا ۱۳ الف.
 ۹. منبع بالا. ورق ۲۱ الف و ب.
 ۱۰. *مفرح‌القلوب*. اوراق ۱۷ ب و ۱۸ الف.
 ۱۱. نسخه‌های دیگر *مفرح‌القلوب* که در کتابخانه بریتانیا موجودست؛ عبارتند از نسخه‌های شماره ۲۸۰۹، ۱۲۳۵، ۲۲۷۸، ۲۲۷۳ و ۱۶۳۸. همچنان نسخه‌های شماره ۲۱۸۹، ۲۱۹۰ و ۲۲۰۳ دیوان هند خلاصه این کتابند. رساله آهنگ‌ها به شماره ۵۹۳۳ نیز در همین موضوع است و نسخه شماره ۱۱۹۹ (۶۹۰ فهرست) کتابخانه انستیتو پژوهش‌های علوم شرقی میسور نیز *مفرح‌القلوب* است.
 ۱۲. همانجا. ورق ۱۷ الف و ب.
13. Marshall. *Dara Nusserwanji. Mughals in India*. A bibliographical survey of Manuscripts. London & New York: Mansell Publishing Limited. 1985. p 212.
۱۴. *مفرح‌القلوب*. اوراق ۱۸ ب و ۱۹ الف.
 ۱۵. همانجا. ورق ۴۲ الف و ب.
 ۱۶. *مفرح‌القلوب*. اوراق ۶۴ ب و ۶۵ الف.
 ۱۷. همانجا. ورق ۹۵ الف.

١٨. ايضاً. ورق ١٢٠ الف و ب.

١٩. همان. ورق ١٤٣ الف و ب.

20. Hasir Razavi, Maulavi Qasim & Maulavi Abd-ul-Muqtadir. Catalogue of the Persian Manuscripts in the Buhar Library. Vol. 1. Calcutta: Imperial Library, 1921. p. 23.

21. *Mughals in India*, P. 497.

٢٢. مفرح القلوب. نسخة خطي شماره ٢٤٢٢ بخش ديوان هند كتابخانه بریتانیا. ورق ١٩ الف.

٢٣. منبع بالا. ورق ٤٣ الف.

٢٤. همانجا.

٢٥. ايضاً.

٢٦. مفرح القلوب. ورق ٦٥ ب.

٢٧. همان اثر. ورق ٦٥ ب.

٢٨. همانجا. ١٤٣ ب

عرفات‌العاشقین، تذکره‌ای ممتاز

سعید شفیعیون*

تذکره‌ها، یکی از اساسی‌ترین منابع تحقیقی علوم ادبی هستند و اغلب سرشار از اطلاعات خاص و پرفایده‌اند؛ به گونه‌ای که جز محققان متون و منتقدان و سبک‌شناسان ادبی، مورخان و جامعه‌شناسان نیز به آنها نیازمندند. تنها در این مراجع است که بسیاری از جریان‌های مخفی و اصطلاحات مهجور ادبی را می‌توان سراغ گرفت. دوره صفوی و تیموریان هند، بویژه بدین لحاظ، غنی‌ترین و گاه متعالی‌ترین دوره تذکره‌نویسی ادب پارسی به شمار می‌آید.

هرچند به سبب ماهیت عرضی تذکره‌ها، در برهه‌های انحطاط ادبی، آنها نیز از اعتبار ماهوی شایانی برخوردار نیستند؛ اما صرف‌نظر از منظر باصطلاح ادیبانه، باید اذعان کرد که حتی تصحیح و پژوهش تذکره‌های متعلق به این مقاطع هم، خالی از نتایج علمی نخواهد بود. از این رو تصحیح و تحقیق علمی و روشمند تمام تذکره‌های ادبی فارسی ضروری است. طبعاً در این میان چاپ آثار درجه اولی چون *عرفات‌العاشقین* اوحدی بلیانی اولیتی بسزا دارد. این تذکره، گنجینه‌ای از اطلاعات تاریخی و اجتماعی و حال و هوای شعر و شاعری و جریانات پیدا و پنهان و اصطلاحات و واژگان ادبی است.

بر اساس کتاب *تاریخ تذکره‌های فارسی*، دست‌کم، حدود نود تذکره و تاریخ تذکره تا نیمه اول سده یازدهم هجری نگاشته شده است، که از این میان به دلایل متعددی تذکره *عرفات‌العاشقین* اوحدی بلیانی؛ از جایگاه ممتاز و متمایزی برخوردار است. آنگونه که

* استادیار زبان و ادبیات فارسی دانشگاه اصفهان

بسیاری از تذکره‌نویسان را، عیال اوحدی دانسته‌اند^۱ (گلچین معانی، ۱۳۶۳: ۹/۲). پیشتر از اینکه به اثبات این دعوی پردازیم؛ لازم است که نکته‌ای در توصیف و تقسیم تذکره‌ها بیان کنیم و از این گذر، به اصل بحث ورود کنیم.

در بررسی و بخش‌بندی تذکره‌ها، باید افزون بر رعایت معیارهای تاریخی و جغرافیایی و مراکز حمایتی و ممدوحان، برای نگاه و تلقی ادبی و اصالت اقوال و حتی نوع منتخبات مؤلفانشان هم باب یا ابوابی اختصاص داد^۲. البته این نکته برای کسی که با انبوه تذکره‌ها سروکار دارد، بسیار بدیهی است. اما جای شگفتی است که در بسیاری از سطوح علمی و کلاسیک دانشگاهی ناآشناست. چنانکه در پاره‌ای از این تحقیقات، همه تذکره‌ها یک کاسه سنجش می‌شوند. نکته قابل توجه آن است که برخی از تذکره‌نویسان هم؛ خود به جوانب مختلف کارشان آشنا نبوده‌اند و یا دست کم نسبت به آنها بی‌اعتنایی کرده‌اند. چنانکه مثلاً ادیب برجسته‌ای چون خان آرزو به سبب آنکه در تراجم کتابش، سستی کرده و بیشتر بر منتخبات شعرا و نقد شعر ایشان همت گماشته، مورد انتقاد آزاد بلگرامی (۱۸۱۷م: ۱۱۸) قرار گرفته است^۳. این در حالی است که مجمع‌النفایس در نوع خود یکی از ممتازترین تذکره‌های انتقادی است. هرچند در این باب تا اندازه زیادی، تحت تأثیر اوحدی است و تنها در مواردی مثل بررسی مسایل زبانی^۴ و بلاغی شعر فارسی، بسیار دقیق‌تر از اوحدی و سایر پیشینیان خویش است.

حاصل سخن آنکه تذکره‌ها را باید فراتر از یک منبع تاریخی نگریست و مانند یک خرده‌گونه یا نوع ادبی حاوی ویژگی‌ها و قواعدی خاص دانست^۵، لذا لازم است که از این دیدگاه هم مورد مذاقه و بررسی قرار گیرند.

عرفات و برجستگی‌های آن

عرفات، بزرگ‌ترین تذکره ادبی فارسی

اگر از تذکره خلاصه‌الشعار به دلیل حجم منتخباتش بگذریم، تذکره عرفات‌العاشقین بزرگ‌ترین تذکره فارسی است. این کتاب مشتمل بر ۳۴۹۲ ترجمه^۶ است؛ رقمی بیش از ۵ برابر خلاصه‌الشعار ۶۵۱ ترجمه تقی کاشی^۷. با این حال، به لحاظ تعداد شواهد شعری هیچ تذکره‌ای به پای خلاصه‌الشعار نمی‌رسد؛ چنانکه عرفات‌العاشقین، حدود ۵۳۰۰۰ بیت منتخب دارد و این در قیاس با ۳۵۰۰۰۰ بیت منتخب خلاصه‌الشعار، چیزی حدود یک هفتم است (گلچین معانی، همان: ۵۳۸/۱).

عرفات، نخستین تذکره طرزی

شاید اوحدی نخستین کسی باشد که اساس تذکره‌اش را بر طرزشناسی قرار داده باشد؛ چنانکه اصل تقسیم‌بندی کتابش را بر تمایز سبکی شاعران قرار داده است. هرچند این تقسیم‌بندی بسیار کلی است و جمع این همه تنوع طرز و شیوه شاعران فارسی تا روزگار او در سه دسته متقدمین و متوسطین و متأخرین نوعی تسامح و کلی‌نگری است. با این همه چنین فصل‌بندی‌ای موجب شده تا نگاهی طرزشناسانه و انتقادی در اغلب تراجم و منتخبات نمود پیدا کند و کارایی شمّ بالای مؤلف در داوری‌هایش فایده‌مند شود. این در حالی است که نظام نگرشی تذکره‌نویسی چه پیش و چه پس از وی بیشتر زمانی و مکانی و ممدوحی و طبقه‌ای است. ظاهراً از میان اخلاف اوحدی هم تنها احمد علیخان هاشمی سندیلوی در *مخزن‌الغریب* و رضاقلی‌خان هدایت در *مجمع‌الفصحا*، آن هم تحت تأثیر اوحدی چنین تقسیم‌بندی را به کار گرفته‌اند^۱. البته نظر نگارنده این سطور چنین نیست که اوحدی صرفاً با تبویب کتابش بر این اساس، طرزشناسانه رفتار کرده است. زیرا بن‌مایه اصطلاح متقدم و متوسط و متأخر، زمان محور است و این تا اندازه‌ای همان شیوه رایج تذکره‌نویسان است و طبیعی است که شعرای هم‌زمان، طرزشان نزدیک هم باشد. آنچه بر آن تأکید داریم، این است که اوحدی با برقراری پیوند مستقیم با آثار شعرا به شناختی قابل‌اعتماد از طرز ایشان دست پیدا می‌کرده و این را با اطلاعات تاریخی‌اش سنجیده است و سرانجام هر چند کلی و مبهم با خواننده در میان گذاشته است.

متأسفانه اوحدی در هیچ جای کتابش به توضیح و تعیین محدوده طرزهای متقدمان و متوسطان و متأخران نپرداخته است. اما از فحوای نقد و نظر او چنین معلوم است که دو معیار تاریخی و ادبی را در این باب در نظر داشته است. یعنی شاعرانی را که از ابتدای ظهور شعر فارسی تا آغاز دوره ایلخانی وجود داشته‌اند، جزو متقدمان آورده است و اغلب آنها را که پس از ایشان تا پایان دوره شاه‌اسماعیل و گاه دوره شاه‌طهماسب یا همایون‌شاه تیموری می‌زیسته‌اند، جزو متوسطان به شمار آورده و مابقی را جزو متأخران دانسته است. مثلاً ابویزید بسطامی تا اوحدالدین کرمانی را در متقدمان و ابن‌یمین تا خواجه ایوب ابوالبرکه سمرقندی را در متوسطان و شاعران پس از ایشان را ذیل متأخران آورده است.

اما معیار ادبی او، همان ویژگی‌های سبکی شاعران مورد نظر اوست. حال این سبک می‌تواند سبک طبیعی متأثر از دوره تاریخی باشد و می‌تواند سبک غیرطبیعی و خودخواسته شاعر باشد. در این موارد اوحدی، شاعر را به طور طبیعی در دوره تاریخی

واقعی‌اش قرار می‌دهد؛ اما متذکر می‌شود که این شاعر به طرز پیشینیانش شعر می‌گوید. گاه نیز در باب شاعری که احوال تاریخی او معلوم نیست، بر اساس طرزش حکم می‌دهد که وی مربوط به چه رسته‌ای از شعراست یا آنکه قول تذکره‌ای را در این باب مورد تردید قرار می‌دهد.^۹ البته در جاهایی نیز که به احوال شاعر و شعر او کاملاً آگاهی دارد، دچار تردیدهایی شده و این امری طبیعی است. زیرا در جریانات تاریخی ادبی بعضی شاعران به لحاظ تاریخی متعلق به دوره معاصرشانند ولی به لحاظ هنری متعلق به گذشته‌اند یا در زندگی هنریشان چندین بار تغییر شیوه داده‌اند. این مسأله بویژه در باب هنرمندان یا شاعرانی که در نقاط عطف سبکی قرار دارند یا طول عمر هنریشان دراز بوده، بسیار معمول است. همچنان نمی‌توان ریشه بعضی این بشویدگی‌ها را تنها بی‌انضباطی شخص مؤلف دانست و بعضاً این مسأله امری شایع در تذکره‌نویسی یا هر کاری درازمدت از نوع مدخل‌نویسی است.^{۱۰} گاه اوحدی در عرفات، بعضی شاعران هم تخلص مختلف العصر را می‌آورد و بعد متذکر می‌شود که هر کدام را در آینده، جداگانه در مدخل‌های مربوط به خود می‌آورد؛ اما ظاهراً بعد فراموش می‌کند و خواننده متحیر می‌ماند که سرانجام از این اشعار کدامیک متعلق به شاعر اصلی است.^{۱۱} از جمله دلایل این کار یکی گستره اثر است و نیز آنکه اوحدی در زمانهای متفاوتی بدان مشغول بوده است. پس بسیار بدیهی است که مؤلفش در طی زمان به شاعران جدید یا اطلاعاتی نوی بر می‌خورده و ناچار می‌شده است که آنها را بیرون از جای مخصوصشان در کتاب ذکر کند.

عرفات، آیینۀ عصر سبک هندی

عرفات/العاشقین، آیینۀ مصفّایی است برای آنانکه می‌خواهند بیرون از کلیشه‌های رایج به سنجش و شناخت شعر و ادب قرون ۱۰-۱۲ بپردازند. بواسطه این کتاب، به وضوح حال و هوای جامعه ادبی ایران و فراتر از آن را احساس می‌کنیم. گاه رونق خیره‌کننده بازار شعر در کنار شکوفایی اقتصادی، گاه آزار و نومیدی اهالی ادب و هنر و در پی آن زندگی در مهاجرت و تحمل غربت، همچنین نشانه‌های آشکار ورود نظام‌مند سیاست به سطوح مختلف فرهنگ و تشویق و توییح‌های چشمگیر شاهان ایران و هند و روم نسبت به هنر و شعر، معیارهای متفاوت هنری ادبا همه و همه بخشی از واقعیات مکتوم و بکر شعر و هنر آن روزگار است.

اوحدی به سبب حشر و نشر بسیار نزدیک با جامعه‌اش از شاه و وزیر و دیوانی گرفته

تا شاعر و حکیم و خرده‌پا و سودایی در اغلب ولایات ایران و هند، آگاهی‌های دست‌اولی به ما می‌دهد. آدمی با خواندن این کتاب متوجه می‌شود که بسیاری از داوری‌ها و اظهار نظرات شایع در باب سبک هندی مناسب با اواخر این دوره و زمان انحطاط سبک هندی است. زیرا که جوّ شاعری نیمه‌آغازین این دوره تا حد زیادی کلاسیک و متعالی است و در مناقشات شاعران این عصر به خوبی می‌توان جریان اصلاحی و پیشرفته‌ی ادبای این روزگار را دریافت. تلاشی قابل تقدیر که منجر شد شعر از ابتذال و انحطاط اواخر دوره تیموری رهایی یابد^{۱۲} و در عین وفاداری به اصول نوجویانه‌ی عهدشان، به تتبع استادان گذشته نیز بپردازند. به هر حال بخش عمده‌ای از زشت و زیبای چهره‌ی واقعی ادبیات و فرهنگ ایرانیان آن روزگار در این تذکره نمایان است. نمونه‌های زیر تنها مثنوی از خروارند.

الف) ارجمندی تتبع قدما

۱. میراشکی قمی «اگرچه ادراک خوب داشته تتبع سخن نکرده بود. عامیانه شعرهای بی‌مزه هم بسیار دارد که اکثر خام و لغو است و غزل او نسبتی به قصیده [اش] ندارد (۶۲۲/۱)».
۲. «محمد خباز واحدالعین صفاهانی، تتبع بعضی از مراتب ریاضی کرده و شعر قدما را خصوص انوری و خاقانی بر سر زبان دارد» (۴۰۵۲/۶).
۳. «کلیات حکیم سنایی را قایل این مقال [اوحدی] مکرر به قلم شکسته بسته با قصر قطعی نوشته، قریب به سی هزار بیت جمع نموده شده است» (۱۷۵۷/۳) و نیز در باب شاپور می‌گوید که «بنده او را در صفاهان باز دریافته، در آنجا صحبت‌ها داشتیم؛ بل دیوان سنایی هم با یکدگر مقابله کردیم» (۲۱۸۸/۴).
۴. «میر محترم مشهور به میرهاشم قصه، مدتها در هند بوده و تتبع دیوان فغانی کرده و بدیعه در برابر حدیقه گفته، به وفور علم و مزید دانش از همگنان ممتاز و سرافراز گشته، غایت فطانت و رزانت طبع با نهایت جامعیت داشته و محترم بیگ دیگر هست که هم محترم تخلص می‌کند، ذکر او نیز می‌شود، اما وی با خانخانان مدتی می‌بوده» (۴۰۲۹/۶).
۵. «آن جناب [اعتمادالدوله خواجه غیاث‌الدین محمد الرازی] سیزده هزار کتاب را به دست خود تنقیح نموده، بر آن گشته [؟] حاضر دارد و هیچ مجلسی نیست که اقلأً دو سه هزار بیت از قدما و جددا را ایشان به زبان خود نخواند و از تواریخ و رسایل تصوف و غیره سمند بیان نرانند» (۲۴۶۴/۴).

۶. «[طرزی] تتبع دواوین عرب و عجم نموده و اشعار قدما را خصوص خاقانی به غایت درست پیروی کرده، اصطلاحات و استماعیات را از تواربخ و غیره خوب ضبط نموده. در آن استادی و کمال بزرگواری در مسند علو متمکن شده» (۲۴۹۰/۴).

۷. «در خدمت وی [شجاع‌الدین محمود صفاهانی] اکثر اشعار استادان طرح می‌شد و شعرا در آن فکر می‌فرمودند. در اواخر نوبتی قصیدهٔ ردیف «ریخته»ی خاقانی طرح شده بود و بنده و یک دویی از یاران آن را تمام گفته خوانده بودیم و وی در آن فکر بود. شاید نصفی از آن گفته بود که بیماری عظیمش رخ نموده، به جوار ایزدی رفت» (۲۲۰۹/۴).

ب) خوشباشی و لاابالی‌گری

۱. میرزا ابوتراب فرقتی پسر وزیر کاشان، میرزا علی انجدانی؛ شاعر زیبا صورت که «وحشتی کاشی نسبت به وی در کمال گرفتاری بود. چنانچه در یکی از غزل‌ها که در تتبع بابا فغانی مطرح شده بود گفته: مرا به کوثر وصل ابوتراب رسان. و بعد ذلک مدتی وزارت مقصود بیگ ناظر می‌کرد و الحال مدتی است که به سبب عنا و آلام غیرمکرر که از تصادم ایام و طواریق حدثان که در بی‌عنایتی پادشاه دیده یک‌باره از مراتب ترقی افتاده هر روز چهل مقال بلکه بیشتر فلونیا می‌رساند، لهذا شعلهٔ آتش طبعش فی‌الجمله فرو نشسته؛ چنانکه مدتی است که از نهال فکرتش گل تازهٔ سیراب سر بر نرزه» (۵۶۳/۱).
۲. قاسم‌بیگ قسمی افشار از شاگردان وحشی بافقی «بسیار عاشق‌پیشه واقع شده در این امور بی‌اختیاری تمام داشته، روزی با سیدزاده - معشوق خود - ظرافت و دست‌بازی می‌کرده، از دست مطلوب کاردی بر مقتلش رسیده، همان دم، شربت شهادت که قسمت او بود از جام لقای با بقا درنوشیده، در اثنای رحلت وصیت فرموده بود که قاتلش را آزاری نرسانند، اما این را به عمل نیاورده او را نیز شهید کردند» (۳۴۶۰/۶).
۳. «و پسر شیخ‌الاسلام شیراز، محمدامین نام که مطلوب این سوخته بود، همشیره‌زادهٔ اوست و باعث عالم آشوب گفتن بنده در شیراز او شده» (۸۳۶/۲).
۴. «روزی من [فهمی کرباس] و حاتم و غضنفر هر سه رفیق بودیم، امردی از لوانید مقرر بر خورد. هر سه به مذاق وی گرم آمده، عنکبوت‌وار تار کلمات بر او تنیده، به پای کارش رسانیدیم. پس من و حاتم هر دو به خدمت او رسیدیم. چون نوبت غضنفر افتاد او نیز به درون رفت. اما به هیچ وجه بر نمی‌گردید. ما را دغدغه شد. چون به تفحص و تجسس رفتیم، دیدیم که آن بچه همچنان بی‌آزار دمر افتاده و مولوی عصا در زیر بغل

متحیر در بحر فکر فرو رفته. از این حال متعجب شدیم، گفتیم ملا در چه فکری؟! گفت: در خاطر من می‌گذرد که این بچه لوند است» (۳۰۲۰/۵).

ج) مرادوات و مناقشات شعرا

شاید در هیچ عصری اینچنین فضای شاعری عام و گسترده نبوده است؛ آنطور که در این دوره تقریباً هر جایی از شهر اعم از دربار یا قهوه‌خانه‌ها و میدان‌های بزرگ یا محل کسب بزرگان و معاریف شهر، مثل دکان طرحی شیرازی یا مطب حکیم شفایی، محل طرح شعر و نقد آن بوده است. مجالسی که گاه فضای دوستی‌شان به دشمنی بدل می‌شده و شعرا به روی هم شمشیر می‌کشیدند. اوحدی هر چند خود غرق در این فضاست و اغلب هماهنگ با این جریانات بعضاً غیراخلاقی است، اما در مقام یک تذکره‌نویس، آنگونه که از اثرش پیداست، مصنّفی منصف و محترم است. هم ازین رو بسیاری از شعرا هم‌دوره خود را که نامشان در جای دیگری مشهود نیست، در کتابش با تمجید یاد کرده است و به طور کل بسیار نادر است مواردی که اوحدی بنا به تعصب و غرض شخصی مقام شاعری کسی یا اعتقاد مذهبی فردی را تخطئه کرده باشد. نگاهی بر سایر تذکره‌ها، احترام ما به چنین اثری را چندین برابر می‌کند. این وجه از شخصیت اوحدی، صائب تبریزی را فرا یاد می‌آورد که دیوانش پر از یاد محترمانه نسبت به معاصرانش است.

۱. «آقاتی بن ملک معرف صفاهانی جوانی بود در کمال لطافت و نزاکت طبع، نهایت صفای ظاهر و باطن داشت. [...] در آن حسن، قضا را داء‌الثعلبی به هم رسانید. شعرا صفاهان در فرو ریختن سبزه باغ جمالش اکثر ایبات مناسب و معانی تازه گفته‌اند» (۸۷۸/۲).

۲. «بنده او [ملیحی باققی] را دیده‌ام. یک وقتی می‌گفتند که من خواهرزاده ملاوحشی‌ام و بعضی اشعار وحشی را هم به اسم خود می‌خوانده، وحشی بعد از خبر یافتن او را تهدید نموده، گفته: نسبت خواهرزادگی سهل است و اگر شعری از من به اسم خود خوانده‌ای هم حلال است، اما مباد که شعر خود به اسم من بخوانی که تو را خواهم کشت» (۴۱۷۸/۶).

۳. «وقتی در اول جلوس عباس پادشاه، این غزل که زمینش از جابلقا تا جابلساست، با یازده غزل دیگر از غزل‌های مشکله بابا در قزوین طرح شد و در آنجا از شعرا و افاضل انام بسیاری بودند؛ چون حکیم شفایی و چلیپی علامی و رکن‌الدین مسعود مسیح و ابوتراب بیگ فرقتی و حسین بیگ عجزی و اقدسی مشهدی و زکی همدانی و مثلهم. بسیاری از

اعزه و اماجد آن غزل‌ها را گفتند. پس بنده هم گفته و از هر کس بی‌تی چند به خاطر گرفته بودم. چون هم در آن ایام به صفاهان مراجعت نمودم، روزی جمع شعرای صفاهان بر در هارون ولایت اجتماعی فرموده بودند و بنده هم در آن دایره مرکزوار قدم در نهاده با ایشان صحبت ایام گذشته نقل می‌نمودم و از هر کس که شعری به خاطر مانده بود، به یاران می‌خواندم. چون حکیم شفایی آن مطلع مزبور را به اسم خود خوانده بود و به خاطر من مانده در این مجمع به اسم وی خواندم. ناگاه دیدم که مولانا کلامی از گوشه‌ای برجست و گریبان را به دست اعراض چاک زده، فریاد برآورد. یاران متوجه شدند که چه واقع است. آخر ظاهر شد که این از وی بوده که حکیم مذکور را بر زبان گذشته، نادانسته به اسم خویش خوانده؛ القصه حضرات حاضر اکثر شهادت دادند که چندین سال است که وی این مطلب را در غزل خود گفته. بنده از قِبَل آن حکیم بزرگوار چنین منفعل شدم که هنوز از خجلت آن بر نمی‌آیم. چه از وی گمان لفظ و معنی با هم زبون داشتم. اگرچه گرده معانی و چربۀ سخن نقاشانه بسیاری کرد [؟]. اما چنین نقشی بر آب فکرت نزده بود» (۳۶۱۸/۶-۳۶۱۹).

۴. «علی‌قلی معانی، مردی بود نامراد اما به غایت غیور، خالی از طبعی و ذوقی و ادراکی و کسب مقدماتی نبود. در ملازمت اهل کارخانه شاه‌عباس به سر می‌کرده و در اواخر ذوق درس و مطالعه نیز داشت. وقتی میان او و حکیم شفایی نفاقی به هم رسیده بود. جمعی از خدمتکاران کارخانه را برداشته بر در مسجد جامع صفاهان که مطب حکیم مذکور بود آمد و وی را در میان گرفته، بی‌رحمانه شلاق مستوفایی می‌زدند که بنده در آن اثنا وارد شدم و چون مابین بنده و صاحب او داد سابقه و [ظ: او وداد و سابقه] دوستی بود؛ او را گرفته، آزار بسیار کردم و حکیم را به صد مشقت از چنگ ایشان خلاص کردم» (۲۹۵۶/۵).

۵. «[شرف زرد تبریزی] وقتی در یزد به ملاوحشی گفته بود که اشعار شما اگرچه پخته و با مزه است، اما شعر یگانه بلند در میان ابیات شما کمتر است. مولانا وحشی در جواب گفته بودند که ای بندگان شرف بعد الایام گزی و ریسمانی باید که با خود می‌داشته باشید تا به آن اندازه به جهت شما بعد از این شعر بگویم» (۲۲۲۱/۴).

۶. «شنیده شد که [خاوری گیلانی] در این ایام تجلی تخلص می‌کند، چه تجلی کاشی فوت شده» (۱۳۶۱/۲). «بعد از وی [تجلی کاشی] مولانا نظیری به سبب غایت محبت و اخلاص اشعار وی را قریب به هزار بیت مجتمع ساخته تدوین فرمود و با دیوان خود در

یک مجلد قرار داد و وی هم در آن زودی از دار فنا به سرای بقا عبور و مرور فرمود. در این ایام شنیده می‌شود که جوانی خاوری تخلص گیلانی که هم در هند است، تخلص او را تصرف نموده، تجلی تخلص می‌نماید» (۸۶۷/۲).

۷. «[طرحی شیرازی] در شیراز دکان طرحی داشت و وی را وجه معیشت از همان به‌هم رسیدی و آن دکان همیشه مجمع شعرا و منزل ظرفا، محضر فضلا و فصحا بودی و مطرح اشعار شدی، چه اکثر یاران مقرر مشهر همه روزه آنجا مجتمع شدند و صحبت داشتندی؛ چون مولانا غیرتی و مولانا عرفی و مولانا عارف لاهجی و رضای کاشی و قیدی و قدری شیرازی و غیرهم و اکثر اوقات دیوان فغانی را در میان داشته، تتبع نمودندی. در اوایل حال که بنده در عنفوان جوانی و بدایت زندگانی از صفاهان به شیراز آمدم و به مجلس شریف و صحبت لطیف ایشان در رسیدم. تخمیناً از بادیة سنوات پانزده شانزده نیموده بودم، چون در آن عرصه درآمده بعضی از اشعار خود را به عرض حضرات رسانیدم. هیچ یک را قبول خاطر نیفتاد که آن درر از صدف فطرت این ضعیف باشد. پس مولانا عرفی دیوان امیر خسرو در دست داشت به جهت امتحان مخلص غزلی گشوده، طرح فرمود، بعد از متفرق شدن حضار آن جمعیت، مخلص ماندم و میر محمود طرحی مذکور، پس در آن اثنا به تقریبی میر فرمودند که اگر در غزل طرحی فکری کنید تا ما نیز مددی کنیم، بهتر است؛ چه یاران متردند که این اشعار که می‌خواندی از تو باشد یا نه؟ بنده از آن سخن فی‌الجمله به خود امیدوار شدم و گفتم که احتیاج مدد کس ندارم مگر همت و توجه، و در حضور وی همانجا غزل را گفتم و سپرده رفتم. بعد از آن یاران دانستند که قدرت سخن دارم و بر سر شاعری هستم. پس همه روز اشعار بابا فغانی طرح می‌شد و بنده نیز رفاقت می‌کردم و از خرمن فیض ایشان خوشه می‌چیدم» (۲۴۸۸/۴-۲۴۸۹).

۸. «[شعارش [مسیح کاشانی] تا ده هزار بیت گمان دارم، شاید بیشتر هم باشد. اقسام سخن از غزل و قصیده و مثنوی و رباعی و قطعه همه خوب گفته، یک دیوان ایرانی و دو دیوان دیگر یکی در سفر هند تمام کرده قریب پنج‌هزار بیت همچنان مبنی بر اقسام سخن و دیگری که دیوان ثالث است تا غایت که نوروز هزار و بیست و شش است، قریب به سه‌هزار بیت شده باشد و قایل یک‌سال است که به اجمیر آمده به شرف خدمت وی استیناس پذیرفته و به زواید فواید علم و حکمت و افادات، استفادات می‌برد. و در راه اجمیر بودند و بنده در خدمت تا منداو صحبت‌ها داشتیم؛ اشعار خوب به اتفاق گفته چون قصیده «دست ردیف» کمال اسماعیل و «تیغ» ردیف و چندین طرحی دیگر» (۴۰۸۶/۶).

۹. «مدت‌هاست که [ظهوری ترشیزی] به دامادی وی [ملک قمی] رغبت نموده و همیشه با هم متفق‌اللفظ و المعنی در همه جا می‌باشند، الحق از یاران قرار داده روزگارند و کم دیده‌ایم دو عزیز بزرگوار را که قدر یکدیگر شناخته، بنای قصور خصوصیت ایشان بدین درجه استوار باشد و هرگز از هیچ صدمه قصور و اختلالی در آن مدخل نیابد. وقتی [...] این دو عزیز اشعار مجدد فرموده خود را بالتامام نزد مولانا نظیری نیشابوری فرستاده بودند و وی در صدد جواب غزلیات و غیره در آمده، همه را جواب گفت و همه را مطرح شعرای آنجا ساخت، بنده نیز چند غزل به حسب اتفاق تتبع نموده رفاقت با ایشان نموده‌ام» (۲۵۴۲/۴).

۱۰. «میان او [اقدسی] و حکیم شفایی و مخلص و بسیاری هم از یاران مهاجرات و مشاعرات و مباحثات و مناظرات عظیمه واقع شده، در بعضی محال اشاره اجمالی به آنها واقع شد و در شیراز وقتی میان وی و میر جنونی منازعه شد. [...] اقدسی] بعد از زبان وی [میر جنونی] ابیات مضحک گفته که شاید به اسم وی مشهور شود و او را مضرتی رسد. اتفاقاً حق به مرکز قرار گرفت و هم به نام خودش شهرت یافت، چون آن شعر در هجای بی‌جای صلحا و شهدا، انبیا و اولیای ماتقدم ساخته بود و این راز فاش شد، جمعی‌کثیر و گروهی عظیم کمر جزم به عزم رزم و نیت قتل او بر میان دین استوار کردند. بنده به اقتضای ترحم و مروت با آنکه با بنده غایت عداوت داشت، او را از این واقعه خبردار کرده از شیراز گذرانیدم. پس به زیارت عتبات مشرف گشتم. در صفاهان باز ملاقات واقع شد در سنه هزار و یک و چون پشیمان شده و از آنها توبه کرده بود، باز به وی کمال دوستی و یاری نمودیم و در آن وقت مابین بنده و حکیم شفایی بر سر مآخذ معانی فی‌الجمله مناظره بود، چون وی در رسید در آن اثنا سه غزل مطرح گردیده با شعرا شرط نمودیم که همه شش غزل بگوییم سه در تغزل و سه در هجای حکیم مذکور. پس جمیع شعرایی که در صفاهان بودند حتی اقدسی رفاقت کرده گفتند» (۶۴۳/۱).

۱۱. «[نیکی اصفهانی] نقل می‌کرد در اوان جوانی به خدمت ملا لسانی رسیدم. بر سر سفره شعری خوانده می‌شد. به تقریب بنده را دخلی رسید، بیان کردم. مولانا برآشفت و از آشفتگی کاسه‌اشی که در مجلس بود بر سر و روی من ریخت، اتفاقاً ایام عید بود و من جامعه صوف و سقراط سفید مقطع پوشیده بودم» (۴۵۲۸/۷-۴۵۲۹).

د) سیاست و مذهب و شعر

۱. حمدی شولستانی «به تتبع شعر قدما بسیار بسیار رغبت داشت و سر و پا برهنه به سیاحت افتاده، قبل از سنه الف چون به تبریز رسید و تبریز در آن وقت در دست رومیه بود. پس او را به سبب خواندن رباعی مولانا لسانی به رفض متهم ساخته، شهید کردند و آن سیدزاده مجرد مفرد صوفی طبیعت عالی‌نسب را سوختند» (۱۲۵۱/۲).

۲. حیرتی ماوراءالنهری «بسیار دوست‌دار خاندان طیبین و از حدود ماوراءالنهر. به تعصب وی کس برنخاسته. غالباً مرتبه اعتدال در آن طرف نیست یا تیراً بدین غایت می‌رسانند یا تعصب بدان مرتبه می‌کنند که همچو مولانا عبدالله مجتهدی را بی‌گناهی سوختند. اما مولانا حیرتی در تبرای دشمنان آل رسول بسیار کوشیده. در بدایت حال از موطن خویش که بخارا بوده به طعن رفض هزیمت نموده، در خدمت شاه عباس آمد» (۱۲۵۲/۲).

۳. مطربی قزوینی «در اوایل حسن و حالت، شاگرد مولانا فروغی عطار قزوینی بود و در میدان سنگ قزوین، به سبب وجود او همیشه هجوم شعرا و ارباب استعداد بر در دکان وی بود و دکانش در اول ظهور شاه‌شاه رونقی عظیم داشت و الحق وی به غایت مقبول بود و کمال اهلیت و قابلیت هم داشت. چون مطرح شعرا همه روز آن در دکان بود [...]». وقتی در خدمت شاه‌عباس تقرب عظیم داشت، بواسطه عنان ناکشیدن دیده نفس به قطع اذنین در رسید» (۴۱۲۶/۶).

۴. فضل‌ی جربادقانی «شاعر پیشه‌ای است در غایت درست‌طبعی و راست‌فکری، همیشه در ملازمت حضرات سخن و افاضل زمن به سر کرده [...] از حضرت شاه‌عباس به وظیفه سیورغال مضیف و مشرف گردید» (۳۳۰۲/۵).

۵. آقاجانی رمال گیلانی «در اعداد نیز فی‌الجمله مهارتی داشت. به جرم آن عمل و رجعت آن چشمش را شاه‌عباس میل کشید» (۱۰۴۱/۲).

عرفات، تذکره‌ای محققانه و انتقادی

اگر نگاهی به سیر تذکره‌نویسی در ادبیات فارسی بیندازیم، متوجه جریان رو به‌رشد تذکره‌نویسی از قرن نهم به بعد می‌شویم. این جریان بخصوص در قرن سیزدهم به اوج یا به عبارت دقیق‌تر به حضيض خود می‌رسد. یعنی آنکه به لحاظ کمیت، تذکره‌ها به بیشترین تعداد خود می‌رسد اما از نظر کیفیت، نسبتاً نازل است. لذا اغلب بخش‌های تذکره‌ها، رونویسی ناشیانه و منتحلی از منابع اصیل و کهن به شمار می‌آیند. حزین لاهیجی، این جریان را چنین به باد انتقاد گرفته و مدعی شده است که:

«نهایت جهد این گروه از دفترها التقاط به الفاظ و حروف است که به آن مشعوفند و اقصی غایت همت اینان ابتدال مقال است که به آن مألوفند و کاش آن بودی که بی‌تصرف انتحال کردند. لیکن تا مسخ نکنند، انتساختن نمایند و اکثر با هم یاور شده به معاونت یکدیگر، راه پیمایش تاریخ و سیر و نگارش تذکره واگیرند، به گمان آنکه چون قصه‌خوانی است، آسان میسر است؛ غافل از اینکه هرچند افسانه‌سنجی است اما موقوف است به بضاعتی و تحقیق حکایتی و معرفت هر روایتی و صدق‌مقالی و جودت‌قریحتی و صفای طویبتی الی غیر ذلک من اشراط‌اللازمه. بعضی تذکره‌ها که این عوام به اغراض فاسده که اشارت رفت ترتیب داده‌اند حیرت زاری است عاقل را. چه قطع نظر از رکاکت عبارات و ژاژ‌خواهی منشآت مشحون است به اکذوبات و خرافات و مملو است از اشتباهات و لاطایلات، کسانی را که نشناسند و اصلاً معرفتی به آنان نداشته‌اند، ورق ورق احوال نویسند و جمعی که هرگز یک بیت نگفته‌اند، اشعار دیگران را در کار ایشان کنند و در کلام گویندگان تخلیط نموده، سخن دیگر به دیگری نسبت دهند.

آنجا که نباید و نشاید، صفحه صفحه ستایش و القاب و نعوت نگارند و جایی که بایسته و شایسته است به تحقیر نام و تنزیل مقام آرند. خطابات افاضل و اشراف به کار جمریان و عوانان کنند و القاب اینان به اشراف و اعلام اطلاق نمایند. هرچه را از جایی وا نویسند چون قدرت بر تصحیح نیست هر تحریف و تصحیف و هر سقط و غلط که در نسخ افتاده باشد همه را به کار برند و صواب شمارند» (حزین لاهیجی، ۱۳۷۵: ۹۱-۹۲).

لیکن با نگاهی به عرفات، نخستین چیزی که ذهن خواننده را غرق در شگفتی می‌نماید، غور نویسنده آن درکتاب‌های تاریخی و دواوین شعر فارسی از قدما تا معاصرانش است. به‌گونه‌ای که بسیاری از دواوین شعرا را یا خود شخصاً استنساخ کرده یا با دقت و به دفعات از نظر گذرانده است. در باب معاصران نیز اغلب یا از زبان خود شاعر، شعر شنیده و یا از آثار او مستقیماً شعر نقل کرده است. شاید او از نخستین تذکره‌نویسانی باشد که برای نگارش کتاب خویش جز توجه به منابع دست اول، معیارهایی مشخص و علمی در نظر داشته است و ضمناً از محدودیت‌های کار و توانایی خویش آگاه بوده است و این همه بویژه در مقدمه اثرش آشکار است، آنجا که می‌گوید:

«و از وجود آن جز ابقای اسامی اعزه و اثر وجود خویش اصلاً از دین و دنیای مطلبی نداشتیم، لهذا تا غایت به نام هیچ کس آن را مخصوص نساخته‌ام [...] مأمول آنکه از نظر کج اندیشان محفوظ و از دیده‌ی عیب‌بینان محروس ماند و از تصرف کاتبان غلط‌نویس مصون باشد تا کس خطا و سهو ایشان را به قایل منسوب ندارد [...] الحق از جمیع معارف و اکابر که در عرصه‌ی این عرفات معروف و مذکور شده‌اند تا مقدور و ممکن بوده، طلب دواوین نموده، اشعار شاعرانه‌ی صوفیانه و عاشقانه برجسته‌ی یک‌پکه انتخاب نموده ثبت فرموده‌ام و اگر بر کل اشعار کسی یا بر اکثر آن حاوی و محتوی نتوانسته‌ام شد؛ ضرورت را به آنچه ممکن و مقدور بوده ارتکاب کرده به معرض ورود عرض نموده‌ام. غرض که در وادی هیچ کس به تقصیر و تکاهل و امکان سهو و خطا و تعصب و جانب‌داری راضی نگشته، قدم صدق به صراط مستقیم و نفس‌الامر گذاشته [...] اگر عیاذاً بالله در شیوه‌ی نظم و نثر، حال و بیان، زمان و مکان، آشکار و نهان بر دقیقه‌ای از سهو و خطا که لازمه‌ی ذات انسان است واقف و عارف گردند فی‌الفور قلم رد بر صحیفه‌ی ظهور و جریده‌ی سطورش نزنند بل به عطای شفقت و عطای عاطفت پوشیده از دیده‌ی بدبینان محفوظ و مستور دارند و اگر قابل اصلاح دانند به موجب الشفقة علی خلق‌الله در استکمال آن تجویز تقصیر فرمایند [...] و چون سفها و جهلاً مورد ایرادات بارده او مارده و اعتراضات غیر وارده او وارده نگردند که از من و اقوله بسیار و اختلاط و اختلاف بی‌شمارست، چه هر کس شعری خاص حالی اوست و آن را به نام کسی خوانده و نوشته و صاحب آن را به نحوی خاص دانسته و از متتبعین نیز هر کس جمعی را در زمانی به حالی مختلف منسوب داشته‌اند و آیات آیات را به روایت متنوعه افراشته‌اند و غلط در جهان مشهور و بسیار [...] و گروهی که قبل از این به ذکر شعرا پرداخته و تذکرها ساخته‌اند از قدما و جددا هیچکس به حقیقت دویت کس زیاده نپرداخته و آن را نیز چنانچه باید نساخته فکیف بیشتر. پس متصدی قال و حال سه چهار هزار شخص شدن و تشخیص مراتب قال و حال ایشان کماهی نمودن و صورت آن را کما‌ینبغی بر صفحه‌ی ظهور انگاشتن و به اجمع اقاویل درست داشتن امری نیست که هر کس از عهده‌ی آن بیرون تواند آمد» (۳۶-۳۴/۱).

نمونه‌های منتخب ذیل نیز بخشی از مستندات ما در تأیید این نکته است که اوحدی ضمن آنکه نسبت به منابع خود با دیده‌ی انتقادی می‌نگریسته، سعی داشته تا فرآیند تحقیقات خویش را نیز صادقانه در اختیار خواننده‌ی خود بگذارد و ذهن و ذوق وی را نیز به داوری بگذارد. همچنین پاره‌ای از نظرات سبک‌شناسانه و تحقیقی - انتقادی اوحدی در باب شعرا موجب شده است تا بخش زیادی از بار کلیشه‌ای و سنتی شایع تذکره‌نویسی در توصیف

ستایش‌آمیز مطلق‌نگرانه و کلی‌گویی‌های شاعرانه صاحب ترجمه، سبک شده و خواننده کنجکاو امروزی تا حدی زیادی نسبت به معیارهای زیباشناسی قدما و بعضی سنت‌ها و جریان‌های پیدا و پنهان ادبی آگاهی پیدا کند.

۱. خواجه امین احمد رازی «زحمت بسیار در جمع تواریخ کشیده و تتبع حالات نموده، از جمله کتاب هفت/قلیم تألیف اوست که همه کس را به تقریب در آنجا مذکور می‌سازد و از همه چیز سخن می‌گوید» (۶۷۴/۱).

۲. «مولانا تابعی مصراع اخیر این رباعی را در صفاهان به حضور بنده در هجو ذوقی گفت و جایی دیدم که شعوری کاشی به اسم خود نوشته» (۸۶۵/۲).

۳. «او [خواجه حسین ثنایی] را در اوایل حال در هند با غزالی و در اواخر با شیخ فیضی و مولانا عرفی و غیرهم مباحثات و مناظرات و مشاعرات واقع شده، طبعش در فنون سخن خصوص به طلب معانی تازه در نهایت اغلاق و غایت اغراق ساعی بوده و الحق از قصیده‌گویان با قدرت و معنی‌آفرینان صاحب مکتب است» (۹۲۹/۲).

۴. «[جامی] در همه حالات ثقة است و سخنانش در جمیع مراتب سند، اکثر فاضلین به حال و بیان او اقتدا نمایند. بلند و پست در سخنان وی خصوصاً مثنویات کمتر است. به‌غایت روان و سلیس حرف می‌گوید. اگرچه تلاش معنی تازه کمتر می‌نماید اما آنچه به قید عبارت در می‌آرد آنچنان می‌آورد که می‌شاید و می‌باید» (۹۹۱/۲).

۵. «اگرچه [حسن دهلوی] در نزاکت ضرب‌المثل است، چنانکه فرموده‌اند: نازکی‌های حسن وانگه خیالات کمال. غالباً مقصود از آن حسن، حسن غزنوی و از کمال، کمال اسماعیل باشد و اگر نزاکت و مره غزل مطلوب باشد و به متوسطین منسوب، مقصد امیر حسن دهلوی مذکور است و کمال خجند خواهد بود.» (۱۱۴۶/۲).

۶. «اشعار وی [رودکی] بغایت در این ازمه به سبب تطرّق حدثان و نوایب دوران از دیده اولوالبصار مخفی است و جز به ندرت و امثله، کم چیزی از وی مشهور است. بعضی اشعار وی و حکیم قطران را آن چنان مازجتی نداده‌اند که تشخیص آن توان کرد. اگر چه ممدوح هر یک مختلف است و اشعاری که مابین ایشان مختلف‌فیه است، پنج‌هزار بیت نزد قایل نیز بود، اما ظاهر شد که همه از قطران است. چون همه در مدح مملان و اخستان و فضلون است و قطران را نیز بعضی دو دانسته‌اند. الحق تحقیق احوال ایشان کماهی تا غایت فرموده» (۱۵۳۲/۳-۱۵۳۳).

۷. «الحق [زلالی] معانی بامزه و اشعار خوب دارد، اگرچه در اقسام سخن کامل قدرت

است، اما در مثنوی به غایت فطرتش درست‌تر می‌رود. بیت‌های بلند و یگه‌های عالی دارد. در هر بحر مثنوی گوهر چند نفیس یافته اما اکثر نامنتظم است، چه هر چند بیت از مطلبی و جایی گفته، چنانچه در آن وقت طبعش به آن میل داشته و ربط آنها موقوف به اندک دماغی و سعی‌ای بیش نیست، اگر اراده توفیق رفیق باشد و در میان کتب وی داستان تمام کم است. بنده همیشه به وی می‌گفتم اول متوجه یک کتاب شو و آن را چون به اتمام رسانی دیگری را سر کن تا کره نوزین طبیعت توسنی از دست گذاشته، سخره عنان اراده تو گردد و چون همّت وی عالی بود خواست هر پنج کتاب را یک نوبت تمام کند [...] در بدایت حال شخصی به سبب عداوت داستانی چند از مثنوی او به اسم قطران به دو سه کس داد [شایدکسانی مثل محمد امین رازی صاحب تذکره هفت اقلیم] و لهذا آن مثنوی بسیار به اسم قطران شهرت یافته و باعث ازدیاد [؟] حالت او شد. قطران مثنوی نگفته و از طرز متأخرین تا متقدمین تفاوت بی‌شمار است. بنده بل اکثر معاصرین شاهدیم که این شعر ازوست. چه وی را در صفاهان، غیره بسیار دیده و صحبت داشته و اشعار وی را فردفرد شنیده و سنجیده‌ایم» (۱۶۷۳/۳).

۸. «دانستن کلام او [سعدی] به مرتبه‌ای است که بعد از کلام ایزدی به دانش و خوانش مرشد گمشدگان است، اگر چه عرض غوامض تحقیق در محاورات خویش کمتر می‌نماید و روش قصاید قدمای حکما ندارد. اما در تغزل و هزل و نصایح چون قند به زهر آلوده و خورشید به گل اندوده یدبیضا می‌آرد» (۱۷۳۰/۳-۱۷۳۱).

۹. «الحق شهرت و تازه‌گویی‌ها به منزلی رسیده که بالاتر از آن ممکن نیست، به صولجان بلاغت گوی توفیق از میدان پادشاهان عرصه معانی و فارسان افراس فارسی ربوده، اکثر تازه‌گویان تتبع روش وی [عرفی] می‌نمایند و مرکب فکرت اکثر در سنگلاخ متابعت او به سر در آمده، چه جاده مستقیم راست به راست گویی را از دست داده از هنجار پیروی او در تیه گمراهی متحیر بمانده‌اند، چون کلاغ شیوه رفتار کبک دری نیاموخته، طرز رفتن خود را فراموش کرده‌اند، چه خیالات رقیقه دقیقه تازه بلندآوازه نمکین خوش‌مزه او نه به سر حدی است که پای فکرت هر کوتاه‌اندیش به ساحت آن تواند رسید. [...] درر غررش نزد دانا و کانا مطبوع شد، خاص و عام از کودن و شعر فهم، همه از کلام او چه به اجتهاد ذوق و چه به تقلید محظوظند، اقسام سخن وی از قصیده و غزل و رباعی و قطعه و مثنوی همه در غایت کمال است، اگر بعضی از اییات او به نظر قاصران کوتاه‌اندیش چون ادراک ایشان معوج باشد یا شاهد لفظی ملیح به لباس استعاره ناصحیح

واقع شود و یا نامستحسن نماید، جای اعتراض نیست و اگر رد آن کنند از عدم انصاف و نقص تمیز خواهد بود» (۲۹۰۵/۵-۲۹۰۶).

۱۰. «دیوانی از وی [شاه منصور شیرازی] یافتیم مبنی بر ردیف بیست و هشت حرف، در هر ردیف یک دو قصیده بیش نگفته، جمیع مدحت غیاث‌الدین محمدشاه و سلاطین و وزرای شیراز، و آن را در تاریخ سنهٔ هفصد و ده ترتیب داده، چنانچه در قصیده اظهار کرده و جمیع اشعار آن دیوان در بحر مجتث غیرسالم است و قوافی مشکله پیدا کرده و بنای شعر بر آن گذاشته و غالباً ممدوح وی محمدشاه انجوست که در عهد غازان، حکومت شیراز یافت و شاه ابواسحق ولد رشید اوست. اگرچه قدوم وی از این تاریخ شعر پیشتر است اما تفاوت بسیار نیست، چه محمد مظفر که از یزد بر ایشان تاخته، مظفر گشت در سنهٔ اربعین و سبعمائة بود» (۳۹۶۳/۶-۳۹۶۴).

۱۱. اثیرالدین اخسیکتی «از جمله استادان بزرگوار و سخنوران نامدار است، چنانچه بعضی خطا کرده، او را بر خاقانی ترجیح نهاده‌اند و این خود مکابره است، اگرچه معانی و روش او به‌غایت تازه و بامزه است، اما بر خاقانی جز سنایی را ترجیح دادن کفر است، خاصه در مذهب سخن‌شناسان محقق مدقق. و اثیرالدین را اگر چه ترک و تجرید کمالاتی که از لازمهٔ عرفاست کما ینبغی حاصل بوده اما به دایرهٔ ذات الهی کماهی اصل و متواصل نشده» (۱۸۲/۱).

۱۲. «در مطلع و ابیات این قصیده ما بین وی [فریدالدین کافی] و قاضی منصور اوزجندی توارد واقع است «و آن به سبب موافقت طبع و مناسبت فکر تواند بود و ممکن است که منحول باشد. چه کتاب را انتحال عیب نیست به خلاف شعرا» (۲۴۳/۱).

۱۳. گویند او [اشرف گلستانی] نیز با سیدمعین‌الدین اشرفی مذکور هم عصر بوده، چه ممدوح هر دو ملک بیغوست که ذکرش خواهد آمد. بعضی گویند سید اشرفی به سبب نسبت اسم وی اشرفی تخلص کردی و جمعی هر دو را متحد دانسته‌اند چه اتحاد نام و شهر و ممدوح را دلیل دارند و این اصح است. علی‌ای حال اگر این دو شخص‌اند هر دو حکیم و فاضل و بلند رتبه‌اند و آلا خود هر دو یکی‌اند. چه اشعار اشرفی گلستانی نیز به جنس در دیوان سیدمعین‌الدین هست» (۳۱۴/۱).

۱۴. «جمعی دو سراج قمری مقرر داشته، یکی از جملهٔ قدما و دیگری از متوسطین شمرده. علی‌ای حال دیوانی هم اگر هست از او مشهور نیست. بنده در بدایت حال نوبتی دیوان او را به نظر آورده‌ام اما حقیقت آن کما ینبغی به خاطر نیست که ممدوحش که بود و در

چه زمان بود؟، اما آنچه مشهور است آن است که سراج قمری چنانچه دولت‌شاه و غیره گفته‌اند از متوسطین بوده و معاصر سلمان ساوجی و مداح سلطان ابوسعیدخان و قمری‌ای هم از قدما بوده، چنانچه رشید در *حدایق‌السحر* سخن او را سند کرده و نظام‌الدین محمود قمری صفاهانی معاصر کمال‌اسماعیل، دیوانش قریب به دو هزار بیت در نظر قایل هست. چنانچه مذکور خواهد شد و مابقی اشعار قمری تخلصان چنان به هم آمیخته که امتیاز آن ناممکن است، مگر به ممدوح یا طرز» (۱۸۲۸/۳).

۱۵. «تا غایت بیشتر از سه هزار بیت از وی [جمال‌الدین عبدالرزاق] در عرصه ظهور منتشر نبود، مخلص بعد از تجسّسات بلیغه بر آن الحاقات نموده، همه را جمع نموده، مرتبه مرتبه زیاد ساختم، نوبتی پنج هزار بیت رسید و نوبتی هفت هزار بیت رسید و الحال قریب به ده‌هزار بیت از وی جمع کرده‌ام و تدوین داده و مکرر خود نوشته و اشعار وی غیر از این هم بسیار است که به دست نیفتاده در پرده اخفا مانده» (۹۵۸/۲).

۱۶. «[عاقلی دهلوی] به روش ماوراءالنهر در سخن تتبع نموده و آن را با تصرفات هندوی ضم ساخته، شیخانه حرف گفته و شیخ فیضی را هجوهای رکیک کرده و الحق اشعار او را جز ربط و مزه و معنی همه چیزی هست. دیوانش را در آگره حالت التحریر به نظر آوردم، قریب به هشت هزار بیت از جمله عجاایبات است. جنگ المزخرفات و دام مضحکه [؟]، از آن بهتر نمی‌باشد هندی طبعی که خواهد به روش ولایت بی‌هدایت سخن گوید، نمک خواهد داشت. در میان اشعارش این چند بیت را با صد اصلاح برچیدم» (۲۸۳۳/۵).

۱۷. دولت‌شاه «اگرچه در تتبع سخن و حالات شعرا چندان بلیغ نبوده و پیروی نکرده، اما آنچه از تواریخ ملوک و غیره در آن مندرج ساخته خوب نوشته» (۱۴۱۶/۳).

۱۹. «مطلع مهر بی‌نظیری، طلوعی کشمیری، از شعرای زمان است و در طلوع حیات است. گویند در این ایام از کشمیر به آگره آمده بود. بنده او را درنیافته‌ام و طالع طلوع کوکب طلعت وی نداشته‌ام» (۲۴۹۳/۴).

عرفات و لغزش‌های آن

هم بر اساس اقرار اوحدی در مقدمه کتابش و هم با توجه به مشکلات عمده تحقیق در تذکره‌نویسی، عرفات‌العاشقین نیز از کاستی‌ها و ضعف‌های بسیار خالی نیست. این اشکالات بیشتر از آنکه به روش نگارش و پربیشان‌کاری مؤلفش بازگردد، به کمبود مستندات و

آگاهی‌های ما از تاریخ و فرهنگ ایران زمین و ادب فارسی باز می‌گردد. این نقیصه هر چند ریشه در مراثت‌های تاریخی و آفت‌های خان و مان سوز مرز و بوم ما دارد؛ اما تا حد زیادی به جو سیاسی و گاه خفقان بار حکومت‌های گذشته و انتقال سخت و خونین قدرت باز می‌گردد که هر سلسله‌ای برای اثبات خویش به نفی هرگونه یادگاری از سلسله برانداخته شده، می‌پرداخت و در این میان هنرمند و شاعر را نیز به از بین بردن آثارش و گاه خودسانسوری گرفتار می‌کرده است. در کنار این حقیقت تلخ، زندگی بی‌انضباط شرقی و خلق و خوی صوفی‌مسلکانه و دنیاگريزانه موجب شده که ما حتی از پاره‌ای زوایای معمول زندگی برخی نخبگان فرهنگی معاصر خود نیز بی‌اطلاع باشیم. این در حالی است که فرنگی‌ها و گاه برخی اقوام مشرق زمین مثل چینی‌ها و هندیان بعضاً از ریزریز زندگی بزرگان تاریخ خویش، آگاهی‌های متنوع و رشک‌انگیزی دارند. افزون بر این، در بررسی شعرای فارسی، اشکالات دو چندان است. یکسانی تخلص‌ها و نامدون بودن دواوین شعری و فضای استعاری ادبیات و مشکلات خط فارسی و بی‌مسئولیتی نساخان و کتاب‌داران، هر محققى را در محدودیت‌های بناچاری دچار می‌کند.

اما بخشی از اشتباهات اوحدی ازین قرار است:

۱. انتساب اشعار به چند نفر یا پنداشتن یک شاعر در قالب دو شاعر جداگانه یا آوردن مکرر و جداگانه ترجمه یک شاعری و بعضاً ضبط غلط نام و لقب شاعران. گاه نیز چند شاعر را در ضمن یک ترجمه آورده و اشعارشان را پریشان و درهم آمیخته ذکر کرده است. یکی از ترجمه‌های کتابش را نیز به یکی از دوستان ناشاعرش، درویش تسلیم نامی، اختصاص داده است. در حالیکه تنها شاهد شعری او رباعی‌ای از شخص اوحدی است که درویش تسلیم خواسته تا آن را بدو ببخشد. ازین جهت ناشاعری را بی‌جهت به خیل بیشمار شعرای فارسی افزوده است (گلچین معانی، همان، ۱۰/۲).

۲. برخی جایها (مثلاً ۹۲۸/۲) ضمن ترجمه شاعر هیچ شاهد شعری نیاورده که این اشکال اگر باز به گردن ناسخان نباشد، در واقع قصور شخص مؤلف است که فراموش کرده، آن مدخل را کامل کند.

۳. با وجود آنکه از شم سبک‌شناسانه خود در بسیاری موارد، آشکارا بهره جسته اما به نظر در تمام موارد از عهده این کار بر نیامده و مقهور منابع و استادان سلف خویش گشته است. مثلاً در باب اسدی و فردوسی در بست پیرو قول دولتشاه گشته و اسدی را استاد فردوسی دانسته است و تنها در کوتاه مدتی سرایش گشتاسب‌نامه تردید کرده است (۲۸۸/۱).

همچنین اشعار فارسی‌ای را به جنید بغدادی نسبت داده که احتمالاً از جنید دیگری نظیر جنید شیرازی است (۹۷۷/۲-۹۸۵) و این خود معلوم نیست که او به چه قرینه و یا مأخذی دست به چنین کاری زده است.

۴. از دیگر کارهای نسنجیده او که اشکال شایع تمام تذکرهاست؛ ارایه جواز شاعری به بسیاری از متفنین ناشاعر و همچنین نقل بسیاری از اشعار هزل و هجو در کتاب خویش است. آنسان که به پاره‌ای از تلاش‌های خود در این زمینه نیز می‌بالد و گاه در صدد توجیه آن برآمده، می‌گوید «به اقتضای زمان، گاهگاهی اگرچه در هجویات پرداخته‌ام اما جز به موجب حق و حساب، قدم به منزلگاه ظهورات و رموزات نهاده» (۸۸۳/۲).

عرفات در نگاه تذکره‌نویسان

امروز از این تذکره شاید به سبب حجم بسیار و تألیفش در هند، نسخه‌های بسیار معدودی در دست است؛ مشکلی که به نظر در تمام روزگار پس از نوشتنش گریبانگیر این کتاب بوده است. به گونه‌ای که از دسترس بسیاری از تذکره‌نویسان بویژه در ایران مثل نصرآبادی دور بوده است. آنچه از نسخ موجود نیز بر می‌آید این است که هیچ کدام به خط مؤلف نیست و متأسفانه خلاف آرزوی نویسنده‌اش به دست کاتبان بی‌دقت و نسبتاً بی‌سوادی نگاهشته شده است. بدانسان که با اتکا به این نسخ برخی موارد مثل اشعار گویشی سودانی و دیگران هیچگاه مضبوط نخواهد شد. بر این اساس شاید بخشی از طعن واله داغستانی به اوحدی را بتوان به این اشکال کتاب راجع دانست.

قاطعی هروی که اوحدی از او و تذکره‌اش به نیکی یاد کرده در باب *عرفات‌العاشقین* چنین به طعن و کنایه سخن می‌گوید که اوحدی «*تذکره‌الشعرا*یی نوشته است. هرکس نام بیست شاعر می‌داند تذکره می‌نویسد، اما *تذکره‌الشعرا*ی دولتشاهی شهرت تام دارد که تمام عالم را گرفته است، می‌گویند تذکره‌اش خوب است و لیکن شهرت نکرد.» (قاطعی هروی ۱۹۷۵ م، ۱۰۹).

نصرآبادی (۱۳۷۸: ۴۵۹) هم که ترجمه‌ای بسیار موجز از اوحدی در کتابش نقل کرده است به گونه‌ای از او یاد می‌کند که گویی اوحدی متعلق به دیاری دور و عهدی بسیار دورتر است. وی در توصیف وی چنین می‌گوید که «خالی از فضل و حالتی نبود. شخصی نقل می‌کرد که او را در احمدآباد گجرات دیدم. شعر بسیاری گفته اما هموار است. تذکره‌شعرا^یی نوشته بسیار سهل».

معلوم نیست چرا واله داغستانی که ظاهراً فاضلی منصف و دقیق بوده و در ضمن بسیار جای‌ها در کتابش گزارشگر عرفات است، این‌گونه حق‌ناشناسی کرده و دربارهٔ اوحدی گفته که «تذکره‌ای مسما به عرفات که مزخرفات بسیار در آن درج کرده تألیف نموده؛ مشتمل بر هشتاد هزار بیت و باز از آن تذکره‌ای دیگر انتخاب کرده است موسوم به کعبهٔ عرفان که اگر به نظر نکته‌سنگان دقیقه‌یاب برسد باید - پایه - مؤلف را از آن در می‌یابند» (واله داغستانی، ۱۳۸۴: ۴۳۹/۱).

از واله ناسپاس‌تر، صاحب مجمع‌الفصحاح است که با وجود تأثیرپذیری تام و تمامش از عرفات، بسیار ناشیانه و غیراخلاقی رفتار کرده است. احتمالاً رضاقلی‌خان هدایت بیشتر منابعی را مثل لباب‌الالباب که جزو مآخذ خود آورده است، هیچگاه در دست نداشته است و عموماً از کتاب‌هایی مثل تذکرهٔ اوحدی استفاده کرده است. لذا بر خلاف تصور قزوینی و براون اشارات وی به لباب‌الالباب عوفی غیرمستقیم و از طریق اوحدی بوده است (ر.ک: گلچین معانی، همان: ۱۴۷/۲-۱۴۹). با این همه، در ادای چنین دینی، از ذکر ترجمهٔ اوحدی در کتابش تن زده است. او حتی به سبب طرزناشناسی شعر فارسی بویژه سبک هندی در جایابی شعرا در فصول مربوطشان به غلط رفته است و مثلاً مهری عرب را در عداد متوسطین و ضمیری را در عداد معاصران آورده است. مسأله‌ای که نشانگر ضعف سواد شعری و تاریخی اوست.

از معدود کسانی که صادقانه و عالمانه با این کتاب و مؤلفش رفتار کرده، خان آرزو است. وی ضمن استفادهٔ بسیار از این تذکره و ارجاعات مکرر و روشن بدان، بسیار منصفانه و دقیق در باب عرفات و صاحبش داوری می‌کند که ما بعنوان حسن‌ختم‌گفتار خویش را بدان می‌انجامیم. وی چنین معتقد است که اوحدی «مرتبه‌شناس و سخن‌فهم و دقیقه‌رس است. بزرگان را خیلی به بزرگی یاد می‌کند. با وجود مذهبی که داشت هیچ‌جا تعصب را کار نفرموده (...). و فقیر آرزو گوید که ظاهراً سبب ضخامت تذکرهٔ مذکور که قریب هفتاد و پنج هزار بیت باشد، تخمیناً اتفاق نظر ثانی نیفتاده؛ از این جهت بعضی از جاهاش سقمی دارد و آلا در این فن کتابی به این جامعیت دیده نشده» (آرزو، ۱۳۸۳: ۲۹۱/۱-۲۹۲).

پینوشتها

۱. «بعد از تقی اوحدی، کلیه کسانی که تذکره عمومی نوشته‌اند، عیال وی‌اند که به کتاب عظیم او دستبرد زده‌اند و بیشترشان نه تنها نام عرفات را در شمار مآخذ خود مذکور نداشته‌اند، بلکه مؤلف آن را هم در عداد شعرای تذکره خویش نیاورده‌اند». (گلچین معانی، ۱۳۶۳: ۹/۲). البته در این بهره‌مندی، همه منابع یکسان رفتار نکرده‌اند؛ به گونه‌ای که بسیاری، غیرمستقیم از آن استفاده کرده‌اند مثل بندراین داس در سفینه خوشگو که از طریق مجمع‌النفایس به نقل مطالب آن پرداخته است. برخی هم مانند واله‌داغستانی ضمن به وام گرفتن اغلب منقولات اوحدی، ناجوانمردانه ارزش آن کتاب را مخدوش کرده‌اند (همانجا).

۲. گاه این نوع نگرش به طور مشخص از زبان صاحبش بیان می‌شود، مثلاً حسین قلی‌خان عظیم‌آبادی در اعتراض به منتخبات ریاض‌الشعرا خواسته تا تذکره‌ای - نشتر عشق - تألیف نماید که مشتمل بر اشعار عاشقانه از غزل و رباعی باشد (گلچین معانی، همان: ۳۵۷/۲). اما غالباً هنجارهای ذهنی نویسنده در گزینش شاعر و اشعار، ضمن مطاوی کتابش آشکار می‌شود؛ مثلاً تقی‌الدین کاشی هنگام استشهد ابیاتی از مثنویات زلالی، می‌گوید که شیوه انتخابش در این تذکره هرگز مبنی بر گزینش مثنویات نبوده است (زلالی خوانساری: ۱۳۸۵: یکصد و بیست و یک). این در حالی است که بسیاری چون ابراهیم‌خان خلیل و مولوی آغا احمدعلی‌احمد، تذکره‌هاشان - خلاصه‌الکلام و هفت آسمان - را بر ذکر تراجم مثنوی‌سرایان نگاشته‌اند. آرزو نیز در ضمن ترجمه شاعره‌ای - مهری - می‌گوید «مخفی نماند که از بالقوه زنان هند آنچه دریافت شد آن است که از شعر این‌ها را بهره نباشد. این قول نزدیک به صحت است زیرا چه هیچ زنی به پایه نبوت نرسیده

شاعری جزوی است از پیغمبری جاهاانش سحر خوانند از خری

ظاهراً استعداد زنهای ولایت این باشد. چرا که آنها برای همین کار می‌آیند که مادر و خاله شخصی باشند و این معنی از ملا صافی منقول است. والله اعلم بحقیقه حال. لهذا فقیر آرزو احوال زنان شاعره در تذکره خود بسیار کم نوشته» است (آرزو، همان: ۱۴۲۳/۳).

۳. ظاهراً جنگ و بیاض‌ها ارتباط تنگاتنگی با تذکره‌ها دارند و جز آنکه منبع بسیاری از این کتاب‌ها هستند گاه خود مقدمه‌ای برای تذکره‌نویسی نویسنده آن بیاض است. چنانکه اوحدی نیز پیش از تألیف عرفات، کتاب فردوس خیال را تدوین کرده بود. مجموعه‌ای از اشعار منتخب شعرای متقدم و متأخر که اوحدی به خواهش یکی از دوستان و همسفران هندی، حیدر همدانی، در ۱۰۲۰ نگاشت. این بیاض به گفته نگارنده‌اش، حاصل شش سال تلاش مستمر بوده است. دو سال بعد یکی دیگر از دوستانش باز به او پیشنهاد می‌کند بر این بیاض تذکره‌گونه نثری بیفزاید

(۳۲/۱-۳۳). از دیگر تذکره‌هایی که ساختار آغازینش بیاضی بوده می‌توان به *مخزن‌الغریب* احمد علیخان هاشمی و *معراج‌الخیال* عظیم‌آبادی اشاره کرد (گلچین معانی، همان، ۱۷۸/۲ و ۲۷۹). همچنین گفتنی است که بجز اشتباهات پاره‌ای از منابع مثل *مخزن‌الغریب* در تمایز میان تذکره و بیاض - آنگونه که بیاض صایب را تذکره صائب معرفی کرده است [۶] - در بسیاری از فهرست‌ها، مجموعه‌ها و جنگ‌های اشعار در واقع بخشی جدا افتاده از تذکره‌های ناشناخته‌اند یا تعدادی از منابع که بعنوان تذکره معرفی شده‌اند، اصالتاً بیاض به شمار می‌آیند که مدونش هر از گاهی تراجمی بدان افزوده است مانند جنگ خطی مجهول‌المؤلف کتابخانه ملک به شماره ۳۸۴۱، که گلچین معانی (۱/۴۶۸) آن را بنا به اشارات نگارنده نسخه، تذکره خرابات نامیده است. این در حالی است که مؤلف مذکور همه جا از آن با نام مجموعه و جنگ یاد کرده است و حق هم همین است. زیرا این جنگ خالی از تراجم بهنجار تذکره‌نویسی است و آن بخش اطلاعاتی که بسیار اندک و پراکنده و اتفاقی بر شواهد شعری افزوده شده، بیشتر شکل یادداشتی دارد. هر چند هم این قدر نیز بسیار مغتنم و نادر است.

۴. شم و آگاهی‌های زبانی او به اندازه‌ای است که افزون بر آنکه وی را نخستین کاشف نظریه هم‌خانوادگی زبان سانسکریت و فارسی می‌دانند، بسیاری دیگر از آرای زبانی او را مطابق نظرات زبان‌شناسان جدید معرفی کرده‌اند.

۵. اگر برای هر نوع ادبی قائل به پاره‌ای ویژگی‌های مشترک فرمی باشیم با نگاهی به تذکره‌ها از قرن هفتم تا سیزدهم به آسانی درمی‌یابیم که هم به لحاظ نوع نگرش و نگارش مؤلفانش و هم به لحاظ تدوین و باب‌بندی کتاب، تعدادی اصول مشخص ساختاری لازم‌الاتباع هست که چونان سنت ادبی‌ای شایع در تمام این آثار پیدا و پنهان تکرار می‌شوند. یکی از برجسته‌ترین این ویژگی‌ها سجع‌سازی و متناسب‌سازی‌ها و اعمال مراعات‌النظیرهاست. البته این برجستگی در همه ترجمه‌های شعرا یک دست نیست و در پاره‌ای از آنها بکلی وجود ندارد. عبارات ذیل نمونه‌ای از این صنعت پردازیند.

«بینای عرصه سخن سازی، مولانا کور عالمی شیرازی» (۵/۲۸۴۳).

«قرص خورشید سپهر مشهوری، استاد خبازی نیشابوری. نان فکرت در تنور فطرت آویخت و عیار فطنت به میزان طبیعت او سخته، ضمیر منیرش خمیرمایه تخمیر قرص ماه و خورشید، ذکای ذکایش تیر کمان برجیس و سهم سعادت ناهید شده، نان خوان سخن از آتش طبعش با آب روی و جدول مصرعین را از هوای نظمش آب در جوی، [...] قرص خورشید از رشک ضمیرش چون فطیر در تنور اثیر سوزان و انوار کمال از ناصیه فکرتش به احسن وجهی فروزان است» (۲/۱۲۷۸).

«سرگرم ذوق نشأت معانی، مولانا ذوقی اردستانی، نام وی علی‌شاه است، خیالات غریب و افکار عجیب دارد. نظر ادراکش به عکس کج‌اندیشان در عین راست‌بینی و گیوه‌دوز فکرتش بر سر لثه معانی چنین است. در بدایت عمر گیوه‌کشی کردی. اکنون مدتهاست که در عرصه بیان رخ نهاده، شاه طبعش از فرس فضیلت اگرچه پیاده است اما در سخن زور پیل دارد، [...] اگرچه رطب و یابس در کلامش بسیار نهمار بوده، بدیع و بعید نیست، چه از غایت عدم استعداد مرکز طبعش گاه‌گاه از دایره استقامت قدم اعوجاج بیرون نهاده به جاده انحراف متردد می‌گردد و کم‌کسی از شعرای عراق و معاصرین باشد که فرهادوار تیشه هزلی بر بیستون بینی وی نزده باشد [...] و حکیم شفاپی شاید قریب به صد رباعی در هجو بینی او گفته و هنوز در کار است» (۱۴۴۷/۳).

این کار اوحدی هرچند در ابتدا تکلف‌آمیز به نظر می‌رسد اما در بعض جاها تنها نشانه تشخیص درست نام شاعران است. چنانکه در نام ابوالمعالی نخاس متوجه اشتباه سایر منابع می‌شویم که او را نحاس خوانده‌اند و با ابوالمعالی دهخدای رازی اشتباه کرده‌اند (گلچین معانی، همانجا).

۶. اطلاق عنوان ترجمه رساننده این نکته است که در مواردی مطابق اشتباهات معمول تذکره‌ها و کتاب‌های تاریخی، گاه یک شاعر با نام‌های مختلفی ضبط شده است (ر.ک: ادامه متن، همین مقاله).

۷. اگرچه تقی کاشی در این مقدار تراجم هم بیشتر انشایی کرده و به ذکر مطالب نامربوط و غیرتاریخی پرداخته است باید یادآور شد، بدین سبب که وی مانند اوحدی دائم‌السر سفر نبوده و بسیاری منابع را در دسترس خویش داشته یا صاحبان دواوین برایش می‌فرستادند و گاه خود به اقامتگاه شعرا می‌رفته و التماس دیوان ازیشان می‌کرده است، اثرش به مراتب از لحاظ گنجینه شواهد شعری از تمام تذکره‌های تاریخ ادب فارسی ارزشمندتر است (ر.ک: کلیات زلالی خوانساری، همانجا).

۸. نصرآبادی تنها به متقدمین و متأخرین و معاصرین اشاره دارد (همان، ۵/۱).

۹. ذیل ترجمه ابوالحسن خرقانی به نقل شواهد موجود می‌پردازد. با این حال اشاره می‌کند که «اگرچه یک دو رباعی آخر به روش متأخران است چون به نام مبارک وی معروف بود به قلم آمد:

در جور و ستم شرر ز آهم می‌ریخت غم خار و خسک بر سر راهم می‌ریخت
هرگه که به سوی او نظر می‌کردم خونابه حسرت ز نگاهم می‌ریخت

(۴۱/۱)

بر واضح است که فرم حاکم استعاری شعر و تعبیراتی خیالین چون شرر ریختن از آه و خونابه حسرت از نگاه ریختن کاملاً مطابق با معیارهای سبک هندی است و نه شعر قرن پنجم.

در ذیل شواهد ابوالمفاخر رازی شاعر متقدم دوره سلجوقی آورده است که «این اشعار بسیار به روش متوسطین است والله اعلم»

دلا مقابل او آه بی خودانه مکن نگاه دار خود و بی خودی بهانه مکن

سوختیم [متن: سوختم] از غم و هیجت نظری با ما

آه از این درد که مریدیم و تو را پروا نیست

(۱۲/۱)

به نظر می‌رسد اوحدی تعبیرات زبانی چون «آه بی خودانه» و «بی خودی بهانه کردن» را در بیت نخست و بیان محاوره‌ای و احساسی مصرع دوم بیت دوم را دلیلی بر وقوعی دانستن این اشعار دانسته است.

در ترجمه افضل‌الدین کرمانی از شعرای متقدم می‌گوید «بعضی او را از متوسطین گویند اما خطاست» (۳۲۶/۱-۳۲۷) و ظاهراً دلایل و ویژگی‌های زبانی و بیانی چنین ابیاتی است که بسیار با شعرای قرن هشتم تا دهم فاصله دارد.

دست راحت سریر عمر آراست

زانکه محنت ز بیع جان برخاست [متن: برجاست]

تا تو بودی غنوده در بستر به غلط چشم ما دمی نغنود

در ادامه مطلب پرده از روی منشأ اشتباه بعضی بر می‌دارد و می‌گوید «در مجالس‌النفایس امیر علیشیر (۱۳۶۳: ۱۱۹) مذکور است که خواجه افضل از اشراف کرمان است و اهل علم متفقد که در حساب و سیاق امروز بی نظیر است و پنج سال در خدمت سلطان صاحبقران اختیار دیوان وزارت داشته. جمله سخن او حق است اما غالباً نه این افضل است و آن افضل نیز در محل خود مذکور می‌شود، چه منع جمع نیست والعلم عندالله» (۳۲۸/۱).

۱۰. اشکالی که بعضاً حتی در فرهنگ‌ها و دایرة‌المعارف‌های عصر ما نیز یافته می‌شود. مثلاً معنای لغتی را ارجاع به لغتی می‌دهند که بعداً فراموش می‌کنند به آن بیردازند.

۱۱. در ذکر الهی تخلصی هم که از احوالات و اشعارش اطلاع چندانی ندارد، می‌گوید «جامع فیض نامتناهی، مظهر الطاف الهی، الهی. گویند حکیمی عالی فطرت، کامل فطنت، صاحب علوم، جامع رسوم بوده. در شیوه سخن خاصه غزل ممتاز و در جمیع مراتب سرافراز گشته. بعضی او را

از متوسطین دانسته‌اند و طرزش هم بر آن دلیل است. علی‌ای‌حال مردی صاحب‌طبع با حال خوش‌مقال است. لیکن حقیقت زمان و مکان و ممدوح وی ظاهر نیست و سواى همین غزل [آخرین و تنها غزل نسبتاً کامل شواهد این ترجمه] از او چیزی مسموع قایل نشده، لهذا زبان از حال وی کوتاه دارد و حکیم سنایی را نیز به سبب تأله حکیم الهی گویند. اما دو الهی از متأخرین هستند و ثانی، الحال در سنه ۱۰۲۶ در اجمیر. دیوان الهی به نظر قایل رسید، هزار بیت بود غزل. در چند غزل «سدید» تخلص کرده و مابقی الهی و مشخص شد که از متوسطین است و شعری هموار و درست می‌گوید و حکیم الهی اگر بوده دیگری هست. این اشعار که مذکور است از همین الهی (شاعر اخیرالذکر) است که از دیوانش نوشته شد و هی هکذا» (۳۳۱/۱-۳۳۲). اما در آخر اییات پراکنده غزلی آورده است که به نظر از همان الهی نخستین است. مایه عرفانی غزل خود گواهی مضاعف بر این ادعای ماست.

اگر چه غرق گناه مکن عتاب مرا

به لطف خویش برون آور از حجاب مرا

از آن نگار به هر کس نصیبه‌ای دادند

فراغ دل دگران را و اضطراب مرا

به بزم جرعه‌کشان غم تو ساقی عشق

به جای ساغر می‌داد خون ناب مرا

نیز ضمن آنکه ترجمه میر اسدالله متولی صفاهانی شاعر دوره شاه‌طهماسب را در متأخرین آورده، متذکر شده است که وی از متوسطین است (۶۰۱/۱). یا مواردی نظیر «میر آزاد از آزادان و وارستگان زمان متوسطین است که در این جا [متأخرین] مذکور است» (همانجا).

شیخ رضی‌الدین احمد بن محمد بن احمد جامی «اگرچه از متوسطین است ذکرش اینجا [متقدمین] آمده» (۱۵۰۵/۳-۱۵۰۶).

«مولانا صابری شیرازی در غایت صنعت و روش قدما شبیه اما غالب ظن آنکه از متوسطین است هر چند اصالت قدما با مغز سخن او هست و اگر چه به طرز و روش نیز متحد است» (۲۳۰۸/۴).

رکن‌الدین حکیم را در غرفه متقدمان آورده است اما متذکر شده است که «غالباً از متوسطین باشد، چه بسیار به روش حرف می‌گوید» (۱۵۳۰/۳).

توحیدی را ضمن آنکه در غرفه متوسطین آورده همچنان تأکید می‌کند که وی «از قصیده‌گویان عرصه متوسطین است و در روش و طرز متوسط» (۸۶۲/۲).

«زمانش [عبدالعزیز نیشابوری] مشخص نیست، اما از طرز بیان او ظاهر است که از قدماء است» (۲۵۸۶/۵).

۱۲. داوری اوحدی در باب شعر این دوره قابل تأمل است. او به درستی ریشه بسیاری از مشکلات ادب دوره خود را در آن عهد معرفی می‌کند و ضمن آنکه در صیت شاعرپروری سلطان حسین باقرا داد سخن می‌دهد، می‌گوید «این همه طنطنه و آوازه او به دولت تربیت اهل سخن است و الا پادشاهی و الکای او نسبت به دیگر سلاطین محقر و اندک است و الحق بر زبان خاص و عام شکر زمان و تربیت او مذکور است الا این بنده را که متأمل و متألم. چه وی اگر چه دقیقه‌ای در تربیت اهل سخن مهمل نگذاشت اما شعر را از علم جدا کرد و هر کسی که مصرعی موزون می‌گفت تربیت او می‌نمود تا شعر به خسیسان و نامستعدان افتاد لهذا امروز بدان درجه رسیده که باعث خواری و سرزنش بلکه موجب عار و ننگ شده و قبل از او مردم اول متوجه علوم شده، در جمیع کمالات تمام گشته آخر ارتکاب شعر می‌فرمودند لهذا آن قسم جمعیت پیدا می‌شدند که شاید و باید. بعد از میرزا اگرچه شاعر بسیار به هم رسید اما یکی به ندرت همچو آن گروه شد و اگر شخصی هم به غلط در میان آن زمره حاصل شود طرداً للباب از بی‌قدران و ردشدگان خواهد بود» (۱۱۶۶/۲).

کتابنامه

- آرزو، سراج‌الدین (۱۳۸۳)، *مجمع‌النفایس*، تصحیح زیب‌النسا (علیخان)، اسلام‌آباد، انتشارات مرکز تحقیقات فارسی.
- اوحدی بلیانی، تقی (۱۳۸۹)، *عرفات‌العاشقین و عرصات‌العارفین*، تصحیح ذبیح‌الله صاحبکاری و آمنه فخر احمد، با نظارت علمی محمد قهرمان، تهران، انتشارات مجلس شورای اسلامی و مرکز میراث مکتوب.
- حزین لاهیجی، محمدعلی (۱۳۷۵)، *تذکرة المعاصرین*، تصحیح معصومه سالک، تهران، انتشارات میراث مکتوب.
- گلچین معانی، احمد (۱۳۶۳)، *تاریخ تذکرة‌های فارسی*، تهران، انتشارات سنایی.
- قاطع تتوی، (۱۹۷۹)، *مجمع‌الشعراء جهانگیری*، تصحیح محمد سلیم اختر، کراچی، مؤسسه مطالعات آسیای میانه و غربی کراچی.
- نصرآبادی، میرزا محمدطاهر نصرآبادی (۱۳۷۸)، *تذکرة‌الشعراء*، تصحیح محسن ناجی نصرآبادی، تهران، انتشارات اساطیر.
- واله داغستانی، علقلی (۱۳۸۴)، *ریاض‌الشعراء*، تصحیح محسن ناجی نصرآبادی، تهران، انتشارات اساطیر.

«جنگ زیلوفاف»

علی صفری آق قلعه

جنگ‌های شعری به دلیل آگاهی‌های ارزشمندی که در برخی از آنها مندرج است، از منابع اصلی پژوهش در شعر فارسی به شمار می‌آیند؛ بویژه آنگاه که دستنویس‌های اصل از نمونه‌های کهن جنگ‌ها در دسترس باشد. از همین روی اهمیت پرداختن به این منابع بر آگاهان پوشیده نبوده است.

تا جایی که نویسنده این سطرها می‌داند نخستین گزارش‌ها از گردآوری جنگ‌های شعر فارسی از نیمه دوم سده ششم هجری به دست ما رسیده است؛^۱ با اینحال آنچه از جنگ‌های فارسی به دست ما رسیده جز یکی دو نمونه ناقص و بدون تاریخ مصرح از سده هفتم و جز چند جنگ انگشت‌شمار از سده هشتم هجری، بقیه جنگ‌ها در سده نهم هجری و پس از آن پدید آمده است. در این میان جنگ‌های گردآوری شده در نیمه نخست سده نهم هجری در شهر شیراز دارای جایگاه ویژه‌ای است.

می‌دانیم که شیراز در آغاز سده نهم هجری در کنار شهر هرات بعنوان یکی از دو مرکز اصلی کتابت نسخه‌های خطی - بویژه نسخه‌های فارسی - در محدوده حکومتی تیموریان بدل شد. نسخه‌های پرداخته شده در شیراز بویژه از دیدگاه تهیه جنگ‌های شعری اهمیت دارد چرا که بیشتر جنگ‌های بازمانده از این دوره مربوط به شهر شیراز و بویژه دستگاه اسکندر میرزا فرزند

۱. برای نمونه نک: گزارش راوندی در *راحة الصدور* (ص ۵۷) درباره گردآوری جنگی از شعر سرایندگان فارسی در سال ۵۸۰ ق توسط طغرل بن ارسلان سلجوقی که مصور نیز بوده است؛ همچنین اشاره کمال‌الدین اسمعیل در دو جای دیوانش (حصص ۳۲۹ و ۵۵۳) به دو سفینه شعری؛ نیز اشاره محمد عوفی در *لباب‌الالباب* ([نوشته حدود ۶۱۸ ق]، ج ۱، ص ۱۷۸) درباره شعری از نیای او که عوفی بر پشت سفینه‌ای دیده بود.

عمر شیخ (حک. ۸۱۳ - ۸۱۷ ق) و سپس ابراهیم میرزای تیموری (حک. ۸۱۷ - ۸۳۸ ق) است. از همین روی، شناسایی دقیق نسخه‌های پدید آمده در این دوره و منطقه از دیدگاه تاریخچه نسخه‌پردازی اهمیت ویژه‌ای دارد. در نوشته کنونی به شناسایی یکی از جنگ‌های مربوط به این دوره خواهیم پرداخت.



چندی پیش که نویسنده این سطرها سرگرم نگارش کتاب *نسخه‌شناخت برای آموزش نسخه‌شناسی* بود به تصویر پشت نسخه ترنج‌دار یک دستنویس در میان تصاویر پایانی کتاب‌شناسی کتاب‌های خطی اثر زنده‌یاد دکتر مهدی بیانی برخورد کرد. ترنج یادشده مربوط به جنگی بود که با توجه به عبارات مندرج در شمسه آن، به رسم خزانه کتب سلطان ابراهیم میرزای تیموری تدارک دیده شده بود و از دیدگاه کتاب‌آرایی جالب توجه می‌نمود. متأسفانه مشخصات نسخه در کتاب‌شناسی کتاب‌های خطی درج نشده و تنها نشانه برای شناسایی نسخه این بود که مهر کتابخانه زنده‌یاد جعفر سلطان‌القرایی در پشت نسخه درج شده بود. از آنجا که می‌دانستم بسیاری از نسخه‌های کتابخانه مرحوم سلطان‌القرایی به کتابخانه مجلس منتقل شده موضوع را با دوست دانشورم آقای بهروز ایمانی در میان نهادم تا بلکه بتواند نشانه‌ای از آن بیابند. چندی پس از آن ایشان نسخه را یافته و با مهربانی همیشگی شان تصویری دیجیتالی از آن را نیز فراهم کرده و در دسترس نگارنده نهادند و از آنجا دانستیم که گمان ما درباره انتقال نسخه به گنجینه نسخه‌های مجلس درست بوده است.

این جنگ تاریخ کتابت ندارد اما چون برای سلطان ابراهیم میرزا کتابت شده، می‌توان دریافت که در دوره حکومت او یعنی میانه سال‌های ۸۱۷ تا ۸۳۸ ق نوشته شده است. نسخه هم‌اکنون به شماره ۱۳۰۹۲ در کتابخانه مجلس نگهداری می‌شود و با اینکه جایگاه آن در میان نسخه‌های فهرست شده در جلد سی و ششم آن کتابخانه است، اما چون نسخه در میان شماره‌های ۱۳۰۵۳ تا ۱۳۱۴۲ قرار داشته و این شماره‌ها عمدتاً مربوط به سندها بوده است، گمان برده‌اند که این نسخه نیز جزو اسناد می‌باشد و لذا معرفی نسخه در فهرست مغفول مانده است (نک: فهرست نسخه‌های خطی کتابخانه مجلس شورای اسلامی، ج ۳۶، ص ۲۲۹).

نگارنده بعدها هنگام دریافت برخی نسخه‌های کتابخانه مجلس از پایگاه اینترنتی آنجا دریافت که بخش دیگری از همین جنگ به شماره ۸۱۶۷ در آن کتابخانه موجود است که این دستنویس نیز به کتابخانه زنده‌یاد سلطان‌القرایی تعلق داشته است. اندکی پس از آن فاضل گرامی آقای جواد بشری همان نسخه را در فهرست کتابخانه (ج ۱ / ۲۷، صص ۲۹۸ - ۳۰۸) به تفصیل شناسانده و به درستی به ارتباط این دو نسخه با یکدیگر اشاره کردند. اینکه چرا این جنگ به دو بخش جداگانه تقسیم شده به درستی برای ما روشن نیست اما بخشی که اکنون نسخه ۸۱۶۷ مجلس را تشکیل داده، در برگیرنده چند منظومه کوتاه و بخش‌های جداگانه‌ای بعنوان گزیده غزلیات چند سراینده است چنانکه این نسخه در شکل کنونی دارای ۲۰ بخش مستقل است (مطابق فهرست‌نویسی آقای بشری) اما نسخه ۱۳۰۹۲ گزیده‌ای پراکنده از شعر سراینده‌گان گوناگون است و لذا ساختار جنگ در آن بیشتر دیده می‌شود و برای شناساندن آن باید یک‌یک شعرها را به ترتیب مندرج در جنگ فهرست کرد.

از آنجا که این دو نسخه در واقع دو بخش جدا شده از یک جنگ بوده است، در نوشته کنونی ویژگی‌های نسخه‌شناسی هر دو بخش را بصورت یکجا بررسی خواهیم کرد؛ اما در بخش متن‌شناسی چون آقای بشری مندرجات نسخه ۸۱۶۷ را به تفصیل شناسانده‌اند، به یادکرد آگاهی‌های متن‌شناسانه این نسخه نخواهیم پرداخت و فقط مندرجات متنی نسخه ۱۳۰۹۲ را به تفصیل بیشتر معرفی خواهیم کرد.

شناسایی گردآورنده جنگ

برای بررسی آثار هر دو مکتب هرات و شیراز، افزون بر بررسی مستقیم دستنویس‌های بازمانده از این دو مکتب می‌بایست از مندرجات متن‌های بر جای مانده از آن دوره و بویژه آثار مکتوب هنرمندان و افراد مرتبط با آن دو مکتب نیز بهره‌گیری شود تا بتوانیم از هویت هنرمندان و پردازندگان این آثار آگاهی بیشتری به دست آوریم.

بخش مهمی از این منابع، دیباجه‌هایی می‌باشد که بر جنگ‌ها نوشته شده است. این دیباجه‌ها را می‌توان گونه‌ای از منشآت فارسی دانست که نگارش آن‌ها دست‌کم از سده هشتم هجری در سرآغاز جنگ‌ها دیده می‌شود.^۱ شماری از این دیباجه‌ها - مانند دیباجه

۱. همانند دیباجه‌های مرقعات که با وجود همه کاستی‌ها و نادرستی‌ها از منابع مهم بررسی تاریخ نگارگری و خوشنویسی ایران به شمار می‌آیند.

مونس‌الاحرار جاجرمی^۱ - بر دست گردآورنده جنگ نگاشته شده است اما شماری از این دیباجه‌ها نیز به سفارش گردآوردندگان جنگ‌ها به افرادی که انشای خوبی داشتند سپرده می‌شد. یکی از گزارش‌های کهن در این زمینه قطعه‌ای از ابن‌یمین فریومدی است که نشان می‌دهد شخصی با لقب غیاث‌الدوله یا غیاث‌الدین از ابن‌یمین خواسته بود تا دیباجه‌ای برای سفینه‌اش بنویسد (نک: دیوان اشعار ابن‌یمین فریومدی، ص ۳۹۱)؛ بخش‌هایی از این قطعه را در زیر می‌بینیم:

غیاث دولت و دین آنکه طوطی جان را
 ز شکر سخن خوش‌اداش چینه بود...
 سفینه‌ای به رهی داد پر ز بحر گهر
 سفینه‌ای که در او روح را سکینه بود...
 چه گفت؟ گفت که دیباجه‌ای نویس بر او
 که گنج‌های گهر اندر او دفینه بود
 جواب دادم و گفتم مگر نیی آگاه
 ز من که با من از آن سان فلک به کینه بود...
 مرا که با من از این سان ستم کند گردون
 چه جای کتبت دیباجه سفینه بود
 اگر قبول کند عذر من خداوندم
 ز جانش ابن‌یمین بنده کمینه بود
 چنانکه می‌بینیم ابن‌یمین از این کار تن زده است اما همین موضوع نشان می‌دهد که نگارش دیباجه برخی از سفینه‌ها به افرادی که قلم خوبی داشتند سپرده می‌شد.^۲
 یکی از سرشناس‌ترین افرادی که نگارش دیباجه چند جنگ به وی ارجاع شده بود

۱. توجه شود که دیباجه مونس‌الاحرار کلاتی اصفهانی نیز جز در برخی افزوده‌ها عیناً رونویسی از دیباجه مونس‌الاحرار جاجرمی است. با اینکه تاریخ گردآوری مونس‌الاحرار کلاتی در دیباجه نسخه پیش از مونس‌الاحرار جاجرمی قلمداد شده اما گمان نویسنده این سطرها بر آن است که این دیباجه از روی کار جاجرمی رونویس شده است. البته با توجه به اختلافات گسترده میان دو اثر باید توجه داشت که مونس‌الاحرار کلاتی دارای ارزش‌های ویژه خود است.

۲. می‌دانیم که ابن‌یمین قدرتی در ترسل داشته و نمونه‌ای از ترسلات او به دست ما رسیده است (برای شماری از این منشآت نک: دیوان اشعار ابن‌یمین فریومدی، صص ۷۱۲ - ۷۲۰).

شرف‌الدین علی یزدی است که می‌دانیم با دستگاه ابراهیم میرزا تیموری ارتباطی نزدیک داشته^۱ و بویژه با هنر نسخه‌پردازی نیز آشنا بوده است. در میان آثار شرف‌الدین و بیش از همه در منشآت وی با آگاهی‌های نسخه‌شناسی رویاروی می‌شویم؛ به گونه‌ای که منشآت وی یکی از مهم‌ترین منابع بررسی تاریخچه هنرهای نسخه‌پردازی در شهر شیراز - و البته حوزه حکومتی فارس - در سده نهم هجری به شمار می‌آید.

از آنجا که در آغاز جنگ ۱۳۰۹۲ کتابخانه مجلس یک صفحه از پایان دیباجه‌ای که برای این جنگ نگاشته شده بود هنوز بر جای مانده است و نیز از آنجا که نویسنده این سطرها می‌دانست در میان منشآت شرف‌الدین علی یزدی متن چندین دیباجه وی بر جنگ‌ها درج شده، بر آن شد تا بخش بازمانده از دیباجه جنگ ۱۳۰۹۲ را با دیباجه‌های مندرج در منشآت شرف‌الدین علی یزدی مقایسه کند. پس از مقایسه این نکته به دست آمد که دیباجه مندرج در جنگ ۱۳۰۹۲ مجلس در واقع بخش پایانی از دیباجه‌ای است که متن کامل آن در منشآت (صص ۶۶ - ۷۰) بعنوان «دیباجه جمع اشعار خط زیلوفاف» درج شده و آغاز بخش بازمانده در جنگ ما برابر با سطر ششم از صفحه ۶۹ متن چاپی است. بنابراین روشن شد که جنگ مورد گفتگوی ما همان جنگی است که شخصی با نام زیلوفاف (گویا: زیلوفاف)^۲ آن را نگاشته و احتمالاً فراهم آورنده جنگ نیز همو بوده است. البته با جستجوهای که کردیم نام این شخص در منابع آن دوره و پس از آن به دست نیامد و لذا درباره او اکنون آگاهی بیشتری نداریم.

نسخه‌شناسی جنگ زیلوفاف

شرف‌الدین علی یزدی در بخشی از دیباجه خود بر این جنگ (منشآت، ص ۷۰؛ جنگ ۱۳۰۹۲، ص ۱) مختصری درباره مشخصات نسخه‌شناسی آن بدین عبارات نگاشته است:

«هرچند این نوعروس حجله فصاحت و بلاغت بر مقتضای فحوای: (حسن خداداده را حاجت مشاطه نیست) از حلی و زیور نقوش و مزید تائق در تذهیب و تجلید و تکلفات دیگر - چنانچه رسم سایر اخوات و ضرات اوست -

۱. برای نمونه او تاریخ ظفرنامه را به سفارش ابراهیم میرزا نگاشته است.

۲. نام این شخص در رونویسی از این دیباجه که در مجموعه ۳۱۶ کتابخانه سنا (مورخ ۹۰۵ ق؛ ص ۱۵۰) مندرج می‌باشد از قلم کاتب افتاده است.

عاری و عاطل افتاده، رجاء واثق که از تشریف قبول حضرت گردون‌بسپت و لحاظ^۱ عین‌الرضا محروم نماند».

بنابراین، جنگ مورد گفتگوی ما از دیدگاه شرف‌الدین علی یزدی چندان آراسته نبوده است؛ با اینحال نگاهی به دستنویس مورد گفتگو نشان می‌دهد که چنین نیست و این جنگ اگرچه دارای هیچ نگاره‌ای نیست و جلد آن نیز در ادوار متأخر - گویا دوره قاجار - تجدید شده است اما متن جنگ دارای ترنج به رسم خزانه و هرکدام از باب‌های آن نیز دارای سرلوحه کتیبه‌ای نسبتاً نفیس می‌باشد. همچنین تمام صفحات آن دارای جدول‌کشی بوده و لچکی‌های بالا و پایین حاشیه تمامی صفحات با نقوش گل و بته آراسته شده است. با توجه به این موارد می‌توان نوشته یزدی را به دو گونه تعبیر کرد. یکی اینکه مقصود او، کیفیت نازل تزئینات این نسخه و بویژه نداشتن مجالس نقاشی بوده است؛ بویژه که این جنگ برای پیشکش به شخصیتی چون ابراهیم میرزای تیموری فراهم آمده بود. دیگر اینکه این جنگ هنگام پیشکش به ابراهیم میرزا - و هنگامی که شرف‌الدین آن را دیده بود - فاقد این تزئینات بوده و این آرایش‌ها پس از نگارش دیباجه - البته در همان دوره - به نسخه افزوده شده است.

جلد نسخه - که گفتیم تجدید شده - از جنس ترمه است که عطف و لبه‌های آن مطابق شیوه ساخت جلد‌های پارچه‌ای، از چرم - به رنگ سبز - تهیه شده است. نگارنده نسخه را از نزدیک ندیده اما از تصویری که از جلد در دست است می‌توان تشخیص داد که عطف آن به شیوه فرنگی دارای ناخنی است و لذا می‌توان گفت که جلد در دوره قاجار تجدید شده است.

هفت برگ نخستین و همچنین سه برگ پایانی نسخه با کاغذی تازه متن و حاشیه شده است. شیوه جدول‌بندی نسخه بصورت سه‌ستونی و با جدول سه‌تحریر است. دو ستون از سه ستون هر صفحه بصورت راسته و ستون کناری بصورت چلیپایی به شیوه نسخه‌های سه‌ستونی دوره تیموری تنظیم شده است. لچکی‌های بالا و پایین ستون حاشیه از آغاز تا انجام نسخه با نقوش گل و بته تذهیب شده است.

خط نسخه به نستعلیق دوره تیموری بوده و با اینکه ویژگی‌هایی از نستعلیق شیرازی در آن دیده می‌شود اما سبک آن عمدتاً به شیوه نستعلیق تبریزی است. عنوان‌ها بیش‌تر به زر

۱. چاپ: «الحاضه»؛ متن برابر با اصل جنگ است.

بی تحریر و به ندرت به سرخی نگاشته شده است. قلم عنوان‌ها معمولاً به رقاع است اما گاهی از تحریرهای قلم نسخ نیز در آن نشانه‌هایی دیده می‌شود. برخی عنوان‌ها نیز به نستعلیق نگاشته شده است. در بیاض‌های دو سویه عنوان‌ها از آغاز تا پایان نسخه دو گل تزئینی ترسیم شده است.^۱

نسخه در شکل کنونی دارای شانزده سرلوح کتیبه‌ای با تذهیب شیوه شیرازی^۲ در صفحات: ۱۸ پ، ۲۳ پ، ۲۹ پ، ۴۳ پ، ۵۰ پ، ۵۳ پ، ۵۷ پ، ۶۱ پ، ۶۳ پ، ۶۸ پ، ۷۱ پ، ۷۶ پ، ۹۱ پ، ۱۸۴ پ، ۱۸۶ پ، ۲۰۸ پ است.

همچنین یک ترنج به رسم خزانه - با دو سرترنج پیوسته بر فراز و فرود آن - در صفحه ۴۳ ر دیده می‌شود که عبارات میانه آن چنین خوانده می‌شود:

«برسم خزانه السلطان الاعظم الاعدل الواثق بالملک الدیان مغیث الدتیا و الدین ابوالفتح ابرهیم سلطان خلد الله سلطانه».

جز مهر کتابخانه زنده‌یاد جعفر سلطان‌القرایی، نقش سه مهر مستطیل شکل به شیوه مهرهای دوره قاجاری در همین صفحه (۴۳ ر) دیده می‌شود که عبارات آن پاک شده است.

همچنین در صفحه پایانی نسخه (۲۲۶ پ) مهر کتابخانه سلطان‌القرایی و یک مهر مستطیل شکل دیگر وجود دارد که نوشته‌های این مهر محو شده است. جز این‌ها یادداشت‌هایی در این صفحه دیده می‌شود که مهم‌ترین آن‌ها نام شهرهای هفت اقلیم است. بخش‌هایی از این یادداشت‌ها در اثر متن و حاشیه کردن صفحات پایانی از میان رفته است.

اما درباره بخش دیگر این جنگ - یعنی نسخه ۸۱۶۷ مجلس - که عمده مشخصات آن را آقای بشری شناسانده‌اند (فهرست، صص ۳۰۷ - ۳۰۸) چند نکته بایسته یادکرد است. یکی اینکه نسخه ۸۱۶۷ در هنگام صحافی برش خورده و لذا اندازه‌های آن نسبت به نسخه ۱۳۰۹۲ کوچک‌تر است. دیگر اینکه در دستنویس ۸۱۶۷ چهار نگاره (در صفحات: ۴۸ ر؛ ۷۵ پ؛ ۱۰۳ پ؛ ۱۲۸ ر) موجود است. آقای بشری درباره این مینیاتورها چنین داوری کرده‌اند:

«چهار نگاره (مینیاتور) در لابلای ابیات و به شکل غیرمنتظره‌ای ترسیم شده که به نظر برافزوده می‌آید؛ به چند دلیل از جمله آنکه ابیات را قطع کرده و چند بیتی را گویا برای جعل آن‌ها پاک کرده‌اند ... هر چه هست استادانه و به سبک قدیم جعل شده است».

۱. از همان گل‌هایی که در برخی نسخه‌های سده‌های پیشین گاهی در فواصل عبارات ترسیم می‌شد.

۲. نویسنده این سطرها ویژگی‌های این شیوه تذهیب را در گفتاری دیگر بررسی خواهد کرد.

درباره نوشته آقای بشری این یادآوری بایسته می‌نماید که کاربرد واژه «جعل» درباره این نگاره‌ها دور از احتیاط است و همان واژه «برافزوده» که آورده‌اند درست‌تر می‌نماید. گفتگو از جعل آنگاه درست خواهد بود که جاعل تلاش کرده باشد تا نگاره‌ها را به سبک دوره تیموری بر نسخه بیفزاید درحالی که در این نسخه چنین نیست و مینیاتورهای بی‌هیچ کوشش برای کهنه‌نمایی به سبک دوره صفوی ترسیم شده است. نمونه‌های نسخه‌های دارای نگاره‌های برافزوده - حتی نمونه‌های دارای رقم نگارگر - فراوان است و صاحبان نسخه‌ها در توصیف این نگاره‌ها هیچگاه از واژه‌هایی چون «جعل» استفاده نمی‌کنند. چنانکه آقای بشری یادآور شده‌اند این چهار نگاره کاملاً هنرمندانه ترسیم شده است. با توجه به اینکه نسخه ۸۱۶۷ دارای نگاره بوده و نسخه ۱۳۰۹۲ فاقد اینگونه نگاره‌ها می‌باشد شاید بتوان نتیجه گرفت که این دو بخش از جنگ زیلوفاف از دیرباز از یکدیگر جدا مانده و مالک یکی از دو نسخه سفارش داده تا دستنویسش را با نگاره‌هایی بیارایند. نسخه ۸۱۶۷ دارای ۱۴۶ برگ است. جلد نسخه در تصویری که نویسنده این سطرها از آن به دست دارد موجود نیست اما از مشخصاتی که آقای بشری به دست داده‌اند مشخص است که همانند نسخه ۱۳۰۹۲ است.

مندرجات متنی جنگ زیلوفاف

جنگ مورد گفتگوی ما دارای شعرهایی از ۷۲ سراینده است. در این میان اگر قوام گنجه‌[ای] را همان قوامی مطرزی گنجوی بدانیم این شمار به ۷۱ سراینده کاهش خواهد یافت. در پایان این گزارش نمایه‌ای از سرایندگان جنگ درج کرده‌ایم که یافتن نام و شعر آن‌ها را آسان می‌کند.

در میان سرایندگان این جنگ شعرهایی از قدمای شعر فارسی - مانند عسجدی، فرخاری، ازرقی، ادیب طبری (ادیب نظری)، لامعی گرگانی و قطران تبریزی - به چشم می‌خورد. از این میان مسمطی با مطلع:

جانا اگرت چهره چون ماه نبودی دستم ز سر زلف تو کوتاه نبودی

با نام «فرخاری» در جنگ ما ضبط شده که همین قصیده در عرفات/العاشقین (ج ۵، صص ۳۱۷۲ - ۳۱۷۴) نیز ذیل نام «حکیم فرخاری» ضبط شده است. این مسمط در بخش افزوده‌های مونس/الاحرار (ج ۱، صفحه «ز») از «روحانی» دانسته شده است. عجاتاً داوری قطعی در این زمینه امکان‌پذیر نیست اما عرفات/العاشقین می‌تواند تأییدی در انتساب شعر به فرخاری باشد.

از مهم‌ترین بخش‌های این جنگ، شعرهایی است که از سراینندگان ادوار نزدیک به گردآوری جنگ و معاصران گردآورنده در آن ثبت شده است. بویژه بخشی که با عنوان «در مدح حضرت سلطنت‌پناهی» از سروده‌های معاصران گردآورنده در ستایش سلطان ابراهیم‌میرزا ثبت شده است (صص ۴۳ پ - ۵۰ ر). این بخش آثاری از سرایندگانی چون لطفی، شیخی، شمس‌الدین محمد گل‌اندام، جمال‌الدین علفاف، خطیب شیخ کبیر کازرونی و شیخ قطب‌الدین ابن زنگی عجم را در بر می‌گیرد.

آنچه در میان این نام‌ها اهمیت ویژه‌ای دارد، نام و شعر شمس‌الدین محمد گل‌اندام در صفحه ۴۵ پ این جنگ است. چنانکه می‌دانیم گل‌اندام یکی از نخستین گردآورندگان شعر حافظ شیرازی و از نزدیکان او بوده است. این شخص نام خود را در دیباجه مجموعه‌ای که از شعر حافظ گردآورده بود ثبت کرده است اما برخی از پژوهشگران چنین گمان می‌برند که این نام و آن دیباجه ساخته ادوار متأخر است اما پژوهشگرانی چون سید محمد محیط طباطبایی با توجه به شعر مندرج در همین جنگ نشان دادند که این نام ساختگی نیست و چنین شخصی وجود داشته است.

عمده مندرجات این جنگ را می‌توان در دیگر جنگ‌ها و همچنین دیوان سراینندگان به دست آورد اما با توجه به قدمت نسبی این جنگ می‌توان آن را بعنوان یکی از منابع جنبی در تصحیح دیگر جنگ‌ها و دواوین به کار برد. برای نمونه گردآورنده جنگ زیلوفاف از شعرهای فرید احوال نمونه‌های بسیاری آورده و با توجه به اینکه نسخه کهنی از دیوان این سراینده در دست نداریم بنابراین، جنگ کنونی در تصحیح آن دیوان سودمند خواهد افتاد. همچنین شعرهای بسیاری از بدر جاجرمی در جنگ ما درج شده که البته همه آن‌ها در مونس‌الاحرار یافت می‌شود، با اینحال می‌توان از این جنگ در تصحیح مونس‌الاحرار و گردآوری شعرهای بدر جاجرمی بهره برد.

نغزها و افتادگی‌های جنگ زیلوفاف

تا جایی که جستجو کردیم انتساب شعرها به سراینندگان در این جنگ درست است اما همانند دیگر جنگ‌ها باید با احتیاط و جستجوی بیشتر با انتساب شعرها رویاروی شد. آنچه از نادرستی‌ها یافتیم بدینقرار است:

(ص ۱ پ) شعر اثیرالدین اخسیکتی که از اثیر اومانی دانسته شده است.

(ص ۲۸ ر) قصیده نغز «حمام» از جمال‌الدین عبدالرزاق اصفهانی که از فرید احوال

دانسته شده است.

(ص ۷۰) قصیده‌ای از ذوالفقار شروانی که از رشیدالدین وطواط دانسته شده است.
 (ص ۱۳۵ پ) شعری از فرید احوّل که از نجیب‌الدین جریاذقانی دانسته شده است.
 (ص ۱۳۹ ر) قصیده‌ای از رفیع‌الدین لبنانی که در نسخه نام سراینده بصورت «ابن رفیع» ضبط شده است.

(ص ۱۵۳ ر) شعری از فرید احوّل که از امامی هروی دانسته شده است.
 (ص ۱۶۰ پ) قصیده از ظهیرالدین فاریابی که از کمال‌الدین اسمعیل دانسته شده است.
 همچنین یادآور شویم که یک قصیده با مطلع: «ای که از هر سر موی تو...» در جنگ مورد گفتگو دو بار (صفحات ۶۵ و ۱۶۷ ر) تکرار شده است.
 نیز جا دارد یادآور شویم که در میانه برگ‌های ۱۸۶ و ۱۸۷ افتادگی هست اما از جزئیات آن نمی‌توان به یقین سخن راند. همچنین گمان می‌رود که یک برگ در شماره‌گذاری دستی بر نسخه اشتباه شده باشد چرا که پس از برگ ۱۳۲ باید شماره ۱۳۳ می‌خورد اما شماره ۱۳۴ بر برگه نوشته شده است.

ارتباط جنگ زیلوفاف با مونس‌الاحرار بدر جاجرمی

از نکات جالب توجه در جنگ زیلوفاف شباهت بسیاری از بخش‌های آن با مونس‌الاحرار جاجرمی است؛ به گونه‌ای که می‌توان گمان برد گردآورنده جنگ ما نحن فیه به مونس‌الاحرار دسترسی داشته و یا از منبعی بهره برده که بدر جاجرمی نیز در کارش از آن استفاده کرده است. برای نمونه نخستین باب جنگ زیلوفاف (با عنوان فی التّوحید الباری) در هفت شعر نخستین، چه در سروده‌های برگزیده از سرایندهگان و چه در ترتیب نقل اشعار تقریباً برابر با نخستین باب مونس‌الاحرار است؛ جز اینکه گردآورنده، شعر سراجی را از میان انداخته و برای سوزنی نیز دو شعر دیگر جز شعر مندرج در مونس‌الاحرار درج کرده است. پس از آن نیز سروده‌هایی از امامی، سلمان ساوجی و خواجوی کرمانی افزوده است. باز در دنباله، بابی در جنگ زیلوفاف (با عنوان: در نعت خواجه کاینات محمد مصطفی) هست که در ذیل آن سه شعر از کمال اسمعیل، فرید احوّل و بدرالدین جاجرمی ثبت شده است. این بخش دقیقاً با همین شعرها و به همین ترتیب بعنوان باب دوم مونس‌الاحرار (با عنوان: فی ذکر نعت محمد مصطفی) دیده می‌شود. فقط در جنگ زیلوفاف اشعاری از سرایندهگان دیگر به این بخش افزوده شده است. باز در دنباله این بخش از جنگ زیلوفاف سرفصلی با عنوان «موعظه» گشوده شده که برابر با باب سوم

مونس/الحرار (با عنوان: فی ذکر الحکمة و الموعظة و النصيحة) است و شعرهای آن نیز با جابجایی در مونس/الحرار مندرج است. باز در دنباله جنگ زیلوفاف سرفصلی هست با نام «وصفیات» که برابر با باب چهارم مونس/الحرار (با عنوان: فی ذکر الوصفیات) است. با توجه به این شباهت‌ها - که نمونه‌های بیشتری دارد - می‌توان از جنگ زیلوفاف بعنوان یک منبع جنبی در تصحیح مونس/الحرار بهره جست.

مندرجات جنگ زیلوفاف

یادداشت: شعرهایی که در متن نسخه (دو ستون میانی) آغاز می‌شود با نشانه [م] و شعرهایی که در حاشیه آغاز می‌شود با نشانه [ح] نمایش داده شده است. همچنین روی برگه با حرف [ر] و پشت برگه با حرف [پ] نشان داده شده است.

۱ ر [م]: بخش پایانی دیباجه شرف‌الدین علی یزدی.

۱ پ [م]: قصیده اثیرالدین اخسیکتی (دیوان، ص ۲۳۶؛ مونس/الحرار، ج ۱، ص ۷)؛ با آغاز:

جهان را هم جهان‌بانیست پیدا بین پنهان‌دان

که زیر حقه نیلی پدید آورد چار ارکان

۲ ر [ح]: قصیده کمال‌الدین اسمعیل (دیوان، ص ۱)؛ با آغاز:

ای صفات تو بیان‌ها را زبان انداخته عزت ذات یقین را در گمان انداخته

۲ پ [ح]: قصیده سوزنی (دیوان سوزنی [ج ۱]، ص ۱۱۶؛ همان [ج ۲]، ص ۱)؛ با آغاز:

چو شست گشت کمان قامت چوتیر مرا

چو شست راست برآمد بهار و تیر مرا

۳ پ [م]: قصیده سوزنی (دیوان [ج ۱]، ص ۲۳۲)؛ با آغاز:

تا کی ز گردش فلک آبگینه‌رنگ در آبگینه‌خانه طاعت زنیم سنگ

۴ ر [م]: قصیده فریداحول (دیوان، ص ۱۲۳)؛ با آغاز:

یا واهب‌الحیات و یا حی لم یزل علمت محیط کلی و جزویست در ازل

- ۵ ر [م]: قصیده بدرالدین جاجرمی (مونس/الاحرار، ج ۱، ص ۱۵)؛ با آغاز:
مقدّری که بر اوراق طاق مینافام نقوش قدرت خود ثبت کرد بی اقلام
۵ پ [م]: قصیده شمس‌الدین طبسی (دیوان، ص ۱۱)؛ با آغاز:
هر دل که سوی عرصه تحقیق راه یافت
در سایه سَرادق عزّت پناه یافت
- ۶ ر [م]: قصیده امامی هروی (دیوان، ص ۶۲)؛ با آغاز:
سحرگه در جهان جان به عون مبدع اشیا
مسافت قطع می‌کردم ز "لا" تا حضرت "آ"ا
- ۶ پ [م]: قصیده سلمان ساوجی (دیوان، ص ۶۵)؛ با آغاز:
هر دل که در هوای جمالش مجال یافت
عنقای همّتش دو جهان زیر بال یافت
- ۷ ر [م]: قصیده خواجوی کرمانی (دیوان، ص ۳۷۲)؛ با آغاز:
سبحان من تقدّس بالعزّ و الجلال سبحان من تفرّد بالجود و الجلال [کذا]
۷ پ [م]: ترکیب‌بند کمال‌الدین اسماعیل (دیوان، ص ۲)؛ با آغاز:
ای جز به احترام خدایت نبرده نام وی سلک انبیا ز وجود تو با نظام
- ۹ پ [م]: قصیده فرید احوّل (دیوان، ص ۲۱۲)؛ با آغاز:
ای سرّ علم عالم معلوم تو کماهی وی نافذ امر سرعت از ماه تا به ماهی
- ۱۰ ر [م]: قصیده بدرالدین جاجرمی (مونس/الاحرار، ج ۱، ص ۲۴)؛ با آغاز:
ای صدر ایوان رسل وی شمع جمع انبیا
خورشید برج سلطنت جمشید تخت کبریا
- ۱۰ پ [م]: ترکیب‌بند سلمان ساوجی^۱ (دیوان، ص ۴۸۰)؛ با آغاز:
ای ذروه لامکان مکانت معراج ملایک آستانت
- ۱۲ پ [م]: ترجیع‌بند عمادالدین فقیه کرمانی (نک: تحلیل دیوان عمادالدین فقیه کرمانی، ص ۹۸)؛ با آغاز:
ای داده عنایت الهی
بر زمره انبیات شاهی

۱. در متن به سراینده اشارت نشده و در دنباله شعر جاجرمی درج شده است.

۱۳ پ [م]: ترکیب‌بند خواجوی کرمانی (دیوان، ص ۱۲۸)؛ با آغاز:

ای از تو پر گهر کف دریای پر خروش

هندوی درگهت شب شامی در فروش

۱۵ پ [م]: ترکیب‌بند شیعی از ناشناس [گویا از سلمان ساوجی]؛ عنوان: «فی المناقب»؛ با

آغاز:

مرحبا ای نکهت عنبر نسیم نوبهار

جان فدای نفعهات باد ای شمیم نوبهار

۱۶ پ [م]: ترکیب‌بند سلمان ساوجی (دیوان، ص ۵۰۳)؛ با آغاز:

ای زمینت آسمان عالم بالا شده

در هوایت آسمان چون ذره اندروا شده

۱۷ پ [م]: قصیده سلمان ساوجی (دیوان، ص ۳۳)؛ با آغاز:

خاک خون‌آغشته لب‌تشنگان کربلاست

آخر ای چشم بلایین جوی خون‌بارت کجاست

۱۸ پ [م]: قصیده سنائی (دیوان، ص ۵۱)، با عنوان «موعظه سنائی» در میانه یک سرلوح

کتیبه‌ای؛ با آغاز:

مکن در جسم و جان منزل که این دون است و آن والا

قدم زین هر دو بیرون نه نه اینجا باش و نه آنجا

۱۹ پ [م]: قصیده سنائی (دیوان، ص ۷۰۴)؛ با آغاز:

دلا تا کی در این زندان فریب این و آن بینی

یکی زین چاه ظلمانی برون شو تا جهان بینی

۲۰ پ [م]: قصیده کمال‌الدین اسمعیل (دیوان، ص ۱۵)؛ با آغاز:

ای دل چو آگهی که فنا در پی بقاست این آرزو و آرزو تو از کجاست

۲۲ ر [ح]: قصیده کمال‌الدین اسمعیل (دیوان، ص ۸)؛ با آغاز:

گاه آنست دلم را که به سامان گردد گاه دریابد و از کرده پشیمان گردد

۲۳ پ [م]: قصیده فرید احوال (دیوان، ص ۱۸۵)، با عنوان: «وصفیات فرید احوال» در میانه یک سرلوح کتیبه‌ای؛ با آغاز:

نماز شام کز امواج این دریای دولابی

فرو شد زورق زرین برآمد طشت سیمایی

۲۴ ر [م]: قصیده فرید احوال (دیوان، ص ۱۵۴)؛ با آغاز:

در مجلس دوشینه شب تا روز بد شب یار من

از شهد زاده شاهی انجم‌نما در انجمن

۲۴ پ [ح]: قصیده فرید احوال (دیوان، ص ۱۵۱)؛ با آغاز:

منور چیست مه‌رویی گل رخسار را گلشن

چو شب یک روی او تاریک و چون روز آن دگر روشن

۲۵ پ [م]: قصیده فرید احوال (دیوان، ص ۸۶)؛ با آغاز:

چه مرغ است در طبع او جود مضمّر چو شاهانش بر سر ز یاقوت افسر

۲۶ ر [ح]: قصیده فرید احوال (دیوان، ص ۷۸)؛ با آغاز:

مرحبا ای پیر در مجلس نشسته بر کنار

با حریفان در کناری وز مریدان بر کنار^۱

۲۷ ر [م]: قصیده فرید احوال (دیوان، ص ۱۹)؛ با آغاز:

چيست آن آب اندر آتش غرقه و آتش اندر آب

نیست ز آتش آب را وز آب آتش را حجاب

۲۷ پ [م]: قصیده فرید احوال (دیوان، ص ۱۳۱)؛ با آغاز:

چيست آن مایی^۲ که بر اشیاست سابق در قدم

توآمان در عقل از سوداش سرگشته قلم

۲۸ ر [م]: قصیده لغز «حمام» از جمال‌الدین عبدالرزاق اصفهانی^۳ (دیوان، ص ۱۹۰)؛

۱. دیوان: «با کنار».

۲. دیوان: «ماهی».

۳. در نسخه با عنوان «ایضاً له» درج شده و چون سراینده پیشین فرید احوال می‌باشد روشن است که گردآورنده در اینجا دچار لغزش شده است.

مونس/الحرار، ج ۱، ص ۷۹؛ آغاز:

چه گویی چیست آن شکل مدور که دارد خیمه با گردون برابر
۲۸ پ [ح]: قصیده فرید احوال (دیوان، ص ۸۱)؛ آغاز:

ایها الحی المنیر الناطق الشیخ الکبیر انتھوا^۱ رخس شدید فاضل حبر خبیر
۲۹ پ [م]: بدیعیة قوامی مطرزی گنجوی، با عنوان: «مصنوعات قوام گنجه» در میانه یک
سرلوح کنیبه ای (نک: بدایع/الافکار فی صنایع/الشعار، صص ۱۴ - ۲۲ دیباجه)؛ با آغاز:

ای فلک را هوای قدر تو بار وی ملک را ثنای صدر تو کار
۳۳ پ [م]: قصیده رشیدالدین وطواط (دیوان، ص ۳۱۴)؛ با آغاز:

ای منور به تو نجوم جلال وی مقرر به تو رسوم کمال
۳۴ پ [م]: قصیده رشیدالدین وطواط (دیوان، ص ۱۷۴)؛ با آغاز:

ای در تو مقصد اهل هنر بر در تو حادثه نکند گذر
۳۴ پ [ح]: قصیده امامی هروی (دیوان، ص ۱۳۷ [با اختلاف کلی در مطلع])؛ آغاز:

بر اوج قبه گردون ز عکس صورت عالم

جهان آتش و آبد و برق صاعقه هر دم

۳۵ ر [م]: قصیده جمال سمرقندی (مونس/الحرار، ج ۱، ص ۱۰۲)؛ آغاز:

خستی تو مرا به تیر هجران ناگاه شدی ز من گریزان
۳۵ پ [م]: قصیده از ناشناس (مونس/الحرار، ج ۱، ص ۱۰۱)؛ با عنوان «لواحد من
الشعرا»؛ آغاز:

ستم کرده ست بر من آن ستمگر به دل بردن رضا دادم به دلبر
۳۶ ر [م]: قصیده بدرالدین جاجرمی (مونس/الحرار، ج ۱، ص ۱۰۳)؛ آغاز:

ای روی تو غیرت گلستان پیوست لب تو شکرستان
۳۶ پ [م]: قصیده بدرالدین جاجرمی (مونس/الحرار، ج ۱، ص ۱۰۴)؛ آغاز:

ای رخت چون بدر و خطت چون هلال

ای گرفته از قدت سرو اعتدال

۳۷ ر [م]: قصیده مصنوع بدرالدین جاجرمی (مونس/الحرار، ج ۱، ص ۱۰۸)؛ آغاز:

ای خواجه معظم خورشید برج عزت ای زبده معالی صدر بلند اختر
 ۳۷ ر [م]: قصیده عروضیه شرف‌الدین فضل‌الله قزوینی که «نزهة الابصار فی معرفة
 بحور الاشعار» نام دارد (نک: بدایع الافکار فی صنایع الاشعار، صص ۲۴ - ۲۵ دیباجه؛
 مونس الاحرار، ج ۱، صفحه «ض» [افزوده‌ها]); آغاز:
 از اعتدال نسیم صبای عنبربار عروس گل بخرامید سوی صفة بار
 در پایان این قصیده (۴۲ پ) آمده:

«تم القصيدة العروضية من كلام قدوة الشعرا مولانا شرف‌الدین فضل‌الله القزوینی
 طاب ثراه و جعل الجنة مثواه».

«بخش اشعار ستایش سلطان ابراهیم میرزا»

۴۳ ر: ترنج به رسم خزانه.

۴۳ پ [م]: قصیده «لطفی»^۱ در ستایش ابراهیم میرزای تیموری؛ با آغاز:
 دوش چون سلطان شام اطراف هندستان گرفت

بیرق برآق ازین پیروزه‌گون ایوان گرفت

۴۴ ر [م]: قصیده از همو در ستایش ابراهیم میرزای تیموری؛ با آغاز:

چمن از باده و باد آب و هوایی دارد سبزه از آب و هوا نشو و نمایی دارد

۴۴ پ [م]: ترکیب‌بند گویا از همو در ستایش ابراهیم میرزای تیموری؛ با آغاز:

باز در بستان ز فیض ابر مرواریدبار می‌دهد شاخ زمردپوش مروارید بار

۴۵ پ [م]: قصیده شمس‌الدین محمد گل‌اندام در ستایش ابراهیم میرزای تیموری؛ با آغاز:

نازکی بین که دگر باره صبا پیدا کرد آمد و باغ، گل‌اندام و سمن‌سیما کرد

۴۶ ر [ح]: ترکیب‌بند جمال‌الدین علّاف در ستایش ابراهیم میرزای تیموری؛ با آغاز:

شبی کین زورق سیمین ماه آسمان‌پیما

روان شد بر فراز اوج موج نیلگون دریا

۴۷ ر [ح]: قصیده ردیف «دست» از شیخی در ستایش ابراهیم میرزای تیموری؛ با آغاز:

بیاکه تا زده عشقت مرا به دامان دست

نداردم نفسی محنت از گریبان دست

۱. به قرینه این بیت: «در دل «لطفی» خیال روی زیبای تو بود | پیش از آن ساعت که یوسف جای در زندان گرفت»

۴۸ ر [م]: قصیده خطیب کبیر کازرونی در ستایش ابراهیم میرزای تیموری؛ با آغاز:
تا بود هفت چرخ و چار ارکان باد پاینده پادشاه جهان
۴۸ پ [م]: قصیده شبخی در ستایش ابراهیم میرزای تیموری؛ با آغاز:
بر آنم من که تا ناید به دست آن زلف مشکینم

گرم خواهد شدن بر باد سر از پای ننشینم
۴۹ ر [ح]: قصیده شیخ قطب‌الدین ابن زنگی عجم در ستایش ابراهیم میرزای تیموری؛ با
آغاز:

مهی که مهر برآرد سر از گریبانش شکست رونق درّ، درج لعل خندانش
۵۰ ر [م]: قصیده گویا از شیخ قطب‌الدین ابن زنگی عجم در ستایش ابراهیم میرزای
تیموری؛ با آغاز:
ای بر بیاض عاج زده نقطه از عبیر شکل الف نموده ز شمشاد دلپذیر

«بخش قصاید دارای صنعت تقسیم»

۵۰ پ [م]: قصیده تقسیمات مختاری (دیوان، ص ۱۷۹)؛ با آغاز:
به من نمود لب و چشم و زلف آن دلبر

یکی عقیق و دوم نرگس و سیوم عنبر
۵۱ ر [م]: قصیده تقسیمات قوام گنجه‌ای [مونس/الاحرار، ج ۱، ص ۱۱۸]؛ با آغاز:
ز عکس روی و لب و عارضش برند صفا

یکی سهیل و دوم زهره و سیم جوزا
۵۱ پ [ح]: قصیده تقسیمات عبدالواسع جبلی (دیوان، ص ۳۵۹)؛ با آغاز:
ز عدل کامل خسرو به امن شامل سلطان

تذرو و کبک و رنک^۱ [!]^۱ و گور گشتستند در گیهان
۵۲ پ [م]: قصیده تقسیمات بدرالدین جاجرمی (مونس/الاحرار، ج ۱، ص ۱۱۴)؛ با آغاز:
لطفات لب لعل و دهان آن بت چین

یکی چو خاتم جم آمد و یکی چو نگین

۵۳ ر [م]: قصیده تقسیمات فرید احوال (دیوان، ص ۱۴۷)؛ با آغاز
ز نقل خسرو انجم ز دور گنبد گردان
تل و هامون و راغ و باغ پوشیدند در گیهان

«بخش سؤال و جواب»

۵۳ پ [م]: قصیده بدرالدین جاجرمی^۱ (مونس/الاحرار، ج ۱، ص ۱۳۶)؛ با آغاز:
گفتم که چیست زلف و رخت ای مه ختن؟

گفتا که سنبل است یکی، دیگری سمن
۵۳ پ [ح]: قصیده بدرالدین جاجرمی (مونس/الاحرار، ج ۱، ص ۱۳۵)؛ با آغاز:
گفتم که هست زلف تو پیوسته مشک‌بار

گفتا که زلف قطره‌ام آورد مشک‌بار
۵۴ ر [ح]: قصیده فیروز کاتب^۲ (مونس/الاحرار، ج ۲، ص ۴۳۲)؛ با آغاز:

گفتم بدان نگار که خورشید انوری گفتا نکوترم ز وی ار نیک بنگری
۵۴ پ [ح]: قصیده عنصری (دیوان، ص ۱۰)؛ با آغاز:

گفتم متاب زلف و مرا ای پسر متاب گفتا ز بهر تاب تو دارم چنین بتاب
۵۵ ر [م]: قصیده امیر معزی (دیوان، ص ۵۴۲)؛ با آغاز:

گفتم مرا سه بوسه ده ای ماه دلستان گفتا که ماه بوسه که را داد در جهان
۵۵ ر [م]: قصیده از عمید لویکی (دیوان، ص ۱۴۰)؛ مونس/الاحرار، ج ۱، ص ۱۳۴)؛^۳ با
آغاز:

گفتم بگاه^۴ صبح یکی جام می بیار گفتا که بی دلان را با جام می چه کار
۵۶ پ [ح]: قصیده فرخی سیستانی (دیوان، ص ۲۷۱)؛ با آغاز:

گفتم مرا سه [بوسه] ده ای شمسۀ بتان گفتا ز حور بوسه نیابی درین جهان

۱. سراینده در بیتی از خود با نام «بدر عمر» یاد کرده است: «گفتم به لطف بدر عمر را قبول کن | گفتا که رستی از غم و اندیشه و محن».

۲. در مونس/الاحرار از «فریدالدین کاتب» دانسته شده است.

۳. در نسخه با عنوان: «لواحد من الشعرا».

۴. می‌توان «پگاه» نیز خواند.

«بخش مکررات و تجنیسات»

- ۵۷ پ [م]: قصیده از فرید احوال (دیوان، ص ۱۴۴)؛ با آغاز:
تا باد خرم است به گرد جهان جهان باغ ارم شدهست ز باد جهان جهان
- ۵۸ ر [م]: قصیده از بدر جاجرمی (مونس الاحرار، ج ۱، صفحه «الف» [افزوده‌ها])؛ با آغاز:
تا مرا افتاد با آن طره مکار کار آتش اندر خرمن صبرم زد آن عیار یار
- ۵۸ ر [ح]: قصیده عسجدی (دیوان، ص ۴۱)؛ با آغاز:
باران قطره قطره همی بارم ابروار
هر روز خیره خیره از این چشم سیل بار
- ۵۹ ر [م]: قصیده فلکی شروانی (دیوان، ص ۴ چاپ هادی حسن)؛ با آغاز:
نار است شعله شعله رخ دلبرم به تاب
مار است عقده عقده دو زلفش بر آفتاب
- ۵۹ پ [م]: ترکیب‌بند قطران تبریزی (دیوان، ص ۴۳۷)؛ با آغاز:
یافت زی دریا دگر بار ابر گوهر بار بار
باغ و بوستان یافت گوهر ز ابر گوهر بار بار
- ۶۰ پ [م]: قصیده لامعی گرگانی (دیوان، ص ۱۱۵)؛ با آغاز:
تا بامداد سوی رز آمد خزان خزان شد بر مثال دشت^۱ بریشم رزان رزان
- ۶۱ ر [م]: قصیده ادیب طبری^۲ (مونس الاحرار، ج ۱، صص «ب» و «ج»^۳؛ شرح احوال و اشعار شاعران بی‌دیوان، صص ۴۱۸ - ۴۱۹)؛ با آغاز:
بهار آمد گلی از وی به بار است کنار اندر کنار اندر کنار است

«بخش مسطّات»

- ۶۱ پ [م]: مسطّ از فرخاری^۴ (عرفات‌العاشقین، ج ۵، صص ۳۱۷۲-۳۱۷۴)^۵؛ با آغاز:

۱. دیوان: «دست».
۲. زنده‌یاد نفیسی در تاریخ نظم و نثر در ایران (ج ۱، ص ۲۳) او را در شمار سرایندگان سده چهارم یاد کرده. در برخی منابع با ادیب نظری یکی دانسته شده است.
۳. توجه شود که این بخش در افزوده‌ای است که از دیگر نسخه‌ها با توجه به فهرست مونس‌الاشعار افزوده شده و میانه متن با صفحه‌شمار ابجدی است.
۴. زنده‌یاد نفیسی در تاریخ نظم و نثر در ایران (ج ۱، ص ۵۶) او را در شمار سرایندگان سده پنجم یاد کرده است.
۵. در مونس‌الاحرار (ج ۱، صفحه «ز» [افزوده‌ها]) از «روحانی» دانسته شده است.

جانا اگر ت چهره چون ماه نبودی دستم ز سر زلف تو کوتاه نبودی
 ۶۲ ر [م]: مسط نصر ادیب (عرفات/العاشقین، ج ۷، صص ۴۲۶۳ - ۴۲۶۴؛ ذیل
 «نصر ادیب»؛ مونس/الاحرار، ج ۱، صفحه «ط» [افزوده‌ها])؛ با آغاز:
 شب چو گشاد از نسیم نافه مشک تبار سنبل شب داد بوی غالیه زلف یار
 ۶۲ پ [م]: مسط بدرالدین جاجرمی (مونس/الاحرار، ج ۱، صفحه «ک» [افزوده‌ها])؛ با
 آغاز:
 شاه نوروز دگر باره برافراشت علم راغ را کرد ز زهت حسد باغ ارم

«بخش ملزومات»

۶۳ پ [م]: قصیده گویا از سیفی نیشابوری؛ با آغاز:
 ای نگار سنگ دل وی لعبت سیمین عذار
 در دل من مهر تو چون سیم در سنگ استوار
 ۶۴ ر [م]: قصیده از ادیب صابر ترمذی (دیوان، ص ۴۸؛ لباب/الالباب، ج ۲، ص ۱۱۹
 براون)؛ با آغاز:
 سرو سیمینی و سیمین سرو را یاقوت بار
 جزع من بی سرو [و] بی یاقوت تو یاقوت بار
 ۶۴ پ [م]: قصیده از عزیزالدین مشتملی (عرفات/العاشقین، ج ۵، صص ۲۶۰۵ - ۲۶۰۶
 ذیل «خواجه عزیز مشتملی»؛ مونس/الاحرار، ج ۱، صفحه «ن» [افزوده‌ها])؛ با آغاز:
 زهی چشم و لب ت بادام و شکر نه بل کز شکر و بادام خوش تر
 ۶۵ ر [م]: قصیده کمال‌الدین اسمعیل (دیوان، ص ۲۸۰)؛ با آغاز:
 ای که از هر سر موی تو دلی اندرواست

یک سر موی تو را هر دو جهان نیم بهاست

۱. این شعر در نسخه بی نام سراینده ضبط شده است. شعر سپسین که از ادیب صابر است عنوان «ایضاً له» دارد و ممکن است این گمان را پدید آورد که این شعر نیز از ادیب صابر است اما این گمان درست نمی‌نماید چرا که این شعر در المعجم فی معاییر اشعار العجم (ص ۲۳۲ چاپ شمیس) و مونس/الاحرار (ج ۱، ص «س» [افزوده‌ها]) از سیفی نیشابوری دانسته شده است و ضمناً در دیوان ادیب صابر چنین شعری درج نشده است.

۶۶ پ [م]: قصیده سعد سعید هروی (مونس/الاحرار، ج ۱، ص «ت» [افزوده‌ها]); با آغاز:
ای که کم‌تر صفتی موی تو را مشک خطاست

نسبت مشک بدان موی سیه عین خطاست

۶۷ پ [م]: قصیده سلمان ساوجی (دیوان، ص ۲۹); با آغاز:
سر سودای سر زلف تو تا در سر ماست

همچو زلفت سر سودایی ما بی‌پرواست

«عنوان محو شده»

۶۸ پ [م]: قطعه چهاربیتی؛ از سید عزالدین (مونس/الاحرار، ج ۱، صفحه «لی» [افزوده‌ها]);^۱ با آغاز:

رضی‌الملک والا تاج دولت شدی آل محمد را تو افسر

۶۸ پ [م]: غزل؛ از دختر کعب (مونس/الاحرار، ج ۱، صفحه «لک» [افزوده‌ها]);^۲ با آغاز:

لبکان تو شهد و عارض ماه روی چون لاله برگ و زلف سیاه

۶۸ پ [م]: قصیده؛ از بدرالدین جاجرمی (مونس/الاحرار، ج ۱، صفحه «خ» [افزوده‌ها]); با آغاز:

خطت میناست لب مرجان زهی مینا زهی مرجان

یکی کام دل و دیده یکی آرام عقل و جان

۶۹ ر [م]: قصیده کوتاه؛ از مجیرالدین^۳ بیلقانی (دیوان، ص ۱۳۴); با آغاز:

که کرد کار کرم مردوار در عالم که کرد اساس ممالک مهّدد و محکم

۶۹ ر [ح]: قصیده فضل‌الله قزوینی (مونس/الاحرار، ج ۱، صفحه «لس» [افزوده‌ها]); با آغاز:

امام و سرور و صدر و مکارم اسلام^۴ صلاح ملک ملک مالک ملوک کرام

۱. در نسخه بی نام سراینده است.

۲. در نسخه با عنوان: «لواحد من الشعرا».

۳. در نسخه: «محمد».

۴. در نسخه چنین است.

۶۹ پ [ح]: قصیده از فضل‌الله قزوینی (مونس/الاحرار، ج ۱، صفحه «لم» [افزوده‌ها])^۱؛ با آغاز:

منه به برگ سمن بیش تودهٔ عبهر ز مشک گرد گل نسترن مکش عنبر
۷۰ ر [ح]: قصیده رشیدالدین وطواط (دیوان، ص ۲۷۷)؛ با آغاز:

خسرو ملک‌بخش کشورگیر که ز خلقش به عدل نیست نظیر
۷۰ ر [ح]: قصیده ذوالفقار شروانی^۲ با صنعت طرد و عکس؛ با آغاز:

بوستان بر سرو دارد آن نگار دلستان آن نگار دلستان بر سرو دارد بوستان
۷۱ پ [م]: قصیده خاقانی (دیوان، ص ۳۷۷)؛ با آغاز:

در کام صبح از ناف شب مشک است عمدا ریخته
زرین هزاران نرگسه از سقف مینا ریخته

۷۳ ر [م]: قصیده فرید احو (دیوان، ص ۱۷۱)؛ با آغاز:

بر صحن صحرا گوهر است از قعر دریا ریخته

در طشت دشت است از هوا لؤلؤ لالا ریخته

۷۳ پ [ح]: قصیده فرید احو (دیوان، ص ۱۵۷)؛ با آغاز:

بر کاخ مینا سرکشید از شاخ مینو یاسمن

در زیر شاخ یاسمن بر گل نگر گل یا سمن

۷۴ پ [م]: قصیده امیرمعزی (دیوان، ص ۵۴۵)؛ با آغاز:

ای ساروان منزل مکن جز بر دیار یار من

تا یک زمان زاری کنم بر ربع [و] اطلال و دمن

۷۵ پ [م]: قصیده ابن خطیب فوشنگ (عرفات/العاشقین، ج ۱، ص ۴۲۵؛ مونس/الاحرار، ج ۱، صفحه «لض» [افزوده‌ها])؛ با آغاز:

۱. در مونس/الاحرار از «شهاب مهمره» دانسته شده است.

۲. در عنوان این قصیده آمده: «ایضاً له» و چون شعر پیشین از رشیدالدین وطواط است قاعدتاً گردآورندهٔ جنگ قصیده را از وی می‌دانسته است. این قصیده در دو نسخه موجود از دیوان ذوالفقار شروانی درج نشده است اما در بیشتر جنگ‌ها این شعر از وی دانسته شده است. برای نمونه در مونس/الاحرار بدر جاجرمی (ج ۱، صص ۹۸ - ۱۰۱ چاپ حبیبی؛ صص ۴۶ ر - ۴۷ ر عکس نسخهٔ اصل اثر در کتابخانهٔ مجلس)؛ خلاصه/الاتعار تقی کاشی (نسخهٔ کتابخانهٔ مجلس، موزع ۹۹۹ ق به خط مؤلف، ص ۳۵۷)؛ جنگ شمارهٔ ۴۴ کتابخانهٔ سنا (بی‌تا [حدود سدهٔ دوازده و سیزده هجری])، ص ۱۸ این شعر به نام ذوالفقار ثبت شده است.

روی است یا رب یا سمن؟ بوی است یا خود

زان روی اگر بویی برد رنگ آورد گل در چمن

۷۶ ر [م]: قصیده از ناشناس؛ با آغاز:

بود از من | به داستان دل | دلارامی | پری رویی

سمن ساعد | نگارینی | غزاله رخ | غزل گویی

«بخش قسمیات»

۷۶ پ [م]: قصیده سوگندنامه از کمال‌الدین اسمعیل (دیوان، ص ۱۲۳)؛ با آغاز:

امید لذت عیش از مدار چرخ مدار که در دیار کرم نیست ز آدمی دیار

۸۰ ر [م]: قصیده از ظهیرالدین فاریابی (دیوان، ص ۹۰)؛ با آغاز:

سپیده دم که زند ابر خیمه بر گلزار گل از سراجة خلوت رود به استغفار^۱

۸۱ پ [م]: قصیده از نجیب‌الدین جرباذقانی (دیوان، ص ۱۵۳)؛ با آغاز:

چو چرخ روز فروگشت از این حدیقه نور

فگند سایه سرپرده شب دیجور

۸۲ پ [م]: قصیده از رشیدالدین وطواط (دیوان، ص ۲۶۶)؛ با آغاز:

زهی به جود تو ایام مکرمت مشهور

خه ای به سعی تو اقلام محمدت منصور

۸۳ پ [م]: قصیده از انوری (دیوان، ج ۱، ص ۴۶۹)؛ با آغاز:

ای مسلمانان فغان از دور چرخ چنبیری

وز نفاق تیر و قصد ماه و کید مشتری

۸۵ ر [م]: قصیده سوگندنامه از حسن غزنوی (دیوان، ص ۱۴۹)؛ با آغاز:

گشاد صورت دولت به شکر شاه دهان

چو بست زیور اقبال بر عروس جهان

۸۶ ر [م]: قصیده از بدیعی سیفی (عرفات/العاشقین، ج ۲، ص ۷۰۴ [بی یادکرد این شعر]؛ مونس/الاحرار، ج ۱، ص ۲۰۸)؛ با آغاز:
درآمد از درم آن آفتاب ترکستان

چو سرو بر سر سروش شکفته لاله‌ستان

۸۷ ر [م]: قصیده از فلکی شروانی (دیوان، ص ۱۸ هادی حسن)؛ با آغاز:
سپهر مجد و معالی محیط نقطه عالم جهان جود و معانی چراغ دوده آدم
۸۸ پ [م]: قصیده سوگندنامه از مجیرالدین بیلقانی (دیوان، ص ۱۴)؛ با آغاز:
ز دارملک جهان روی درکشید وفا چنانچه زو نرسد هیچ‌گونه بوی به ما
۹۰ ر [م]: قصیده از ادیب صابر (دیوان، ص ۲۶۱)؛ با آغاز:

تنم به مهر اسیر است و دل به عشق فدی

همی به گوش من آید ز لفظ عشق ندی

«بخش بی عنوان»^۲

۹۱ پ [م]: قصیده از عبدالواسع جبلی (دیوان، ص ۱۹۰)؛ با آغاز:
که دارد چون تو معشوقی نگار و چابک و دلبر

بنفشه زلف و نرگس چشم و لاله‌روی و نسیرین‌بر

۹۲ ر [ح]: قصیده از صاین‌الدین شیرازی (مونس/الاحرار، ج ۱، ص ۱۲۴)؛ با آغاز:
سبق برده به حسن و لطف و ناز و غنج و زیب و فر

ز هند و لیلی و شیرین و دعد و ویسه و شکر

۹۳ ر [ح]: قصیده از خاقانی شروانی (دیوان، ص ۳۲۰)؛ با آغاز:
صبحدم چون کله بندد آه دودآسای من

چون شفق در خون نشیند جزع^۳ شب‌پیمای من

۱. با توجه به اشتباه چاپ صفحه‌شمار عدد ۲۱۲ برای این صفحه درج شده است.

۲. در سرلوحه این بخش فقط نام «عبدالواسع جبلی» نوشته شده است.

۳. دیوان: «چشم» [بی هیچ نسخه‌بدلی].

۹۴ پ [م]: قصیده از حسن کاشی^۱ (دیوان، ص ۱۴۱؛ مونس/الاحرار، ج ۱، ص ۳۶۰ [فقط مصراع نخستین])؛ با آغاز:

هر سحر کز موج این دریای گوهرزای من

گوهر معنی دهد فکر فلک پیمای من

۹۶ ر [م]: قصیده از انوری (دیوان، ج ۱، ص ۲۱۳)؛ با آغاز:

خوشا نواحی بغداد جای فضل و هنر

کسی نشان ندهد در جهان چنان کشور

۹۸ ر [م]: قصیده از انوری (دیوان، ج ۱، ص ۱۷۸)؛ با آغاز:

دی بامداد عید که بر صدر روزگار

هر روز عید باد به تأیید کردگار

۹۹ ر [م]: قصیده از انوری (دیوان، ج ۱، ص ۹)؛ با آغاز:

باز این چه جوانی و جمال است جهان را

وین حال که نو گشت زمین را زمان را

۱۰۰ ر [ح]: قصیده از انوری (دیوان، ج ۱، ص ۱)؛ با آغاز:

صبا به سبزه بیاراست دار دنیی را

نمونه گشت جهان مرغزار عقبی را

۱۰۱ ر [م]: قصیده از ظهیرالدین فاریابی (دیوان، ج ۱، ص ۳۳)؛ با آغاز:

سفر گزیدم و بشکست عهد قربی را

مگر به حله ببینم جمال سلمی را

۱۰۱ پ [ح]: قصیده از فرید احوال (دیوان، ص ۳)؛ با آغاز:

به حسن روی تو مجنون نیافت لیلی را

ندید چون شب زلف تو دیده لیلی را

۱۰۲ ر [ح]: قصیده از ازرقی (دیوان، ص ۳۶ چاپ عبدالرسولی)؛ با آغاز:

بار دیگر بر ستاک گلبن بی برگ و بار

افسر زرین برآورد ابر مرواریدبار^۲

۱۰۳ پ [م]: قصیده از انوری (دیوان، ج ۱، ص ۱۶۲)؛ با آغاز:

باد شبگیری نسیم آورد باز از جویبار

ابر نوری علم بفراشت باز از کوهسار

۱. نسخه: «حسن کاشکی».

۲. نسخه: «مراوید بار».

- ۱۰۴ ر [م]: قصیده از نجیب‌الدین جرفاذقانی (دیوان، ص ۱۶۲)؛ با آغاز:
 نهاد نرگس تو در کمان ابرو تیر فگند زلف تو در گردن صبا زنجیر
- ۱۰۴ پ [ح]: قصیده از عنصری (دیوان، ص ۱۵۰)؛ با آغاز:
 نوروز فراز آمد و عیدش به اثر بر بر یکدگر و هر دو زده یک به دگر بر
- ۱۰۵ پ [م]: قصیده از امیرمعزی (دیوان، ص ۲۲۷)؛ با آغاز:
 ای تازه‌تر از برگ گل تازه به بر بر پرورده تو را خازن فردوس به بر بر
- ۱۰۶ ر [ح]: قصیده از عثمان مختاری (دیوان، ص ۲۱۱)؛ با آغاز:
 ای سلسلهٔ مشک فگنده به قمر بر وی قفل زمرّد زده بر درج درر بر
- ۱۰۷ ر [م]: قصیده از سنائی غزنوی (دیوان، ص ۲۴۹)؛ با آغاز:
 ای خنده‌زنان نوش تو بر تنگ شکر بر وی طنزکنان^۱ بوس تو بر رنگ قمر بر
- ۱۰۸ ر [م]: قصیده از سیف اعرج (مونس‌الاحرار، ج ۱، ص ۲۲۲)؛ با آغاز:
 ای بند نهاده سر زلفت به سحر بر عناب تو آورده قیامت به شکر بر
- ۱۰۸ ر [ح]: قصیده از کمال‌الدین اسمعیل (دیوان، ص ۳۳۹)؛ با آغاز:
 بدیدمت نه سر آن معاملات داری
- که دست بازکشی یک دم از ستمکاری
- ۱۰۹ پ [م]: قصیده از ظهیرالدین فاریابی (دیوان، ص ۱۶۵)؛ با آغاز:
 نباشدت نفسی در سر آن کله‌داری که سر به کلبهٔ احزان ما فرودآری
- ۱۱۰ ر [م]: قصیده از رفیع‌الدین لنبانی (دیوان، ص ۷۶ چاپ بینش)؛ با آغاز:
 ز عاشقان چو بدیدم فراغتی داری نه جان فدای غمت کرده‌اند پنداری
- ۱۱۱ ر [ح]: قصیده از نجیب‌الدین جرباذقانی (دیوان، ص ۲۱۶)؛ با آغاز:
 زهی به عارض گلگون و خط زنگاری
- بیرده گوی جمال از بتان فرخاری
- ۱۱۲ ر [م]: قصیده از نجیب‌الدین جرباذقانی (دیوان، ص ۲۳۴)؛ با آغاز:
 زهی به وقت سحر زلفت از پریشانی به دست باد صبا کرده عنبرافشانی

۱۱۳ ر [م]: قصیده از ظهیرالدین فاریابی (دیوان، ص ۱۷۶)؛ با آغاز:

در این هوس که من افتاده‌ام به نادانی

مرا به جان خطر است از غم تو تا دانی

۱۱۳ پ [م]: قصیده از ظهیرالدین فاریابی (دیوان، ص ۱۷۱)؛ با آغاز:

دوش آوازه درافگند نسیم سحری

که عروسان چمن‌راست گه جلوه‌گری

۱۱۴ ر [م]: قصیده از نجیب‌الدین جریباذقانی (دیوان، ص ۲۲۱)؛ با آغاز:

بر بناگوش تو آن خط خوش ای رشگ پری

هست چون آینه‌کآن زنگ برآرد ز تری

۱۱۴ پ [ح]: قصیده از نجیب‌الدین جریباذقانی (دیوان، ص ۱۹۴)؛ با آغاز:

ای سر زلف تو آویخته در دامن ماه
خط سبز و لب لعلت خضر و روح‌الله

۱۱۵ پ [م]: قصیده از رفیع‌الدین لبنانی (دیوان، ص ۱۴۵ چاپ بینش)؛ با آغاز:

گرد رخسار تو دیدم خطی از مشک سیاه
رو که در دایره حسن کنون آمد ماه

۱۱۶ ر [م]: قصیده از رفیع‌الدین لبنانی (دیوان، ص ۹۳ چاپ بینش)؛ با آغاز:

زهی طراوت رویت نهاده گل را خار
نبود در کف ایام خوش‌تر از تو نگار

۱۱۶ پ [ح]: قصیده از نجیب‌الدین جریباذقانی (دیوان، ص ۱۴۳)؛ با آغاز:

مگر بهار رخت را شکفته شد بازار
که عندلیب رخت نعره زد هزار هزار

۱۱۸ ر [م]: قصیده از رکن‌الدین دعویدار قمی (دیوان، ص ۱۶۵)؛ با آغاز:

چو تازه کرد صبا رسم کهنه‌پیرایی
جهان پیرازو یافت عهد برنایی

۱۱۹ ر [م]: قصیده از رفیع‌الدین لبنانی (دیوان، ص ۸۹)؛ با آغاز:

مرا بدین دل انده‌پرست سودایی
کجا رسد که کنم دعوی شکیبایی

۱۱۹ پ [م]: قصیده از نجیب‌الدین جریباذقانی (دیوان، ص ۲۵۰)؛ با آغاز:

مردم دیده شد از عشق رخت سودایی
نرگس لاله دلت چند کند رعنائی

۱۲۰ ر [م]: قصیده از رفیع‌الدین لبنانی (دیوان، ص ۱۶۶ بینش، ص ۹۵ هویدا)؛ با آغاز:

زهی به نیکوی آورده گل ز روی تو رنگ
خهی ز نرگس تو برده جادوی نیرنگ

۱. هر دو چاپ دیوان: «جاودان»؛ که هر دو نادرست بوده و باید «جادوان» باشد. بنابراین ضبط جنگ ما تحریری از شکل درست این بیت است.

- ۱۲۰ پ [ح]: قصیده از ظهیرالدین فاریابی (دیوان، ص ۱۱۹)؛ با آغاز:
 چو زهره وقت صبح از افق بسازد چنگ زمانه تیز کند ناله مرا آهنگ
- ۱۲۱ ر [ح]: قصیده از نجیب‌الدین جرباذقانی (دیوان، ص ۱۴۹)؛ با آغاز:
 به باغ صورت بادام و خوشه انگور حکایتیست ز چشم پری و طره حور
- ۱۲۲ ر [م]: قصیده از نجیب‌الدین جرباذقانی (دیوان، ص ۱۷۸)؛ با آغاز:
 به خواب دوش چنان دیدمی به وقت خیال
 که آمدی بر من آن غزل‌سرای غزال
- ۱۲۲ پ [ح]: قصیده از رفیع‌الدین لنبانی (دیوان، ص ۱۰۷ بینش)؛ با آغاز:
 نهاد بر طبق دیده اشک صورت حال
 نهان کنم پس از این درد عشق؟ اینت محال
- ۱۲۳ پ [م]: قصیده از نجم‌الدین سمنانی (مونس/الاحرار، ج ۱، ص ۳۵۵)؛ با آغاز:
 ز خاک تیره به صنع خدای جلّ جلال مرا ز لغت سیمین عذار مشکین خال
- ۱۲۴ پ [م]: قصیده از ازرقی هروی (دیوان، ص ۵۳)؛ با آغاز:
 ز نور قبّه زرین دایره تمثال زمین تفته فروپوشد آتشین سربال
- ۱۲۵ پ [م]: قصیده از ازرقی هروی (دیوان، ص ۸۰)؛ با آغاز:
 بهار تازه ز سر تازه کرد لاله‌ستان به رنگ لاله می از یار لاله‌روی ستان
- ۱۲۶ پ [م]: قصیده از کمال‌الدین اسمعیل (دیوان، ص ۳۰۱)؛ با آغاز:
 زهی به حلقه زلف تو نرخ جان ارزان به رسته‌های غمت درّ اشک تقدیر روان
- ۱۲۸ ر [م]: قصیده از رفیع‌الدین لنبانی (دیوان، ص ۵۱ بینش)؛ با آغاز:
 زهی ز لعل لب پسته بر شکر خندان فروغ عارض زیبات شمع حجره جان
- ۱۲۸ پ [م]: قصیده از رفیع‌الدین لنبانی (دیوان، ص ۱۰۲ بینش)؛ با آغاز:
 شبانه چون بگشودم به روی اختر چشم
 بمانده خیره در این طاق سبزم نظر چشم
- ۱۲۹ پ [م]: قصیده از اثیرالدین اومانی (مونس/الاحرار، ج ۱، ص ۳۶۴)؛ با آغاز:
 زهی خوش آمده رویت مرا چو جان در چشم
 چه ناخوش است مرا بی رخت جهان در چشم

- ۱۳۰ پ [م]: قصیده از کمال‌الدین اسمعیل (دیوان، ص ۱۰۰)؛ با آغاز:
سزد که تاجور آید به بوستان نرگس که هست در چمن باغ مرزبان نرگس
- ۱۳۱ پ [ح]: قصیده از سعد سعید هروی (مونس‌الاحرار، ج ۱، ص ۳۴۴)؛ با آغاز:
چو چشم دلبر [من] مست و سرگران نرگس
به چشم شوخ برآمد به بوستان نرگس
- ۱۳۳ پ [ح]: قصیده از سعد سعید هروی (مونس‌الاحرار، ج ۱، ص ۳۵۱) فقط نخستین
مصراع]؛ با آغاز:
زهی ز طلعت تو چشم عقل و جان روشن
ز مهر چهره تو ماه آسمان روشن
- ۱۳۴ ر [ح]: قصیده از کمال‌الدین اسمعیل (دیوان، ص ۲۲۴)؛ با آغاز:
زهی به نور تو چشم و جمال جان روشن
ز ماه چهره تو عذر عاشقان روشن
- ۱۳۴ پ [م]: قصیده از کمال‌الدین اسمعیل (دیوان، ص ۱۰۵)؛ با آغاز:
زهی ز سنبل تر کرده لاله را پرده بر آسمان زده عکس رخت سراپرده
- ۱۳۵ پ [م]: قصیده از فرید احو^۱ (دیوان، ص ۱۸۰)؛ با آغاز:
نگار من چو برانداخت از لقا پرده به چهره مهر فروهشت از حیا پرده
- ۱۳۶ ر [م]: قصیده از فرید احو^۱ (دیوان، ص ۴۰)؛ با آغاز:
بردم به تازه کردن پیمان به یار دست دستم نداد یار چو گفتم بیار دست
- ۱۳۷ ر [م]: قصیده از سعد سعید هروی (مونس‌الاحرار، ج ۱، ص ۳۴۲)؛ با آغاز:
از بوی مسک برد نسیم بهار دست گویی زدست در سر زلف نگار دست
- ۱۳۷ پ [م]: قصیده از رکن‌الدین دعوی دار قمی (دیوان، ص ۱۱۵)؛ با آغاز:
ای چو ذره در بر آن روی زیبا آفتاب از حجاب سایه زلف تو پیدا آفتاب
- ۱۳۸ پ [م]: قصیده از طرطری (عرفات‌العاشقین، ج ۴، ص ۲۴۲۹)؛ مونس‌الاحرار، ج ۲، ص
۷۰۵)؛ با آغاز:
هست گویی عارض آن ترک زیبا آفتاب گر بود ممکن که دارد برج دیبا آفتاب

۱. در نسخه به نادرست از نجیب‌الدین جریاذقانی دانسته شده است.

- ۱۳۹ ر [م]: قصیده از رفیع‌الدین لنبانی^۱ (دیوان، ص ۱۱۹؛ عرفات‌العاشقین، ج ۳، ص ۱۵۱۸
ذیل رفیع‌الدین مسعود لنبانی)؛ با آغاز:
ای کرده غمزهات علم فتنه آشکار در بارگاه حسن تو خورشید میر بار
۱۴۰ ر [م]: قصیده از شمس طبسی (دیوان، ص ۴۰)؛ با آغاز:
خیز که شد منهزم کوبه نوبهار تیغ زران‌دود زد خسرو نیلی حصار
۱۴۰ پ [م]: قصیده از شمس طبسی (دیوان، ص ۸۵)؛ با آغاز:
خیزی ای گرفته روی گل از عارض تو خوی
تا باغ عمر تازه کنیم از نسیم می
۱۴۱ ر [م]: قصیده از سعد سعید هروی (مونس‌الاحرار، ج ۱، ص ۲۶۲)؛ با آغاز:
ای در دماغ عقل لب‌ت را مزاج می اردیبهشت بی رخ تو بر دلم چو دی
۱۴۱ پ [ح]: قصیده از انوری (دیوان، ج ۱، ص ۱۳۵)؛ با آغاز:
گر دل و دست بحر و کان باشد دل و دست خدایگان باشد
۱۴۲ پ [م]: قصیده از بالیث گرگانی^۲ (مونس‌الاحرار، ج ۲، ص ۴۶۷)؛ با آغاز:
این فلک بین و این عجب حرکات وین چنین فعل‌های مختلفات
۱۴۳ ر [م]: قصیده از کمال‌الدین سیم‌کش سمرقندی^۳ (جنگ ۹۰۰ مجلس، بی‌تا [حدود
اوایل سده هشتم هجری]، ص ۴۰۶)؛ با آغاز:
سلام علی دار امّ الکواعب بتان سیه چشم عنبر ذوایب
۱۴۴ ر [م]: قصیده از مسعود سعد سلمان (دیوان، ج ۲، ص ۷۱۰)؛ با آغاز:
جداگانه سوزم ز هر اختری مگر هست هر اختری اخگری
۱۴۵ ر [م]: قصیده از نظامی گنجوی (دیوان، ص ۲۵۵)؛ با آغاز:
ملک‌الملوک فظلم به فضیلت معانی زمن و زمان گرفته به مثال آسمانی
۱۴۶ ر [م]: قصیده از انوری (دیوان، ج ۱، ص ۴۱)؛ با آغاز:
اگر محوّل حال جهانیان نه قضاست چرا مجاری احوال بر خلاف هواست

۱. در نسخه: «مولانا ابن رفیع فرماید».

۲. در نسخه با عنوان: «لواحد من الشعر» ضبط شده است.

۳. این شعر در مونس‌الاحرار (ج ۲، ص ۶۳۷) به حسن متکلم منسوب شده است. برای شرح حال او نک:

عرفات‌العاشقین (ج ۲، ص ۱۱۵۱) که این شعر در آنجا ثبت نشده است.

- ۱۴۷ ر [ح]: قصیده از امامی هروی (دیوان، ص ۱۳۹)؛ با آغاز:
 همچو مهر از خاور و باد از ختن دی شب آن سنگین دل سیمین ذقن
- ۱۴۸ پ [م]: قصیده از فرید احوال (دیوان، ص ۱۱۶)؛ با آغاز:
 با من ای راحت جان نوش دمی راح چو زنگ
 پیش از آن کآینه عارض تو گیرد زنگ
- ۱۴۹ ر [ح]: قصیده از مجیر الدین بیلقانی (دیوان، ص ۱۵۴)؛ با آغاز:
 قاعده‌ای نهاد نو، حسن تو باز در جهان
 عشق تو زد سه‌نوبه‌ای بر در دار ملک جان
- ۱۵۰ پ [م]: قصیده از کمال الدین اسمعیل (دیوان، ص ۹۷)؛ با آغاز:
 ای در محیط عشقت سرگشته نقطه دل
 وی از جمال رویت خوش گشته مرکز گل
- ۱۵۱ پ [م]: قصیده از کمال الدین اسمعیل (دیوان، ص ۴۰۲)؛ با آغاز:
 جانم ز درد چشم به جان آمد از عذاب
 یا رب چه دید خواهم از این چشم دردباب
- ۱۵۲ پ [م]: قصیده از کمال الدین اسمعیل (دیوان، ص ۴۰۵)؛ با آغاز:
 کوه بلا شده‌ست ز رنج جرب تنم بیچاره من که کوه به ناخن همی‌کنم
- ۱۵۳ ر [ح]: قصیده از فرید احوال^۲ (دیوان، ص ۱۳۶)؛ مونس/الاحرار، ج ۲، ص ۶۰۰)؛ با
 آغاز:
 دهان تنگ^۳ من گویی وجود است و عدم با هم
 که هست و نیست در وصفش کجا و کو و کیف و لم
- ۱۵۴ ر [م]: قصیده از امامی هروی (دیوان، ص ۷۳)؛ با آغاز:
 ترک من پوشد ز آتش پرنیان بر روی آب
 ماه من بندد ز سنبل سایه‌بان بر آفتاب

۱. نیز نک: دیوان امامی، نسخه ۱۴۸۰۳ مجلس، ص ۴۸؛ مجموعه ۲۶۶۰ مجلس (ص ۱۸ ر)؛ مجموعه ۱۴۱۴۰ مجلس (ص ۷ ر)؛ خلاصه‌الاشعار (نسخه ۱۶۷۷۷ مجلس [بخش امامی هروی به خط مؤلف]، ص ۶۳۲).

۲. در نسخه از امامی هروی دانسته شده است.

۳. دیوان: «ترک».

- ۱۵۴ پ [ح]: قصیده از بدر جاجرمی (مونس/لاحرار، ج ۲، ص ۶۱۱)؛ با آغاز:
چو ز شام زلف رخ را به مبارکی نمایی چو نسیم صبح بر دل در خرّمی گشایی
- ۱۵۵ ر [م]: قصیده از ظهیرالدّین فاریابی (دیوان، ص ۱۲۵)؛ با آغاز:
نماز خفتن بیگانه مست و لایعقل در آمد از درم آن ماه‌روی مهرگسل
- ۱۵۶ ر [م]: قصیده از ظهیرالدّین فاریابی (دیوان، ص ۴۱)؛ با آغاز:
گفتار تلخ از آن لب شیرین نه در خور است
خوش کن عبارتت که خطت هرچه خوش‌تر است
- ۱۵۶ پ [م]: قصیده از ظهیرالدّین فاریابی (دیوان، ص ۱۱۰)؛ با آغاز:
ز خواب خوش چو برانگیخت عزم میدانش
مه دو هفته پدید آمد از گریبانش
- ۱۵۷ ر [م]: قصیده از ظهیرالدّین فاریابی (دیوان، ص ۱۰۵)؛ با آغاز:
سپیده‌دم که شدم محرم سرای سرور شنیدم آیت توبوا الی الله از لب حور
- ۱۵۸ ر [م]: قصیده از شمس طبسی (دیوان، ص ۴۷)؛ با آغاز:
طراز کسوت روز است گیسوی گره‌سانش^۱
زالال مشرب روح است لفظ گوهرافشانش
- ۱۵۸ پ [م]: قصیده از نجیب‌الدّین جریاذقانی (دیوان، ص ۱۹۸)؛ با آغاز:
زهی ز خطّ خوشت سبز گشته گوشه ماه
فراز عارض و خطّت بسان آب و گیاه
- ۱۵۹ ر [م]: قصیده از رفیع‌الدّین لنبانی (دیوان، ص ۹۸)؛ با آغاز:
گر توانم که برآرم نفسی با یاری هم ببینم به جهان روی طرب یکباری
- ۱۵۹ پ [م]: قصیده از ناشناس؛ با آغاز:
وقت آن آمد که بلبل در چمن گویا شود
بهر گل گوید خوش‌آمد تا دل گل وا شود
- ۱۶۰ پ [م]: قصیده از ظهیرالدّین فاریابی^۲ (دیوان، ص ۱۷۸)؛ با آغاز:
ای ماه سروقامت و ای سرو ماه روی وصل تو ناموده مرا چند گاه روی

۱. نسخه: «کره سایش»؛ دیوان: «زره‌سانش».

۲. در نسخه از کمال‌الدّین اسمعیل دانسته شده است.

- ۱۶۰ پ [ح]: قصیده از کمال‌الدین اسمعیل (دیوان، ص ۱۱۵)؛ با آغاز:
بر تافته ست دست^۱ مرا روزگار دست ز آنم نمی‌رسد به سر زلف یار دست
- ۱۶۱ پ [ح]: قصیده از ظهیرالدین فاریابی (دیوان، ص ۶۰)؛ با آغاز:
تا غمزه تو تیر جفا در کمان نهاد خوی تو رسم خیره‌کشی در جهان نهاد
- ۱۶۲ ر [ح]: قصیده از شمس طبسی (دیوان، ص ۵)؛ با آغاز:
خیز ای سپهر حسن تو را اختر آفتاب تا افکنیم در افق ساغر آفتاب
- ۱۶۲ پ [ح]: قصیده از شمس طبسی (دیوان، ص ۷۶)؛ با آغاز:
باز بر طرف گل از غالیه دام آوردی گرد بر گرد سحر پرده شام آوردی
- ۱۶۳ ر [م]: قصیده از شمس طبسی (دیوان، ص ۶)؛ با آغاز:
بیا که چرخ ز رخسار گل نقاب انداخت زمانه در سر زلف بنفشه تاب انداخت
- ۱۶۳ پ [ح]: قصیده از نجیب‌الدین جرباذقانی (دیوان، ص ۲۰۸)؛ با آغاز:
زهی به رنگ لب اشک من شراب شده گل جمال تو در چشم من گلاب شده
- ۱۶۴ ر [ح]: قصیده از نجیب‌الدین جرباذقانی (دیوان، ص ۸۹)؛ با آغاز:
ز عارضش سر آن زلف پرشکن برخاست
غریو در غم عشقش ز مرد و زن برخاست
- ۱۶۴ پ [م]: قصیده از سلمان ساوجی (دیوان، ص ۳۵)؛ با آغاز:
مصور ازل از روح صورتی می‌خواست مثال قد تو را برکشید و آمد راست
- ۱۶۶ ر [م]: قصیده از بدر جاجرمی^۲ (مونس/لاحرار، ج ۲، ص ۶۱۳)؛ با آغاز:
ربود خواب ز چشمم به نرگس مکحول
ببرد تاب ز جانم به سنبل مفتول
- ۱۶۶ پ [م]: قصیده از کمال‌الدین اسمعیل (دیوان، ص ۱۰۸)؛ با آغاز:
آمده‌ست از غم عشق تو مرا آن بر سر که کسی را نگذشته‌ست از آن‌سان بر سر
- ۱۶۷ ر [م]: قصیده از کمال‌الدین اسمعیل (دیوان، ص ۲۸۰)؛ با آغاز:
ای که از هر سر موی تو دلی اندرواست
یک سر موی تو را هر دو جهان نیم بهاست

۱. دیوان: «بخت» که درست است.

۲. در نسخه با عنوان «ایضاً له» درج شده و چون شعر پیشین از سلمان ساوجی می‌باشد روشن است که کاتب دچار لغزش شده است.

- ۱۶۹ ر [م]: قصیده از کمال‌الدین اسمعیل (دیوان، ص ۱۱۲)؛ با آغاز:
 در آرزوی روی تو ای نوبهار چشم از حد گذشت بر سر ره انتظار چشم
- ۱۶۹ پ [ح]: قصیده از ظهیرالدین فاریابی (دیوان، ص ۱۱۵)؛ با آغاز:
 نهی زلفین عنبربار بر گوش حدیث مانیاری هیچ در گوش
- ۱۷۰ پ [م]: قصیده از اثیرالدین اومانی (مونس‌الاحرار، ج ۲، ص ۶۷۶)؛ با آغاز:
 گرتوخواهی که جهان جمله به یک جا بینی
 و آن جهان را همه در عیش مهنا بینی
- ۱۷۱ ر [ح]: قصیده از بدر جاجرمی (مونس‌الاحرار، ج ۲، ص ۶۸۰)؛ با آغاز:
 ای عقل را ز یاد لبثت پر شکر دهان مدح لب چو شکر تو کام هر دهان
- ۱۷۱ پ [ح]: قصیده از نجیب‌الدین جرباذقانی (دیوان، ص ۹۹)؛ با آغاز:
 بیا که رنگ چرا کرده‌ای به دستان دست
 به خون کیست که آلوده‌ای ازینسان دست
- ۱۷۲ پ [م]: قصیده از شرف‌الدین تبریزی (مونس‌الاحرار، ج ۲، ص ۶۸۵)؛ با آغاز:
 عروس سیمتن صبح زرنگار انگشت چو زآستین افق کرد آشکار انگشت
- ۱۷۳ پ [م]: قصیده از کمال‌الدین اسمعیل (دیوان، ص ۱۱۹)؛ با آغاز:
 ای دل چو نیست صبر تو را برقرار پای هان بر بساط عشق منه زینهار پای
- ۱۷۵ ر [م]: قصیده از رشیدالدین وطواط (دیوان، ص ۲۸۳)؛ با آغاز:
 زهی فروخته حسن تو در جهان آتش زده غم تو مرا در میان جان آتش
- ۱۷۵ پ [ح]: قصیده از رشیدالدین وطواط (دیوان، ص ۶۱)؛ با آغاز:
 جانان فگنده‌ام ز غم تو سپر بر آب وز اشک دیده ساخته‌ام مستقر در آب
- ۱۷۶ پ [م]: قصیده از رشیدالدین وطواط (دیوان، ص ۳۰۲)؛ با آغاز:
 ای ز حلیم تو ساکنی در خاک گام نهاده چون تویی بر خاک
- ۱۷۷ ر [م]: قصیده از شمس طبسی (دیوان، ص ۱۷)؛ با آغاز:
 صدرا طلوع صبح امید از در تو باد ظلّ همای سدره‌نشین بر سر تو باد
- ۱۷۷ ر [ح]: قصیده از سعید هروی (مونس‌الاحرار، ج ۲، ص ۷۰۰)؛ با آغاز:
 ای یافته ز وصف لبان تو جان قلم کرده معانی خط خوبت بیان قلم
- ۱۷۸ ر [م]: قصیده از امامی هروی (دیوان، ص ۱۲۵)؛ با آغاز:

- تا داد چشم مست تو را روزگار تیغ بی او نکرد بر سر موئی گذار تیغ
 ۱۷۹ ر [م]: قصیده از امامی هروی (دیوان، ص ۱۲۳)؛ با آغاز:
 خیز ای کشیده حسن تو بر آفتاب خط کآمد پدید بر مهت از مشک ناب خط
 ۱۷۹ پ [م]: قصیده از ظهیرالدین فاریابی (دیوان، ص ۸۷)؛ با آغاز:
 به حلقه‌ای که سر زلف یار بگشاید زمانه را و مرا هر دو کار بگشاید
 ۱۸۰ ر [م]: قصیده از ظهیرالدین فاریابی (دیوان، ص ۸۲)؛ با آغاز:
 سپیده‌دم که صبا مژده بهار دهد دم هوا مدد نفاقه تترار دهد
 ۱۸۰ پ [م]: قصیده از ظهیرالدین فاریابی (دیوان، ص ۸۵)؛ با آغاز:
 شرح غم تو لذت شادی به جان دهد شکر لب تو طعم شکر با دهان دهد
 ۱۸۱ پ [م]: قصیده از ظهیرالدین فاریابی (دیوان، ص ۱۶۴)؛ با آغاز:
 ز آن زلف عنبرین که به گل برنهاده‌ای صد گونه داغ بر دل عنبر نهاده‌ای
 ۱۸۱ پ [ح]: قصیده از ناشناس؛ با آغاز:
 آمد نگار من به چمن در نگار دست شست از نگار سرو زدست بکار دست
 ۱۸۳ ر [م]: قصیده از ناشناس؛ با آغاز:
 هر که را بخت هم‌عنان باشد در رکاب خدایگان باشد
 ۱۸۴ ر [م]: قصیده از نجیب‌الدین جریاذقانی (دیوان، ص ۱۱۷)؛ با آغاز:
 نسیم حسن تو گر سوی بوستان نرسد به سال‌ها گل سوری به گلستان نرسد

«مراثی سلمان»

- ۱۸۴ پ [م]: ترکیب‌بند از سلمان ساوجی (کلیات، ص ۵۰۸)؛ با آغاز:
 ای سپهر آهسته رو کاری نه آسان کرده‌ای
 ملک ایران را به مرگ شاه ویران کرده‌ای
 ۱۸۵ پ [م]: قصیده از سلمان ساوجی (کلیات، ص ۲۰۷)؛ با آغاز:
 درینا که باغ بهار جوانی فروریخت از تندباد خزانگی
 ۱۸۶ ر [ح]: رباعی از سلمان ساوجی؛ با آغاز:
 ای ریخته چون گل به جوانی در خاک چون دامن گل پیرهن عمر تو چاک

در خاک وجود نازنینت چون است ای آب حیات طیب الله ثراک
انجامه این بخش بدین عبارات:
«تمّ المراثی بعون الله تعالى و حسن توفيقه و الصلوة و السلام على نبیه محمّد و
آله و صحبه اجمعين».

«بخش ترجیعات»

- ۱۸۶ پ [م]: ترکیب‌بند از کمال‌الدین اسمعیل (دیوان، ص ۲۲۷)؛ با عنوان «ترجیعات کمال اسمعیل» در یک سرلوحه؛ با آغاز:
زهی با چهره‌ات گلنار^۱ گلزار رخت گلگونه رخسار گلزار
- ۱۸۷ ر [م]: ترکیب‌بند از رفیع‌الدین لنبانی (دیوان، ص ۱۱۵) [با توجه به حذفی که در نسخه ما هست]؛ با آغاز:
چو کان سخای تو را خاک و سیم یکسان است
چو ابر طبع کریمت گهر به دامن داد
- ۱۸۷ پ [م]: ترکیب‌بند از نجیب‌الدین جریاذقانی (دیوان، ص ۲۵۶)؛ با آغاز:
گل رخسار تو را زحمت خاری مرساد
چشم سرمست تو را رنج خماری مرساد
- ۱۸۸ ر [ح]: ترکیب‌بند از مجد همگر (دیوان، ص ۴۸۲)؛ با آغاز:
وقت آن است که گلبن‌تر و خندان گردد
گریه ابر همه زیور بستان گردد
- ۱۸۹ پ [م]: ترجیع‌بند از فخرالدین عراقی (مجموعه آثار، ص ۲۶۴)؛ با آغاز:
در میکده با حریف قلّاش
بنشین و شراب نوش و خوش باش
- ۱۹۰ پ [م]: ترجیع‌بند از جمال کاشی (مونس‌الاحرار، ج ۲، ص ۱۰۹۳)؛ با آغاز:
من مستم و رند و لایبالی
وین شیوه مراسست لایزالی
- ۱۹۱ پ [م]: ترجیع‌بند از جمال کاشی؛ با آغاز:
ما همه تشنه و زلال وصال
همه عالم گرفته مالا مال
- ۱۹۳ پ [م]: بخشی از ترجیع‌بند بلند سعدی (کلیات، ص ۶۵۱)؛ با آغاز:
ای زلف تو هر خمی کمندی
چشمت به کرشمه چشم‌پندی

- ۱۹۷ پ [ح]: ترجیع‌بند از اوحدی (دیوان، ص ۸۷)؛ با آغاز:
 در خرابات عاشقان کویست کاندَر آن خانۀ پری‌رویست
- ۲۰۲ ر [م]: ترجیع‌بند از سلمان ساوجی (دیوان، ص ۴۶۸)؛ با آغاز:
 ما‌م‌ریدان کوی خَمّاریم سر به مسجد فرو نمی‌آریم
- ۲۰۴ ر [م]: ترجیع‌بند از سلمان ساوجی (دیوان، ص ۴۷۴)؛ با آغاز:
 ماییم کشیده داغ شاهی مستان شراب صبحگاهی
- ۲۰۵ ر [م]: ترجیع‌بند از جلال‌الدین طبیب (دیوان، ص ۷۵)؛ با آغاز:
 الآن یفوح الاقحوان یختال من النّسیم بان^۱
- ۲۰۶ پ [م]: ترجیع‌بند از ناصر بخارایی (دیوان، ص ۱۳۷)؛ با آغاز:
 ای رخت آفتاب کشور دل سوز عشق تو عود مجمر دل^۲
- ۲۰۸ ر [ح]: انجامه بخش ترجیعات؛ بدین عبارات:
 «تمام شد ترجیعات بحمد الله و منه و الصلوة و السلم علی نبیّه محمد و آله بفرّ
 دولة پادشاه روی زمین سلطان مغیث الدّینا و الدّین ابوالفتح ابرهیم سلطان خلد
 الله تعالی سبحانه ملکه و خلافته و سلطانه».
- «مقطّعات [ابن یمین]»
- ۲۰۸ پ [م]: قطعه ابن‌یمین (دیوان، ص ۵۳۳)؛ با آغاز:
 خداوندا به حقّ آن کرامت که ما را در ازل کردی گرامی
- ۲۰۸ پ [م]: قطعه ابن‌یمین (دیوان، ص ۳۸۱)؛ با آغاز:
 خداوندا ز هر احسان که با ما نمودی در ضیافت‌خانه جود
- ۲۰۸ پ [م]: قطعه ابن‌یمین (دیوان، ص ۵۰۷)؛ با آغاز:
 الهی به هنگام پیسری مرا تمنّای نفس جوانان مده
- ۲۰۸ پ [ح]: قطعه ابن‌یمین (دیوان، ص ۵۲۰)؛ با آغاز:
 الهی زبان مرا در سخن روان دار پیوسته بر راستی

۱. نسخه: «ألا ان یفوح اقحوان | یختال من النّسیم بان». این بیت در متن چاپی دیوان نیز به شکل نادرست ضبط شده است. ضبط ما برابر با مقالة: «جعبه آینه کتاب ۵»، ص ۶۱۹ است.

۲. مصراع دوم از بیت سپسین به نادرست در اینجا ضبط شده است.

- ۲۰۹ ر [م]: قطعه ابن‌یمین (دیوان، ص ۳۶۲)؛ با آغاز:
ای دل گرت روزی دو سه دنیا نباشد بر مراد
خوش باش کاحوال جهان زانسان که آید بگذرد
- ۲۰۹ ر [م]: قطعه ابن‌یمین (دیوان، ص ۳۷۰)؛ با آغاز:
ای دل غم جهان مخور این نیز بگذرد
گیتی چو هست بر گذر این نیز بگذرد
- ۲۰۹ ر [م]: قطعه ابن‌یمین (دیوان، ص ۵۰۲)؛ با آغاز:
ای دل صبور باش بر احداث روزگار نیکو شود به صبر سرانجام کار تو
- ۲۰۹ ر [ح]: قطعه ابن‌یمین (دیوان، ص ۵۳۴)؛ با آغاز:
دلا پاس این یک سخن بازدار^۱ که دارد خواص دم عیسوی
- ۲۰۹ پ [م]: قطعه ابن‌یمین (دیوان، ص ۳۳۱)؛ با آغاز:
ای دل به جست و جوی هنر در جهان بگرد
باشد که آوریش به هر حیاتی به دست
- ۲۰۹ پ [م]: قطعه ابن‌یمین (دیوان، ص ۴۱۰)؛ با آغاز:
ای دل نصیحتم بشنو تا برون بری گوی مراد خویش ز چوگان^۲ روزگار
- ۲۰۹ پ [م]: قطعه ابن‌یمین (دیوان، ص ۳۳۵)؛ با آغاز:
ترک و تجرید است زاد اندر مضیق راه حق
هر که دارد توشه‌ای او را امید مخرج است
- ۲۱۰ ر [م]: قطعه ابن‌یمین (دیوان، ص ۳۶۲)؛ با آغاز:
ای خردمند چو روزی ز جهان خواهی رفت
مدّت عمر تو گر پنجه و گر صد باشد
- ۲۱۰ ر [م]: قطعه ابن‌یمین (دیوان، ص ۳۲۹)؛ با آغاز:
ای دل اگر زمانه به صد غم نشایدت
بنشین و صبر کن که صبوری دواى اوست

۱. نسخه بی‌نقطه است؛ چاپ: «گوش دار».

۲. دیوان: «مراد از خم چوگان».

- ۲۱۰ ر [م]: قطعه ابن‌یمین (دیوان، ص ۳۶۳)؛ با آغاز:
 ای دل ارچند در سفر خطر است کس سفر بی خطر کجا یابد
- ۲۱۰ پ [م]: غزل کوتاه ابن‌یمین (دیوان، ص ۵۲۰)؛ با آغاز:
 ای دل ز پی جهان چه پویی وز زحمت جسم و جان چه جویی
- ۲۱۰ پ [م]: قطعه ابن‌یمین (دیوان، ص ۳۶۳)؛ با آغاز:
 ای که^۱ از احداث روزگار نگردی بدکنش و زشت‌خو که نیک نباشد
- ۲۱۰ پ [م]: قطعه ابن‌یمین (دیوان، ص ۴۱۶)؛ با آغاز:
 چهار رکن جهان را بساط نرد انگار خلاقش چو حریفان متشغل به قمار
- ۲۱۱ ر [م]: غزل ابن‌یمین (دیوان، ص ۴۱۲)؛ با آغاز:
 ای دل از این جهان دل‌آزار درگذر وز تنگنای گنبد دوآر درگذر
- ۲۱۱ ر [م]: قطعه ابن‌یمین (دیوان، ص ۳۸۵)؛ با آغاز:
 روزگاری که ز کس هیچ گزندت نرسد
 و اندر او وجه معاشی به نظامت باشد
- ۲۱۱ ر [ح]: قطعه ابن‌یمین (دیوان، صص ۴۵۰ و ۴۵۲)؛ با آغاز:
 مرد ثابت‌قدم آن است که از جا نرود
 و رچه سرگشته بود گرد زمین همچو فلک
- ۲۱۱ پ [م]: قطعه ابن‌یمین (دیوان، ص ۳۴۱)؛ با آغاز:
 رزق مقسوم و وقت معلوم است ساعتی پیش و لحظه‌ای پس نیست
- ۲۱۱ پ [م]: قطعه ابن‌یمین (دیوان، ص ۴۳۵)؛ با آغاز:
 سعی در تنقیص قدر خویش کرد هر که کرد اهمال در تکمیل نفس
- ۲۱۱ پ [م]: قطعه ابن‌یمین (دیوان، ص ۵۲۷)؛ با آغاز:
 با من پدر که باد پر از نور مرقدش گفتا شنیده‌ای که چه گفته‌ست عاقلی
- ۲۱۱ پ [ح]: قطعه ابن‌یمین (دیوان، ص ۴۹۸)؛ با آغاز:
 هرچند روزگار کند پست مرد را از همّت بلند نشاید بکاستن

۱. چاپ: «ای دل».

۲. این قطعه در متن چاپی در دو بخش جداگانه چاپ شده است.

- ۲۱۱ پ [ح]: قطعه ابن‌یمین (دیوان، ص ۳۱۵)؛ با آغاز:
 خرد چون کند دوستی با کسی که با دشمنان باشد او را صفا
- ۲۱۲ ر [م]: قطعه ابن‌یمین (دیوان، ص ۴۹۵)؛ با آغاز:
 می نوش و شاد باش و طرب کن که دم به دم
 نو مهره‌ای برآید از این حقه کهن
- ۲۱۲ ر [م]: قطعه ابن‌یمین (دیوان، ص ۳۶۴)؛ با آغاز:
 ای دل ایام مستیت بگذشت بعد از اینت به هوش باید بود
- ۲۱۲ ر [م]: قطعه ابن‌یمین (دیوان، ص ۳۳۳)؛ با آغاز:
 پادشاهی نزد اهل معرفت آزادگیست
 هر که بند آرزو برداشت از دل پادشاست
- ۲۱۲ پ [م]: قطعه ابن‌یمین (دیوان، ص ۵۲۴)؛ با آغاز:
 اگرچه ابر بلای سپهر زنگاری فشانند بر گل زردم سرشک گلناری
- ۲۱۲ پ [م]: قطعه ابن‌یمین (دیوان، ص ۳۹۰)؛ با آغاز:
 عقل می‌گوئیم از عالم وحدت مگذر که بسی دوست‌نما دشمن بدخواه بود
- ۲۱۲ پ [م]: قطعه ابن‌یمین (دیوان، ص ۴۰۴)؛ با آغاز:
 هر که را با خود مصاحب می‌کنی بنگرش تا خویش را چون می‌زید
- ۲۱۲ پ [ح]: قطعه ابن‌یمین (دیوان، ص ۵۱۲)؛ با آغاز:
 دلا ز حال بد خود جزع مکن زنه‌ار صبور باش چه دانی نکو شود ناگاه
- ۲۱۳ ر [م]: قطعه ابن‌یمین (دیوان، ص ۳۶۴)؛ با آغاز:
 اصلت ای دل چو ز خاک است بلندی مطلب
 عنصر خاک نه مایل سوی پستی باشد
- ۲۱۳ ر [م]: قطعه ابن‌یمین (دیوان، ص ۵۴۴)؛ با آغاز:
 مزن دم از آنچت گزیر است از آن که حمل افتد این شیوه بر بیهشی
- ۲۱۳ ر [م]: قطعه ابن‌یمین (دیوان، ص ۳۲۶)؛ با آغاز:
 آن کس که جوینی و گلیمیش به دست است
 گر زین دو فزون می‌طلبید آزرست است

- ۲۱۳ پ [م]: قطعه ابن‌یمین (دیوان، ص ۱۸۱)؛ با آغاز:
 الا ای دل اگر خواهی تماشاگاه علوی را
 بسان قدسیان برشو به بام گنبد مینا
- ۲۱۳ پ [م]: قطعه ابن‌یمین (دیوان، ص ۴۰۰)؛ با آغاز:
 مکن هرگز ستم بر زبردستان که ایشان چون تو حق را بندگاند
- ۲۱۳ پ [م]: قطعه ابن‌یمین (دیوان، ص ۳۵۶)؛ با آغاز:
 هر که در کار خویش مشوره کرد گلبن باغ دولتش بشکفت
- ۲۱۳ پ [م]: قطعه ابن‌یمین (دیوان، ص ۴۱۴)؛ با آغاز:
 باشد لئیم در نظر عقل چون شبه بی‌قیمت و کریم بود در بها چو دُر
- ۲۱۳ پ [ح]: قطعه ابن‌یمین (دیوان، ص ۴۴۲)؛ با آغاز:
 کسی که لاف بزرگی همی‌زند بنگر که تا چگونه کند پیش عقل اثباتش
- ۲۱۴ ر [م]: قطعه ابن‌یمین (دیوان، ص ۴۱۴)؛ با آغاز:
 تا خرد هم‌ره و دولت بودت یار مکن^۱
 هیچ کاری که از آن غیر تو یابد ضرری
- ۲۱۴ ر [م]: قطعه ابن‌یمین (دیوان، ص ۴۰۸)؛ با آغاز:
 اهل خرد که دنیی^۲ فانی طلب کنند
 جز بر سه چیز نیست در آن حالشان نظر
- ۲۱۴ ر [م]: قطعه ابن‌یمین (دیوان، ص ۵۳۱)؛ با آغاز:
 چو روزگار به کام تو گشت و دولت یار
 بکوش تا دل آزرده‌ای به دست آری
- ۲۱۴ ر [ح]: قطعه ابن‌یمین (دیوان، ص ۵۳۷)؛ با آغاز:
 صحبت صاحب‌نظر باید که باشد با دو کس
 یا کریمی نامجوی و یا حکیمی راست‌گوی
- ۲۱۴ پ [م]: قطعه ابن‌یمین (دیوان، ص ۴۳۹)؛ با آغاز:
 دشمن خرد را حقیر میدان خواه بیگانه گیر و خواهی خویش

۱. دیوان: «با خرد هم‌ره و دولب بادب باز مکن»؛ نسخه ما درست‌تر می‌نماید.

۲. نسخه: «دنیای».

- ۲۱۴ پ [م]: قطعه ابن‌یمین (دیوان، ص ۴۵۴)؛ با آغاز:
بتابیی رخ ای دل ز مال و منال گر آگاه گردی ز حال مآل
- ۲۱۴ پ [ح]: قطعه ابن‌یمین (دیوان، ص ۴۰۸)؛ با آغاز:
ای پسر هم‌نشین اگر خواهی هم‌نشینی طلب ز خود بهتر
- ۲۱۵ ر [م]: قطعه ابن‌یمین (دیوان، ص ۳۲۷)؛ با آغاز:
ای که در جمع [مال] می‌بینم از همه چیزها فزون هوست
- ۲۱۵ ر [م]: قطعه ابن‌یمین (دیوان، ص ۵۰۳)؛ با آغاز:
پدری با پسر به شفقت گفت که پسندیده دار عادت و خو
- ۲۱۵ ر [م]: قطعه ابن‌یمین (دیوان، ص ۴۲۱)؛ با آغاز:
شنیدم که عیسی علیه‌السلام تضرع‌کنان گفت کای کردگار
- ۲۱۵ پ [م]: قطعه ابن‌یمین (دیوان، ص ۳۲۷)؛ با آغاز:
ای دل اندر جهان کریم مجوی کاندرا این عهد آن نخواهی یافت
- ۲۱۵ پ [ح]: قطعه ابن‌یمین (دیوان، ص ۳۱۳)؛ با آغاز:
ابن‌یمین اگر همه عالم به کام تست باید کز آن فرح نفزاید دل تو را
- ۲۱۶ ر [م]: قطعه ابن‌یمین (دیوان، ص ۳۶۷)؛ با آغاز:
ای دل مدار امید کرم ز اهل روزگار کآنها که بوده‌اند کریمان نمانده‌اند
- ۲۱۶ ر [م]: قطعه ابن‌یمین (دیوان، ص ۵۰۶)؛ با آغاز:
ملک عزت گرت همی‌باید از من این پند مشفقانه شنو
- ۲۱۶ ر [م]: قطعه ابن‌یمین (دیوان، ص ۵۴۷)؛ با آغاز:
یکی پرسید از افلاطون به گاه نزع کای دانا
کجا دفنت کنم وقتی که روی از خلق برتابی
- ۲۱۶ ر [ح]: قطعه ابن‌یمین (دیوان، ص ۵۲۲)؛ با آغاز:
ای دل ار داری هوای سروری پاشنده باش
بر جهان ابراز چه سرور باشد از پاشندگی
- ۲۱۶ پ [م]: قطعه ابن‌یمین (دیوان، ص ۴۵۳)؛ با آغاز:
ای برادر هیچ اگر داری ز حال خود خبر
پس چرا باید که باشد یک دمت پروای قال

- ۲۱۶ پ [م]: قطعه ابن‌یمین (دیوان، ص ۴۴۰)؛ با آغاز:
 در مجلسی که همدم آزادگان شوی صافی و دلگشای به کردار باده باش
- ۲۱۶ پ [ح]: قطعه ابن‌یمین^۱؛ با آغاز:
 کسی کش به بند و به سجنی فگند سپهر جفایبشۀ منقلب
- ۲۱۷ ر [م]: قطعه ابن‌یمین (دیوان، ص ۳۳۱)؛ با آغاز:
 ای دل از احوال خود می‌باش دائم با خبر
 طمطراق خواجگی روزی سه چاری بیش نیست
- ۲۱۷ ر [م]: قطعه ابن‌یمین (دیوان، ص ۳۶۰)؛ با آغاز:
 هر که دارد کفاف عیش چنان که نباشد در آن به کس محتاج
- ۲۱۷ ر [م]: قطعه ابن‌یمین (دیوان، ص ۴۶۲)؛ با آغاز:
 هر چه آن آشکار نتوان کرد مکن اندر نهان به هیچ سبیل
- ۲۱۷ ر [ح]: قطعه ابن‌یمین (دیوان، ص ۴۸۵)؛ با آغاز:
 بر تو پاشم ز بحر خاطر خویش سخنی همچو لؤلؤ و مرجان
- ۲۱۷ پ [م]: قطعه ابن‌یمین (دیوان، ص ۴۸۶)؛ با آغاز:
 هر چه در آشکار باید خواست عذر در کردنش مکن پنهان
- ۲۱۷ پ [م]: قطعه ابن‌یمین^۲؛ با آغاز:
 کام دل از کسی که ترش رو بُود مخواه
 تا در زمانه بد نکنی ذکر خویشتن
- ۲۱۷ پ [م]: قطعه ابن‌یمین^۳؛ با آغاز:
 یک دو روزی که بدین کهنه‌رباط افتادیم
 دل در او می‌توان بست چو در دار مقام
- ۲۱۷ پ [ح]: قطعه ابن‌یمین (دیوان، ص ۴۸۲)؛ با آغاز:
 ای عزیز از نصیحتی کمنمت در بد و نیک آن تفکر کن

۱. این قطعه در متن چاپی دیوان یافته نشد اما دو قطعه بسیار شبیه بدان در دیوان (صص ۳۲۱ و ۳۲۲) دیده می‌شود.

۲. این قطعه در متن چاپی دیوان یافته نشد.

۳. این قطعه در متن چاپی دیوان یافته نشد.

- ۲۱۸ ر [م]: قطعه ابن‌یمین (دیوان، ص ۴۴۹)؛ با آغاز:
دلا گر می‌توان کردن منه پیش سران گردن
تو را خود وجه نان خوردن رساند رازق مطلق
- ۲۱۸ ر [م]: قطعه ابن‌یمین (دیوان، ص ۳۵۰)؛ با آغاز:
گر جهانی ز دست تو برود مخور اندوه آن که چیزی نیست
- ۲۱۸ ر [م]: قطعه ابن‌یمین (دیوان، ص ۳۷۲)؛ با آغاز:
ای دل آگه نیستی کز پیکرت باد فنا
ناگه انگیزد غباری چون ز میدان گرد گرد
- ۲۱۸ پ [م]: قطعه ابن‌یمین (دیوان، ص ۳۳۹)؛ با آغاز:
خدایی که بنیاد هستیت را به روز ازل اندرافگند خشت
- ۲۱۸ پ [م]: قطعه ابن‌یمین (دیوان، ص ۴۷۶)؛ با آغاز:
هر که بر حضرت دادار توکل دارد مخلصی زود پدید آیدش از قید هموم
- ۲۱۸ پ [م]: قطعه ابن‌یمین (دیوان، ص ۳۴۱)؛ با آغاز:
رسد ای دل به تو روزی تو بی سعی ولیک
از گداطبعی خویش هوس خواستن است
- ۲۱۸ پ [ح]: قطعه ابن‌یمین^۱؛ با آغاز:
گر ضبط مال خویش به قانون نمی‌کنم عذرم به نزد مردم دانا ممهّد است
- ۲۱۹ ر [م]: قطعه ابن‌یمین (دیوان، ص ۳۸۵)؛ با آغاز:
در جهان هر جا که هست آزاده‌ای بند غم از تنگ‌دستی می‌کشد
- ۲۱۹ ر [م]: قطعه ابن‌یمین (دیوان، ص ۴۳۶)؛ با آغاز:
ای بسا فیلسوف کارآگاه که به مردی ببرد کار ز پیش
- ۲۱۹ ر [ح]: قطعه ابن‌یمین (دیوان، ص ۳۵۸)؛ با آغاز:
هنرمند باشد بسان گهر که هر کس مر او را خریدار نیست
- ۲۱۹ پ [م]: قطعه ابن‌یمین (دیوان، ص ۳۳۹)؛ با آغاز:
در جهان هر چه می‌کنند عوام نزد خاصان رسوم و عادات است

۱. این قطعه در متن چاپی دیوان یافته نشد.

- ۲۱۹ پ [م]: قطعه ابن‌یمین (دیوان، ص ۴۷۵)؛ با آغاز:
 مرا هست در خم می خوش‌گوار نهاد ز بهر ندیمی کریم
- ۲۱۹ پ [م]: قطعه ابن‌یمین (دیوان، ص ۴۶۲)؛ با آغاز:
 ای دل ار گوش سوی من داری کنم از حال عالمت اعلام
- ۲۱۹ پ [ح]: قطعه ابن‌یمین (دیوان، ص ۴۵۸)؛ با آغاز:
 عزت خلق اگر نگه داری نکشی در دسر ز قال و ز قیل
- ۲۲۰ ر [م]: قطعه ابن‌یمین (دیوان، ص ۴۹۱)؛ با آغاز:
 زندگانی به کنج عافیتی بی مشقت چو می‌توان کردن
- ۲۲۰ ر [م]: قطعه ابن‌یمین (دیوان، ص ۳۵۵)؛ با آغاز:
 نکنند عمر خویشتن ضایع هر که در عقل او قصوری نیست
- ۲۲۰ ر [م]: قطعه ابن‌یمین (دیوان، ص ۳۲۲)؛ با آغاز:
 من ار چند با دل بسی گفته‌ام که چون هست کار جهان منقلب
- ۲۲۰ ر [ح]: قطعه ابن‌یمین (دیوان، ص ۳۸۹)؛ با آغاز:
 صبر در کارها چه نیک و چه بد از امارات بخردی باشد
- ۲۲۰ ر [ح]: قطعه ابن‌یمین (دیوان، ص ۳۳۹)؛ با آغاز:
 دانی بزرجمهر حکیم جهان چه گفت
 بشنو که بشنود سخنش هر که عاقل است
- ۲۲۰ پ [م]: قطعه ابن‌یمین (دیوان، ص ۴۱۷)؛ با آغاز:
 خرم آزاده‌ای که نشناسد کسش اندر جهان ز جمع بشر
- ۲۲۰ پ [م]: قطعه ابن‌یمین (دیوان، ص ۴۲۹)؛ با آغاز:
 مرا نام اگر نیک و گر [بد] بود چو رفتم از آنم چه ننگ^۱ و چه عار
- ۲۲۰ پ [م]: قطعه ابن‌یمین (دیوان، ص ۳۹۳)؛ با آغاز:
 کسی کاو خموش است و پشمینه‌پوش میان شیاطین^۲ سروشی کند

۱. چاپ: «چه فخر».

۲. چاپ: «خلایق».

- ۲۲۰ پ [ح]: قطعه ابن‌یمین^۱؛ با آغاز:
 کار امروز هر که فردا کرد نشود بر مراد خود پیروز
- ۲۲۰ پ [ح]: قطعه ابن‌یمین (دیوان، ص ۳۳۲)؛ با آغاز:
 اگر در حوادث که پیش آیدت به درگاه ایزد پناهد^۲ دلت
- ۲۲۱ ر [م]: قطعه ابن‌یمین (دیوان، ص ۴۳۶)؛ با آغاز:
 هر که راهمّتی بلند بود راه یابد به منتهای پیوس^۳
- ۲۲۱ ر [م]: قطعه ابن‌یمین (دیوان، ص ۴۷۳)؛ با آغاز:
 فیلسوفی که من در اسرارش به بد و نیک بودمی محرم
- ۲۲۱ ر [م]: قطعه ابن‌یمین (دیوان، ص ۴۶۱)؛ با آغاز:
 هر که بندد کمر به خدمت خلق چون خردمند باشد و فاضل
- ۲۲۱ ر [ح]: قطعه ابن‌یمین (دیوان، ص ۳۹۳)؛ با آغاز:
 کی تواند بود بی وجه معاش هر که اندر عالم هستی بود
- ۲۲۱ پ [م]: قطعه ابن‌یمین (دیوان، ص ۳۶۸)؛ با آغاز:
 ای دل آخر تو را که بار هوس بر تن زار ناتوان باشد
- ۲۲۱ پ [م]: قطعه ابن‌یمین (دیوان، ص ۳۸۲)؛ با آغاز:
 دو دست با هم اگر یک‌دلند در همه کار هزار طعنه دشمن به نیم جو نخرند
- ۲۲۱ پ [م]: قطعه ابن‌یمین^۴؛ با آغاز:
 بر هر که عطا پاشی باشی تو امیر او وز هر که عطا جستی گشتی تو اسیر او
- ۲۲۱ پ [ح]: قطعه ابن‌یمین (دیوان، ص ۴۸۸)؛ با آغاز:
 خرم آن کس که لقمه‌ای دارد و او نه مأمور و نه امیر کسان
- ۲۲۲ ر [م]: قطعه ابن‌یمین (دیوان، ص ۵۳۵)؛ با آغاز:
 دست اگر در دهان شیر کنی وز پی قوت لقمه برداری
- ۲۲۲ ر [م]: قطعه ابن‌یمین (دیوان، ص ۳۶۹)؛ با آغاز:
 آنها که داشتند شدند و گذاشتند زآنسان گذاشتند که گویی نداشتند

۱. این قطعه در دیوان چاپی یافته نشد.

۲. نسخه: «بناهت»؛ متن برابر با چاپ دیوان است.

۳. نسخه: «بمتهای بنفوس»؛ متن برابر با چاپ دیوان است.

۴. این قطعه در متن چاپی دیوان یافته نشد.

- ۲۲۲ ر [م]: قطعه ابن‌یمین (دیوان، ص ۵۰۴)؛ با آغاز:
 ز آتیش مجمر ار کشم دودی بی‌نیازم ز عودسوزی او
- ۲۲۲ ر [ح]: قطعه ابن‌یمین (دیوان، ص ۵۳۵)؛ با آغاز:
 ز مخلوق کاری گشایش نگیرد دل اندر خدا بند اگر کار خواهی
- ۲۲۲ پ [م]: قطعه ابن‌یمین (دیوان، ص ۴۱۸)؛ با آغاز:
 دوش با خود نفسی مصلحت دنیا را می‌زدم هندسه‌ای در بد و در نیک امور
- ۲۲۲ پ [م]: قطعه ابن‌یمین (دیوان، ص ۴۹۹)؛ با آغاز:
 هست کار سعادت دنیا راست همچون مناره برفین
- ۲۲۲ پ [ح]: قطعه ابن‌یمین (دیوان، ص ۴۷۵)؛ با آغاز:
 مدتی در ره هوا و هوس عرصه بر و بحر پیمودم
- ۲۲۳ ر [م]: قطعه ابن‌یمین (دیوان، ص ۳۵۵)؛ با آغاز:
 معنی طلب که بر در و دیوار صورتت مغز است نزد مردم دانا غرض نه پوست
- ۲۲۳ ر [م]: قطعه ابن‌یمین (دیوان، ص ۴۴۳)؛ با آغاز:
 مرا سپهر چو نرادر مهره‌دزد آید که دانه دل آزادگان بود خصلش
- ۲۲۳ ر [ح]: قطعه ابن‌یمین (دیوان، ص ۳۹۶)؛ با آغاز:
 گفتند که صحبت بزرگان از رنج نیباز وارها نند
- ۲۲۳ پ [م]: قطعه ابن‌یمین (دیوان، ص ۵۰۶)؛ با آغاز:
 مرد عاقل نرود از پی کاری که در آن هر کسی تهمت دیگر نهد اندر حق او
- ۲۲۳ پ [م]: قطعه ابن‌یمین (دیوان، ص ۳۵۷)؛ با آغاز:
 هر که را در جهان همی‌بینی در بن چاه یا سر گاهیست
- ۲۲۳ پ [ح]: قطعه ابن‌یمین (دیوان، ص ۴۸۹)؛ با آغاز:
 دلا در نیک و بد بی‌اختیاری چنین آمد ز بدو فطرت آیین
- ۲۲۴ ر [م]: قطعه از سلمان ساوجی (دیوان، ص ۴۵۰)؛ با آغاز:
 ای کریمی که چون نسیم سحر باغ خلق تو را هوادارم
- ۲۲۴ ر [م]: قطعه از سلمان ساوجی (دیوان، ص ۴۱۳)؛ با آغاز:
 پادشاهها مهد اعلی می‌رود سوی شکار
 لیک از اسباب شدن ما را مهیا هیچ نیست

- ۲۲۴ ر [ح]: قطعه از سلمان ساوجی (دیوان، ص ۴۳۴)؛ با آغاز:
ای جوان بختی که در ایام عدلت باد صبح
دختران غنچه را تعلیم مستوری دهد
- ۲۲۴ پ [م]: قطعه از انوری (مونس/لاحرار، ج ۲، ص ۹۲۶)؛ با آغاز:
دلّم از کار این فلک بگرفت که نه عقدش به موضع است و نه حلّ
- ۲۲۴ پ [ح]: قطعه از کمال‌الدین اسمعیل (دیوان، ص ۶۶۵)؛ با آغاز:
مراسی و دو خدمتگار بودند همه یک‌خانه و یک‌روی و یک‌رای
- ۲۲۵ ر [م]: قصیده از کمال‌الدین اسمعیل (دیوان، ص ۶۴۰)؛ با آغاز:
دور گردون با همه کس بدفعالی می‌کند خاص با ما مقصدهای لایالی می‌کند
- ۲۲۵ پ [م]: قطعه از سعدی (کلیّات، ص ۸۳۲)؛ با آغاز:
سگی شکایت ایّام با سگی می‌گفت نبینیم که چه شوریده‌حال و مسکینم
- ۲۲۵ پ [م]: قطعه از انوری (دیوان، ج ۲، ص ۷۵۱)؛ با آغاز:
ای خواجه مکن تا بتوانی طلب علم کاندر طلب راتب هر روزه بمانی
- ۲۲۵ ر [ح]: قطعه از سلمان ساوجی (دیوان، ص ۴۴۳)؛ با آغاز:
ای وزیری که ملک جاه تراست از سماوات و ارض افزون عرض
- ۲۲۶ ر [م]: قطعه از سلمان ساوجی (دیوان، ص ۴۴۲)؛ با آغاز:
عاشقی شمعاً از آن رو چون منت چهره زرد است و چشم اشک‌پاش^۲
- ۲۲۶ ر [م]: قطعه از سلمان ساوجی (دیوان، ص ۴۶۰)؛ با آغاز:
بر بتان حسن و جوانی مفروش ای جوان گرچه بغایت خوبی
- ۲۲۶ ر [م]: قطعه از سلمان ساوجی (دیوان، ص ۴۳۳)؛ با آغاز:
خدایگانا چون شد اشارتت که رهی به ملک فارس به تحصیل وجه زر برود
- ۲۲۶ ر [ح]: انجامة نسخه با این عبارات:
«اللّٰهُمَّ اَبْدْ دَوْلَةِ السُّلْطَانِ الْعَظْمِ الْخَاقَانِ الْعَدْلِ الْاَكْرَمِ مَوْلَى الْمُلُوكِ الْعَرَبِ وَالْعَجْمِ
ظَلَّ اللهُ فِي الْاَرْضَيْنِ قَهْرْمَانَ الْمَاءِ وَالطَّيْنِ الْوَاتِقِ بِالْمَلِكِ الْمَنَّانِ مَغِيْثِ السُّلْطَنَةِ وَ
الدُّنْيَا وَالدِّينِ ابُو الْفَتْحِ اِبْرَهِيْمَ سُلْطَانَ خَلْدِ اللهِ تَعَالَى مَلِكُهُ وَخَلَافَتُهُ وَ[...]-انّه».

۱. این قطعه در متن چاپی دیوان یافته نشد.

۲. نسخه: «اشک‌بار» [لغزش کاتب].

نمایه نام سرایندگان

- ابن خطیب پوشنگ: ۷۵ پ
 ابن یمن فریومدی: ۲۰۸ پ تا ۲۲۳ پ
 ابواللیث گرگانی: (نک: بالیث گرگانی)
 اثیرالدین اخسیکتی^۱: ۱ پ
 اثیرالدین اومانی: ۱۲۹ پ، ۱۷۰ پ
 ادیب صابر ترمذی: ۶۴، ۹۰،
 ادیب طبری (/نطنزی): ۶۱
 ازرقی هروی: ۱۰۲، ۱۲۴، ۱۲۵ پ
 امامی هروی: ۶، ۳۴، ۱۴۷، ۱۵۴، ۱۷۸،
 ۱۷۹، ۱۷۹ ر
 امیر معزی: ۵۵، ۷۴، ۱۰۵ پ
 انوری: ۸۳، ۹۶، ۹۸، ۹۹، ۱۰۰، ۱۰۳،
 ۱۴۱، ۱۴۶، ۲۲۴، ۲۲۵ پ
 اوحدی مراغه‌ای: ۱۹۷ پ
 بالیث گرگانی: ۱۴۲ پ
 بدرالدین جاجرمی: ۵، ۱۰، ۳۶، ۳۶ پ،
 ۳۷، ۵۲، ۵۳، ۵۸، ۶۲، ۶۸ پ،
 ۱۵۴، ۱۷۱ ر
 بدیعی سیفی: ۸۶ ر
 جلال‌الدین طیبیب: ۲۰۵ ر
 جمال‌الدین عبدالرزاق اصفهانی: ۲۸ ر
 جمال‌الدین علف: ۴۶ ر
 جمال سمرقندی: ۳۵ ر
 جمال کاشی: ۱۹۰، ۱۹۱ پ
 حسن غزنوی: ۸۵ ر
- حسن کاشی^۲: ۹۴ پ
 حسن متکلم: [پاورقی] ۱۴۳
 خاقانی شروانی: ۷۱، ۹۳ پ،
 خطیب شیخ کبیر کازرونی: ۴۸ ر
 خواجوی کرمانی: ۷، ۱۳ پ
 دختر کعب (ظ: رابعه بنت کعب قزداری): ۶۸
 پ
 ذوالفقار شروانی: ۷۰ ر
 رابعه بنت کعب قزداری: (نک: دختر کعب)
 رشیدالدین وطواط: ۳۳، ۳۴ پ، ۷۰، ۸۲
 پ، ۱۷۵، ۱۷۵ پ، ۱۷۶ پ
 رفیع‌الدین لبنانی: ۱۱۰، ۱۱۵، ۱۱۶، ۱۱۹،
 ۱۲۰، ۱۲۲، ۱۲۸، ۱۲۸ پ، ۱۳۹،
 ۱۵۹، ۱۸۷ ر
 رکن‌الدین دعویدار قمی: ۱۱۸، ۱۳۷ پ
 سعدی: ۱۹۳، ۲۲۵ پ
 سعید هروی (سعد سعید هروی): ۶۶، ۱۳۱ پ،
 ۱۳۳، ۱۳۷، ۱۴۱، ۱۷۷ ر
 سلمان ساوجی: ۶، ۱۰، ۱۵ پ [ظ]، ۱۶
 پ، ۱۷، ۶۷، ۱۶۴، ۱۶۶، ۱۸۴ پ،
 ۱۸۵، ۱۸۶، ۲۰۲، ۲۰۴، ۲۲۴، ۲۲۵
 پ، ۲۲۶ ر
 سنائی غزنوی: ۱۸، ۱۹ پ، ۱۰۷ ر
 سوزنی سمرقندی: ۲، ۳ پ
 سید عزالدین: ۶۸ پ
 سیف اعرج: ۱۰۸ ر

۱. شعر مندرج در صفحه ۱ پ در نسخه به نام اثیر اومانی ثبت شده است که درستش اثیر اخسیکتی است.

۲. نسخه: «کاشکی».

- سیفی نیشابوری: ۶۳ پ
 شرف‌الدین تبریزی: ۱۷۲ پ
 شرف‌الدین فضل‌الله قزوینی: ۳۷، ۶۹، ۶۹ پ
 شمس‌الدین طبسی: ۵، ۱۴۰، ۱۴۰ پ، ۱۵۸
 ر، ۱۶۲، ۱۶۲ پ، ۱۶۳، ۱۷۷ ر
 شمس‌الدین محمد گل‌اندام: ۴۵ پ
 شیخی: ۴۷، ۴۸ پ
 صاین‌الدین شیرازی: ۹۲ ر
 طرطری (حکیم...): ۱۳۸ پ
 ظهیرالدین فاریابی: ۸۰، ۱۰۱، ۱۰۹ پ، ۱۱۳
 ر، ۱۱۳ پ، ۱۲۰ پ، ۱۵۵، ۱۵۶، ۱۵۶ پ،
 ۱۵۷، ۱۶۰ پ، ۱۶۱ پ، ۱۶۹ پ، ۱۷۹ پ،
 ۱۸۰، ۱۸۰ پ، ۱۸۱ پ
 عبدالواسع جبلی: ۵۱ پ، ۹۱ پ
 عثمان مختاری: ۵۰ پ، ۱۰۶ ر
 عز‌الدین: (نک: سید عز‌الدین)
 عزیزالدین مشتملی (/عزیز مشتملی): ۶۴ پ
 عسجدی: ۵۸ ر
 عمید لوبیکی: ۵۵ ر
 عنصری: ۵۴ پ، ۱۰۴ پ
 فخرالدین عراقی: ۱۸۹ پ
 فرخاری: ۶۱ پ
 فرّخی سیستانی: ۵۶ پ
 فریداحول: ۴، ۹، ۲۳ پ، ۲۴، ۲۴ پ،
 ۲۵ پ، ۲۶، ۲۷، ۲۷، ۲۸ پ، ۵۳، ۷۳
 ر، ۷۳ پ، ۱۰۱ پ، ۱۳۵ پ، ۱۳۶، ۱۴۸ پ،
 ۱۵۳ ر
 فضل‌الله قزوینی: (نک: شرف‌الدین فضل‌الله
 قزوینی)
- فلکی شروانی: ۵۹، ۸۷ ر
 فیروز کاتب: ۵۴ ر
 قطب‌الدین ابن زنگی عجم: ۴۹، ۵۰ ر
 قطران تبریزی: ۵۹ پ
 قوام گنجه (گویا: قوامی مطرزی): ۵۱ ر
 قوامی مطرزی گنجوی: ۲۹ پ
 کازرونی: (نک: خطیب شیخ کبیر کازرونی)
 کمال‌الدین اسمعیل اصفهانی: ۲، ۷ پ، ۲۰ پ،
 ۲۲، ۶۵، ۷۶ پ، ۱۰۸، ۱۲۶ پ، ۱۳۰ پ،
 ۱۳۴، ۱۳۴ ر، ۱۳۴ پ، ۱۵۰ پ، ۱۵۱ پ، ۱۵۲ پ،
 ۱۶۶ پ، ۱۶۷، ۱۶۹، ۱۷۳ پ، ۱۸۶ پ، ۲۲۴
 پ، ۲۲۵ ر
 کمال‌الدین سیم‌کش سمرقندی: ۱۴۳ ر
 لامعی گرگانی: ۶۰ پ
 لطفی (از سرایندگان دربار ابراهیم میرزا): ۴۳
 پ، ۴۴، ۴۴ پ
 مجد همگر: ۱۸۸ ر
 مجیرالدین بیلقانی: ۸۸ پ، ۱۴۹ ر
 مختاری: (نک: عثمان مختاری)
 مسعود سعد سلمان: ۱۴۴ ر
 ناصر بخارایی: ۲۰۶ پ
 نجم‌الدین سمنانی: ۱۲۳ پ
 نجیب‌الدین جریاذقانی: ۸۱ پ، ۱۰۴، ۱۱۱ ر،
 ۱۱۲، ۱۱۴، ۱۱۴، ۱۱۶ پ، ۱۱۹ پ، ۱۲۱
 ر، ۱۲۲، ۱۵۸ پ، ۱۶۳ پ، ۱۶۴، ۱۷۱ پ،
 ۱۸۴، ۱۸۷ پ
 نصیر ادیب: ۶۲ ر
 نظامی گنجوی: ۱۴۵ ر

کتابنامه

- بدایع الافکار فی صنایع الاشعار، میرزا حسین واعظ کاشفی سبزواری، دکتر میرجلال‌الدین کزازی، تهران، نشر مرکز، ۱۳۶۹ خ.
- تحلیل دیوان و شرح حال عماد‌الدین فقیه کرمانی، نگارش دکتر احمد ناظرزاده کرمانی، تهران، انتشارات سروش، ۱۳۷۴ خ.
- جعبه آینه کتاب ۵، محمد افشین وفایی، بخارا، پیاپی ۸۳ [مهر و آبان ۱۳۹۰ خ]، ص ۶۱۹.
- حکیم سوزنی سمرقندی [دیوان...]، تصحیح دکتر ناصرالدین شاه‌حسینی، تهران، بی‌نا [ظ: مصحح]، بی‌تا (نیز نک: دیوان حکیم سوزنی سمرقندی).
- دیوان اثیرالدین آخسیکتی (اخسیکتی)، رکن‌الدین همایونفرخ، تهران، کتابفروشی رودکی، ۱۳۳۷ خ.
- دیوان ادیب صابر ترمذی، به کوشش محمدعلی ناصح، تهران، مؤسسه مطبوعاتی علمی، بی‌تا.
- دیوان ازرقی ← دیوان حکیم ازرقی هروی
- دیوان اشعار ابن یمین فریومدی، حسینعلی باستانی‌راد، تهران، انتشارات کتابخانه سنائی، ۱۳۶۳ خ [چ ۲].
- دیوان اشعار ناصر بخارائی، به کوشش دکتر مهدی درخشان، تهران، انتشارات بنیاد نیکوکاری نوریانی، ۱۳۵۳ خ.
- دیوان امامی هروی، به کوشش همایون شهیدی، تهران، انتشارات علی‌اکبر علمی، بی‌تا.
- دیوان امیرمعزی ← دیوان کامل امیرمعزی
- دیوان انوری (۲ ج)، به کوشش محمدتقی مدرس رضوی، تهران، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۶۴ خ [چ ۲].
- دیوان جلال طیب شیرازی، به کوشش نصرالله پورجوادی، تهران، فرهنگستان زبان و ادب فارسی، ۱۳۸۹ خ.
- دیوان جمال‌الدین عبدالرزاق اصفهانی ← دیوان کامل استاد جمال‌الدین محمد بن عبدالرزاق اصفهانی
- دیوان حسن کاشی، کمال‌الدین حسن بن محمود کاشی، به کوشش سیدعباس رستاخیز، تهران، کتابخانه موزه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی، ۱۳۸۸ خ.
- دیوان حکیم ابوالمجد مجدود بن آدم سنائی غزنوی، تصحیح مدرس رضوی، تهران، انتشارات کتابخانه سنائی، بی‌تا.

- دیوان حکیم ازرقی هروی، به کوشش علی عبدالرّسولی، تهران، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۳۶ خ.
- دیوان حکیم سوزنی سمرقندی، دکتر ناصرالدین شاه حسینی، تهران، امیرکبیر، ۱۳۳۸ خ (نیز نک: حکیم سوزنی سمرقندی).
- دیوان حکیم عسجدی مروزی، گردآوری طاهری شهاب، تهران، ابن سینا، ۱۳۴۸ خ [ج ۲].
- دیوان حکیم فرخی سیستانی، به کوشش دکتر محمد دبیرسیاقی، تهران، زوآر، ۱۳۷۱ خ [ج ۴].
- دیوان خاقانی شروانی، به کوشش دکتر سید ضیاءالدین سجادی، تهران، زوآر، ۱۳۳۸ خ.
- دیوان خلّاق المعانی ابوالفضل کمال الدّین اسمعیل اصفهانی، باهتمام حسین بحرالعلومی، تهران، انتشارات کتابفروشی دهخدا، ۱۳۴۸ خ.
- دیوان خواجو کرمانی، احمد سهیلی خوانساری، تهران، پازنگ و مرکز کرمان شناسی، ۱۳۷۴ خ.
- دیوان رشیدالدّین وطواط، سعید نفیسی، تهران، کتابخانه بارانی، بی تا^۱.
- دیوان رفیع الدّین لتبانی، به کوشش دکتر تقی بینش، تهران، پازنگ، ۱۳۶۹ خ.
- دیوان رفیع الدّین لتبانی، به کوشش دکتر محمد هویدا، تهران، اقبال، ۱۳۷۳ خ.
- دیوان رکن الدّین دعویدار قمی، به کوشش علی محدث، تهران، امیرکبیر، ۱۳۶۵ خ.
- دیوان سنائی، (نک: دیوان حکیم ابوالمجد محدود بن آدم سنائی غزنوی)
- دیوان سوزنی سمرقندی، (نک: دیوان حکیم سوزنی سمرقندی و حکیم سوزنی سمرقندی)
- دیوان سیدحسن غزنوی (اشرف)، به کوشش سیدمحمدتقی مدرّس رضوی، تهران، اساطیر، ۱۳۶۲ خ.
- دیوان شمس طبسی، به کوشش تقی بینش، مشهد، کتابفروشی زوآر، ۱۳۴۳ خ.
- دیوان ظهیرالدّین فاریابی، به کوشش دکتر امیرحسن یزدگردی، تهران، نشر قطره، ۱۳۸۱ خ.
- دیوان عبدالواسع جبلی، به کوشش ذبیح الله صفا، تهران، امیرکبیر، ۱۳۷۸ خ [ج ۳].
- دیوان عثمان مختاری، به کوشش جلال الدّین همایی، تهران، علمی و فرهنگی، ۱۳۸۲ خ.
- دیوان عسجدی، (نک: دیوان حکیم عسجدی مروزی)
- دیوان عمید [لویکی]، فضل الله عمید لویکی، به کوشش پروفیسور نذیر احمد، لاهور، مجلس ترقی ادب لاهور، ۱۹۸۵ م.
- دیوان عنصری بلخی، به کوشش دکتر محمد دبیرسیاقی، تهران، سنائی، ۱۳۶۳ خ [ج ۲].

- دیوان فرّخی سیستانی (نک: دیوان حکیم فرّخی سیستانی)
 - دیوان فرید اصفهانی (فرید احوّل)، به کوشش دکتر محسن کیانی، تهران، انجمن آثار و مفاخر فرهنگی، ۱۳۸۱ خ.
 - دیوان قطران تبریزی، به کوشش محمد نخجوانی، تهران، انتشارات ققنوس، ۱۳۶۲ خ.
 - دیوان قصاید و غزلیات نظامی گنجوی، سعید نفیسی، تهران، کتابفروشی فروغی، بی تا.
 - دیوان کامل استاد جمال‌الدین محمد بن عبدالرزاق اصفهانی، به کوشش حسن وحید دستگردی، تهران، چاپخانه ارمان، ۱۳۲۰ خ.
 - دیوان کامل امیرمعزی، به کوشش ناصر هیّری، تهران، نشر مرزبان، ۱۳۶۲ خ.
 - دیوان کامل اوحدی مراغه‌ای، به کوشش امیراحمد اشرفی، تهران، انتشارات پیشرو، ۱۳۶۲ خ.
 - دیوان کمال‌الدین اسمعیل اصفهانی: (نک: دیوان خلّاق‌المعانی ابوالفضل کمال‌الدین اسمعیل اصفهانی)
 - دیوان لامعی گرگانی، به کوشش دکتر محمد دبیرسیاقی، تهران، انتشارات اشرفی، ۱۳۵۵ خ
- [چ ۲].
- دیوان مجد همگر، احمد کرمی، بی جا [ظ: تهران]، انتشارات ما، ۱۳۷۵ خ.
 - دیوان مجیرالدین بیلقانی، به کوشش دکتر محمد آبادی، تبریز، انتشارات مؤسسه تاریخ و فرهنگ ایران، ۱۳۵۸ خ.
 - دیوان محمد فلکی شروانی، به کوشش هادی حسن، لندن، رویال آزیاتیک سوسایٹی، ۱۹۲۹ م.
 - دیوان مسعود سعد، به کوشش دکتر مهدی نوریان، اصفهان، انتشارات کمال، ۱۳۶۴ خ.
 - دیوان نجیب‌الدین جریاذقانی، به کوشش محمود مدبری، کرمان، انتشارات دانشگاه شهید باهنر کرمان، ۱۳۸۹ خ.
 - شرح احوال و اشعار شاعران بی‌دیوان در قرن‌های ۳، ۴، ۵ هجری، به کوشش محمود مدبری، تهران، نشر پانوس، ۱۳۷۰ خ.
 - عرفات‌العاشقین، تقی‌الدین محمد اوحدی حسینی دقاقی بلیانی، به کوشش ذبیح‌الله صاحبکاری و آمنه فخر احمد، تهران، مرکز پژوهشی میراث مکتوب، ۱۳۸۹ خ.
 - فهرست نسخه‌های خطی کتابخانه مجلس شورای اسلامی (ج ۳۶)، به کوشش علی صدرایی خوبی، قم، مرکز انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی، ۱۳۷۷ خ.
 - فهرست نسخه‌های خطی کتابخانه مجلس شورای اسلامی (ج ۱ / ۲۷)، نگارش جواد بشری، تهران، کتابخانه موزه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی، ۱۳۸۸ خ.

- کلیات سعدی، به کوشش محمدعلی فروغی، تهران، امیرکبیر، ۱۳۷۹ خ [چ ۱۱].
- کلیات سلمان ساوجی، تصحیح دکتر عباسعلی وفائی، تهران، انجمن آثار و مفاخر فرهنگی، ۱۳۸۲ خ.
- لباب‌الالباب [ج ۲]، محمد عوفی، تصحیح ادوارد براون و محمد قزوینی، لیدن، بریل، ۱۹۰۳-۱۹۰۶ م.
- مجموعه آثار فخرالدین عراقی، به کوشش دکتر نسرین محتشم، تهران، انتشارات زوآر، ۱۳۷۲ خ.
- منشآت، شرف‌الدین علی یزدی، به کوشش استاد ایرج افشار با همکاری محمدرضا ابوی مهریزی، تهران، انتشارات ثریا، ۱۳۸۸ خ.
- مونس‌الاحرار (ج ۱)، محمد بن بدر الجاجرمی، به کوشش میرصالح طبیبی، تهران، چاپخانه اتحاد، ۱۳۳۷ خ.
- مونس‌الاحرار (ج ۲)، محمد بن بدر الجاجرمی، به کوشش میرصالح طبیبی، تهران، انتشارات انجمن آثار ملی، ۱۳۵۰ خ.

<p>والله تبارک وتعالی الاکرام علی الاطلاق الاعراب علی الاطلاق العرب والاهل اللقب الاضرب حاکم الملایک اذواق الملایک نعت الایمان والذی یؤتی فی الاشیاء ما یشاء ولا یؤتی ما یرید</p>	<h3>اصیله</h3>	
	<p>حاشی شمع از آن روغن شست در ز عاشق جبرالی عطا سرکش در عشق با زنی بگفت یا بیز تو که یه بنشین در پیر</p>	<p>چهره ز سوت و چشم انگ بار سرشش پیمای و صاحب فرایش رو که بر عاشرش عواست از عاشر یا سر خود گیر و عالی ز تو باش</p>
	<h3>اصیله</h3>	
	<p>بستان حسن و جانی موش نه زرت کا پیسرت نشود حلقه پشانه ز زنی بزد در دست</p>	<p>ای جوان که در بقایت تو پشانه که تو خود یوسف بن یعقوب پشانه امن سرد و جویکو سپند</p>
	<h3>اصیله</h3>	
	<p>خدا یگانا من شاه اشاعت کردی کان بنده نبود ی که بعد بنده وی حکم تصاحب رضا جبار کند خاکای عزت که که خاک سیاه اگر جانت او هر چه در بر کشید بت ز کار من امروز ز آنکه بی رسم</p>	<p>بلک تبارک تحصیل او ز برود زد کست بین کار مقصود جرمت کم تصاحب بدین برود اشارت تو بود جرم هر برود کوی بنام پیر و آن بر که زود برود که که از روز جام سینه اگر بود</p>
<h3>قصیده</h3>		



<p>جام تنگ مازول نگاه تدار نو آه که سوز درون و آه تدار نو ترک سینه جو زاده دراه تدار نو زانکه جز این پستان نماند تدار نو</p>	<p>رقت لب آشکار کرد چیت صویغه مازوق قصه داره دست ساکت بی درد در قطع نازل زحمت سر چون بر ذکا ل ازین هر</p>	<p>کفچه جوانی نگر از کفشت بل کین خوشدل غم از کبر آقا این لاله زار در در کمال است با دست و پستان نماند کرد افتاد</p>
<p>اصیبه</p>		
<p>زان سایه که از قد تو بره که در آفتاب</p>	<p>شاید که بروید من سر حصار ما</p>	<p>اصیبه خطا تو کردی زلف من بجا نش سینه کس که زلف تو را نش که بیخ تو کجا که صورت چین تماشای آفت که شب نش اصیبه بیت دهنش شبهای من و آفتاب پیش غمت بر سینه خسته</p>

□ یکی از نگاره های جنگ ۸۱۶۷ مجلس

رساله خوشنویسی

تألیف: محمّدامین
حمیدرضا قلیچ‌خانی*

محمّدامین، این رساله را در سال ۱۱۳۹ق. / ۱۷۲۶م. در دوره محمدشاه^۱ برای «صاحبی مشفق» خواجه عبدالجلیل» تألیف کرده است. از مؤلف، اطلاع چندانی در دست نیست و وی برای این رساله نیز نام مشخصی برنگزیده است. با این حال بر اساس متن رساله درمی‌یابیم که وی طبع شعر داشته و به رساله‌هایی چون *آداب خط* از سلطان‌علی مشهدی و سه رساله *آداب خط*، *خط و سواد* و *رسم الخط* از مجنون رفیقی دسترسی داشته است.

همچنین سنت آموزش خوشنویسی ایرانی، آن هم به زبان فارسی تا اواسط سده ۱۲ق در مناطقی چون محمدآباد بیدر^۲ رواج کامل داشته است؛ از آنجا که رساله *تحفة‌المحبین* از یعقوب بن حسن سراج شیرازی (در ۸۵۸ق.) نیز در همین خطه تألیف شده است^۳، پس علاوه بر آموزش شفاهی و سینه به سینه، حدود سه سده، سنت آموزش مکتوب خوشنویسی و هنرهای وابسته به آن در این منطقه از هندوستان رواج کامل داشته است.

این رساله، بسیار مختصر است و با تطبیق متن آن با رسالاتی که پیشتر درباره خوشنویسی و نسخه‌پردازی منتشر شده است، اطلاعات دست اول فراوانی در اختیار خواننده نمی‌گذارد. نکته دیگر این که بسیاری از نسخه‌های رساله *خط و سواد* مجنون با نام *مدادالخطوط* به غلط به میرعلی کاتب منسوب شده است، اما محمّدامین از نسخه‌ای استفاده کرده که به نام مجنون بوده است؛ البته وی نیز همچون بسان بسیاری از تذکره‌نویسان، در متن رساله، شرح حال این میرعلی هروی و مجنون هروی را با هم آمیخته که در جای خود تذکر داده خواهد شد.

* خوشنویس و پژوهشگر تاریخ خوشنویسی ایران.

۱. منظور محمدشاه روشن اختر (پسر خجسته اختر جهان شاه پسر بهادرشاه) است که از ۱۱۳۱ تا ۱۱۶۱ق. حکومت کرده است.

۲. در شمال غربی حیدرآباد دکن.

۳. *تحفة‌المحبین*، ص ۴۷.

رساله جز مقدمه و خاتمه، سه بخش دارد: قواعد و اصول نستعلیق، احوال خوشنویسان و ابزار و رنگ‌ها.

در بخشی از اصول نستعلیق به انواعی از حروف و ترکیبات اشاره می‌کند که مربوط به خطوط اصول (ششگانه) هستند و ارتباط چندانی با نستعلیق ندارند. بخش احوال خوشنویسان بسیار مختصر است، ولی با وجود این اطلاعات مفیدی دارد. در بخش سیاهی و رنگ‌ها با توجه به رسالات مستقل و حرفه‌ای سده ۱۰-۱۱ق، نکات تازه‌ای به نظر نمی‌آید. در مجموع این رساله برای آموزش شاگردان خوشنویسی در هندوستان سده دوازدهم هجری که به استادان طراز اول دسترسی نداشته‌اند، مفید بوده است.

رساله بخشی از یک مجموعه و به خط نستعلیق متوسط و تقریباً خواناست. ۴۰ صفحه ۹ سطری. انجامه آن ازین قرار است:

«به تاریخ بیستم شهر فیض شهر ربیع‌الاول روز جمعه تفضل حسین عرف محبوب حسین ولد فقیر حسین بن غلام حسین - مدظل‌هما - در بیدر نقل نمود.

بیت:

هرکه خواند دعا طمع دارم زانکه من بنده گنه‌کارم

تمت تمام شد کار من نظام شد

من نوشتم صرف کردم روزگار من نمانم خط بماند یادگار»

چند صفحه بعد از اتمام رساله در صفحه انجامه رساله‌ای کوتاه *فالننامه*، دوباره به این صورت به محمدآباد بیدر اشاره شده است:

«در تعریف بلده محمدآباد بیدر

از برای ماندن عشاق منزل کرده‌اند خاک بیدر را به خون عاشقان گل کرده‌اند»

این نسخه در کتابخانه آصفیه حیدرآباد دکن به شماره ۲۸۲ نگهداری می‌شود و تاکنون نسخه دیگری از آن نیافته‌ام؛ بنابراین متن را بر اساس همین نسخه تصحیح و با دیگر متون شبه قاره هند بویژه سه متن زیر مقابله کرده‌ام؛ یکی از این سه متن پیش از محمدامین و دو متن پس از وی تألیف شده است، به این ترتیب:

مرآةالعالم از بختاورخان که در حدود سال ۱۰۷۰ق. تألیف شده است. تذکره

خوشنویسان از غلام محمد هفت قلمی دهلوی که پیش از ۱۲۳۹ق. تألیف شده است.

حیات خوشنویسان از محمدحسین علوی که در سال ۱۲۷۷ق. به نظم کشیده شده و هنوز

منتشر نشده است.

[۱b] // یا فتاح
بسم الله الرحمن الرحيم
ربِّ یسّر و تمّم بالخیر

خط از جمله هنرها بی نظیر است چو روح اندر تن برنا و پیر است
اگر منعم بود آرایش اوست وگر درویش باشد دستگیر است
اصول چند نستعلیق را مع ذکر خطاطان از وقت واضع الاصل تا دور محمدشاه پادشاه
غازی - خلدالله ملکه و سلطانه - سنه تسع و ثلثون و مایه و الف [۱۱۳۹] مسمی محمدامین
تألیف می نماید تا مبتدیان را تذکره و منتهیان را تبصره باشد.
غرض نقشی است کز ما یاد ماند که هستی را نمی بینم بقای
[۲a] // و مشتمل گشت بر مقدمه و سه باب و خانمه

مقدمه: در وصف خط

بدان که شرف انسان بر سایر حیوانات، یکی به سبب خط است و موقوف علیه امور
دین و دنیا اوست که اگر خط نبودی، هرآینه کلام ربّانی و احادیث نبوی به چه
می نوشتندی و مجلات و نامجات و غیره معاملات به چه می کردند که «العلمُ صیدٌ و
الکتابَةُ قیدٌ». چون نستعلیق را نسبت به سایر خطوط «عروس الخط» گویند، بنابراین وی
را اختیار کرده و غرض ازو تنها کسب دنیا نیست که «علیکم بحسن الخط فإنه من مفاتیح
الرزق»

چو حُسن خط [۲b] // اندر سرانگشت تست کلید در رزق در مشّت تست^۱
بلکه نجاتِ آخرت مقصود است که «مَنْ کَتَبَ بِحُسْنِ الخطِ بِسْمِ اللهِ الرحمنِ الرحیمِ دخلَ

۱. خط و سواد مجنون، رسالاتی در خوشنویسی، ص ۲۵۵.

الجنة» و سوای این این فرقه رفیع‌المنزله بسیاری از تفاسیر و شروح احادیث نوشته و در تعلیم خلق‌الله اشتغال داشته بغیر حسنه نخواهد بود. «الخط ما یقرأ» عبارت از حُسن اوست کما حقه مجنون فی رسالته، زیرا که هر چند خوشتر، خواناتر.

خط چنان به ز قلم رانده که بیاساید از او خواننده^۱ و هر که به سوی وی نظر کند نور چشم خود [۳a]// افزون کرده باشد.

نور چشم آدمی افزون شود از هشت چیز گر میسر گرددت در وی نظر کن هر زمان
در زر و در مصحف و شیخ کبیر و شاه عصر روی خوب و خط خوب و سبزه و آب روان^۲

باب اول در اصول نستعلیق:

الخط مخفی فی تعلیم الاستاذ و قوامه [در اصل: الاستاد و قوانه] فی کثرة المشق و اصله فی المفردات و بقاءه علی المسلم فی ترک المنیها [در اصل: المنهیات] بدانکه قبله الکتاب خواجه جمال‌الدین یاقوت المستعصمی، اصول خط را بر هشت رکن نهاده و در شعر تازی انشا فرموده:

اصول و ترکیب کراس و نسبت صعود^۳ و تشمیر نزول و ارسال [۳b]//
پس لابد است که ذکر اصول نموده‌اید بدانکه استخراج خط از نقطه است و نقطه به اصطلاح ایشان مربع متساوی‌الاضلاع را گویند که هر چهار اطراف او برابر باشد. بدین صورت:

در بیان الف: الف عبارت از متساوی‌الاضلاع است که نوک یکی به دیگری قرین باشد. آن گونه که گر شود نگونسار گردد به همان صفت نمودار^۴
در بیان حرف با: نزد واضع الاصل ده نقطه است؛ یک نقطه گردن و نه تن و شرف نقطه اول بر آخر یک نقطه است. این یک را نقطه را به نه بخش متساوی قسمت نموده در تقدم و دور مرعی [۴a]// دارند که آخر مقدار یک نقطه در نشیب و دور به زیر آید با وصف هر چند بر آید بهین‌تر گردد و این تمام مدّ است و نیم مدّ. نیم مدّ در دور و تقدیم و طول نصف

۱. همان.

۳. همان:

در زر و در مصحف و شیخ کبار و شاه عصر خط خوب و روی خوب و سبزه و آب روان

۳. اصل: صعود (کذا).

۴. آداب خط از مجنون رفیقی، رسالته در خوشنویسی، ص ۱۸۷.

بای تمام مدّ است و متأخرین تمام مدّ را شش نقطه، و نیم مدّ را نصف این نوشته‌اند. در بیان حرف جیم: بدان که دایره دو [نوع ا] ست؛ راست و چپ. راست دایره نون است و چپ دایره جیم و عین. فی الحقیقه دایره جیم و عین نون و از نون است و به ایشان اتصال یافته است. پس اگر خواهند که جیم نویسند یک خط قلم نوک و کنند و دو نقطه سر وی و [؟] نون چپ به او وصل [۴b] // ویند قسمی که از دایره جیم، شکل بیضه حاصل شود و نوک جیم محاذی دایره خود باشد.

در بیان حرف دال: دال یک نقطه به خم غیر محسوس به وصل حرف راست به شرطی که نقطه دال مشتمل یک نقطه سر را باشد تا سفیدی درون دال یک نقطه حاصل آید.

در بیان را: را دو نقطه است یک سر و یک دامن. اگر نقطه بر سر را بگذارند دال شود. در بیان سین: اگر دندان نویسنده اول مقدار یک نقطه و دوم اندکی گشاده و این دندانه‌ها به شکل ارّه باشد و دایره نون را به او وصل کنند و اگر مدّ دهند طول از هشت نقطه تا هفت است. شرف اول او بر آخر یک نقطه [۵a] // به دستور باست و از سر او خم چپ محسوس شود بر شکل شین ثلث.

در بیان صاد: صاد مرکب از دو خط است؛ تحتانی و فوقانی. قسمی که تحتانی را فوقانی [و فوقانی] را تحتانی تصوّر توان کرد و طول خطین دو نقطه است و خط نانی [؟] را اندکی از خط به آن گذرانیده [به] دایره نون وصل نمایند.

در بیان حرف طا: الف را بر سر صاد نصب کنند طا گردد.

در بیان حرف عین: مرکب از سر صاد است به وصل دایره جیم

در بیان حرف فا: نقطه مدور بر نوک بای تمام مدّ یا نیم مدّ بگذارند، فا شود.

در بیان حرف قاف: سر فا بر نون گذارند، قاف شود.

در بیان کاف: الف [۵b] // دراز را بر بای تمام مدّ یا نیم مدّ بگذارند، کاف گردد.

در بیان لام: الف را بر نون بگذارند، لام شود و این الف را نسبت به سایر الفات به سبب اتصال نون بر [بلندتر؟] باید نوشت.

در بیان میم: نقطه مدور را یک نقطه از زیر جانب یسار^۲ کشیده، الف به او وصل کنند

که از وی صورت لام نگون حاصل آید.

در بیان حرف نون: نون شش نقطه است.

۱. اصل: کون (کذا).

۲. اصل: سار (کذا).

نون شش نقطه است بشنو از من دو گردن و دو تن و دو دامن
باید که دور در همه اجزای وی باشد و ازو شکل بیضه حاصل شود و اول او مشرف بر
آخر او باشد.

در بیان حرف واو: سرِ فا بر دامن را [fa]// بگذارند واو گردد.

در بیان حرف ها: چون دال را مدور کنند، ها گردد.

در بیان لام الف: الفی نویسنند و مقدار یک نقطه جانبِ یسار به خم غیر محسوس به
شکل را اندازند و الفی به او وصل نمایند و الف مشرف بر الف آخر باشد.

در بیان حرفِ یا: اما یا مرکب از دو دال است؛ یکی نگون و دیگری راست. قسمی نویسنند
که هر دو دور داشته باشند و دایره او به شکل دایره نون است. نوع دیگر از یاست که او را
معکوس خوانند، تشریف آخر او بر اول یک نقطه است و سر وی دو نقطه.

بدان که مرکبات، فرع مفردات است. قسمی نویسنند که از مرکبات به عینه حروف مفرد
ملحوظ گردد.

اما بای مرکب به چهار شکل می‌آید: مدور و [fb]// طولانی [و] منحنی و دندان. بدان
که مدور و طولانی یک نقطه است مثل بس و بد منحنی در بعضی جا دو [و] در بعضی سه
نقطه آید اما دو نقطه و لفظ با و میم مرکب مثل نم و بهر و سه نقطه در با و جیم بخود [؟]
با دندان یک نقطه است چنانچه در لفظ بند جیم سه قسم است مدور و چقماقی و سینه
جیم مدور مرکب به الف و با با دال می‌باشد و بیاض او به شکل نقطه است چنانچه در جا
و جد دوم چقماقی که به صورت چقماق است. در طول مقدار سر جیم مفرد و سوم سینه
نیز مقدار سر جیم مفرد است بدین وجه. اما بدان که نوعی از دال و راست وقتی که را را
در دهان دال نویسنند نقطه را بر نوک را بگذارند تا دال دراز حاصل گردد؛ [va]// درین
وقت بیاض او دو نقطه است. اما عین بر هفت قسم است: صادی و نعلی و معقود و فمالسد
و فم‌الثعبان [در اصل: الشعبان] و فم‌الثعلب و مجرد [د]. بدان که متأخرین سوای صادی و
نعلی و معقود می‌نویسنند و بیاض در صادی یک نقطه است. این همه اقسام عین حالاً
متروک است بنابراین راقم ذکر نکرد. اما کاف مدور به الف همراه شود و بیاضش مقدار
متساوی الاضلاع است و کاف منحنی [که] در اول و وسط درآید به اندازه دو نقطه نویسنند
کاف کل مدور است. اما میم بر سه قسم است: مدور و مثلث و مربع. مدور در لفظ ما و مد
و نظایره و مثلث وقتی که میم با جیم و رای مفرده همراه شود [vb]// مثل مح و مر و مربع

در لفظ میم و سین و صاد و طا و واو مفرد مرّبع از بهر این گویند به صورت متساوی الاضلاع است و مثلث را مثلث از بهر این خوانند که حاوی بر سه ضلع است. اماها به هشت قسم است: مدوّر و دال و فا و دال و صاد و ذو صادین و ذو میمین و حاجبی و مرسل مدوّر به شکل بای مدّر است و دال و فا حاوی دال نسخ و فاست و دال و صاد مرکّب از دال عربی و یک سر صاد است و ذو صادین از دو سر صاد و دو میمین از دو میم و حاجبی در لفظ جهان و چهر و به صورت ابروست. // [Aa]

اما یا منحنی و دندانه می‌باشد و در اول و وسط درآیند و حکم با دارد چنانکه در با ذکر شد.

توضیح: بدانکه در حقیقت یک دایره‌ای است اگرچه در صورت مختلف‌اند گاهی راست و گاهی چپ می‌آید و کشش دو است بی و شین در وسط و آخر درآیند یا چنانکه در لفظ فرامید و شین لفظ جزا و خدا، و کشش یا را مولانا مجنون [رفیقی] مخصوص آخر نوشته؛ این الفاظ را چنان نویسند که اگر از سر حرف خطی محرّف به زیر کشند برابر آید و خطّاطان اوصال را به سر حرف مثل صاد و سر عین و غیره تغییر [تعبیه؟] کنند برای افهام مبتدیان است. // [Ab]

باب دوم در ذکر خطّاطان:

بدانکه خواجه میرعلی تبریزی^۱ اناالله برهانه نستعلیق را از نسخ و تعلیق در زمان امیر تیمور صاحب‌قران اختراع نموده دو دانگ دور نسخ [در اصل: فتح] را با سه دانگ دور تعلیق جمع کرده پنج دانگ دور نستعلیق شد بعد از آن مولوی جعفرالحسینی^۲ در عصر میرزا شاهرخ شهره خطّاطی به هم رسانید زیاده از واضع‌الاصل نوشته بعد از آن مولانا اظهر در عهد سلطان ابوسعید بر منصّه ظهور جلوه‌گر شد، زیاده بر هر دو نوشته.

در ذکر مولانا سلطانعلی الکاتب المشهدی در مشهد مقدس بر سریر خط [9a] // اجلاس نموده عالمی را در تحت لوای قلم خود درآورده به تعلیم خلاق کامرانی نموده و مرتاض بود؛ طبیعت شعر نیز داشت و صاحب تذکرة الشعراء^۳ او [در اصل: اوی] را در شاعران شمرده و این ابیات از او ذکر نموده:

۱. درگذشته حدود ۸۰۳ ق.

۲. [کذا]، منظور جعفر تبریزی (بایسنغری) است.

۳. اگر مراد دولتشاه سمرقندی باشد، ذکری از سلطانعلی در آن تذکره نیافتم ولی در بیشتر تذکره‌های همان‌دوره (مانند: مجالس‌النفائس، ص ۱۰۹ و ۲۷۵، تحفة سامی، ص ۱۱۳) از وی یاد شده است.

مرا عمر شصت و سه شد بیش و کم
توانم نوشت از خفی و جلی
کاغذی بهتر از خطایی نیست
حَبَّذَا^۱ کاغذ سمرقندی
هنوزم جوان است مشکین قلم
نوشتن که العبد سلطان‌علی
حاجت [در اصل: حاجب] آنکه آزمایی نیست
مکنش رد اگر خردمندی^۲
و رساله‌ای در فن خط^۳ به طور شعر قدما به نظم درآورده در جمیع بلاد [۹b] // مشهور است.

ذکر میرعلی الکاتب از سادات هرات است. نام پدر وی محمود^۴ متخلص به رفیقی بلاواسطه شاگرد سلطان‌علی^۵ مذکور است و گویند که شاگرد سلطان‌علی است. جامع جمیع علوم [و] در عربی دخلی تمام داشت. شاعر نازک چنان است [که] مجنون تخلص می‌کرد. چندی در بخارا نیز سکونت داشت، چنانکه گفته:

عمری از مشق دوتا بود قدم همچون [ن] چنگ
طالب من همه شاهان جهانند و مرا
حُسن خط مُهرِ خلاصی ز جنون [۱۰a] می‌جستم
تا که خطِ من بیچاره بدین قانون شد
در بخارا جگر از بهر معیشت خون شد
وای خط سلسله پای من مجنون شد^۶
گلشن خط را از ریاحین خط خود معطر ساخت و در اصول و صفا خوب‌تر از همه نوشت. خوشنویسی مثل او تصور کردن، وهم و خیال و خطاطی چون او پیدا شدن محال. خط او ضرب‌المثل است که هر چیز خوب را قطعه ملامیرعلی گویند و بر او درین فن

۱. اصل: چندا (کذا).

۲. تذکره خوشنویسان، ص ۴۸-۴۹، با اندکی اختلاف.

۳. رساله آداب خط که به صراط‌السطور هم موسوم است.

۴. در اینجا شرح حال میرعلی کاتب هروی با مجنون رفیقی هروی (فرزند محمود) به اشتباه به هم آمیخته شده است. غلام محمد هفت قلمی دهلوی (در تذکره خوشنویسان، ص ۴۹) و برخی دیگر نیز دچار این اشتباه شده‌اند. (نک: معرفی نسخه‌های نفیس از دیوان حافظ، کتاب ماه هنر، ش ۱۴۶، صص ۲۲-۲۱).

۵. وی شاگرد زین‌الدین محمود بوده است.

۶. اصل: تا خطی این.

۷. این شعر در مرقع گلشن (ص ۱۴۹) با رقم: «الفقی‌الحقیر المذنب میرعلی الکاتب غفرالله ذنوبه و ستر عیوبه فی سنه ۹۴۴ ببلده بخارا» به این قرار است:

عمری از مشق دوتا بود قدم همچون چنگ	تا که خط من درویش بدین قانون شد
گشتم از حسن خط امروز مقید اینجا	و که خط سلسله پای من مجنون شد
طالب من همه شاهان جهانند و مرا	چون گدایان جگر از بهر معیشت خون شد
سوخت از غصه درونم چکنم چون سازم	که مرا نیست ازین شهر ره بیرون شد

کرامات است از کمال^۱ مشق هر قطعه او را در دلفریبی شأنی و آنی علیحده. کُتِبِ ترکی و تازی و پارسی بسیار نوشته و بر کتابی^۲ و مرقعی که می‌نوشتی تاریخ اتمام او را خود گفتی و این تاریخ اتمام مدرسه بخارا [از] اوست:

میرِ عرب قطبِ زمانِ غوثِ دهر ساخت [۱۰ب] چنین^۳ مدرسه بوالعجب
بوالعجب این است که تاریخ اوست مدرسه عالی میرِ عرب^۴

قواعد خطوط سبعة را برای شاهزاده سلطان مظفر منظوم ساخته^۵ در آنجا داد سخنوری داده و سوای آن رقعات چند که عاشق [به] معشوق و معشوق به عاشق نویسند به طور انشا نوشته و نزهة العاشقین^۶ نام گذاشته. از وی بر صفحه روزگار یادگار است چون تعریف خط خود را خود نیکو گفته لهذا سند کلک راقم در میدانِ وصفش تک و یو ننموده چون احاطه تمام اشعار رنگین او را درین مختصر گنجایش ندهد؛ بر چند بیتی که مناسب اینجا بود، اکتفا نمود: [۱۱ا] //

شاعر نادر سخنی ساحرم	در فن خط نیز بسی ماهرم
فیض مسیحا ز دم می‌چکد	آب حیات از قلم می‌چکد
تا کلک تو در نوشتن اعجاز ناماست	بر معنی اگر لفظ کند ناز بجاست
هر ^۷ دایره ترا فلک حلقه به گوش	هر مدّ ترا مدّت ایام بهاست
هر کس که به صفحه خطم دیده گشاد	دل بر خط دلبران مهوش نهاد
در عالم خط منم مُسلم امروز	استادان را چنین خطی دست نداد
الا ای بی نظیر خطه خط	کسی ننوشته از تو در جهان به
چو از کلک تو گردد دال مرقوم	ز هر دو زلف و قد دلبران به
چشم صاد و زلف دال و قد الف	طره لام است و دهان میم مراد [۱۱ب] //

۱. اصل: کمان (کذا).

۲. اصل: کنانی (کذا).

۳. اصل: حسین (کذا).

۴. ۹۴۲ ق.

۵. این اشتباه عیناً در تذکره خوشنویسان، ص ۵۲ نیز آمده است. منظور رساله رسم الخط از مجنون است که در

۹۹۰ ق. برای مظفرحسین (فرزند سلطان حسین بایقرا) سروده شده است.

۶. اشاره به ناز و نیاز که از مجنون و به نثر است. نک: سرور گویا، مجله آریانا، ۱۳۲۵.

۷. اصل: بر

کلکِ استاد ازل زین پنج حرف^۱ صد آلم بر روی جان ما نهاد
 مرا [۱]گر تو ندانی عطاردم داند که کیستم من و از کلکِ من چه کار آید
 هزار سال بیاید که تا به باغ هنر ز روی دانش چون من گلی به بار آید
 پنج چیزست که تا جمع نگردد با هم هست خطاط شدن نزد خرد امر محال
 قوتِ دست و وقوفی ز خط و دقت طبع طاقت محنت و اسباب کتابت^۲ به کمال
 و وزن سیاهی را خوب به نظم درآورده به محلّ خویش مذکور خواهد شد. ان شاء الله
 تعالی و توفی فی سنه اربعه و عشرين و تسعمائه [۹۲۴]^۳.

ذکر محمدحسین کشمیری. وی از خوشنویسان هندوستان است. بسیار خوب نوشتی و همه خطاطان او را به استادی قبول دارند. اکبرپادشاه وی را مخاطب بر [۱۲۸] // زرین‌رقم ساخت و به این خطاب به از وی تا حال کسی به وجود نیامده و به سبب استادی پادشاهزادگان، رتبه عالی به هم رسانیده و ابوالفضل^۴ وی را به جادو رقی منسوب ساخته و از خطّ وی مشق‌ها [در اصل: مشق‌هایی] و قطعه‌ها و کتاب‌ها فراوان است و توفی فی سنه عشرين و الف^۵.

ذکر میرخلیل^۶. از سادات عراق عجم است. در ملک دکن نزد ابراهیم عادلشاه [۹۸۷-۱۰۳۵ق.] آمده به پایه عالی رسیده در بیجاپور کوس خطاطی را به نام نامی خود نواخته و پادشاه ایران، اعیان دولت را به استقبالش فرستاده سربلند ساخت و این ابیات از پادشاه ایران در منقبت اوست:

خورشیدِ عراق از دکن می‌آید کآن لعل به کان خویشتن می‌آید

۱. اصل: بیحرف. تصحیح بر اساس تذکره خوشنویسان، ص ۵۳.

۲. اصل: کتابه.

۳. میرعلی در ۹۳۵ ق. به اجبار به بخارا برده شد و در سال ۹۵۱ ق در آنجا درگذشت. احوال و آثار خوشنویسان، ص ۵۰۰.

یختاورخان نیز در *مرآةالعالم* دچار همین اشتباه شده است.

۴. *آیین اکبری*، ص ۹۳: «خاصه نستعلیق روایی دیگر یافت و جادو رقی که در ظلّ سریر خلافت صاحب این نقش دلپذیر توان گفت محمدحسین کشمیری ست و به خطاب زرین قلمی روشناس آفاق، شاگرد مولانا عبدالعزیز، از استاد گذرانیده، مذات و دوایر او متناسب همد و کارآگاهان او را به پایه میرعلی [کاتب هروری] برگیرند.»

۵. ۱۰۲۰ ق.

۶. در *مرآةالعالم* وی میرخلیل باخرزی معرفی شده است.

سردفتر جمله [۱۲b] // خوشنویسان جهان یعنی که خلیل بت شکن می آید وقتی که «نورس» به زبان هندی، ابراهیم عادلشاه تصنیف نمود، میر مذکور نوشته گذرانید پادشاه بسیار محظوظ شده مخاطب به پادشاه قلم ساخت. گویند بر تخت خود نشانده وزرا و سایر اعیان دولت را در رکابش داده تا به خانه اش^۱ رسانیدند و تاریخ آن خطاب این است:

شاهِ عالی‌نسب خلیل‌الله	چون مسخر نمود ملکِ رقم
پیش استادِ دهر ابراهیم	پادشاه ستاره خیل ^۲ و حشم
شاهِ عادل که از پی خامه ^۳	سند از دستِ خصم تیغ و آلم [۱۳a] //
از سیاهی کلکِ گلگونش	رو سپید است دودمان قلم
اوستادی که گشت از دانش	در حریم حرم چنان محرم
کز صریر قلم تواند یافت	که چه برخواست از زبان قلم
قطعه‌ای بُرد از پی تعلیم	یافت زان قطعه خسرو اعظم
که به فرمان او قلم گردید	شاه را ^۴ خواند پادشاهِ قلم
سال تاریخ این خجسته خطاب	شاه گردید [ه] پادشاه قلم ^۵

گویند جوانی مبتلای قطعه او شد، هرچند درخواست نمود، مالکش نداد، به هفت صد رویه پیش آمد، سود نکرد؛ گویند که با اسب عربی مبادله نمود و ظهوری ترشیزی از مداحان اوست؛ وی را در انشای [۱۳b] // خود به فقره‌های رنگین و به قافیه‌های دلنشین ستوده و این ابیات در مدح او گفته:

خامه می‌ترسم ز دستش سرکشد	ناگهان خطی به خطا درکشد
در آرایش صفحه روزگار	ربانند خطش چو خط نگار
به سرخط نویسی علم زان نمط	که رخسار خوبان کند مشق خط
خوش‌گوی نشد از قلمش بر که نگفت	نوکش چه گهرهای معانی که نسفت

۱. اصل: بخونه‌اش

۲. اصل: خلیل

۳. اصل: خانه

۴. احوال و آثار خوشنویسان، ص ۱۷۸: شه ورا

۵. این مصرع با کلمه «گردیده» معادل ۱۰۲۷ است. در احوال و آثار خوشنویسان، ص ۱۷۷ ماده تاریخ دیگری نیز

ذکر شده است: «خطاب پادشاه قلم = ۱۰۲۷».

گر خار نوشت در دل خصم خلید
 و ر گل بنوشت در رخ دوست شکفت
 آنان که به جستن جواهر جستند
 از عقدِ گهر گذشته خطش جستند
 خط‌ها همه آب در خراسان از شرم
 ورنه به عرق عراقیان می‌شستند
 و در همانجا به رحمت حق پیوست و از خود قطعه‌ها [ی] عالی مقدار [۱۴a] // یادگار
 گذاشت.

ذکر محمدحسین غفّاری. از ایران است. غفّاری تخلص می‌کرد. شاعر خوش‌سخن و صاحب
 دیوان است. نستعلیق را به درجه کمال نوشته و این اشعارش از خود او به نظر آمده:
 چهل سال عمرم به خط شد تلف
 سر زلفِ خط ناید آسان به کف
 ز مشقش دمی هرکه غافل نشست
 چو رنگِ حنا رفت خطش ز دست
 مکن جز به تحریر اوقات صرف
 که صورت نمی‌بندد از صوت^۱ حرف
 شاهزاده پرویز برادر شاهجهان پادشاه را تعلیم خط می‌کرد؛ بعد از وفاتش ترک نوکری
 کرده در بندر سورت^۲ منزوی شد؛ هرچند سلاطین روزگار تکلیف نوکری کردند، قبول
 نکرد [۱۴b] // و همانجا درگذشت.

ذکر میرعمادالحسنی. سرآمد خوشنویسان پای‌تخت شاه عباس نغمه‌سرای وصف گلشن
 بلبلان خوش‌الحان در باغ و گلرخان صفاهان^۳ از دست حسن خط او داغ بوستان است.^۴
 شاگرد میرعلی است یکرویه او را به کمال رسانیده گوی حسن خط از دست ملا ربوده و
 بسیاری از کتب نوشته و حسن خطش در عالم اشتهار دارد و قطعه‌ها و مشق‌های او را
 عزت پیاست [یا بناست] و سلاطین جهان خواهان خط ویند؛ چنانکه عالم‌گیر پادشاه هرکه
 خط بر می‌گذرانید، یک صدی منصب به او می‌داد. راقم چند بیت به طریق مثنوی بر
 حاشیه خطش نوشته است: [۱۵a] //

بُود حیران کلکش نقش بهزاد
 به معنی خط و در صورت پریزاد
 از آن روزی که کلکش نقش بسته
 رواج صورت مانی شکسته^۵
 چو محمودش جهان دلریش نازست
 تو گویی نقطه‌اش خال ایازست

۱. اصل: صوت و

۲. در شمال بمبئی است.

۳. اصل: سفاهان

۴. اصل: بوستان

۵. در حاشیه نسخه: معانی عاشق الفاظ گشته

نی کلکش به نی دمساز گشته صریر خامه^۱ خوش آواز گشته
 الای نوجوانان خریدار ز کنعان شاهدهی آمد به بازار
 چه می‌پرسی که خط اوستاد است که این نقش خوش از کار عماد است
 گویند که اکثر کتبه به نام محمدحسین تبریزی، استاد خود، نوشته او را جلا داد و ازست
 [کذا] منصورش که شربت شهادت چشید و گویند که او را به کمال تسنن شهید ساختند.

ذکر آقا رشیدا و [۱۵b] // بکمیت [یا یکمیست] همشیره زاده و شاگرد میرعماد مذکور
 است. یکرویه میرعلی را به کمال رسانیده در ولایت^۲ شهره خطاطی پیدا کرده بعد
 شهادت میرعماد در عهد شاهجهان پادشاه به هندوستان آمده عالم‌گیر پادشاه او را به
 استادی خود شرف اندوز گردانیده به پایه عالی رسیده و معمر بود با وصف کبر سن، ترک
 مشق نکرده و خدمت بیوتاتی اکبرآباد داشت و در آنجا عمارات عالی و سرا دارد و در
 همانجا مدفون است. گویند که تهورخان که از امرای اکبر پادشاه بود نستعلیق را بسیار
 خوب می‌نوشت و به لطائف طبع موصوف و خالی از سودا نبود روزی مجلس آراست و
 همه صاحب کمالان را [۱۶a] // ضیافت نمود. آقای مذکور در آن مجلس نیز حاضر بود.
 خان مذکور شمشیر کشیده بر سر آقارشید و گفت که شنیده‌ام که تو از شاگردی من انکار
 می‌کنی؟ آقا مضطرب حال شده گفت خانم آخر چه می‌فرمایی؟ گفت که به حضور این
 جماعت حجّتی به شاگردی من بنویس. آقا لاعلاج اقرارنامه نوشته داده خلاصی یافت^۳ و
 گویند که با میرخلیل ملاقات نموه و توفی فی سنه احد[ی] و ثمانین و الف^۴.

ذکر سیدعلی خان جواهررقم الحسینی تبریزی است. نام پدر وی آقا مقیماست کسب
 علم خط در ولایت در خدمت پدر خود کرده و در آنجا مشهور گردیده.

خطش نکرده^۵ مانی و نقش بهزاد است که این سیاه [۱۶b] // قلم کار خوب استاد است
 و گویند که نزد ترابا نیز مشق کرده در عهد شاهجهان پادشاه در هندوستان آمده
 عالم‌گیر پادشاه او را نیز به استادی خود امتیاز بخشیده و به طور وی مشق می‌کرد. خدمت

۱. اصل: خانه

۲. منظور ایران است.

۳. این ماجرا در مرآةالعالم نیز به همین شکل نقل شده است.

۴. ۱۰۸۱ ق.

۵. اصل: نکرده. تذکره خوشنویسان: بکرده. چون با «نکرده» و «بکرده» معنای خوبی به دست نمی‌آید، به گمان «نه
 گرده» باید باشد. در مرآةالاصطلاح (نسخه خطی پتتا) بدون ذکر نام شاعر، این گونه آمده است:

خطش نه صورت مانی نه نقش بهزاد است که این سیاه‌قلم کار دیگر استاد است

فرمان‌نویسی و خانه‌سامانی و داروغگی کتابخانه پادشاهی داشت و تمام عمر در رکاب اورنگ‌زیب در کشمیر و دکن بود. روزی راقم از قلمدان بردارش پرسید که خان از روی خط کدام کس مشق می‌کرد، گفت که از روی خط میرعماد اما در بعضی حروف [که] خط میرعماد طور قدما داشت نازک‌تر از نوشته و عاشقان خطش، خط او را ترجیح بر خط میرعلی و میرعماد داده‌اند و بسیاری مشق‌های [۱۷۵] // میرعماد را در بهترین خط‌هایش شمرده‌اند. گویند شاعری در وصفش قصیده گذرانید، همان قصیده را نوشته به او داد. شاعر محزون برآمد؛ چون طالبان خطش شنیدند، زیاده بر آن صله که در خیال داشت به او داده آن قطعه را گرفتند. شاعر نازک خیال است به طور متأخرین سخنان با مزه دارد و میرزا سرخوش در تذکره خویش^۱ شاعران شمرده، بیتی چند از او ذکر نموده می‌شود:

<p>تا به کی چون زاهدان در بزم غمّازی کنیم چهره از می‌ارغوانی کرده می‌آید به بزم تا به کی در تنگنای سینه دارم^۲ ناله را ای خوش آن ساعت که در کاشانه [با] ناز و نیاز - بوی خستن از سنبل گیسوی تو آید - نفسم سوخته فریاد خموشی دارم - بیا بلبل به آهنگی که می‌دانی بکش هویی - من آن مرغم که آهنگِ نوی در هر قفس دارم میخانه خونین جگران چشم پر آب است لب تشنه‌تر از ریگ بیابان جنونیم - انسی سروی که در هر جلوه صد بار داشت مرغ دل در سینه عمری شد که پروازی نکرد ها[ی] و هویی برتابد امشب از مستان بزم - گوشه چشمی که از لطف و عتابش دیده‌ام</p>	<p>جام می‌پنهان به کف گیریم و خودسازی کنیم^۳ شمع روشن شد بیا پروانه جانبازی کنیم بلبلی کو تا درین گلشن هم‌آوازی کنیم [۱۷۶] // گل به یکد[یگر] بیندازیم و طنّازی کنیم ای دسته گل از همه گل بوی تو آید ناله را^۴ در گرو سرمه‌فروشی دارم که از خود رفتنی^۵ در پیش دارم تا سرکویی صفیری می‌کشم تا نعره‌واری از نفس دارم بوی گل دلسوخته کان بوی کباب است چندان که درین بادیه گشتیم سراب است چشم مستش آهوان را از رمیدن باز داشت یاد آن روزی که جا در چنگل شهباز داشت [۱۷۸] // مطرب از چشمی که یارب سرمه [؟] درواز داشت روی آسایش نبینم گر به خوابش دیده‌ام</p>
--	--

۱. نسخه خطی کلمات‌الشعرا سرخوش (ص ۵۵) و نیز تصحیح علیرضا قزوه (ص ۱۰۰) فقط سه بیت را که در کنارشان ستاره است، دارند.

۲. اصل: خود سازیم.

۳. اصل: دردم.

۴. در اصل متن نیست.

۵. اصل: رفتی.

هیچ [؟] رنگ گل در آغوش نزاکت خفته است در بغل نازکتر از بوی گلابش دیده‌ام
 - دوشم از چشم سخن‌گوی کسی یاد آمد که ز خاموشی من سرمه به فریاد آمد
 آخر به مرض جنون مبتلا شد و ترک مشق نکرد و به همان مرض از جهان درگذشت و
 نعش او را از دکن^۱ برده به دهلی مدفون کردند. توفی فی سنه ۱۰۹۶ سته و تسعون و الف.
 درین وقت پسرش به خطاب پدر مخاطب گشته سرآمد خطاطان پای تخت حضرت ظلّ
 سبحانی است.

باب سوم در ساختن سیاهی و غیره:

وزن از مولانا میرعلی^۲: [۱۸b] //

اگر خواهی که بشناسی سیاهی اگر خواهی که بشناسی سیاهی
 سیاهی نزد ما نیکوتر آن است سیاهی نزد ما نیکوتر آن است
 ولیکن چون سواد دیده باید ولیکن چون سواد دیده باید
 بداند هر که او اهل تمییز است بداند هر که او اهل تمییز است
 نخستین زاگ و دوم دوده^۳ پاک نخستین زاگ و دوم دوده^۳ پاک
 سوم جزو سیاهی هست مازو سوم جزو سیاهی هست مازو
 بود جزو چهارم صمغ خوشرنگ بود جزو چهارم صمغ خوشرنگ
 سیاهی چون به پالودن رسانی سیاهی چون به پالودن رسانی

قدما این وزن را [د] یک بیت آورده‌اند و آن این است: [۱۹a] //

همسنگ دوده زاگ است همسنگ هر دو مازو همسنگ هر سه صمغ است و آنگاه زور بازو
 چون زاگ‌ها عزیزالوجود و کمیاب‌اند اگر نیابند بدل او شبّ یمانی کنند. راقم انواع
 زاجات را باری حفظ [و] نظم کرده:

زاگ سوری سرخ باشد قلع‌دیس سفید دان سبّز قلع‌ند است و باشد زرد زاگ
 قلع‌ند واجودترین همه زرد است مازو را جوکوب کرده در دوچندان آب بخیسانند و با
 زاگ سوده در ظرف حدید غلیان نمایند که به نصف باز آید و بجز علقه تقطیر کنند و در

۱. اصل: دهکین.

۲. کذا. ابیات در اصل از رساله رسم الخط مجنون رفیقی است، نک: رسالاتی در خوشنویسی، ص ۳۷.

۳. اصل: دیده.

ظرف مزجج بفرم مزخرج [؟] یا در سنگ ساق به ضرورت در هاون برنجی قطره قطره بالای دوده و صمغ چکانیده صد ساعت صلایه کند.

نوع دیگر آسان‌تر ازو مازوی سبز بی سوراخ را در دو چند [۱۹b] // آن آب بخیسانند بعد یک شبانه‌روز در ظرف جدید غلیان نمایند که به نصف باز آید قطره قطره زاگ ترکی محلول در وی ریزند که سیاه شود اگر زیاده کنند تباه گردد و قایم مقام مداد است اگر دوده و صمغ به وزن مسطور بگویند، مداد شو [د].

فصل در ساختن سنگرف. لراقمه:

دو گوگرد و ده عبد [؟] ای باهرن تو تصعید کن تا شود رنجفر اگر صفا را ورا چون خمس و عدس درخل مایول [؟] یا شب یمانی محلول به شرطی که مقطر باشند من وقت الی الوقت طبخ نمایند مزیل سواد اوست. بدل سنگرف که بهتر ازو اشنان سبز را یک شبان‌روز در آب بخیسانند [۲۰a] // و لاکه اضافه نموده به آتش نرم بجوشانند تا آب اشنان صاف و درخشنده گردد با صمغ عربی استعمال کنند.

فصل در ساختن سفیده: قلعی پاکیزه در دیگ کنند و پاره‌ای نمک بر سر او کنند و به آتش نرم بپزند و سحق می‌کنند و در کوزه گل حکمت گرفته کرده در کوره آبگینه گران بگذارند و نشده را تکرار نمایند.

فصل در ساختن زنگار: براده با صفحه بسیار تنک مس را در سرکه مقطر که مناصفه او نوشادر مصعد باشد ترکوه در طشتی کنند و در زمین نمناک دفن کنند بعد از یک هفته بیرون [آورده] و زنگار بتراشند و تکرار نمایند تا همه زنگار گردد.

فصل در رنگ کردن و روغن برداشتن [از] کاغذ: [۲۰b] // بدانکه استادان رنگ حنا و زعفران و آسمانی کرده‌اند. رنگ ماوی مبتلاب را صاف سازند و آب شیر گرم درو ریخته رنگ کنند اگر گلگون را به زعفران زنند، نارنجی شود. اگر آل سیر را به زعفران زنند، گلنار گردد و اگر ماوی را به شاه‌آب زنند گل خشخاش شود. اگر سوسن را بر نه آب زنند، کیود گردد. اگر سوسن را بر اشخار زنند، طوطکی شود و اگر طوطکی را به زردآب زنند، پستقی گردد و اگر بر آب، غوره زنند ارغوانی نماید.

فصل: کاغذ چرب شده را بنا [...] آهک آب نارسیده در زیر سنگ تقیل گذارند اثری از وی نماند.

مؤلف در تاریخ صدر سنه الیه برای صاحبی مشفقى خواجه عبدالجلیل در دو ساعت تحریر نمود؛ رجا که بهره‌یابان او به دعای خیر یاد [۲۱a] // فرمایند. به تاریخ بیستم شهر

فیض شهر ربیع الاول روز جمعه تفضل حسین عرف محبوب حسین ولد فقیر حسین بن
 غلام حسین مدظل هما در بیدر نقل نمود. بیت:
 هرکه خواند دعا طمع دارم زانکه من بنده گنهکارم
 تمت تمام شد کار من نظام شد
 من نوشتم صرف کردم روزگار من نما من خط بماند یادگار

کتابنامه

- آیین اکبری، ابوالفضل علّامی، به تصحیح سر سید احمد، دانشگاه اسلامی علیگره، ۲۰۰۵م.
- احوال و آثار خوشنویسان، دکتر مهدی بیانی، تهران، ۱۳۶۳.
- تحفة المحبین، یعقوب بن سراج شیرازی، به کوشش کرامت رعناحسینی و ایرج افشار، تهران، ۱۳۷۶.
- تذکره تحفة سامی، سام میرزا صفوی، تصحیح رکن الدین همایونفرخ، تهران، بی تا.
- تذکره خوشنویسان، غلام محمد هفت قلمی دهلوی، به تصحیح محمد هدایت حسین، کلکته، ۱۹۱۰م.
- تذکره مجالس النفاّس، میر نظام الدین علی شیرنواپی، تصحیح علی اصغر حکمت، تهران، ۱۳۶۳.
- رسالاتی در خوشنویسی و هنرهای وابسته، حمیدرضا قلیچ خانی، تهران، ۱۳۷۳.
- کلمات الشعراء، محمد افضل سرخوش، تصحیح علیرضا قزوه، مجلس شورای اسلامی، تهران، ۱۳۸۹.
- مجنون بن محمود الرقیعی، نوشته سرور گویا، مجله آریانا، افغانستان، سال چهارم، شماره ۱۰، ۱۳۲۵.
- مرآة العالم (جلد دوم)، بختاورخان، به تصحیح ساجده س. علوی، لاهور، ۱۹۷۹.
- مرقع گلشن (جهانگیری)، کتابخانه کاخ گلستان، تهران.
- معرفی نسخه ای نفیس از دیوان حافظ (به خط محمود رقیعی در ۸۹۱ ق.)، حمیدرضا قلیچ خانی، کتاب ماه هنر، تهران، شماره ۱۴۶، آبان ۱۳۸۹، صص ۲۲-۱۸.
- نسخه خطی حیات خوشنویسان از محمد حسین علوی، موزه سالار جنگ، ش ۱۴۳۴.
- نسخه خطی رساله محمد امین، کتابخانه آصفیه حیدرآباد دکن، ش ۲۸۲.
- نسخه خطی کلمات الشعراء، محمد افضل سرخوش، دانشگاه هاروارد (Library Houghton). بخش فارسی، ش ۹۲.
- نسخه خطی مرآة الاصلاح، آندرام مخلص، کتابخانه پتنا.

یافتح

رب سیر راسم الرحمن الرحیم و تم بالخیر

خط از جلد غیر ثانی نظیر است جو روح اندر تن بر باو بر سر است
 اگر نسیم بودار ایش است و کرد در ویش مار شد و سبک است
 اصول چند است علی بن ارمع ذکر خطاطان از وقت واضح
 الاصل تا دور محمد شاه بادشاه غازی خلد الله ملکه و سلطان
 سه تاع و ثلثون و مایه و الف مسی محمد امین تالیف
 تا مبعده یا از آن کرده و نهشتان از امیر به باشد
 و عرض نقیشت که نماید مانند که به سبک می بینم
 الف

فرمایند تاریخ نهم شهر فیصله چهارم سید الاول روز جمعه
فضل حسین اعوان محبوب حسین و اولاد فقیر حسین بن غلام
سین مدخلی بیاد بیدرتقل نمود **بهر** که خواند و عا
له **کلام** زانکه من بند کته **کارم** **نمت** تمام شد **کارم** **نظام** شد
من نوشتم **م** که **م** روز کار
من **ن** نام **ف** ط **ب** ا **ب** ا **ب** ا **و** **ک** ا **ر**
م م م م م م م
م م م م م
م م

مختصر لطیف: مأخذی ارزشمند در تاریخ هند

*

شریف حسین قاسمی

چند سال پیش فرصتی به دستم آمد که از تاجیکستان دیدن کنم. دوران اقامت خود در این کشور فارسی زبان به سازمان‌های علمی و ساختمان‌های تاریخی رفتم و سعادت دیدار با استادان و دانشمندان فارسی هم میسر شد. علما، فضلا و شعرا و ادبا و سیاستمداران و دولتمردان از تاجیکستان و سمرقند و بخارا که حالا در ازبکستان قرار دارند، دوران قرون میانه به هند می‌آمدند. منابع این دوره نشان می‌دهند که تاجران از این نواحی هم مرتب به هند رفت و آمد می‌داشته‌اند. در نتیجه این مسافرتها اقلامی ردّ و بدل شدند که بعضی از آنها تاکنون در هند و نواحی مذکور وجود دارند و شاهد روابط نزدیکی مابین کشور ما و این نواحی است. از جمله اقلامی که از هند به تاجیکستان برده و یا از این نواحی به هند آورده شدند، نسخه‌های خطی فارسی است که تاکنون در بعضی کتابخانه‌های تاجیکستان و هند نگهداری می‌شوند. یکی از اینها نسخه خطی فارسی به نام مختصر لطیف است که در انستیتوی آثار خطی تاجیکستان وجود دارد^۱ و راقم سطور آن را دوران اقامت خود در دوشنبه پایتخت تاجیکستان مورد مطالعه قرار داده و می‌خواهد همان اثر ذی‌قیمت تاریخ هند را اینجا معرفی کند.

* استاد بازنشسته فارسی دانشگاه دهلی، دهلی.

۱. برای گزارش این نسخه‌های خطی رک: فهرست نسخ خطی فارسی انستیتوی آثار خطی تاجیکستان، ج ۱ و ۲، زیر نظر سیدعلی موجانی، امیر یزدان علی مردان، مرکز مطالعات آسیای مرکزی و قفقاز، وزارت امور خارجه، تهران، ۱۳۷۶ ه.ش.

۲. مأخذ پیشین، ج ۱، ص ۷۱، شماره نسخه خطی ۶۵۱.

باید عرض کنم که بعداً معلوم شد که نسخه خطی دیگر این اثر در کتابخانه رضا، رامپور هم مضبوط است، ولی چون هر دو نسخه فاقد تاریخ استنساخ هستند. نمی‌توان گفت کدام یک از اینها قبل از دیگری کتابت شده است.

مختصر لطیف تألیف روپ نراین کهتری است که احوال مفصل زندگی او از مأخذی به دست نیامد. مختصراً درباره او از لابلای مختصر لطیف می‌دانیم که روپ نراین فرزند هری نراین کهتری بود^۱ که در سیالکوت واقع در مضافات دارالسلطنت لاهور سکنا داشت. مؤلف ما روپ نراین تا مدتی با لطف‌الله خان نیکنام^۲، یکی از وزرای فرخ‌سیر تیموری (۱۷۱۹-۱۷۱۳ م) وابسته بود^۳.

۱. مقدمه مختصر لطیف؛ ادبیات فارسی در میان هندوان: دکتر سید عبدالله (ترجمه فارسی، تهران، ۱۳۷۱ ه.ش، ص ۱۱۴). البته مفصل‌ترین گزارش آثار روپ نراین را دکتر ظهورالدین احمد در کتاب پاکستان مین فارسی ادب، چاپ اداره تحقیقات پاکستان دانشگاه پنجاب لاهور، ۱۹۷۷ م، جلد ۳، صفحات ۴۸۷ تا ۴۹۱ داده است. دکتر احمد ظاهراً از نسخه مختصر لطیف خبر نداشته است زیرا در فهرست آثار روپ نراین، نام این یکی را قرار نداده است.

۲. امیر شمس‌الدوله لطف‌الله خان صادق نیکنام متهوژجنگ از اهالیان پانی‌پت در استان هریانای کنونی هند بوده است. وی در سال ۱۰۷۷/۱۶۶۶ م به دنیا آمد و در هشتاد و سه سالگی در سال ۱۱۶۵/۱۷۵۲ م درگذشت. او با خانواده خواجه عبدالله انصاری مخاطب به «پیر هرات» علاقه داشت. لطف‌الله خان با دربار بهادر شاه اول (۱۷۱۳-۱۷۰۷ م) وابسته بود. جهاندار شاه (۱۷۱۳-۱۷۱۳ م) ایشان را دوست نداشت و با او رفتار بد کرده بود. وی بعداً در دربار فرخ‌سیر انجام خدمت داد. نظم و اداره دارالخلافه به او همراه با سید عبدالله خان تفویض گردید. او باری سمت دیوان خالصه هم به عهده داشت و در دوره سلطنت محمد شاه به سمت خانسامانی عروج کرد و به منصب شش هزاری و خطاب شمس‌الدوله بهادر متهوژجنگ نایل آمد. سپس منصب او را هفت هزاری ساختند. وقتی که نادر شاه به دهلی حمله کرد، او استاندار دارالخلافه بود. بعد از آن احوال او رو به زوال گرایید. وقتی که سربازان احمدشاه ابدالی دهلی را تاراج می‌کردند، لطف‌الله خان در بنارس پناه گزید. پسر او عنایت‌خان راسخ نیز از نویسندگان بود. احوال لطف‌الله خان در منابع مختلف معاصر و بعدی داده شده‌اند که عبارتند از: فهرست نسخ خطی فارسی، موزه بریتانیا، ج ۱، ص ۸۰-۲۷۹؛ *مآثر الامرا*، ج ۳، ص ۸-۱۷۷؛ ترجمه انگلیسی *مآثر الامرا*، ص ۸۴۰؛ *تاریخ شاکرخانی*، نسخه خطی در موزه ملی پاکستان، کراچی، برگ ۲۸ ب و غیره؛ *رساله مغنیان هندوستان بهشت‌نشان* از عنایت‌خان راسخ، ترتیب سید علی حیدر، پتنا، ۱۹۶۱ م، ص ۵ و غیره؛ *ایک دلچسپ دستاویز* از نادم سیتاپوری، *نوی ادب*، بمبئی، اپریل ۱۹۶۳ م، ص ۳۱؛ *فالنامه حافظ شیرازی* از عنایت‌خان راسخ، *افادات قاضی عبدالودود*، ترتیب عابد رضا بیدار، خدابخش لائبریری جرنل، پتنا، ۱۹۷۷ م، ص ۱۱۰؛ عارف نوشاهی و شاهده عالم، *دیباچه کارستان، بازیافت*، لاهور، شمار ۴، جون ۲۰۰۴، ص ۹۷ و تا ۱۱۸؛ دکتر جمیل الرحمن، *تاریخ شاکرخانی* از شاکرخان پسر لطف‌الله خان نیکنام را تصحیح و تحشیه نموده است. در این کتاب احوال لطف‌الله خان نیکنام و بعضی افراد دیگر خانواده‌اش داده شده که نشان می‌دهد بیشتر از آنها اهل علم و فضل بودند.

۳. مختصر لطیف، مقدمه.

روپ نراین شخصی دانشمند و صاحب آثار متعدد است. او علاوه بر مختصر لطیف نگارشات زیر هم به جای گذاشته است:

مرآت الآداب: در احکام و آداب روزمره زندگی مبتنی بر کتب مذهبی هندوان. این کتاب در ۱۱۱۹ هـ تألیف شده و نسخه خطی آن در کتابخانه دانشگاه پنجاب، لاهور، به شماره Ph III 118 موجود است.

شش جهت: روپ نراین در این کتاب داستانی را به زبان مسجع و مقفی بازگو کرده و آن را در سال ۱۱۲۱ هـ/۱۷۰۹ م به تکمیل رسانده است.^۱

مخزن العرفان یا ورجا مهاتم: نویسنده در این اثر خود جاهایی متعلق به زندگی ورجا (برج) و کرشن جی را توصیف نموده است. این کتاب جغرافیا در سال ۱۱۲۹ هـ/۱۷۱۷ م در لاهور به پایان رسیده است.^۲

لغات جامع: واژه نامه عربی به فارسی است به تقلید از خالق باری در ۷۷۵ بیت و ۲۴۷۰ واژه.

مختصر لطیف ترجمان این حقیقت است که نویسنده اش روپ نراین شخصی فاضل بوده است. او قادر بر این بود که به سبک هندی دوره خود کتابی به فارسی بنویسد و تاریخ سیاسی و فرهنگی هند را به زبان علمی و ادبی به نگارش آورد.

قبل از گزارشی نسبتاً مفصل درباره مختصر لطیف، مناسب است اگر کتب التواریخ که این کتاب مختصر لطیف خلاصه آن است، اجمالاً معرفی گردد.

معمولاً گفته می شود که اورنگ زیب عالمگیر تیموری (۱۷۰۷-۱۶۵۸ م) در دهمین سال جلوس خود (۱۶۶۸ م) دستور داد که تألیف تاریخ رسمی دوره اش به نام عالمگیرنامه^۳ باید ادامه داده نشود.

در قرون وسطی در هند آثار تاریخ که نوشته شده اند، احوال بیشتر آنها چنین است که

۱. همان، مقدمه؛

Mughals in India: D.N. Marshall, London, 1985, p. 419.;

این کتاب به کوشش دکتر علی اکبر جعفری، از سوی مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان، راولپندی، ۱۳۵۲ هـ.ش منتشر شده است.

۲. نسخه خطی این اثر در کتابخانه موزه بریتانیا مضبوط است. هم رک: ادبیات فارسی در میان هندوان، ص ۱۱۴؛

Mughals in India: p. 419;

مخزن العرفان به گفته ایوانف در ۱۸۵۵ م در دهلی چاپ چاپ شده است.

۳. نگارش محمد کاظم بن میرزا محمد امین، ترتیب از مولوی خادم حسین و مولوی عبدالحی، چاپ کلکته،

در آنها توصیف و تحسین مبالغه‌آمیز حاکم وقت بیان شده است. اورنگ‌زیب بدیهی است که با این رفتار مؤرخین به‌خوبی آشنا بود. او می‌گفت که با مدح شخصی بدم می‌آید ضروری این است که در مقابل نمایش و فتوحات، تزکیه نفس مورد توجه قرار گیرد.^۱ بنابراین نگارش این‌گونه تاریخ از طرف دربار اورنگ‌زیب مورد تشویق قرار نگرفت. در اثر این فکر پادشاه، تاریخ‌نویسی به‌ظاهر متروک شد و بنابراین تألیف تاریخ کامل دوره سلطنت اورنگ‌زیب هم نوشته نشد.

گفتنی است که به‌هر صورت قبل از این دستور اورنگ‌زیب، کتابهای ارزشمند تاریخ در حکومت ده ساله او نوشته شده بودند. به‌طور مثال تاریخ شاه شجاعی از محمد معصوم بن حسن بن صالح، فتحیه عبریه یا تاریخ آشام از احمد بن محمد ولی ملقب به «شهاب‌الدین طالش» و غیره از جمله مآخذ معتبر تاریخ سیاسی هند هستند که در این دوره نوشته شده‌اند. *واقعات عالمگیری*^۲ منسوب به عاقل خان رازی هم اثری مستند دوره اورنگ‌زیب است. افزون بر این، *مرآة العالم*^۳ و *تحریر متوازی آن مرآت جهان‌نما*^۴ هم به‌نگارش آمده بود، اینها همه تواریخ عمومی هستند ولی اطلاعات به‌حدّ زیادی درباره اوضاع سیاسی هند هم در اینها گنج‌نایده شده‌اند. بختاور خان که گمان می‌رود نویسنده *مرآة العالم* است، سه کتاب دیگر تاریخ هم نوشت که عبارتند از *آینه بخت*، *چهارآینه* و *ملخص تاریخ الفی*^۵.

ناگفته نماند که در دوره سلطنت اورنگ‌زیب دانشمندان معاصر به‌تلخیص آثار معتبر

۱. *مآثر عالمگیری*، ص ۶۸.

۲. ترتیب از ظفر حسن، چاپ علی‌گره، ۱۹۴۶م.

۳. در این کتاب گزارشی از ابتدای آفرینش تا دهمین سال جلوس اورنگ‌زیب (۱۰۷۸ هـ / ۱۶۶۸ م) به‌نگارش آمده است. نگارش آن معمولاً منسوب به‌بختاورخان خواجه سرای اورنگ‌زیب است ولی مؤرخان جدید مثل ریو (فهرست نسخ خطی فارسی در موزه بریتانیا) و اته (فهرست نسخ خطی فارسی در اداره هند) نظر دارند که شیخ محمد بقا سهارنبوری اصل نگارنده این کتاب است. قسمتی از *مرآة العالم* به محمد بختاورخان، به کوشش دکتر ساجده علوی در ۲ جلد در ۱۹۷۹م از سوی اداره تحقیقات پاکستان دانشگاه پنجاب، لاهور چاپ شده است.

۴. روایت مفصل‌تر *مرآة العالم* است. حقیقت این است که شیخ محمد بقا *مرآة العالم* را به‌نام بختاورخان نوشت و آن همان‌طور منتشر شد. بعد از درگذشت شیخ محمد بقا پیش‌نویس این اثر به‌دست ورنای بقا رسید. اینها کتاب را دو بخش کردند. یکی از آنها را محمد شفیع پسر محمد شریف ترتیب داد (*مرآت جهان‌نما*)، ترتیب محمد شفیع، ذخیره عبدالسلام کتابخانه مولانا آزاد، دانشگاه اسلامی علی‌گره، ورق ۳) و دومین را محمدرضا برادر کوچک محمد بقا ترتیب داد (ریو، ج ۳، ۱۰۱۸؛ براون فهرست «ضمیمه»، شماره ۱۱۸۰)

۵. *مرآة العالم* (خطی)، کتابخانه مولانا آزاد دانشگاه اسلامی علی‌گره، برگ ۶۵۲-۵۵؛ ریح ج ۱، ص ۱۲۶. نسخه خطی آینه بخت را دکتر عارف نوشاهی نزد مرحوم خلیل الرحمان داودی، لاهور دیده و گزارش کرده است.

تاریخ زیاد توجه کردند. با انجام این چنین کار، شاید تلاشی به عمل آمد که بی‌اعتنایی اورنگ‌زیب از تاریخ‌نویسی و عدم نگارش کتابهای جدید تاریخ جبران شود. چنانکه اشاره به آن شد، بختاورخان *تاریخ النبی* را و محمد براری امی تألیف مفصل تاریخ خود را به نام *مجمّل مفصل خلاصه* کردند^۱. همچنین عبدالشکور منتخب *التواریخ* تألیف محمد یوسف را و رای بندرین *تاریخ فرشته* را با بعضی اضافه‌های مفید به نام *کبالتواریخ تلخیص* نمودند.

رای بندرین پسر رای بهارا مل از جمله دولتمردان برجسته دوره سلطنت اورنگ‌زیب بوده است. پدرش هم در خدمت دربار شاهی به سر می‌برد. او دیوان داراشکوه بوده و در بیستمین سال جلوس شاهجهان (۱۶۴۸ م) او را خطاب رای اعطا گردید و سپس او در سی‌امین سال جلوس همین پادشاه تیموری درگذشت^۲.

بندرین هم طبق روایات خانوادگی خود با دربار اورنگ‌زیب وابسته شد. اورنگ‌زیب او را مثل پدرش با لقب رای مفتخر ساخت و دیوان شاه عالم منصوب کرد^۳. بندرین در اکثر جنگهای این شاهزاده شرکت نمود. وقتی که شاه عالم در سال ۱۰۹۵/۱۶۸۴ م به حیدرآباد حمله کرد، بندرین همراهش بود. او در میدان جنگ شدیداً زخمی شد و قریب بود که دشمنان او را به قتل رسانند که سید عبدالله بارهه^۴ آنجا رسید و او را از ورطه هلاکت نجات داد^۵. شاه عالم بنا بر پیش‌آمدهایی در گولکنده زندانی شد و بیشتر وابستگان او معزول شدند. بندرین را هم از کار کنار گذاشتند^۶، ولی بعداً دو مرتبه او را به کار گذاشتند و به سمت پاسبان و محافظ قلعه الگند منصوب کردند^۷. خوآفی خان او را به نام بندرین داس بهادرشاهی معرفی کرده است^۸ که معنی‌اش این است که او با دربار بهادرشاه تیموری (۱۷۱۳-۱۷۰۷ م) هم به عنوان کارمندی وابسته بوده است.

در همین دوره بود که بندرین تألیف *کبالتواریخ* را شروع کرد و آن را در سال

۱. فهرست نسخ خطی کتابخانه انجمن آسیای بنگال، کلکته، ج ۱، شماره ۴۳.

۲. رک: استوری، ج ۱، ص ۴۵۲؛ *تذکره الامرا*، ترجمه بندرین.

۳. ریو، ج ۱، ص ۳۲۸؛ *منتخب التواریخ*، کلکته، ۷۴-۱۸۶۹ م، ج ۲، صص ۱۲-۲۱۱.

۴. سید عبدالله یکی از دو برادر معروف به برادران سید است.

۵. *مآثر الامرا*، ج ۲، ص ۴۸۹.

۶. *مآثر عالمگیری*، ص ۲۹۳؛ *مآثر الامرا*، ج ۱، ص ۴۵۸.

۷. استوری، ج ۱، ص ۴۵۳.

۸. *منتخب اللباب*، ج ۲، ص ۲۱۱.

۱۱۰۶/۱۶۹۵م به پایان رساند. «حالات ملک هندوستان» (= ۱۱۰۶ه) ماده تاریخ تکمیل آن است.^۱

کُتبُ التَّواریخ منقسم به ده باب است. از این جمله هر باب، تاریخ فرمانروای ناحیه‌ایست که عبارتند از دهلی، دکن، گجرات، مالوه، برهانپور، خاندیس، بنگال، جونپور، سندھ و کشمیر. تاریخ سلاطین دهلی با گزارشی از پادشاهان غوری شروع می‌شود و با تاریخ اورنگ‌زیب که پادشاه معاصر نویسنده بود، به تکمیل می‌رسد.

درباره تاریخ اورنگ‌زیب در این اثر بندر ابن باید عرض شود که نویسنده بعد از گزارشی درباره جلوس او بر تخت شاهی، احوال بیست و یکمین سال جلوس (۱۰۸۹/۱۶۷۸م) را می‌نویسد. این دوره‌ای بوده که اورنگ‌زیب عازم اجمیر می‌شود و بعد از شورش شاهزاده اکبر، رهسپار دکن می‌گردد.^۲ بنابراین در کُتبُ التَّواریخ، تفصیل پیروزی‌های اورنگ‌زیب در دکن هم نوشته شده است. این گزارش‌ها دارای اهمیت و اعتباراند زیرا که مبنی بر آن احوال است که نگارنده به چشم خود دیده و در بعضی از آنها خودش شریک بوده است.

کُتبُ التَّواریخ را به‌عنوان مأخذی معتبر قبول کرده‌اند و تاریخ‌نویسان بعدی از آن نقل و استفاده نموده‌اند. لعل رام پسر رای دُوله رام مؤلف تحفة‌الهند در این اثر خود از آن استفاده کرده است. نظر به اهمیت و مناسبت کُتبُ التَّواریخ، جگجیون داس پسر منوهر داس در منتخب التَّواریخ خود آن را خلاصه نموده است. با این وجود، خوآفی‌خان نظر می‌دهد که کُتبُ التَّواریخ حتی نصف آن اطلاعات تاریخی را هم دربر ندارد که منتخب‌اللباب او حامل آنهاست.^۳ ولی به هر صورت او درباره کیفیت محتویات کُتبُ التَّواریخ اعتراضی نمی‌کند که معنی‌اش به‌ظاهر این است که خوآفی‌خان آن را مأخذی معتبر تلقی می‌کرد.

مختصر لطیف خلاصه همین کُتبُ التَّواریخ است که روپ‌نر این آن را در دوره حکومت فرخ‌سیر به تقاضای لطف‌الله‌خان نیکنام انجام داده بود.

مختصر لطیف با این عبارت در حمد پروردگار شروع می‌شود:

«حمد خالق است که قدرت کامله او در هر آنی و هر زمانی چندین بازی‌های اعجوبه بر روی کار آورده غیرت‌بخش دوربینان بالغ نظر می‌گردد و در کارهای او جلالت حکمت هیچ‌کس را مجال چون و چرا و یارای استفسار ماجرا نیست.»

۱. کُتبُ التَّواریخ هند (خطی)، ذخیره عبدالسلام، کتابخانه مولانا آزاد دانشگاه اسلامی علیگره، برگ ۲-۱.

۲. همان، برگ ۱۴۳.

۳. منتخب‌اللباب، ج ۲، ص ۲۱۱.

مختصر لطیف هم بسان کُلبُ التَّواریخ دارای ده باب است، ولی دارای شش فصل اضافی است که به ظاهر اضافه از طرف مؤلف است. باید عرض شود که روپ نراین در مختصر لطیف فقط کُلبُ التَّواریخ را خلاصه نکرده بلکه هر آنجا که می توانست و مناسب دید، بر مطالب آن اضافه هم نموده است که از لحاظ گزارش شخصی تاریخی او دارای اهمیت است.

روپ نراین در اوایل مختصر لطیف درباره نظر اورنگ زیب در مورد تاریخ نویسی چنین می نویسد که از آن نظرهای مؤرخین دیگر معاصر اورنگ زیب درباره برخورد این پادشاه تیموری نسبت به تاریخ نویسی تأیید و تصدیق می شود:

«حالات زمان حضرت اورنگ زیب عالمگیر را محمد کاظم منشی تا سال دهم جلوس به حکم آن حضرت در حیز تحریر آورده، بعد از آن حضرت به خضوع و انکسار که جبلی ذات با برکات بوده، منع نموده فرمودند که احوال ما را کرام الکتبیین می نویسند، چرا به این امر بی ما حاصل دیگری را رنجه داریم، لهذا از آن باز موقوف ماند.»

سپس روپ نراین درباره کُلبُ التَّواریخ به ما اطلاع می دهد که:

«رای بندراین ولد رای بهارا مل که از بنده های قدیم صاحب استعداد بود، وقایع آن حضرت را تا سنه سی و دو جلوس به طور خود بر سبیل اختصار نوشته و احوال سلاطین دهلی را از ابتدای ظهور اسلام با کیفیت حکام دکن گجرات و مالوه و خاندیس و بنگاله و جونپور و سند و ملتان و کشمیر بر آن اضافه نموده به کُلبُ التَّواریخ هند موسوم ساخته.»

بعد از آن روپ نراین درباره آمدن سرپرست خود لطف الله خان نیکنام به لاهور در سال ۱۱۲۶/۱۷۱۴م اطلاع داده است. اینجا لطف الله خان کُلبُ التَّواریخ هند را مطالعه کرد و گفت که این کتاب در حالی که نسبتاً مفصل نیست، ولی باز هم اگر خلاصه شود، مناسب است. روپ نراین پیشنهاد سرپرست خود را قبول کرد و کُلبُ التَّواریخ هند را تلخیص نمود. همچنین او درباره تألیف خود مختصر لطیف هم می نویسد که:

«این ذره خاکسار که نقش بندگی از مدت در خدمت آن بزرگ کرده... فرمودند که این کتاب اگرچه مختصر است، اما هنوز طویل است. اگر این را در مجلّدی به نهایت اختصار درآورده شود، و خلاصه حالات جمع سلاطین درج گردد، بسیار مناسب خواهد بود. بنابر آن، این حقیر کج میج زبان بر طبق امر آن بلند مرتبه والا قدر به عبارتی عام فهم که به ترقیم آن قادر بود، در سلک اختصار کشید.»

نویسنده درباره مطالب مختصر لطیف نوشته است که:

«مجمّل احوال حضرت عالمگیر را در زمان شنقار شدن ایشان با وقایع مختصر حضرت

بهادرشاه تا اوایل سال چهارم جلوس ابد مأنوس فرخ‌شاهی نیز مندرج نموده به مختصر لطیف مسمی گردانید».

هزار شکر که این مختصر به لطف خدا
تمام گشت به طرز لطیف و داب لطیف
به لطف کامل نوآب صادق الاقباب
چو یافت عز قبولیت و خطاب لطیف
به فکر سال تمامیتش ز هاتف غیب
ندا رسید مکرر که «وه کتاب لطیف»

در این قطعه، تاریخ ماده تاریخ باید در فن تاریخ‌گویی از جمله نوادرات به‌شما آید. ندا رسید مکرر که «وه کتاب لطیف» یعنی «وه کتاب لطیف» را دوبار (۵۶۳+۵۶۳) حساب کنید تا ۱۱۲۶ هجری به دست آید که سال پایان تألیف این کتاب است.

چنانکه روپ نراین خودش اشاره به این حقیقت نموده است که او در مختصر لطیف فقط *کتاب التواریخ* هند را تلخیص نکرده است بلکه وقایع تاریخی دوره آخر اورنگ‌زیب عالمگیر، دوره سلطنت بهادرشاه و تا اوایل چهارمین سال جلوس فرخ‌سیر را هم شامل این اثر خود نموده است. این قسمت مختصر لطیف نسبتاً اهمیت زیادی دارد زیرا که نویسنده در اینجا احوال چشم‌دید خود را به‌نگارش آورده است.

روپ نراین درباره اوضاع سیاسی و اجتماعی دوره اورنگ‌زیب اجمالاً می‌نویسد و اعتراضات و ایرادات مغرضانه بعضی مؤرخین و دیگران در مورد برنامه‌های سیاسی و سیاستهای اجتماعی و مذهبی این فرمانروای تیموری هندی را رد نموده است و حقیقت حال را بازگو کرده است:

«اورنگ‌زیب) تا بودند در عدل و داد و ریاضت و خداپرستی گذرانیدند و درویشی با پادشاهی جمع ساخته و از لذات و نعم دنیاوی (پرهیز کردند). اکثر اوقات به‌نان جوین و تره قناعت کرده، روزان و شبان به عبادت معبود حقیقی به‌سر می‌بردند. در زمان سلطنت اکثر بدعت‌ها را بر طرف ساخته خلیق را در مه‌اد امن و امان جا دادند. از آن جمله بدعت داک چوکی‌ها بود که هرگاه از حضور به خدمت تعیین می‌شدند، در آمد و رفت اسپ هر کرا در راه می‌یافتند، کشیده می‌گرفتند و هر جا مانده می‌شد، می‌گذاشتند. آن حضرت مقرر فرمودند که در هر چوکی دو اسپ از سرکار والا موجود باشد و به‌مرکب هیچ‌کس متعرض نشوند و همچنین فیل‌بانان فیل را مست کرده بر خانه‌ها و دکاکین مردم دوانیدند. اگر کسی به آنها تواضعی می‌کرد، محفوظ می‌ماند، الا پایمال می‌شد. آن حضرت از فیل‌بانان نوشته

گرفتند و فرمودند اگر فیلی خون کند یا دکان و خانه کسی پایمال سازد، فیل بانان از عهده آن برآیند و سید این باب شد و میرشکاران به تقریب گریز جانوران و همچنین آهویانان و چیتنه بانان در قصابات به خانه‌های مردم فرود می‌آمدند و انواع تعدی می‌کردند. این معنی را هم منع فرمودند. در لیال شب برأت مردم اوباش جمع شده خرمن جان و مال غربا را به باد آتشبازی می‌دادند، در عاشوره نیز تابوتی ساخته به شمشیربازی و هنگامه‌پردازی مردم را آزار می‌رسانیدند و در ایام هولی مردم هند و بلکه بعضی از اهل اسلام هم جنون سرشاری به هم رسانیده شورش و هنگامه و فتنه می‌کردند. تا یک ماه کچهری‌ها بند می‌ماندند و خانه جنگی‌ها واقع می‌شد و اکثر مردم خانمان باخته طوایف و فواحش بودند و شراب و بنگ و امثال آن در کوچه و بازار حکم آب سبیل داشت، به حکم آن حضرت وقت سواری اهتمام محافظت مزروعات دست چپ و راست به عهده عمده امر مقرر فرمودند که احدی را نگذارند که در زراعت درآید. با وجود این احتیاط اگر احیاناً زراعتی پایمال می‌شد، امینهای پایمالی مقرر بودند و جریب همراه می‌بود. بر طبق جریب هرچه از پایمالی قرار می‌یافت، وجه آن را از خزانه سرکار والا به رعایا مرحمت می‌فرمودند.

شاید مختصر لطیف از آن نوادر مأخذی است که در آن اطلاعات نوع بالا داده شده است که از لحاظ وضع اجتماعی دوره اورنگ‌زیب اهمیت شایسته‌ای دارد.

روپ نراین در قسمت آخر این اثر خود، گزارشی از دوره خود را باز فراهم می‌نماید که درباره کمبود آب در ناحیه شاه گنج دهلی وجود داشت و فرمانروای وقت برای رفع این اشکال اقدام کرد. او در این ضمن می‌نویسد:

«تا تحریر این مختصر که شروع سال چهارم جلوس والاست (فرخ‌سیر)، کارهای سلطنت به خیر و خوبی جاری است و عالم خصوص فرقه نامراد هندو به دعای دوام ایام دولت این بزرگ کرده ایزدی استقبال دارند و چون سکنه شاه گنج دارالخلافت از ممر کم آبی تشویش بسیار داشتند و اکثر جای‌های آن ضلع شور بود، به حکم طراوت شیم آب نهر بدان سمت آورده حوض وسیع نزدیک چبوتره شاه گنج ساخته به آب نهر پُر کردند، جهانی پُر آب شد...»

نگارنده به روایتی دیگر شاهی اشاره می‌کند که متعلق به داد و دهشی است که پادشاه هنگام مسافرت خود به عمل می‌آورد. او در این باره آورده است:

«هرگاه حضرت به سعادت سوار می‌شوند، قریب بیست هزار رویه به فقرا و غیره خیرات می‌شود و اگر پیر زالی با طفل خوردسالی التماس احوال می‌گذرانند، حضرت به دست خود گرفته غور آن معامله می‌فرمایند و دست اقویا از حال ضعیفان کوتاه است.»

این است گزارش اجمالی مختصر لطیف که در آن نگارنده اطلاعات ارزشمندی درباره دوره خود هم داده است و این‌گونه اطلاعات در مأخذی دیگر معاصر به‌شکل دیده می‌شود.

کتابنامه

- ادبیات فارسی در میان هندوان: دکتر سید عبدالله، ترجمه فارسی از دکتر محمد اسلم‌خان، مجموعه انتشارات ادبی و تاریخی، موقوفات دکتر محمد افشار یزدی، تهران، ۱۳۷۱ ه.ش.
- افادات قاضی عبدالودود: ترتیب عابد رضا بیدار، پتنا، ۱۹۷۷ م.
- رساله مغنیان هندوستان بهشت نشان: عنایت‌خان راسخ، پتنا، ۱۹۶۱ م.
- فهرست نسخ خطی فارسی انستیتیوی آثار خطی تاجیکستان، دوشنبه، ج ۱-۲، زیر نظر سید علی موجانی، امیر یزدان علی‌مردان، مرکز مطالعات آسیای مرکزی و قفقاز، وزارت امور خارجه ایران، تهران، ۱۳۷۶ ه.ش.
- فهرست نسخ خطی فارسی موزه ملی پاکستان، کراچی، سید عارف نوشاهی، مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان، اسلام‌آباد (پاکستان)، ۱۹۸۳ م.
- مآثر عالمگیری: میرزا محمد ساقی مستعدخان، ترتیب آغا احمد علی، کلکته، ۱۸۷۱ م.
- مآثر الامرا، ج ۳، صمصام‌الدوله شاهنوازخان عبدالرزاق اورنگ‌آبادی، کلکته، ۱۹۰۳-۱۸۸۸ م.
- مختصر لطیف (خطی): روپ نراین، انستیتیوی آثار خطی تاجیکستان، نسخه خطی دیگر در کتابخانه رضا، رامپور.
- نوای ادب (مجله)، بمبئی، اپریل ۱۹۶۳ م.
- *A Catalogue of the Persian Manuscripts in the Library of the University of Cambridge*, Edward G. Brown, Cambridge, 1896.
- *Catalogue of the Persian Manuscripts in the British Museum*, Charles Rieu, London, 1879-83.
- *Catalogue of the Persian Manuscripts in the Library of the India Office*, Hermann Ethe, Oxford, 1903-37.
- *Concise Descriptive Catalogue of the Persian Manuscripts in the Collection of Asiatic Society of Bengal*, Wladimir Ivanow, Calcutta, 1924-28.
- *Mughals in India*, D.N. Marshall A Bibliographical Survey of Manuscripts, London, 1967.

نگاهی به مهرهای ایرانی از قراقویونلو تا پهلوی^۱

هایاسنت لویی رابینو بورگوماله^۲

ترجمه: سید محمدحسین مرعشی^۳

ملاحظاتی که در پی خواهد آمد بر اساس خاطرات شخصی اینجانب، یادداشت‌های چارلز جیمز ویلز^۴ که به طبابت در اصفهان اشتغال داشت و نیز اسناد ایرانی برخی کتابخانه‌ها و بایگانی‌های اروپایی مورد بررسی قرار گرفته است. (رابینو بورگوماله)

مُهرشناسی ایرانی، کمتر مورد توجه پژوهشگران فرنگی قرار گرفته است. بدون شک، تعداد اسنادی که دارای نقش مهر هستند و در کتابخانه‌های عمومی و بایگانی‌ها و موزه‌های وزارت خانه‌های امور خارجه در اروپا نگهداری می‌شوند، آنقدرها نیست که بتوان برای پژوهش در این زمینه مورد استفاده قرار داد.^۵ با این همه، مهرهای ایرانی چهار سده

۱. عنوان این مقاله *La Sigilographie Iranienne modern* است که در نشریه *Journal Asiatique*، ص ۱۹۳-۲۰۳، شماره ۲۳۹ (۱۹۵۱) به چاپ رسیده است.

2. Hyacinth Louis Rabino di Borgomale.

۳. این مقاله هیچ تصویری نداشت و چون توصیف مهر بدون تصور نقش آن، چندان قابل درک نیست، تصویرهای لازم بدان افزوده شد. اما از آنجا که این تذکر از جانب دوست حکاک و هنرمندم آقای مهرداد خلقی بود، خود زحمت جمع‌آوری نقش مهرها را به عهده گرفتند. تصویر مهر اشرف را دوست فاضل و بزرگوار جناب آقای عمادالدین شیخ‌الحکمایی تهیه کرده‌اند.

4. *The adventures of Hajji Baba of Isfahan*, by James Morier, edited by C. J. Wills, M. D., London, 1897, p. 617.

۵. در اینجا، به فهرست اجمالی از منابعی که می‌توان بدان مراجعه کرد می‌پردازیم: موزه بریتانیا، لندن، نسخه خطی Or. 4934 تا ۴۹۳۶ مجموعه فرمان‌های شاهی و دیگر اسنادی که سیدنی چرچیل (Sidney J. A. Churchill) آنها را گردآوری نموده است. نخستین دسته از این اسناد شامل سه طومار یا فرمان میشود: یکی از یعقوب

گذشته، از جنبه‌های هنر کنده‌کاری و نیز خوشنویسی حائز اهمیت‌اند. مهرهای این دوره‌ها را می‌توان به دو بخش تقسیم کرد:

۱. مهرهای شخصی یا مهرهای افراد خاص
۲. مهرهای حکومتی.

مهرهای افراد خاص

مهرهای یک ایرانی، بخش مهمی از امور او را تشکیل می‌دادند. این مهرهای [دارای پایه یا رکاب] نقره‌ای که در یک کیسه پارچه‌ای سوزن دوزی یا گلدوزی نگهداری می‌شدند، بندی ابریشمی با رشته‌های طلا و نقره داشتند و در مجموع شیء با ارزشی را تشکیل می‌دادند.

در سده‌های گذشته، در مشرق زمین، امضاء وجود نداشت، از این رو، نامه‌ها و اسناد مهر می‌شدند. افراد صاحب عنوان، چندین مهر داشتند، یکی برای امور رسمی، با ابعاد بزرگ، به شکل چهارگوش یا بیضی که بر روی آن، نام و عنوان صاحب مهر به طور کامل حک می‌شد. مهر دوم برای معاملات، قراردادها و اموری از این قبیل و سومین مهر که فقط دارای اسم او بود، برای مهر کردن نامه‌هایی به دوستان و نزدیکان مورد استفاده قرار می‌گرفت.

احتمالاً مهرهای دیگری نیز برای کاربردهای خاص وجود داشته است.

قراقویونلو و دیگری از برادرش الوند و سومی از شاه اسماعیل اول. نسخه خطی Or. 4935 دارای ۳۱ فرمان از دوره شاه طهماسب اول تا ناصرالدین شاه می‌باشد. نسخه خطی Or. 4936 انبوهی از اسناد است که بسیاری از آنها دارای مهرهای افراد خاص می‌باشد. در این نسخه، تنها سه یا چهار فرمان وجود دارد.

دیوان هند (Indian Office) - در میان اسناد East India Factory Records: Persia and the Persian Gulf،

ترجمه‌هایی از رقم شاه سلطان حسین، شاه طهماسب دوم، نادر شاه و کریم‌خان زند وجود دارد.

دفتر بایگانی ملی / Public Record Office - اسناد دولتی، ۱۰۲. دسته اسناد ۴۰. شش یا هفت فرمان یا نامه از شاه به صاحب‌منصبان انگلیسی. - دفتر بایگانی امور خارجی، ایران. تعداد بسیاری نامه به زبان فارسی رسمی و شخصی دارای نقش مهر به شماره دستیابی F. O. 94/159/1 نوشته شده در ۱۸۱۲ با امضای فتحعلی شاه به شماره F. O. 93/75/7 پیمان ۱۸۶۸ به امضای ناصرالدین شاه.

وزارت امور خارجی پاریس. ایران-مکاتبات، و ایران-اسناد. فرمان‌های بسیاری از زمان شاه سلطان حسین تا ناصرالدین شاه و نامه‌های رسمی و شخصی بسیاری دارای نقش مهر. پیمان نامه‌ها: پیمان نامه بازرگانی ۱۸۵۵ به امضای ناصرالدین شاه.

مُهرکنی به عنوان یک حرفه، در تمام شهرهای ایران وجود داشته است. نقش مُهر، معمولاً بر روی سنگ عقیق سُرخ یا یشم حک می‌شدند.

استفاده از نام‌های خدا، بر روی سنگ مهرها رایج بود. بهترین حکاکان در دوران صفوی در اصفهان و در دوران قاجار در تهران به کار مشغول بودند. هزینه کندن هر حرف، به گفته دکتر ویلز، یک تومان بود.

مُهرهای مردم کوچه و بازار، روی نقره یا مس کنده می‌شدند. در این مهرها، اغلب علاوه بر نام مالک (و گاه نام پدر مالک)، تصویر یک پرنده، حیوان یا یک شاخه درخت و آرایه‌های زینتی دیگر نقش می‌شد.

برای ثبت نقش مهر، معمولاً، مهر را یا روی چراغ می‌گرفتند تا لایه نازکی از دوده روی آن بنشیند و یا به کمک یک قلم، آن را با مرکب چین آغشته می‌کردند. بدین منظور، قلم را در دواتی می‌زدند که یک لایه آغشته به مرکب چین در آن قرار داشت. در صورتی که مرکب خشک شده بود در آن آب می‌ریختند. برای این کار، در همه قلمدان‌ها، قاشقی کوچک [به نام دوات آشور] قرار داشت. پس از آماده کردن مهر، با کشیدن زبان روی کاغذ، آن را مرطوب می‌کردند و مهر را روی کاغذ می‌فشرده. با این کار، زمینه سیاهی روی کاغذ نقش می‌شد که در آن جای حروف و نقوش سفید بود. تقریباً همه مُهرها تاریخ داشتند.

در دوران صفوی و دوره‌های بعد، عبارت مذهبی، به عنوان نقش مهر، عمومیت یافت، به ویژه برای مهرهای رسمی صاحب‌منصبان و عمال شهری، نظامیان و عالمان دینی.

بعضی عبارت‌ها که از فرامین سلطنتی موزه بریتانیا استخراج گردیده از این قرار است.

لا اله الا الله الملك الحق المبين عبده على اكبر.

توكلت على الله الملك المبين عبده محمد باقر.

توكلت على الله الغنى عبده تقى ۱۲۳۰.

الوائق بالله الغنى عبده على الحسينى.

این عبارت‌ها، بعدها، تنها در مهر آخوندها و عالمان دینی کاربرد داشت.

در آغاز سلطنت ناصرالدین شاه، صاحب‌منصبان ارشد دولتی، بر روی مهرهای خود نقش شیر و خورشید و گاه، عبارتی دعایی و پس از آن اسم خود، عنوان و شغل و ... را حک می‌کردند، مثلاً:

الله المستعین اعتمادالدوله میرزا آقاخان صدراعظم دولت علیه ایران ۱۲۶۴.

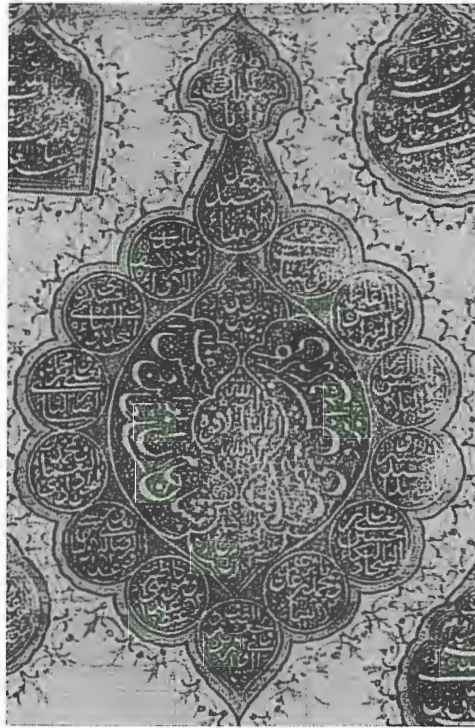


امین الملک فرخ‌خان سفیر کبیر دولت علیه ایران فی سنه ۱۲۷۲.
 حسنعلی‌خان وزیر مختار و ایلچی مخصوص اعلی حضرت شاهنشاه ایران.
 میرزا جعفرخان مشیرالدوله رئیس دارالشورای کبری سفیر دولت علیه ایران در نزد
 دولت بهیه انگلیس.

اینجانب (نویسنده مقاله) چند سالی (۱۹۰۰-۱۸۹۵)، در تهران، در بانک شاهی ایران، کار می‌کردم. پدرم مدیر عامل بانک بود. او از برگه پیوست‌های ۸ ضلعی، آلبوم‌هایی فراهم آورده بود که مشتری‌های ایرانی، نقش مهر خود را روی آنها ثبت می‌کردند. این آلبوم‌ها حدود چند صدتایی شده بود که امیدوارم مانند مجموعه سکه‌هایی که من برای همان بانک، در تهران فراهم آورده بودم گم نشده باشد. در این دوره، مهرها خیلی ساده شده بودند و در اغلب آنها، نام صاحب مهر پیش از نام پدر او (برای نمونه: محمد تقی بن محمد حسن علی بن حسین) و یا عنوان صاحب مهر مانند: صدر اعظم، دبیرالملک، ملک‌التجار، ملک‌الشعرا حک می‌شد و گاهی نیز نام و عنوان در کنار یکدیگر می‌آمدند.

پس از پذیرفتن جوامع و رسوم غربی، در ایران قاجاری، امضاء جایگزین مهر گردید. امروزه، احتمالاً تنها افراد بی‌سواد از مهر یا اثر انگشت به جای امضاء استفاده می‌کنند. در موزه بریتانیا، نقش مهر بزرگ و گلابی شکل بسیار ارزشمندی نگهداری می‌شود. روی این مهر، نام دوازده امام حکاکی شده است. این نقش مهر همراه با یادداشتی از اسپنسر چرچیل / Spencer Churchill است که به گفته او، این مهر از زمان صفویان در خانواده آنها نگهداری می‌شود.

سند دیگری در همان نسخه (63Or. 49) با مهر دایره‌ای بسیار بزرگی، با حکاکی هنرمندانه، به قطر حدود ۱۲ سانتیمتر (اگر اشتباه نکرده باشم)، مهور شده است. این مهر متعلق به آستان قدس امام رضا (ع) در مشهد است. بدون شک، آستانه‌ها و موسسه‌های دیگر دارای چنین مهرهایی بوده‌اند.



مهرهای سلطنتی

از نخستین مهرهای گرد، به آستانه قم تعلق دارد که در دو فرمان از یعقوب قره قویونلو، به تاریخ ۱۵ رمضان ۸۸۴ و ۱۰ رجب ۹۰۴ دیده می‌شوند.

سجع مهر یعقوب قره قویونلو که از آن تصویری در دست نیست، چنین است:

ان الله ناصر بالعدل والاحسان یعقوب بن حسن بن علی بن عثمان.

سجع مهر الوند، برادر یعقوب قره قویونلو که از آن نیز تصویری در دست نیست چنین است:

الملک المنان الوند بن حسن بن علی بن عثمان.

از شاه اسماعیل اول جز یک مهر گلابی شکل با نام و عنوان‌های پیامبر و دوازده امام

مهری در دست نیست.^۱

۱. متن این مهر چنین است: اللهم صل علی محمد مصطفی علی مرتضی و حسن رضی و حسین شهید کربلا علی زین‌العابدین محمدباقر جعفرصادق و موسی کاظم علی بن موسی رضی^۱ محمدتقی علی [حسن] عسگری محمد



طهماسب اول با آوردن نام و عنوان های پیامبر و امامان در حاشیه و عبارت بنده شاه ولایت طهماسب در مرکز مهر^۱ اسلوب مهر شاه اسماعیل را داراست.^۲



دو مهر گرد بزرگ دیگر از این نوع که از نظر خط مشابه است ظاهراً بدون تاریخ هستند. متن مهر سومین چنین است: سلطان کشور دین طهماسب شاه عادل. و در پایان بر روی مهر دیوانی که برای تأیید رونوشت‌ها به کار می‌رفته چنین نوشته شده: بنده شاه ولایت طهماسب، مهر مسوده دیوان اعلیٰ ۹۷۷. متن تنها مهر محمد خدا بنده که گلابی شکل است و در مجموعه موزه بریتانیا نگهداری می‌شود چنین است: در قسمت تاج: الله محمد علی. در وسط: غلام شاه ولایت سلطان

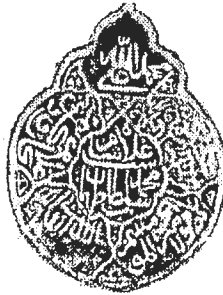
مهدی العبد اسماعیل بن حیدر صفوی ۹۱۴. ابعاد و جنس این مهر نامعلوم است. رابینو تاریخ این مهر را ۹۱۳ ذکر کرده، اما دقیقتر آن ۹۱۴ است اگر مهری با چنین مشخصاتی با تاریخ ۹۱۳ موجود باشد از آن بی‌اطلاعیم (دستور حکاکی، مهر داد خلیقی، ص ۹۷).

۱. متن مرکز: بنده شاه ولایت طهماسب. حاشیه: محمد المصطفیٰ علی المرتضیٰ حسن الرضا حسین الشهد علی زین العابدین محمد الباقر جعفر الصادق موسیٰ الکاظم علی بن موسیٰ الرضا محمد التقیٰ علی النقی حسن العسکری محمد مهدی. طهماسب چهار مهر با این شکل و عنوان دارد که با هم متفاوتند (همانجا).

۲. با این تفاوت که مهر شاه اسماعیل گلابی شکل یا اشکی و مهر شاه عباس اول گرد است (همان، ص ۹۸).

محمد بن طهماسب و در حاشیه، دو بیت شعر نیمه عربی نیمه فارسی که نمی‌توان کاملاً آن را خواند:

قدم عالم الب... ین بالله رب عالمین و مولای المومنین
علی بن ابی طالب له و ابائه بجان و دل غلام کمترینم



خادمان آستانه کیجا در کوه دم (در گیلان)، چندین فرمان انتصاب تولیت آستانه که در آن قرآنی منسوب به خط حضرت علی نگهداری می‌شود در اختیار دارند. دو فرمان از این فرمان‌ها که مورخ رمضان و ذیقعدہ ۹۹۴ ق (۱۵۸۸م) هستند، یکی سجع مُهر سلطان حمزه (بنده شاه ولایت حمزه) و دیگری مهر گرد بزرگی از شاه عباس بدین مضمون: بنده شاه ولایت عباس ۹۹۴، که در اطراف آن عناوین پیامبر و امامان وجود دارد. این مهر بر روی چندین سند که پشت آنها، نقش یک مُهر کوچک گلایی شکل دیده می‌شود، با این سجع: خاتم شاه ولایت ۹۹۴.

بدون شک مُهر پشت سند، صحه مُهر اوست.

متن مهر: بنده شاه ولایت حمزه.^۱ (تصویری که یقین داشته باشیم در دست نیست).
مُهر بزرگ شاه صفی اول، گلایی شکل است:



۱. آستانه کیجا واقع در کوه دم استان گیلان، یک فرمان انتصاب تولیت آستانه، به تاریخ رمضان و ذیقعدہ ۹۹۴. رابینو این مهر را مهر صحه شاه عباس می‌خواند.

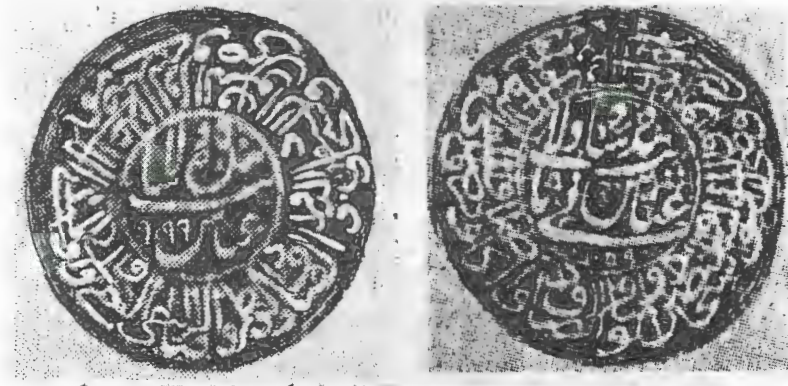
متن بالا: حسبی الله.

متن میانی: هست از جان غلام شاه، صفی ۱۰۳۸.

متن حاشیه: جانب هر که با علی نه نکوست / هر که گو باش من ندارم دوست - هر که چون خاک نیست بر در او / گر فرشته است خاک بر سر او.
بر مَهر چهار گوش کوچکی چنین نقر شده است: بنده شاه ولایت صفی ۱۰۳۸.

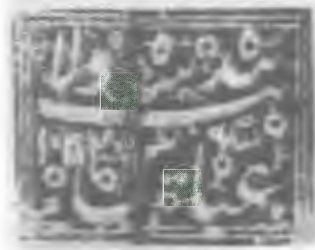


شاه عباس دوم، مَهر گرد بزرگی داشت که به گونه‌ای، شبیه مَهر شاه همانام خود (شاه عباس اول) بود، با این تفاوت که در مرکز مهر این عبارت آمده: بنده شاه ولایت عباس ثانی ۱۰۵۹.



بر مهر کوچک چهار گوش شاه عباس دوم، تنها نوشته شده است: بنده شاه ولایت

عباس ۱۰۵۲.



متن مَهر بزرگ گرد دیوانی شاه صفی دوم چنین است: بنده شاه ولایت صفی ثانی، مَهر

مُسوده دیوان اعلاء ۱۰۷۷.



همه جانشینان طهماسب اول، بدون شک، چنین مهرهای دیوانی داشته‌اند. به دلیل وضعیت بد جسمانی شاه و بداقبالی‌های حکومت او، درباریان تصمیم گرفتند برای بار دوم او را با نام (صفی ثانی) سلیمان اول تاج‌گذاری کنند. به عقیده شاردن، شاه پنج مهر داشت. او نقش این مهرها را در کتاب خود آورده است.^۱ مهرهای بزرگ، مهر همایون (همایونی) خوانده می‌شد و مهرهای کوچک، مهر حکم جهان مطاع.

شاردن می‌افزاید که همین مهرها تا زمان شاه عباس اول، مورد استفاده بود و تنها نام شاه عوض می‌شده است - البته این گفته، چندان دقیق نمی‌نماید.

این پنج مهر بدین شرحند:

۱. مهر بزرگ گرد تاجدار. از جنس فیروزه، با سجع: در بالا: حسبی الله.

در وسط: بنده شاه ولایت سلیمان ۱۰۷۸.

در حاشیه: جانب هر که با علی نه نکوست ...

از این مهر برای امور دیوان ممالیک مانند، معاهده‌ها و مکاتبات با خارجیان، اجازه‌نامه‌ها یا منشورها و مأموریت‌ها استفاده می‌شده است.

۲. مهر بزرگ چهارگوشی^۲ از جنس فیروزه که در وسط آن، همان نقوش مهر ش. ۱ و در حاشیه، نام‌های امامان تکره شده است.

این مهر برای حکم‌ها و نیز امور «خاصه» به کار می‌رفته است.

۳. مهر کوچکی به شکل مربع، از جنس یاقوت، بدین مضمون: بسم الله، بنده شاه ولایت سلیمان ۱۰۷۷.

1. Ed. Langles, Atlas, p.31.

۲. دستور حکاکی، ص ۱۰۶-۱۰۷.



۴. مُهر به شکل بادامی، با تاج به شکل سرترنج. سنگ مهر زمرد است. و متن آن: بنده شاه دین سلیمان است ۱۰۷۸.



از مُهرهای کوچک (۳) و (۴) برای کارهای مالی و ملکی و انتصاب در امور خاصه و ارتش استفاده می‌شده است.

۵. مهرهایی که از هر نظر شبیه (مُهر ۱) بوده و برای امور نظامی از آن استفاده می‌کردند. ما چهار مُهر بزرگ سلیمان را می‌شناسیم. اولی بر روی نامه‌ای خطاب به شاه انگلستان نقش شده است. با این متن: در بالا: الملک لله.

در وسط: انه من سلیمان فانه بسم الله الرحمن الرحيم ۱۰۷۹.
در حاشیه: الحمد لله الذی فضلنا علی کثیر من عباده و صل الله علی خیر خلقه محمد و آل.



دومی: بر روی نامه‌ای دیده شده که در بایگانی واتیکان نگهداری می‌شود. با این سجع:
در بالا: الله محمد علی.
در مرکز: بنده شاه ولایت سلیمان ۱۰۷۸.
در حاشیه - داخل دو قاب - در بالا: حسین و حسن.
در پایین: گر کند بارقه لطف تو همراهی ما - چرخ بر دوش کشد غاشیه شاهی ما.
متن سومین مهر که جدیدتر از بقیه است:
در بالا: بسم الله الرحمن الرحیم.
در مرکز: بنده شاه ولایت سلیمان ۱۰۹۱.
در حاشیه: نام‌ها و کنیه‌های پیامبر و امامان.



چهارمین مهر: مهر ش ۱ شاردن.
مهرهای کوچک دیگری نیز (ش ۳ و ۴) وجود دارد.
در مورد شاه سلطان حسین، مستندات بسیاری موجود است. در کتاب تذکره الملوک،
دربار شاه سلطان حسین توصیف شده است. دوران سلطنت این پادشاه ۳۰ سال (۱۱۳۵-
۱۱۰۵ ق) به درازا کشید. اما دریافتن همه جزئیات تذکره الملوک بسیار دشوار می‌نماید. در
گوشه‌ای از آن چنین آمده:
«پروانجات مبارک اشرف و ملازمت و تیول و همه ساله و تنخواه مواجب و حکم
هائیکه دیوان بیکی میدهد همگی را منشی الممالک بسرخ و آب طلا بدین موجب:
بابتی که حکم جهانمطاع شد مینویسند در حکم هائیسست که دیوان بیکی میدهد.
بابتی که فرمان همایون شد مینویسند بر احکام تنخواه و طلب ملازمان و تیولات و
سیورغالات و همه مالجات عساکر.



۴. مُهر به شکل بادامی، با تاج به شکل سرترنج. سنگ مهر زمرد است. و متن آن: بنده شاه دین سلیمان است ۱۰۷۸.



از مُهرهای کوچک (۳) و (۴) برای کارهای مالی و ملکی و انتصاب در امور خاصه و ارتش استفاده می‌شده است.

۵. مهرهایی که از هر نظر شبیه (مُهر ۱) بوده و برای امور نظامی از آن استفاده می‌کردند. ما چهار مُهر بزرگ سلیمان را می‌شناسیم. اولی بر روی نامه‌ای خطاب به شاه انگلستان نقش شده است. با این متن: در بالا: الملک لله.

در وسط: انه من سلیمان فانه بسم الله الرحمن الرحيم ۱۰۷۹.
در حاشیه: الحمد لله الذی فضلنا علی کثیر من عباده و صل الله علی خیر خلقه محمد و آل.



دومی: بر روی نامه‌ای دیده شده که در بایگانی واتیکان نگهداری می‌شود. با این سجع:
در بالا: الله محمدعلی.
در مرکز: بنده شاه ولایت سلیمان ۱۰۷۸.
در حاشیه - داخل دو قاب - در بالا: حسین و حسن.
در پایین: گر کند بارقه لطف تو همراهی ما - چرخ بر دوش کشد غاشیه شاهی ما.
متن سومین مهر که جدیدتر از بقیه است:
در بالا: بسم الله الرحمن الرحیم.
در مرکز: بنده شاه ولایت سلیمان ۱۰۹۱.
در حاشیه: نام‌ها و کنیه‌های پیامبر و امامان.



چهارمین مهر: مهر ش ۱ شاردن.
مهرهای کوچک دیگری نیز (ش ۳ و ۴) وجود دارد.
در مورد شاه سلطان حسین، مستندات بسیاری موجود است. در کتاب *تذکره الملوک*،
دربار شاه سلطان حسین توصیف شده است. دوران سلطنت این پادشاه ۳۰ سال (۱۱۳۵-
۱۱۰۵ ق) به درازا کشید. اما دریافتن همه جزئیات *تذکره الملوک* بسیار دشوار می‌نماید. در
گوشه‌ای از آن چنین آمده:
«پروانجات مبارک اشرف و ملازمت و تیول و همه ساله و تنخواه مواجب و حکم
هائیکه دیوان بیکی میدهد همگی را منشی الممالک بسرخی و آب طلا بدین موجب:
بابتی که حکم جهانمطاع شد مینویسند در حکم هائیسست که دیوان بیکی میدهد.
بابتی که فرمان همایون شد مینویسند بر احکام تنخواه و طلب ملازمان و تیولات و
سیورغالات و همه مالجات عساکر.

بابتی که فرمان همایون شرف نفاذ یافت مینویسد در جواب نامه‌ها و مثالهاییست که صدور میدهند...» (تذکرة الملوك، دبیرسیاقی، ص ۲۴).^۱

شغل مهرداری در قدیم الایام آن بود که ارقام وزارت‌ها و استیفاها و کلانتری‌ها و سیورغالات و معافیات و تیولنامجات امرا و حکام و غیره را بعد از ثبت دفاتر، به مهر ثبت مهر همایون که نزد مهردار مزبور است و در ضمن ارقام در گوشه عنوان مهر می‌نموده.^۲ (همان، ۲۵)

سومین مُهر

در بالا: حسبی الله.

در وسط: بنده شاه ولایت سلطان حسین.

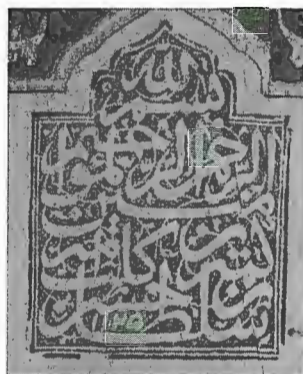
در حاشیه: جانب هر که با علی نه نکوست.



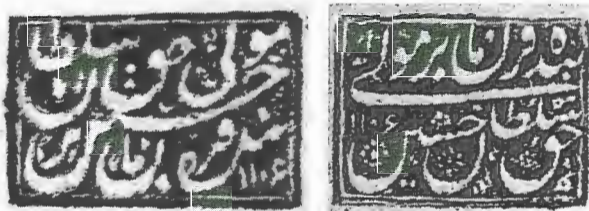
۱. این متن به صورت ذیل به فرانسه ترجمه شده است: منشی‌الممالک با جوهر قرمز و آب طلا بر تمام نامه‌های سلطنتی و بر تمام اسناد انتصابات تیول همه ساله و همچنین فرامین، حکم که توسط دیوان بیگی صادر می‌شده است طغراء رسم می‌کرد و بر روی آخرین فرامین این عبارت نوشته می‌شده: حکم جهانمطاع شد. همچنین، بر فرامین پرداخت‌های مالی و فرامین درخواست اشتغال، تیولات، همه ساله و سیورغال نظامیان، عبارت: فرمان همایون شد. برای پاسخ به نامه‌ها و غیره، عبارت «فرمان همایون شرف نفاذ یافت» رسم می‌کرده است.

۲. مُهردار همایون که نگهبان مُهر بود، این مُهر را روی رقم نام وزرا، مستفیان و کلانترها و بر روی نوشته‌هایی که مربوط به سیورغال می‌شد و امان‌نامه و تیول که به امرا و صاحب‌منصبان اعطا می‌شد، نقش می‌کرد، البته پس از ثبت آن اسناد.

مهر دیگر اندکی بزرگ تر است و بر فرمان‌ها و رقم‌های بسیاری دیده می‌شود که به امور کارگزاران کمپانی هند شرقی انگلیسی در ایران مربوط می‌شود. متن آن بدین قرار است:
بسم الله، کمترین کلب امیرالمومنین سلطان حسین ۱۱۲۵.



اینجانب (رابینو) فرمانی را در شهر رشت دیدم که سجع آن چنین بود: فرمانبر مولای حق سلطان حسین.



شاه طهماسب دوم مهر چهارگوش کوچکی داشت با این متن: بنده شاه ولایت طهماسب ثانی، (تصویری در دست نیست) که بر بسیاری رقم‌های مربوط به کارگزاران کمپانی هند شرقی دیده می‌شود.

به جز این‌ها، مهر بزرگ، مهر همایون، گرد یا به شکل دیگری یافت نشده است. جز چند برخی موارد کمیاب، مهرها چهارگوش هستند که در بیشتر مواقع، در بالای آنها تاجی قرار دارد که حاوی دعا است.

من تاکنون مهرهای محمود و اشرف افغان را ندیده‌ام. اما اشرف بر روی مهر خود چنین نگاشته بود: اشرف به فرمان خدا سلطان جهان شد - بنده خدا و خاک پای چهار یار^۱

۱. سجع این مهر، همانطور که در تصویر نقش آن دیده می‌شود، چنین است: اشرف شاهان عالم شد به حکم کردگار بنده فرمانبر حق خاک پای چار یار ۱۱۳۷.

(امور خارجه، پاریس، ایران، ج ۶، ص ۳۹۵). روایت هانوی (ج ۳، ص ۲۳۶) این طور است: «بنده مؤمن فرامین اعلا خاک پای چهار یار ابوبکر عمر عثمان علی اشرف است که با اجازه خدا بلند آوازه‌ترین شاه جهان شد»^۱.



بعد از این ما مهر بزرگی نمی‌بینیم، مهر همایون، گرد یا گلابی شکل. مهرها بجز تعداد اندکی استثنا، چهار گوش هستند، اغلب اوقات با یک تاج در بالا که در آن دعایی نوشته شده است.

از نادرشاه ۳ مهر شناخته‌ایم. اولی: بسم‌الله دارد و یک بیت شعر: نگین دولت و دین رفته بود چون از جا - به نام نادر ایران قرار داد خدا.^۲



یک مهر کوچک مربع شکل با این متن: مظهر لطف الهی نادر است ۱۱۴۸.

۱. ترجمه هانوی از متن مهر اشرف افغان، به سجع مهر محمود افغان شبیه‌تر است: غلام چار سرور عاقبت محمود می‌باشد جهانگیری به حکم قادر معبود می‌باشد ۱۱۳۵.
 ۲. همانطور که در تصویر دیده می‌شود، تاریخ مهر سال ۱۱۴۸ است.



این تصویر دارای تاریخ ۱۱۴۸ است.^۱ سرانجام در سال ۱۹۱۰ آجودان من در استرآباد فرمانی به من نشان داد که نقش مهر آن چنین بود:

نادر عصم ز لطف حق غلام هشت و چهار / لا فتی الا علی لا سیف الا ذوالفقار.



به عقیده هانوی در مهر عادل شاه^۲ عبارت زیر حک شده: الملک لله بنده شاه ولایت علی (تصویری از این مهر دردست نیست). این احتمالاً آخرین باری است که در نوشتن مهرهای سلطنتی این فرمول دیده می‌شود.

بر مهر ابراهیم شاه حک شده است: بسم الله، سلام علی ابراهیم ۱۱۶۲.



۱. تصویر از مهرها و طغراها و...، ص ۱۴۱.

۲. علیشاه برادرزاده نادر.

شاهرخ^۱ هنگام تاج‌گذاری به عنوان شاه ایران بر مهر خود چنین نقر کرد: الملک لله
مظهر لطف الهی شاهرخ ۱۱۶۱.

مهر دیگری در دوره دوم سلطنت به عنوان شاه ایران با این عبارت: بسم‌الله، و شعری
که دومین مصرع آن روی تنها سندی که مشاهده کردم خوانا نیست: آنکه باشد کلب سلطان
خراسان شاهرخ / روز و شب بر درگهش ساینند مهر و ماه رخ^۲.



سومین مهری که آجودان من در استرآباد برای من توضیح داد در سال ۱۹۱۱ متعلق به
دورانی است که شاهرخ رعیت شاه احمد درانی بود و مرکز حکومتش بدست او فتح شده
بود:

یافت از الطاف احمد پادشاه / شاهرخ بر تخت شاهی تکیه گاه تصویری از آن در
دست نیست.

افشاریان برای طغرا از عبارت‌های: فرمان همایون شد و حکم جهان مطاع شد استفاده
می‌کردند. وکیل یا نایب‌الحکومه‌ها (زندیان) که در نیمه دوم قرن ۱۸ میلادی در ایران
حکومت داشتند شیوه پادشاهی را پیروی نمی‌کردند و مهر خود را در پایین سند می‌زدند و
تشریفات را بسیار ساده برگزار می‌کردند.

آزاد افغان، مهری به شکل بیضی ایستاده داشت که مظاهری متن آن را چنین خوانده است:
به هضر نصرت فیروزی خدا داده است^۳ - کمر به بندگیش هر که بست آزاد است ۱۱۶۵
تصویری از آن در دست نیست.

۱. نوه نادر که نایب السلطنه او نیز به شمار می‌رفت.

۲. رابینو چنین خوانده: بر [می‌روحد در جهان] سر به ماخرخ.

۳. مظاهری در ص ۱۶۴ به جای مصرع اول نقطه چین گذاشته است.

کریم‌خان زند ۲ مهر داشت که متن هردوی آنها یک عبارت بود، شکل یکی چهارگوش و دیگری بیضی بود:

یا من هو بمن رجاه کریم... تاریخ مهر بیضی ۱۱۷۵ و تاریخ مهر چهارگوش ۱۱۷۰ است.



کلمات طغرا حکم اعلی شد می‌باشد. مهر کوچک جعفرخان با متن «لا اله الا الله الملك الحق المبين عبده محمد جعفر» است.



مهر دیگری که بزرگ تر است دارای این شعر ناخوانا است^۱: از فتح^۲ بوجه احسن و تمام / جعفر قلی ام بیت شرف در این بام.



۱. مظاهری در ص ۱۶۴ این دو متن را متعلق به یک مهر دانسته است. از فتح علی به وجه احسن و تمام - جعفر قلی بیت شرف شد از این نام بررسیهای تاریخی، سال ۵، ش ۱ جعفرخان، پسر صادق خان استظهارالدوله بود که حاکم کردستان و سپس اصفهان شد.

۲. رابینو «از فضل علی و توجه حسن امام - جعفر قلی ام بیت شرف در این نام» خوانده است.

آقا محمدخان قاجار از مهری استفاده می کرد با سجع: افوض امری الی الله عبده محمد

۱۱۱۹.



برادر زاده او بابا خان هنگام به تخت نشستن دستور داد بر مهر بیضوی چنین حک کنند:

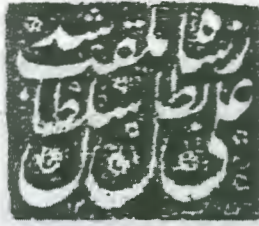
عبدهالراجی بابا خان ۱۲۱۴.



مدتی بعد او نام فتح علی شاه را برگزید و در نامه خانوادگی به خازن الدوله با او از مسائل جزئی مالی و پیغام رسانی برای زنان حرمسرای شاهی سخن گفت. در بالای این نامه نقش مهر کوچک گلابی شکلی با این سجع دیده می شود:

العزة لله شاه شاهان جهان فتحعلی. ۱۲۳۸.





محمدشاه به عنوان ولیعهد مهری بیضی شکل با این عبارت داشت: طراز اقسرشاهی

محمد ۱۲۴۰.



مهر بزرگ او به عنوان شاه چنین بود: الملك لله / محمد شاه غازی صاحب تاج و نگین

آمد / شکوه ملک و ملت رونق آیین دین آمد ۱۲۵۰.



مهر کوچکی به این مضمون: هو العلی الغالب السلطان بن السلطان محمد شاه غازی ۱۲۵۴.^۱



۱. رابینو چنین خوانده است: هو الله تعالی السلطان بن السلطان محمد شاه غازی.

سرانجام اینکه بر روی مهر سومش که هشت گوش دراز و کشیده‌ای بود نقش شیر و خورشید حک کرده بود که در درون نقش شیر این عبارت حک شده بود: «السلطان محمدشاه» و در بالا سمت راست تاریخ: ۱۲۵۵.



ناصرالدین شاه در این مهر دست برد و کلمه شاه را پاک کرده و تاریخ ۱۲۵۵ را به ۱۲۶۴ تبدیل کرد. قرارداد فرانسه - ایران ۱۸۵۵، همچنین مذاکرات تسویه تاوان شرکت تنباکوی ایران، در ۱۸۹۲ دارای نقش این مهر است. مهر بزرگ ناصرالدین شاه دارای عبارت زیر است: الملک الله تعالی / تا که دست ناصرالدین خاتم شاهی گرفت / صیت داد و معدلت از ماه تا ماهی گرفت ۱۲۶۴.



این شاه چهار مهر کوچک دیگر داشت. مهر اول که از بقیه بزرگتر بود این مضمون را داشت: الملک الله السلطان بن سلطان ناصرالدین شاه قاجار ۱۲۶۴.



دومین مهر که از همه کوچک تر بود متنی مشابه اولی داشت.
متن سومین مهر: هو شاه شاهان ناصرالدین مهرداد ۱۲۷۴.



متن چهارمین مهر: العزة لله السلطان ناصرالدین شاه قاجار ۱۲۸۴.



عبارت طغرا برای فرمان هایی که فتحعلی شاه و جانشینانش بکار می بردند عبارت بود از: حکم والا شد یا فرمان (حکم) همایون شد همراه با یک عبارت دعایی: العزة لله یا الملك لله یا الملك لله تعالی شانه.

در گوشه بالایی سمت راست شکل های مربوط به فرمان های ناصرالدین شاه کلمات: الملك لله، فرمان همایون شد ۱۲۸۰ در یک چهارچوب بسیار تودرتو همراه با شیر و خو رشید، تاج شاهی، فرشتگان، ستون ها، نرگس دان و رشته گل قرار داشت اما عبارت دعایی کوتاه بود. فرمان های قاجار در بالا نقش مهر بزرگی که دارای شعر بود داشت. مهر صحه (صحیح است) در سمت چپ یا در پایان خط اول متن زده می شد.

من (رابینو) امضا ناصرالدین شاه را تنها بر روی معاهدات سیاسی یا قراردادها با قدرت های خارجی مشاهده کرده ام^۱.

مظفرالدین شاه زمانی که مرقومه ای برای پسرانش که حاکم ایالات بودند ارسال می کرد بالای آن را با مهر بزرگی به این متن مهر و موم می کرد:
الملك لله السلطان بن سلطان مظفرالدین شاه قاجار ۱۳۱۴.



با خط ناشیانه در پایین نامه چیزی مانند امضاء قرار داده است^۲. او مهر کوچک تری داشت که روی آن حک شده بود: العزة لله مظفرالدین شاه قاجار ۱۳۱۴.

۱. ظاهراً اولین پادشاهی که از امضا استفاده کرده است ناصرالدین شاه قاجار است.

۲. با این اطلاعات اولین پادشاهی که در نوشته های خود از امضاء استفاده کرده است ناصرالدین شاه است.



دو مهر بزرگ، به منظوری نامشخص داشت که روی آنها شعر حک شده بود. کلمات اولین مهر: هو الملک لله تعالی، رسید صیت جهان داوری به ماهی و ماه، ز نقش خاتم سلطان مظفرالدین شاه سنه ۱۳۱۴^۱.



نقش مهر دوم: الملک لله، دمید ککب فتح و ظفر بعون الله / گرفت خاتم شاهی مظفرالدین شاه ۱۳۱۴^۲.



۱ رابینو این متن را چنین خوانده است: رسید صیت جهان دانی و راهی نما و ماه، ز نقش خاتم مظفرالدینشاه.
 ۲. رابینو این مصرع را اینطور خوانده است: دو مید ککب فتح و ظفر بعون الله...

متن مهر بزرگ محمدعلی شاه چنین است: الملك لله بتوقيع برزد بعون الهی^۲ /
محمدعلی خاتم پادشاهی ۱۳۲۴.



متن مهر کوچک سلطان احمدشاه چنین است: الملك لله السلطان ابن السلطان احمدشاه
قاجار ۱۳۳۲.



متن مهر کوچک دیگر او: هو الله السلطان سلطان احمدشاه قاجار.



متن بزرگ احمدشاه: الملك لله / خواست یزدان تا شود آباد ملک از عدل و داد/ خاتم
شاهی به سلطان احمد قاجار داد ۱۳۳۲.

۱. رایینو «بتوفیق» خوانده است.

۲. رایینو «عون الهی» را «عون الهی» خوانده است.



ما به اندازه کافی فرمان از دوره صفویه در دست نداریم تا بتوانیم به نظام ثبت فرامین آنها آگاهی یابیم. در پشت اغلب فرمان‌های مجموعه موزه بریتانیا، به طور کامل یا تا حدودی از پارچه‌ای پوشیده شده که برای حفظ این اسناد استفاده می‌شده است. فرمانی از ناصرالدین شاه مربوط به درآمدها و مالیات‌های شهر محمره (آبادان) وجود دارد که دارای حدود سی مهر است که هر یک از طرف یکی از والیان ولایت یا یک وزیر دفتر است.

فرمانی از مظفرالدین شاه وجود دارد به تاریخ ربیع‌الثانی ۱۳۲۴ که دارای مهر کوچکی از اوست که در آن چنین تصریح شده است که: شیخ خزعل، معز السلطنه حق دارد زمین‌های دولتی در شرق کارون را در صورتی که برای فروش گذاشته شود به قیمتی پایین‌تر از قیمت روز خریداری نماید. پشت این فرمان دارای مهر شخصیت‌های زیر است: اتابک اعظم، مشیرالدوله، دبیرحضور، وزیر دفتر، سلطان عبدالمجید. رضا شاه پهلوی پس از به قدرت رسیدن از مهر چهارگوشی استفاده می‌کرد که یک قبه در بالا داشت و متن آن چنین بود: بسمه تعالی پهلوی شاهنشاه ایران ۱۳۰۴^۱.



پس از آن او از مهر بزرگی با متن « پهلوی شاهنشاه ایران » استفاده می‌کرد که در طرفین دو شیر و خورشید ایستاده (۵,۷ × ۷ سانتیمتر) در وسط آن قابی قرار داشت با متن: پهلوی شاهنشاه ایران.

۱. این نخستین مهر پادشاهی ایران است که در آن به جای تاریخ قمری از تاریخ شمسی استفاده شده است.

پسر او محمد رضا از مهر خشک باسماه‌ای داشت که قاب وسط آن چهار قسمت بود. در قسمت اول (بالا سمت چپ) شیر و خورشید. قسمت دوم (بالا سمت راست) نقش اهورا مزدا بالدار. قسمت سوم (پایین سمت چپ) ذوالفقار همراه با یک ستاره و قسمت چهارم (پایین سمت راست) نقش همای (پرنده افسانه‌ای نشانه تعالی) و در دایره مرکزی خورشیدی درخشان در پشت قله دماوند پوشیده از برف وجود داشت.



دو شیر که هر یک از آنها یک شمشیر هلالی در دست دارند این قاب را که روی آن تاج سلطنت، نشان ایران، همراه با سجع زیر دیده می‌شود: مرا داد فرمود و خود داور است.^۱



برای تعمق در این پژوهش که ما در این جا تنها آغازگر آن بوده‌ایم باید بسیاری از اصل اسناد را که تاکنون موفق به دیدن آن نشده‌ایم مورد بررسی قرار داد. تعداد زیادی از موزه‌های ایران دارای اسناد و فرامین تاریخی هستند اما موزه داران به ندرت به درخواست‌ها برای تحقیق آن اسناد پاسخ مساعد می‌دهند کتابخانه آستان قدس در مشهد از این گونه اسناد زیاد دارد کلیسای ارمنه جلفا نیز تعدادی از آنها را در اختیار دارد.

۱. رابینو این سجع را چنین خوانده است: مرا دادن مودو بکعر ددا وراست.

بعضی از اشخاص نیز فرامین و رقم‌هایی را از اجداد خود به ارث برده‌اند و برخی دیگر از آنها مجموعه‌هایی را پدید آورده‌اند مانند سید محمد احمد المهای بصری که مجموعه‌ای از فرمان‌های ناصرالدین شاه و جانشینانش را که مربوط به محرمه و شط العرب است را دارد.

بسیاری از متولیان مزارات بنا به وظیفه دینی خود حافظ فرمان‌های انتصاب پیشینیان و وقف‌نامه مربوط به مزارات هستند، من پیش از این در مورد متولیان کبجا صحبت کردم. متولیان پیر موزنان در هند خاله گیلان، فرمانی نزد خود دارند، به تاریخ محرم ۹۳۹ ق، با مهر مظفرالسلطان و طغرای با متن:

الله تعالی الحکیم المنان المعید السلطان المظفر ابوالمظفر.

دو فرمان دیگر، یکی از شاه عباس دوم، به تاریخ ۱۰۵۲ و دیگری از طهماسب دوم ۱۱۳۷، که در متن حاشیه آن، مهر نایب السلطنه امپراتور آن / Anne نقش بسته است. مزار بابا ولی در رشت، دارای چند فرمان است که یکی از آنها مربوط به شاه عباس دوم به تاریخ ۱۳۴۳ می‌باشد.

در دیداری که با امیر دیوان لاهیجان داشتم، از اندرونی خانه خود، یک روسری ابریشمی آورد که در میان آن، سه جزو قرآن دست نویس بر روی ورق پوست، با دقت بسیار، بسته بندی شده بود. خط درشت کوفی آن، به حضرت علی (ع) نسبت داده می‌شد.

با آنکه میزبان من، با نشان دادن این جزوها، به من افتخار بسیار داده و اعتماد بسیار ابراز کرده بود، اما می‌دانستم که مایل نیست به آنها دست بزنم، از این رو از منشی خود «صمصام الکتاب» خواستم آنها را ورق بزند.

این پاره‌های قرآن، به خاندان امیرکیایی «بیه پیش» تعلق داشت و هر برگ آن دارای نقش مهر بود. در آن وضعیت موفق به شمارش این نقش مهرها نشدم.

حاکمان گیلان و مازندران، مانند دیگر امیران ایران، دارای مهرهای سلطنتی بودند. سلطان احمدخان، حاکم ولایت بیه پیش (۹۱۱ - ۹۴۰ ق) از زیدی به شیعه تغییر مذهب داد و بر مهر خود این سجع را حک کرد:

تا شد سعادت ابدی راهبری مرا - شد رهنمودن به مذهب اثنی عشری مرا

ابوفتاح فومنی در تاریخ گیلان (ص ۱۱۳) بیان می‌دارد که در زمان طهماسب اول امیر حاتم حاکم کهدم، رشت را گرفت که مرکز بیه پیش محسوب می‌شد (۹۴۲ هجری) و عنوان

شاه حاتم گرفت و فرمان داد به نامش خطبه خوانده و سکه ضرب کنند.^۱ سجع انگشتی او چنین است:

جهان که بساط او هزار فرسنگ است^۲ - به پیش چشم جهان بین همتم تنگ است
به گفته همین مؤلف (ص ۲۶) شاهرخ از سلسله تیجاسپی؟^۳ که رشت را تصرف کرد و مدت ۷ سال بر آن حکومت کرد مهر بزرگی داشت و امر به نقش طغرای در بالای فرامین و نامه‌های خود مانند روش حاکم‌های پیشین گیلان داد.^۴

-
۱. چند بندی که رابینو از کتاب تاریخ گیلان ترجمه کرده، بسیار آشفته و در مواردی نادرست است. مقایسه کنید: چون امیره حاتم میشوم کهدم... به دعوی سلطنت و سرداری مملکت گیلان به رشت آمده... به روش سلاطین نافذ فرمان سکه و خطبه به نام خود کرده و در احکام و ارقام طغرا نوشته و در عنوان احکام مهر بزرگ می‌کرده... (تاریخ گیلان، ملا عبدالفتاح گیلانی، تصحیح منوچهر ستوده، بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۴۹. ص ۲۲).
 ۲. مقایسه کنید: جهان که وسعت او صد هزار فرسنگ است. (همانجا)
 ۳. مقایسه کنید: امیره شاهرخ را که به سلسله اسحاقیه نسبت دوری داشت به پسری امیره حسام‌الدین برداشته به گیلان آوردند. (همان. ص ۳۰).
 ۴. مقایسه کنید با متن اصلی: چون امیره شاهرخ... در سنه خصمین و تسعمائه به گیلان آمده مدت هفت سال در کمال استقلال به امر سلطنت گیلان «ایه پس» مشغولی نموده به روش سلاطین سابق گیلان در احکام و ارقام طغرا نوشته در عنوان احکام مهر و نشان می‌کرده سکه و خطبه به نام نامی نواب همایون کرده... (همان، ص ۳۱).

درنگی بر غزلی منسوب به قتیل لاهوری

سید عبدالرضا موسوی طبری

۱) غزلی که در ادامه می‌خوانید بارها به نام قتیل لاهوری در کتب و مجلات ادبی هند و ایران منتشر شده است^۱ اما به نظر می‌رسد که نمی‌توان به صحت این انتساب اطمینان داشت. در این باره مطالبی را عرض خواهم کرد، اما پیش از آن غزل را با هم مرور می‌کنیم:

خود سوی ما ندید و حیا را بهانه کرد	ما را به غمزه کشت و قضا را بهانه کرد
ما را چو دید لغزش پا را بهانه کرد	دستی به دوش غیر نهاد از ره کرم
بخشیدن نواله گدا را بهانه کرد	آمد برون خانه چو آواز ما شنید
دستی به رخ کشید و دعا را بهانه کرد	رفتم به مسجد از پی نظاره رخس
کنجی گرفت و ترس خدا را بهانه کرد ^۲	زاهد نداشت تاب جمال پری‌رخان

چنانکه ملاحظه می‌فرمایید غزل مقطع ندارد.

۲) در کتاب *غزلان الهند*^۳ تألیف میرغلامعلی آزاد بلگرامی غزلی در همین زمین (با

۱. نخستین بارش را به یاد ندارم، اما خاطرم هست که آخرین بار در *مقدمه رامایانا* (ترجمه منظوم ملامسیح پانی پتی) مصحح محترم خوانندگان را به این غزل قتیل توجه داده بود تا بلکه مخاطب را به سبک هندی علاقمند سازد. ر. ک: *رامایانا*، ص ۳۰.

۲. در مواردی «... بهانه ساخت» ذکر شده است.

۳. بر روی جلد نسخه چاپی (و داخل متن نیز هم): *غزلان الهند*. که غلط فاحش است. غزلان بر وزن فعلان خود جمع غزال است.

اندکی تفاوت)، و یک بیت غیر مشترک آمده که مؤلف با نوشتن «لا ادری» بر پیشانی غزل از قائل آن اظهار بی‌اطلاعی کرده است. غزل را به نقل از این کتاب هم مرور می‌کنیم:

ما را به غمزه کشت و قضا را بهانه ساخت
خود سوی ما ندید و حیا را بهانه ساخت
زاهد نداشت تاب جمال پری‌رخان
کنجی گرفت و ترس خدا را بهانه ساخت
یوسف کجا و دسترس پیرزن کجا
دیدار قصد بود بها را بهانه ساخت
رفتم به مسجد از پی نظاره رخس
بر رو کشید دست و دعا را بهانه ساخت^۱

۳) آزاد بلگرامی در زیر همین غزل بیتی را از محمدفاخر مکین^۲ لکنهوی ذکر می‌کند که در نقل نخستین این غزل بیت دوم واقع شده است. بیت این است:

دستی به دوش غیر نهاد از سر کرم^۳ ما را چو دید لغزش پا را بهانه ساخت^۴
که البته از مکین است. در غزلی که خالی از لطف نخواهد بود اگر تمام آن را در همین فرصت پیش آمده مرور کنیم:

دامن‌فشان گذشت و ادا را بهانه ساخت
از روی شرم پیش مغان پیر خانقاه
آن مه بطرف بام ز شوخی تمام شب
صیاد ما به پرده گرفته‌ست کار خویش
دستی بدوش غیر نهاد از سر کرم
نگشود چون به حلقه عشاق خاطرش
راضی چسان شویم که آن کینه‌توز را
بلبل ز بی‌وفائی گل موسم بهار
رندان چو گوش حرف مؤذن نمی‌کنند
در کار خود به رنگ دگر دست می‌زند
طرز سخن طرازی «میلی»، «مکین» چو دید
خاکم به باد داد و صبا را بهانه ساخت
سر بر نکرد و پشت دو تا را بهانه ساخت
در جلوه بود و کسب هوا را بهانه ساخت
گسترده دام و زلف رسا را بهانه ساخت
ما را چو دید لغزش پا را بهانه ساخت
آمد به تنگ و تنگی جا را بهانه ساخت
جنگی نماند و صلح و صفا را بهانه ساخت
نالید زار زار و نوا را بهانه ساخت
فریاد کرد و حیّ علی را بهانه ساخت
خونم به کار برد و حنا را بهانه ساخت
افکند سر به پیش و حیا را بهانه ساخت^۵

۱. غزلان الهند، ص ۶۲.

۲. در کتاب به غلط: نگین. (ص ۶۲)

۳. در غزل نخست منقول در این مقال آمده است: از ره کرم. پیداست که «سر کرم» ارجح است به جهت حضور واژه «پا» در مصرع دوم.

۴. غزلان الهند، ص ۶۲.

۵. دیوان مکین دهلوی، نسخه خطی شماره ۱۰۷۱ کتابخانه مجلس شورای اسلامی، ص ۱۲۶.

۴) بد نیست اشاره کنم بیت منقول از مکین در کتاب *غزلان الہند*، در *مجمع الفصحاء* اثر رضاقلی خان هدایت به نام نوای ہندی^۱ ثبت شده است (با کمی تفاوت). توجه کنید:

دستی به دوش غیر نہاد از سر وفا ما را چو دید سستی پا را بہانہ ساخت^۲
 ۵) چنانکہ در بیت مقطع از غزل مکین مشاہدہ می شود مکین این غزل را بہ استقبال از شعر میلی مشہدی سرودہ است کہ ظاہراً (اگر غزل مکین را ملاک قرار دہیم) واضح و مالک اصلی این زمین بودہ است. غزل میلی را نیز از نظر می گذرانیم:

غافل بہ من رسید و وفا را بہانہ ساخت افکند سر بہ پیش و حیا را بہانہ ساخت
 تا از جفای او نہم، خون من نریخت بیرحم، ترس روز جزا را بہانہ ساخت
 از بزم تا ز آمدن من برون رود برخواست گرم و دادن جا را بہانہ ساخت
 می خواست عمرها کہ شود مہربان غیر نامہربان ستیزہ ما را بہانہ ساخت
 «میلی» ترا ز ننگ نیاورد در کمند کوتاہی کمند بلا را بہانہ ساخت^۳

۶) مصحح دیوان میلی در پاورقی می نویسد در یکی از نسخہ ہا این بیت:

رفتہم بہ مسجد از پی نظارہ رخس دستی بہ رو گرفت و دعا را بہانہ ساخت
 بعد از مطلع آمدہ بود اما چون در دیگر نسخہ ہا و نیز تذکرہ ہایی کہ این شعر میلی را نقل کردہ بودند دیدہ نشد آن را داخل متن نیاوردہ است.^۴

۷) مرحوم گلچین معانی در کتاب *مکتب وقوع بینی* را بہ نام اسیری رازی نقل کردہ و سپس نوشتہ است: «بیت مذکور را برخی از تذکرہ نویسان بہ میرزا قلی میلی ہروی ہم نسبت دادہ اند.»^۵ و آن بیت این است:

قاصد رقیب بودہ و من غافل از فریب بی درد مدعای خود اندر میانہ ساخت^۶
 ۸) چند سال پیش در جنگی خطی (متعلق بہ کتابخانہ مجلس شورای اسلامی بہ شمارہ ۷۳۵۳) بہ صورت کم و بیش متفاوتی از این غزل (با آنچه بہ نام قتیل مشہور است)

۱. در ترجمہ این شخص تنها عبارت زیر آمدہ است:

سیدی عزیز در سنہ ۱۲۲۹ بہ قصد زیارت بہ ایران آمدہ از او است: (و بعد بیت مذکور در متن)، ص ۱۶۱۱.

۲. *مجمع الفصحاء*، بخش سوم از جلد دوم، ص ۱۶۱۱.

۳. *دیوان میلی مشہدی*، ص ۵۷.

۴. همان.

۵. *مکتب وقوع در شعر فارسی*، ص ۲۲.

۶. همان، ص ۱۸.

برخوردم. جای بسی خوشحالی است که این غزل چهار بیتی یا غزلی که چهار بیت آن در این جنگ نقل شده مقطع دارد و بالطبع تخلص شاعر در آن قید شده است. اینک غزل:

چشمش به غمزه کشت و قضا را بهانه کرد
خود سوی ما ندید و حیا را بهانه کرد
آلوده بود پنجه‌اش از خون عاشقان
بر بست دست خویش و حنا را بهانه کرد
رفتم به مسجد از پی نظاره رخس
دستش به رو گرفت و دعا را بهانه کرد
مستانه می‌گذشت «نظیری» ز کوی دوست
آنجا رسید و سستی پا را بهانه کرد^۱

این نظیری کیست؟ آیا نظیری نیشابوری است؟ در بالای غزل مذکور در همان جنگ خطی نوشته شده است: «مولانا نظیری پیشاوری»

اما مشخص است که کسی با کمی دستکاری مثلاً آن را اصلاح کرده و «پیشاوری» را به «نیشاوری» (به قصد «نیشابوری») تغییر داده است. جالب اینکه در حاشیه صفحه به قلمی دیگر نوشته شده: «پیشاوری صح است» یعنی صحیح است.

باید گفت قائل این غزل به قطع و یقین نظیری نیشابوری نمی‌تواند بود چرا که اولاً در دیوانش نشانی از این غزل نیست، ثانیاً اگر این غزل از شاعر معروف و مشهوری چون نظیری نیشابوری بود آزاد بلگرامی بر پیشانی آن ابیات «لا ادری» نمی‌نوشت.

نیز می‌دانیم که در زمان نظیری نیشابوری نظیری دیگری نام برآورد و از همین رو نظیری نیشابوری ناچار شد حرف آخر تخلص او یعنی «ی» را به مبلغ ده هزار روپیه از او بخرد تا اشعارش با اشعار او خلط و آمیزش نیابد.^۲ پس از آن دیگر نظیری دوم نظیر تخلص می‌کرد، اما تا آن زمان (یعنی تا زمان خریداری حرف آخر تخلصش از سوی نظیری نیشابوری) لابد اشعاری را با تخلص نظیری گفته و منتشر ساخته بود. ولی مشکل اینجاست که همین نظیری دم بریده و به نظیر تبدیل شده را در تذکره‌ها مشهدی گفته‌اند نه پیشاوری. آیا او نیز مانند بسیاری از علما و شعرا و نام‌آوران به چند منطقه نسبت داده شده است؟ بعید است. نباید از نظر دور داشت که شاید نظیری پیشاوری اساساً غیر از نظیر مشهدی باشد. و البته این ادعا زمانی می‌تواند صادق باشد که نشانی از نظیری پیشاوری در کتب تاریخ و تذکره پیدا شود.

۱. جنگ اشعار، نسخه خطی متعلق به کتابخانه مجلس شورای اسلامی، ش ۷۲۵۲.

۲. ر. ک: کاروان هند، ج ۲، صص ۱۴۴۶، ۱۴۴۵.

تغییر حال و خلق
کام و خوار و خندان
و کانی از آن روزگار

نفاذت تشنه با شکر
از آن کس که در آن
کلیت از آن آواز

کینه ای که در دل من
از آن کس که در آن
کام و خوار و خندان
و کانی از آن روزگار
کینه ای که در دل من
از آن کس که در آن
کام و خوار و خندان
و کانی از آن روزگار
کینه ای که در دل من
از آن کس که در آن
کام و خوار و خندان
و کانی از آن روزگار

کینه ای که در دل من
از آن کس که در آن
کام و خوار و خندان
و کانی از آن روزگار
کینه ای که در دل من
از آن کس که در آن
کام و خوار و خندان
و کانی از آن روزگار
کینه ای که در دل من
از آن کس که در آن
کام و خوار و خندان
و کانی از آن روزگار

بوش و نسیم

نفاذت تشنه با شکر
از آن کس که در آن
کلیت از آن آواز
کینه ای که در دل من
از آن کس که در آن
کام و خوار و خندان
و کانی از آن روزگار

کینه ای که در دل من
از آن کس که در آن
کام و خوار و خندان
و کانی از آن روزگار
کینه ای که در دل من
از آن کس که در آن
کام و خوار و خندان
و کانی از آن روزگار

تغییر حال و خلق

۹) در جنگ خطی دیگری (متعلق به مجمع ذخایر اسلامی^۱) این غزل را با همان ساختار کلی و اندکی تفاوت به نام نعیمی (?) دیدم. این نعیمی آیا می‌تواند شیخ فضل‌الله حروفی باشد؟ و اصلاً با توجه به سبک و سیاق این غزل انتسابش به آن دوره معقول است؟ و یا اساساً شاید این نعیمی شاعری متأخر از نعیمی حروفی است. (گفتنی است جنگ در اواخر قرن دوازده و شاید اوایل سیزده کتابت شده است) در هر حال غزل را به روایت این جنگ هم می‌خوانیم:

ما را به غمزه کشت و قضا را بهانه ساخت	خود سوی ما ندید و حیا را بهانه ساخت
آلوده بود پنجه‌اش از خون عاشقان	بستن به دست خویش حنا را بهانه ساخت
رفتم به مسجد از پی نظاره رخس	دستی به رخ کشید و دعا را بهانه ساخت
زاهد نداشت تاب نگاه پری‌رخان	کنجی گرفت و ترس خدا را بهانه ساخت
خوش می‌گذشت و مست نعیمی به کوی دوست	خود را نبر[د] و سستی پا را بهانه ساخت

ساخت
بارا بغره گشت و قضا را
آوده بود چه اش از عشق
رفتم بمسجد از بی نظاره
ز یادداشت تا نگاه بری
خوش میگردد و مت میگوید

خود بوی نماند و حیار ابرها
بستن بر خویش خیار ابرها
دستی بر رخ گشته و دعا را
کنجی گرفت و ترس خیار ابرها
خود را بر دست می باری ابرها

ای حیوات منت خاکد روی دوست
ولوله در شهر جنت سکن لایق
گر زین در کوش گندم بکور
روز قیامت بود پله بمران فتد
نی نفس صبحی منتظرت مانده ام
اوشن معدیاشم و چون شد

هر دو جهان خرمی و می روی دوست
فتد در آفاق جنت خرم بروی دوست
رخه کنم کور را بر ششم سوی دوست
خلق بخت بر زمین بودم سوی دوست
یا بر از من روان یا برسان بوی دوست
سحر کلاه بر غمزه جادوی دوست

۱۰) از زمین این غزل تا سالها استقبال چشمگیری صورت گرفت. البته نگارنده برای یافتن غزلهایی در این وزن و قافیه و ردیف تلاشی نکرده است، با این وجود آنچه از سر اتفاق به دست آمده نیز قابل توجه است. آزاد بلگرامی خود از مستقبلین غزل مذکور بوده است (با تفاوت در قافیه):

زاهد به کوی ساده‌رخان عاشقانه رفت بند نگاه مست بتان را بهانه ساخت^۱
 امیرحسین عابدی در مقاله‌ای که در معرفی شاعری به نام ثاقب نوشته، آورده است:
 در مقابل این غزل قتیل:

ما را به غمزه کشت و قضا را بهانه ساخت خود سوی ما ندید و حیا را بهانه ساخت
 در بزم غیر رفت و می از خم به جام کرد دورم نشاند و تنگی جا را بهانه ساخت
 ثاقب غزل ذیل را سروده است:

بنشسته بود خوش سر محفل مرا چو دید برخاست زود تنگی جا را بهانه ساخت^۲
 دیگر از امیر مینایی (متوفی به سال ۱۹۰۱ م) در کتاب شعر فارسی در هند و پاکستان این چند بیت را دیدم:

آورد جام زهر و دوا را بهانه ساخت افسون مرگ خواند و دعا را بهانه ساخت
 خود رفت از کنار من و وقت شکوه‌ها عیار، بیقراری ما را بهانه ساخت
 از روی غمزه کرد به سویم نگاه و کشت وین غمزه دگر که قضا را بهانه ساخت
 یکتائیش نخواست که بیند نظیر خویش آئینه را شکست و حیا را بهانه ساخت
 زاهد به جلوۀ صنمی مست بود «امیر» نظاره جمال خدا را بهانه ساخت^۳
 و بالاخره از شاطر عباس قمی (صبحی) این غزل مکرر مشاهده شده است. (که کم و بیش ترکیبی است از اشعار نقل شده در این مقاله):

دلبر به ما رسید و جفا را بهانه کرد افکند سر به زیر و حیا را بهانه کرد
 آمد به بزم و دید من تیره‌روز را نشست و رفت و تنگی جا را بهانه کرد
 رفتم به مسجد از پی نظاره رخس بر رو گرفت دست و دعا را بهانه کرد
 آغشته بود پنجه‌اش از خون عاشقان بستن به دست خویش حنا را بهانه کرد^۴

۱. غزلان الهند، ص ۶۳.

۲. سیمای عابدی، ص ۱۹۵.

۳. شعر فارسی در هند و پاکستان، ص ۱۷۰.

۴. این غزل در فضای مجازی (اینترنت) در بسیاری از سایت‌ها و وبلاگ‌ها آمده است. متأسفانه بنده در حال حاضر دسترسی به دیوان شاطر عباس ندارم که ببینم آیا غزل مذکور در دیوان هم به همین صورت است یا خیر.



از آنچه گفتیم می‌توان نتیجه گرفت که عجالتاً آگاهی ما در خصوص این شعر محدود به موارد زیر است:

الف: غزل مشهور به نام قتیل، از آن او نیست.

ب: شاعر آن ابیات معروف شخصی با تخلص نظیری یا نعیمی بوده است.

ج: واضع زمین این غزل یا طراح این طرح احتمالاً میلی مشهدی است، اما شعر نظیری یا نعیمی بیش از کار میلی شهرت یافت. البته استبعادی هم ندارد که واضع این زمین یا طرح (وزن و قافیه و ردیف) را همین نظیری یا نعیمی فرض کنیم.

د: بسیاری کسان به استقبال این شعر رفتند و در این میان ابیات مشترک حاصل تداخل و تغافل است نه توارد.



در پایان، ضمن عرض ارادت به محضر محقق فاضل، جناب استاد عارف نوشاهی ایدۀ الله عرض می‌کنم آنچه به تعجیل نوشتم تنها درآمدی بود بر یک تحقیق کامل و جامع، و بی‌شک تکمیل و تتمیم آن از عهدۀ امثال بنده خارج است. باشد که اهلی، فاضلی، قابلی، همچون استاد نوشاهی در این عرصه ورود کرده و به پرسش‌هایی از این دست پاسخ دهند:

شعری که قتیل در این زمین سروده کدام است؟ (بنده به دیوان قتیل دسترسی ندارم)
نظیری پیشاوری برآستی کیست؟

آیا این شعر و یا دست کم زمین این شعر به «نعیمی» نامی متعلق است؟

نعیمی و نظیری آیا برآستی دو تن‌اند یا نام یکی حاصل تحریف نام آن دیگری است؟
دیگر چه کسانی به استقبال این غزل رفتند؟

اول کسی که به خطا این شعر را به نام قتیل منتشر کرد که بود؟

و ...

کتابنامه

- جنگ / شعار، نسخه خطی کتابخانه مجلس شورای اسلامی، به شماره ۷۳۵۳.
- جنگ / شعار، نسخه خطی مجمع ذخایر اسلامی (گنجینه محقق اشکوری ۱۶۵).
- دیوان مکین، محمد فاخر، نسخه خطی کتابخانه مجلس شورای اسلامی، به شماره ۱۰۷۱.

- دیوان میلی مشهدی (از گویندگان مکتب وقوع) تصحیح: محمد قهرمان، مؤسسه انتشارات امیرکبیر، چاپ اول، ۱۳۸۳ش.
- رامایانا (ترجمه منظوم فارسی ملامسیح پانی پتی) تصحیح، توضیح و تعلیقات: دکتر سید عبدالحمید ضیایی - پروفیسور محمد یونس جعفری، مرکز تحقیقات فارسی خانه فرهنگ جمهوری اسلامی ایران - دهلی نو، چاپ اول، ۲۰۰۹ م.
- سیمای عابدی، استاد سید امیرحسن عابدی، گردآورنده: سیده بلقیس فاطمه حسینی، انتشارات بخش فارسی دانشکده هنر (دانشگاه دهلی)، ۲۰۰۴ م.
- شعر فارسی در هند و پاکستان، تألیف مظفر حسین شمیم، از انتشارات اقبال (شرکت نسبی اقبال و شرکا)، چاپ اول، ۱۳۴۹ش.
- غزalan الهند، تألیف میر غلام‌علی آزاد بلگرامی، تصحیح: دکتر سیروس شمیسا، صدای معاصر، چاپ اول، ۱۳۸۲ش.
- کاروان هند (در احوال و آثار شاعران عصر صفوی که به هندوستان رفته‌اند) تألیف احمد گلچین معانی، مؤسسه چاپ و انتشارات آستان قدس رضوی، چاپ اول، ۱۳۶۹ش.
- مجمع الفصحاء (بخش سوم از جلد دوم)، تألیف رضا قلیخان هدایت، به کوشش مظاهر مصفا، مؤسسه انتشارات امیرکبیر، چاپ دوم، ۱۳۸۲ش.
- مکتب وقوع در شعر فارسی، تألیف احمد گلچین معانی، انتشارات دانشگاه فردوسی مشهد، چاپ ۱۳۷۴ش.

تصاویر



□ سید شریف احمد شرافت نوشاهی (۱۹۰۷-۱۹۸۳م)، عمو و مربی عارف نوشاهی



□ با مرحوم خلیل الله خلیلی شاعر افغان، راول پندی، ۱۹۸۵م



□ با مرحوم احمد گلچین معانی، تذکره شناس ایرانی، مشهد، ۱۹۸۵م.



□ با مرحوم دكتور مختارالدين احمد، محقق هندی، علیگر، ۱۹۸۷م



□ با مرحوم رشید حسن خان، محقق هندی، دهلی، ۱۹۸۷م.



□ با مرحوم محمدتقی دانش‌پژوه، نسخه‌شناس ایرانی، تهران، ۱۹۸۹م.



□ با مرحوم دکتر نذیر احمد محقق هندی، تهران، ۱۹۸۹م.



□ با دکتر محمدرضا شفیعی کدکنی، محقق ایرانی، تهران، ۱۹۸۹م.



□ (ایستاده) از چپ به راست: دکتر ساجدالله تفتیمی، دکتر مهر نورمحمد، دکتر محمد صدیق شیلی، مرحوم دکتر احمد طاهری عراقی، دکتر گوهرنوشاهی، مرحوم دکتر کلیم سهسرامی، دکتر محمدجعفر حلیم، مرحوم دکتر محمدریاض خان. (نشسته) دکتر انعام الحق کوثر، مرحوم دکتر جلال حسین، دکتر عارف نوشاهی، دکتر اطهر مسعود. در کنگره هزاره تدوین شاهنامه فردوسی به اهتمام دانشگاه تهران، ۱۹۹۰م.



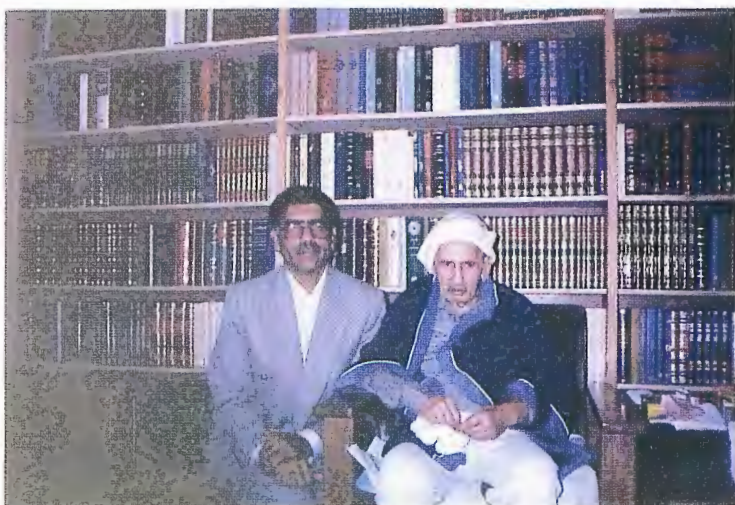
□ با مرحوم حکیم محمد سعید، طبیب پاکستانی، تهران، ۱۹۹۲م.



□ با دکتر عصام الدین اورنبايف، محقق ازبک، تهران، ۱۹۹۵م.



□ با مرحوم هوشنگ اعلم، محقق ایرانی، پاریس ۱۹۹۵ م.



□ با مرحوم غلامرضا مایل‌هروی، محقق افغان، مشهد، ۱۹۹۵م.



□ با ریچارد ان فزای (محقق آمریکایی) و دکتر شریف حسین قاسمی (محقق هندی) تهران، ۱۹۹۵م.



□ با مرحوم دکتر جعفر شهیدی، محقق ایرانی، ساوه ۱۹۹۸م.



□ با مرحوم عبدالمنان نصرالله، محقق تاجیک، تهران، ۲۰۰۲م.



□ در بخش نسخه‌های خطی کتابخانه عارف حکمت، مدینه منوره، ۲۰۰۹م.



□ با مرحوم کمال‌الدین عینی، محقق تاجیک، دوشنبه، ۲۰۱۰م.



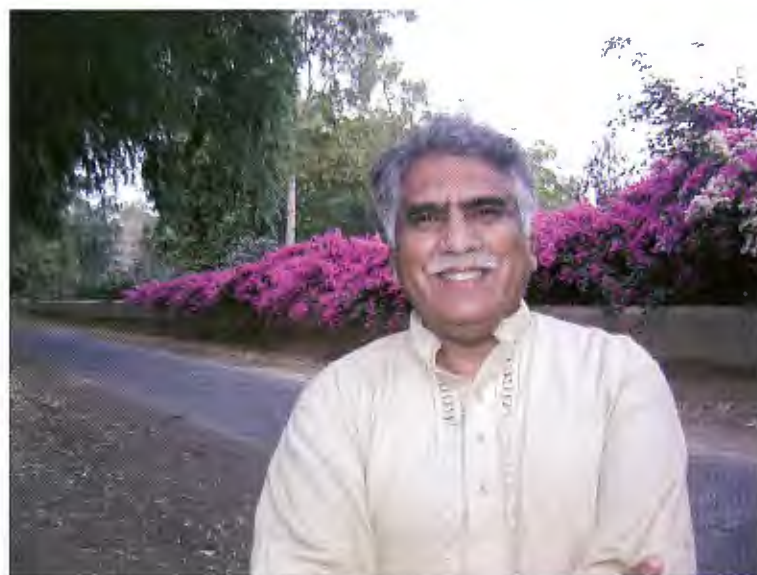
□ با نجیب مایل‌هروی، محقق افغان، تهران، ۲۰۱۰م.



□ با استاد احمد منزوی، نسخه‌شناس ایرانی، تهران، ۲۰۱۰م.



□ با مرحوم ایرج افشار، محقق ایرانی، تهران ۲۰۱۰م.



□ عارف نوشاهی، بهاولپور، ۲۰۱۲م.